

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



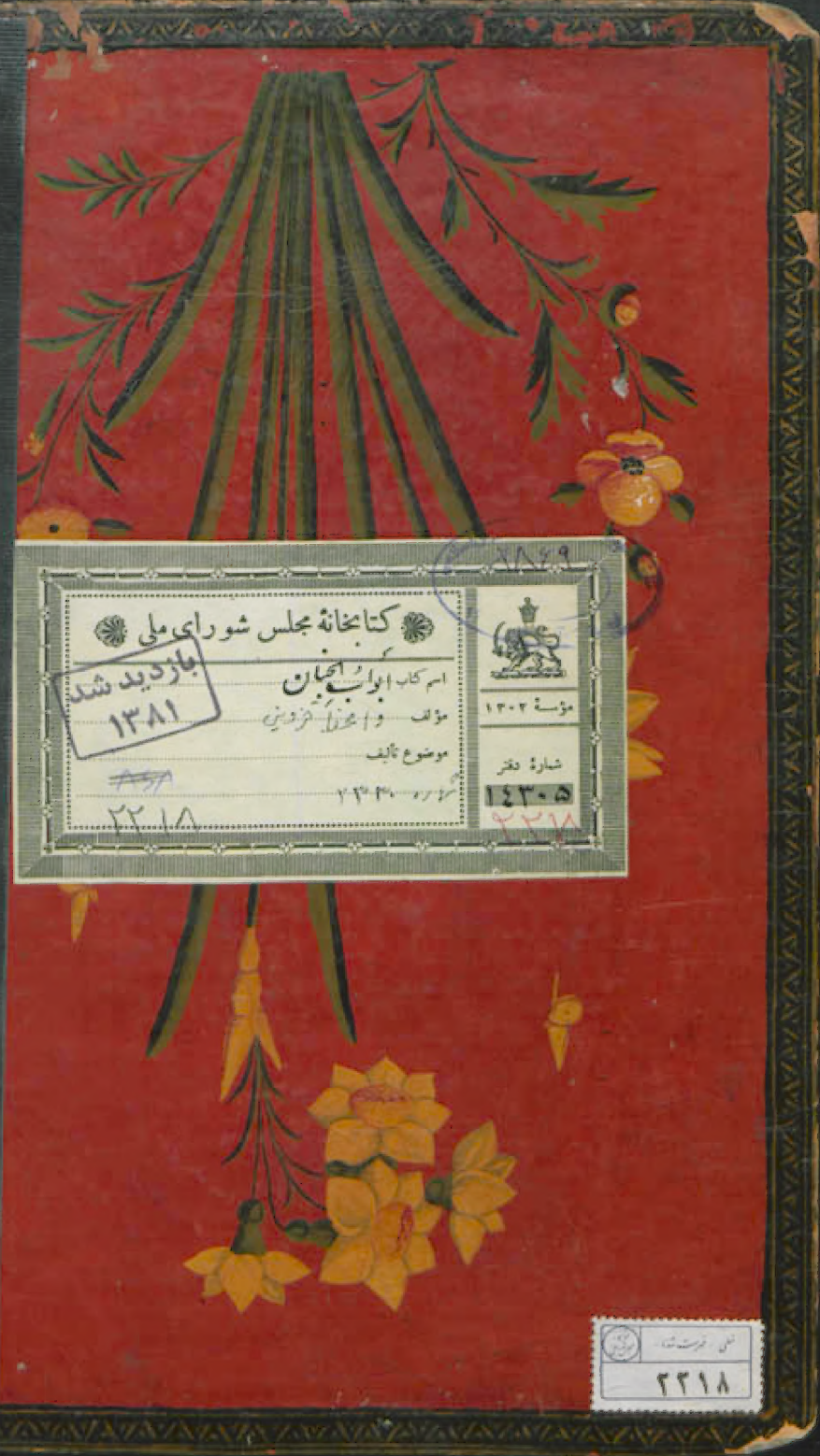
بازدید شد
۲۷ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید ۱۳۶۰

۱۶۹۸

داخل کتابخانه محمدالدین شد
نمبر ۲۵۹۹
سنه ۱۳۰۰



کتابخانه مجلس شورای ملی		
نام کتاب: ابواب الحیان مؤلف: ابوالمعالی خوافی موضوع: تاریخ		
بازدید شد ۱۳۸۱	شماره دفتر ۱۴۳۰۵	تاریخ ثبت ۲۳/۱۸

کتابخانه
۲۲۱۸

فهرست ۱۳۸۱ طبع شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

بازدید شد
۲۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید ۱۳۸۰

۱۹۸۱

داخل کتابخانه تجدید نظر شد
شماره ۲۵۹۹
۱۳۸۱



کتابخانه مجلس شورای ملی		 مؤسسه ۱۳۰۲ شماره دفتر ۱۴۳۰۵ ۲۲۱۸
نام کتاب: ابواب الحجاب مؤلف: ابو الحسن علی بن علی موضوع: تاریخ شماره ثبت: ۲۳۳۰۰ ۲۲۱۸	بازدید شد ۱۳۸۱	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۲۲۱۸



هذه کتاب است نظام ابن الجنا

بسم الله الرحمن الرحيم
تلاال مقالی که از چشمه سار دل بجدول زبان جادی و بوستان جان فرا
دین و ایمان بان آبیاری تواند شد چه میتواند شد جز حمد خداوندی
جلت عظمت و عمت نعمه که سلطان روح را در ملک بدن متمکن ساز
بر چار بالش عناصر اربعه تکب داده است و وزیر عقل را مهر نبی دل
دل برکردن انداخته برشته بد بر معاش و معاد در کف نهاده اجزاء بنحیه
وجود آسانی را برشته عمر و زندگانی شیرازه کرده سوار رها لا بطل العذر ان
برای خواندن کتاب معرفت روشن میسازد و برات قلوب عباد را برینخت
سینه ها بسنه حمزه ارسام صوفی حقایق بصیقل فکرت از ذنک غفلت می برد
چراغ دلفروز سخن در مشکوه دهن بقیله زبان و دروغن قوت و شعاع با
اذکا بخانه فضل و انعام اوست و هلال قله خامه در گلشن نامه بهشت و
شکوفه لفظ و سیق معنی با تمام باغبان الهام او کلاب تلخ سخنان حق را



باشش دلسوزی نکلیه زبان ناصحان کشیده بر چهره خاطر کران جوانان
فراش غفک و افشاند و آب معنای بین دلشیز را بر سن و دلو سخن را از
چاه سار فکرهای عینی اهل تحقیق برآورد و گلشن حسن اعتقاد و امان
سیراب میگرداند ز کس شهلائی و چشم را در کدوهای سرها پرده عالم را مان
در دیده اهل نظر کاشان کرده است و نک نفس را بدربت نفهم بد کشیده
حمزه شیرینی مذاق طبع سخن فهمان الوان اغاب کلمه و کلام اذان بیاموز
کتاب قدرش کاغذ و ذاهار حیح و منزه آفتاب کشید و با فلام دست و پا
کافرانام با فلام نداشت معاش و رفوم سازند و فراتر حکمتش کرد برای عالم
ناک و اجیه آسانش قوای و حواس عامه ناس پرده نبوی غفلت کشیده
از غفلت مکی شب فراش خواب محال ندارد و دلیل و بخار و دفر در حکمت اوست
و خزان و بهار دو فصل از کتاب قدرت او مشاطه صنعتش عروس چهارا
بسرخاب و سفیداب شفق و غلغله آداشته سرمه ظلت لیل غفلت کشیده
و زلف باز و زکام را نقاشی نمود و سن چنین چنان ساخته جامه مخمرها
لیل و فشارش پوشیدن ز کس چشم را سرمه سیاهی داده طاقی بروی فلک را
و سرمه کبودی نهاده دسترنج صبح و در بجان شام و در چار باغ فصول اربعه
شکفتنی از جو بیار قدرت اوست و ز کس ماه و زیبق مهر یاد در بگردن غور
شهر نازکی از کتب حکمت او در ساخت مکان بنای عالم و ذلایع مصالح
تدایر معاد ابداع او نموده و گلشن از منته دهور و اعرفی بندی سنین و
شهر و باغبان شیت او فرموده دایه عطوفتش طفلان نوامان روز و شب را
از دوششامه بنیان سه رویان شیر نور داده و فلام شفقش کودکان عقول و
آرای بی آدم در دستان عالم کتاب تجرید در پیش نهاد کل چنان حکمتش باز کرد

کونکون بدایع صنع او هر یکی باغی است و سالکان راه معرفتش را در ظلمات حیرت از نور
ظهورش هلاک و اهرای باد نبرد و معرفتش را هر یکی نیت ذایت و غفل ظهورش را
هر خاری و دشته زهی لطف و شفقت که مایه دکان نام و نشان از بندای فقر و
الله بکشف حمایت خود خوانده و زهر کبر یا عظمت که او همام عقول خاک زادگان
مضروب و در باش مالدی و رب و رب لا رب با بساحت معرفت کند و خویش را در کعبه
فریفت از ان دور تر است که اگر ایشان از ان علائق و عوایق رفیق شفیق و فوق و طی طریق
او بگویند نمود و ایوان آشنائیش از ان رفیع تر که کران خیزان خاک دامن کبر عالم را
تملک کند و سیله آن ایوان سعادت بنیان چه تواند بود جز اقتدا و اتباع سرور
که نسبت هم جنبش سر مایه افتخار آدمیانت و سر خط بند کیش نامه آزادی عالمیان
تک و بهوی بر افش کشکوی شت حیرا بیا در آموشی داده و حدیث مهر بتوش سخن
خاتم سلیمان را مهر خواوشی بر لب نهاده قلم انکشت قرش کافش بد و بیضای را
چون قرص ماه خط کشید و شعبان هیبت عصای کلیم از سطون منبع همان کتاب
بغاد نسیان در خزین آواز حسن یوسف اگر صیت ملاحت و نشیدنی با طرف
عالم در طلبش ندویدی و ندیم نفس عیسوی اگر کل و لاله و صافی و غلطیدی بیب
حیات اموات نکر ویدی مهر تابان از بیبکی تر چون جانش سر و قد بر فلک تا
و ماه نور و انبیت خم ابروی مایل کش در عالم مشال لایه ساخته کران قدری
که تا از همان پاک با عالم خاک نهاده پشت دولت کسری چون طاق کسری در
شکت و طالاشانی که تا علم نموش بر چرخ ظهور شود بهر باخولت شعله درین بخت
از ضعف چون آتش که کاش عز و جلانش شب معراج یک سنبل نظر همت بلندش
برای کف و مال هرگز بخزانه دنیا نپرداخته و نخل خم از چندش عالم خاک را اصلاح
سایه برین نینداخته اغی چراغ دودمان ابوالبشر پیش خرم شبنم اختر خنجر

نلال صدف و صفای خورشید **انها القام محمد مصطفی** نام و روی نوشترند
استغفارها پشت بر کوه شفاعت خواست کردارها تا نبی خلوق جان
بخش نوبر عالم و زبد خواست از دلهای اطفال انکارها از بختظاره این
شروع انوریت بر هم افتادند از دل نازبان افرارها سایه تا از خاک بوس مغدیت
محروم شد از خجالت گشت پنهان در پس دیوارها و بعد از سری چنین و چیه
انجناب و ماه آن آفتاب که می تواند بود جز آنکی که نورشایستی ابر منسوب و لا
انجین احوالش را طاعت و تیغ زبان محکات کتاب الهی شسته بحباب ست
معاندان او را قاطع میدان سخن شمع زبان مدایح سربان او چراغانت و بی
مسو از کلهای کونکون ذکر مضایل از حد افزون او گریزان از کتاب مرد نکیش
در خنجر یکایب و در دانشاب جانفشانی لافتن یک کتاب از شمع و چراغ نشان
سبقت بر ای دی و ایمان روشن است و از آب و هوای خنجر و کونش ضای امن
وامان کاش از شهید شهادت شمع مرگ در مذاق جانها شیرین و از وفای دلا
کر امیش نهاده و لان مرد نفس باز پس رهبری که از طلاق دنیا بتول عذرا دایر
بها داده و سروری که در راه خدا سر و برد و شمع صطفی با نهاده و شهنشاهی که بر تخت
علوهت بنشیند خاتم سلیمان کرده و درین سناهی که جهت احای اموات قلوب را
نفس هدایت اثر مخیر عیسوی آورده و عالیشان که بایر اعتدار از دوزخ مصطفی
رسانیده و الا مکان که زوینکند دعا بر افش عالم را باز کرد این صف شکنی که
از حیرت جنب دشت برین دشمن زخمها را دهن بازماندی عدد و فکری که جمله
زهر کفار را در حوض پاک دایره ناپاکش نشانندی که هر جنبش از ان کوان لها
تراست که جوهر قیاس میزان نظر قدر شناسان تواند بنجد و عرصه مدارک
و افهان از هجوم دلائل و براین امامتش از ان شک مضار که شهمه را در ان

دوان تواند کجید سخن معنی طرازان داده مد بخش عاجز و شرمند است و قلم مد عابد
در تقریر منافقش از جوهر معانی عزیز تر و سرفکند اعنی حالان مشکها و سوما
سرود و طاعت علم و کمال و سمنندانش قتال شاه کشور تسلیم و نصا **حضرت امیر**
المؤمنین علی ان جهان بخشی که هرگز چون نفس گاه سخا در کفش پیوند داد نهانند
از هم جدا خطبه را از وی مسلم سر بلندید در جهان سکه با بر خویش بالیدن
ز نام او بجای از نگاه آرزوها خاطر او بسته چشم و زنگاه شاهد دنیا صبر
با ساعش عشق دنیا زدستش نقد دل پیرون برود پیره زالی چون بتابد
پخته شیر خدای و بعد از آن کاش حضرت شمع را باغبانی و قلعه دین را
با سبانی کشت طاعات و افلاح و کشته اطاعات و املا حی طریق حق را دلی
و ستان شیهات و تخلیل بوشان دانش را بحالی و جهان آفرینش آفتابی که
میتواند کرد غیر و لا داطها بعد از این ایشان که کریمه انما یرید الله لیدفع
عنکم الذین اهل البیت و یطهرکم و یطهرکم بر صفت ایشان شهادت صریح
ادوا حدیث شریف مثل اهل بیت کمل سعیه نوح من سجده با نخی و من
تخلف عنها هوا و اقتدای ایشان با و از بلند میفرماید اللهم صل وسلم
و زد و بارک علی محمد و آل محمد یا فضل صاواتک و تسلیما نیک و برکاتک
و تحلل فرحمه و اهلک اعداءکم و اجعلنا تحت لوائهم و اخیرنا فی رفرهم
و قفنا الطاعین و ارفع عنا بصرهم و اغفر لنا بحر منیر انک انت السمیع
البصیر فیرحمک الله و یرحم الیوم **باب** یا رب بفضل خویش کاهان ما بخش
از دست جمل بخش و از ما عطا بخش هر چند ندیم سزاوار بخش ما را
برای شاه و سل مصطفی بخش مادر طریق بندگی که پیاده ایم ما را بشمار
هر چه مرضی بخش جز سوختن اگر چه نباشد برای ما ما را بفرستید خیر بخش

ما را که خشن است بالاس غم جگر انچه خاطر حسن مجتبی بخش ما مجرمان کشته
لباب رحیم ما را بشاه نشسته لب کید لا بخش یا رب باب دین سجاده
در دوا و کردد یعنی هم که داد و بخش مرد و سوخت با فر و جعفر چو صادقیم ما را
بان دو پیش و اولیا بخش این نامه بگریه کاظم بشو بچرم این جملها بد
علم رضا بخش بر دامن نفی و نفی دست ما برین ما را بان دوسر و اهل
سخا بخش از عسکرت عافیت کار ما حسن زین حسن اعتقاد بدینجا
ما بخش شد ناظهار صلح با چشم ما سفید ما را بدرد دوری انمقد
بخش زین چارده بر است یکی بجزادی ما را برای خاطر هر یک خدا بخش
و اعطا شکسته بر در ایشان چما سخوان او را با بر شکسته این بادشا بخش
حالتش تپاه و در دزد پیش و صبر که حالتش برین و هم نمود و بخش **فصل**
از ابواب ثمانیه ابواب بخشان که هر ورقش سرای خود سازی یک بخش
در هشتاد و شش طالیان منزل بخت را یکد ر بخش است در غنیمت شمرن عمر و
زندگانی و صرف کردن آن کنج بی خلف و انچه ملایم اینکلام و مناسب این
مقام باشد در این باب پنج مطلب است **مطلب اول** در شرافت عمر و بجه
هائی آن و در فراغ اعتباری و بی وفای آن عمر عزیز و غنیمت شمرن آن
در غفلت آدمی از قدر و قیمت عمر و پیشه وی بدگر و پیمان و مدکر آن
آن در بیان اینکه عمر را بن چهار فصل است و در یافتن هر یک از آن
فصول در ذکر مصارف عمر بر سهیل تفصیل اما مطلب اول سرستان
باو جوانی و بادستان مایه عمر و زندگانی مشغولان وضع دنیا سازی و تما
شایان معرکه خیال بازی سنگین خوابان جوانان دما دم وقت کوچ زو و کران
کران مطالب بوج هوار سیده کلن دیونفسر دغل بار کشان غول بیابان

طول امل پهلوه کردان کوجای عیش و طرب هرزه خرجان زد و پول روز و
 گیت به مهاران بینه دل سرچوایان با در کل باطل پرستان حق نائسان قدر
 ندانان جواهر انقاس خشن کردان حاصل نجات سرچوایان دکان آبجیات
 چه میدارند که هر دم از نرنگه کی و در نرنگه کوهری چنانست که پیا د شاهی حجاب
 توان فروخت چه جای نغاهای مهمل و باطل و باز بچهای کودکانه پچاصل دنیا
 که در نظر اهل دل نهوشمندان کامل اصله از موج سراب و بی بقا از نقش
 برانست و با بلبک سرچنچل اجل دست و گریبان نکرد و چون مصرع نفسهای هرزه
 در آخرین زندگانی بچها دست نهاد و اکند و یا و دان موافق دشته امید ما
 بر بریدگان ضیق بقبض روح کشید و بجای پاشودست انجان شسته کردید
 نور نظر چون شمع مرد و درنگ دید آفتاب پڑمرد جوهر زبان در د و نخت دکان
 دها را بقتل خوشی بیت و دیک دماغ با ضرر د آتش زدندی از جوهر نختین
 خیلها فروخت نغویل را بطله روزی در کارخانه دیدن با تمام رسید و مستوفی
 قضا دخت بقا را از سفیدی کافور و کفن بیاض کشید انبان بدن بیوزن
 اجل از باد نفس خلا گشت و پیمان عمر را آب بقا از سر گذشت که خدای روح بخلق
 از خانه جسم بیرون برد و زبان قال و مراد زبان حال سپرد هائش غیبی بر پاس
 کل نفس تا بقا الموت بکوش هوش خوانده و مسافر و زجر احکام فانی اجاء
 آجلکم لا یتأخرون ساعة ولا یتقدمون ساعتی محال در آن نمائند
 سیلاب عرفی مرگ را بکاشا نر بدن سر دادند و مار و مار بجای افنی طول امل
 بجان و تن افشانند انکار آدمی بجهول ظلوم مغوم نامعلوم میکرد که چگونه نغی
 شایگان داشته وجه مشقت و نایگان واکذاشته **بنا** سنگد که بر عالمی حکم
 داشت در آنم که میوفت عالم گذاشت میسر نبودش کنز و عالمی ستاند و محلات

دهندش دمی نکند از فرج که عالم دمی است دمی پیش دانایان عالمی است و
 چون هر دمی به از عالمی که سلطنت تمام عالم بران منوط و تحصیل معاد است دینی بود
 بران مشروط است هر دمی سرمایه کامرانی و جهات و هر نفس شیرازه کتابت
 و جان هر روزش کلپان کلهای کوناگون طاعات و باغی و هر نفسی جویدگان
 راه تاو یک نجات را چنانی امواج دهورش چه عجب و از بحر پر شور و جمل و غر و
 یک سفینه ایت و سنین و شهورش برای صعود بر نفس جهان نمای دانش هر کدام
 رسته چه کلهای شاداب معارف که در آن از شاخار آثار صنع بدست نگاه میبوی
 چید و چه درهای خوشاب تیغ و قلیل که در آن با سلاکت زبان برشت نفس
 میتوان کشید در کتب معتبره سابقان گذارش یافت مذکور است که جامع کرامت
 دینی و دنیوی حضرت سلیمان نبی علی نبینا و اله و علی الصلو و السلام بجز این
 یعنی بزرگتری گذشت خزان چون آن کوکب و خشت دید گفت لفتا و فی ابن
 داود ملکا عظیما حاصل معنی آنکه خدایتعالی پادشاهی عظیم بپسر داود داد و است باد
 این سخن را بکوش سلیمان رسانید از بساطی که بران نشسته بود با آن بر داشتند میرد
 فرود آمده نزد آن خزان رفت و فرمود ایما مشیت الیک لایلا یتقی ما لا تقدر
 علیه یعنی برای همین بسوی تو آمدم که آرزو کنی چیزی را که قادر بران نیستی بعد از آن
 فرمودت **بنا** و احسن یقینها الله تعالی خیر مما اوتی ابن داود یعنی باین شیئی که
 خدایتعالی از قبول کند بهتر است از آنچه بپسر داود داده شد است و بطریق دیگر
 این عبارت نیز ضمیمه است که لایق تو ارباب التبتیح یعنی و ملک سلیمان یقین
 برای آنکه تو را بکن این تیغ می ماند و پادشاهی سلیمان فانی میگردد و ممکنست
 که هر نفسی از انقاس که بر اثر خواهی و بادیهایی میگذرد بکوه بقیع است چنان
 که ببار ملک سلیمان آراشته باشد و هر ساعتی از ساعات عمرش قتل است بر

چندین نفس و هر شبانه روزی مشتمل بر چندین ساعت و هر سالی مشتمل بر
چندین شبانه روز و عمر آدمی مشتمل بر چندین سال است و بران قیاس سایر اشیاء
و اورداد و ادعیه و باقی عبادات از فرض و سنت و تفصیلی که در مطلب عظیم انشاء الله
مذکور خواهد شد پس عمری که بآن تحصیل انابه فضل و ثواب بتوان نمود و بچگونگی
هر نفسی از آن کوی چندین چنین تواند بود کدام پادشاهی بآن برابری میتوان
نمود **بیت** هر یک نفس که سر زندان من بیاد دوست بآن کدام شاهی عالم بر آید
و نیز هر یک از نعمهای دنیا و ما محتاج و ضروریات آدمی بدلی و عوضی دارد
که حاجت گذاری وی بآن میشود غیر عمر که آنرا بدلی و قایم مقامی بآن نمیتوان بود
چنانکه شیخ بهاء الدین محمد عاملی رحمه الله بیان آن کرده و گفته است **شعر** که نباشد
جامه اطلس و آینه کف در لعلی سارترین نر و در غفر تقوت یافت و مشک خوش بود
دوغ و پیاز و نان خشک و در نه نباشد مشرب از نر ناب با کف خود میتوان خورد
آب و در نباشد مرکب زدن کلام میتوان هم زد بهای خوشتر کام و در نه باشد دور
باش از پیش و پس دور باش از غرق خلق از نویس و در نباشد خانه های زندگاری میتوان
بودن بسر در کج غار و در نباشد فرش از بر ششم طراز با حصی که مسجد بها و هر
بختی در جهان دارد عوض و عوض حاصل تو را کرد عوض بی عوض دانی چه باشد
در جهان **عبارت** عرفد آن بدان سخنان الله این چه نادان و کودکی است آدمی
که عمری بآن قدر و شرف و جنتی چنین بی عوض و بی خلف را که اگر بکدام آنرا بکنج
عالم مشغری باشد بمغیر شد و ناگاه کرده هر آنرا هیچ از دست داده و داغ غبن آنرا
نیز بکس خاطر ننهد چنانکه شاعر گفته **شعر** الذهر شری منی عمری فقلت له
و البیت عمری بالذنب و ما فیها ثم اشتری به بدمیج بلا ثمن تنبت بد صفت
بدخواب شاد بختی روزی در مقام خریداری عمر من درآمد کفتم بمغیر شرم

آنرا

آنرا بدینا و هر چه دانت بعد از آن خرید آنرا اندک و رفته و رفت و رفت
نداد جابرو هالک باد چنین که فرو شد آن خایب و نا امید کرد بد صفتی است
بهم زدن با یح و مشغریست در وقت سودا بخر عیالت تنبت بد صفتی خالی
از لطافتی **بیت فصل** در یوفانی عمر به بقی آن دل در دکان که بزند کانی دنیا
دل نهاده و در سایه این دیوار نشسته بخاطر جمع افتاده اند هانا نمیدانند که تا
عمر بر سر بی زودگی و بی وفا و باین گران قدری بغایت سبب خیر و بد بقی
شفق مثال تار یک هستی گرفته رفقات و بر وصفت جلو و ظهور نموده قیام پذیرفته
قوت جوانیش از شعله خورشید اعتبار تراست و امتداد زمانش از مد شهاب ناباید
ترا میدم محقق در دل پند آسانست خسته است و رسته الفش با کسی چون تار
عکبوت بسته گشته است ایام جوانیش چون بنهای چهار کم زندگانیست و موسم
پیریش سرد روی تر آن آفتاب زمستانی کل صاحبش از کل صاحب نیم دنک تر و آب
طراوتش از قطره شبنم بی درنگتر زمان نوحش چون دنک خضاب بی وفا
و زودگی و دور آن سفید مویش مانند صبح کاذب بی اصل و باطل مد بشمار
چون شدت مرض هر بنوعوری و نادانی و عهد پیریش چون ایام نقاهت جمله
ضعف و ناتوانی سپند شدند رویش بنار یا نه اجل هیت در دنک و ناز و طایر نیز بر
بد و بال روزیست پیوسته در بر و از نهاد جناب اقدس بجای دآفریننده طرب
و زندگانی چند جادویات با برکت عمرانی حیات بی ثبات دنیای فانی را بپوش
تشبه و تمثیل نمود که چند روزی طراوت و خرمی دارد و در آن روز و آن
وزیدی میگذارد و از آنجمله در سوره مبارکه کاف فرموده که و ضربکم ثم مثل
البحیوة الذین انما هم آتو لنا من السماء فاختلط به نبات که مرض فاصبح هم بها
تذروه الریح خلاصه مضمون اینکلام هدایت نظام بهار یک احتمال اینکه

زند کافی دنیا مانند کیهان که باب باران نشو و نما یافته و از غایت بالید
و قوت بهم یافته باشد و بعد از آن خشک و در هم شکسته گردد چنانکه باران
آنرا متفرق و پراکنده سازد **دوم** چون دانه دل به مزاج هضمی که بسته است
کاخ بزرگ خوشه بهم در شکست است جز دل که بسته اند بر و قوم مرد
دیگر بزرگ کافی دنیا چه بسته است و سید و سر و آریان و چشم و چراغ غایب
اعنی حضرت اقدس نبوی در وصایای دل آری هدایت آنها که ایزد ز غفار
رحم الله را در آن مخاطب ساخته و بوی ساطع او فراید فواید آنها بکوش عامه
خلایق کشانید و فرموده که یا ابا ذر ایضا **فَلَا تَحْدِثْ نَفْسَكَ بِالنِّسَاءِ**
وَإِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَحْدِثْ نَفْسَكَ بِالصَّبَاحِ وَقَدْ مَرَّ مَخْجَلُ قَبْلِ نَفْسِكَ وَمَنْ
حَبَلَك قَبْلَ مَوْتِكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا تَمْلِكُ غَدًا ملخص معنی آنکه چون صبح کرد
با خود کشتوی شب مکن و چون شب کردی با خود اندیش صبح مکن یعنی آنقدر
اعتماد بر زندگی خود نداشته باش که تا شب خود را زنده انکاری یا خبری را از آن
عمر خود شناری و فراموش عبادی از تنده یعنی خود پیش از آنکه بگوئی مبتلا شو
و میترسند و از ایام زندگی خود پیش از آنکه بمیری و فرصت از دست برود چه
بدی می که نوبتندانی که فردا نام تو چه خواهد بود و از جمله زندگی شمرده خواهی شد
یا از جمله ردگان و هم آنقدر در منقول است که احوال آدمی را در دنیا و بقای او را
در این عاریت سوا نیست **دوم** آمده باحوال سواری که در روزگرمی برافشیده
باشد در **دوم** در باب آن نشیند و بعد از آن روی بر آرد و
آندرخت را که در دیر مجموعه و نام مذکور است که اسامه بن زید کیزی صید
دینار بوعده بکاه خرید بود این خبر بخند حضرت خواجه عالم معوض گشته
فرمودند **لَا تَجُوبَنَّ مِنْ أَسْمَةِ الشَّيْءِ إِلَى شَهْرٍ أَوْ أَسْمَةِ لَطُوبٍ إِلَى أَمَلٍ**

یعنی آیا تعجب نکنید اسامه را که چیزی بوعده بکاه بخرد بدینکه هر آنکه اسامه
در از دست که بکاه بزند خود اعتبار دارد **وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا طَرَفْتُ**
عَيْنًا إِلَّا ظَنَنْتُ أَنَّ شَفْرَائِي لَا يَلْقِيَانِ حَتَّى يَقْبِضَ اللَّهُ رُوحِي وَلَا رَقَّتْ
طَرَفِي إِلَّا ظَنَنْتُ أَنِّي دَاخِعَةٌ حَتَّى أَقْبِضَ مِنَ الْمَوْتِ حاصل معنی اینکه قسم
با کسی که جان من بید قدرت اوست که چشمم بر هم نرود مگر آنکه ظن من آن بود
که بلکه ای من بهم نرسیده خدا این قبض روح من خواهد کرد و چشمم نکشودم
که ظن من این باشد که مرگ چندان امان خواهد داد که بار دیگر چشمم بر هم نیفتد
نکردم مگر اینکه مضمون من این بود که مرگ از در کفوی من خواهد گرفت و
حضرت شاه اولیا و زندگان دها اعجاز استطاب میرالمومنین در بعضی
از کتب ظاهر این باشد خطب باشد که جمیع خطبات بلاغت نظام خود فرموده اند
که **الْمُدَّةُ** و ان طالت قصبة مفاد این کلام و مراد آن امام هانا اینست که مدت
زندگانی هر چند دراز باشد کوتاه است چون آدمی با خبر میشود آمدت رفت
و انچه از بر رفعت و لهذا حضرت نوح علی نبینا و اله و علیها السلام با آنکه بسیار
بر و ابی که شیخ صدوق را **لَا مَلَأَ الدِّينَ ذِكْرُ مُنَوَّهٍ** که دو هزار و پانصد سال زندگی
کرد چون وقت جلش رسید قاضی را وح حجة نقل روح مطهرش از عالم بالا حاضر
کرد بد آنجا بر آفتاب بود ملکان الموت سلام کرد جواب عالم گفته از سبب رفت
اسلام نمود گفت آمد نام ناقص روح تو کم فرمود که میگذاری که از آفتاب بسیار
گفته ای پس آنحضرت از آنجا بسیار آمد فرمودند یا ملکان الموت که تمام من
الدُّنْيَا مِثْلُ تَحْوِيلٍ مِنَ النَّارِ إِلَى الظِّلِّ حاصل معنی آنکه کویا بر من گذشته است از
دنیا مثل همین قدر که از آفتاب بسیار روم و مشهور است که حضرت جبرئیل امین آنا
نبی زین برسد که یا **أَطْوَلَ الْأَنْبِيَاءِ عَمْرًا كَيْفَ وَحَدَّثَ الدُّنْيَا** یعنی ای دراز ترین

پهغبران در عمر چگونه در یافتی دنیا را فرمود گذار و نگاه بآبان و خشت من احدیها
و خرجت من الآخر یعنی یافته دنیا را همچو خانه که او را دور باشد از یکدیگر در اند
و از یکدیگر دیگر بیرون رفتن و نیز از فواید دنیوی که غواص نظر از بحر زخایر خطاب
حکمت ناز جناب خطاب میرالمومنین برآورده این کلام است و ما من بین احدی
و بین الجنة و النار الا الموت آن یزول و انها نقصها الحظوة و هذه معها التامة
تخذ به تقصیر المدة حاصل معنی اینکه نیست میان هیچیک از شما و میان خشت یا
دوزخ حاجتی و برده حالت منتظر غیر مردن هیچیک آدمی را حادثه ناکثر مرگ
نازل و از دور و از نزدیک فتنه هرستان عالم بقا داخل گردید نیست یا دوزخ آنرا دور
نباشد چه لحظه لحظه بعد از آن کمتر میشود و دسدم نزد بیکر میگرد و چیزی که بهر
دیدنی و فتنه کشیدن نزد بیکر شود عمر بسیار انجام میگیرد و نهایت میسرید **شعر**
زیر جهان ناانجمن بسیار نیست در میان جز نفس دیوار نیست و حکم غزنوی
فرماید دل از این مختصر برگیر که چنین عمر کنیاید دیر پنج عمرت زمانه بر کرده
چون همراهمان بود خند هر شی کان زمانه بر تو شمر روزی از زندگانی
نوبت بد جلاله است سوی مرگ آهنک دم زدن کلام و روز و شب فرسنگ
چون بمنزل رسید مرد از راه آنکه از راه رفته شد آگاه چون ره زندگانیست
کلی نیست دیگر از بی نیاید آنچه گذشت عمر بگذشتگی دهد نیرو که بقادر قفا
بود نیکو اینکه بستی بعد از دل هوس نیست آن عمر غیر چند نفس بر نفس
عمر را چو بنیاد است زندگانی تمام بر باد است و شیخ علی نقی که هم در این
معنی گوید از خود بیکر نفس بقدری و پیری و فراغت غافل مشو که بر قضا
بر تو ترکت است هر چه نمایند فلک اندر شفق هلال یعنی سمند عمر فطش
دو آتش است از بهر قطع نخل حیات نور و روش چون آتش دوسر اندر

کشا کث است و مؤلف گوید ما هر چون متخاکم نفس چون تند باد میوزد
این باد تا بیکتیه نکند از دما **ایضا** طایر و حشر بود هر لحظه اندر زندگی
برزد دلهایش ز بهم بودن مریکان بود و در بلاغت اسلوبی که حضرت
امیرالمومنین منسوبت بیان این معنی و توضیح ایند عاجزین شد که از الفاظ
افزوده استین عامتا فصف العز تحفه اللبانی و نصف النصف تذلل
یذری لغفلته بینا آخر فیما لی و ثلث النصف مال و حصر و شغل
بالمکاسب و العیال و بالی المعمر استقام و شیب و شغل باز بخل و انفعال
محصل معنی آنکه هرگاه عمر کی در ضا شست سال باشد نصف آن شست که بخواب
و آسایش بدن تلف میشود و ثلث نصف دیگر که ده سال باشد ایام جوانی و وقت
غلبه آمال و امانی است بحصول ما بحتاج و کسب مال و سامان وجه بیعت
اهل و عیال صرف میگرد و باقی ابتلا به پیری و بخوری است و شغل بخر کفای
و سفرهای ضروری و این کلام سنین بر فرض اینست که عمر یکس نصف باشد
و کمتر و بیشتر آن نیز همین قیاس است و از حضرت سید کاینات و سید واری حیات
و ممانت مشهور است که اکثر آثار ما بین التین الی التین و در بعضی از نسخ
این عبارت نیز ضمیمه است که قل من نجا و نهانیه بیشتر عمرهای است من شصت
سال و هفتاد است و کم است کسی که از آن در گذرد بنا بر این حدیث است اینکه در
ان شصت یا هفتاد عمر مشوم میخوانند ای دل نهاد تو وطن این گهنة و برانه و آن
کران خواب چار پایه خاص چهل گانه بر فرضی که در اکثر مذمت داخل بوده خود را با بیشتر
هفتم برسانی و باز زندگانی را بصدد جز ثقیل از حسیض جوانی بر قله هفتم قاف
پیری برانی اندیشه نماند حضرت نوح چنانکه مذکور شد زندگی دوازده
پانصد ساله را با شغال از آفتاب بسیار نقل نموده باشد و ولادت و وفات خود را

بدخول زردخانه و خروج از در دیگر تشبیه فرموده باشند هفتاد سال چه قدر وقت ^{هفتاد}
 بود که این همه خاطر بآن مطمئن داری و ندای صدق انقادی را مژ زدی کل نقیض
 ذاتی که الموت حرف و صوت شماری خصوصاً وقتی که پست و سی سال از آن
 که ایام کودکی و جوانی و خلاصه اوقات زندگانیست رفته و وداع نموده باشد
 طمئین بازگشت دیگران اصلی نبوده باشد و بر ظاهر است که اقل پست سال از آن
 بر سر اسراف و تبذیر و نفاق و امر بآب تمیزند و در عدد زندگانیست و آدمی را
 چون عمر به پیکام رسید روز بروز قوی و حواسش ضعیف و زیور و اجواسش در
 و لکون میگردد ناهد قوت سامعه گوشه کر و عزت کزیر و شاهد نمود باصرو
 مستور و پرد و نشین میشود و غیر کفایت عصا کارای از دست برمی آید و جز در طی
 طریق کوشه نشینی پای یاری نمی نماید معدن ضعف و خیم غذا نمیتواند نمود و
 دندان از رستی که لقمه نمیتواند کشود و نران نانوای چند ضرورت حرکت با ر خود
 برد و من عصا می افکند از پایشانی برای کدانی دماغ تر یان و کوکنا هر دم
 و امیکند ماه ناکد خدام خواب بر غیت مباشرت را بمطابقه می سازد و طبع کودک مزاج
 از مزین آب با کارد دراز پایی برد از دوشخ نظای گوید پس از پنجه نباشد
 نند رستی بصیر گندی پذیرد پای سستی چه صفت آمدن است آمد بدیدار چه هفتاد
 آمد افشا دالت کار و ده پست سال دیگر همانکه ناکج کرده گذشته و پایمال شاغل دنیا
 کت است تا چشم میزنی بهم از همگ تر است کوئی که تار عمر بقوت از نظرات
 بر لوح هوفا دل اگر کلاه نظر کنی بر کشتن نگاه تو عمر و باره است و این سخن سنی بر
 اینست که بنای حیانت هفتاد سال بر پا باشد و بیلاب حوادث متغی و امراض
 مهلکه را هم نباشد و الا هر روز و هر ساعت و هر نفس ممکنست که غار و کرم مرض یا تبغ
 جان ستان مرگ بر سر تازد و سرای جنت را از مشاع برده ارم و در میان بوی

عمر را آن است حکام نیست که بک نفر دل بآن توان و دیوار بی کسته حیات را
 آن اعتباری که یک ساعت در سایه آن آسوده نتوان داشت آن کیت که دل نهاد
 و فارغ بنشت پنداشت که مهلتی و ناخیزی هست کو میخ مزن که میخ می
 کند کو بار منه که باری باید بشت الحاصل زندگانی دنیا افتد عزیز و گران
 طاعت و اینقدر سبک چیز و کفایت پس غایت نادانی و بلاهت و غایت
 بی پروائی و سفاهت که چنین عمر عزیزی که هر روزی از آن چوکان کوی چند
 فوز و فریزی و هر ساعت سر مایه تحصیل صد گونه سعادت فدر نداشتند
 صرف کمال چند نماید که نباید و نشاید و بکار دنیا و عقبی هیچکدام نباید که
 سرچشمه نوافقات و حجتا از آن منطس و بیاب و خانه دنیا و عقبی بآن میهدم
 و خراب گردد که سیلاب شیر از پای دیوار عمر بسته باران از آن که روزی
 با شلیک بد نیکنه از پای و ماند از دوگاه با از راهلان مرگ بصورت زندگی و در
 دو جهان مورث خری و شرمند کیت گرفتار بود و جمع و شام باز قدر و
 باین نکبت ضایع و تلف سازد که از پرد و قانون شریعت خارج آهنگ کشته شده
 عمر را چون نار چنگ با ایمال آمد و رفت نعمات شهوت افزون غفلت اندوز
 و ساغر از دایره شونندگان فرمان بمقام مخالفت درآمده پرد و کوش را مانند
 دف و چنگ بطیلاخه ضرب و نطق مغنیان از حلقه شایستگی بندگی افکند بشعله
 آواز مطربان و دوازده خرمن زندگی برآمده و بر غول ناله خوانندگان دست زدن
 بر شکن انقاس گرامی پرد از د و خورشید طلعتان ایام تشریف را بنظر بازی ساء
 رویان نامرد فرو شد و بتاشای رفص کولیان کوبه لقاجتم از مجیدان شیا
 بلند بالا پوشد از سباهی سخی خواب غفلت با خامه دوز بان دو کانه صحر قمر
 سعادت بر بحیث بیاض سفید و دم بخت و بجهت در یافتن هوا و سیر شفق از کنج

دهان سه روز کلکون شام کاه بوسه فیض طاعتی نشاندهی مثال این امور
سهیل که پشه از آب جفت یا محض حاصل صلوات مفروضه رافوت و یا
از وقت تاخیر کند و برای سفرهای حبلان مال یا پاس منصبهای سران
و وبال و امثال آنها گذاردن حج و اچیز را از این سال با نال آفتند و برهین
دستور و روز و شب خود را صرف امثال این امور گردانند و سال و ماه عمر را
بغفلت و بیالیت گذرانند و اصلاح دید و تا مثل عیال خود نکشاید و هیچوجه
بامورک و غیبت آن سفر به خطر نمایند تا وقتی خبر ندهند که مرض مهلکی کلوی
گشت و کار از معالجه و مداوای حکیم فلان و بهمان گذشت یا دران مهر یا زنا
تدبیری از دست نیاید و کثرت صدقه و دعا و دفع آن واقعه غلطی نماید متقاضی
اجل یا تاخیر ساعتی را نمی توان ساخت و تسلیم و بیعت حیات را بروز دیگر نتوان
انداخت ساعتی حیات از دیگری دستگردان نتوان نمود و نفسی زندگی را
بکجهای اشیاع نتوان فرمود و بالهنگامی که بگذرد روزی نتوان کسبت و از آن
واقعه ناکرین بجای نتوان کریمت هر چند چشم امید جانی بنظر در نیاید و هر چند
کوش و هوش از اندکی شفاعتی و التماسی نماید تا چار بدارد جان تن در می
و بطور حکیم ضا کردن هند آموخت خواهند داشت که عمر چه بوده و چه چیز
از دست داده اند و با این فرصت تن و عمر را بکارهای خیر و ثواب غافل
گشته بجهادهای غافل افتاده اند و از این انوقت چه فایده بجای آید خواهند داشت
شعر کون باید ای خفته بیدار بود چه ملک اندر آرد جواب چه سود کون
وقت نغم است اگر پروزی کرامت داری که خرمی بری کفوت که خشم است انگلی
بیان زبان ناکام است عذری بیار هیئت نشاند و ان در بدن هیئت نکرود
نجان در و هنر حضرت باری الشما و خالق موت و حیات جل شانده در سوخته مبارک

منافقون فرموده اند که و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی احدکم
الموت فبقول رب لولا آخر تنی ان اجل قریب فاصدقوا اگر من الضامه
حاصل میگرداند بفقده و بعد از آنچه روزی کرده ایم شما را کفایت کند مراد اخراج
زکوة و سایر حقوق واجب است پشیمان آنکه آید با حادی از شمارک برگوید پس
که خداوند اجر تاخیر نکند میرانیدن مرگ تا اندک مدتی پس دران اداء زکوة و
امثال آن ننمایم تا از حبل صلبا باشیم و این جناس گوید که مراد از اصلاح حج است و کثرت
یوقر الله نفسا اذا جاء اجلها و الله خیر مما تعجلون و هر که تاخیر نکند خداوند
هیچ نفسی را از مرگ چون آید وقت مردن آن و خدای تعالی خبر طر و واقعت با آنچه
میکنند بیدگان ای پندگان بنا بر آنکه نقیص خطاب باشد بقرابت حفص
بهر حاصل آنکسانیکه در اداء زکوة و حقوق مفروضه مال و در گذارش حج و ادرا
سعادت آن تاخیر کنند یا کرده باشند و در وقت حلول اجل و در حال از دنیا و زول
آن و لایحه زهر که از غلطی خوار محبت و آرزوی رجعت بدینا میماند که بتلا
مافات بردارند و ذمه خود را از فارغ سازند و هرگز این مامول صورت
حصول و این اسندها در جبهه اجابت و قبول نخواهد یافت و همچنین اچیز
کشان و آنکست نداشت بدندان بکار اجزا خواهند شتافت و بعضی از بعضی
در طریقی تفسیر این آیه آورده اند که محض را چون سپرده از پیش چشم برداشته
شود و احوال آن نشاء معاین و مشاهده گردد و گوید با ملک الموت بگیر و ز
مرام صلت ده که دران عذرها از خداوند خود خواهم و بیوی و ثوب و بانه
گشت ننمایم و توشه علی ضایحی بردارم ملک الموت گوید فیت لا تاام یعنی
روزها فانی شدند و دیگر روزی نمائند است و ساعتی نیز نمائند پس در وقت
بروی بسته میشود و روحش بغیر از افتاده بیوی چشم رطبه میگرد و غصه

ناامیدی بخورد و حسرت ندامت یکنند بضایع کردن عمر پس عاقلان دوداندیش
و ملاحظه کنندگان روز پیش بیایند که پیش از آنکه کار باجلاسند و شاهد ^{فوت}
پیمان شکن فرست از آغوش پذیرفته است بپاییده نیستی خواهد صحت
اداعیه نیست شمرده کام دل زد شنند و مطالب امتداد زندگانی جهان سفر عالم
جاودانی با اعمال صالحه بسته در وقت کوچ که بکاه حریف و لشاک خشمی
برسم و دلع باز ماندگان بجای می آورد و بایکات محضه و تابوت میگذارد
و بکار خود در نمایند **فیب** راست کن کار خود امر و ز که فردا چون تن کرم رفتن چه
شدی روی به بر نتوان کرد حضرت سید انبیا و آگاهی ده پرویز نادرو صای
ابودر غفاری رحمت الله فرموده که یا ابا ذر اغتم حسنا قبل غیس شاکه قبل
هر مان و حیثیت قبل تنمک و غیاث قبل فقرک و قراءت قبل شغلاک و حیثیتک
قبل موتک حال مضمون اینکه خیمت دان پنج چیز را پیش از پنج چیز خواست
پیش از آنکه به هری و چهار شوی و نندرجی است قبل از آنکه به بیماری که قرار شود
و ملازمیت پیش از آنکه تنگدستی پیش آید و بیکاریت پیش از آنکه غفلت نوی روی
نماید و زندگانی پیش از آنکه مرگ درسد و نقش وجودت از لوح بقاستر ^ک
بجاء گذاریش یافت موقوف است بر فوت جوی و صحت جسمانی و مکت و ملاک
و فرست بکاری و بقا زندگانی و چون این پنج نعمت بدست حاصل و موجود و نند
آنها بعد و م و مغفود باشد کالیه دردی و غافل و غایت بی بالی و بجاهل
که کسی نداند آنها چنانکه باید نداند و در داده شکر چنین نعمتهای عظمی تقصیری نمود
آنها را چنانکه شاید بمعرف رساند چه با بهای گران ریاضت که بدست یاری نذر
جوانی برد و شوق سن سرکش نفس اماره میتوان نهاد و چه صفتهای آرزوها
و هوسها که در معرکه جهاد نفس پیام روی صحت و تندستی نکست میتوان داد

و از مغیر

و از فیضها مکت و شرف بدست دهش چه کلهای دعای ارزش که
از جویبار دل و زبان بی برکان بنوان چید و در صحرای فرشت فواف
و بیکاری بمان و کند ساعی حیل شکا را فکر چگونه صیدهای فریه باط
دو چنان میتوان کردید و در بند رفتن کی خرید چه شایستهای نفس بندگی
میتوان کرد و از آنجا تا جهان جهان سود و عالم عالم کفایت و با بطن اصلی کم
عبارت از دالایمان بقا است میتوان آورد و نیز از سر و در و صایای
مدکود فرموده که یا ایاک و التثویف یا غیاثک یا ایاک یا ایاک یا ایاک یا ایاک
بعده فان یکن عدلک فکنت الغدک یا ایاک یا ایاک یا ایاک یا ایاک یا ایاک یا ایاک
علی الاقرظت فی الیوم خلاصه مدعا اینکه جذر کن از تاخیر و اهل در گذارن
فرایض و سن اعمال بان امید و خیال که زند خواهی بود و وقت دیگر بان قیام
خواهی نمود چنان ایتام عمر همین امر و ز در دست است و ما بعد آن هنوز در
غیبت و مشخص نیست از عمر تو خواهد بود پس اگر ترا فریادی باشد و بان
رسی در آن هم مثل امر و ز باشی و اگر نرفد از می بینمائی بر تقصیر امر و ز نکشی
مس کار امر و ز نندازد بفرمانها که بفرمان چهری بفرمان کار و کراست و همان
اشرف بر ابدان و صایا فرموده است که یا ایاک یا ایاک یا ایاک یا ایاک یا ایاک یا ایاک
قد پائین حاصل یعنی اینکه بر عمر خود حریص تو بخیل تر باش از تحصیل درهم
و در بار خود طرف آنکه آدمی نادان درهم و دیناری را که اغلب ضعیف دیگران
وجودی بفرمان از تو بیدار است بلکه او را عدوی سیخ و دشمن جانیت و کثرین
و حقیقت آن و بر اموریت تفرقه و بر دشمنیت نوعی تنک در آغوش جان میداد
و باغهای هفت بر حفاظت آن بیکار که اگر پیدایان بصیر فراتر که رود عمرها
داغ نسبت و اگر در همی از آن که آید و باکم گردد سالها در سران آن از حرص بر آن

روز و شب در طلب خود و خواب و بر خود حرام میسازد و از بخل و زنا آن قدر
اهل و عیال بر خیزد که خود می اندازد و عمر بآن عزیز می که سرمایه سعادت است
و دنیا و کاخ هستی و آن بر پاست ایام و لیلی آنرا هیزه کوفی و پیوده نالی ضایع
و تلف و برسد و گرم زمین با چغ شش و بیار مال به مال ناچیز و بخر و بفروشد و اند
و طبع و شش و اصلا و دران فطوری نمی بیند و بر ظاهر ظلمت پرستش از آن بگذرد و طلقا
غباری نمی بیند و جانی بطلب و بر لومین در بعضی از خطب بلاغت نظام خود
که هیچ البلاغه مذکور است در این مطلب فرمود که قد تکفلکم بالزرق و الفیض و انتم
تلاکون المضمون لکم طلبه الا کفکم من الفقر و رض علیکم علیه مع انه والله
لقد عرض لک و دخل البقین حق کان الذی و غیر علیکم قد وضع عنکم
قبایر و اقل العمل و خافوا و زفوا الا عمل فانه لا یزحما من رجعت العرما من حیا
من ترجعه الزرق و افاضت الیوم من غدا فانه و ما فاضت احسن من العرما و یزح
الیوم من رجعت العمل و مخلص مضمون این کلام صدق شخص که هر کس که آن سخن سرکش
نفس آواره با عقل و هر فقره اش چراغ پنهانی طهای خلاق را فیلد است آنکه بگوید
ان الله مع التکفل و تعهد رفتی برای شما نموده و بارش و بر شوین از و شو خاطر غایب داشته است
و بلا صانع داد و تکالیف امر فرموده و امثال آنرا بر کردن اهتمام شما گذاشته پس التبرکه باید
طلب و اهتمام شما را بچند ایضا خاص آن فدا است برای شما بیشتر باشد از طلب و بخواهد
بر شما فرض گردانید است کردن آنرا اما اینکه چنین است و شما با چنین باید بود و بخدا قسم
که هر سید امر و بقیه شما را بچند شده و حقیقت آن بر شما مشتبه گشته است چنانکه کویا
بچند خوان و تعهد آن برای شما شده تحقیق که مفرض گشته بر شما و کویا بچند بر شما مفرض
گشته از شما ساخت که بدید بر شما باید بچند و بیاید سید از آنگاه آمدن اصل که سید بیا
گشتن عمر و چنانکه بیا گشتن روز است اینچنین روزی فوت کرده اند امید آن هست

که زیاد

که زیاد گشته تدارک آن شود و آنچه در روز از عمر فوت شد امید آن است که امروز
برگردد و **دعای** گفتیم که مگر تخم هوس کاشتی است - معاومند که جمله بکشد شنی است
بکشد شنی است ملک عالم بکشد الا فرض که او بکشد شنی است و در عالمی بکشد صدق
و حمد الله هم ان لا جبار علی الصاوه والسلام مریدت که چون در کوفه نماز عشاء اخره
نمودی مردمان را بر شرب بفرمودی چنانکه اهل مسجد شنیدند که کواکب الناس
تجهم و ارجحکم الله فقد نودی فی شتم الرجل تجهم و ارجحکم الله باقتل
ما یجسکم من الزاد و هو النقی و اقلوا ان طریقکم الى العباد و من لم یح
الصراط و الهول الاعظم اما یکم و علی طریقکم عقبه لود و من لزم الهوله
و خوفه ندکم من السماء علیها الا الحدیث حاصل معنی و خلاصه مدتها اینکه
ای مردمان بر او کبر می نمودید و مهابت می فرمودید که بدید خدایتان را دست کشید که
تحقیق که توبه را داده شده است در میان شما بر جیل و کوچ در چه جای ناک کردن
و مجال در ناک کردن بردن بعد از آنکه ندای جلت داده باشند و میگویند بدید
شما را چنانکه بچند بر آنچه بیشتر شایسته زبونه و آن تقوی است و ندانند که راه
شاه معاد و گذر بر سر پل صراط است و هول اعظم شما را در پیش است و بر سر راه
شما کرب و دشواری و منزلهای هولناک که ناچار شما را از لجاجت گذر باید نمود و هر چه
منته کشف که در دنیا نهد و در دیم و دامن رغبت و خوار خشم و همت آن بر جیم
بد و خوف که در توبه خواندم و آن اینست که لا یثم که سر و یوم یا من لا یأمن
علی روح ساعه تجدد تجدد الحداد الحدیث مخلص مضمون آنکه ای آنکسی که با تمام
تمیزد برای نو شدن دمانی و دنی و ای آنکه امین دینی بر حال خود از نزول بالا
و دخول قناسا عی جدد کن در بندگی خدا و تهیه سفر عقبی و بر هر نوعی از توبه
و مساهی و موجب خطا الهی جدد کن جدد کن این چه وقت خفت است و خفتن

نیت وقت نیت است در بدو میکرد و میر و کو بگو جنبجو کن جنبجو کو بند قوی از سلف
روان سفری کنند و آنرا بر صومعه براهی گذشتند عنان عزیمت بدان صوب
یا فشد و فیض ملاقات آنالک طریق بندگی دریافتند و گفتند ما را سوالیست اگر
مستوجب خواهی شد بعضی را بنیم باو گفت سلوا و لا تکثر و ایا ان الله لا یزحیح
والقصر لا یعور قال لا یزحیح یعنی پرسید و در آن انکار میکند و سخن باطل میگفت
که در سبک و در چون رفت باز نمی آید و زندگی گذشت خود نمی نماید و طالب عبادت
بدان که مرادش خود باشد یا طایفان که اجل باشد حریص و شتابانست گفتند فرما
قیامت کا خلافت بر چیست ایشان گفتند ما را وصیتیه و نصیحتیه کن گفت ترقی و
علی قدر ترقی کن یعنی از دنیا نقشه رقیوی بر مدارد بقدر عمری که در پیش دارد
این سخن گفت و سر در صومعه کشید انکار بریان مرد و بیدار دلان صاحب صومعه
و اسکان بند رعایان و گستاخان کند صحبت خلافت قدر دانایان نقد نذر که
بدینگونه پاس عمر داشته ضبط اوقات خود می نمودند و بدین غایت از هر زحری
نفوذ انقاس که امری احتیاج نکرده در صرف رعایت صرفه و عبطه می فرموده اند و ما
سپهان ابرو و ستان خاک بر سر هفت هفته و ماه ماه و سال ببال عمر عزیمت در هر
کارهای و شغلای باطل حاصل ضایع و تلف کرده با صلا دانان ندامت و له خسران
خطیب چنین مطلقا متاثر و تمکین نبوده از تاسف و ندامت آن انک حسرتی از دید
نی بایم شد ترقی و نزد سلز دل افغان و آهی هم نکردی از پیش با وید حشر
نکاهی هم و در مالی شیخ طوسی صد و فتم الله مذکور است و خلاصه آن اینست که با ناکا
مالی بخندمت اسیر مؤمنان و چشم چراغ متقیان علی الصلوات و السلام آورند
انجناب فرمودند که این مال را تقسیم کنید بر مسلمانان بعضی رسانیدند که یا امیر
المؤمنین الحال مشایر کار را بفرماند ازید فرمودند تکفلون لی ان عشت الی خدا

یعنی منتهمه میشود کمین فرزانند با تم گفتند این در دست ما نیت تا نقد آن
نوانیم کرد فرمود فلا تؤخروا نقیض و المعنی اینست که نمیتوانید که دیر آنرا تاخیر
نکنید تا تقسیم نمایند پس شمع آوردند و دهها نیت آنرا را قیامت کردند ای دل
بی باک وای مدعی عقل وادراک و فترک هر وقت که سازهای اینقدر تنگ و
پیکر اجل در قطع طریق بندگی بدین غایت بر شتاب و بیدارتک با نکه که هر وقت
از بیم آن امین نتوان بود و اندک کاری انشی تا صیاح تاخیر نتوان نمود چه کوه آن
در کارهای عین ضروری که ساکنان مراحل عبودیت را بسیار دگر و در سفر پر خوف
و خطر ملک سر انجام آنها را بدینا چارست نکاهل و زید مهیث معوق میداری
از هر روز برونی و انهر مال بانی دیگر انداختند و دگر از شر آنها فید به ملتزم کاری
از کارهای دنیا سوس و لغت نام لازم نیستی **شمار** از برای مال کشن کوه و صحرای نابی
در ده روز بکشدن بری با نابی میکند هر حج واجب سال دیگر تا بخندت میدهم
مالی اندام و رفقه و نابی خنک کردن کث طاعت از پس حاصل دادن آب
زندگی را بر سر صحرای نابی گو یا که خبر نداری که قوت و حیا کم فرصت حوادث اتمام
حجت کو جامیدن توان این منزل و مقامات بر تیغ جانستان مرک با دان و از هر طرف
حلو و نیز بر نوتانانند و امر و دنیا فرط است که بر سر رسید و طناب ملت با تیغ اجل
خواهند برید و تیغ تغفلت را خواهند گزید و خوکا جسمی که بیون جان چند بر کار
برای داشته بهرست خواهند افکند و انقدر امان نخواهند داد که نفسی توان کشید
چند جای نیکه بکارهای خود توان رسید **شمار** تن بوجیت یکی خیمه و ستونش جان
طناب رشته رفتمی و تیغ آن دندان جیغ کند سدا زنند با و در قعر حشر و دیگر
چشم فامت خیمه ای نا طون نکند با و اجل خیمه بهرست چون کل بر بخار طاق
نور خنک کنند همان بهر طناب خلق دلا زخیمه تن که پس بلند بر خیمه در ده جانان

دیده بشدی و فستد حرص و آز بگویم و فستادت فدو بکنانکت ز جهان در
مدار فوی و آنچه گشت ضعیف و کرم باش سبک سر چه کوشش کنان
تمام کرده فضا شمع حیات ترا که از سفیدی موی می کشد بیاض بران قدخت زحما
کشید کلام الف یعنی که نیست جای قامت کهن سرای جهان **فضل** در غفلت آنرا
فدیر و غیبت عمر و میندوی بدگر هرک و بیان مذکرات آن پوشیده نماند که ماسک
مغزان کران جان و سر لجهوایان کار خود بدان از بطالت و جهالت پستی و پستی
و غفلت هبشکی که نشان آن تحصیل آرزوهای نفسانی و اشتغال بپارچه های این
سر لجه فانی است لکن او قان و رنجیده مذکور شد یعنی از بی بقای عمر و غیبت شمرن
آن غافل در غیبت سفر و خست انزوی که هر یامر پیش است کاهل میباشیم و تاجیه مصر با
که طبع کوهک حصال شوخ چشم کاهی کوش و هوش نواند مالد و اعطای عرب زبان
شیرین سالی با که دطای مرد و خواب غفلت برده را بفریاد بلند و موعظه دلپسندی
بیدار تواند کرد اسید یاد مرک کردن و انوافه عظمای هوش را با بخاطر آوردن
که مایه فکران بی شعور در ماله عطر عواقب امور متضرر و انحراف بر هر علم عفویت
آنان دنیا مشغول میباشند و بپوادی اندیشه مال و تدلرک احوال می اندازد چنانکه در
اشاد القلوب از حضرت سید کایان و هادی طریقی بخاک کجی از خدا زنده است
خود خطاب فرمودند که آنکه از من آیتکم یعنی میداند که حافظین شما گشتند
نه از رسول الله فرمود که ذکر اللّٰه و آیتکم استعدا حاصل معنی اینکه ما
ترن شما گشتی است که با صرک پیشتر کرد و برای آن هیز مهیا کرد گفتند یا رسول الله
و ما خلاصه ذلک یعنی نشان این یاد مرک و نشان خوب مهیا شدن آن برای
چیت فرمودند که الخفا فی عن ذلک العز و ذلک لا یأمر الی ذلک الخلو و لا سر
لیکن فی القلوب انما یوم الشوری یعنی ایشان آن به او خالی کردن از برای قیامت

نیات و روی آوردن برای جاودانی عقیقه و جهه گشتی در فیه هفتیه نوشته
کردن و برای روز رستخیز مستعد و آماده نشستن و هم در آن کتاب انان و الا
جنا بیه ما شویاست که اکثر و امین ذکر هادیم اللذات فانکم ان کنتم
فی ضیو و معاه علیکم قرصتیم به فاصبتکم و ان کنتم فی غیبه بقصه التکفیر
فان کنتم محصل یعنی آنکه بسیار ذکر کنید و یاد نمایند و بیان کنند و باطل سازند
لذاتها یعنی هر کراجه اگر بنا به معیشت نکند باشد از ابر و عافیه سبکد یعنی صعوبت
عمر را بر طبع شمایوار و مراد است از مذاق جان شما کواد و سازگار میگرداند
پس بان راضی میشود و چون رضا بقضا داد بد ثواب میباید و اگر غنی و مالدار
باشید یاد مرک از امر پیش شما نبون و زشت میباید و پس جور و ستمی نمایند
و بدان جهت اجر می یابید و نیز در کتاب مذکور است و با لحاظ علی قضی شوق
که فرمودند من علم ان الموت مصدرة و القلب مغيرة و بین یوم الله فقیه
و جوارحه شاهد طالت حسرة و کثرت عیبه و ذلک و فکرته حاصل شد
اینکه کسی که داند و تامل نماید که هر یک از کشتن و خواهد و در کرد و رود و خواهد
بود و پیش خدا خواهد ایستاد یعنی روز قیامت از برای حساب اعضا و جوارح
بدن آن کرده ها کواهی خواهند داد و در دراز کرد و حسرت او و بسیار شود و حسرت
گرفتن او و مادی خود فکر و اندیشه او در کتاب مصباح الشریعه که از یزید
جواهر کل حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام است و هر طری انان در مالیدن
دیده دل های خفته سل گشتی است مذکور است که ذکر الموت یمنی الله بها
فی القلب و یقلع من القلب العفکة و یقول القلب بوالله تعالی و یزق الطبع
و یکسر غلام الهواء و یطیق انا اخرج من الدنیا و هو معنی ما قال الله
فکر ساعة خیر من عباد الله اجمعین الحدیث خلاصه معنی اینکه یاد مرک

میبرد و خواهشها را در دل و او میکند کتابهای غفایت را و فواید بگرداند و دل را
 بوعده الهی و نازک میسازد و طبع را و میبندد و علمهای هوا و هوس را و فریبها
 آنرا حصر را و حقیقتها را در دنیا را و این معنی مخفی است که حضرت پیغمبر که فرمود
 که فکر یک ساعت غیبت از عبادت یکسال یعنی مراد از فکر کردن و اندیشه در آن
 کردنت و در کتابهای غیبت کافی از حضرت سید عالم منقول است که اذا تحففت ولاية
 الله والى هذه حياة الاجل بين العيين وذهب الامل وذهب الظلم وذهب
 استحققت ولاية الشيطان والى هذه حياة الاجل بين العيين وذهب الامل
 وذهب الظلم حاصل معنی و ملخص مدعا اینکه چون کسی شایسته عنایت و بار
 حضرت باری و سزاوارت سعادت و جنتیاری شود اجل پیش چشم وی میاید و اصل
 پس او رود یعنی فکر و اندیشه رود پس او را در پیش نظر حاضر و مضیلعین حاضر
 و اصل زندگانی و تحصیل اسباب کماله در نظرش باطل و از خاطرش زایل گردد و چون
 کسی با استغفار این بهم رسد که شیطان مستولی هر کار و صاحب اختیار او باشد
 و بد بخن و شقاوت قرین حال وی کرده و اصل پیش چشم وی میاید و اجل پس
 پشت او رود و چنانکه توضیح آن باشد بر عاقلان و دوایند نیز مرا که در صد اصل
 حال خونین و سیئه نفس کافر کیش باشند ناچار است از بر این سخن تقریر نبات
 جمعه دیدن یا شنیدن امری که مراد از آن روز و شب از منظور نظر تامل
 سازد از انجمله تشبیح جانیز است و از اعظم فواید که حضرت شاعر را در ترغیب و
 تخریب بران مظلومات همانا این باشد که آدمی از دیدن آن بهر خود افتد و
 متذکر گردد که برای او نیز این آتش در کاسه و این روز در پیش و شاید مایوسه اند
 هست غفلت بهوش آید و نداند که احوال خود نماید چنانکه در کتاب من لا یحضره الفقیه
 مذکور است که اذا دعى الرجل الى وليه قالى جنازة او اجاب الى الجنائز فكلها

الذکر الدنيا اصل اینکه هر که خوانده شود مردی بطعام عروسی و در حلقه
 بجنود و شمع جنازه خوانده شود باید که در حضور بران جنازه ترجیح داده و با جنا
 رود برای اینکه آن کار اخیرت و بیاد می آورد و آن عروسی با واکدار و حجه انکار
 دنیا را بخاطر میرساند و گویا برای همین اقدس خانم البتین فرموده که ایا دعبتم
 الى الجنائز فامر عوا و انا دعبتم الى العرايس فانطلقوا ملخص معنی اینکه چون
 خوانده شوید بجنازه پس در رفتن تعجیل کنید و چون خوانده شوید بعر و عیسه
 پس در رفتن کاهل نمائید و در بارشاد القلوب از برای غایب روایت شده
 که وقتی بار رسول الله بودیم جنازه دید که دفن میکردند پس مبادرت فرموده
 بشتاب بر سر آن جنازه ایستاده و بعد از آن کریت چنانکه جامه اش را نشاند چشم
 مبارکش بر تشد پس اینجا بجانب التفات نموده فرمود یا احوه لمثل هذا فلیعمل العاقل
 اخذ من لهذا و اعلموا انه حاصل مضمون اینکه ای برادران از برای چنین روز
 باید که عمل کنید عمل کنندگان ازین روز و حضرت و ندامت حذر آن کنید و بر آن
 اعمال صالحه مهیا نمائید تا حاصل مردم دید و و هوشمندان با خبر میباید که
 جانیز را فوزی عظیم شمرده و در ادراک این سعادت کوتاهی ننمائید و طبع
 کاهل و روش نزاکت منش لکه شنیدی حرف مردن و دیدن تابوت و کفن
 بر در گران و از مثال این مجالس و محافل همیشه متفرد و گریزان میباشند آن خود
 خبر دار و دل سیاه مست با از بهوشی غفلت هشیار سازند و از مشاهده آن محفل
 و مذکره انوار جان کسل باصلاح حال خود بردارند با مهمل نگاه عیبت سر صبر
 آگاهی بدید دل کشند و آب حیات ملک آغزیز دلهای مرد خود را زندگی
 بخشد با ننگ چشم مامتمان نفس آرزوها از لوح خاطر شویند و از بچاره که
 بازماندگان او چاره کار خود جویند از دیدن و بریدن کفن جامه هوس

خود آتی را از بخت طر شد ز بوی کافور دل بر از تب کرمی ثبت دنیا بر کنند
 بشود و فغان اهل ما تم خود را از خواب غریب غفلت بیدار سازند و بر دانه جنازه با
 کوان تعلقات را از دوش خاطر اندازند بشعله آه آن دلو خنک خاد و خسر هوا را
 هوس باد هم سوزند و از غم ناله آنصبت زدگان چراغ آگاهی در ظلمت سرائی دل
 افروزند از دیدن غم آن مرده خود را با آب نصیحت شست و می دهند و میانه
 حقان خلفای منقرض طاکار بوخت سرائی کور تنک و ناخند و در وصایای
 حضرت اقدس نبوی ص که ابو ذر رحمة الله در آنجا خلاصه مذکورات که با آنکه
 اذا بلغت جنازة فليكن عليك فيها التفكر والخشوع والاعمال انك لا تحق
 به حاصل معنی اینکه چون تشییع جنازه کنی باید که کار خود را فکر کن و خضوع
 و خشوع باشد و بدانکه تو نیز از پی او خواهی پیوست و در کتاب شریف کافی آن
 پسندیده الله حضرت ابو عبد الله ع سفولت که اذا حلت جنازة فليكن كما تات
 آت المحول وكما تات سالت ربكبا الرجوع الى الدنيا ففعل فافطر ما ذا انشأت
 محفل معنی اینکه چون جنازه برداری چنان باش و با خود چنان فرم کن که آن
 مرده بوقتی و دیگران ترا بر داشته اند و بسوی قبرت میرند و گویا تو از نصیحت
 مشقت نموده که باری دیگر تو را بدینا باز گرداند و خدا بیجا سؤل ترا محمول
 رسانیده است و باید دیگر تو را باز گردانید است پس نظر کن و بهیچ که بعد از این
 از موقعی که خواهی نمود و طریقی که می خواهی پیروی کن یا ضایع
 لا تعثر بجمع فالعمر یفقد النعم نزول فاذا حلت الى القبور جنازة فاعلم بانك بعد ما
 محمول بشوئی که گذشتگان ترا که کوشی است سیکه عزای خود ترا که هوش را است
 و نیز از جمله اجاری که طلبا ترا با مثال این مجالس دعوت می نمایند و گرسنگان نعمت
 بر خوان ادراک فضل و ثواب پیش از پیش آن تکلیف میفرمایند حدیثی است که از جناب

اشرف نبوی ص ما توفیست و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور که القبریز یورث
 یعنی عزادان اهل صایب باعث دخول بهشت میشود و هم در آن کتاب از آن و لا حجاب
 مرویست که من عزاء احر بنا کثیری فی الموقف حلة یجب لها کسوة عزاء و تعلق هدی و قفا
 پوشیده میشود در موقف قیامت حله از حکمای بهشت که بآن خوشحال گردید و نیز در
 آن کتاب از جناب مستطاب ولایت ماب خلافت و وصایت است با میر المؤمنین صلوات الله
 الملك الوهاب سفولت که من تبع جنازة كتب الله له امر بقره قرار ربط قیران التبعیت
 و قیران التعلقات علیها و قیران التعلقات حق یفرق و قیران التبعیت ملخص معنی آنکه
 کسی که تبعیت و همراهی جنازه کند بنویسد خدا بیجا برای چهار قیران و ثواب یک قیران
 بسبب تبعیت جنازه قیران برای نماز گذاردن بر آن و یک قیران بجهت انتظار که کشد
 تا از دفن او فارغ گردند و قیران دیگر برای عزاداران و معنی قیران در حدیث دیگر که
 هم در آن کتاب از حضرت امام همام العجیز سفولت مبین میگردد و آن است که من
 متبعی مع جنازة حتى یصلک علیها ثم ترجع کان له قیران کا فاشی و معهما حتی
 یصلک من کان له قیران و قیران مثل أخذ یعنی کسی که متابعت جنازه نماید تا اینکه
 نماز گذارند برای یک قیران ثواب دارد و هرگاه همراه جنازه مرده ندفنش نمایند
 دو قیران ثواب دارد و هر قیران برای هر کوه احداث پنجبرائی که روز و شب در قیران
 غفلت بخوابد تا نرفته و گویا آن که در شکل و لای علامت دنیا ناکردن و زود فتنه اند
 و در تلاش تشییع و ترجیع جنازه مؤمنان بسیار کامل و در تحصیل آنکه فضل و ثواب
 که تمام آن مذکور شد بغایت داخل میباشد و اگر کاهی بندرت حجتی رعایت رسم
 تعارف با مثال این مجالس و محافل قدم ناز بچند طریقه و برای عزاداران طبع و ولایت
 مردمان طریقی که بکوشی و فخریز دوستی پیورده و برداشتن هر قدر می کوشی منت برو
 گذارند دو ساعت به بعضی و عشرت و بچند میگذرانند و از آن مواضع ناگزیر است

استنباط عاقبت کار خود نکرده مضمون صدق و شحون که به قیام من قضی تعبیه
و من لایم من یقطر را بر خود میخوانند متجانان الله چه دل بخت و غافل است آن
زاد که از برای جنس خود یکی را می بیند که چون صبح و نوا نا و کویا و شوق و مانند و
بی آمد و میرفت و اکل و شرب می نمود تا گاه به ده سی یا زیاده افشاد و باندک تصایفه
بجای و بهر بیماری نماید و بعد از دو سه روز و نوازده افشاد که فاصله مرده و در وقت
بصباحش بازی برد و خلقی فی الموضع جمع کردند و باز مانند کاش را دو سه
روز ساعتی خورش و فریاد برآوردند نگاه تن ناز بر و شایسته از جامه خواب بختل بر
کشیدند از لباسهای لوان حریر شرعیان کردند و بدنه کز کز باس بچیدند و از زن
و فرزندش جدا ساختند و بر تختی پلای خشکی ماران و دوستانش بد و شتر کشیدند
و بتجیل تمام بپوشش ترین جاها و او اندند کوری شک و تار کردند و از او در آن
موضع پر مارد و مودا فکندند بر آشتا و پیکان خاک بر او ایستادند و از الحار جه
نموده و او از غریب و نهنگها گذاشتند چند روزی هم بتقریب ترک و میراث و اگر دی
می نمودند بعد از آن چنان از خاطر هارفت که گویا هرگز خواهر چاره را ندیدند
آدمی جا هل اخلا به عاینه می بیند و از این رهگذر بخانه هارفت هرگز بر خاطرش
نمی نشیند و هانوقت در همان مجلس بهره کوئی و هرگز خندی اشتغال دارند
و واقع ناگزیر عاری را مطلقا بفکر خود نیارند از خواب و خیالی انکار و خفت
اشخ بنوی فرمود اندلوق تعلمون ما اعلم لضعفکم قلید و لیکتم علی انفسکم
کثیرا و آخر حجتکم علی الظلوات تکون علی اعنکم و لوی تعلم البهائم من الموت
ما تعلمون ما اکلکم سمیما ملخص عن انکه اگر شما میدانستید آنچه من میدانم و میدان
هر آنکه که میخندیدید و بر خود بسیار میگویند و هر آنکه بر من میرفتید یعنی
از من زلها و معوها بیا با من ایستاد بر حال خود که به میگردید و اگر میدانستید چاره را

از مرا آنچه شما میدانید گوشت خرب و پیچور و بد یعنی از بیم مرگ و شرم آن میگذاشتند
و لا غریشند و بر طبق آنچه دیش شریف بنویست آنچه از حضرت روح الله علیه
واله و علیهم السلام حکایت کرده اند که بر شایان گذشت که کوفتند از خود را میجوید
بر و فریاد دادید که بازی میکرد آنرا گرفته بکوشش آن گفت آلو تعلم انک تموت
یعنی آیا ندانستید که البته خواهی مرد بعد از آن حضرت عیسی بر او خود میرفت
و در وقت مراجعت دیگر باره همان بزه را بدی ضعیف و معلول کردند و از
لاغری کوشش بر پیش چسبید و احوال آنرا از زبان برسد از سبک لغری
آن شبان گفت میدانم غیر اینکه روزی مردی برای گذشت و این را گرفت
نمیدانم چه بکوشش گفت و از آنوقت تا حال اینچنین گشته است که می بینی شهور
که چون کرکس کوفتند از روزی میروند و بر آن در نظر است کوفتند از دیگر
از دنیا و میگردند و از حیای باز میمانند آدمی بر القاب بی در یعنی از کوفتند
و جادایان و افسر تو است که چون کرکس ترک از مرده یعنی نوع وی یکی برود
پلنگ تیغچنگ اجل کوی حیات در مندی بر لیکال امراض مهلکه شک شد
و هنوز کالبدش در میانست که از او غافل گشته مشغول شهوات عاجل میگردد
شعر مثل آدمی پس نادان مثل مورچه است در میدان آن یکی گشته
زیر پای دواب و آن یکی دانه میرد بشتاب حکیم ثانی گوید **شعر** نه دوق
که دوق به پیش تو مرد تو بیزی خوش تر که بار و به برد مرد کار بکل بهی تو
تو نمیری نه مرد خودی تو خود تو را مرگ بشکلی کرد تو امیری امیر که میرد
و نیز از مرگ گران از خطیر ناگزیر مرگ زیارت قبور دفکان و باجمان حجاب
در فراش خاک خفتگان که آدمی سهوش را هر کلاب آگاهی بر چهره دل میفکند
و سورت نایر محض و شهوت داد مرگانون طبیعت فی الجمله فرود میثان اینجا

شفاعت خواهد داشت مذهب و غیرت بخاک بر سر حضرت اقدس نبوی
کفر بودند زور و امتوا که و سلوا علیهم فان لا یکنز فیهم غیره یعنی
زیارت نمایند مردگان خود را و سلام کنند بر ایشان و رحمت کنید فرستید
با آنها و کنید برایشان که مراد نماز میت باشد چه بدرستی که شمار در ایشان
عبرتت یعنی از عبور بر عبور و ملا حظ احوال آن اسیران زندان کور
شمارا عبرتی حاصل میشود و دل غفلت سبقت بگذرد از کافران می افتد
و مغفولت که مروری در خدمت آن طبیب اراض فایده از فساد و قلب خود
شکایت مینمود اعضرت آنرا مشاهده قبور و اعتبار بیوم الشوراء عرض نمود
و همانا سرور و در خیال است حدیثی است که حاصل آن اینست که زیارت قبور
کن گران آخرت را بیاد نموی و ربه و غسل ده مرگ را که مباشر شدن آن مشوئی
و موعظه رسالت و نماز کن بر جنازه ها که شاید آن ترا محزون سازد که بدرستی که
حزین در سایه رحمت خداست و در فضل و یم باب اول گذارش یافت که وقتی
حضرت داود بمقام خزقیل بنی علی بنیسا والد و علی بن عمر بن محمد بعد از ملاقات
پرسید که هرگز فصد کنایه کرده خزقیل گفت دیگر سوال نمود که از عبادت ترا
عجب و غروری بهم رسیده گفت نه فرمود که هرگز مایل دنیا و خواهش ندانم
آن گشته فرموداری گاه واقع شده است حضرت داود فرمود قما اذا نضجت اذان
کان ذلک یعنی چون خواهش دنیا ترا مهربد چه میکنی و ترا چگونه از خود
دفع میکنی فرمود شعب یعنی باین دتره کوه میروم و ناچار در اینجاست عبرت
میکم حضرت داود باینکه آن رفته سختی از اهل نهاده دید و کاسه سیری
و استخوان پوسیده چندان بدن افاده و لوحی را آهن گذاشته و بر آن نوشته
که من فلائم و هزار سال پادشاهی کردم و هزار دخترا بکار بردم عاقبت من

خاک شد و سنگ بالینم کمرید و باکرمان و مودان هسایه کشتم بر هر که مرا
بپند باید که بدینا مغرور نگردد و شبیه این حکایت آنچه نقل کرده اند
که یکی از سلاطین روم و صف عمارت قبة الزیاض را شنید و آرزو صد دید
آن کرد بدید بود نا وقتی از دارالملک خود بقصد دیدن آن فضا طی المسار
بعید نمویکسند عالی دید صورت محبتی بران کشید و بران خطی نوشتند
که کل ملایک بر دل ملکه الا الله العلی الکبیر یعنی هر پادشاهی ملک او
زایل و سلطنت و فانی و باطل میگردد جز الله تعالی که از علو شان و بزرگواری
دست زوال از دامن جلالت اوقاص است کس داخل این قبة نتواند شد نامرا
برکنند پادشاه فرمود تا آنرا تا مقام برکت تمام کنند دری بیدارند پائینه
بدران آن کنند قبری عظیم دند بران لوحی گذاشته و بر یکطرف آن خطی بکار
باینضمون که بنی از موت و تعجیل کن پیش از موت مرگ بران آسانست چنان
آن بطاعات و فرمان برداری حق که ملک الموت بر فرمان برداران میرساند
و بر جانب آن لوح هندی نوشته گذران با مقام مناسب چندان نداشت لهذا
تو که آن سند و بعد از آن مواظب فرمود که ای بنی آدم این قبر لازم بر
عام است سالها پادشاهی کرد و نیز حکایت نموده اند که در حضرت موت خانه را
از سنگ تراشید و در آن بخش زین نهاده و بران صورت شخص عادی عظیم
افشاده و بر لوحی این ثبت نقش کردید ائمتنا الغر و اول الغر المکرمین
اذا سئلوا بربهم صلی الله علیه و آله انما الغر و اول الغر المکرمین
بعد از از مغروری من شد از این آدم صاحب کونک کج کاری بود با کونک
بلند مغرورین در تفسیر این که در سور شریف جمع میباشد که فرموده الهی است
و بر عظمه و فخره شید ذکر کرده اند که این جامه را الله تعالی معطر خوانده

وَأَخْبَاهُ بَيْنَ يَدَيْهِ لَا حَاصِلَ مَضْمُونِ أَيْ كَلِمَةٍ حَذَرِ حَمَلٍ بِرِغْزٍ مِثْلِي وَوَجُودِ دَهْدِهِ
أَوْ بَارِئِ رُوحِ مُؤْمِنِينَ بِأَمَلَانِكَ يَا غَالِ صَالِحٍ نَهْلَةٍ أَوْ زِيَارَتِ رَحْمَتِ خَلْقٍ مُسْتَعْفٍ كَرِيمٍ
بِأَنِ از رَحْمَتِ خَيْرِ نَفْسٍ وَطَلْعِ سَانِ أَوْ رَاكِبِي كِه دُوسْتِ مِدَانَتِ وَبِرَايَتِ اسَامِ وَفَتَنَاتِ
خُودِ مِدَانَتِ وَنَزْدِ كِنَا بَشَرِ رَغْبَتِ كَفِي از عِبَادِ اللَّهِ بِنِ سَانِ مَرُوبِ كِه كَفَمِ بَحْثِ
أَوْ عِبَادِ اللَّهِ كِه بِرَاهِلِ مَبُودِ حَكُومَةٍ بِأَيِّ سَلَامِ كَرْدِ مَرُودِ أَرِي تَقُولُ التَّلَامُ عَلَى أَهْلِ
الَّذِي بَارِئِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ أَنْتُمْ لَنَا قَرِطٌ وَنَحْنُ أَنْشَاءُ اللَّهُ بِكُمْ لَا حِفْوَثَ
يَعْنِي مَكُوفِي سَلَامِ وَوَحْتِ بِرَاهِلِ بِنِ كُورِشَانِ از مُؤْمِنَانِ وَمُسْلِمَانِ ثَابِتِ
مَا بَدِ أَنْشَاءُ اللَّهُ از دُنْيَا ثَابِتِ مَا حَوَاهِمِ مَرِيدِ وَبِهَانِ كِتَابِ بِنِ لَاحِظِ الْعَقِيدِ مَدْفَعِ
كِه وَفَقِي كَفَرِ بِلَاغِ ذَرِجَةِ اللَّهِ وَفَاتِ بَاغْتِ بُوَ قَرِيبِ سَوْدِ كَفَرِ عَيْنِ
اللَّهُ يَا ذَرْطُ أَتَقْدِرُ أَنْتَ كُنْتَ لِي بَارِئًا وَكَلَّفْتَ قِيَصَ وَبَاقِي عَيْنِ كَرِاضِ مَا أَقْبَهُ
مَا بِي قَضَاكَ وَمَا عَلَى مِنْ عَصَايَةٍ وَمَا لِي إِلَى أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ مِنْ حَاجَةٍ وَكُلَا
هُوَ كَالْمَطْلَعِ تَشْرِبُ أَكُونُ مَكَانَكَ وَلَقَدْ سَعَلْتُ الْخَيْرُ لَكَ مِنْ الْخَيْرِ عَيْنِ عَيْنِ
وَأَقْبَهُ مَا بَكَيْتَ لَكَ وَلَكِنْ بَكَيْتَ عَيْنِ عَيْنِ مَا ذَا قُلْتَ وَمَا ذَا قُلْتَ لَكَ
حَاصِلِ أَيْ كِه رَحْمَتِ كِتَابِ خُودِ نِزَايِ ذَرِجَةِ اللَّهِ كِه بِدِرِ تَيْكِه دُوبِاسِ يَادَكَرِ بُوَدِي
هَرَكِنِه تَجَنُّبِ كِه دُوفَاتِ مَرُودِي بِرِجَاقِ كِه التَّيْبِ مِنْ اِزْ بُوَرِ اِضْمِ وَبِئْتِ مَرِ اِضْمِ
عَبْدِ اللَّهِ عَالِي حَتِيَّاسِ وَكَرْنِ خُوفِ مَطْلَعِ وَخُوفِ وَوَحْتِ مَرِ سَبُودِ هَرَايَةِ مَرِ
وَشَادَمَانِ مَكْنُومِ اِزْ اَيْكِه مِنْ بِيَايِ تَوَابِتِ وَهَرَايَةِ تَجَنُّبِ كِه مَشْغُولِ سَاخِذَاتِ مَرَا
اِنْدِ وَهَرَايَةِ تَوَابِتِ بَرِيقِ عَيْنِ اَيْكِه اَيَّا اَحْوَالِ تُو دَرِ اِنِ عَالَمِ حَكُومَةٍ بَانْدَمِ مَقَابِلِ
تُو اِزْ خَاطِرِ مَرِ بَرِوَدِ اَمْتِ عِبَادَتِ كِمِنْ نَكْرِيَتِ بَرَايِ تُو وَلَكِنْ كَرِيَتِ بِرِجَالِ قَوَايِ
كَاشِ مَرِ اَمْتِ كِه دَرِ اَعْمَالِ حَكُومَتِي وَبُوَ كِه كَشْدِ عِبَادَانِ كَشْتِ اللَّهُمَّ اِنِّي تَقْدِرُ
لَهُ مَا اَقْرَبَتْ عَيْنِي مِنْ حَقِّ قَبْلِ كِه مَا تَقْرُبَتْ عَيْنِي مِنْ حَقِّكَ قَاتِ لَعْنُ الْاُخْرَى

بِقِي عِبَادَتِ اِنْدِ اِيْدِي كِمِنْ تَجَنُّبِ خَشِيدِ بَاوَاغِ رَاكِدِ فَرَضِ وَوَاجِبِ سَاخِذِ بُوَدِي
بِرَاوَاغِ حَقِّ مَرِ بِنِ تَوَابِتِ بَحْثِ بَاوَاغِ وَحَبِ كِرْدَانِ بُوَدِي اِزْ خُودِ كِه تَوَسَّلِ
تَرِي عِبُودِ وَبَحْثِ اِزْ مَرِ وَدِرِ مَجْمُوعَةِ وَزَامِ مَذْكَورَاتِ كِه حَضَرِ اَمَامِ هَامِ حَضَرِ
عَمَدِ الصَّادِقِ بِيَارِشِ بُوَدِي كِه بِكُورِشَانِ رَفْعِ خُطَابِ بِمَرُودِ كِه بَا أَهْلِ الْقُبُورِ اِلَهِي
اِذَا دَعَوْتُمْ لَاجِبِ تَوَابِتِ اِيْ عَيْنِ سَاكِنَانِ قَبْرِهَا جِئْتُمْ كِه چُونِ ثَابِتِ اِصْبَاحِ اَمَامِ جَوَابِ
مَنْ مَنِيْدِ عِبْدِ اِزْ اِنِ كَشْتِ كِه چَكِلِ قَاتِلِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنِ الْجَوَابِ وَكَافِي اَكُونِ
مَثَلَهُمْ حَاصِلِ مَعْنَا اَيْ كِه خُودِ اَمْتِ كِه مِيَا نِ اِيْشَانِ وَجَوَابِ حَاطِلِ وَحَاجِزِ بَرِي
رَسَدِ بَعْدِ فَرِيقِ بَرِخَنِ كِرْدَنِ نَدَارِنْدِ تَا جَوَابِ مَرِ كُورِشِ وَكُورِشِي مَرِ كِمِنْ بَرِخَلِ
اِيْشَانِ خَوَاهِمِ شُدِ وَبَعْضِ اِزْ هُوَ شُعْدَانِ چُونِ بَرِخَرِشَانِ مَشْرِفِ كِرْدِي وَ
اَمْتِ اَمَامِ بِرِ حَضَرِ اِيْ دِيْدِ عِبْرَتِ دِيْدِي كَشْتِ كِه مَا اَحْسَنَ ظَوَاهِرِ اِنَّا اَللَّهُ اَوَّلُ
فِي بَوَاطِينِ كِه سِيَكُوتِ ظَاهِرِ تُو وَفَاعِلِ عَظِيمِ وَبَحْثِ هَامِ دَرِ بَاغِنِ دُوسْتِ وَكِه
شُمَا بِكُورِشَانِ رَفْعِ خُطَابِ بِمَرُودِ كِرْدِي وَكَشْتِ كِه بَا أَهْلِ الْقُبُورِ اِلَهِي اَمَامِ
وَقَاتِلِ اَعْمَالِكُمْ قَوَائِدِ اِلَهِي بَعْدِ مَرُودِ دُوبِاسِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ
خُودِ اَمَامِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ
دِيْدِنِ مَبُودِ مَكْنُومِ كِه اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ
طَوِيلِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ
وَمَرِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ
عِبْدِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ
بِصِفَتِ هُوَ شُعْدَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ
دَاشْتِ چُونِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ
اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ

هر که اهل دنیا در لذتها شریک نبوده اند نمی بینی که زیر خاک مور و مار و پاشا
خدا و استحقاق پذیرفته است این سخن می گفت و میرانید و اشک حضرت از دیدگان بسیار
و نعمان بن منذر که انا ظم سلاطین عرب بود مروزی سوار بر مفرغ عبور نمود
یک از اهل هوش و نعمان رحمت آن گوید که آن خوش این بت بر او میخواند **آلایا**
أفکما التزک علی کل نفس کفر یوم کما کنتم کفرا و کما کنتم نصیر و ن تعیل بجای سواران
در روی زمین میروند ما نیز چنان بودیم که الحال شماید و شما هم چنان خواهید
که اکنون ما نیز بعضی از عارفان هستند بخوش آباد کورستان رفته با و از بلند گفتی
که **یا اهل القبور** این آنتم یعنی اهل کورستان شما بایست و همان خود گفتی که **یا اهل**
قالا تمات قالوا خور قالوا خوات نحن الایجاب و النجیل نحن الایجاب و الایجاب
جوان طمنا الایجاب و الایجاب یعنی ما بیدار و ما درین و برادر
و خواهر ایم و عبادستان و همایکایم ما مخلصان و یارانیم مرم ما را اشیای بدن
خور و بدنه های ما را اسکن و خاک این محنت سرا و از قبیل یکسان جانسون در
اند و زنا ناپیدا و صلوات است و از مردم نیکو سیرت روشن بصیرت در محاط اهل
قبور در کتب سلف و خلف بسیار مذکور است و بر ظاهر است که امثال این مکالمات
در حقیقت با اموات نیست چه ایشان قابل خطاب و قادر جواب نیستند بلکه حقیقت
این گفتگوها با خود ایشان پیشه خود و آگاه ساختن نفس کافر کیش است و
معظم خوانیدن بابت قبول چنانکه سابقا مذکور شد همانا این فایده است پس سزاوارست
که مرد کمال نفس شوخ چنان جاهل با آگاه بدین این کلام و وجد که کلماتی است
بعد ساعت چند بنمایش کلماتی کونا کون احوال ساکنان انجا مغفول و از فکرها
جاکامد نیای شوش باز آورد و بدیدن هر که از دل سیاهی خود نالد و بگریخت
دیدن بصیرت را از خواب غفلت هالد و از عبور یکهای هزار نفس متار و اسکن ملا

سازد و از روی و در و خیمها و مغیرها خود را تفکر تعبیر خاندن و از غنث اندازد
و از سرمه هر چند می دید و رمد دیده دل را معالج نماید و از آینه بدن نماهی
لوح صورت احوال خود را شاهد نماید از صورت هر فردی بعضی دقیق بی برد و
از صبح بر حشمت هر لوحی طبع سخن فهم را بشوید آورد **شعر** سوی کورستان نگاه
کن که خوش بوم و بر دست **سین و هر سو خطا بر کل رخ سین بر دست** بیکه بهار
کل صدک حضرت گشت است **سین نهاده بر زمین در هر قدم شاخ ز رسته** هر طرف
ارامگاه شاه داماد است **هر قدم کرد سراسر می نوع و پس دلبر است** هر قدم و دنا را
از بس بخاک افتاده اند **چشم و دل کمر و آکن هر جا ده عقد کوه رست** کوش و
هوش مردمان از پند غفلت پر است **و در هر نفسی بدوش و اعطی بر صبر است**
بر چون دل فدا دان جهان بی بقا **هر هزار فو خطی از سبز تر حضرت است** این طایم
میکنی جان از بی زربافتن **عمره زین کاخ و بر است بر از کعبه ز رست** کرد و
ذکر مرگ و فکر مرگ اما نکرد **مرگ پنداری همین حق از برای دیگر است** و لیکن
در باب اهل قبور میباید که صاحب فرسکان کامل مانند شوخ و تنکان جاهل
نباشند که حیرتگاه مقابر را عشرت نفس کافر قرار داده چنانکه در اکثر بلاد دنیا
هر هفته روزی معین بر آنجا میروند و بنمایش بازیگران و حقه بازیان که در آن
محرکها و همکامها ساخته اند محو گشته و با چشم و گوش گشته و میگردند صاحب
مذاق آب آبرو بصدد کونه طلب و جستجو فرزندان مسلمانان از هر سو می نظر و سر
آورده سر مرد نهالشان میگذرانند و شاهد بازیان شوخ و شنگ با جامهای سرخ
و غیر آن در هر گوشه باشاهدان پجای حیل و بازی همکام را از دینار در میان میدارند
جبی بایک بر قبور آنغریبان خاک نشسته بجای تلاوت قرآن بغوغ و مدایان
میروند دارند و کمر و می بکروند و در مقام پرانند و حلقه بسته و بر عوضهای و

کو بر که باید بروز خود کنند بقیه بخند آواز بلند میسازد و اصل از آن عزیزان
 خاک شرم و حیا و از آخر کار خود اندیشه و پروا ندارند میگوید که زربای خاک
 ما بیک دوزخ فاصله چه چیز وجه صحبت در این شکافهای زهره شکاف چه
 ولولو وجه و حشمت انبیا جنس مایند که با خاک تیره یکسان گشته اند اقران
 و امثالند که ناله حسرتشان بزبان حال از فلک گذشته کردن گشایند که سی
 بکریان مذلت کشید سخت مردانند که بسبب صعوبت اجل نرم گردیده سر و
 قدانند همین صفت در آتش قد قد بر سر هم افتاده اند نازک تنانند مانند
 اوراق گل در خان افتاده اند و نه بر روی هم نه اندازد اند هیچ و هیچ
 گشته دلشان دارند در آتش حسرت برشته جهان گشایانند در بر روی خود
 فرمان روایند بناتف نافرمانی نشسته شیر شکار کنند در بخت امواج بد گشتند
 میدان مارا باند بسور اخ شک فنا در خزیده صاحب نظر اند سر صفت
 در چشم خاک خفته حزن دارند مانند بان در کام زمین خفته عالم اند اجزا
 کتاب وجودشان از هم باشند کاتبانند کز لک مرگ رقم ذکر و ستاز از صفحه
 روز نشاید چرب زبانانند شمع صفت مغز جانشان بسعله حرک که اخیره
 کلامانند مویان کو چشم را از ستاز اخانه زینور باخته کله بر باد است ابل خاک
 در کاس سرشان کرده خشک مغز است آتش فنا و دانه فسادشان بر آرد و خود
 فروشانند شکست شمع خودی را بجان خرید الوان پوشانند جامه کفن بخود
 کل بندی گردیده از هادی طریق زندگی دخی مرا به بندگی حضرت امیر المومنین
 علی منقولست که ما من احدی من عباده الا واهل القبور يقولون یا غافل
 انقولت ما تعلم کذاب کتمان علی جسدک حاصل صفون اینکه هیچکس بر قبرها
 گذر نکند مگر آنکه مردگان قبور و خفتگان آن خنهای بر مار و مور گویند

ای بختگر دانی آنچه ما میدانیم هر آینه ای که از دست بر اندامت و نیز از انش
 در خبر است که من بختک علی جانم آهان الله تعالی یوم القیامه علی من یخلفه
 ولا یتجانب او غائره و من بختک فی القبر رجوع علیه من الودیر شک جیل خلد
 و من ترخم علیهم تخمین النار یحصل بعضه هر که خندد بر جانم خدا یثا او را
 در بنیاد خاک گرداند و عضو و خلاقی و دعای او را منجاب نکرداند و هر که خندد
 قبرستان و باز کرد دانا خاکناه او مثل کوه احد باشد و هر که بران مردگان ترخم
 نماید و برای ایشان طلب رحمت نماید از آتش دوزخ نجات یابد و در کتاب قضیه
 شریف حضرت اقدس بنویس مریت کبار الله تعالی و تعالی که به رشت خضالی
 و کبریه من لا افوضیاء من ولدی و کتباً عذمت من یغدی ملخص اینکه بدستی خدا
 برای من مکرده داشته و ناخوش کرده شش خصصت را و من نیز برای اوصیای خود و
 فرزندان من و پیروان ایشان بعد از من مکرده داشته ام و از جمله خصال خندیدن
 در میان قبور ایشانست **بیت** بر بدستی سرت را بخورد و در کار این تو دایم از یاد
 مغزی همان چون بسته خدای تو عارف هو شنیدی در ایقام چه صفت و دل پسند
 گفته که انفعول و اهل گفتن قد خرجت من عند القضا یوم یخدی و شکستل میکنی
 و ممکن است که کفن تو از پیش کار زمره بر و آمد باشد **شعر** در این غفلت سرای
 ما ثم ای جا هل چه میخندی - تو با چون دل عزیزی مرده ای غافل چه میخندی - چه
 ببل بذر کو یانند زیر پا چه میگوئی - کلا ساخنده رو یانند زیر پا چه میخندی -
 اهل کلچین زمین دلمان کلچین و یونی چون کل - بروز خود چه کل خون کریک
 ای دل چه میخندی - بحالت که برآمد هر زمان ابرها را از تو با این گشت و کاشاک
 حاصل چه میخندی - شک مرگ پیش و موج مرگ در پی - شکستی در
 بیساحل چه میخندی - شب هفت گشت و بر و مرگ آمد چه میخوبد - رخت

بسیار عجب و کار بر مشکل چرخندی بهم ناید این شادی ترا چون کل غنی تر
اگر انقضای غنی از این باطل چه چرخندی کل غفلت بود و پیش و غافلند چنانچه
واعظ میفرماید خوشبخت عاقل چه چرخندی کمال بیداری و پیر وانی و غایت پیروی
و سهوا نیست که درین جانی که خلق کثیر از صغیر و کبیر باد شاه و کدایکان و آتش
و شریف و دین محتاج و غنی عالم و جاهل ناقص و کامل زشت و زیبا و پیر و جوان
جهان جهان آفرید و حیرت و عالم عالم ناسف و ندامت در نه بر پا خفته و هر یک از این
فصیح حال ما بفرمان بی ماکر ایستی و موعظه میگفته باشند آن یار زشت
و نکال شکر مذکور سازد و این یک از حضرت ملک و مال و فاضلی برادران یار
کران باری از و مانگو نماید و این از خود سستی عمل است ناسف بر هم ساید آن
یک از یوفای دنیای بی بقا گوید و این از مولود است آنجانی که بزکری جوید
آن یک دست ناامیدی رحمت بر خاطر بر حریف گذارد و این یک ناله و احتراسی
علی القریه که چنانچه از دل بر فغان و آه بر آید اینک اصل ملتفت آنها شود
و اینهمه فریاد و خروش کنندگان خروش و هوش نشود همچنان زبان
هر زده مالش در در که چنان و مال و دل خلا و مالش در فکر باغ و دکان بود خود را
آدمی از آن فارغ سازد و زمانی بپایان تمام ضرورتات خانه بحد که سالها و دهها بپوشد
حد در آن نرسد باید بر و حاکمان مریدان و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
داهمانی کعبه حسن ماب و بیداری بخش دلهای کراغوا با حق جابا قدر اشرف
نبوی مروت که و القری بنادی کل یوفی بحسب کلمات آنایب الوعد فاخلوا
لانی انسیا آنایب الطلعه فاخلوا لانی سیاحا آنایب الثریه فاخلوا لانی فراسا
آنایب الحبه فاخلوا لانی نزلانا آنایب الفقر فاخلوا لانی کثر حاصل معنی اینکه
بسیار هر روز با دستان نکند و بچرخد و ادا میکند اول آنکه من خانه تنهایی ام

با خود اینی بیار ویدی و ویم اینکه من خانه تاریکیم با خود روشنایی بیار ویدی
من خانه خاکم با خود فرشای بیار ویدی چهارم من خانه مارم با خود تریوکی بیار ویدی
که چاره زهر آن نماند پنجم من خانه بی برکت و نوازم با خود کنی بیار ویدی که از هیچ
آن رهاند گفتند یا رسول الله مومن فرجیت آخیز فرمودند تلاوت قرآن
مومن قبر است و نماز شب چراغ است و عمل صالح فرز است و صدقه یعنی مالی که
بدو ویشان در راه خدا دهند تریاق و کل نوحید یعنی کفایت طیبه لا اله الا الله
که است و در بعضی زیارات اینهمه مذکور است که چون جانم آدمی را بر
کوی یزند که در هوش وی نماند و یزند که یان ادم ما نزلت و ذرت من العسلان لهذا
الخراب و ما حلت من البغی لهذا الفقر و ما حلت من الثور لهذا الظلمه حصل اینکه
ای فرزندان آدم از آباذاتی بر آید و بر اینچه نوشتهها مهیا کرده و از مغسلی چه
نواکری با خود آورده و از روشنایی دنیا برای این سر کدام چراغ با خود آورده
آدمی تیره روان کار خود بدان ای کار خرد این امر این تلاش که در باب امور
سینا بیدار معاد خود نیز نمودی و چنانچه صبح و شام برای سر انجام اسباب خانه کرده
روز دیگر نینماید بیکانه است بخورد و خواب در آتش اضطراب میباشند که هر فکر و
بختای برای کوی که بعضی از اندر حدیث مذکور شده و لیکن ما جعل بندگان غافل
در این خاکدان حاصل بختان با خود دل بکل فریفته که بدست گیری عنایتی پاره و کا
نوازم کلمات و در طریق بندگی قدم از قدم نوازم بداشت انشاء الله تعالی و
لقطع مراحل هذا طریق الحق مجاز ذریات غافلان امری خرد و ازاد غیر مجرب و لهما
و بخیر است و اهتمام بعضی از سالکان راه و فتنه دلائل آگاه و در این باره بحدی
بودی که که و بپایه ما از و مجاورت کاه میبوی و وقت و بیوقت را بهوش
مراد است که نکاه و حیرت نفس متاثر زشت سیرت میبوی اند و در حکایتی از

و تمام آن مغفل در مجلس و تیم باب اول گذارش یافت که وفق ذوالقرنین
برسند عزیزش جهانگشای سوار و آسمان گرد را بشکر و ختم انجم شمار بر کرد
عالم دوار بود بر فوجی که بنوعی عارض حوال ایشان بر بوی صیغریه
اطوار پندیده آراستی داشت و از بخله این بود که قبرها کند بودند و هر صبح
بر سر آنقبور نشسته و آن مقام را از خسر و غار و کرد و غبار و فتنه بگذاردن نماز شغال
مینمودند ذوالقرنین بعد از در یافت ملاقات پادشاه ایشان از سترات
امور غریبه اطوار عجیب از یک بن استفسار میفرمود و از سخنهای پیچیده برای هر
کدام دخی بیند یک میگفت تا در سبب کنند آنقبور را میقتضون اما نمود که هر
ما از آن اینست که چون از دنیا آید و وفای او میسرید دیدن این قبور از آنرا
دور سازد و خاطر مارا از آن آرزوها بر دازد و بعد از اتمام آنسخن کاسه سر را
بر آورد و با سکنه نمود و گفت میدانی که این کسیت گفت که پادشاهیت که او را
حدا یثا سلطنت و فرمان مروانی بر لعل زمین داده بود و بر خلاف بوق ظلم و ستم مینمود
بدان سبب و از خدا تعالی میباید و شما را اعمال او را و در آخرت جزای آنرا در
کنارش میکند بعد از آن کاسه سر دیگر را بر گرفته گفت ای ذوالقرنین میدانی که این
کسیت پادشاهیت که بعد از او پادشاهی یافت و از ظلم و جبر پادشاه سابق گاه یافته
از آن طریق بدو بر نافت و با جناب ندیدن الهی تذکره و غن و سر زید و سلاطین بخت
عقل و عا و کردید و از این چنین شد که بی بی چند استعلا عمل او را و شمرده در آخر پاد
او را و بداند و از آن اشاره بکاسه سر ذوالقرنین کرده گفت ای ذوالقرنین این کاسه
سر نیز چنین خواهد شد و در کتاب شریف کمال الذین حکماقی شبیه این حکایت کرده
کرده و در جل مد اطوار آنقبور چنین آورده که قبرهای مردهای ایشان در ساحل
و خانه های ایشان بعد از سکنه از اطوار ایشان متوجه گشته از سبب این سزا شد

الانجله گفت که سببست که کورهای مردهای مرثیه بر ساحتهای و بر درهای خانه
شمارت گفتند فعلمنا ذلك عند الملائكة تنسى الموت ولا تخرج ذكرك من قلوبنا
یعنی این را دانسته کرده ایم نامک را فراموش نکنیم و یاد آن از دل ما بیرون
نرود و هم در کمال الذین حدیثی مذکور است که محصل آن اینست که ذوالقرنین
یعنی اسکندر بر پیری گذشت که کلمهای مرد کار زایشت و در و میگردانید و نظر
تفحص در آن میکرد بشت سکندر بالشکر توقف نموده از سبب آن استفسار فرمود
گفت لا عرف الشریف من التوضیع فما عرفت فانا فعلنا ذلك عشرین سنة یعنی
سی و ده سال کاسه سر بر سر کار از خوردن ایشان است و بلند با یکبار از آنرا میباید
ذوق کنیم و نمیتوانم و حال اینکه بشت سالت در این کارم اسکندر انا عمار و ان
گشت گفت ما آنرا غنیمت لهذا آخرت یعنی این سخن را همین با من دارد و با
گفتا در جزیری تنبیه و تذکره میسازد **و اما** این خود پیر یکی که بنام انسانند
در دست زمانه همچو انکشانند امر و زاکر بلند و پنی دارند فردا که بخوانند
همه یکسانند و گویند یکی از چایک سولان طریق فنا و دست و پاداران معرکه جهاد
نفس و هوا بحکم موات قبل آن متوفوا در خانه خود قبری کند و هرگاه دل مرد
و فسادت قلبی در خود میدید و نفس عاقل در گذارش و ظایف بندگی کاهل
میکرید بدین فرد و رفته چون مردگان بیخود و بیوز و کلام با زبان مجروح
نیاز میگفت سر بر تاج جوونی لعلی اقل ضاحا فبما ترکک این غنیمت که حضرت
عزت در سوره مبارکه که مؤمنان از کفار حکایت فرموده که در وقت مرگ خواهند
گفت و استند عای باز گشت بد نیای فلان خواهند نمود تا بدارک مافات و ناز
تغیبات پر داند این سخن را تکرار مینمود بعد از آن با خود خطاب میفرمود که ای
نفس اینک مصل و مصل و لا گشته دست بر سینه مدعی تو نکند اشتراست

و بار دیگر از رخت اشرف بد نیا دارند بر خیز و دامن سی بر میان جان آغوش
سازند و هرگاه خود مرده اند بوده بیدار در مافات بردارند و مرد با شعوری باید که
بر همین دستور که هر شب خواب بر روی آورد و با بر فرش خواب میکند از آن
خواب را خواب مرگ و آن بستر را بستر محمد نقل نموده با خود گوید ای نفس شوم
انکار که مرده و نقد در مرا با بردامن عدم شمرده و نیز خواب برادر مرگ است
و ممکن است از این خواب بر بخیزی چه شندی اگر بدین مشیم عمر را باقی بودی
و خدا بیگانه را از این بر حیات من افزودی تا آنچه نکردم در آن کردی و بی الهی
خود را از تقصیر بر آوردی و چون هیچ چشم کشاید و خود را زنده مشاهده نماید
کوفتی نفس محمد الله آنچه بنخواستی صورتت بخت و مامل بر وجه دیکو و حصول
پیوسته اکنون باید قدر زنده کی مرده را چنانکه شاید دانی آنرا نیز چون اتمام بطالت
گذشته و نا فرمائی گذرانی **بیت** و مرا نیاز دار غنیمت شمار عمر که گمانا که رفته اند
هلاک همین دستند دیگر از جمله مذکور است مرگ که آدمی بآن از مرض دین کا حفظ
نبودی می تواند چهارپا و دنجورهای است از این جهت که کاخ است اساس حیات در وقت
جریان سیلاب امراض و علل نا پایداری و اضمحلال آن نزدیک بکار فرات و معالجات
اطباء هر چند حادث باشد همیشه مؤثر و نافع و سل درمان اجل است اما از امان و دفع
نیست بلکه تدبیرشان اکثر خطای افتد و مزید علت میگردد و اگر در چهار مرگ
پنجاره نبودند دفع آن از خود نمودندی و اگر میتوانستند دفع آن نمود پس لقان
کو و افلاطون کجاست و بقراط چه شد و جالینوس کجاست و بوعلی جلینیت **شعر**
طییب انما مکر این نکته جلینیت که در ته شیشه طمردی اجلینیت اگر خود صلیح
خوائی چه مرگ را بد جالینوس مانی چه عاجز و ابر باید عاقبت مرده چه افلاطون
یونانی و چه کفر بر طبیب نعمان این چند بیت نقل کرده بودند قد قلی کما قال

لح قائل قد صان نعمانی منک فاین ما توصف من طنبه و خدا الذومع حد
هیبهات لا یذفع عن خیر من کان لا یذفع عن نفسه خلاصه معنی اینکه چو ر کشت
مرگ گویند که نعمان مرده و بجا نک گفتیم پس کو وجه خدا بخواهد از طبابت و خدا
و خدا است او وصف میکردند هیبهات محالست که مرگ را از دیگری دفع نماید
کرد کسی که از خود دفع نمواند کرد پس هرگاه مرضی پیش آید و مداوای طبیبان
اعتماد دلشاید احتمال مردن در آن مملکت جان نبردن قریب الوقوع خواهد
بود صاحبان عقل صحیح و خداوندان رای سلیم حاشا که در چنین وقتی از اندیشه
مرگ غافل و هم چنان دل مشغول بوطن این کهنه سرای عاجل باشند و لحظه گویند
خاطر از خود مایوس را بناخن در ریغ و افوس بخر باشند و اگر از آن چهار مرگ
نیز یابند مدهمهای مبدیان از آن متاثر و واقعه ناگزیر مرگ است عروض دیگر
شد که نبوده بیدار که احوال خود نشاند بجا صراط از امراض و علل بخیر
در داخل بخبر پیش و حجت دفع خون فاسد جمل و غرور بر مرگ دلخای
نشر پیش چنانکه حبیب حضرت الله و طبیب علت کناه جناب اشرف نبوی
فرموده الخی رائد الموت یحبیب پیش مرگ است و نیز از آن سر و سر
مر ویت که فرموده الامراض والاوجاع کلها ترید الموت و ترسل الموت
فاذا جاءک اجل فانی ملک الموت یقبه فقال ایها العبد کزخیر و کزخیر
و کز برید بعد برید انا الخیر کز بعد یخبر و انا الخیر کز برید بعد یخبر
اخب برک طایعاً او مکرها فاذا قبض روحه و نصا خواب قال علی من
نصره خون و علی ما تبکون قوالله ما ظلمت له اجلاً ولا اکلت له رزقاً
بار غاه تبه فلیکن الباک علی نفسه فان لی فیکم عودات تعود حق لا
تجعی منکم احداً حاصل معنی این خبر را م سوز و حشت اند و فایکه مرضها و مرگها

هکلی فرستادگان و پیغام گذاران مرگند پس چون اجل رسد و ملک الموت خود آید گوید
ای بنده ای بسا اخبار و فرستادگان و قاصدان که از مرگ بی در پی نتواند و من لکن
خبرها و فرستادگانم اجابت کن خداوند خود را خواهی نخواهی پس چون قبض رخس
نماید و اهل وی خروش و فریاد برآوردند ملک الموت گوید که فریاد و گریه نمکنید
خدا را سوگو کنید که من بر او قسمی نگرفته ام و در روزی و آنقدر دلم بکوه او را خداوند
او خواهد پس آنکه بر او میگوید باید که بر خود گردید بدین معنی که من بپای شما خواهم آمد
تا آنکه هیچگاه از شما را نکند از دست که آدمی اعراض و علل را از الطاف خدا
عز و جل شرد و هر یک از قاصدان صادق القول را خود را خبر داند و اما در نزد
آنواعده ناچار سازد و هر دردی از شربت خانه اشفاق حضرت حکیم علی الاطلاق
دوای سودمند و هر عیلتی را شریقی مفید دل بپند داشت حکیمان معالج مرضها
کشته باطنی بر جان و بجزارت تباه دل دردمند بر این سرگرمی خواهشهای دنیا خان
دیگری بشمهای نهند را از اخلاط اندیشه های فاسد سک کنند صدای عزادار
در سر شعلهای بجا داند و از بعد کلفتند و دیگرهای دنیا خواهی بعلت
ذات الحجب از هوسهای نفسانی دل کنند و بعضی ذات الصدور و سوسهای شیطان
از سینه برکنند بگرفت بران خود را از زنجیر و زنجیر افتاد و زنجیرها اند و بفریب
خفقان تنگی بحال نفسهای باز پسین را بخاطر رساند و بسبب ماضی بر کهای بوج
این عجز سر را از سر بخت طبعی جز خنق و آفت کزیر کاویر فکولاً اذا لقی الحفوف
بیاد آورده حاصل با مقام و آلام جفا خود را دل خدا در دل و برای عزت حق که ساز
و برک با بگرد و با بگردان علوی و نبوی در و زبیر و زبیر ساخته حکام کوفتن
جل جلاله بکار و برآید و چه نیکو گفته اند که من لست بعد الموت بقیة الخلق
و از کائنات صاحب فریاد یعنی کسی که میباید مرگ ندودم جهان کار خود را خسته

میرد مرد است بفحله یعنی میرک ناگهانی مرده باشد اگر چه یکسال در دنیا بماند
خفته باشد شیخ طوسی رحمه الله از نور دیده اهل خرد جعفر بن محمد علیه السلام
روایت نموده که اذا بقی العبد ثم غوی فلم یجدک خیراً لکف من سوء
لقیته الملائكة بعضهم بعضاً یعنی حفظته فقلت ان فلا تاذ و بناء فلم یفقه
الذ و اخلاصه مضمون اینکه چون بند کوفت کتاشود و بعد از آن سخت
باید و احداث عمل بندگی نکند و از کار بشتی دست بردارد و فرشتگان یعنی
فرشتگان که حافظان و پند با هم ملاقات نموده گویند فلان کس را ملا و اگر دیم و او را
غایب نکرد یعنی این کوفت برای او بمنزله دولتی بود که شاید بان از در دیده
عافیت باید و احوالش با صلاح آید اثر نکرد و او را ازین غفلت و جهالت باز
نیارد **بیت** هر دردی را می دل بیدرد و دانست اما حکم در نواثر نیست و در
دیگر از جمله مذکرات مرگ با وجود آنها از مرگ فراموشی نشان کمال غفلت و بیخود
پیری و آثا نیست چون سفیدی مو و کجای ابرو و ضعف باصره و گدیزی ساعه
و تغییر در شیره و ریختن دندان و خندگی قامت و امثال آنها چه هر یک از آنها
بنیز از جانب مرگ خبری صریح و برتر دیگر وقت دجیل دلیلی صحیح است **شعر** کما
تاج و لکری و در ناجی باقی رضا چهار جز آماجی شد موی تو پیر قد کان
این در نیست یعنی که اجل میکندت خلاصی هان کار کن زبانت که قامت
شده خم بگذارد رخ زرد و بر دار قدم سریش و خند قد و زعفر و چشم
مکرفته ترا بینکی خواب عدم و بر هر قیاس است علل و اسقایی که در کمرین برین
غالب و پیر از امثال ایشان و زنی جان در یک غالب باشد چون تنگی نفس
در در که و مستی زانو و خارش بدن و امثال اینها و پیران را کان اینکه این امر
بنیز از قبیل امراضی که در جوانی علرض میکند و علاج بدی و قابل مدا و قابل است

و از این جهت هر روز در ده نفس حکمی و طبیبی و در خیال خام بخشن و ساختن معجون
 و ترکیبی میباشد و نمیدانند که هر یک علل بزرگ اجل را چنانکه در برتن آدمی فرو
 برده دیگر از اژدها بدن جانی و کیمیا جان را از آن رهایی نیست و اگر در صفت
 افکار با استعمال دوائی و دوسه روزی تخفیف یابد باز عود نماید از کائنات شتون
 تحریر کند بگویند **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْ تَمُوتَ طَبِيبٌ** **سپت** دگر رسید چو عمرت بنصرت در
 غیر آنکه میری دگر طبیبی نیست در زبوی حضرت داود علی نبینا و علی بنم مد کوراست
 که من بلغ التعب ابلی من جبر جنت حاصل معنی آنکه یک که بخت سال رسیده ببار
 گردید بهر چیزی و تعلق بنقص اند که عبادت آن نکند و مصیبت که بغیرت آن ندهند
مشت کرد پیری هر اوشتاد سال از حکم حال خود را و سوال گفت و ندانم
 ز پیری کشتی است نالدا زوی کار جا بیدن در زرت چون نکرد و لغز مرهم در
 دهان معضم آن بر معده می آید کران مثنی باشد تو را بر حال من کبری این سببی
 اندن دان من گفت با آن پیر دانشور حکیم کرد است از بحث کیتی و نیم چار که
 ضعف پس از هشتاد سال جز جوانی نیست و این باشد حال رشته دندان بی
 کرد و قوی که از این هشتاد و چل و اربع روی لیلی چون و پس شدن مقدور
 که این سستی نبازی و در نیت لاجرم مرد عاقل و هوشمند کامل صاحب موفقی است
 که چون آثار مذکور را در خود مشاهده نماید طبع کودک خلعت را از چپها
 طغیان دنیا بار آورده و دوسه روز دیگر که از باقی عمر باشد لحظه از کار سازی و
 براق گیری مفرغ میباشد از سفیدی موفکر کافور و کفن کند و از ریختن
 دندان خنده که بستی دنیا را از رشته جان کند و با سکه کشت عصا خواند و خوا
 هر قدم نفس بر خور تا ابد از در دگر پیوسته گریزند بر میان جان بسته دارد و از
 سستی و ناله همواره بختی نفس سرگردان عاقل بر ناله و گداز در دگر از علل و کلام مذکور

بهری

که لازم

که لازم است بهر بیت کهنه سرای تراشگی نمایی و با خدام آن دلیلی واضح و غایب
 و با وجود این دلایل از خود غافل بودن و سامان برای دیگر که بعد از خرابی این
 بکار آید نمودن کمال فساد و فحاشی و غایت بی شعوریت و یکی از فساد را مثال نمایی
 بهر کرده و کفشات **نظم** چرا ز غافلان کس نمیشود بیدار که رخت عمرت کبار
 میرد طرز کجی همیشه می کشد راز با خانه مشو خراب بنامه بکن مرا اخبار شبی
 بنامه خانه بر و ضرر و فساد چه کشت کجاند و صفت بسیار نکلفت خبرم که نفی
 پیش از فسادن که چاره سازم من با خیال خود بفراخ خبر کردی ای خایه حق
 صحبت کو خرف و فساد و کشتی مرل بزمی زار جواب داد مرا و با فصحی آخانه
 که چند بار خبر کردمت بایل و هزار هر طرف که دهان کشادی بشکاف که شد
 در افتادیم ز با مشدار همی زدی بد هانم ز حرص و شکی کل شکافها بستی سر سر دیوار
 ز هر طرف که دهان کشادی بستی هشتیم بستی بر حکیم ای معارف بدانکه که
 خانه زشت اینجا چه شکاف شکاف بیخ بدار و کشتی ای بهار مثال کاف
 این مرد و معجون هلا تو که کل اندر شکاف می افشار بهر کشاید و تن
 تا بگویدت رفتن طبیب آید و بندد برو و کفار دیگر از جمله فقر بیات یاد
 ملک عبادت بهارات چه عاقل متامل از ملاحظه احوال ایشان متذکران
 معنی میکرد که دنیا دار محنت و بلاست چنانکه جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام
 وصف آن فرمود که دار بالبلایه محفوفه خانه در محنت و مکان ریخ و زحمت
 قادی مجار ما از آن مغرور نیست و چون نتواند بود که گفته اند آسان چون کجاست
 و بلاها چون نیرها و زمهر آنها چگاه والله تعالی تیرانداز و هرگاه چنین باشد کجا
 میتوان گریخت و در دفع آن از خود چه حیل میتوان انگشت پس آدمی را در چنین
 سرائی که از درد دیوانه باری و صلا پناهی و گریز گاه ندارد و دل بر صحت

منابع و قوت بنیاد بتن و از انواع علل و اسقام بخاطر جمع نشدن کمال بخیر می
و نادانیت و نیز قوام بدن ایکس نیز چون آن چهار یکوست و خون و اندک
که سبب و فعل امر میگرد و مشغولست و ممکن است که از من حیث الموت باشد بخلاف
از آن نداشته باشد و انگاه وقت ندارد مافات بیکاه و دست از سفر دور و
دلتز بعضی کوتاه خواهد بود پس ای دل بیدار سزاوارست که پیش از ابتلاوی بلبی
فی درمائی چنین چاره خود سازی و برای کار سازی روز پس دست پیش انداز
تا دست بر است دامن فرصت گیر می ترسم و کورت دست بجائی نرسد دیگر
از حکم هدیه خواب غفلت و مذکرات مرگ که فرصت مشاهده و ریاضات و عمارت
قدیم است که هر یک با انکامل و سلاطین و نشان بالکلیه کدایان و در
و نشان بی نشان بوده و هر یک کدام فقره از جنین ایکس متذلل می بیند و ندان
مموده آن یک نقد جان را بر غیر مقصود با یون گذاشته و این بلی دار دنیا را دست
از خود می پنداشته بر در آسنا بسی سرها از روی تذلل بر خاک ملایم و در
دل این منزل بسیار فقیران تکمیل از بینوائی نالیده آن کل زمین چه کجاست
و چراغها مشاهده کرده این که خاک چهره های تاریک و بر سر آورده از آن
حصار چهره های گریه دار بر فلک دگر کشیده و در این خانه انچه نامهای کلام
از سر گردون گذاشته از تنگی این فضا چرخان و خطا از غصه کاسته و برای
افزون آن غصه چرخها در میان دوستان بر خواسته و اکنون راعی اجل هر را
کله ران بر بغول عدم رانده و این باغ و پستانها و قصرها و دیوارها بر سر کوه
مانند کوه تر کوه از من حیثات و خون و زنده و مقام که بر **شعر** انفسه که بر
هیز و جفا و بر در که او شهادت میاندازی و دیدیم که برگشته اش فاخته
بنشسته می گفت که کو کو کو کو دل بیکان دار غرور و خوشی نشکان این و بر آن

برمار و مور بغایت لایزم و ضرور است و بحکم حدیث شریف تفکر ساعی بخیر من
قیام لیکه که مذکور شد کاهی بر خرابیها و آثار گذشتگان گذرند و بدیده نامل
ساعتی بر آن در و دیوارهای شکسته درست نگارند و من سر به هوا پیش جویند و
این نغوی راست را بکوش و هوش وی می مانند که کجاست انا که در این کجا
ساکن بودند و این در و دیوارها صید ز و غر و شوق بنامورند سستی یاس
و باغچه نشینند و در استحکام این بناها قدم کدوسی و اهانام فشرده و در میان
این سراها بنا چون خانه در بن خود خراب ساختند و در تحصیل این سنگ و آجرها
چوبها بر پشت و پهلوی بچاگران میخواستند برای این نشینها ایستادگی نمودند و
در اجرای این فاخته دامن حیوان را بکل نلای کرد و رات آلود تا ساختن این مصالح
چون نصار بگرد بسی مناهج کردند و در انداختن این مصالح در جعبه جفت کردن بهاها
برگشیدند برای این در کاهها عری در آشنائی حق داشتند و جبهه دهنها را جبهه و شام
در دهنها بر سرای امیر و وزیر نشاند چهره ندان قوم و کجا رفتند این جماعت ها نا
مروند و از این خانه ان خود شمع چندان برودند ای فاضل یونین انسانی و در خلقت
با ایشان یکسانی فریاد که سیل دامن مرگ بی امان خست و جودت دار نظام را چو
خواهند بکشید و همین دست عالم فنا خواهد افکند چنانکه زناست مانند و زناست و
نرمزیت مانند و در اسفوان **نظم** چشید که می کنند کنش شان کجاست آن خست
جلال ملوک کیان کجاست تاج و قبا و تخت فرید و ن تکین جم **نظم** بطل میکنند و علم
کاویان کجاست این بانگ از منار می رسد بکوش در اچر شد کند که در
مکان کجاست و اگر چه است طاق مداین دهن مدلم فریاد میکنند که انوشیروان کجاست
کرد در کبند هر مان این صدا بلند آن کوبانها در اچر جهان کجاست هر میل چل
منار زمانیت در خروش کوبید بعد زمان که شد چشمان کجاست بر فر و فر و خست

خونق نوشت است: فلان مرد در روزی صفحی از کتاب **فصل** در ذکر هر یک
از اصول و اوقات عمر و آنچه مناسب هر مقام باشد بدان ای رفیق! بگو که الله تعالی
وایا تا بیکل الیقین چنانکه سال را چهار فصل میباید زنده گانی را نیز چهار فصل است
اول از آغاز تولد است تا پست ساکنی و این بمنزله فصل چهارم است که طوبی بفرج
غالب میباید و بنوعی آن ابدان را در بوستان وجود اغصان جوارح و اعضا
و اوراق حواس و قوی روز بروز میباید و قوت میگیرد و تکوین قایت و استقامت
تعلیم و سبب شکفتن و طراوت میبیرد و دوم در مهت ساکنی است که ایام جوانی
میباشد و این بمنزله فصل تابستان است که حرارت مزاج در مرتبه کمال و موم آرامش
موا و هو سهام و ن از جدا اعتدالت و لطافت سعادت و دوحائی و هنرها و کمال
نفسانی که حاصل بوستان وجود انسانی هاست میباید که از قوه بفعل آمده باشد
و حال و قی که ذایقه قبول دهند در روز بروز از آن محصول پیوند سیم ابراج سالک
ناشت سالک که در کمال است و این بمنزله خریف است که سیوه کا و سوز خول و خوا
من بعد از آن بوستان تنجیز و اوراق حواس و قوا بر شاخسار جوارح و اعضا
بر و نخل و پشمرده کشته میروند سن و شه و فر و میر و در چهار فصل از شست سالک
تا آخر عمر و آن بجای زمستان است که مزاج در نهایت برودت است و حرکت اعضا و کار
کتمان سراسر بدن در کمال صعوبت اندر و روحی ایام طبیعت را شاکر بریاست
و انچه کهای و در آن جویبار میگذرد از شیشه عینک بخ بندان اما از تولد
تا پست سالکی که اکثر آن ایام طفلی و کودکی است و اگر چه آدمی در آن ایام برای
اینکه هنوز سعادت آشنائی و شناسائی آفرید کار خود بخوی که شاید نرسیده
بجهت نامقاری حجت و عدم استعداد اسباب و مقدمات تکلیف که عبارت از فهم و فهم
و تشخیص و تدبیر است قابل تدبیر کی چنانکه باید و شاید نکرد بد حضرت خداوند و را

معانی داشته و باز تکلیفی بدوش وی نگذاشته است ولیکن از غایت شفقت
و مهربانی جوی را ولی و مرتبه وی ساخته و باغبانی کلشن احوال او را بکردن
اهتمام ایشان انداخته تا در گذارش بندگی جاهل و ناقابل و غافل طبعش هموار
بجای نرساند و با ادب و بودیت روز بروز عارف و پیاوست و دلش رفته
رفته بخدمت اندر که آتشا کرده و لهذا از نمر و منکلفین و از جاس و شرع و
دین مامورند باینکه کودکان خود را در باب تفریح کلین شهادت بین و تلقین
ادب نماز و روزه تعلیم کنند و ایشان را بگذاردن آن امر و زحمت نمایند بخوی
که انا امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود که در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است و حاصل
آن اینست که هر یک که ما اهل بیت امر میکنیم کودکان خود را بنماز و روزه و حقیقت
سالکی بقدر آنچه طاقت در روزه داشته باشند نصف بکنند و یا بیشتر پس چون
نشکی و کمرنگی برایشان غالب شود و اطفال میباید تا بروزه گرفتن عادت نماید
و طاقت آن بهم رسانند پس شما را میگوید که کودکان خود را بروزه چون نه ساله شود
بقدر آنچه توانند روزه داشت از روز پس چون نشکی و یا غلبه شود و اطفال
نمایند و در همان کتاب شریف از حسن ابن قارون مرویست که گفت از حضرت ائمه
الحسن رضا پرسیدم یا انا نجاب پرسیدند و من میبینم که خبر و خبر میکنند فرزندان
برگذاشتن نماز و دیگر و دور و روز نماز نمیکند و مراد اینست که این خبر در شرع
حکونه است آنحضرت فرمودند که بچان الله ترک الصلوة یعنی بپشت سالان
ترک نمیکند گفتیم نصیب الوجع مراد اینست که از نماز گذاردن الم و آزار و میباید فرمود
تعلیمی قلب بخو ما بقدر بجهت باید که بنماز بخوی که مؤلف یعنی محقق که آله را نگذاشت و بن
در آن کتاب نیز علی بن فضال منقول حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که حضرت
الحیدر علیه السلام فرمود که از حضرت ابی جعفر شنیدم که میفرمود که چون پسر ساله رسید

گفته میشود یعنی باو باید گفت که بگو **الذی لا اله الا الله** هفت بار بعد از آن و کذاست تا
سه سال و هفت ماه و بیست و نه روز تمام شود پس باید گفت که بگو **هو الله** هفت بار
محمد و اله بعد از آن باید شکر کذاست تا پنج سال تمام شود و بعد از آن باید گفت
دست راست کلام است و دست چپ کلام است چون این را دانست رویش را
بقبله گردانید باید گفت که بگو **هو الله** هفت سال تمام شود
پس چون هفت سال تمام شود باید گفت که رو کفهای خود را بسجود چون شست
باید گفت نماز کن بعد از آن کذاست تا سه سال تمام شود بعد از تمام شدن نماز
تغایم وضو باید شکر و بر سر آن باید **بسم الله الرحمن الرحیم** کند و امر به نماز باید نمود
پس چون وضو و نماز را آموخت می آید خدای عز و جل پدید و مادر او را انشاء الله
بجواب چنان اگر چه اطفال و صبیان را از کلماتی فامت عشرت بخت تکلیف
نباشند و لیکن از سعادت بندگی خود بالکتاب محرم نگردانند و اما بعد از چنانچه
که خلاصه اوقات زندگانیست حواس و قوی در کمال صحت اند و جوارح و اعضا
لغایت قوت شکوفه قابلیت ثمر کمال رسیده و بوشان حیات چنانکه باید حاصل
نشسته ابواب سعادت گشاده و اسباب عبادت آماده و نعم سعادت سعی حاصل
وزمین فرصت قابل کاویدن کاری و آب روان جاری سمندهست سرچ و میدان
وسعت و وسیع شکار طلب خوش و کمند قوت در باز و خوشک آن جوان بخنی که
بکران کوشش را بر بودن کوی فلاح در میدان گرم عنان سازد و چندان دست
پا دامی که بخند نک نظر در این شاخسار از رنگین تدریان اعتبار هر خطه شکار
اندازد و خوش آن سعادت قهر یعنی که در سر این جوان رنگین مردم نعمت خوشکوار
مضی بکام جان رساند و حرم آن پاکیزه روزگار که در لب جوی رنگ از دل
شوی این ایام طبیعت را از کثافت اخلاق و ذمیه پاکیزه گردانند و صیقل آید که

بقوت هر وقتی ازین اوقات از غصه میرود و نیل بخت آید سحیحی که پسین
هر دی از آن کروی از عمر که در پهلوان آن راه روی که برز و جوانی و امان هفت
از خار خاشهای فشان دهاند و سرافرازان بلند بر و نری که در و مال شب
و در این اوقات سعادت اند و از خود باو ج مرتبه مقربین سازند خوشی
آن هوشمندی که در این بزم دلچسپند ساغر هوس را در لذت سبکی الهی را بشناسد تمام
ان کتاب مناهی که در جهان باب گشته اند دست ندهد فرزند آن نیل بخت و نری که
با قوی غولان هوا و هوسها که لازم این سن میباشد قدم از منبر قدیم زمین داری
نهد زمین چنگ آن صاحب فر هنگی که بقوت و انقاس گراید درین بند بخت ندر نقاب
سعادت و دجانی برساند و بفره و آن بر نری که در کنار و نهاری زمین این خیار
هر ساعت حال خوش بمرطاعتی نشاند بخند صدوق طاب نراه در کنار بختال از سر و پا جو
بخنی و باید بر روز سخی جانب شرف بخند می رعایت نموده که فرمودند **سَعِدَ مَنْ فِي ظِلِّ عَرْشِ**
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ یعنی هفت کس در سایه عرش الهی خواهند بود روزی که
جز آن سایه نباشند و از آنجمله جوانی را شمرند که در کودکی در بندگی خدای عز و جل گذران
باشد و در عجز و تواضع و ریت که ما من شایب تدخّل لذت الدنیا و قوتها و استقبال
تسبیح طاعة الله عز و جل لا عطاء الا لله سبحانه بقول الله تعالى **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
سَنُجْزِيكَمُ أَجْرًا كَبِيرًا است بخند می که بعضی ملائکة خالصه و مضمون اینکه هیچ
جوانی نیست که لذت دنیا و هوسها را نکند و از آنجمله با وجود سن جوانی و هوسهای
فسان روی بخند از عز و جل آورده باشد مگر آنکه عطا کند و اخلاصی بقا بر هفت سال
الله تعالی که بگوید لیجوانی که جوانی خود را برای من کار فرمودی و ترک شهوات خود
و خواستههای جوانی نمودی تو نیز نزد من مانند بعضی از فرشتگان **مُطَهَّر** جوانی را
طاعت امر و نکر که در فر دانیای جوانی زینت فراخ دلست هست و نیروی توفیق

و زنجیرها بر گردن طرف دیگر آنها را بدو بارها بسته بودند بنیت خاص
بر ساحت خاطر بر پا با اخلاص و در زبده و آتش طاقت سوختن و خوف الهی در کانون
درون پاکش شعله و کردیده زند مادر رفت و گفت ای مادر برای من پیراهنی
از موی و کلاه از زبانه بیا که به بیت المقدس رفتم با اخبار و دهان بمباد
مشغول غم گفتم چندان صبر کن که حضرت زکریا پدر زینهارت آید و با او
در این باب مشورت کنیم پس چون زکریا آمد از سخن عجبی و اراده او اخبار کرد
آنحضرت از غایت شغف و مهر باین متوجه آن بود خدات ربانی گشته
فرمود **وَأَنْجِي مَا يَدْعُونَ لَكَ الْمَدِينَةَ قَاتِلْنَا أَنْتَ صَغِيرٌ لَعْنَتِي أَيْ سِرِّكَ**
چرا جز بقدر این داعیت و حال آنکه تو کودک و خورد سالی پیش نبستی
فرمود که **يَا أَبَتِ مَا تَتْلُو مِنْ هَذَا صَغِيرٌ سَيَأْتِي وَقَدْ ذُوقَ الْوَيْلَ حَاصِلِ** آنکه
ای پدر ندیدی که از من کوچکتران نیز شربت مرگ چشیدند چون مرگ برای
خورد و بزرگست و پیر و پنهان را از این منزل بی بقا بارجلب بیا بدست علی طریقی
بندگی را معوق داشتن و کار خود را امر و نهی را انداختن و تحمل نداشته اند
پس حضرت زکریا تصدیق قول وی نمود و الله ما جده بجای بیافتن جامه و کلاه
پیشین که در آن امت لباس اهل عبادت و عزت اخص بود امر فرمود پس مادر پس
انجام آنها نموده آن دلسرد ملذس بر زینت دنیا و آسودگرم افراشته خشت
و تقوی ملقب با آنها گردید مانند آفتاب بادل و جان پرت و تاب پرت
الشرف بیت المقدس شافت و کوهر پاکش در ملک نهاد و عباد آتقاف خضر
ناک انطام یافت تا آنکه اثر در شتی آن لباس و سال بتن کلبرک شامل شد
و جسم شریف طبعش آزار ریاضت و قنار ضعیف و چهار کردید مروزی و خود
نگریسته از ملاحظه آنحال و مشاهده آن لاغری و هزال گریان گشت و خدای

عز وجل بوی و حسی باشد که آنجی آنگی و تا قد بخل من جنین و عزتی و جلالت
لَوْ أَكَلْتُ عَلَى النَّارِ بِطَلَاةٍ لَتَدْرَعَتْ مَدَامَةَ أَحَدٍ بِدَفْءٍ فَضْلًا عَنْ النَّوْجِ
خلاصه معنی آنکه ای بختی آیا میگری از لا عزتی چشیم خود سو کند عزت و
بزرگواری من که اگر یکبار بر آتش جهنم مطلع شوی هر آینه پیرهن آهن در بر خواهی
کرد یعنی برای ریاضت و بندگی چه جای پیراهن بافته یا پیرهن پلاس علی اخلاص
الشیخ پس حضرت بخی چندان کریت که اشک و گوشت و گوشت روی بنور و بر
خورد و سوراخ شد و در ملاحظه ظاهر شد این خبر بوالده ماجده وی رسید نزد او
آمد و اخبار در میان اجتماع نمودند و حضرت عجبی با ازان اخبار فرمودند گفت او را
بنمودم جوانان ظریف خوش لباس و نقاشان درود بخواجیم خالی اساس که پیش
اینده خود بینی در پیش دارند و قطع نظر از آنالایش معنی و حسن بیت نموده همگی
بر اصلاح ظاهر ساختن صورت همت میمانند چه شود اگر اندک تاخیر در حیات
هوش و بای دلکشی نماید اطوار ناشایسته خود را با احوال آن بند از خود بکسند
فی الجمل و موازنه فرمایند در خانه گران خواب را چشمی مالند و بر غافلی و بچا صید
خود بسوز و زاری گریند و نالند و با خود گویند ای نفس بروند کان ایراه و بنیک
این درگاه در بندگی خدا از خود بدیگونه بگریزیده اند که ادرک الهی چنین نمی تواند
خاکت بر سر که مؤثر بر پیش خود از خدا اینهمه بگریزانی و بفرار از بر سر و تا
و بریز کاران بانش خوف کبار از دل رفیق چون اشک حقیقی آفتاب بر جبهه و دیده
که گوهر ندان از صدف دهان نمایان گشته رویت سیاه کار غایت بد بختی و نقاب
دل مخفی هرگز نباشد حقیقت گویند هم بخراشی ریاضت کشان حق شناس را لباس
گر لباس می شناخته اند و تو گویم طبع بد روش ناز برودت بجامه طلا و حریر
آموخته و دیده و بان بار یک پس این چه نقاب درود بر رشته صفت ترخورد

لا غم میکرد و اند و فغان دل سوزن صفت برای ترانه بیوسته چشم بر جامه های
 فاخر و خنجر بر دامن مرد برای درین هر تن دل بوده اند و نو نامرد واران کنش
 بازمان و صاحبان در درگاه دین انجان میکردند و تو خود بین چهره رعایت
 از ایمان مبدل مبدل ترانه دل حزین میباشد شریخ دنیا در زمین میباشد
 در چهره هرگاه و در درجه کوه از حق مکنز بندگی این میباشد الغض حضرت
 ذکر ناکست یا بختی ما یذبحونک الی هذا انما سالت ربی ان یتوبک لی یتوب عینی
 یعنی ای پسر چه چیز تو را با منم ریخ و ریاضت داعی و باعث میکرد و من آن
 برای همین از خداوند خود درخواست نمودم که تو را من بخشد که چشم من ببور و شن
 کرد و حضرت بخی گفت که ترا با من امر کرده ذکر ناکست که گفته بود میفهمی که آن بنی الحیة
 قالوا کعبه لا یجوز لها الا البکاء من خشية الله یعنی بدستیکه میان هفت
 و دو ریخ هر آنکه گریه است که از آن نمیکند مگر گریه کنندگان از ترس خدا
 ذکر ناکست ری چنین است پس حد و جحد کن و کار و تو غیر کار هست یعنی حالت تو
 قسم دیگر است پس حضرت برخاسته بدو عرض نمود افشاند که روایت شود
 مادر ویرا گرفته گفت از من میدهی که در دامن برای تو مرثیه سازم که در دامن
 تو را بپوشاند و رطوبت اشک ترا بر چند بخی ریخته کشته مادر در دامن
 برای او ترتیب داد و بر روی آن جراحت دست دیگر باز چندان گریست که گفتا
 نشد پس بخی سینه بر دامن افشاند چنانکه از میان انگشتان مبارک بر روی ریخت
 حضرت ذکر ناکست از دامن احوال جگر کد و طافت پر دراز متوجه درگاه خداوند
 بنیاب رفت و گفت اللهم انی هذا بنی و هله ذمیع خبیثه و انت ارحم
 الراحمین یعنی خداوند ایا بر من هست و این اشک چشمهای من و تو را حکم
 کنند ترس هم کنندگان و حضرت ذکر ناکست هرگاه بخواند برای بنی اسرائیل

گوید و بر لال ضاحح دلپذیر غبار غفلت از چهره خیرشان شود برات و جب
 میکرد است اگر بخی حاضر بود زبان بخراف جنت و نار نمیکشود و روزی بد
 بنی اسرائیل با مو عظمه میکرد که حضرت بخی بلند بد پس آغاز سخن کرده فرمود که خدا
 حبیبی جبرئیل عن الله تبارک و تعالی انی سمعتم جبالا یقال که التکران
 و فی اصل ذلک الجبل و اذ یقال که الغضبان بغضب الغضب الریح من تبارک
 و تعالی فی ذلک الوادی جب عمقه ما یم طام و فی ذلک الجب توامیت
 من نار و فی ذلک الثواب صنادیق من نار و ثیاب من نار قلنا لعل
 من نار حاصل اینکه حدیث که هر اجبرئیل از الله تعالی بدستی که کوهی در خنجر است
 که آنرا سکران میگویند در ریخ آن کوه وادی است که از اعضا میگویند یعنی
 خشمناک بر کسانی که خدا را با ایشان خشمناک باشد و در آنوار می چایست
 که عتقان صد سال راهت و در آنجا تا بوفیات آناش در آن تا بوفیات صند و
 آناش و جامه است از آنش و زنجیرهاست از آنش و غلهاست از آنش چون بخی
 وصف سکران بدین دستور شد طوفان پنهانی و شور از شور درون پرورش
 جوشیدن آغاز نهاد سر برداشته و اعطائاه من التکران کشته سقر و شورید
 وار و بصحرای داشت پس ذکر تا آنجلس برخواست و نزد مادر بخی آمد فرمود
 بر خیز بخی را جستجو کن که بدستی که من تحقیقی پیمان دارم که او را نه بینی مگر
 مرده یعنی میترسم که از پنهانی هلاک شود پس مادر بیرون رفتند و در طلب بخی
 میگشت تا بخی انجوانان بنی اسرائیل گذشت گفتند ای مادر بخی از او کی داری
 گفت من جوام فرزندم بخی را جستجو کنم ذکر آتش زده او شده از انجمنت شود بدو دله
 بیرون رفتند پس ایشان نیز در طلب بخی متفق گشته روانه کردند تا ایشان
 رسید آنضغیفه کشتای داعی چنین و چنان دیدی مرا کشت ها تا بخی این ذکر ناکست

مغیو اهو کتاری او بهرینست که نفسش نزد او ممد کو رکنه و لهذا شوریده و
پرونده رفته شبان گفت همین ساعت من او را در فلانجا و الاذنتم با ایام خود
در آب گذاشته سر و چشم بسوی آسمان برداشته و سبکست و خیزد تا مولا ی
لا ذنبت اربا الشراب حقاً نظر لیک منظر کف منک حاصل معذایکه سو کند بجز
بقای مولای من که آب خنک پنجم نام نزلت و مقام خود را که نزد تو دارم الفصح
آن نتوان سر کشند و آن یکانه که هر که کشند و یا فله نزدیک وی رفت و شربت
گرفته میان دو پستان نهاد وی را بخلاف قسم داد که با او بخانه رود و حضرت بجهت
ناچار فرمود که کشند با وی بنزل آمد مادر کردن بدر عهد موی و پوشیدن بدین
شال که نرم تر از آنت بروی عرض کرده قبول نمود و طعام عدسی برای و طنجی کرد
تناول فرمود پس خوابید و جان خوابش برد که برای غار شب پلار نشد میتواند
بود که مراد بعضی از نمازهای مند و بر باشد که از او فوت شده باشند پس ندان
در خواب بوی رسید که یا یحیی این ذکر را در وقت دارا خیر امین دارم ^{کلام}
ختم امین جوار می بفرماده سر لایه هزار سرائی من و جواد می هزار جوار من
پس از مردم دیده بیداری و آتش پند آتش بقراری از جهان خسته گفت که یا رب
اقلنی عیشی فی الجنة فو عزتک لا استظل بظل الا شیوی بیت المقدس
یعنی خداوندان و کد دان از من لغزش مرا ای معبود من قسم بجزت تو که در هیچ
سرایه و دیر معنی مقام نکنم غیر بیت المقدس پس دیگر باره آن بدر عهد موی با
که عبادت از پلاس باشد گرفتار پوشید مادر می در آن بختها و نایمخوات که
اولا از رفتن متقاعد سازد ذکر یا فرمود و عیبه فاز و کدی قدر کف که
عن قناع قلبه و لكن یتنفع بالعيش ملخص معنی اینکه واکند و او را کرده اند
چشم او کشوده کشند و هرگز شفع نمیشود و از زندگان و تن آسانی هرگز نمید

پس حضرت بجهت همان بدر عهد درشت در بر و همان کلاه صوف بر سر به بیت المقدس
رفته با جمیع اجداد مشغول بندگی حضرت پروردگار گردید مشغول اینکلام حد
استیلا ج شده که از جناب شرف نبوی ما ثور و در کتب معتبره چون امالی شیخ صدوق
و مجموع شیخ و نام محمد الله علیه السلام مذکور شد و نیز آورده اند که حضرت بجهت علی نبیا
و علمیه را از ایام صبا تا وقت رحیل از دار فناء هرگز بگریز نبوده و پیوسته دو
جوش شاد از چشمه مبارک دیدن کان اشکبارش و کلزار رخسارها کش جریان میدهد
و در آن کوکب چون یکو دکان میرسد که در کوچه مشغول بازی بودند و او را نیز
ببازی تغیب نموده میفرمود که ما از برای بازی و لهو و لعب آفریده نشده ایم
بلکه ما را برای کار دیگر آفریده اند و چون بجد بلوغ رسید و مهال وجود کرامت
در ریاض جوانی فدا کشید همچنان زار و گریان و شب و روز در آن جزا و نوب
خوف کباب بران میورد با وی گفتند که ای عیبه تو هرگز دامن زندگی بلوت نافر
نیالوده بلکه اندیشه آن نیز نموده همیشه در کداری طاعت و عبادت کوشش
مینموده سبب گریه چیست فرمود هر چند طاعت من بسیار باشد عبادت ابله بر
و او چون در سابق علم الهی شتی بودا لطافت و عبادت او را فایده نهمود من نیز از
عاقبت کار متبرم که مبادا از جهل اشتیاقانم انحصار جوانان کامل خود و یا یافتگان
سود و زیان نیک و بد ایام جوانی را بر مال و امان چنین گذرانیده و مهال هفت خویش را
در این کشتن بخون جگر آب دیده و تر حاصل فوز و فلاح بد بگونه رسانیده اند و اولاد
واح و بچای دانه های نفسا بدین دستور استین استغنا افشاند و خارجا رزی کس
بدر شوقهای پلاس بدین هیچ فرودشانده از کلهای کونا کون هوسهای دنیا و دن
بدین طریق بچشم رغبت پوشید اند و در بهانیدن دامن جان از خواهران و خوا
انجمنان بدین غایت کوشید **نظم** آنا که از میان بکنایه خیزد اند از کشتاری

هر چه بد و لب که نهد اند. طامن بدست خار علابن نداده اند. چون باد اگر چه بر کل و
 رحمان وزید اند. دریا کلاک غش ز بحرین هر دو کون. بکدام کوه غر او را گردانند
 و نیز از جلجلا حکا باقی که جوانان کودک حضرت شیخ طبعیت را سر مشق بندگی و خضر خضر
 طرند ملک مینو اند کشت حکا بیات است از هلاول منقولست که گفت مروزی در بعضی
 شوارع بعضی جوانان کودکان را دیدم که گردکان بازی میکردند و کودکی از کنار برشان
 میگریست با خود گفتیم هانا این کودک گردکان ندارد بازی کند با ایشان و از حضرت
 ایشان میگریست با وی گفتیم که چرا میگری اگر میخواهی برای تو گردکان بخرم تا تو نیز با کودکان
 بازی کنی نظر بیوی من کرد و گفت یا فیل العقیل ما لللعب خلقنا یعنی ای کرم خرد
 ما برای بازی آفریدیم نشده ایم گفتیم برای شوچه آفریده شده ایم گفت برای علم و عبادت
 گفتیم این سخن را آن کجا فریخته باریک الله فیک گفت رسول خدای منم که فرموده آتینکم
 آتینکم خلقنا که عتبا و انکم الهنا لا ترحمون گفتیم ترا حکم و دانای بدیم مرا موعظه کن
 پس این ایات را خواند آن آقا لَا تَجْهَدُ بِالْفُلِ فَإِنَّهُ لَمُتْرَةٌ عَلَى قَدَمٍ وَ سَاقٍ قُلْ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ صَلَاةَكَ لِذِكْرِي وَلَا تُدْرِكُوا إِلَهِي سُبْحَٰنَ عِلِّيَّٰزِ
 بفرمایند ای فرزندانم از تقرب سبای خلاصه بصفون اینکه دنیا را برای بدیم که ما خود بر ما
 و ممتنای سخن گردیده است پس نزد ما برای هیچ زنده پای دار است و هیچ زنده در
 دنیا باقی و برقرار میماند کویا ربک و عبادت در آن بیوی جان آوری و واسطه که
 در و بدین برهم پیشی میگیرند بعد از آن نظر عیانت آسان کرد و بدست اشاره مینمود
 و اشک از دیدگان بر صفت رخسار میبارید و میگفت یا سید الکبیر اللهم انزل بآمن علیک
 المثلک یا سید اذا ما قیل موجه که خطی الا مل حاصل معنی آنکه ای کسی که بیوی
 اوست تضرع و ازاری بندکان وای آنکه مرا و است توکل و اعتماد ایشان ای آن کسی که
 چون امید و آری امید می زار داشته باشد امید او را خطا نیکند و البته بحصول

ی پیوندد و چون کلام با تمام رسید بهوش افتاد سرش را بکناز گرفت و خاک
 اذ ویش باست بن ستر دم چون بهوش آمد گفت ای شیخ ترا شد شکو و شکو و
 خورد سالی و بر تو کاهی نوشند شد گفت یا لیک غنی یا لهاول ای نه تایت فالذ
 نو قد التار بالخطب الکبار فوالله انک لا یالضعفیر وانا آخشان اکون
 من حیة غار خطب جهم یعنی دوست من از من ای بهلول بدرستی که من مادر خود را دیدم
 که آتش را فرخت با همزم درشت و آن در میگریست مگر بخرم ریزه و من منیر هم
 که از همزهای که خطب جهم با هم هلاول گفت چون ازین سخن فارغ شد من از این سخن
 بهوش شدم و افتادم چون بهوش آمدم نظر بکردگان کردم آن کودک را با ایشان
 ندیدم از ایشان پرسیدم که این بگریست گفتند فشاخه گفتیم نه گفتند انا و لا رحیم
 علی ای طالب علم لایست میتواند بود که آن کوه و لا دان بزرگ کودک نایکی از
 اهل بیت عصمت و کرامت و از جمله بنوم ناهر و فلک مامت بوده باشد بر این عیار
 ای تایت فالذ نه نو قد التار بالخطب الکبار و اخر خالی از اشکال نیست چه
 تا بالغ اندیم مولود و عذاب فارغ است و وقع آن بد و طریق اسکان دارد بکی سکه
 ببلوغ رسید مکلف گردیده باشد و هلاول او را کودک خورد سال از بار بالغه
 خوانده باشد چنانکه تعارفست که جوانان که بین را میگویند که نه هنوز کودکی و
 عرض این نباشد که بر تو با بقدر وقت هنوز نگذشته که از کتاب کاهی نموده
 و دامن حیات را بدست کنایه آلوده کرده باشی ای هم خوف و کره برای چیست
 مراد وی از جواب مذکور این باشد که منیر هم نافرمانی کرده باشم و مراد برای
 رستی و جاهله معافند اشهر بدان معذب بمانند و در آتش جهم که حکم و قو و هوا
 الناس و الخار آدیان و زما آتاند بسبب من بسیار اهل معاصی همچو همزم
 خورد باشد نه همزم درشت و دریم اینکه خوف وای از عذاب اعتبار نکلی باشد

که کودکان خبر بالغ داد و عقب خواهد شد چنانکه بسیاری را اخبار بران ناطق
 و الله اعلم بحال ناطل در حکایت مذکوره و تفکر در آن معاستانست موسم
 جوانی را حبوب و جوانان سوجوا و کودکان بازیکاه دنیا را کوشمالبت خوب و
 در کتابت یف کاف جند بخ که در بیدری جوانان را شایست مذکور و خلاصه آن
 ایت که حضرت خانم انبیا و پیشوای هر پیرو برنا باره مان نماز صبح گذارده بود
 که نظرش در مسجد جوانی افتاد که سر خود را حرکت میداد و بچای اسفل مایل
 ساخت و جوانان ضعیف یا غولبه و غلبه نفا که بفارس پیچیده که بیدار نکش زنده
 و بد نشاخر و چینه ها و زو زنه بر کز بد، سنجان زبان بقصد و مهرانی کفوند و
 فرمودند که گفت آجنت یا فلان چگونه صبح کردی گفت صبح کردم یا رسول الله
 بر حالتی که صاحب یقینم سید بخار را از آن کفار عجب آمد از حقیقت آن استفاد
 فرمودند جوان این مضمون را نمود که یقین من یا رسول الله حالبت که مرا
 حریز و عین کرده و شبها از من خواب برده و وقت شدت که مرا از تشکی فرموده
 یعنی نسبت دزیر پس بر رغبت کردید نفس من از دنیا و عافیه چنانکه گویای یقین
 اهل هشت مرا که در هشت تنم میکنند و همراهمی شناسند و بر خیمه های زده اند
 و گویا اهل آتش مرا یقینم که در آن معذبند و فریاد میکنند و الحال میشود فریاد
 خروش آتش که در کوشهای من میگردد پس آنجناب خطاب با حبوب نمودند که این
 بند است که خدا بشارت داد و ما را درش و نمایان ساخته بعد از آن سوجو آن جوان
 کشته فرمودند آرزو ما آشت عکله یعنی بر این حال که هستی میباش و دست از
 بر مدار جوان گفت عاکن برای من یا رسول الله که شهادت روزی من شود با تو
 یعنی هر یک که تو باشم و با دشمنان دین جهاد نموده با این سعادت فایض کردی و مر
 پس حضرت این دعا در حق او نموده زمانی چنان نگذشت که هر چه عز و شایسته

پروین رفت یعنی از شهر با سفر سعادت اثر یا انصاف شال بمعرفه جهاد مبارزیت
 نمود و بعد از آن نفر که شهید شدند با زوی خود رسیدند و او را که در جبهه
 بلند شهادت فرمودند و هم ایشان نیز از روایات حکایت نموده که در هر کوه
 ساری جوانی دیدیم رنگت خسارش زده کشته و چینه ها بچشم خانه فرو رفته
 اعضایش مریض و لرزان و انگش بر صفحه خسار بر زبان گفتیم چه کسی گفت
 بنده انا قای خود که بخند گفتیم چرا میگوی خود بازگشت نیمانی و طریق معذرت
 نمی پیمانی گفت عذر محتاج بخت است و چه عذر گوید کسی که سر با تقصیر و نکست
 گفت منوئل یکی شو که نزد او شفاعت موفیاند گفت همه شفاعان از او بصر
 و چون دم زدند نزد وی نذر کردند گفتیم مولا ی تو کیست گفت مولا ی من آن
 کسی است که پیوسته از خورده پرورد، نعم او بودم و چون بزرگ شدم نا
 فریانی و مخالفت نمودم هر چه بمن وعده کرد و فاکرد و هر چه برای من ضامن شد
 بجا آورد با این همه لطف و احسان که از او دیدم در پیش نظری عصیان او و زور
 و احسن از حسن فعال او و فیح اعمال من گفت مرا بهتر است که شاید وی بان را صبی
 و خوشود کرد و عرض از عرض اشال این حکایت و مراد از این روایت است
 که جوانان شوخ و شنک و معز و ران با درود بولر بچنگ هر زه خرجان نقد
 زندگی و قدر ندانان فرصت بیک که ایام جوانی را جوهر های نفسانی میبازند
 و عمر گران بها را بربک آمیزی متدیل و قیصر فی بسیارند و دین را بقطع
 و زین داده اند و در جهاد مرد آزمای دشمن دین ربای نفس و هوا پیاورند
 نگاه عبرتشان صرف نظر از بی وفایت کار سازی شان تمام خرج تن آدانی خود
 سازی خیالشان همین در پوشش است و مرد انگشان منحصر در کشتن بدانند که جوانان
 عاقل و ذکاوت متعجل را صرف چه نموده اند و طریق بیک را بگذارم اهتمام چگونه

بمورد محققان علاقی دنیا و بقوت دین و تقوی چون گشتند و راه با جوی
بشد حکم اسرار استاده کی در بار دین بچه طریق بر خود بسته دل بر درشان جز
زعفران نکند که بخود ندیده و خاطر غم بروردشان از روی و سرخ جهان بخلق
جز چمن کاهی و اشک کاکون ندیدند و در نیم زندگ جز شراکیست بندگی نشو
و چمن نزار باغی جاه و نزار کوهر نکار شک نبوشانیده و توس نفس سرکش را بکام منع
انجام چنین رام گردانیده و صندقت بلند را به غیر بندهای عزت ایزد بخندت
جهان فتنه خیزید بگونه جهانیده اند تا مگر از کرده ایشان کرده بر دارند و دل بی
غیرت را بر سر غیرت آند و نکوید ما را هنوز عهد جوانی و مرغ طبیعت را وقت
بال افشایست چراغی را پیرایه در بازیم و در غنیمت خود را مویز سازیم چند روز
بعیش و عشرت گذرانیم و لب و لب دختر زناده کام دل از او ستانیم که چون پیر
گردیم بر قوی باز و روزگار در ناز آگاه تلافی گذشته ها است و با تو به و انابت
عصیان و طاعت کیان اگر جوانان ضایع و ضحاک جاهل همین بشوق فراسد و جهان
باطل خود را فریب داده و پای جرات از حرم ادب عبودیت بیرون نهاده اند و بطلان
این تصور صاحبان تفکر و تامل نچند و چه ظاهرات اول اینکه از اخبار و آثار ظاهر
و بوضوح رسیده چنانکه در وایل باب و لای کتاب مفضل مذکور گردیده که در
دل هر بنده نقطه سفیدی هست و از آن تکاب کناه در آن سفیدی نقطه سیاه بهم میرسد
اگر توبه کرد آن سیاهی زایل میشود و اگر در کنایان اصرار و دزد آن سیاهی بفرزاید
تا آن سفیدی را بپوشد و چون آن سفیدی پوشیده شد صاحب آن دل هرگز بخیر
با نکتست نمیکند یعنی متوفیق توبه دیگر نمی یابد پس جوانان لاهی و درادرا نکاب
مشاهی چندین مصر بودن و بکشاری کذب و خلافی ائمه اطهار التفات نکرده در توبه
و تلافی بوعده نفس دروغ کوئی اعتماد نمودن از طریق عقل شعور و بغایت دوست

دیگر

دیگر اینکه بجهت زندگانی که شهادت یوفانی و طاعتی آن در مطلب ثانی گذاریم
یا فتنه اعتقاد است که غافل هشیار گاه و در چشم داشت ثبات و قرار از آن
داشته باشد چسبای مدت خوانده لکام دل گذارند و جان خود را آفات
و عاهات و امراض حوادث کونا کون از حد افزون که از درود و یار و روزگار میارند
و هساندن و هیزار زحمت و خون دل خود را بر منزل پیری رسانیدن و بعد از آن
خود را بادی بنویز و انابت افکندن و خواهر خوار شهوات را که سالها در زمین
طبیعت ریشه حکم ساخته بک بک بر کندن و بفرشته خود انجند و طریقه بندگی
آشنا ساختن و مرده مرده بقضا و مافات و ادا حقوق خالق و خلایق پرداختن
اینها آرزوهای دواست که از هر ایدان یکی را روزی بشکند **نظم** ای که نام آنست
هو **نظم** طفل شش خطی خود چه کسی کوئی که به پیری چه رسیدم توبه کنم ترسم که چون
روی به پیری ترسم که بیکدیگر از سیاه نشان با نه فطرت پیوسته با هو و لمع شغول
بودی باید ای که چون نزدیک من شود و علامات حرکت ظاهر کرد و توبه خواهم
کردند گانی را به نصیحت و نافرمانی صرف نمودی تا روزی در با ناز صبر و صبر
در خنق از غف بر روی افتاده و بخی آهین بقدر و وجب که در آن نصب بود بر سر
و یک مد چنانکه از زیر تخت سر بر آورده همان لحظه عالم عقبه شتافت و فرستاد
و انابه که انچه عصیان امید آن میکرد در نیافت پس بلاهای زمین و آسمانی و
مکهای مخبر ناگهانی از این قبل بسیار است که آدمی نادان اصلا احتمال آنرا بخود را نمیداند
و چون سوختن و غرق شدن و از بام افتادن و در زیر سقف ماندن و امثال اینها
چنانکه که هفته و ماهی است که چندی از اینگونه سوانح و حوادث دیده باشند شود
و از سوانح غریبه که در این نزدیکی گذارند و دنیا می بیند و از این شمه مکون زاده
و مولف از شخصی که این واقع غریب بدست او وقوع یافته استماع افشاده اینست

که شخص مذکور حکایت کرد که با یکی از شوریدگان جویش باریک شور غز و منصف
دماغ داشت شنا بودم و وی همانا سر کرم تحت زلف بود و آتزن شور غز
برای در کام دل هیند انتظار غفلت او بکنید و طلب فرصت مینموده تا اینکه شیطانی
البه فریب لعین عاقله انبقوم شقاوت سفید قرین است این راه پیش وی نهاد
که در باغی نهید ضیافت و جشنی باید نمود شوهر آتزن را نیز با آن جمع تکلیف باید
نمود انکار او را مشغول صحبت یا دان باید ساخت و بهمانه کار خود را انانجا بگذارد
او باید رسانیده تحصیل مراد باید پرداختن قصد این مقصد روزی در باغ بزمی
آداستد و مرا نیز آن جمع خواستد بود پیش از آنکه صحبت مرا گیرد و آن خیال بصورت
صورت بزمی در باغ نشاء با ده بر شر و شور که با شراب سستی شباهم زور و او
نیز به او ان بای تخت بلبل بدینخت از خلد و در بود خوب بلندی بطریق خشت
که با اصطلاح این زمان جرید گویند بجای من انداخت و گفت تو بکبر و بجان من بیند
منم برداشته بطرف او انداختم محض آن خوب لعلین طریق بهم می انداختم و جد و
وی چایکی که ده آنرا در هوا گرفت در این اشتیاق طرش رسید که تیر به همین طریق در
هوای توان گرفت پس فرمود تیر و کان آوردند و بدست او دادند فرمودند که تیر را
بین بیند از که من بگیرم هر چند از ان حرکت ابا و از ان خدمت استعلام نمودم قبول
نکرد چون بزمی بود و در آن بسیار ابرام نمود چیزی فرمان برداری چای نیافتم
و تیر و چند با حیاط بسیار کاه از همین کاه اندی را انداختم در عالم آب حرکت در
نظر وی ناصواب نموده آغاز بدستی کرده فرمود مرا در دست من تیر و کان را بچشم
و از ان کج نهاد چون تیر از کان کو بچشم ملازمان از کبر فتن من فرمان دادند و در تیر
باغ من رسیدند و مرا گرفته نزد وی کشیدند الحاصل هر چند عجز کردم معنی نداشت
دیگر باره تیر و کاه از دست من داد و خود در مقابل من ایستاد فرمودند تا ندیده کن

و بینداز و سینه مرا نشان ساز و به بین که چگونه آنرا سبکیم یا این هم و با لغز باز من
احیاط کردم و با لای سر و نشان کردم و شصت گندم دیدم که تیر باند میگذاشت
و جستن نمود که تیر را بگرد و ضا پیش در شتر کرده آنرا بر جلفوم وی نزد چنانکه
از او در گذشت و از یاد آمد و بعد از چند روز گذشت الفصد شامت آن اران
نامر دانه و بر پایه تیر بالای فاهانی چپ که فشار ساخت و شخته غریب الحی انفرود بی
بالک لایسی و تلاش خود بدینگونه برخاک هلاکت انداخت **بیت** خدایک بچه
بد سکانی با نشانانی بنیت به از خود نیاشی دوت با خود کردی من بدو را در کاه
ماحصل اینکه روزگار رفت بهار از آنکه تیرهای بالا های فاهانی را بجان در
ترکش بسیار دلم در بر فرستی که گوی از فاه آنها سم جلد بکن است که غافل برض ندید
عقل زدای و شب و روز از هوش بر بالی دوچار گشته و فواقل چنان بشعور خوا
که دیگر فرصت نبوی و وصیت نیاید چنانکه با بهما شاهده شده است پس جوانان
جاهل چرا این فکر میکنند که این قسم مردن خود از آدمی و ویت اگر چنین برسد و با
این آلودگی راه شهر با کان پیش گیرم نه نبوی و انانجی که بآن امید دار توان بود
و نه آه سر ندانی که پشت بآن کرم توان نمود و نه زبان استغفاری که بآب
معذرتی و نه بدیه اشکباری که دامن آلوده بآن شویم و نه مزین خجالتی که پرد
بر روی زشتی اعمال تواند کشید و نه عرف انفعالی که جاری مجاری آبروی
دفتر تواند کردید نه مداه سخاکامی که خط سلطان ارقام کناه تواند بود و نه
سوف ناله نیم شی که در روز سیاه مرگ چراغی تواند نمود و نه تراز و وزنه که
محقق در کاه حمد بر آساید و نه ورد و دعای هر روزه که از ان خلت برخیزد
بپنجاه اکر یا برسانان و باین حال میرم چه سازم و چه خاک بر سر کنم **بیت** ای
آنکه همیشه در پی خواهی و خورد یا در زرد و خورد می از برای نزد و مرد نکت

بادا اگر چنین خواهی زیست خاکت بر سر اگر چنین خواهی مرد دیگر اینکه بر فرضی که آن
 نیز باران حوائث مذکور است متخلص گشته و از حقیقات اخلاص روزگار رسیده است
 گذشته بر منزل پیری رسیده و تقوی و انانیتی که مکنون صورت پذیر کرده و هیبت
 هیبت که در آن مرتبه بلند ان سبب بخت سعادت مندی تواند نمود که آغاز جوانی
 پیوسته پاس دم داشته و در وادی زندگی از شایع بندگی قدم هرگز نهد
 باشد سحر ذکرش بکاش فکر تلف و کاکل هرگز نکند و در بد شمش بسوی
 شاهدان و امر جان کرم نگرسته باشد دست و پاسانش دامان ناچوم ننهد
 و دامن پاک نهادیش به شاک باده نیالوده باشد و چون او را آن مرتبه جوانی که با
 صفات متصف باشد تواند نمود که در حقیقت هیچکس بهر چه جوان عابد
 چنانکه سابقا گذارش یافت اجر هفتاد صدق و پاکرامت و نزد خدای عز و جل
 منزلت و مانند منزلت بعضی از فرشتگان است ثم این کلمات و نتیجه این مقدمه
 اینکه عهد جوانی بسیار عزیز و شریف و از ابدیوانکی و مستی و بله و ولع
 و نفس پرستی گذرانیدن عیبی پس فاحش و خسران نهایت عزیز است حضرت
 کریم متعال و حکیم لم یزل ولا یزال کافر جوانان را از مستی و هوسهای جوانی که حکیم
 حدیث شریف نبوی ص که الشَّبَابُ شَجْعَةٌ عَنِ الْجَوْنِ فَمَيْتٌ سِوَا ذِي الْوَالِدَيْنِ
 عاقل و هشیار و در چرخ بر و مندر میزند کانی با ثبات سعادت و دجایی چنانکه با
 طهره مندرگردد ناد بالقی قال لا محاد و امت است که در شریف بجای
 فصل غریب است سبب است که بهرستان عالم باقی بر اجل پیشتر و قبا حشر بکار
 قبا و فصول در آن بهر است پیشتر است چه در این وقت فراش نا توانی باط
 چند هوسهای جوانی را از عیش و کمال خاطر روز بروز بر میچیند و آتش چاندن
 شهواتی نضای که بیاد قوت جوانی شعله ور گشته و سبب از رفتن میباش

نشاط عمر باشد ناچهل سال چهل چون شد و هر روز بر و مال
 پس از پنجه نباشد تند رشتی بصیر کندی پذیرد پای سستی و در مالی شیخ
 صد و فرجه الله از حضرت مقدس جعفری مرویت که ان العبد لقی
 سَعَةً مِنْ أَمْرِ مَا نَبَتْ وَيَنْ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً
 أَوْ حَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ فِي قَدْ عَزَزَتْ عُنْدِي عُمْرًا وَغَفَلَةً
 شَدِيدًا وَاتَّخَفَظًا وَكَثُرًا عَلَيْهِ قَلِيلٌ عَلَيْهِ وَكَبِيرَةٌ وَصَغِيرَةٌ خَلَا صِرَ
 مضمون اینکه بنده ناچهل سال رسیده در وسعت و کار و بر او چندان نك
 نمیکرد پس چون بچهل سالگی رسید خدای عز و جل وحی میفرماید بفرشتگان
 یعنی و فرشته که حافظان و ضابطان اعمال او بنده که بدرستی که من تحقیق کردم
 بنده خود را عمری یعنی قدری معتد به از نندگانی با و عطا کردم پس من
 بعد سخت گیری کند و کردار او را بنیک و حفظ و ضبط نماید و بگوید بر او
 کم و بیش و کوچک و بزرگ عاقل را و در مجموع و دام از این جاس من فی الله عنه
 روایت نموده که من بلغ الرجل أربعين و لم تغلب خَيْرٌ قَسْرٌ فَلْيَجْزِ
 اَلْأَمْرَ لِمَا يَعْنِي بِدَرْيَكِهِ كَيْفَ يَجْزِي بِحَسْبِ الْمَالِ كَيْفَ يَجْزِي
 یعنی نیکیش بریدی زیادتى نکرد پس باید مهنای جهنم رفتن کرد و از بحر
 ناخر و حمان مفاخر حضرت امام محمد باقره منقول که اذا بلغ الرجل أربعين
 سَنَةً نَادَى مُنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ يَا ذَا الرَّجُلِ فَأَعَدَّ مَا دَاخِلُ مَعْنَى أَنْ يَكُونَ
 عمر کی بچهل برسد منادی از آسمان ندا میکند که کوچ نزدیک شد پس نوشته
 مهیا کن و لیکن آدمی غافل جاهل نه چندان بقیل و قال تغلهاى باطل بچهل
 که هزار است که کوش و هوش باین ندای الهی تواند داد و مقتضای آن عمل نمود
 بفکر تدلک احوال و اندیشه مال خود تواند داد کوش و هوش ز پنبه

غفلت گشته برادر به چاره بر چار است کاین ای هر روان راه عدم هیچ شد و
دین با راست پس آوی چون باین سن رسید و باد حریفی ایام کھولت بر کلشن
و ندید باید که هوای جولانی را از سر بیرون کند و غفل وجود را در فرشتان از
بار غلافی دنیوی سبک سازد و سر و بک هوای رنک و رنگ نفس شوخ و
شنگ مانند باد خزان دوز برون از خود افشاند و بساز و بک سفر تا کن بر مرک
پروازند و کلکهای پرواز را در روزهای شب با چون کل جعفری بسر بروی و آسختگی
در هم سوزد و چرخ بی آبروی و آسختگی در هم سوزد و چرخ بی آبروی و مانند
لاله خطائی از انفصال محاصل برنگ خجالت برافروزد و چون تاج خروسان از
زوال آفتاب عرش بی تاب سر کند و مانند زلف خروسان از بخت طول امان
با اشک حنین سرانفعال پیش افکند طبع سرکش کردن و فرزندش چون کلهای حنی
دو فرزند شکستی و فاداده کی پیش کرده و شعله آتش حرص و اشرار چون حرارت
نمودار دم سردی فصل خزان کھولت رفته رفته از طفل پذیرد و دندانهای کال آخرت
محکم سازد و از آن سر سینه موئی تحصیل سفید و روئی عقبی پر باز و اما انسان ظلم
جهول از آن کو بخت ترودل بخت تراست که از هر هکند در تن جوانی که کل سر سبزند
کابیت غباری بخاطر تر نشیند و در وقت د و موئی که گون و بیش صبحگاهی پیری
در روز مرگت دعا طعنت بزم شبانه را بر چنبد بلکه اگر مرگ معاینه دید باشد
که چشم از آن سپوشد و خود را هنوز در آفتاب جوانی انکشت همچنان در قیاس
عیش و کامرانی بجان میگوشت **شعر** تن زهم باشد فکر بوشر آن میکنی ریش
جو کندم شد و اندیشه نان میکنی و اما پیری که سال عمر را بمنزل فصل شتا و هنگام
سردی تن دل ز زندگانی دنیا است آدمیرا در آن بالکلیه در بروی هوای
نفس میاید بخت در کوشت شکستی و افکند که کی با بر دامن شغل بندگی چیده

روزها

روزان منتظر من سیاید گشت و اینوقت دلا از باب سایر اوقات نبرد و آمل
بغفلت و نرسائی بسر بردن مردم از دامن گدایت دست بدندان گزید
و هر لحظه برای قوت و فرشته حسرت از دل کشیدن مردم و نگرانی و گدایت
تقصیرات بیرون از حد سبقت و هر شب از اندیشه خوابگاه بخدا سر امید از خواب
جستن گریان گریان مرد بر خاک تذلل نمودن و لرزان لرزان عفو زلات خود را
از درگاه کریم آمرز کار سالت بنمودن غایت ملامت و سفاقت و غایت بد
و شقاوت چو آدمی دادر این سن و فت از آن تنگتر و دوسه روز باقی مانده
در دشتن از آن بی درنگ تراست که دیگر خافل توان بود و طرقت العین از تدارک
احوال تاخیر و اهل توان نمود و از سر مایه فرصت نقد نماید که از این میراث
گیری سفر آخرت ز یاد آید و کمال تراست راحت و تن بر روی یاد نماید و از تن
که آدمی از سن کودکی و هیچ ندان بر عرصه خود شناسی و جوانی پانهاد و سلطان
فرمان شرح شریف را تاج و تاج تکلیف سر بلندی داده باقتضا همچان بافت
و نادانی اشتغال و شهوات نفسانی همیشه کار آخرت خود را معوق داشته و از
امر بد و فساد و از پیری و جوانی گذشت که چون با یام پیری برسم تائب گشته چنین
و چنان خواهم کردن و خود را از زیر بار تکلیف شرعیه خواهم برآورده و ندانم که
در پیری که صرصومات لا وقت هبوط و آفتاب حیات با نزد بدین غروب خود
بچه چیز بازی میدهد و راضی میسازد و کالها را دیگر بکدام وقت می اندازد و
سخن قدمای عصر است که طفلی بپنی جوانی منی پیری سستی خدای را کی می پرسی
شعر هان و هان ای راه رو بگاه شده آفتاب هر سوی چاه شده جمد کن
ای تن چاه تیر بخت زانکه در پیش است لای بخت بخت این دور و روزگار
که فرصت هست نرود بر فشان کن تو نیز از راه جود سال بیک گشت و وقت

جز سید مرتضی و فعل زشت نذر هان بکوفرها گذشت تا مکتبی بگذرد و ایام
دو چراغ خویش روشن سازد و پیش از آن که ز مقبره بر مرکب دود و دریا
شیخ صدوق علیه السلام از سیدان و جان شرافت بخش زمین و آسمان حضرت
افند بنویسم مر ویت که من آخر فیما بقی من عمره لکن یؤخذ بما مضی
من ذنبه و من اینها فیما بقی من عمره آخذنا الا قول فلا آخر حاصل معنی
اینکه هر کس در باقی عمر خود نیکی باز نشی کند و او را همه گناهان خواه اول و خواه
آخر مؤخذ میفرمایند و در مجموع و تمام ناکمل اولیا و اول اصغیا و اربکا از
اوصیاء حضرت علی رضی عنہ منقولست که بقی عمر المرء لا یمن لک انک بها ما فات
و یحیی ما امانت ملخص مضمون اینکه بقیه و تنه عمر آدمی قیمت ندارد و چه بان
انچه از وفات گذشت از اعمال صالحه و حسنات ندمان نمیتواند نمود و آنچه منتهی
و تاخیر گردانید چون دل با داب و سنن با اخلاق و اطوار متعین میتواند بان
زند و با اصلاح آورد **در باب** کمد تلاوت تقصیر میاندامت که کل عمر کند مداه
حسرت مانده و در بعضی از کتب اخبار نظر بسبب که هر که عمر بپاردهد و جوانی را در
معصیت صرف کند در پیری پشیمان شود گوید یا رب خدا بیگانه بودی که دیر
آمدی اکنون که پیر و ضعیف و بیچاره گشتی و هر از تو کمر بخت ندای آدمی لیکن
بالک نیست من تو را خریدم گناهت بیامیزم و بمقاصدت رسانم زهی فضل
و کرم چقدر که بنده جاهل بخیر و زندگی باین ارزندگی را در نافهائی تیار و
طوبار عمر در ازای برقام معاصی میگرداند و در آخر او ان عمر که دست
فوقها از هر جا گسترده و از شهوات باب پیری فرو نشسته تا حجامان حجامان
گناه و عالم عالم تقصیر بدرگاه عزت آید و بر او میخیزد و او همچون ازان
کردها را منظور نداشته در جوابش لیک عبدی گوید و زبان رحمت و شفقت

2/22

دکوتی نموده نوشتن ایشان را با بار غفور و مغفرت می شود **هر چند**
که طاعت سفیم است سقیم **هر چند** که آن غفلت عظیم **هر چند** برای حق
حجیم است عجیم **نمودید** و شوخدا که هست که **یم** طاعت حق سید المرسلین و مخاطب
مخاطب و آنرا سنانک آنرا **خیر** للعالمین که خوشتر میفرماید که نعمت و جلال
من و بحق احتیاج خلق **بر** که شرم میدارم از بندگان و کثیران من که در اسلام
پیر شده باشند که ایشانرا عذاب کنم بعد از آن آنحضرت کرب شد سبب کرب **بر**
فرمودند از این سبک **بر** که **خیر** آن بندگان شرم میدارند که ایشانرا معذب سازد
پیران نیز میباید که از عظمت و جلال خداوند خود شرم نموده نفس جاهل را از اعا
نا شایسته لطایل پانامزد و قدم جرات و جبارت من بعد بجزم مخالفت و نافرمانی
حضرت او نگذارند زنا را عذاب حقانی را که است آیین مسلمانی را چنانکه باید
بجان در بیزند و شکستی ظاهری و باطنی ایام پیری را در دست بخت بر داشته
هوسها و خواهشهای جوانی را در پایان عمر از سر نگیرند و پوشیده نیست که عمر
کرامی را بده و ولع در باختن و شوق چینی و بازی کوشی را شعار خود ساختن
بعد از من کودکی در همه اوقات عمر را از آدمی زشت و ناخوش است و در ایام پیری
زشت شود ناخوشتر از حضرت اقدس نبوی **ع** و بیت که **إِنَّ اللَّهَ يَبْغُزُ الْبَغِيضِينَ**
فِي طَرَفَيْنِ الْعُشْرَيْنِ حاصل یکدیگر خدا بیغض دشمن میدارد هفدا ساله را
که بطرز و طریقه بیت ساله باشد و نیز آنرا **ع** در خبر است که **خیر** شما یکم
مَنْ تَرَى بَنِي كُؤَالِكُمْ وَ تَرَى كُؤَالَكُمْ مَنْ تَرَى بَنِي ثِيَابِكُمْ
ملخص **یکم** خبر **بن** جوانان شما جوانی است که بطور پیران باشد و **بن** تران پیران
شما **یکم** بطور جوانان باشد **زشت** باشد مشرب طفلان را موی سفید شوخی
از پیران بود چون عشق و لبر وی سفید واقف اسرار خاطر جل شانزه در سوره

مبارک فاطمه بود مانند اولی که نیکوترین کفر نبیند که از کفر و جاهل و اللّه
خلاصه مضمون اینکه آیا عمر زیادیم شما را آنقدر که آگاه توانستند کسی خواهد
آگاه شود و روایت که این توحید و ملائمت هجده سالکان است و بعضی گفته اند
که این عذاب با جهل سالکان و بر هر چند بر هر کاه هجده سال خود را نشا خسته
و با صلاح حال خود نیز داخسته باشند مستوجب ملائمت باشند پس وای بر جاهلانی
که هفتاد و هشت سال مزین نفس نلذ در میدان هوس جلوه داده و اصلاح بفکر نداشتند
و باز گشت نینداخته باشند چگونه خواهد بود **و** ای پیو طبع نیز کای تو هفتاد و
هشت و چهل و هشت و چای تو هفتاد و هشت و چای تو هفتاد و هشت و چای تو هفتاد و هشت
گشت و چای تو هفتاد و هشت و چای تو هفتاد و هشت و چای تو هفتاد و هشت و چای تو هفتاد و هشت
بنیادی آبناء الشیخ عذرا و انفسکم فی الآلوف یعنی بدستی که خدا تبارک و تعالی است
که ندامت کند که ای شصت سالکان بشمارید خود را در میان مردگان طمس و بند
علا بقو دنیا و لذت های و بال آنرا از خود بکشاید و هم در کتاب مذکور از شافع یوم
الشعور ما قور است که ان الله یقین فی کل لیلۃ و ینادی یا ابناء المؤمنین
عباد و آبناء النبی لا تعزبنکم ما تحبوا الذین آبناء لا یعین ما اعدنا
للبقاء ربکم آبناء المؤمنین انما الذین آبناء المؤمنین کفر و ان حصاره آبناء
السبعین ثودی لکم فاجیبوا آبناء المؤمنین انکم الساعه و انکم غافلون
محصل معنی آنکه بدستی که خدا تبارک و تعالی میباید که هر شب عالم بالا فرود می آید
و ندا میدهد که ای پست سالکان بگوئید ای می سالکان زنند که شما را نفرسید
ای جهل سالکان برای روزی که با خداوند خود ملاقات خواهید نمود چه بهتیا
کردید یا بدای خواه سالکان آمد شما را نماند محمل مراد پرست چنانکه در کرمیه
و خاء کم الذین بعضی گفته اند ای شصت سالکان وقت درویدن گشتن

رسید و مکت که مراد از گشت احوال باشد و با شصت سالکان که بشمار گشتی اند
نزد و خشک کرد بد و وقت درویدن آن رسیده است ای هفتاد سالکان ندا
کردند مرغما را بسبب حاجت نمایند ای هفتاد سالکان ساعت موعود یعنی وقت
مرگ آمد و شما غافلان و بختیار ایند چون سراسر دنیا با آن جوانی و کلماتی که ناگون
عیش و کامران بر سر آمد و آدمی با نماند و سال پیام پیری که بوق مرگ در بر پیرایه
و سواد شمر با کان در نظر است برآمد کاری که در این وقت روی سزاوار و کاف
و با احوال و مناسب و موافق است تذکر و تضرع بدو کاه الهی است و از زکات
و تقصیرات گذشته ندامت و عذر خواهی و در مرگ را عینک آسایش
نظر داشتن و در چهار سار و زکات و عصا صفت قدم بهماره برداشتن چون
نورنگاه خود را از پیرایه کرده ها پاندامن کشیدن و مانند دست و پای خویش
از بیم کرده های ناصواب بر خود لرزیدن چون خرد را بروی بخان بجا صلا دنیا
ببین و مانند کوه درندان خویش بر روز خود کر بین از پیری عالم برسدند
که در دنیا ترا چراغ و مانند است که در روزی هم زبشن و بر کنایات خود
کر بین **شعر** دیده چون شبنم درین کله را عجب باز کن که بر اینم کاه خورین
اغلاز کن چشم رفت و هوس رفت و گوشت رفت و عقل رفت **و** ابدل آمد
آمد مرگ است جسمی باز کن استخوانت گشت چون فی ناله از دل بد آمد
قامت شد چنک فانون فغان را ساز کن **و** هوشمندی در عاس خود موی
سفیدی دید و از صبح صادق بیاور و نزد یکی روز سیاه ملک بروی روشن کرد
خطاب با قارب و فشار بر نموده گفت قد قهت لکم شبان فیهبوا الی فتنی مراد
اینکه من جوانی خود را حرف شما ساختم فان ایام و دلیالی کرامی را بافت و صحبت
شما را در باختم اکنون شما این چند روز پیری را بمن و گذارید که در گوشت

نشستم و فکر نوش خود بنم آنکاه خانه نشین و عزت گزین گردیدم باقی عمر صرف
بنگ نمود و گویند بکلیستان باد غرور جوانی پیر عیش در حال نالوائی
دید گفت اینچنین است آن نموت مراد آنکه میخواهی میری و از رخ پیری بهی
گفت نه گفت چرا گفت برای اینکه عهد جوانی و شیر دران یعنی چهل و غرور که لازم
آن میباشد گذشته و ایام پیری و خیرات آن یعنی شکوه و افسردگی نفس که در این
وقت آدمی را بهم رسیده ماند است و در هر کار و نشینم ذکر خدا میکنم و هر وقت به
بجزم و بشکر و قیام مینمایم باری و وصف خود را شاد دارم و آنرا از سعادت بشمارم
بیت نخت بر خاک هوسا فشراب زندگی شاید این نه جرعه فردا سرخ سازد
مرد نظر فرستاده آدمی در این وقت که می باید تمام کنی و راستی باشد سراپا بستی
و دل بستی میباشد و در این فصل که پنج شهوت و حرص را از زمین طبیعت باید کند
غم هوسها و آرزوها دران می باشد چنانکه بر گردید پیر و جوان و نو و پیر و دیده
یعنی حضرت رسالت پناه فرموده که کفر قریب آدم و شب فیه خصلتان للحرص
تا که مل یعنی فرزند آدم پیر میشود و در وصف در او جوان میکرد و بیک حرص و کبریا
امل کو با پچامو بعقل در این وقت از روزن آینه خود را دید و بر شکست کهنه سر
هفتاد ساله بدن در دست مطلع نکرد دید و نمیدانند که وقت از هم باشند اوست
نجم کردن اذان و از این تراشیدن روز پیش فرستادن احوال و انقلاست نه بر سر
خود گذاشتن املاک و اموال زمان از هر عالم رسید است نازنی مظالم و دیگر
هنگام دل از خود برداشتن است نه در طلب دنیا جان بر سر گذاشتن چه کاره برگشتن
التحرم و غیر العدم یعنی پیری و کالان سرای نیستی است که چون آدمی پادشاهان
یکد و کام دیگر داخل انرا و بر هزار سالهاست پس چنین وقتی شک نفسی و چشم
زدن در کار ساز بهای کاملی و در ننگ نباید نمود برای سر انجام مهمام فوق ضرور

دوران بدست و پانی هم تن و دست و پا و بان انچشم و کوشی باید بود **بسم** بکن یا
نفس کا فردست و باناد است و پاداری - نوار که خود مراد است و پادار خاداری
سراپا چشم باید شد کفون چون شاخ باد است در این پیری که چشم و بکیری
از عصا داری - حالات آن زمان خواب فراغت زیور کور روشن اگر تو کاه کن
عمر با این خطره و داری - حضرت یکانه پیش و نظیر و فخور هر صغیر و کبر حل شایع فضل
و کرم و متاهله که در گذران عمر خود بر خور داری و جمله جوانان را از غنی و فقیر و شایسته
و عامه که در از خود غفلت بیداری و کافه شیوخ را از حرص و اهل برستکاری
کرامت فرماید و هکذا از عبودیت غایت بغایت خویش دل بر زندگ و سرگرم
مندی ساختن از جهالت و طغیان دنیا و ولایت و خجالت عقی بخانقته فرماید
فصل در ذکر مصارف عمر بر سبب تفصیل یعنی بیان امری چند که آدمی را پیشتر
مشغول آنها باید بود و از آنست که در گذران عمر روز و شب و ساعت حاجت از خزانة
کرم الهی بوصول رسد صرف آنها باید نمود بر سرای دقیقه یا بان و خداوند فهم و ذکا
و هو شنیدن بر او و رسم سخن آشنای معروض میاید که این چند مطلب که از کار و دنیا
توفیق جناب الهی تشریف اتمام پوشیده و ذمه علم صدق رحم از دین و عله آنها
فایز گشته در حقیقت تمهیدی چند بوده برای این مطلب که اکنون در پیش است
چرا از آنها و کلام و مرید معالوم کردید که از زندگی چه قدر عزیز و پرهیز است
و ثانیاً آنکه آدمی بتوسط یاد مرگ همیشه متذکر این اعتبار آن باید بود و در ابعاد
آنکه فصول و اوقات آنرا از تضييع تلف نکند داشته و در مصارف شایسته
صرف باید نمود و بعد از آنکه بر این مطالب و تذکیر این مراتب چون هر کس را جزو باشد
که این مصارف را با فضل و ثواب محدود و آداب هر یک را چنانکه باید دانند تا اگر
شوق بر میان جان سپند در بندد دنیا نقد فرصت را از روی خیرت بخیر و صلاح

سعادت و دال آنها رساندند و لال چرب زبان بهم رساندند و بیان از هر جمل متع
 نفیس است و از هر قسم آند سند از خزاین کتب معتبره احادیث ائمه طاهرين و از
 تعراب مصنفات متقدمین و متأخرین بیگانه این اوراق برآورده و در نظر خرد
 مشتاقان جلوه میدهد تا هر که را توفیق مساعدت و اقبال یاری نماید تا نقد حیات
 از دل و جان بخرد یاری آن قیام فرماید و چون انواع و اقسام آن پیش از آنست که همگی
 در تنگنای این باب بتوانند تجدید از جمله چهارده قسم که اتم است پیش نهاد خاطر فائز
 میسازد و این مطلب را بجهارده و مجلس مطابق فصل آخر باب اول مرتب گردانیده
 در هر مجلس انشاء الله مدکور و مذکور قسمی از آن سیر درازد امید داری از فضل و کرم
 حضرت یاری عزیمت آست که این فرقه مانند نیک مایه بدر آید و حق هر مقام یاری و
 طایب طریق عین از هر گونه لغزشی که در راهی فرماید خست الله و نعم الله الیک کل نعم
 اللؤلؤ و نعم النضر **در آخر این مجلس** در تخریص مطلب علوم و دینی و کتب معارف یقینیه
 که افضل مصارف زندگان و لجزل مشوبات جاودانی و در این مجلس چند مقصد است
مقصد اول در ذکر وجوب طلب علم و بیان احتیاج بآن بر جاهلان عالمی و خوشگاران
 آتش خای کامل طبعان طریق تحصیل علوم و کم بختان از تحت خضیلت اعظم سیدگان
 منزل رسیدگی و تفهیم بیکان مرز و فرسایدگی طفل خوابان باز بچهای بیخانی و کبر
 پایان مکبر حق شناسی و خدا دانی که با چنین ذوق خود کانی بفرمان در قیای زیبای
 دانستن در داد ماند و با این هر دعوی نادکی و خود شری آزادگی بطوق سنک
 بکمال و بهر یی کردن نهاد هوا و همت بر خورد و خواب در تحصیل مال و اسباب
 میکارند و پیوسته سر بطعام و شراب و قدم بر قدم بهایم و در و اب میگذرانند
 و لذت در نهاد شان همین خوردن و خفتن است و صحبت با عقادشان در مزخرف
 و پیچیده گفتن با هوش و کوش هر که در نهام وار مرغی بدست نمی آورند و با چراغ

شعور همیشه در نادکی نادانی بر میسرند محقق نمادند که علم دین عبارت بندگی و عبادت
 به ثواب است و سراسر حیات فضای شانی جناب الهی را بهر لب که میسازد که حصول
 قصود طاعت را با وج قبول نمیتوان و بدون دخول و دان قدم در بارگاه قرب حق
 نمیتوان گذاشت چه کردن هر کاری با سخت دانستن آن در کار است و طالب هر مقصد
 از سراسر طریق آن ناچار و هرگاه اخل جز نبیند چون بخاری و حدادی بنا کردی و
 استادی محتاج باشد و نیاز و علاج در آموختن آن بی علاج کلاه و دوزی
 به معرفت آن سر در میگرد و نقاشی بدون تعلیم صورت بند بر دین کار و عظیم
 بزرگوار یعنی بندگی جناب افریدگار که مردان دودان در ماند و در حقی طریق آن
 جز خوی جلالت از چنین نبیند به معرفت الهی و علم با ادب عبودیت آند کاره بخوبی
 او پسندد چگونه صورت یابد و جمیع کتب بدیده معرفت و توفیق علم در طریق
 عمل میسازند و با کوری جمل و نادانی قدم بر آید یک شرع و بندگی جناب سبحانی
 که دارند از جمله کسانی که صاحب بن حنیف و معلم دینان تکلیف حضرت اقدس نبوی
 مذمت ایشان نمود و زبان وحی و جان در بار ایشان فرموده است که من کل
 علی غیر علم کان ما یفید اکثر منما یفید حاصل معنی اینکه کسی که عمل کند بعلم
 آنچه فاسد میسازد و تباه میسازد پیش از آنست که اصلاح میسازد و مرشد طریق
 هدایت حضرت شاه ولایت نیز از جماعت شکایت کرده فرموده قطع نظری بر خاندان
 مِنَ الدُّنْيَا رَجُلٌ عَالِمٌ بِاللِّسَانِ وَفَارِسٌ فِي جُلِّ جَاهِلٍ انْقَلَبَ نَارِكٌ هَذَا يَقْتَضِي
 لِبَلَاءِهِ عَنْ فَتْنِهِ وَهَذَا يَنْبَغِي أَنْ يَحْتَلِيَ فَانْقَوُا يَا فَاسِقُونَ الْعُلَمَاءَ وَالْجَاهِلِينَ
 مِنَ الْمُتَعَدِّينَ فَإِنَّكَ فِتْنَةٌ لِكُلِّ مَعْتُونٍ مُتَخَصِّمٍ بِكَ دَوَّكِرٍ مِنْ أَهْلِ دِيَارِ بَابِ
 مرا بریدند یکی مردی که زبان عالم و با حکام دین ناطق باشد و خود بمقتضای آن
 عمل نکرد و نامقید و فاسق بود و بهم مردی که بدل جاهلت و از علم و ادب شریعت

خبر ندارد و بی بضاعت عمل عبادت میپارد آن بکنع میکند و دفع میباید بر آن ملا
حلقه از بعضی خود یعنی چون مردمان وی را آن علم و دانش می بینند که اینک
فسوق میکند شیخ آن در نظر ایشان بر طرف میشود و این بکدغ میباید بیاید
خود نفس و لوم را انجیل خود یعنی عبادت این جماعت سبب کراهی خافند
و از جناب مستطاب جعفری در کتاب کافی در مذمت این قوم حای مابور
که *ألفا مل علی غیر بصیرة کالشائر علی غیر الطریق* لایزده *سنة التی لا*
تعد اخلاصه معنی آنکه عبادت کتله بی بصیرت و علم بعد و دعا بآن
چون راه رویت که بر غیر راه مقصد خود میفرستد باشد که چندانکه تند
میشود ان مقصد دور میگرد و بر طبق این روایت آن دو برادر که در فرمان
بشر بودند است یکی عالم که بقدر عمل مینمود و دیگری جاهل که بطریق زهد و عبادت
بقدم سعی می پیوسته و پیوسته بر سر این دو حالت میان ایشان منافات
میباشد تا آنکه مدتی از هم جدا گردیدند و بعد از آن که بهم رسیدند برادر را
عابد یک چشم خود بسته بود برادر عالم از سبب آن استفسار کرد گفت برای آن
بستم که در دنیا و بیک چشم بینم و از آن مراقباتی باشد بخدمت عالم گفت در اینجا
خطا کرده چرا که چنین باستی خدا بیقرار او چشم نداری و اکنون مرا خبر ده
که در وقت وضوی نماز چشم خود می کشودی یا نه گفت نه ولیکن دست و روی
این چیز که بر چشم بسته ام میمالیدم گفت چند سالت که چنین کرده گفت چهل
سالت یا کم یا پیش گفت نمازهای خود که در این مدت بچشم وضوی گذارده
اعاده کن و نیز از ملاقات این مقام حکایتی مرویست که در زمان حضرت امام جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام مردی بود عوام و چهل جمال بدل تعظیم او می نمودند و
بجامه محضال و بر می نمودند چندانکه آنحضرت با خواهش ملاقات او در جلال

مبارک هر سید تا آنکه در موضعی او را دید که خلفی از عوام برگرد و بی حجت کرده بودند
و آنحضرت در گوشه ای نشاند و روی او را خود را پوشید که وی را نشاندند و در ایشان
نظاره می نمودند و آنرا وحید با نیا و در و باه باز میگرد و آنقوم را مردم فریب
خود در می آورد تا آنکه از ایشان جدا شد و رفت و آنجماعت عوام نیز متفرق گردیدند
از بی کار خود رفتند حضرت امام از دنبال وی میرفت تا نزد دهج در نیک کرده
تا بنجاری رسید و وی را غافل کرده تا از دکان وی دزدید و از آنجا گذشت بنجاری
رسید که آنرا داشت او را غافل کرده و از آنرا روی بزدی برداشت و آنحضرت از آن
حرکتها متعجب میبود و همچنان بر او میسرفت تا گذارش بر بهاری افتاد و آن
دو کرده و آنرا در پیش وی نهاد و رفت تا در پرده شهر به بقعه رسید و در آنجا
ساکن گردید آنجناب پیش روی رفته با وی تکلم نمود و اینصحنه را فرمود که ای پسر
خدای من مصف نوشیدم و خواهان ملاقات تو گردیدم پس با تو ملاقات کردم
و لیکن از تو دیدم چیزی که مرا مشغول ساخته یعنی از آنکه آن فایده میگردم و آن
تو و از آن میپرسم تا آن از دل من زایل شود گفت کن جیت حضرت امام را آنچرا دیدی
تقریر نمود آنرا گفت آن مرد گفت تو کیستی فرمود مردی ام از فرزندان آدم
از امت محمد صبر بابر سالفه کرده گفت بگو کیستی تو فرمود مردی ام از اهل بیت
رسول خدا ص گفت از کدام شهری فرمود مدینه طیبه علی هاجره الف الف الشاه
و القبه گفت شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابراهیم بن ابطالب بن علی بن موسی
آدی گفت سودی ندارد ترا شرف اصل تو با چیزی که شرف یافته بآن و ترک
علم جد و پدر خود تا آنکه از کفنی و دولت و ملاقات نمائی چیزی را که باید عاقلان را
دستور العمل خود نمایند فرمود جیت آن یعنی آنحضرت استاد چهلان بمن کردی گفت آری
گفت قرآن فرمود چه چیز است از قرآن که من بآن جاهلم گفت قول خدای عز و جل که

من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها ومن جاء بالسيئة فلا أجر له ولا يضاعف له
 سعيه فمكذب كاذب پس هر کس کار نیک کند پاداش ده مثل آن و هر که کار بدی کند پاداش
 جزا داده نمیشود مگر آنکه بایک مثل آن و من چون دو کرده و دو نارد و نزد مردم حجاب
 نکند و چون آنها را تصدیق نمودم چهل حسنه شد چهار ناله با ناله ایا آن چهار کناه
 کرد و سحر و شمشیر دیگر بای من افاق ماند آنحضرت فرمودند بنگار آن امکان
 یعنی ما درین برکت نشیند نو جاهلی بکار خدا آید نشیند که خدای عزوجل میفرماید
 که انما يتقبل الله من المتقين یعنی اوست و جز این نیست که قبول میکند خدا از
 متقیان بدین معنی که توفیقی که دو کرده نازد ندیدی دو کناه شد چون دو ناله را
 در دیدی آن نیز دو کناه شد و وقتی که آنها را بغیر صاحب دای بیار صاحب آنجا
 چهار کناه دیگر افزود و چو چو می دارد بچهل حسنه و این حکایت از روزی آنجا
 شد که در تفسیر حضرت امام حسن عسکری از حضرت امام جعفر صادق منقولست
 و بعد از نقل این حکایت انتخاب فرمودند که بفرمودند انما بالانبياء المستكبرين
 قتلوا یعنی مردمان بمثل این نایل زشت خود کراه میشوند و دیگر از این کراه
 میکنند حاصل بی هادی علم بودی عمل افاد و خود بر پای بندگی خداوند مشا
 چنین غلطهای رسوا و شنیع انگونه ضلالتهای عظمی میکرد پس کاذب عباد را بصورت
 عبادت مکلف و بشرفین کرامت مشرف اند ناچار است که در تحصیل علوم
 دینیته دیدن و جهد در آن خود را هیچ وجه معاف ندارد و بی چراغ و لاف
 معرفت پای میباید تا فاش نکند علم بالست معراج جانت راه بر هر
 آن بود و دانست که نیت آفات جز داشت نیت استخفاف جز داشت دین
 بدانش بلند نام شود در پی علم کی تمام شود دل بی علم چشم بی نور است مرد
 نادان ز مردی و دستان از قلم مواج علوم و هادی و نهج اداب و رسوم اصفی

حضرت اقدس نبوی در کافی مرویت که طلب العلم فریضه علی کل نسیم الا ان الله
 یحب بغاة العلم حاصل یعنی آنکه طلب علم بر مسلمانان فریضه است که بزرگ آن معذرت
 و معاف میکرد و آگاه باشید که بدین یک خدا بیغاه دوست میدارد طالبان علم را
 و نیز در کافی از سر کرده افاضل و اکابر و سرچشمه اخبار عالم حضرت امیرالمومنین
 منقولست که یا ایها الناس اعلوا ان کل الذی طلب العلم والعلم به و ان
 طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال لان المال مقنوم مقنوم لا کفر
 قد قسم لكم خادول بینه کفر و حقینه و سبی به و العلم تحز و من عید
 أهله و قد امر بطلب من أهله فاطلبوه ملخص مدعا اینکه امری در میان طلب
 که کمال دین طلب علوم و عل بابت و آگاه باشید که طلب علم بر شما واجب و لازم تر است
 از طلب مال زیرا مال را خداوند عالم و عادل در میان شما قسمت کرده و بجای هر یک آنچه
 میباید مقرر فرموده و برای شما ضامن گردید است که آنرا بشما واصل سازد و عجز و
 بآن وفای نماید و علم نزد اهلش یعنی علماء محزون و مطولست و تحقیق که شما را
 کتب باید طلب آن انسان پس طلب کنید آنرا و در همان کتاب شریف از عین کوفه
 حقایق حضرت امام جعفر صادق ماثور است که کفر دلت آن استخفاف برست
 ذو ستم بالشاطط حتى یفقدوا خلاصه مطلب اینکه هر آینه دوست سیداریم که بر
 سرهای اصحاب من تازیانه میزد باشند که تحصیل علم دین نمایند و در آن کتاب
 از معقل بن عمر روایت کرده که از حضرت ابی عبدالله شنیدم که میفرمود علیکم
 بالتحقیق فی الدین فلا تکتوبوا عن اقاوت من لم یفقه فی دین الله لم یفقه فی
 الدین و یوم القيمة و لا یزول له علمه حاصل اینکه بر شما باد و تحقیق و کتاب
 علم دین خدا و میباشند مانند عریان حواله که احکام دین نمیدانند چه بدین یک
 هر که تحصیل علم دین نکند خدا بیغاه نظر یافت و رحمت بسوی او نکند و روز قیامت

و هیچ عمل و یا پاکیزه و پسندیده نکرده اند و هم زمانه جناب در کتاب مرتبت
که لا یقبل الله عماره الا بتقریبه الی اخر الحدیث یعنی مقبول نمیکند خدا نیکی
هیچ عملی را مگر بدین شرط که از شر آن و نیز در کافی مذکور است که از معلم
فرایض و سخن حضرت ابلحسن پرسیدند که هل یسمع الناس سرک المساکین عمار
یحنا جون الیه ملخص مضمون اینکه آیا جایز است مردمانی که نیکو است
از آنچه مخفاجند آن بجهت احکام دین بجهت صاحب توقیفی که بر نوازش عمار
بر ساحت دلش نافه و مذاق حاشی چاشنی در دین دریافت است بخواند و آری
نیکو نامر من اجل باید وای و کوری دل را بتو تپائی رساند و این عصاره همت
هدایت انما خود را در جاهها بظلمت شهادت بلامت گذرانند مرغ
دلش بار و زوب در هوای جانفرای طلب در بر و از باشد و پسند همت گاه
و بگاه در نشیب و فراز از در تک و تاز موج کج غیر پیش در تحصیل علم از این
پیران خوان طناز خوشتر آید و در دجراخ مدد سلسله در مدید شوق از غلبه
ذلف تا بدار سلسله مویان همت نماید طایر هوش بر فغانه فلر بر دجراخ عظم افرو
المر همیشه طیار باشد و کلچین شوقش دامن حافظه در کف چهارچین را بر جعدش
پیوسته سیار کند خیال جهان پیمایش در ظلمات سفوفات خطوط آب حیات
معانی را در جستجو بود و سلیمان خرد در میان دانش در وادی دنیا با موران حروف
هواره در کف نکو صاحبان در دوزخ و طایبان مقصد یقین در یافتن راه
حق و نجات خویش شایسته رود یار یار میگردید اند و صحرای خشکی و دریا
بعدم سعی و کوشش میبوردیدند انعالی حکمتی میآموختند اند و از هر نویسنده
بینشی میآفرینخته اند با صاحب معرفتی طریق چند منی میپرد و اند و از هر یک یکی
فی سیر کجی میبرد و اند سکندشت حضرت سلمان فلری محمد الله علیه و آله و آفریننده

در ریاضانی که آن بزرگ در راه دین و ادراک سعادت خدمت حضرت خاتم النبیین
کشید در این مقام ذکر کردنی و عند لب شویده دل شیرین مقال خدمت را در گذر آس
نزد کار این حکایت بر سر شوق کفشار آورد و نیت مکرر آغ آگاهی غافلان را در غنی
در آتش شوق آفرینکار را دامنی نماید و آن حکایت غفلت گذار از نیک از دل بردار
بر سبیل اجمال و ایجاز اینست که سلمان رضی الله عنه از ابناء دهاقین شیراز بوده اند
روز به نام داشت پیوسته بر طلب علم و جستجوی طریق حق و یقین همت میکشیدند
صحبت علما و رهبانان هر زمان و تلاش ادراک خدمت حضرت اندرین مجری
مینمود تقریب اطلاع او بر نبوت آفرین و در منشا اشتیاقش بهر یافت خدمتشان
بهر این بود که در مبادی حال روزی که قوم آرزو را عهد میکردند باید خود میرفت
گذارش بصومعه افتاد که مردی را آموخته اند که میگردد استخدا ان لا اله الا الله
فان محمد حبيب الله انشيدن آن ندا و ذکر آن نام دنگ اند دل را مویایان
مردش یافت و در دستش سبیل لولاک در خاطر حق پذیر پاکش قرار و سوخ یافت
تا از غلبه شوق کار بجای رسید که خوردنی و آشامیدنی بروی میکردید چون بمنزلی
خود نموند نوشته دید که در سقف خانه آویخته بود از مادر سوال نمود که این نوشته
چیست مادر گفت ای روز به چون از عید یازگشتم این نوشته را آویخته دیدم یعنی
پیشتر نبود و من بر حقیقت آن اطلاع ندارم پس تو نزد ملک این مکان نرو و کی پدر
تو را میکشد سلمان سیر کرد تا شب درآمد و مادرش خفته بر خوات آن نوشته را بر گشت
و خواند و آن همه نام را بود مشتمل بر ذکر نبوت حضرت اشرف بنوی و بجهت
ان اوصاف فضایل آفرین و سلمان قبل از خواندن ان کتاب بزبان عربی عارف
نبود خدا نیکی از آن روز باز فریادین عربیت را بوی گفت کرامت فرمود الفقه
سلمان از خواندن آن عهد نامه بهوش گشته آتش شوقش از آن سرگندن کلشن

مرازنید و شکست که من اقرار به بندگان شما میکنم الفقه اقرار به بندگی بکلی از این
 کرده انگار و ازان جمع پروین برده برده بودی بعد دریم فرخت بهودی
 از فقه وی استفسار نمود سلمان گفت مرا گاهی نیست مگر اینکه عهد و وصی و
 دوست سیدارم خودی گفت من ترا و محمد را دشمن میدانم انکار سلمان از خانه پر
 آورده و یک بسیاری برده خانه وی بود گفت ای روزبه اگر تاجیه این یک را با
 انعام بر بنداری از این موضع هرگز نبرد و بقتل میرسانم سلطان حق تعالی عذاب
 بصورت آنکار من در داده و یک میکشد تا آنکه طاقش طاق و کردید پس دست
 نبوی آسان برداشته بهمان دعا که گذارش یافت زبان کشود و نجات خود را از
 قبل حاجات منک نمود حضرت مرسل التاج باقی گفت که آن یک را از انعام
 بر کند بمکائی که بودی گفت بود و بخت چون هیچ شد بهودی دید که آن یک
 بالانعام از آنجا نقل شد گفت ای روزبه تو ساحر بوده و من نمیدانستم هر آینه تو را
 از این ده اخراج میکنم که مبادا ما را بهی هلاک کردی پس ویرا از آنجا پرور آورده
 روزی سیاه فروخت آن زن سلمان بسیار دوست داشت و او را باقی بود آنرا بوی
 گذاشت که از آن آنچه خورد و بخشد و صدقه نماید بخار باشد الفقه سلمان مدتی
 بحسب شیت سلمان دران باغ مانده بیوسته و مدتی آنرا ویش در جستجوی توغیر معضو
 خبر رسیده وید و شب بخور زمان فطرت را در انظار طلوع افشای عذاب
 غمزه سبک از بدنه آنکه روزی هفت نفر یادید که می آمدند سلمان از آن حرکت
 دریافت کردی باید پیگیری در میان ایشان باشد و آن هفت نفر یکی جناب شرف
 سید امینا بود و دیگری حضرت علی رضی و دیگری موقد و مقدر و عقیل
 ابطلاب و حمزه بن عبد المطلب برین حاکمیت پس ایشان از خزانه های زیون
 غلختان تناول میکردند و سید عالم و بهترین تشنه بخوردم میفرمودند که گاو و لا

فقه و اعلی القوم شیا حاصل مغنه ای که خرمای زیون بخورید و بر صاحبان
 باغ زیان مرسانند چون آن دید طبقی رطب مرتب داشت و آورده نزد انصاری
 نشین مهمانهای وجود گذاشت و گفت این صدقه است و با خود اندیشید
 که اگر در میان ایشان پیگیری باشد صدق نخواهد خورد و باین نشان راه بان
 کج نشان خواهیم برد پس حضرت افدین بوی فرمود بخورید و خود از آن میل
 نفرمود و جناب مستطاب امیر المؤمنین و عقیل و حمزه نیز بدستور از آن اسباب
 نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان پیگیری پس رفته طبق دیگر از رطب
 ساکن داده و آورد پیش آنحضرت نهاده گفت این هدیه است آنحضرت دست
 مبارک دراز کرده فرمود بسم الله بخورید پس یکی دست دراز نمودند و اکل
 نمودند سلمان با خود گفت این نیز نشان دیگر بعد از آن سلمان بر فقای آن بخت و
 پناه است کردید بخوانست که خاتم نبوت را که آن نیز علامات آنهمه بر نفوت
 بود معلوم کرد اند و حقیقه عقیدت خود را بان همه برانوسرساند و بر عالمیای
 مکنون خاطر سلمان را دانسته و روزی به گفت خاتم نبوت را سبطی که گفت آری آنحضرت
 گفت مبارک را کشود و بهر نبوت را بوی نمود سلمان از دیدن آن رسالت و
 شان چنانکه باید خاطر نشان کردید و گواهی بگفتی یا الله شهید محمد رسول الله
 در حقیقه صحیح وجود حضرت ختمی پناه یا منیر خدا کی نزد وی بشنوت رسیده و
 قدم آنحضرت افتاد و پای مبارکش را بوسه میداد آنجناب فرمودند ای روزبه
 نیز داین برو و بگو که محمد بن عبدالله میگوید این غلام سلمان را بما میفرستد سلمان
 این بهنام را با و مرسانید زن گفت منیر و ششم مگر بچهار صد نخله خرمای زیون و دویست
 نخله خرمای سرخ چون این جواب بعرض آنجناب رسیده فرمود بر خیز با علی و
 استخوانهای خرمای را جمع کن آنکاره بر گرفته کاشت و امیر المؤمنین را فرمود آنها را

آمده و هنوز آب باغ نرسیده بود که خنکها رسیده نشو و نما یافتند و شاخ در شاخ یافتند
 پس همانا نزد آن زن فرستاد که بخلاف خود را تصرف ننموده غلام را تسلیم نماید چون
 این پیغام بزرگ رسید پروان آمده آن خلعت را دید گفت ترا بخت میسر و شوم
 مگر بچهار صد نخه که هر آنها زرد باشد پس چوبی را نازل شد و بالهای خود را
 آن خنکها مالید و تمام آنها زرد شدند دیگر بار آنحضرت سلمان را فرستاد و آن
 پیغام داد آن زن بدیخت دل سخت را بان دید و معجزه چنان غل ایمان از زمین
 دل سر کشید و کلام جانش از رطبه قرار بر سالت حضرت سید اختیار شیرین نکرد
 گفت بخدا قسم که این نخه از این خنکها نزد من از بخت و از تو بخت و هر چه در
 آنی از ملک و مال العتبه خواجها آن بختیار فرخ فال بلند اقبال اخیره و تاج
 و تاج سعادت غلام خود را سلف از من داد و نگاه بقرینگی از رقبه آن
 آنرا داخل بوستان فرجند برداشته و بر سر آسمان افاد و پوشیده نماد که علما
 متاخرین قصه سلمان را حقیقی الله عنه مختلف ذکر نموده اند در طریق بیان با فدا
 اقلام و کلام و دخی پیچیده و از جهت خیر پذیرفت بر طبق روایت که شیخ
 صدوق رحمه الله در کتاب شریفه الکامله بنای بر آن فرموده الحاصل مردان مرد و جوانان
 در راه جوی وین را از بختین سالوک داشته و در طریق طلب بهمه رنج و تعب
 بر جان خود گذاشته اند تا خود را سیر منزل تحقیق رسانند و از سرگردانی و یابان
 جمل فنا دانی رهانند و در سودای این کار از شهر و دیار بیخود تعلق میکنند اند
 برای جایی آیند باطن حلاصی وطن نموده خود را بفرقه های افکنند اند و استادان
 غرب را بسوی وید بصیرت میساخته اند و پیچشم را بخت افروختن جمل غ
 معرفت بزیارت اسفار میگردانند و قوی کوخت و خرد و جوی و باک
 نامقید در باب شهر و بلندند از خانه های خود تا در خانه علما قدم ناز و بختینند

و تحقیق مسائل دینی و حتی احکام طهارت و نماز را که هر شبانه روز چندین
 بار بآن ماموند بقدر سهل ترین امری نامور دنیا حاضر و رو نمیدانند کنند
 دماغان جیفه مال که دماغ آنها زرد که از کلان معرفت بوی برید و شک
 داغان حسن ساخته کنند پیر دنیا را کجا بخاطر میبرد که بحسن خدا واد خوبان
 دلکش معانی بنظر خردی نگردد **فهرست** نود و نعل خواب از اچه دانی
 نوسو دین تمکد از اچه دانی نود و نعل در پای نول خاری غبار
 پیش از کار اچه دانی نود و با بخت واطلس بود کار قمار کلعد از اچه دانی
 نود و آینه محوی چون سکندر مقام آب جوا از اچه دانی نیتا ذات است
 نوجیزی نوجان پاک پیر از اچه دانی نزار و طلب ز خانه برده است نسا
 پای کوب از اچه دانی نود و صید مکر چون عنکبوت شکار و زهر دانرا
 چهر دانی از جمله حکایاتی که مذاکره انیلان مرض کشیده بی دردی یاد واد
 سرکشکان سیابان جمل را بطریق طلب رهنمای میتوانند حکایت ابوعبد
 سندیت که شیخ کلینی در کتاب شریف کافی ذکر نموده اند که حاصل معانی
 آن اینست که ابوعبد مذکور گفت که در هند شهری که معرفت بکشمیر
 داخل بودم و با آن من چل مرده بودند که جلکی قراحت کشاید بجه نوری و
 انجیل و زبور و صحف بهیم می نمودند و در دست داشت پادشاه بر کرسیها
 جلوس میفرمودند و مادر میان مردم فضا میگردیم و احکام دین ایشان را با
 حق موخیم و در جلال و جلال فوقی میدادیم و مردم از پادشاه تا رعیت با
 بازگشت داشتند و قتی هم ذکر پیغمبر خدا یعنی حضرت اقدس را میگویم
 پس گفتیم که این پیغمبری که در کتابها مذکور است کار او بر ما مخفی و بر ما
 که احوال او را نفحص و آثار طلب کنیم و آیا بهرین متفق گردید که من طریق

سیاحت نمایم و دیار بد یا رجسجوی اثر او نمایم الفضل از کتبم برودن رفتم و
 بسیاری با خود داشتم پس در وازده ماه سیر کردم و گردیدم تا نزد يك كابل سید
 فتوی از ترك برآه زنی بر سر راه آمدند و مال مرا گرفتند و زخمهای شدیدی بر من
 زدند تا كابل مرا غافل گردند و پادشاه كابل را چون بر خیزم اطلاع یافت مرا
 ببلخ فرستاد و حاکم بلخ خود را و بن العباس را به اسود بود چون خبر من
 باورسید و برآورد من واقف گردید که من از هند بطلبم برودن آمده ام
 و زبان فارسی موختم و با علما و احباب ملامت مباحثه کرده ام کس فرستاد مرا
 مجلس خود احضار نمود و علما را با من جمع فرمود با من مناظره کردند و من نشان
 اعلام نمود که من از شهر خود برودن آمده ام تا طلب غیر نمایم که صفت او در کتاب
 یافته ام داود بن عباس گفت که پیغمبر که صفت او در کتابها دیده و کتبت او و
 او و نام او چیست گفت نام او محمد است گفت و پیغمبر است پس از شرح و احکام
 دین او سؤال کردم مرا نشانها اعلام نمودند گفت من سیدم که محمد پیغمبر است اما
 معلوم من نیست که او محمد است که شما وصف میکنید باید پس مرا اعلام کند که
 کجاست که پیش از مردم و از علامات و دلالات که نزد من است از وی سؤال نمایم
 اگر همان باشد که من میجویم ایمان آورد. طریقی از عیان وی بگویم گفت او از دنیا
 رفته است گفت وصی و جانشین او کیست گفت ابوبکر گفت این کیست و من
 نامش چیست گفت عبدالله بن عثمان نسبتش را گفتند از قریش است گفت و
 بر پیغمبر شایسته نسبت است و قرابت نسبتش را گفتند گفت این آن پیغمبر نیست
 که من میجویم آنکه من میجویم خلیفه او برادر اوست در دین و دهرم و شهر و دهر
 اوست و پدر و فرزندان او است و این پیغمبر بر روی زمین و در تنی نیست غیر
 او که دانمزد که جانشین اوست چون این سخن را از من شنیدند انجای در آمدند

بر من شود دیدند و گفتند ایها الامیر این از شرک برآمده و بگردد آمده خون
 او حال است گفت ای قوم من مردم و دینی دارم و دست از دین خود بر نمیدارم
 تا آنکه دینی یا از دین خود فتوی نرسد من این صفت پیغمبر را در کتابهای کجاست
 با نیاید خود فرستاده است یا من را و از برای همین از بلاد عزت و منزلتی که داشتم
 برآمده ام که رجسجوی نمایم و این شخص که شما ذکر کردید چون متفحص احوال او گردیدم
 یعنی نشانها و اوصاف او را از شما پرسیدم آن پیغمبر بود که صفت او در کتابها
 شده پس آن قوم دست از من باز داشتند و خنجرها را در غلاف خویش گذاشتند
 و عامل کس فرستاد مردی را که حسین اسکیب میگفتد طلبید و او را گفت که با
 این مرد هندی مناظره و مباحثه کن حسین گفت اصلح الله ایاک نزد توقفها
 و علما هستند ایشان مناظره او را تا تر و طریق آن بینا نزنند گفت با او مناظره کن
 چنانکه بتو امر میکنم و باید که او را بخوارت ببری و با وی طریقی ملائمت و ملا
 سیر ببری الفقه بعد از آنکه با حسین این سکیب گفت و کردم گفت آنکسی که طالب
 اوست همین پیغمبر است که این جماعت وصف نمودند و لیکن در باب خلیفه وی غلط
 کردند نه چنانست که ایشان گفتند این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی او علی
 بن اسطالب و او شوهر دختر محمد است و پدر حسین است که بنواده محمد بن ابوعبد
 غانم گوید که چون این سخن شنیدم گفتم الله اکبر این همان کس است که من و طلب
 او بودم پس باز گشتم نزد داود بن العباس رفتم و گفتم ایها الامیر آنچه میجویم یافتیم
 آنهم که آن لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس با من نیکنوی و صلوات نمود و
 حسین بر شکب را بتفقد من سفارش فرمود من نزد حسین مد کمر رفتم تا با وی
 انتر گفتم و آنچه محتاج آن بودم از نماز و روزه و فرائض را او موختم پس با گفتم
 که در کتابهای خود خوانده ایم که محمد خانم پیغمبر است که بعد از او پیغمبری نیست و امر

فرمان فرمائی از جانب خالق بر پاست و تمام خلایق بعد از او با وصی و یار و
و با جانشین اوست و بعد از آن وصی بر عاوت و هم چنین که بزال این اس
در عقاب و اولاد ایشان عاریت نادینا منفعتی کرد پس جانشین وصی محاکم
گفت حسن و بعد از او حسین و بعد از آن اوصیا را شمر تا منتهی حضرت صاحب
الزمان کردید پس بعد از آن مرا از قایم شدن انحضرت اعلام نمود پس مرا همت
بر این مصر و فکرم کردید که طلب حاجیه مقدسه تمام یعنی بیتر من زانی که آن آفتاب
علم تاب در آن رخ بجا با حجاب غفنه و سفره و کلاه اندک بکار جهان پناه را
ملکات تمام با وی گوید که غاتم مذکور در سنه شصت و چهار یعنی بعد از دست
و ارم شد و با اصحاب ما یعنی شیعیان تم صحبت داشت و با ایشان بیعت و در وقت غاتم
حکایت نمود که بعد از او بیاسیه رفتم و قتی نماز میگذاردم و ایستاده بودم و در
انچه قصد طلب آن داشتم تفکر می نمودم که فلان شخص آمد و گفت وفلان کسی را
که در هند یان موسوم بودم مذکور ساخت گفت آن کی کتاجت کن مولای خود
پس با وی رفتم تا در آمد بهر لای و بوستانا که آن یکتا در محیط جهان چشم جوی
عالیان حضرت صاحب الزمان را دیدم نشسته پس زبان هندی گفت خوش آمدی
ای فلان چونست حال تو و چگونه گذشتی فلان و فلان را تا چهل نفری که در کتب
بودند یکی را نداد نمود و الا احوال یکان یکان ایشان سوال نمود و بعد از آن
مرا با آنچه در باب رسول خدا در میان گذاشته اخبار فرمود و ده روز سخن از زبان
او فرمود و هر بعد از آن گفت راده کرده که کج کفی با اهل کم گتم آری ای سید من
فرمود با ایشان چه کن بعد از آن هیاتی که پیش وی بود بجا بن انداخت و فرمود
این را خرج خود کن و داخل شود در بغداد نزد فلان یعنی پیروا و مرا و او را مطلع
مساز بر آنچه دیدی را وی گوید بعد از آن که این فتوح او را در نمود و در آن

چین سعادتی فرموده بود بجا بن مرا بخت کرده نزد ما آمد پس خبر رسید
که یاران ما یعنی اهل قم که سفر حج رفته بودند از عقب برگشتند بجهت سبب
عروض مانع از نفع الطریق یا غیر آن بوصول بکعبه ما مول ایشان را
کشته و از فلان کرد و معهود بازگشته و غاتم از آنجا بجا بن خراسان رفته
سال دیگر آن را در کج حج نمود القصد از دین بیکانه و با کفر هم خانه سمند
همت را بنان یازنک و غیرت در طلب دین هر سوانت تا برهنوی نماید و نوی
انهند ظلمت خواب خود را براف روشانی هدایت انداخت برای دین
و ایمان قطع نظر از ملک و مال و اعتباری چنان نمود و جهت وصول به منزل
رسکاری آنجهانی تحمل چندین خسارت مادی و آزار جانی نمود شرم ما را
که در بار ما ملایم نماند و اسباب بخارش آماده دایره عتابش بشیرت بوقی هدا
بر برده و خانسار در حش سفره بر یعنی چون آیین شریعت در پیش گرفته بغم
کونا کون مقون علم و طباق اولای بران چید و چشم ادرک و دست نوازش
حمت تناول آن نعمت الوان عطا کردید است و مع هدا دایره رغبت از آن
پوشیده و طلب جیفه دنیا را بخت همت سازد و اشتباهی طبابت این مواید
مهر بار خوار می قصه و آثار خوانی سخنان پهلو آن در میبازند یاران
گشتند حیرت این باد و تورا پیش لیست ساغر و بر سر نیکی و سبب غنیمی
و منشاء بی سعادت اینست که چشم آرز و بشیر همت از پی سرخ و زرد و جوب شری
دینا شافیه و کام جانش هرگز لذات نعمت فهمید کی در نیافه طبع کو دل خفاش
غیر خورده مویز ملک و مال ندیده و مذاق عقل پرا خله لش با شیره فکر دانستن
و کمال آشنا نکردیده اگر دماغ ادرکش از این کل بخار بوی کشد و مذاق شعور
از این حلواوی بی روده اندکی چشد حاشا که دست طلب از آن نواند کشید

و بعد و خواهر از این سیر تواند کرد و لهذا اقدس نبوی ص فرمود **مَنْ هُوَ**
لَا يَتَّبِعَانِ طَالِبُ الدُّنْيَا وَ طَالِبُ الْعِلْمِ حاصل معنی اینکه دو پر خورند که سیر
نمیشوند یکی طالب دنیا و دیگری طالب علم **باید** یکچند چراغ آرزو هائیکند
قطع نظر از حال هر یوسف کنش از شهید بلیانکت بکاست برسان : اولت
اکرمت نکردی نف کن : الحاصل طالبان کعبه بنجاح و مقصد و ارجح را
در این راه سو فدم ساختن و لشکر کشان اعمال صالحه را در معرکه مردان مافی
نفس اماره نخست علم علم بر اضر اخن ضر و ناچار و بچشم حدیث شمس
أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ كَوْنُوا الْعَبِيدَ شهر شهر و دیار بد با طلب علم دین کردین و از
چرخ دانش هر دانی کوهر به بلیان حافظ کشیدن بغایت لازم و در کار است
در بدر میکرد و میر و کوبکو : **جَسَّوْكُمْ جَسَّوْكُمْ** در میان فضل
و شرف علم و ثواب طلب آن بردان ست سخنان میزان نظر و قیمت شناسان
جواهر هر معلوم است که صفت خجسته علم و کوهر وجود گری آدی را بشمار جانت
و بر آسمان علوشان حیات انسان بمنزله آفتاب آری بحال این کمال از بهایم و در
جلالت نماز میشود و بآبروی این هنر در محفل هستی بر هر مقدم نشین و نیز بد
قرب سرفراز میگرد و در اشراف و بلبل از برگزین استخوان و سر چشمه زلال کمال
بهمانجا به ستطاب نبوی ص منقولست که حاصل معنی آن اینست که طلب علم فرض است
بر هر مسلمانی پس جویند علم را از مطالبش اقتباس نمایند و آنرا از اهلش یعنی خاند
عصمت و کرامت که مهابت وحی الهی و عارفان اوفار و نواهی اند با این علمای
شیعه و پیروان ایشان که احکام دین را موخته اند و از هر روز بهرگاه سرفراز
دانش اند و خفته اند علم فرا گیرند که بدرستی که آموختن علم برای خدا حسنه است
و طلبکن عبادت و مذاکره بان تسبیح است و عمل کردن بان عبادت و تعلیم آن

یکی که آنرا اندک صدقات و بذل آن بکسی که اهل و مستحق آن باشد و سبب قرب
المت برای اینکه علم سبب یافتن حلال و حرام و معلومت راه بهشت است و مونس
در وحشت و مصاحبه عزیزت تنهاییست و سخن کوئی در خلوت و دلیل بر سخته
و سختی روزگار و سلاح بر دشمنانست و آرایش نزد و شناسنت بلندتر بهسیار
خدا نیما با نفوی را بر ایشان از در خیر و شر میگرداند که خلافتی اقتباس آنرا ایشان
میکنند و با فعل ایشان هدایت می نمایند و برای و عقل ایشان رجوع و عمل نیما
و در غبت میکنند و فرشتگان در دوستی ایشان و بیالهای خود ایشان را صبح میکنند
و در نماز خود بر ایشان برکت میفرستد و استغفر میکنند برای ایشان هر روز
خفگی حتی ماهیان دریا و درندگان و چرندگان صحرا بدرستی که علم زنده کی دلغات
از جمل و روشنی دیده است از ظلم و قوت بد لغات از ضعف میرساند بنده را **باید**
اختیار و بجا آید و بدعا اجابت میکند و در آخرت و دنیا فکر در آن برابری میکند
بر موزه و درس گفتن و خواندن آن برابری میکند بایستادن بان عبادت و اعطاء
خدا نیما میکنند بان صلوات بر همه اجداد آورند و شناخته میشوند و حلال و حرام و امام و
پیشوای عمل است و عمل تابع اوست میهم میشوند بان نیک بختان و محروم میگردانند
از ادان بد بختان پس خوشا کسی که خدا نیما عروم نکر داند و از علم و فضیلت خود آرا
در یابد و در عزیت و شرافت علم در سروت و مال و سایر امور اعتبار در دنیای بی
اعتبار سریع الزوال که اهل دنیا ایمان بآن مباحثات دارند و کل سر رسیده مفاخر میشوند
هون پس که خداوند جلیل در وصف آن **قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ** فرموده و شان آنرا
بکریمه و من ثبوت الحکمة فقد اوفى خبر آگشته است آسود است آورده اند که بی سبب
از جبر و پیدا دجالوت که پادشاهی پس ستکار و جبار بود عیان رسانیدند از سبب
که حضرت اثمویل علی نبینا علیه السلام بود طالب پادشاهی و سلاوری گردیدند که سیر

کردگی و بخت و دفع جالوت بردارند و بیای مردمی وی دست تقدی ظالم را
از گریبان جان خود کوتاه سازند حضرت کریم بند پرور مدعا است و بیل پیغمبر
مشول ایشانرا مبدول داشت و طالوت را پادشاهی ایشان معین کرد تا ج
این مکرمت بر فرزند او گذاشت و چون طالوت را از ادق آن قوم بود و مال
و ثروت نیز نداشت بنی اسرائیل پادشاهی و کاره بودند و در آن استعداد بنی
چنانکه جناب جهان بوحی آسمان در سوره بقره از آن اخبار بفرماید که و قال
لهم نبأهم ان الله قد بخت لكم طالوت ملکاً قالوا آئی بیورن لک الملک
علینا و نحن احق بالملک منہ و لقد یوسف سعة من المال قال ان الله اصطفی
علیکم و زادہ کبطه فی العلم و الجسم و الله یجری فی ملککم من یشاء و الله و اعلم
علیهم خلاصه مضمون اینکه گفت بنی اسرائیل پیغمبر ایشان که بدرستی که الله تم بختی
که بر گردید برای شما طالوت را پادشاهی کند چگونگی رسید پادشاهی حال
آنکه ما سزاوارتریم به پادشاهی از او یعنی از جهت آنکه گفتند که نبوت
در سبط لاوی بن یعقوب میبود که حضرت موسی و هرون از آن سبط بودند
پادشاهی بر سبط یهودا داشتند که حضرت داود و سلیمان از ایشان بودند
و طالوت از آن دو سبط هیچ کدام نبود بلکه از سبط این یا من بود دیگر گفتند
که داده نشده است طالوت را و معنی هر مال یعنی پادشاهی بر مال و خزان
میباشد و او مردی فقیر است و این کار را بختشاید پیغمبر ایشان در جواب گفت که
بدرستی که الله نعم بر گردید است او را بر شما یعنی این از جانب اوست و تصالح
امور و انا تر است و افزوده است او را و سعی هر علم و جسم یعنی اگر چه بزرگ
زاده و ملکان نیست اما ما این دو صفت که اثر فلانهاست انصاف دارد
چنانکه گفته اند که او در زمان خود بحسب علم و دانش از بنی اسرائیل و در حجاب

و هو قوی

و توانائی از هکندان در پیش بود و میدهند ابتدا پادشاهی را خبر کرده
اوست صاحب سعت و داناست یعنی از مال آنچه داند که او را در کار و امر
پادشاهی با ازان ناچار است بوی خواهد داد و جناب صاحب علوم اقلین
و اخی بر جناب مستطاب امیر المؤمنین در حدیث صحیح کمال که نزد اهل تشیع مشهور
و در کتب معتبره مذکور است در بیان شرافت علم بر مال فرموده اند که یا کبیر
العلم خیر من المال لان العلم یجربک و انت تحرم من المال تنقصه التفقه
و العلم ینکثر علی الاقارب و الکیمل العلم و یرتق به ید بن الله و یرتق به
الانسان الطاعة فی حیوته و ذکر حسن بعد الموت یا کبیر مات حقیر الا موا
و العلماء باقون فایضاً الدنیا آتیانهم مفقود و امثالهم فی المثل و یخرج
حاصل معنی اینکه ای کبیر علم بهتر است از مال چه علم باس توسعه دارد و نویسنده مال
میداری و دیگر آنکه مال را خرج کردن کم میکند و علم را خرج کردن زیاد میکند
و ای کبیر علم طاعت که آن طاعت گذاری الله تعالی میشود و بان کسب میکند
آدمی طاعت را در وقت حیات و ذکر جلیل و نام نیک را بعد از وفات ای کبیر خاندان
اسطوار و صاحبان ثروت مردند و از ایشان بقی نیست و اهل علم ناسر و نکالان
باشند بایند خواهند بود اگر چه از میان خواهند رفت اما نفوس و آثار ایشان
در آنها خواهد ماند **صحیح** مرده است که نامش بر تائیدی نبوی حاصل نیست
جاء و مال بر همه احوال چون رنگ تازه مستعار و بی بقا و شرافت علم و کمال است
نلف و خال بر عارض ذات مستدام و با برجا اجمال و کمال خوش خدا داد نیست
که بر بخوری و پیری باطل نشود فضیلت دانش نوشته که بزرگ مرگ را بر حقیقت
دو ذکر نایل کرد و قبل از این گذارش یافت که از ملوک بر سقراط که بعلم و دانش
و عالم علم و بزرگ و تجرید مثل او در روزگاران کم بود گذر نمود آن بیدار دل و

بیچاره فکری خوابیده و نور یکا مش چون دل آگاه از غبار مکار عالم قنبر با چشم
الشفات پوشیده بود پس سالی بر در قسطنطنیه برخواست و آنرا نهاد شکست بر وانش
پادشاه گفت که باین چنین کس خانه سخن میرانی و مؤمر از جمله رعایا و بندگانی
سقا طاعت فرجین است بلکه مؤبدگان مرا بداند چه من بر نفس و هوا حاکم و امیر
و نوازش از محکوم و فرمان پزیر پادشاه ازان گفتار منتبه نگشتند آغاز خوف
کرده که من پادشاه زمان و از داپاد شاه شاهان و خضر و ارم و بجای مرا مطیع
و فرمان بردار و عالی در زیر تکیه اختیار است کج و کومر این و لشکر چنین سقا
گفت آنچه شرمی عاریتی و امور علمیه بدان نفس طاعت حاصل نمیکند و دعا
خواهی صدق این گفتار بر تو ظاهر شود بیا تا من و تو جامه ارا از بکنیم و بدر
شهر رفته با هم گفتگو کنیم تا علم و کمال و نقص هر یک ظاهر گردد پادشاه ازان
سخن دلنشین من من منطق است بر کلام منظوم که منسوب بجایب نظامی است
علی معنی قد گشت نبغی قلبی و غانه لا خوف صدق و ان گشت فی البیت کان بعلم
و معنی و گشت فی مشوق کان العلم فی مشوق کان العلم فی مشوق معنی اینکه علم
چون مال نیست که در دین صدق و از تر کس جدا گردد و هم در این مطلب نا
استاد پیش علم و ادب این دو بیت بلاغت نظم منقولست **یا ربنا قنبر**
النجار فیما لنا علم و لا غذا مال فان المال یفنی من قریب و ان العلم
یتخلی لایزال حاصل معنی آنکه راضی شدم بضمی که خدا بندگان ما و دشمنان
ما کرده که بما علم و بادیشان مال داده است که مال غنیر بمقام فردن و علم با
و از ذوال مصونست و در هیچ الصادقین آورده که حضرت سیدنا علی بن ابی طالب
و علیه السلام بخیر ساخته میان علم و مال و ملک او علم با اختیار فرمود پس برکت مال
و ملک را بوی مرزانی داشتند و مخفی نمائاد که علم بر حجت اشرف از مال و جاه است

که از تبار

که از ترخارف دنیا و عوای این عاصیت سزایند بلکه افضل از همه عباد
واجب از سایر حسانت نیزهت چنانکه نور دین بدینش و بدر غفلت
داشتن حضرت نبوی فرمود که ما عبد الله بشی افضل من فقیه
فی دین الله حاصل اینکه هیچ عبادی نیست فاضل تر و بهتر نزد خدا بعد
از فقاها و دانشوری در احکام دین هم اسرور فرمود که فضل العالم
على العابد فضل القمر ليلة البدر على سایر النواكب یعنی زیادت عالم بر
عابد چون زیادت ماه چهارده است بر سایر ماهان دیگر هم زیادت نوا اجانب
ما نور است که تنفع یوم القيمة یجمع الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء یعنی
از ان شفاعتی یابند روز قیامت جماعت خبران بعد از ان طهار بعد از ان
شهدا را از انجند شریف صریحا معلوم است که در این کرامت بعد از مرتبه
انبیا علیا کزین و در محفل قرب خدای عالم برتر که شهدا مقدم نشین اند چون
چنین نباشد که در آنرا آمد که میداد العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی آنچه
علما بان کتابت کنند چون مرکب و امثال آن فاضلتر است از خونهای شهدا و در
امالی شیخ صدوق رحمه الله از امام همام حضرت ابی عبد الله مرویت که اذا کان
یوم القيمة جمع الله تعالی الناس فی صعيد واحد و وضعت الموازن بین قلوبهم
دماء الشهداء مع میداد العلماء ترجیح میداد العلماء علی دماء الشهداء حاصل
معنی آنکه چون روز قیامت شود جمع سازد خدا بندگان را در سیر زمینی و برآورد
گذاشته خوفهای شهدا را با مداد علمای سخیان که مذکور شد و وزن نماید
پس مداد علمای خون شهدایان را بچایید و شرافت و بختان مداد علمای شهدا
از این حجت راجع باشد که عالم احکام دینی بان میبوسید که ممکن است که مدتها آن
نوشته بر صفحه روزگار بماند و جو کثیر از نیه ضلالت رهانید بمصداق است

و عطا کند خدا بخواه او را هر حدیثی عبادت یکساله و بنا کند برای او هر قدری شریک
ده برسد و با و هم در آن کتاب از آن جناب بنویسند و هر کس که چون روز قیامت شود
جمع کند خدا بخواه او را پس گوید ایشان که ای بدکان من فقره بیان فرمودند که
انان حملنا بیت فابنیر و افانکم احبنا و افضل خلقی بعد انیانی پس خرد و او را
بدرست که شما دوستان منید و عزیزین خلق منید بعد از بنی من و انیر و افانکم
تقرت لکم ذنوبکم و قلیک عالمکم و لکم فی الناس شفاعه مثل شفاعه انبیا
کافی منکم راض و لا اقلک سؤرکم و لا اقلک شفاعه من هذا الجمع حاصل اینکه
بشارت بادشاه که بدرست که و تحقیق که مریم کنه اهل شما را و قبول کردم علمها را
و شما است در میان مردمان شفاعت مثل شفاعت پیغمبران من یعنی چنانکه انبیا در
شفاعت مازوند شما نیز مازوند و بدرست که من از شما را ضمیم و پرد های شما را
نمیدرم و در میان این جمع شما را رسوا نمیکند و در شما را القاب و با انحضرت
منقولت من مشی فی طلیک العلم خطوبتین و جلست عندک العالم ساعین و
بعکم من العلم کما تبین و حبب الله له جنتین محصل معنی اینکه کسی که روز طلب
علم دو کام و نشیند نزد انعام دو ساعت و آموزش از علم دو کلمه واجب گرداند
خدا بخواه او را و در بهشت و هم در خیر است از او بود و رحمة الله شرف خدمت مرا که
فان کشته گفت یا رسول الله خاتم الانبیا اید احب الیک ام تجلس الیهم حاصل اینکه
بجای عابد حاضر گشتن و تشیع آن نمودن نزد تو محبوب تر است یا مجلس علم پس انش
ایضون او را فرمودند که ما با ذکر یک ساعت نزد ما ذکر علم شستن محبوب تر است
پس خدا بخواه از خواندن هر قرآن دو هزاره هزار مرتبه بر شما باد بعد از آنکه علم چه بدست
که بهای میباشند حال از حرام و کسی که بیرون آید از خانه خود برای اینکه الناس طلب
مالی از علم کند نویسد خدا بخواه او را هر حرفی که میشود یا مینویسد شهری در بهشت

و طالب علم را دوست نهند و علم را که کسی که سعادتمند باشد خوشا طالع علم را
در قیامت یا با ذکر یک ساعت مذکور علم نشستن بهرات از عبادت یکساله روز
بروز و شب و شب چیزی گذرد و نظر هر روزی عالم بهرات برای نواز هر روز
آزاد کردن له آخر الحدیث و معاجین اینکه مضامین که بی در ماغان تحصیل
نواهای جزیل را مقوی دماغ جستجو و به اشتباهی نغمهای کونا کون این قسم
فضل و ثوابهای از خدا افزون را که بجای طایفه و نور دایره است و در حقیقت
کتاب اخبار و آثار حق اهل بیت طهار صاوات الله علیهم رسانید بخیر رهو
که روز جندی باستعال این ادویه علت زدای سخت فزای خود را از درد پدید
طلب هاند و خوشوقت آن توفیق صاحب که بجای جمل روز دلفروزد و در چراغ
مدرسه از ظلمت نادانی خود را بر نیز از ادراک چنین سعادت های جاودانی رساند
فرخ فال اصحاب قبالی که کند با صاحب ند بر سر طوی عقل و ذکا علم کوشش
تجربه ممالک علم و دانش فرازد و ذکا دل آفاق کلی که خضر صفت در ظلمات متوفا
معتبره بکالت توفیق از آب حیات تحقیق خود را زند و پاینده سازند شیرین کام آن
صاحب اشتهای که در جاد باغ کشید بعد حدیث بدست خود از شاخار سطوار شما
خوشگوار معارف چیدند و از حمید آن خود مدی که بشرافت علم دین در محفل قرب
الهی باز نمود والدین اولو العلم در جات برسند کرامت و جانی نشیند ذلک فضل
الله یؤتی من یشاء نماید و طریقی نیک و بد و بخاشاید علم و خرد حاصل دله و عم
توالی عامه سرکشکان تیر ضلال و محمل را بر نیز لکب علم رساند و کاف لب
نشینان بیایان حرمان از سر چشمه ایمه فضل و تقاب بیایان سقای فرماید
بمشهد و کرمه **فصل** در بیان اینکه چنانکه علم را علم در کاداست علم را نیز از عمل ناچا
و ذکر صفاتی که اهل علم را از دانش انصاف با آنها مقدس و اخلاقی که بسیار تخلق

آنها تلبس باید نمود و بر خداوندان بصیرت معلوم است که اهل علم و عمل در میان مولود
و جهل تمایز بینایانند در میان کوران چنانکه اندر دم بینا نظر کوران در راه بجهل
افرادن باز جاده راه که متصل بمنزل مدعاست پیروز منتهی بهر پاهایان سرنگ
و در راهی نهادن فیج تراست از اهل علم نیز نسبت بجهل در طریق بندگی از پیروان
سرمهجویان تیره چاه از کتاب گناه افکندن و باغشای غولان آرز و هاله شامع
مستقیم شیخ آموز که بسیر منزل رستگاری راهراست عدول نموده و بهر پاهایان فکر
و عمل نهادن شیع تراست و موجب علامت عقلا بیشتر چنانکه امام افضل مزین اهل
دعایان علم و عمل اعنی حضرت امیر المؤمنین در بعضی از کتب خط بلاغت نظام خود
فرموده اند که یا ایها الناس اذ اعلمتُم فاعلموا انکم کُنتُم دون ان العاقل
بغیر کاتجاری الذی لا یتقی عن حمله بل قد رایت ان الحجۃ علیه و الحسرت
آذوم علی هذا العالم الکسل عن علمها علی هذا الجاهل متخیر عن حمله و کلاهما
خائر ما یزلی الخ لحدیث خلاصه معنی اینکه امیر دمان چون دانستید عمل کنید
با آنچه دانستید تا شاید هدایت یابید بدر سبکه عالمی که بخلاف علم خود عمل میکنند یا
ترود و در نزد تراست از جهل که در جهل خود متخیر است و ایشان هر دو
حیران و هالکند و نیز در کافی در ذیل حدیثی که از آن جمیل نقش شده مذکور است
فان العلم اذا لم یعمل به لم یزده صاحب الا کفرا و کذا یزید من الله لا یعبدا
حاصل معنی آنکه علم بدرستی که بمقتضای آن عمل کرد نمیشود نمی افزاید صاحبش را مگر
بجیب کفر و دوری از خدا یعنی خیر آن دو چیز از آن علم بهره ندارد و هم در کافی
انحضرت اقدس نبوی ص روایت کلامی که خلاصه مضمون آن اینست که علماء برو
گویند ای عالمی که تعلم خود عمل میکند و این رستگاری است دوم عالمی که تعلم خود عمل نمی
و این هالک است و بدرستی که اهل آتش هر آینه شادی میکردند نبوی عالمی که ترک

علم خود کرده بمقتضای آن عمل نمیکند و بدرستی که سخت است آتش عجب دامنست
که هرگاه علمی سبیل هدایت باشد ایضا خوانند باشند و وی اجابت وی نموده و از
در پذیرفته و فرمان برداری الله تعالی کرده باشد پس داخل سازد آن بند را بهشت
و آن خوانند را با آتش بسبب ترک علم و پیروی هوا و خواهش نفس و طول امل
فراموشی میکند آخرت را شرم باد علمی را که دیگری هرگز علم او هدایت یافته
راه بسیر منزل نجات برد و خود از علم خود منتفع نگشته در درجات تفاوت
جا و دانی بدرجات بلند انجمنی بدیده حیرت نکرد **شعر** چو علت هست خدمت کن
چه سبیلان که در شتاب بدیده گرفته جیبان احرام و مکی خفتند در بطحا چه علم آموختی
انگیز بر آنکه بر سر کاندیش چه در دست باجی اغاید که زبده تر بود کلا و نیز در
انکاب آورده اند که حضرت ساسی منقبت ابی عبد الله بحفظ بن عثمان خطاب فرمود
که یا حفوظ یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنبا و احدی یعنی اگر زبده
شود برای جاهل هفتاد گناه پیش از آنکه اگر زبده شود برای عالم یک گناه حاصل فای
عالم از فاسق جاهل بد بخت تر و در روز حساب مؤاخذه و عذاب و سختی و قطع
نظر از اخبار و آثار مذکوره در دیده محفل و نظر بصیرت بسیار عجیبت که کسی در
راه بندگی دیده روشن آگاهی هر قدم بجهل از کتاب گناهی در افتد و بدرستی حرص
و از واصل دور و دراز آنکه هوسا را چندی و شرف علم به غلج بدردی و بی باکی
و وادی دنیا داری و نا پاکی در غلط باجی اغ عالم افزونی چنین بر سر کین نجات راه
نیابد و با مرکب جهان پیمانی این چنین بسیر منزل رستگاری نشاید و بال علم و عمل مرغ
طش با وج ادوات مرتبه مغربین سر و واسر بلند و باز روی کفالت و کمر طر و فحوت
ایمانی خابین هر هوسهای نفسانی را از زمین خاطر نکند با سر ما یحظر عظیم در
زندگی بخیر بد متاع بندگی نبرد و بیا نوح و فاج دانست و لشکر مصلحیای توانا

جوارح و اعضا در هر که جهاد نفس بایست حسن عمل نبرد بر فراز دین این طبقه عالی بقدر
لایق و سزاوار است که بعلوم خود مغرور نبوده و بدامن بینها انگیزانند و اول
مرتبه بلند سعادت عمل با نیز هوایه و جنت همت کرده اندن و بیاجاقی در دین
در کشتن احوال بحر سعادت علم با بر و برک گذارش عمل پیوند نموده و غریب روح پر
و را تا که عبارت از لذت کامل است آنچه انیت بکام دل و فراوان رسانید با
کلیه علم و شیخ عمل را بجان بدینند و لذت شربت ابقی مقدمه رختکاری کوبین کبریا این
طراز و شدنی سنده قبا ی فقر تن در دهند و غنی که کرد امر باد و در جوارح مدبر
باشش سوختگی و برشتگی کردن هفت بر سر خواندن توفیق شکر علم و عمل را از
نعمهای الهی دانند و در ساعت و ساعت فرصت بعماری علم و کارگری عمل الوان سعادت
بنیان ایمان را با وج کمال رسانند بجاریب انقاس مذکوره خار و خس هوسل زنده دل
زدانند و بطریق سرافکندگی وقت بمطالع افعی جان ستان طول اصل را سر کوبند
از این همه کلی صورت احوال خود را بدین عیب چو پیوند و از طبایع هر و در
در یکبختی از تکلیف بلا دلب نشیند و از بعد اول سطو و آب تا اثر یککش خبر کشاید
و در چشمه سار حرف جبارند جبه و جان را از شوق جنون نگرهای دنیا سفت و شو
بایند بشینم نقاط کلان حسن سیرت را تازه و تر سازند و با تیره نشد دیات غفل
کردن کشتی نفس و غریب از پای در اندازند و بکلیان مواعظ امار و نواهی سر اسر
و هوش شوند و از وصف همت و در و نوح و وعد و وعید الهی هوایه و مقیم بر نوح
دین گردند الحاصل مقصود اصلی در طلب علم دین تذهیب اخلاق و اصلاح خود
و دیگرانست و پوشید نیست که هیچ طبقه از طبقات خلق و تذهیب و تراز معایب
ضرورت ازین قوم علی مراتب نیست چه عامه اهل خود در اکثر امور و نظر بر این کرده
عالیشان دارند و در طریق سلوک هوایه قدم بر قدم ایشان میگذارند و هرگاه

اخلاق ایشان حیده و اطوارشان پسندیده باشد خالق از میان دیدن عاقلان
نیکوکار و برکات تنبیه ملکانش پاکیزه و نیکو خواهند کرد بد و کار و ضاع
ایشان نیست و ناصواب و سلویشان نیز بر منیع قانون سنت و کتاب بود
احوال عالمی از آن فاسد و زبون و بی تفاوت و دو جانی مقررین خواهد
حاصل اینکه رشتنی اعمال عوام و جمالی حکم نجاست خنک دارد که از ایشان نقد
نمیکند و اقرآن بد بگریزید و ناخوشی طوار اهل علم در دم دانش و مانند
نجاست شراست که خالق از ملاقات آن باید و ناباک میشوند و در ناباک دلیر
و بی بان میگردند لهذا سر حلقه زمره پاکان جناب مستطاب امیرالمومنین در حدیث
قوله زهری زینب الان من الذین یلک در اول این فصل و مجلس بحث ذکر یافت عالم
چنین لعالم اللسان گفته یعنی علش همین در دین بابت و دلش با از آن خبری و باطنش
از آن اثری نیست و در خواست نجاست و جی که بی علم طریق عمل میسازند و در آخر
حدیث فرموده که اولئك کل مفتون یعنی این جماعت مردمان گمراه میسازند
و از طریق خیر و ثواب دور می اندازند و در کافی از توفیق بدین خواص و عوام
حضرت ابوعبدالله مرویست که اذا سارینم العالم حیا الدنیا فالتحسوه علی بینکم
فان کل یحیی شیء یحیی فیما آتیت خلاصه مضمون اینکه چون دیدید عالم را که دنیا
خود را دوست دارد متهم طریقه او را برین خود یعنی بد جان شودی بوی در
امور دینی اعتماد بان نمائید چه بد بیکه هر چیزی را هر که دوست میدارد محبت
و رعایت آن نمیکند یعنی ممکنست که برای مطالب دنیا از امور دینی دست
بردارد و از سرگرمی طلبان با از جاده حق بیرون گذارد و در همین خبر از آنست
روایت که اذا سار الله تعالی ذاهدا لا یجعل بینة و بینک عالمیا معنوا بالذین
فبصدک عن طریق محبتی فان اولئک قطاع الطریق عباد الرذیلین

آذنی ما آن صانع بهم آن آنزع خلاوة منا جانی فی قلوبهم مفصل مضمون آنکه وی نمود
 خدا ایشانرا حضرت داود که مکردان میان من و میان خود عالمی را که مفتون بدنیانند
 باینجه که او را در طریق بندگی من قد و و پیشوامدان و واسطه وصول بدگره قرین
 مکردان که او را از سر به خواهد برد بدینجه که سهل تر بر اینجه بایشان خواهم کرد
 اینست که خلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان بیرون میکند بحجاب سجای
 علمای شیفته دنیای فانی را قطع الطریق راه بندگان خواند و خاک چنین ملائقی بر
 ثار اشرار چندی ایشان افشاند است از اینجه که کاروان عامه عباد بشوین پیروی
 این قوم که نهاده قدم از راه صلاح و سداد بیرون میهند و منابع کرانههای فتوی
 دین طاری و شرافت و کرامت و روح و بهیض کاردی و از دست میدهند و سایر صفات
 ذمیه نیز بر این قیاس است پس مره علماء و طالبان ائمه و علیها را از دمای اخلاق برجا
 و نجاست صفات آراستی از سایر مردمان منزه و تراست و از عظام ذمیه که خار خار
 سالکان این طریق را اکثر دامن گیر میاید و بسبب تفرقه خاطر حقیقت علم و علشان را
 از هم میپاشد حجاب و دیات و دراموم را توفیق حقایق و مرجع خلاق بودند که
 اعظم مهالک سالک عباد و احکم حایل ذیب دنیای مکر خدایت دام مکری نال
 دنیا را جو حجاب نیست طره مرغول این خلداره دو مشعل است چنانچه از اکثر
 ایشان خار خار آن کل کرده اخر بظهور می آید بلکه در آغاز نیز شجاعت آثار خویش
 آن از طرف باطلشان تراوش میباید برای وصول باین مقصد طریق کمال بسیار
 و دو در چرخ ملامت حجت آن منجورند که دو در مشعل در دماغ دارند برای عروج باج
 منصب تحصیل پروبال و راق می بردارند و سطور نیشجات و کتب یازد با
 ایوان دولت دنیا میسازند کور سواد می روشن نمیکند که روی فهم و منصب آن
 پسند و از مسائل فقهی آفتاب می آموزند که بر مسند فضا و فتوی نشینند رجوع بکتا

برای مرجع خلق بودند و بشر فرض کارشان چینه پیشوائی مردمان نمودن
 زبان خود سنا ایشان جز دوال کوش شایسته قضیت نیست و در اینان
 معرفشان غیر از راه طلب جاه و دولت فی و در کافی از حضرت امام همام
 اخی جعفر در حق اینقوم باطل و عالم ثمایان جاهل منقولست که من ملک لعیلم
 لیباهی بر العلماء آفتاب میاید بهر السعناء آذیض رفیع و حق الناس السیه
 فلیتوبه مقعد من الثمار ان الثریا لا یصلح الا لاهلها حاصل آنکه هر کس
 طلب علم کند حجتی آید مباحث نماید بر علم با عباد و بحث کند با سفها یا بر کفر
 بان روی مردمان با دوی خود یعنی ایشانرا معتقد و لوای مرجعیت افرازند
 پس باید که نزول کند در نشین از افش که برای او مهیا گشته بدینجه که ریاست
 و سروری صلاح نیست و شایستگی ندارد مگر برای اهلش ها تا اراد امام هر زمان
 که از جانب جناب خالق بها لاری کافه خلا بق معین گردید و او را مکرر فضل
 و دانشش بمغارب و مشارق رسید است از دمای اخلاق و سیر که بر جلی غل
 افزو داشت و سر بنیان باد صحرای خواهش ملک و مال و دوشی سیم و زینا
 و این صفت طالبان علم را قبل از حصول علم و ادب و اصول بر منزل سدره طلب
 میباید و بعد از آن سر و برک علم را که برک و ابر شجر سعادت ثمر علم است بهر
 نیش اندیشه مال و تلاش تحصیل آن در هم میترانند و نیز علم با عمل عبارت از آن
 که در احکام دین و آداب شریعت آنچه بنظر اطلاع می آید که اتمام بر میان
 جان بسته بمقتضای آن عمل نمایند و از اینجه شفته مرخارف دنیا و فریفته
 در با این بیوفای گشتن و مانند نور نظر از این مزبله پر مردار پاک و پاکیز
 گذشتن است چنانکه بسی از آیات با برکات قرآنی بر این سخن کوبید بسیار میاید
 اخبار هدایت آثار ائمه اطهار مشیت اینند عاست آیه کریمه و ما الحق الدنیا

الا متاع النعم وخواندن و در کل ولای خواهش آن هیچ خرف و ماندن با دست
 دانش چون سر میگرد حدیث حب الدنيا رأس كل خطيئة مطالعه نمود
 ببال و غرور و دنیا دیده رغبت کشودن با معنی فهمید که چگونه صورت پذیرد
شعر اجل خواهی بفرمان اجل چه روی منزل جوش چو ضربان کل چه روی
 که طالب علی طلب دنیا است چیت حقی مطلبی زنی باطل چه روی و ده کافی از
 قد و اهل دانش و فدا از پیش حضرت نبوی مرویت که منقول مان لا شیء ان
 طالب الدنيا و طالب العلم من اقصر من الدنيا علی ما احل الله له سلم و سمن
 تناولها من غیر جائها هلك الا ان يتوب او يرجع و من اخذ العلم من أهلها
 و عمل بعلمه نجا و من آذ به الدنيا فهي حظه محصل مضمون اینکه دو پاره است
 که سر میبندند طالب دنیا و طالب علم و یکدک گفته اند از دنیا برخیز جلال کرده است
 خدا بیچاره برای او سالم مانده که فکر گرفت آنرا از غیر جلال هلاک کردید مگر اینکه تائب شوید
 و هر که اندک در علم را از راهش و عمل بعلم خود ننهد در تنگنای و هر که اراده کرد آن دنیا را
 بقصد حصول دنیا و وصول به شهوات آن طلب علم نمود همان نصیب او نیست
 دیگر از فضل و ثواب جاودانی و درجات بلند انجمنی خبر ندارد و هم در کتب
 از آب گلش دانشوری جناب مستطاب جعفری منقول که من آنرا از خدا پشتم
 الدنيا الخ ملخص معنی اینکه هر کس خواهد که طلب علم حدیث کند برای فتح دنیا
 او را در آخرت نصیب نیست و هر کس آن اراده خیر نماید عطا کند خدا بیچاره
 خیر دنیا و آخرت را **شعر** علم هر کمال باید خواند نه بدو دای مال باید خواند
 فاضل مردم و مانند از او صد باغ دل پر از در و داند و صد داغ نه و داند
 که پیش از این بودند در سلف پیشوای دین بودند که بدینگونه زیستند که
 ده سلمان و باغ بود زکو و در آنرا آمد که من دستور را بجا و قبول و فاع

علم و عمل سلمان فارسی رضی الله عنه حکایت سلمان معین کردید و روانه اصبوب
 بجای انجمن رسید اهل آن کشور از وصول آن نیکو سر خبر یافتند و از پیروان
 با قدم اخلاص فوج فوج با استقبال آن بنده خاصه شتافتند مردی دیدند بر دراز
 کوشی سوار بر خیل و حشم و پیچان و خدمتکار گفتند ایها الشیخ امیر الکمال است
 سلمان گفت امیر شما کیست گفت سلمان فدی صاحب رسول خدا گفت امیر را یعنی
 شناسم کیست چو رسید گفت من سلمان و امیر بنیتم اینجا است چو وی را
 شناختند خود را از مرکبان انداختند چپه ها پیش کشیدند و مشدعی سوار
 وی کردند گفت دراز کوش من بخیر و موافق تراست الفقه چون داخل شد
 کردیدند خواستند که او را در طرلا مار و فرود آورند گفت من امیر بنیتم مرا بدار
 الامارن چکار پس باز رفته و در و کانی نزول کرده صاحب دکان را طلبید
 آنرا از او استیجار نمود و باغی داشت با مرغضا و رنق شوق مهمات اشتغال فرمود
 در سامان دنیا و اسباب تحمل آنخانه برد و بش طریق توکل در بر اندازی داشت
 که بران می نشست و مطهری که برای نماز بان طهارت میکرد و عصائی که در قن
 آن نیکو می نمود و قتی سیلابی بهش افتاد و مردمان از هر طرف آغاز و او را کردند
 و سیلاب صفت فریاد خروش برآوردند یکی او را و او را و اما لای صلیف دیگری به
 مشقت ناله و اولاده جگرسته عازا میبست سلمان فارسی رضی الله عنه درخواست
 و آن در بر انداز را بدوش و مطهره را بدست گرفته بر بلندای برآمد و فرمود که هکذا
 تحبوا الحق فقولوا القیمة یعنی هم چنین نجاتی یابند که ببادان سر زقیات
 آورده اند که چون وجود از چندی آن بنده حق پسند را طرچه مرض الموت رو
 نمود و در آن پاکش از خرابه کاشن خاک سبیل را از آنکه کل بهر اهر نیم حیت
 بزدانی توجه میفرمود یکی آنرا شنید و بیادست وی رفته گفت یا سلمان چگونه

می بینی سلمان که بیت سب کریم برسد ند گفت قاتله فانی جز نمانی الدنیا و
 لکن لکن رسول الله قال لیکن بالایح احد که من الدنیا کذا و الذاکب
 کاخاف ان یکون قد تخاف من ذلک حاصل انیک بخدا سوگند که درین
 سبب ختم دنیا و دل بسکی بران نیت و لیکن برای آنکه رسول خدا ص فرموده
 که باید کفایت و معاش گذار شما را از دنیا مانند نوشته سوار باشد و اما در این
 که چنانکه سوار زاده از انچه اول و اول منزل رساند نوشته بر نیکی کرد
 و آویختن باید که در طریق زندگی بقدر کفایت کتفا نموده زیاد و از اندر نمی
 نیز در منبر سیم که از این حد تجاوز کرده با غم این سخن میفرمود و در خانه غیر مطهر
 و تقاری و کاسه نبود و در وایت دیگر چنین است که گفت پنجم ما را فرمود
 که باید زاد را هکذا می پیش نباشد من میردم و چندین میگذازم حساب کردند
 بقیه نیم دنیا بود که حجاب این رفته کار فریب مقصد دینار باشد و زهد
 و برهیز کاری و قناعت بن خالص حضرت باری ابو در خفاری محمد و شاعری
 بود که چون طایر حیاتش از نفس نیک جهان بریده و از روضه خیال پرواز
 دیگری از مال خود وی را کفن نمود مشغولست که وقتی چهاردهم در فضا تصرف خود
 دید که کشتن از او تر اتفاق نیامد که مباد بهریم و این نماید و نیز آن که شخصی
 دوستی دینار هلام خود داد و برای سر حلقه آن دکان فرستاد با غلام میزد
 که اگر ابو در این را قبول کند ترا از دکانم غلام چون آن مال را در قبول نکرد
 و غلام گفت قبول کن که ازادی من در اینست ابو در فرمود که تو از ادبشوی و لیکن
 من بند میگردم بحال سلمان و ابو در که از عظامی علمای این امت بودند چون
 میدانستند که مال وصال دنیا هیچ نبسته تعلقاتش با ریکه بچشم زدنی گشته
 آن یک بر قوس بشر افتاده سوار گشته بود که با امارت مداین از جزوای

ابانی نمود و از حساب روز شمار آنقدر حساب میرد که مقصد دینار مال
 زیاد میشود و آن دیگر از تعلقات دنیای دین بر قوس بیرون دل برکنند
 و جامه رنگ رنگ هوسهای جهان نیز رنگ هوسهای جهان نیز رنگ را چنان
 کنده بود که جز بخلت زیبایی گفتی که حله بهشت رضا و تسلیم است تن در
 نداد و چشمی غزال طبع نیکو خصالش از شهر بند الفت خلائق بیابان ترک
 خلائی رسید بفریب دنیای مکر شعار با بیدام انقباض خوش آمد جبار و روزگار
 ننهاد و سایر افاضل دین و علای و روح آئین نیز سالک همین سلكی بوده اند
 و اگر برای معاش کاهی بالضروره تلاش میکردند و از حد متوسط و اعتدال
 سند قانون شرع و ملاحظه حلال و حرام نمی نموده اند شرم با اختلاف آن اسلام
 و هم بیشکان آنفرخنده اوصاف و اگر بطریق این مردمان حق تکلف در زنده
 پسر و وراثت از بی پرواز دنیای باطل دون دوزخ اوج نسبت این سرفرازان
 بلند هفت خود را افکند و تارون مثال بفکر اند و سخن کف و مال فروزدند از طول
 امال بر عرض علم و کمال افزایند و بپوس و در کوه در بحر فکر مسائل علمی تعمق نمایند
 برای بچین خیال خام دنیا دماغ مباحثه میزدند و بهای چنین مال و ثروت
 چراغ مطالعافروزدند و پوشید نخواهد بود که مراد خانه صدق روشن
 در این ملائت و سر زدن آن کسان که ضرورت فقر و احتیاج ایشان را طلب
 دنیا دمی و همچون دفع پریشانی و عسرت هم نشان در تحصیل وجه معیشت سعی
 میباشد بلکه در جوی اند که رزاق حقیقه ایشان را و سعی در معاش داده ابو
 و سایر روزی بر روی ایشان کثاده است و خجالت و انفعال از اهل و عیال
 نمیکند و زهر طعن پریشانی از ناکسان و اوائی نمی چشند و باین قانع گشتن
 طلب زیادتیهای نمایند و چشم و روح از حلال و حرام پوشید دید طبع بر او

ایام و غیب سلیم میکشاید و موخر حشاش از کدوم و فقی سیری نمیداند
و ما را ملشان از سنک سر زش شروع و نمیکرد اند هر که وصیتی کند علم و
فغانه با التماس که حق و صایت پش نداشتند و هر کس را و دینی باشد
کردن بد عوی است و دیانت برافرازند برای کشودن راه منافع خود را
بحکام جور دهند و وجه تحصیل قطار و مهار با کشتی و زیر و بال ظله را
بر خود دهند و این قوم ناخردمند که با طولی ناپسند عالم را فاسد و جنس
خطیر بی نظیر انشا باشد این حکم نادر باشد سازند نعوذ بالله
من شر و با نفیثات آفتاب و قطع نظر از آنچه سمت ذکر یافت با
عظمای فهمید که دانش که حضرت خداوند عالم باین قوم معظم داده و با
متاع کران بیای علم و هر که در خیر این خاطر ایشان تنگ شک بر وی هم نهاده است
کمال بی انصافیت که بآن ماضی نکشیم بر متاع قلیل دنیا نیز سکه گردانند
بنالاش حرص و از دست انداز اهل دراز و ابره های دل خوشی و اعتبار مردم دنیا
دارا که عبارت و امتیاز دانست هم از دست ایشان نماند به مقتضای عدل و
انصاف نیست که بداده چند خود سنگ گشته دنیا را با اهل دنیا گذارند و برای امری
اعتبار بی اعتبارانی از سعادت جاودانی بر ندارند بهیوای باغ و بوستان از
کل گشت چمن و عیش بهای برکی دلگیر نباشند و برای ده و مریضه شخم سعی از
زمین بوستان شوخ و شنگ خلعت فاخر و درویشی که بطریق فقر مخفی
مسطر است در بر کنند از مال دنیا با فکد که از اهل و عیال خجالت و زناقران
و امثال ذلک نکند گفتا کنند و وجه خود امرای حجامه حیل دنیا بی ن در
نداده و در طریق تحصیل آفند سعی نفرمایند چه این فقره که ای بنی بنی چون
علم و دانش سرافراز و از سایر بی نهایت مستغنی و بی نیازند بلکه بنی از ایشان

دیار و کهنکی جاس و دستار خوشنما نرات شعر هر چند ثبات در شرف نور زنده تر است
بر قامت اهل علم زیندن نرات - علم و هنر آب چشمه توفیق است - در ظرفی بمقال
آب خوش آید نرات - ذیبت اهل صفا آمدن عریان بدست زده خاموش از انوار
ذات پریشان - بعد از این بن مرد خدا پروردوست - حامد نیست بر از نده تواند
بی گفتی - تار و پود روتن و ذاتت چو زخم خواهند ریخت - کوفت اهل صفا و صندیل
نباشد قطعی میشود چون کفن از خون نو کبندی چند - نازک اندامی و تن پرور
کل پرهنی نیم رنگ است بی جامه هستی غم نیست - نبود جامه اگر سوسنی و یا سینه
شعله هرگز نشود جانب بستی مایل - روشنائی نبود میل بدنیای بی از انظار
ناپسند که این طلبه اگر چند خصوصاً ناز و هالان کلشن فضل وصال و نوا یا فکا
نقود علم و کمال تشراف آنان بغایت ضرورت ضعف جسته عجب و غرور است کرد
پش سوختگان بخند کار دشوار خامی است و در کیش کاملان تمام عیار برهان
ناگمانی است در نظر آدم سیرتان ابدی لعلین را کاسه لیس است و در دیده روشن
بصیرت نان چهره و کمال را که پی هر چند کوه علم و دانش در میزان نظیر پیش بغایت
قیمتی و کران بها و صاحب خود را شرافت بخش و کرامت فرات و لیکن این قیمت و بها
با علهی که قرب عمل باشد و ناخالصه تر بین با رایش فروتنی است و طهارت از آلاش ما
و منی در دکان خود ستای و خود فروشی یا بعقل خوشی بخت و آینه خود بینی خود
پسندی را بین سخت گیری با نفس در هم تنگستن با نوا کبری کج و دانش در پیش
نهاد و فقر پیش بودن و باشا بیکی مندر صد نشینی تلاش صرف کنی نمودن سر
صفت نور چشم جمعی گشتن و همان شیوه کارای دارد این آفتاب مثال تاج سی
عالمی بودن و سر بیای هکذا این در کتاب شریف کافی مذکور است که بنی مکرم حضرت
عسی بن مریم علی نبینا و آله و سلم تمام بخوارین که پیوسته بشرف خدمت آنحضرت فائز

بودند و همواره در بحر ظاهر عالم اعتراف معارف و مکارم می نمودند گفت
 یا معشر الخواریزم را بشما حاجتیک نثار واکید گفتند حاجتیک یعنی رها باد حاجت
 تو یا روح است پس آنحضرت برخواست و باهای ایشان را شست ایشان که شد که گشتا
 خُشِ اَحَقَّ جِدًّا بِالرَّوحِ الله یعنی ما با بر خد مت سنوا و از بودیم و ما با بینی که با
 شما و بشویم فرمود آن اَحَقَّ التَّائِبِينَ بِالْخُدُوتِ الْعَالِمَةِ اَتَمَّا تَوَاضَعْتُ هَكَذَا اَلَيْكُم
 تَوَاضَعُوا لِعَبْدِي فِي التَّائِبِينَ كَوَاضَعُ لَكُمْ بَعْدَ سَنَاءِ رِزْنِ مَرْدَمَانِ بَعْدَ مَسْكَدَاتِ
 عَالِ اسْتَبَدَّ بِيَكُونُ تَوَاضَعُ بَرَّای هَمَّیْنِ كَرْدَمُ كِه شَمَا تَوَاضَعُ كَنِید بَرَّای رِزْنِ دَر مِیَانِ مَرْدَمِ
 چنانکه من تَوَاضَعُ بَرَّای شَمَا كَرْدَمُ بَعْدَ مَرَّانِ حَضَرَتِ عِیْسَى فَرَمُودَنَدُ كِه بِالْقَوَاضِعِ لَعْنُمُ
 الْحَكِيمَةُ لَا بِالْكِبَرِ كَذَلِكَ فَلَا تَهْتَلُ نَبْتَ لَا فِي الْجَبَلِ بَدْرٌ كِه تَوَاضَعُ مَاسُورٌ مِیَنُودُ
 حَكَمَتِ عِلْمِ نَبْتَ كِبَرِ هَمَّیْنِ دَر رِزْنِ رَمُ و همواره بر خد گشت نذر دَر رِزْنِ نَحْتِ وَ تَنَبُّ
 دَر كَفِّ اَنَا مَامُ سَدْرُ مَقَامِ حَضَرَتِ ابی عبد الله مَرُوبِی كِه اَطَاعُوا الْعِلَامَ وَ تَنَبُّوا
 مَعَهُ بِالْحَكْمِ وَالْوَفَارِ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ ظَلَمْتُمْ مِنْهُ الْعِلَامَ مَا لَا تَكُونُوا عِلْمًا جَارِیْنَ
 قَبْلَهُ بِالْحَقِّ كِه حَقِّقْ كِه حَاصِلِ عِلْمِ اِنَكُمُ طَلَبُ عِلْمِ كَنِید و با عِلْمِ و اَطْلَبُ عِلْمِ بَصِفَتْ عِلْمِ
 و و عِلْمِ آدَاسَه كَرْدِید و اسْتَاذِ خُودِ دَا تَوَاضَعُ وَ فَرُوقِی نَمَایَدِ و عِلْمِ جَبَّارِ صَاحِبِ
 اسْتِكْبَارِ مَبَاشِدِ كِه اَكْرَجِیْنِ بَاشَدِ سَبِیدِ بَا طَلَبِ نَمَاقِ شَمَا دَا مَرْدِ بَحْتِ اِسْنِ بَاشَدِ كِه
 هَر كِه جَبَّارِ و كَرْدَنِ كَشِ بَاشَدِ و هَر كِه كُوبِیدِ اَكْرَجِی بَا طَلَبِ بَاشَدِ خَوَاصِدِ تَرَكِ كَرْدَنِ
 اَزِ پِشِ بَرِیدِ و كُوبِی رَدَّ اَنِ نَتَوَانِ خِفَانِ حَقِّ شَمَا نِزْدِ مَنِ مَضْمِلِ و اَزِ دَرِ حَقِّ
 اَعْتِبَارِ سَافِطِ و نَازِلِ مِی كَرْدِید و دَمِ دَر اَنِ كِتَابِ اَزِ جَنَابِ مَلِكِ و لَایَتِ مَادِلِ اَلْوَلِیَّ
 مَقُولِست كِه لَا یَكُونُ التَّيَقُّنُ وَالْعَزَّةُ فِي قُلُوبِ الْعَالَمِ بَعْدَ سَبْكِ وَ تَنَدِی وَ فَرِیَبِ
 شَیْطَانِ خُورِیْنِ وَ عَجَبِ و خُودِ پِندِی دَر دِلِ عَالَمِ نَمِی بَاشَدِ مَعْنِی عِلْمِ و اَقْوِی كِه اَزِ عِلْمِ بِنِ
 كَرْتَه و مَقْضَایِ اَنَّا بَیْجَانِ پَذِیرِ فَنَدِ بَاشَدِ بَیْجَانِ دَمِی كِه و عَزِی وَ سَافِی نَمِی كِه

و شیوه ناپسند خود پسندی ناهل علم و مردم دانستند بغایت بدیع و دور نرات
 شاخی است از درخت حقاقت و غرور خود را زبا فکلی عالم نمیکنند چون
 در مجله باب اول از این کتاب فزاید فواید با بنان فام بر سرشته رقم انظام و صورت
 این مطلب دل پذیر با خاتم حسن تقریر بر برابر بنیان بیان فسر بر بحر پر ابر قسام
 یافته درین مقام بهمین اکتفا می نماید از مرئیل صفات که دامان ضمیر میسر انبفوم
 حالید در جات کاهی بلوث آن آلوده میباشد صفت چند است که دل را از امر حق
 غیر العالاج جانگاہ و سبب آن همچنان خلط سودای مال و جاه است و اکثر از این جهت
 هم را قبول ندارند و پیوسته بر ذوق قول هم و حط مرتبت یکدیگر همت میکارند
 بایوسف حسن سیرت هم برادران سر میکنند و نخل اعتبار یکدیگر را ذکر یا صفت
 باره هوارک و خورده گیری از پای افکنند برای چنین نان جو بنام حق توفیر و حوصله
 میپردازند و حجت را لیدن نخل اعتبار خویش یکدیگر را از نخل آب میبازند چون
 این بصورت احوال هم بحشم عیب بینی میکنند و مانند خط بطلان بر نوشته شتافت
 یکدیگر بمقدار ابطال و تضعیف میگذارند و بالا و اوقاتان خند بریدنت و عصای
 قلشان برای در پی غیبت یکدیگر گردیدن اثبات خود را مختصر در نفی هم میدانند
 و اسکات هم را حجت ناطق حقیقت خود میخوانند عیب هم را هم چشمند و زبان چون
 مقلض و زبونت هدم یکدیگر در پر خاشاک صاحبان این صفت بحکم الحسد یلای
 الجسد کاه و بیکاه و در کاش غصه ناهم میگذارند و مقتضای آکسوس کلا یرد بر خلاف
 مقصود میباشند در معاک بیتی مرتبت مانند هر کز کردن اعتبار در میان اهل رفا که
 نخی افزا زدن بر کافران از خواص و عوام ضرورت است که نمیش کوه ر دل را انکال میکند و دَا
 بچا حاصل برارند و در گردن خار بن این صفت و خراش از زمین طبعیت قدم
 سعی و تلاش فشارند صلفی بینا با هم بر لال خوشحالی نوشتند و از پرده پوشی

عیوب یکدیگر خلعت کرامت و وجهانی پوشند غالباً نه در سخن هم حاضر و هم باشند
و حاضران را بخشنند و بدی چهره و حمت هم بخراشد جمال کمال هم را برائی مدح و ثنای
آرایش دهند و آینه خاطر یکدیگر را بآید و در رفت شتافانه صیقل کاری فرمایند
بعصت برای تفصیلات هم معاذیر و لیدیر گویند و هر چه چرکینهای یکدیگر را
باب توجیهاط خاطر پسند شوند و و نفر از اهل علم در خدمت یکی از ملوک
بودند و گلشن دین و دولت و پیران کمال میامین صحبت خویش آبیاری
میشودند روزی در خدمت پادشاه بر اهری بر رفتند آن باب با اقتضای سبب
سرکش سبب جندی در زیران داشت که در تندی و شوخی از عهد جوانی
سبق میرد و آن دیگر سبب کبر سر کران خبر و کاهل بر پشتش بود که چون بر
با آمدن و وفادار جز با عصای تامل طریق رفتار سپردی پادشاه خواست تا معانی
نماید که در باطن با هم چگونه اند در همان سر سواری هر کد که رسیده است
منو و سخن مذمت امیر در بار آن دیگر فرمود شیخ کا مد گفت که آن جهان
جاهل با برین که چون آرزوی خود پا چیدن می نمود و آب شوخانه جلوه
میداد که گفت نشوخی درو منیت و لیکن از شوق مندی اینکه دانستند
چنین بران سوالات بد بگونه شوح و بقرار است و با آن جوان فاجی
رسیده گفت که آن پیران که چه قدر خود را موقر میدانند و از روی فکر
و تمکین مرکب میراند گفت نه از این جهت است بلکه چون کوه علم و شرف چنین
مرکب بالاراست و از این جهت سرحت حرکت بران دشوار الفضا گفت امتحان هر
کدام چه در مدح و ثنای آن دیگر نفع و غیر سخن محبت و خلاصه نر زهر نشیند و بدین
شوه دل پسند هر دو نزد پادشاه بیشتر از بیشتر از چند گفتند و بقرب منزلت
از سایر امثال و اقران در گذشتند دیگر از جمله معایب که سرچشمه طبع و جویبار را

بگویند که در خدمت پادشاه
و در خدمت پادشاه
و در خدمت پادشاه
و در خدمت پادشاه

انفوم عالم را شب زلای الاثر آن باید که مصطفی باشد در گفتگوهای علمین
و نیکو نموده است و باندک ایشان کی طرف جنک و برخاش پیودن چنانکه
عادت آتش خویان خنک حرف سبب مخزان تنگ ظرفیت و این زشت از آن
قیح نر است که عوام چنان نیز باندک شعوری نوانند آن زن در داد چهره
علما و فضلاء که معادن ادراک و شعور هر هرامری ادا نمود دنیا عالم را
دستورند عجب بسیار عیاست که اهل هنر و وارید کی در لب جوی کثافت
شونی فهمید کی مایه این فوج الوده باشند و غافل چنین عظم بد در نفع
طبع سلیم خود و کلا داشتند بکزان عجله و کوشش نشدند در کافی از سر و ر
اختیار و معدن علم و وفار جناب قدس نبوی در خبر است که ثالث من لقی الله
عز و جل جبرئیل دخل الجنة من اتى باب شاء من حسن خلقه و حسن الله فی
الغیب و الحضر و تزلت البراءة خلاصه مضمون اینکه در صفات که هر کس ملاقات
کند با خدا می غز و جل بان صفات داخل نمیشد بگوید اند از هر دری که خواهد کسی که
خلفش نیکو باشد و از خدا در عینیت و حضور خالق ترسد و ترک جدل نماید اگر چه
حق با او باشد و نیز بران کتاب شریف مذکور است که جبرئیل حضرت سید الانام
گفت که ای پادشاه و میرا از الرجال یعنی بهر هزاره منانرا در میان و هم در کافی از مصداق
دانستند چنانکه بطار جعفری مافور است که لا تمارن حکماً ولا تسبیها فارت
الحکم بعدک وک و التقیه یؤذیک حاصل معنی اینکه از خدا بعد از مکن نه احکام
بر د بار و نه با سبیه به وفار حکیم اگر چه معارضه و تنیدی نمیکند اما با تو دشمن
میشود و سفید از جا در می آید و ازیت میکند و در مجموعه ورام از حضرت خال الانام
مافور است که ای پادشاه و الحصوصه فاما تحوا الذین خلاصه معنی اینکه جلوه
انخصومت که آن دین را باطل میکند محلا طالبان علم دین و تشکان حقیق یقین را

دو مناظران و مباحثات علمی میباید که غیر تحقیق حق و حل مشکلات منظوری نباشد
تا ایشانرا از انان ثوابی و فضلی و انان ساعیه هوش آوردند و کیفی حاصل کردند و این
معنی بفرمان صحت نمیکرد و اینطالب بدون آن حصول نمی پذیرد که بارانه با هم
نشینند و دوستانه از بوستان دانش هم کالهای افادات حینند انصاف سینه
صاف با هم بری خوانند و غرور و پرش و دوش را از ان مجلس دور گردانند و در ساحه
خاطر پاک را از رو و جانب بکلیها شکفتنی کل بر زن نمایند و باده بی در دست تحقیق را
ان شیشه اندیشه با قلع حسن بیان هوشمندانه به هم بپایند سوالات غرض امیر را
برگزار کنند از دو طرف دست بکلی کرده ریشه های فکرهای دقیق هم را فکند و لرزه ناپند
و پروغن نویقی و شعاع نور بصیرت بار کرده با این چراغ برضیا در ظلمت جهل راه کم کرده
خود را در یابند و لیکن این کار را در مردان و سوخته بر شکان از عالم دلبر است
که از بند خودی رسته و در خارج دلبستگی بهای دلکهای فیهین و شکستگی چنین
باشد برای یافتن این چراغ یقین افزونند و چه خردی متاع سرمایه نجات دانستند
و از سوختگی خون پلا فیضان سوز محقان حق رسد در کبریا و از در بسته
دوای حرم جلال دای کفاح صوابی هر جا بپند بجان پذیرند و این قسم مردمان در میان
انهای زمان بیلرین بزم و کم یاب و متاع ارجمندان صفت خدا بینند در بازار روزگار
بغایت کساد و نا یابست چه اکثر اهل زمانه را از کسب علم جز علم مباحات افزاین
و کور فضیلت نواختن منظوری نیست و از تحصیل فضل و همت غرض نیست و شمر
یکانه در راستن مقصودی و هر صیدی خود را در شکارهای منهدم و جز جز و
کثری را تکی موجود نیست بامردن سیر و سود و جز دلی خود بینی روشن نمیشازند
و تحصیل تیغ زمان جز غلبه هچشان نمی بردارند لهذا اگر کسی بر قول ایشان
ثابت و بلم و لا تسلیم اندر معارضه در آید هر جا در می آید و بدهد وای عاشر

صیانت

صیانت و انکس نیز بدشوار از و فریغ نمیرد و بوی در می بردازد و از دو جانب اصل
مشارع فیه را از هم نرم با هم طریق در شنی میسوزند و کرم کرم سخنان سر و جوی
یکدیگر میکوبند تا آنکه رفتن رفتن مجلس علم را میدان قتال میسازند و از یک کردن
علم جنگ و جدال می افزایند و از دو سر یکان کج نهادی نیز میکنند و بی تعرض شیدا
به هم می افتند کاه بطعن نیز زبان و سر زدن هم را از یک عزت بحاک مذلت می
اندازند و زمانی بضر تیغ زبان ملامت چهره یکدیگر را بخون رنگ خجالت
الوده میسازند و جوی دیگران غضب کشان و حمایت کیشان از طرفین بیاری ایشان
میخیزند و بدست نمایان درازی با هم در می و زدند و کوه و هوا را خاصه و عامه بتاشا
آن هنگام از دو طرف و صفت میسوزند و از ان خرب نا هجاء نقشب میکنند و میخندند
حاشا که طریق طلب این و قاعده حیثیوی علم و دین چنین باشد در عیان رفتن چنین کوه
تحقیق بتوان یافت و با این با بر گردان خودی و نفسانیت چگونه به منزل نجات توان
شافت **نظم** ای انلم و لا تسلی خلایق به نیک درین اجل است دل سخت مؤمنان
انتخب و جدل کسی نکرد و فاضل این ملک نمیتوان گرفتن با جنگ در صحت علم
شد خوبی چکنه جنگ و جدل و درشت کوی چه کفی این مجلس در است تعبدا
قتال این جوی جویت جنگ جوی چه کفی از منکرانی که در میان نا احسان این
جلیل معرفت در جواب سوالات بی تا منل و دلیل بودن و بی علم با حکام شرعیه
لب با فاده و فتوی کشودنست و شک نیست که این قوم بی باک را دای جمله تکلم این
امر عظیم حرج جاه و اعتبار و حفظ مرتبه است چه همت قاصر شان همی مقصود پذیر
نیست که بعدا میان جاهل خود را از باس شرع و دین ضرر و میسازند و نا این قوم بی
پروا دانستند که در کتاب خدا و ائمه هدی و ملائمتها در بار ایشان وارد گردیده
و نا آتش زهر که از عیدات چه شعالهای تقدیر است و نشد بدان برای ایشان

دانه کشیده است و در کافی از جناب مستطاب جعفری منقولست که ان الله خسر عباده
بالتین من صلاتهم ان لا يقولوا احسن بكم ولا يتردوا ما لم تعلموا وقال عز وجل
ان يخذل عليكم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق وقالوا لعلكم
يماؤن فاحبطوا بعلبه فلما اتاهم ثاؤن بلة حاصل معنی اینکه خدا شایسته نبوده بنا
بر اینکه حصص بجای بی نقطه باشد بندگان خود را بدو بدهد از کتاب خود بر آنکه تا بداند
و رد نکند ما دم که ندانند یا چیزی را که ندانند یعنی بی علم حکم بر بطلان چیزی نکنند
و آنحضرت دو آیه را تلاوت فرموده اند آیه اول در سور اعراف است در مذمت بود
خلاصه مضمون آن اینکه آیا گرفته نشده است بر ایشان همان کتاب که بر تو تر باشد تا
هر کتابی از کتب سماوی نیکنه نگویند برخدا مگر حق و راستانی در سوره یونس است از
دم جمعی از کفار فاضلان اینکه تکلمت کردند و دروغ شمرند چیزی را که احاطه علم
آن نکرده باشد هنوز تا و بل آن بر ایشان ظاهر شود و اشکال آن حل گردد و مبادرت
آن نکرده بیکان نموند و هم در کافی از حضرت ابی جعفر باقر مرویست که من افقی
الناس بغير علم ولا هدى لهته ملائكة العذاب و ملائكة الرحمة و محض و زور
من عمل بفتواه ملخص آنکه هر که فتوی دهد در ممانا فای که نگذاشته باشد و راه با
یافته باشد لعنت کند او را فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب و برسد با و و زرد باد
کنا هر که بفتوای او عمل کند ظاهر لفظها نامشعر است بلکه بعد از بداند شدت
وی نیز بداند عدم کناه عمل کنندگان بآن فتوی بر روزگار وی عاید میگردد اما متاخر
خلاصه حال الملائک اهل دانش بر نیویاضا فلها باید که آگاهی باید و ظاهر و آثارا
از صحت احوالشان آفتاب مثال تابید عهد آنها صداد این صفات یعنی از هاله و سنا
بگذر که مذکور شد خورشید کشن و بگرد مظنه ای بی خطر هلاکت مصیبت کشن و خرو
نخ و خاکساری را بلکه خود ساختن و صراحت ذات خویش از رنگ آثار کین

و حد برداختن حکیم بود بار بودن و با خشم جنات جو با ملائمت معارضه و کینا و
نمودن و اخلاص که سمت ذکر یافته و غیر اینها از ضایل و ذلیل در کتاب بشریه
به بیان لطیف و کافی از جناب مستطاب امیرالمومنین منقولست و آن امام همام
در آن کتاب بکلام بلاغت نظام علم را تفحص و تشیل فرموده اند که سر او تواضع
و چشمش رسیدن انخداس و کوشش فهم است و دانش باست کوفی است
و حافظ اش تقص و حیجوت و دلش خوش و خویشت و عقلش معرفت شای و امور را
رحمت هانا رحم بر ضعیفان و درویشان و دل آن عطا و دستگیری نمودن ایشان
و پهای و زیارت علمای و همت و قصدش سلامت است یعنی سلامت نفس که از دست
یکی نرساند تا اینکه از خطرات دین و دنیوی خود بیاباست بماند و حکمتش را
که امور معاش و معاد خود را با آن منظم دارد بر هر کار است با حکم وی بفتح حلق
نقطه و فتح کاف به معنی حلقه ده که یکام است که نویسن نفس خود را با آن نام وضع از حرا
کند بر هر کار است و مشق و آوازه گاه وی بسکامیت قطب و پیش روی
عاقبت است و مرکبش و فدا حجت و مغایع و آلت جنکش نرم گفتار است و شیرین رضا
و کانش مدار او و هموار است و لشکرش مجاوره سخاوت فقط یعنی سخن گفتن با علما
یا مجاوره بجم چنانکه در بعضی اشعار یعنی نزدیکی و در جوار علم بودن و
ذخیره اش احیای آن کما هان است و توفیق اش بیکوینت و آتش بنا بر بعضی از شیخ
مصالحت است و دلیل و راهنماش در حد ارشادات و رفیقش تحت نیکانست
از این تصور بدل پذیر که کلان تقریر آن امیر کل امیر بر صفحه بیان نکاشته
مستفاد میگردد که آنقدر که آدمی در اصل بقا یا در اقل و نظام بدن با اعضا و جوارح
مذکور محتاج و در امر معیشت از تحصیل اسباب و کالات و ضروریات مزبوره
لا بد و لازم است علم را نیز از این خصال حمید و صفات پسندیده گزیر و شرف

وگذاشتن به آنها صورت پذیر نیست چنانکه هم در کافی از سر حلقه کرام حضرت ابی
عبید الله در تفسیر آیه کریمه اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ مرویت که المار با
لعلماء من صدق قوله و من کثیر کذا لک یعالی محصل معنی آنکه مراد از
علماء در این آیه کسی است که کویارش تصدیق کند بر کفارش و باشد و کسی که چنین
نباشد عالم نیست یعنی چنین علمی در شمار علم نخواهد بود **بیت** علم کز نور انوار بتا
جمله انان علم به بود صد بار آب حیوان چه شد که در حلقه بنشیند که چه شد
هست نور کوار الله ام و ففنا للعلم والعلم و خلصنا من الخیر و طول الا ممل
فصل در بیان آنکه مقصد منشاء اینهمه فضل و ثواب و صله عاقبت بخیر
و حسن مآبست کدام است بر هوشمندان ظاهر است که فضل و شرف هر کاری با
غایت و فایده است چنانکه عظمت و جزایست باشد انکارش بغیر و جمیلت خواهد
بود پس از جمله علوم آنچه فایده و نیوایه باشد شرافت آن مثل شرافت آن دنیا فایده
و قیمتش بقدر قیمت زعارف ابله فریب این عارضی خواهد بود و فریبند آن
جل شانه کاری عقل منافع الذنیا قلیل و امثال آن قیمت آنرا بیان فرموده و سید
انبیاء قدس سره آنرا زباله است کمتر خواند و سیدنا و صیبا علی الصلوة والسلام آنرا از
خوکی که در دست مجذوبی باشد حقیر تر شمرده پس شرافت آن علم نیز در این پایه
و قدر و قیمتش در میزان نظر عقل درین پایه خواهد بود و خطر مندانی و صاحبان
هست بلند التعلق چندان بآن ننمایند و در طریق تحصیل آن قدم سعی چندان
نفرمایند مگر قدری که ضروری باشد و در امر معیشت انان آن کز نری نداشته
باشد چون علم صنعت کربها و بیت و دریا که بعضی از موهبت آن در کار و ازان
ناچار است و ازان قبیل است علم نیز نجات و علم که بیا اگر اصلی باشند و علم عمل
و علم شانه و قیافه و علم باشعادت و اطلب و ارباب نوار بخ اگر غرض اخروی

بآن متعلق نباشد چنانکه در امالی شیخ صدوق رحمه الله مذکور است که حضرت
اشرف نبوی داخل مسجد کرد بدی جماعتی را دید که بر گرد مردی حلقه کشیده اند
فرمودند این چیست گفتند علامه یعنی مرد بسیار داناست فرمودند و اما العلماء
نیز بسیاری دانستند و در جهامات گفتند دانایان مردمانت با ثواب و طایع
ایشان در زمان جاهلیت و باشعار عربیة آنحضرت ذاک علم الاجر من حبله و لا
یتقعر من علمه یعنی علم است که ندانستن آن زبان و دانستن آن سودی بکسی نیست
یعنی بحسب عقبا و نیز از جمله این علوم است از ریاضات زنجوم و غیر آن مگر آن
در امر دین بکار آید و در احکام شرعیة معاونت نماید چون تعیین قبله و تحقیق
وقت برای نماز و امثال آنها و آنچه زیاد بیفایده باشد در امور علوم معاد
دنیویة خواهد بود و بی ضرورت عمری به خلف را در تحصیل آن تلف نباید نمود
و در باب علم زنجوم از بحر موج علوم جناب منطاب امیر المؤمنین منقول است که
ایا کفر و تعام الخوم الا ما فتنک فی به فی بحر آخری حاصل معنی آنکه برهنه کنید
از موهبت زنجوم مگر آنچه راه یافته شود بآن از خشکی و دریا و مود و این کلام از
امام همام در احتیاج بخوبی مذکور است که حاصل آن اینست که چون آنحضرت
اراده نمود که مدفع خوارج روانه کرد و یکی از اصحاب گفت اگر در ایوقت روانه
کردی سیرسم که برادر خود ظفر نیایی از راه علم زنجوم یعنی قواعد زنجومی باین دلالت
میکند باینکه آنرا در این سخن را از راه زنجوم گفت آنرا که جناب در جواب آن نابلد
طریق آداب فرمودند که آنرا شریح آنک خدی ای الحی الشاعرة التي من سائر فیما ضرب
عنه السوء تخوف الشاعرة الخ من سائر فیما خاف الضمیر من صدق کذا لک
فقد کذب القرآن الی اخر الحدیث خلاصه مضمون کلام صدق نظام و تنبیه آن
بجمله ایجاز مذکور شد آری میفرماید که تو را همتانی میکنی با شاعری که هر که در آن

سفر کند بدی زو بکرد و تخویف میمانی از آن ساعی که از آن سافر شود ضربه او را
 فرو گیرد یعنی کجای نواست که این دو ساعت چنین را از هم میثانی و مردمان
 از این بان هدایت و از این دیکل جناب میتوان فرمود هر که قصد حق کند تر با
 پس تحقیق که قول را تکذیب کرد و خواهد بود در میل محبوب و دفع نکرد و از اشاعت
 خفاستغنی کرد بد خواهد بود بنا بر قول تو سزاوار است که عمل کنند بفرمان
 تو و تو واحد کنند نه خداوند خود را بدستی که تو بزعم خود او را هدایت کرد
 ساعی که در آن دفع سید و از ضرب این کردید است ایما الناس بهر یکند از او
 بخوم سکر بخند و یافته شود بان در خفگی یا در بر یا یعنی بهین قدر که در بر یا و جل
 بکار آید و شما را از سر کشی رها نداشتن شما سید چه بدستی که علم بخوم میخواند بکشت
 مخم چون کاهن است و کاهن مانند ساحرات و ساحر مانند کافراست و کافر
 در آتش است و دامن شود بر سم خلد و یاری او نیز آورده اند که در همان سفر ظفر اثر
 ترسانی از داه بخوم آنحضرت را از رفتن بحرب خوارج منع نمود آنرا لاجباب و دا
 از آن سخن عزم و عجاب ساخته بمقتل آنقوم بوجه فرمود بمفضل این عجل اینکه
 در آنرا سپاه نصرت پناه شاه ولایت و سگاه بدی رسید مردی نرسا که از آن
 انجا بود از فرزند میرزا بد آورد که ای لشکر اسلام و ای پیشوا لشکر اسلام بکجا
 میری این سخن بخندست آنحضرت معروض کرد بدی مرکب بدی انصوب جهانبند تر سا
 گفت لشکر خود را فرود آورد و بحرب مخالفان مرد که ستار مسلمانان در مینو
 و طالع اسلام ضعیف چند روزی صبر کن تا آن کوکب ها بطرد و بعود آورد
 و طالع مسلمانان قوی شود و آن عالم را سر زد بانی و اوقات و ضاع منصفی
 و آسانی فرمودند که اگر دعوی علم آمان میگویند از سیر فلان ستار خبر ده گفت
 من هرگز نام این ستار ندیده ام سوالی دیگر فرمود که زیر پای تو نظر نیست و در

فایز اینقدر از نفس سکه دار است پیر ما گفت این سخن از کجاسی کولی فرمود رسول
 خدا خبر داد است مرا و فرموده که با این قوم جنگ کن که از لشکر تو کمتر ندیده کس
 بیرون روند بر پیشبخت مانند فرمود ناز را و اشکافند و آنظر ف را از بهمان
 عدد و نشان یافتند تر سازد بر بخت شرافت و بدست آنحضرت شرف اسلام در با
 اگر چه در این خبر نصیحتی بخدمت علم بخوم نیست اما از بیان آن استفاد میکرد که
 متعین قابل التفات نیست و چیزی بان و انبساط که عبد الملك مذکور ساخت
 که قُلْ كَيْفَ عَمَدُ اللَّهِ إِنْ قَدْ أَكُنْتُ عَبْدَ الْعَالَمِ فَأَسْأَلُ الْحَاجَةَ فَإِذَا انْظُرْتُ
 إِلَى الظَّالِمِ وَرَأَيْتُ الظَّالِمَ الشَّرَّ لَمْ أَزَلْ أَهَبْتُ فِيهَا كَذَابًا نَبَتْ الظَّالِمِ الْخَبِيرِ
 ذَهَبْتُ فِي الْحَاجَةِ حَاصِلِ بَعْدَ أَنْكَ عَدَمْتُ حَضْرَتِ إِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ عَزَّ وَجَلَّ
 که من باین علم بخوم مبتلا شده ام یعنی بخار خادان مبتلا گردیده ام پس این کتاب
 مینامیم چون نظریطالع کردم دیدم بدست می ششم و در رب آن حاجت میفرم
 چون دیدم که طالع نیک است از پی آنکه صبر کردم آنحضرت فرمودند که تقضی یعنی آن
 حاجت روا میکرد و گفت آری فرمودند أَخْرُجْ كِتَابَكَ یعنی بیرون کن کتابت
 خود را که بدین داری یعنی اعتقاد و صواعق از سعادت انطالع است اعتقاد بر غلط
 و باطل و کتابهای بخوم که منشاء چنین اعتقادی میشود سوختن بر سزاوارتر
 و قابل است و قطع نظر از امثال این اخبار ظاهر است که اگر احوال متعین با اعتباری
 باشد دعا یاات ساعات که ایشان حکم هر یکی و بدی آن بجهت بعضی کارها میکند یا
 نمود ائمه صادرین که استادان آن بنی بفع بشیر و نمایندگان طرق نفع و ضرر
 و خیر و شرند بیان آن میشود ند چنانکه نمی داند به ترویج و سفر در وقتی که غرض
 باشد و اینهم نمی ترویج در وقت محاف نیز فرموده اند چه اینقوم علی درجات در
 بیان ما بحتاج خلق خود را اصلاح معاف نداشته و امور مستحبه را نیز دقیقه فر

نکذشته اند و هرگاه بیا و کفش را فرموده باشند چنانکه باید پوشید و از زطع
حتی بجزایا را بیان کرده باشند که چنانکه باید بخورد و همچنین در مورد کشتن
و مجامعت کردن و امثال آنها که کدام روز خوبست و کدام روز بد بجا هرگاه
امثال این امور جزئی را نفوت نکرده باشند اگر ساعت را چنانکه بجهنم میگویند
سعادت و خوش بودی و نفع و ضرری بران مترتب بودی و خلق بلا از
غایت آن بسیار ضرر بودی چه احتمال داشت که ایشان آن نمی نمایند و خلق را
بان اعلام نفرمایند و حال آنکه در اخبار و آثار شریفه ایشان غیر از پنج چیز
چنانکه مذکور شد و از بعضی اخبار چنین مستنبط میگردد که علم خود اصلی را
ولیکن مختصر و لبها و صباست و دیگر امثال ازان خبر نیست و این مقام کجایش
فکر آن اخبار و ضبط کلام پیش از این ندارد و دیگر از اینجمله فلسفات که ازان
حکمت و علم اوایل نامیده اند و معتقدان این ابریه که هر **مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ**
أَوْتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا عبارت ازان فهمیده اند و چون چنین نباشد که بسیاری از اصول
و قواعد آن منافی شرع مبین و مخالف ضروریات دین مبین است و در بسیاری
از مطالب آن نفس را دعائی و قلب را طیبانی حاصل میشود چه اکثر ادله ناقصه
و مدخول و داخل در مصداق حدیث شریف رسول است که **مَنْ يَتْلِبُ الْعِلْمَ**
جَهْلًا وَقَطَعَ نَظْرًا این مراتب مطالب علم فلسفه کلام و بعضا مطابق شرع
و دین است آیا نذاکر متابعت جماعتی طلبکن از قرآن و آثار اهل بیت نمایند
که حضرت اقدس بنویس امت را بافتند و اتباع آن هر دو وصیت نموده و گناهی
تتمک باین هر دو جویند نجات از ضلالت جویند و مع هذا ایشان در بیان
عقاید اکثرند لکن بدلیل عقلیه نیست و بعضی نقل نیست و اکثر مطابق شرع نیست
مکان اینکه آنها عقلی و اینها نقل است در صورتی که بعضی نقل را توجیه باید

نمود از امر مبین دانسته اند و اصل کردن و کتاب و سنت را توجیهات واهی نامیده
نموده بآنها فرود آورده و چنانکه میگویند داشت غیره اعتباری در دین و مکان نقص
و سهل انگاری در تبلیغ ائمه معصومین که حجتی بر عقاید خلاق و بندگی حضرت
خالق منسوب گشته اند هر چه نه قال است قال الرسول فضل بود فضل بدان
ای مفضل عمل حضرت خداوند عز و شانه افلاطون و ارسطو را در میان خلق
حجت شناخته و تعلم امرشاد ایشان یقین نموده و احدی را به تنقیق قاریابی و
این سینه نمودن و مرده نفس ایشان و امثال ایشان بودن امر و تکلیف فرموده
که بتکمیل آن مواخذ و گناه کار و عذاب و مخطا الهی گرفتار گردد بلکه جمع دیگر را
باینکار در میان خلایق گنجاشته و طوق و جوب اتباع ایشان را گردان اهتمام خلایق
گذاشته است که ترک آن معاقب و معاتب نمیکردند بپران باب التزام مایلینم
دامن اتباع ایشان را بدو دست و دل اندازان محکم و جبل المتین تمسک و اصطحاب
با دیال این قوم واجب اطاعت و التمسک بالکلیه از دست گذاشتن از نظر عقل
بعایت و است **غیر** چند خوانی حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بخوان
دل غور کن ز اسرار جلی چند باغی کاس سلیم یونانی آثار حقیه را به مقام جبه
پسندیده و نتیجه گفته است **هم** چرا ای فلسفی ناامن میسازی بخود و نه از فکر
ست میسازی بعضی در راه خود چرخه سیرستان از غفلت خبر میگویند
مایل چه طوطی داده از کج روی این را گفته اند و دیگری در این مقام خوب فرموده
نظم حکمت نبود جز اویش پنداری حاصل نشود ازان بجز گفتاری
از فرد کتب و از برهین حکیم باشد در راه معرفت دیواری چون دیو عقل
از او بکشد از شرع ره یست برو نماند چشم ارچه که روشن است از نور نظر
در ظلمت شب ولی چراغی باید لیس از عقل بگذرد بدوای نویسی بی شرع برکت

نقائی نرسبی، شرح است که آن ترا رسانند بخدا و نه ثوابین عقل بجای نرسبی
الحاصل پیران نیات و بدشاس غرض از مستحیل یا پیش از آن پاس میدارند که صفی
تحصیل مثال این فنون بمحاصل مکرانیکه مراد دفع شبهات آن باشد که آن هنگام
از بیغ زبان قدیخانیان که در عرض مذکور در مکر باشد ناچار است پس علی که تحصیل
آن متبج اینهمه فضل است و ثواب و موصل به منزل حسن حالت علم دین است یعنی
قرآن و بدایات است از اصول و فروع و مواظبه و آداب و آنچه موقوف علیه تحصیل
آنها باشد از صرف و نحو و معانی و بیان و لغت و تدبیر و بیان خار خار هر
کردی خار نشان بمحاصلی هائیکه خاطر کافیه طلبه علوم زایل و دست و دل هکسان کلشن
هیئت بهار علوم درین بنده بکل جوی فواید آن مایل گردانند نموده که بعد از معرفت
علم اشرف مصارف زندگیت و از دفع مراتب بندگی صفوف طاعات با امام و
جنود عباد و از زبان ایوان کرامت و احکام تکلیفات مندوبه بحر باب فوسر
و فلاحیت و تکلیفات احش در سرای شانی خود مقتضای استعدادش و از حد خود
و وسوسه شیطانیت و نور بهمه اش چراغ محفل فرمود حضرت باری ایان ناخبر
و سوره اش هر یک صیقلی است ذلک از دل بر دل از فقرات و دعوات ماثوره
هر کدام دست امیدی بر کرم الهی در آن هر یک معش از هفت بندگی که رضاء است
بجمله ای قلهت و تسبیح ادا شده و هر یک کوثر از قلمم تذلل و افکندگی موجب
توفیق الهی بر خواسته هر خدی که از کوثر از درگاه عبودیت طاقت و هر
چیز آسانی محمودش بر تارک نفس اماره سر بمواظراتی و هر فناش نخلت
مثمر سعادت چندین فضل و ثواب کونا کون و هر نمودش گلشن بر نل از کلهای
سعادات انحدافزون و دوست کشاده در فتوش طایر عازاد طایران
اوج اجابت در شهید است و شهیدان تین شهیدش از اصل ایمان و شاخ زعفران

نثر برکات شیدا نش فامت عده کی لخلت کمال و دعوات تعقیباتش طاعت دارد
افزای جمال قضیت و شرافت همین پس که آن را معراج مسلمین گفتند و چه رسیده
بان بر سپهر مرسته قریب الحی عروج و بروج سعادت مکالمه خداوند خود صعودی
نماید و اخبار صدق آقا ریکه ذکر آنها در فضیلت ضرور و در کلمات بعضی از آنها
در فضل و ثواب اصل نماز بر سبیل و در و یافتم و بعضی در فضل و ثواب فروع
و متعلقات آن از مفروض و مندوب و آنچه مناسب انجام است لهذا منته
قلم بلاغت رقم ایچلس ریچندین فصل مرتب میدارد و در هر فصل فیضی از انوار
بر لوج سابقین میگذارد **فصل** در ذکر فضایل و ثواب اصل نماز بر سبیل طلاق از
مظهر اناس ذنوب و مؤذبات داب مفروض و مندوب و با عقی جناب شرف نبوت
در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه مرویت مثل الصلوة مثل قعود الفیطرس
اذا ثبتت العود ثبت الاطياب والا فناد والعشاء واذا انکسر العود لم یفیع وقد
ولا طيب ولا عشاء خلاصه مضمون اینکه نمازها مانند ستون خیمه است که تا آن
ستون بر است طایها و میخها و برده خیمه نیز رجالت و چون آن ستون نکست
آنها هر سفایده میگرد و بر طبق ایچندین شریف نبوی کلام صدق نظام جهان
مستطاب جعفری که هم درین لایحه الفقیه مرویت که اول ما بحسب العبد الصلوة
فاذا قیلت منه قل سائر عمله فاذا زدت علیه ردت سائر عمله حاصل معنی اینکه نخستین
عملی که از بنده حساب آن گرفته میشود نماز است چون آن مقبول و پسندیده میشود
اعمال دیگرش نیز مقبول میشود و اگر آن مردود گردد بد اعمال دیگرش نیز مردود گردد
و هم در آن کتاب شریف مذکور است که معویه بن وهب از حضرت ابی عبد الله علیه
که افضل آنچه بندگان بآن بخداوند خود تقرب میجویند چیست و محبوب ترین آن
نزد خدا شایع کلام است فرمود ما اعظم ثواب عبد المؤمن فی هذا الصلوات

حاصل معنی آنکه بعد از معرفت و علم چیز بر اینتر نماز نمیدانم و در همان کتاب آنها
جناب علی خلدی روایت است که محبوب ترین اعمال نزد خدا شستن نماز است و این اثر
وصایای نبی است یعنی آخرین سفارش است که پیغمبران امت خود را کرده اند
سفارش نماز بود پس نیکوست از این کس که عمل نیکو کند یا وضو سازد و افعال
وضو را بر وجه کاملی بعمل آورده و بعد از آن کناری و خلوتی گزیند که شخصی
و یاری و دانه ندید پس خدا شعله بر او مشرف و ناظر گردد و او در رکوع و سجود
باشد بدرستی که بنده چون سجد کند پس سجود را طول دهد تا لبس فریاد کند
که ای وای بر من این بندگان طاعت کرده اند و من حصیان و زبدم و ایشان
سجد کرده اند و من با او مشغول نمودم و هم در آن کتاب از آنکه جناب مرتضی
که صلوة فریضة کبر من عشرین حجة و حجة کبر من ثلث کملو ذهابا بعد
منته حتی یفنی یعنی نماز واجب نماز است از جهت حج و این حج نماز است از خانه
که بر اثر زهر سرخ باشد که تصدیق کند از آن حج باقی ماند و نیز در فقیه از
امام عام حضرت ابو جعفر منقول است که ما من عبد من شیعنا یقوم الی الصلوة
الا لقلب بعد من خالفه ملکة یصلون خلفه و یلحون لله حتی
محصل مضمون آنکه هیچ بند نیست از شیعه ما نماز هرگز ترک مکرر و کبرند
او را بعد از هر که مخالف اوست در دین فرشتگان نماز گذارند و در قضا و دعا
کنند از برای و تاولی و نماز قرائت بهر ساند و هم از آنجا که در آن کتاب منقول است
که لا یصلی ثلاثا و یصلی اقام فی صلوة حقة یولل لایکه من قد می الی
أعنان السماء و یتنازل الی علیهم من أعنان السماء الی فوقی رأسهم ملکات
مؤککله و یتنازل الی علیهم المصلی من یتادی و من یتاجی ما انقلب حاصل
آنکه نماز را سه نعل است چون نماز می بیند فرستاده اند امر ملائکه از آنها

از اطراف آسمان و نثار میشود بر او خیر و برکت و رحمت آسمان نافرین سرش
و فرشته که با او موکل است ندا کنند که اگر ندانند نماز گذار که با که مناجات میکند و راز
با که میگوید منصرف نشود یعنی از نماز بیرون نرود و بخوان الله چه غافل و نادان
آدمی که اگر در عمری باری در خدمت پادشاهی برایشان از روی بجا و افسرد و
فرمان فرمائی بر سر ایشان بر سیل عاریت رسد و با او در سکه سخن کند سالها با آن
مینازد و آنرا مناسط شرف و اعتنا بخود میسازد و شبانه روزی فلان بخیار را بنواست
سعادت تکلیف عبادت بر ساحت احوالش میناید و بدرگاه پادشاه پادشاهی
جل شامی ناید با خداوندی بنابر شافیه را از میگوید و مطالب و حجابی از جناب
احدیت و ساطت باز میگوید همچو کان رکوع و سجود کوی فرخندگی از صدقات
بندگی میریاید بگاه بوسلیه قیام و نفوذ در بارگاه قرب اله با صاحبان آن درگاه
نشست و درخواست میناید و از چنین سعادت که و بر امیر کشنده اکثر اوقات
سیاهی و غافل و در گذارشان بگردان و کاهل میسازد و بعد از آنکه با کمال تمام غن با
آن در داد و بعد جز ثقیل بار گذارشان آزار بدوش طبیعت نماد هفت قصیر شکر
مقصود بر آنست که آنرا زود با بخلم رساند و خود را از ثقل آن سبکبار گرداند و با
خود نمی اندیشد که وی را چه قسم دولتی روی داده است و در خدمت چگونه
پادشاهی بیتا ده **رای** ای آنکه بنشیند نماز از جناب طاعت بیست و هفت
و قیام از برای خدا سبک خیزی تو تکبیر گفته داری نماز سلام و هم در کتاب
من لخص فی الفقه از سید کانیات و دلیل بر اینست ما من صلوة تحضر و قیما
الا نادى ملک بین یدى المتأسس و مؤمل الی غیر انکم الیه اوقد تموها علی
ظهورکم فاطفوها الصلوة بکم خلاصه مضمون آنکه هیچ نمازی نیست
که وقت آن حاضر شود مگر آنکه ندا کند فرشته در پیش مردمان که ای مردمان

برخیزد و مشوجه شود پس آتشهای کناهان و بر آتش سمان سوز عیان
نماید است که آنرا فرو می نشاند و بنده را شایسته رحمت و آمرزش میگرداند و بر
طبق این خبر امید اثر است حدیث آمده در کتاب صد کور اثبات مثل الصلوة فیکم
مثل الشرائع وهو التمس علی باب احد که خرخر الیه الیوم واللیلة تغسل
بینه خمس مرات و لا یجوز الذنوب علی الصلوة خمس مرات محصل معنی آن
نماز در نزد شما مانند حد و لایست بر هر خانه احدی از شما که شانه روزی پنجم
بر آید و اذان نیز مثل نماید پس چنانکه با شانه روزی پنج مرتبه غسل کردن چو در
بدن نمی ماند با پنج وقت نماز نیز گناهی در این کس نمی ماند و نیز مقید بر نواذی و ایا
اصداست حدیثی که در کتاب صد کور از حضرت ابی عبد الله ما فرمود است و محال
مغنی آن بر سبیل اختصار اینست که وقتی که حضرت آدم از بهشت نزل فرمودند خال پاهای
در او پیدا شد از دو تا قدم وی را فرو گرفت و بدان سبب اندو هلیکن و گریان
شد پس چیریل گفت سبب گریه چیست گفت خالی که بر من ظاهر شده است چیریل
گفت با دم برخیز و تا کن آدام برخاست و نماز گذارد آنحال تا کردن وی فرود آمد
پس وقت نماز دویم نیز آمد گفت برخیز و نماز کن و وقت نماز سیم نیز آمد و بر
نماز امر فرمود آدام برخاست و نماز گذارد آنحال تا ثلوی وی فرود آمد پس
وقت نماز چهارم آمد و امر بنماز گذارد آنحال تا قدمهای وی فرود آمد پس وقت
نماز پنجم آمد بدستور امر بنماز کرد آدام نماز کرد آنحال تمام از وی نایل گردید پس خدا
را حمد کرد چیریل خیمون را دافروود که یا دم هر که را دافروود پنج وقت نماز
گذارد از کناهان بیرون آید چنانکه تو را این خال پس وقت آمدی و در مالی شیخ
صدوق نقل سر الله مر و حدیثی از حضرت امام همام علی التوفیق منقول است
که شتمالت بر سوالی چند که حضرت کلیم الله علی نبیا و آله و علیهم السلام از جناب الهی

امروزه و از آنجا اینست الهی فاجزاه من فام بین یدیک یصلی یعنی چیت مرا و کس
نزد تو ایستاده نماز گذارد و حدیثی فرمود که یا موسی یا هارون یا یونس یا زکریا یا عیسی یا
قائما قاعدا و من یأثیت بیه ملائکته که اعدا به یعنی مباحثا میکنم با و در فرشتگان
خود و کسی یک ماهات تمام بسبب او ملائکه را و دا عذاب نخواهم نمود و در مالی شیخ
صدوق طاب ثراه از معصومین فرزند که و نور چشمم بعد که اعیان حضرت اشیاء بنویسند
مر و حدیثی که خلاصه معنوی آن اینست که الله تعالی فرشت است نام او سجایل
هر وقت نمازی که آید برای گذاردن از خداوند عالم برای آنها بران شانده میگویند
که چون مؤمنان صباح کردند و برخواستند و وضو ساختند و نماز صحیح گذاردند
برای از خدا بیجا برای ایشان میگردد که انا لله الیها و امان فی صغری جعلکم و ان
و تحت کفنی صبرکم و عزیزکم و جلالکم انتم مغفور لکم ذنوبکم حاصل معنی آنکه
معبود بر حق که بایستد ام ای بندگان و ای کینزان من و من ثمار در حصار استوار
خود گردانیدم و در بهانه و حفظ و حمایت خود جای داده ام بجز خودم قسم که شما را
فرستیکندم و کناهان شما آمرزیده است و چون وقت ظهر برخواستند و نماز گذاردند
آن فرشته میگردد از برای ایشان از خدا بیجا برات دویم و نوشته است درین کتاب
فاویر جنادی و امانی بدلت شباکم حشای و غفر لکم التبتات و احکمکم برضا
عظمکم فاما بعد لا یغنی من معبود فو انما ای بندگان من و کینزان من بدیهای شما را
بر نیکیا است که گردانیدم و بدیهای شما را آمرزیدم و بخوشنودی از شما فرود آوردم
و جای داده ام در سرای بزرگوار می و میتواند بود که مراد از دار جلال مرتبه و مقامی
باشد از بهشت و چون عصر شد مؤمنان برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند
آن فرشته میستاند از برای ایشان برات سیم و بران نوشته که انا لله الیها و امان فی صغری جعلکم و ان
و تحت کفنی صبرکم و عزیزکم و جلالکم انتم مغفور لکم ذنوبکم حاصل معنی آنکه
معبود بر حق که بایستد ام ای بندگان و ای کینزان من و من ثمار در حصار استوار
خود گردانیدم و در بهانه و حفظ و حمایت خود جای داده ام بجز خودم قسم که شما را
فرستیکندم و کناهان شما آمرزیده است و چون وقت ظهر برخواستند و نماز گذاردند
آن فرشته میگردد از برای ایشان از خدا بیجا برات دویم و نوشته است درین کتاب
فاویر جنادی و امانی بدلت شباکم حشای و غفر لکم التبتات و احکمکم برضا
عظمکم فاما بعد لا یغنی من معبود فو انما ای بندگان من و کینزان من بدیهای شما را
بر نیکیا است که گردانیدم و بدیهای شما را آمرزیدم و بخوشنودی از شما فرود آوردم
و جای داده ام در سرای بزرگوار می و میتواند بود که مراد از دار جلال مرتبه و مقامی
باشد از بهشت و چون عصر شد مؤمنان برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند
آن فرشته میستاند از برای ایشان برات سیم و بران نوشته که انا لله الیها و امان فی صغری جعلکم و ان

وَرَبِّعَتْ عَنْكُمْ رَجْعِي شَرَّ الْأَشْرَارِ مَخْصُوعِي سَيِّئَةٍ مَعْبُودٍ بَزْرِكَاوَرِ سُلْطَانِ
 مِنْ عِظَامِ سِتِّ قَارِ لَمَّكَاهِ بِنِكَانِ وَدَفْعِ كَرَمِ زَنَّا بَرَحْتِ خُودِشْ بَدَا زَنَّا وَ
 وَفَتْ شَامِ شَدَّ بَرِخَوَاسْتِ وَوَضُو سَاخَشْتِ وَنَمَازِ كَلَامِ دَنَدَانِ فَرِشْتِ مَكِينِ
 اَزْ بِلَی اِشَانِ اَزْ خُدَا بِنَا بَرَاتِ جِهَارِمْ وَنُوشْتِ اَتِ دَرَانِ كَدَا نَا اَللَّهُ اَلْحَبَابُ اَلْكَبِيرِ
 اَلْمُقَالِ عَبْدِي قَامَا بِنِي صُغْدِ مَلِكْتِ مَزْغَنْدِ كَمِ بِالْزِنَا وَحَقِّ عَلِيَّ اَنْ اَنْصِتْكُمْ
 وَاعْطِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْكُمْ حَاصِلِ مَعْنَا اِيكَ مِنْ مَعْبُودِ بِرَحْمِ كِ صَاحِبِ بَرَاتِ
 وَبَزْرِكَاوَرِ كِي وَعَلَوْ شَانِ اِي بِنْدَكَا نِ مِنْ اَزْ ذَكُورِ اَتِ نَا اَتِ صَعُودِ مُمُورِ نَدِ دَعَا لِمِ
 بَا اَمْدِ نَدِ فَرِشْتَا نِ اَزْ نَزْدِ شَمَا بَارِضَا وَخُوشُودِي وَلا زَمِ اَسْتِ بَرِمْ اِيكَ
 شَمَا رَا اَصْنِي وَخُوشُودِ كِرَا مِ دَرِ رُوزِ قِيَامَتِ شَمَا رَا بَارِ وَفِي كِي دَا رِي دَرِ مَآ
 وَچُونِ وَفَتْ خَفْتِ نَدِ مُمُورِ اِنِ بَرِخَوَاسْتِ وَوَضُو سَاخَشْتِ وَنَمَازِ كَلَامِ
 اَنْ مَلِكِ مِيسَانِ اَزْ خُدَا بِنَا بَرَاتِ اِشَانِ بَرَاتِ بَچِمِ رَا وِدَانِ نُوشْتِ
 كِدَا بِنِي اَنَا اَللَّهُ لَا اِلَهَ غَيْرِي وَلَا رِبَّ سِوَايِ جِهَادِي قَامَا بِنِي بِي بِيُو كَمِ نَظَرِمْ
 وَابِي بِيُو كَمِ مَشَقِّمْ وَفِي ذِكْرِ حُصْنِمْ وَحَقِّ عَرِّ فَنَمِ وَفَرِ اَصْنِي اَرَا بِنَمِ
 اَشْتِدْ كِتِ يَابَسْتَا بِلِ وَسَا بَرِ مَلَا نَكْتِ اِنِي قَدَرِ جَنَّتِ عَنْكُمْ حَقْلِ مَضْمُونِ
 اِيكَ مِنْ مَعْبُودِ بِرَحْمِ نَبِيتِ مَعْبُودِ بِحَقِّ غَيْرِ مِنْ وَبِنْتِ خُدَا وَنَدِي جِهَزِ مِنْ اِي
 بِنْدَكَا نِ دَايِ كِنِزَانِ مِنْ دَرِخَانِ اِي خُودِ طَهَارَتِ كَرَفِيدِ وَجَاهِ اِي مِنْ بِنِي مَسَا
 وَمَعَا بَدِ مَشِي مُمُورِ بِي وَدَرِ ذَكْرِ مِنْ خُوضِ مُمُورِ بِي وَحَقِّ مَرِشَا خَشْتِ وَنَمَازِ هَلَانِكِي
 بَرِشَا فَرِضِ كِرَا بِنَمِ بَجَا اُورِ بِي وَكُوهِ سِي كِرِمِ تَرَا اِي سَبْجَا نِيلِ وَسَا بَرِشَا
 كِي دَرِ مَشِي كِي وَتَحْقِيقِ كِي رَا صِنِ شَدَمِ اَزْ اَدِشَانِ اَنْخُضْتِ فَرِ مُمُورِ نَدِ كِي بِنِ نَدِ مَكِيدِ
 سَبْجَا نِيلِ سَرِ مَرْتَبِهِ هَرِشْ هَرِشْ هَرِشْ نَمَازِ خَفْتِ كِي بَا مَلَا نَكْتِ اَللَّهُ دَرِ مَشَقِّ حَقِّ مُمُورِ
 نَمَازِ كَلَامِ دَنَدَانِ رَا كِي بِي كَانِ اَوِ مَعْرِفِ بَاسْتِ بِنِ مِي مَانْدِ مِجِ فَرِشْتِ دَرِ مَشَقِّ

امان مکر اینکه استغفار میکنند برای همانکذا دان و درها مینا بدجهت ایشان
 چند آنکه ایشان سر بر قامت آن مداومت و برگذار سر آن امور ضبط نمایند
 و در جامع الاخبار حدیثی از سرور اخبار مقلوبست که حاصل مضمون آن است
 که هر چیزی زینته است و زینت اسلام نماز است و هر چیزی را زینتی است
 و درکن مؤمن نماز بچکانه است و هر چیزی را برانیت و برانیت مؤمن ازین
 جهنم نماز بچکانه است و هر چیزی را قیبتی است و قیبت بخت نماز بچکانه است
 و هر چیزی را امانیت و امان مؤمن از بریدن و جدا شدن نیز از جماعت
 مؤمنان یا از رحمت خدا و امثال آن نماز بچکانه است خبر دینا و آخرت در آن
 و آن مبین و جدا میشود کافر از مؤمن و مخلص از منافق و آن ستون دین است
 و زینت اسلام و بزرگترین حیثیت با حبیب و رواندن حاجت است و توبه
 کردن است و زیاد کردن نعمت است و برکت در اوقات و وسعت روزی است
 و نور و روت و عزت مؤمن است و طلب نزول رحمت است و اجابت دعا
 و سبب استغفار ملائک است و باعث رَغْمِ اَنْفِ مَلْعُونِ و تَهْرِجِمْ شَاطِطِینِ و
 خوشحالی مؤمن است و کفایت کناهات و حصار مال است و سبب قبول
 شهادت و آبادی ماحدات و زینت شهر است و فروغی و نفی کبر است
 و طلب دیاری و قهرهای جنت است و مهرهای حورالعین است و کاشتن
 درختان بهشت است و نثار رحمت است از جانب خدا و از مبنای بخششها
 کوراعنه شافع بوم الشکور ماثور و مشهور است که قَرَّ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَ
 جَنَمِ مِنْ مَرُوشِ وَخَاطِرِ نَكْفَةٍ وَسِرِّ مَسْكُورِ بِحَلَا اَبَرَقِي وَ اَلْوَا كِي بِنَمِ
 اَصْحَابِ زَمَانِ اَمِثَالِ اَحَدِيَّتِ دَلَا وِزْ سَرِشَارِ و اَبَرِشَارِ و خَلَّتِ اَنْ دَرِ
 دِلِ اَرِ مَوْشَا رِي كِي لَبِ بَرِ بِلِ تَا مَلِ نَهَادِ لَذَّةُ الْبَشَارِ بِنِ كُو بِلَا جَرِي كُو بَانِ

جمعه نوشتد و بید ماغی مغر جاهل در بندگی کامل را بان زایل گردانید و روز
و شب فضل و ثوابهای چنین از دل و جان کوشید و بدیعت آن بی یزید کافر
از خدا دوری کرد و کذا را شکر کاهی و کرا بخانی کرد و ترک آن نماید یا از کیفیت
آن بی پروائی کرده سهل انگاری نموده طریق ادای آنرا با د آب و شر و طی که
میباشد بقدیم اهتمام نه میاید و ماغ هفتش از کفش طاعت بوی صحن نکشد
و عذاف جانش از خوان نعت بندگی نغمه فیض به بخند مرغ روحش بدو بال
دو کا به صبح در رضای جانفزی فرمان پذیری بال افتائی ننماید و دلی سعاد
بخت رکعت ظهر و عصر خود را بجله کرامت بنیادید بسیر کانه شام خود را از
سما اندیشها و در رضائی امین سازد و در چارخا بان چهار رکعت حضرت بجا
کلهای کونا کون فیوضات از خدا فرو نبرداند و در ذکر هر بلای از
آداب و شروط نماز که بر نماز مقدم است و در فضل و ثواب آنها اخبار علمیده
بظهور رسیده از واجب و سنت پوشیده نیت که ماحصر اینان بیدای ناپیدا
و دوستان شهرستان داناتی اذان نادان تریم که بخودی خود بسیر منزل
بندگی معبود خویش جل شانہ توانیم بهر بیخاک لای علم کنا الا ما علیک انک انت
العزیز الحکیم لهذا جناب الهی بفضل و کرم نامتناهی از عامه مخلوقات هر که را به
تشریف تکلیف بندگی خود مختص فرموده راه و رسم گذارش را از انبیاء و اوصیا
بوی تعلیم نموده است و از اینجمله است نماز و آنرا آداب و شرط بسیار است
و در فضل و ثواب اکثر آنها علیحد احادیث و اخبار آمده الطهار علیهم السلام و رود یافته
و از اینجمله طهارت است که عبارت از وضو و غسل یا تیمم در کتاب به غیب بقدر حضرت امام
همام امام جعفر صادق منقولست حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که روزی
حضرت امیر المؤمنین با محمد خفیه رشتند بود فرمود یا محمد آبی بیاور که برای نماز

وضو کنیم محمد خفیه آب آورد و اینجناب با دست راست آن آب را برداشت و چپ
را بخت و فرمود بسم الله و بالله و الحمد لله الذي جعل الماء طهورا و لم يجعله
نجسا یعنی بنام آن خدا شروع در وضو میکنم و حمد اغدای پاک آب را پاک و پاک
کنند کرد و آنرا بلبه کرد و ایند و بعد از آن استجا کرده گفت اللهم حقن فرجی
و حفظه و اسر عورتی و حر فیه علی لئلا یغنی خداوند محافظت کن و نگهدار
فرج مرا از تجاوز و بیوش عورت مرا از انحرام و حرمان مرا از آتش دوزخ
بعد از آن مضمضه کرد و گفت اللهم تقنی بحجۃ یوم النکاح و اطلق لیانی و لیجلی
میر بد کرک و لا تبساک یعنی خداوند امانت بفرج من حاجت مرا روزی که ملاقات کنم
با نو و روان سازم بان مراد بدگر خود و بگردان مرا از ان کیانی که ذکر بقول میکند
و بنود فراموش میکند بعد از آن استنای کرد و گفت اللهم لا تحرم علی ریح
الجنه و اجعل لی من یتیم ریحاً و روحاً و رجلاً و طیبها یعنی خداوند احرام
مکن بر من بوی بهشت مرا و بگردان مرا از کسائی که میشوند بوی بهشت و بنیم
فرج مرا از آن و بوی خوشی از آن بعد از آن روی خود را شسته فرمود اللهم بعض
یوم تشو فی الوجوه و لا تشو فی وجهی یوم تبص فی الوجوه یعنی خداوند
سفید گردان روی مرا روزی که سایه میگردد در آن روها و سایه مکن روی مرا
روزی که سفید میگردد در آن روها بعد از آن دست راست خود را شسته فرمود
اللهم اغنی عنی و اخلد فی الثمان بشاری و حاشنی حیا افسری
یعنی خداوند امانت عطا کن نامه احوال مرا بدست راست من و نوشته جاوید بود
در بهشت لا بدست چپ من و محاسبه کن با من حساب آسان یعنی با من در آن
حجت گیری مکن و با آسانی بگردان بعد از آن دست چپ خود را شسته گفت اللهم
لا تعطنی کنایه بشاری و لا تجعلها مغلوله لک عینی و اعود بک من قطعاً

و گفتی که بسم الله الرحمن الرحيم بپاشد و فرو میریزد کناهانی که کعبه است آنرا
و چشم تو بکناه کردن و دهان تو بچشم کشتن پس چون شتی دوست خود را
فرو میریزد کناهان از رات و چپ تو پس چون بچشم نمودی و میسر کردی
سوی پای خود را فرو میریزد کناهان که بقدمهای خود می نمود و طریقی از نگاہ
پیورد پس آن ثواب تراست در وضو و وضو تو بعد از آن چون بنماز برخوایستی
و روی قبلم کردی و ام الكتاب را یعنی فاتحه و آنچه میسر باشد تلاوت نمود
خواندی بعد از آن رکوع کردی و سجود و نماز را تمام نمودی یعنی بشروط آدا
و تشهد خواندی و سلام دادی آمرزید شد هر کناهی که کرده ما بین این نماز
و نمازی که قبل از این کرده پس این مزد و ثواب تراست در نماز تو پس برگزیده
حق متوجه آنرا باینصاری گشت فرمودند که یا مؤایا احلا انصار آمده که سوال
کنی مرا از حج و عمره خود و آنچه تراست در آن نماز ثواب چون تمام این کلام مناسب خدایت
نداشت و خاصه خوش بیان مقام دان این مجلس را بذكر آن نمی آید و مجلس ذکر فضایل
حج که نیز از اشرف عبادت و عده میباشد و شیخ صدوق رحمه الله حدیثی
طویل الدلیل در امالی آورده که جواز می رود در خدمت اقدس بنویس و رود نموده علم
ایشان مسئله بچند پرسید و از آنچه ثواب وضو بود آنحضرت فرمودند آنچه حاصل
آن اینست که اول بار که دست بر آب زد و در میگرداند از شیطان و جوی
کرد مؤمنانی که خدا عادل و زبان او را بجهت پس چون اشتنا نمودی امین گرد
خدای تعالی و انا آتش پس چون روی خود را شست حرام گردانید خدا باینکه او را
غلامی آتش را و چون مسح سر خود را کرد زایل کرد ساخت و دست خدا باینکه انا و باینکه
او را و چون مسح پاهای خود نمود که مرا نید او را خدای تم از پل صراط و روزی که در آن
پاهای سیریزد پیروی کث است کفشی یا محمد و دیگر از جمله سؤالاتی که پیروی مذکور

انان شافع و وزند خود را زانو و ثواب غسل جنابت بود که از حلال باشد آن
و الا جنابت فرمودند بدین معنی که چون مؤمن با اهل خود جماع کند یکسره هفتاد
هزار مرتبه یا خود را در زیر ایشان از برای تعظیم و تکریم تا با معنی که از غایت
فرج و نشاط پاهای خود را میکشاید و نازل میشود رحمت پس چون غسل می
نماید بنا کند خدا باینکه برای او بفرقه قطره یعنی از آب آن غسل خانه در بهشت و آن
غسل جنابت پرده است میان خدا و خلقش ها نامزد این باشد که دانای عیوب
جل شان غسل شهای او را نادید می نگارد و بر سر وی آوی آورد و هم در آن کناه
از آنکه الا جنابت ما اثر است که روزی فرمودند که من در شب چیزی چند عجیب
دیدم بعد از آن حساب استندای حسابیان آن امور عجیب نمودند که رأیت
تَحَلَّاهُ مِنْ أُمَّتِي وَاللَّيْلُونَ خَلِيقًا خَلِيقًا كَلَّمَ بَابِي حَلَقَهُ طَرْدُ نَجَّاهُ اغْتَسَلَا لَهُ
مِنْ الْجَنَابَةِ فَأَحْدَثُ بَيْدَةً فَأَصْدَقَهُ إِلَى جَنَّتِي حَاصِلِ مَعْنَى كَيْفَ دَلِمَ مَرْدِي دَانَا
خود پیغمبران سلف حلقه بودند نه هر که که بحلقه می آمد او را میراند پس غسل کردن
او را از جنابت آمد دست او را گرفته بهای من نشاند و از جمله شرطهاست
وقت است که در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که سرو عالم و عالمیان
میفرماید که من حبس علی صلوایات فریضه و انظر فیها فصلاها فی اقل و
فیها قام رکوعها و سجودها و خشوعها ثم تجدد الله عز وجل وعظمت و
حدته حتی یدخل وقت صلاته آخری و لا یفعل ما لم یفعله کتب الله
له کافرا الخراج والعقمر وکان من اهل العلیتین حاصل معنی اینکه هر کس
کند خود را بر نماز فریضه یعنی برای همیشه نماز دست از کارها بردارد و انظار
وقت کند پس چون وقت در آمد در وقت بکلام من آن مبارکست نماید
و رکوع و سجود و خشوع آنرا تمام کند یعنی در کلام من آن بی پروائی ننمونه

با آداب و شرط منقره بجای آورد بعد از آن تا دخول وقت نماز دیگر بر نیت
 و تعظیم و تحمید خدای عز و جل بود و در میان این دو نماز لغو و بیهود
 نکند و نکوبد نویسد خدا بیجا برای و جاری که مانند اهرج کشته و عمره بجا
 آورده بوده باشد از اهل علیین که عیال را در درجات بلند در بهشت است
 که علین در کمان هفتم جای روح مؤمنین است و نیز از اجاهد ابائ
 نبوت است که بزائل العبد فی الصلوة ما انتظر الصلوة ملخص میگرداند ما دام که
 انتظار کشد چنانکه در نماز باشد و در تذبذب از مهذب هر بعد و قریب
 حضرت اقدس نبوی ص مرتبت که انتظار الصلوة کن من کنوز الجنة یعنی غلای
 نماز کشیدن بعد از نماز کجیت از کجهای بهشت که بی نغمه در آن سدرج و
 و بیای از کلمات در آن آمده و مدخر است لهذا سبع ذلال زیرکی و معطر حق
 بنمکی انتظار نماز میکند و بلال که مؤذن آنحضرت و مؤثر آن دولت بود
 خطا کرده میفرمود او حتماً بلال یعنی اسایش بخش ما را ای بلال با اعلام وقت
 نماز دیگر از شرط و حدود وقت نماز اباحت مکانت و اشرف اماکن مکه
 معظمه است خصوصاً مسجد الحرام و بعد از آن مدینه شرف است خصوصاً مسجد
 پیغمبر و بعد از آن کوفه است خصوصاً مسجد اعظم آن بموجب حدیث شریف
 جعفری و در کتاب شریف مذکور است که یک نماز در مکه معظمه برابر صد
 نماز است و یک نماز در مدینه طیبه برابر ده هزار نماز است و از حضرت اقدس نبوی
 در خیمه مرتبت که نماز در مسجد الحرام برابر هزار نماز خواهد بود چندی است که
 یک نماز در مسجد الحرام برابر میگرداند با هزار نماز در غیر آن بنا برین یک نماز در مسجد
 الحرام برابر هزار نماز خواهد بود در غیر آن و غیر مسجد پیغمبر و نیز در آن کتاب
 معتبر از حضرت امام همام جعفر صادق در خبر است که هر که نماز فرضیه در مسجد الحرام

کذا

گذارد در آن کتاب معتبر از حضرت امام همام جعفر صادق در خبر است که هر که نماز
 فرضیه در مسجد الحرام گذارد قبول کند خدا تعالی انا و همنازی ما که گذارد است
 از روزی که نماز بر او واجب شده و هر نماز یک خواهد گذارد تا اینکه عمره و اما مسجد
 کوفه مرویست که هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر در آن نماز گذارده اند و حضرت خاتم الانبیا
 و مسافر جهان الازی سری که در شب معراج بر آن مقام شریف عبور نمود بنماز قیام
 فرمود و آنجا از حضرت آدم صبی و نوح نبی و منزل در پس و آن از مصداق حضرت
 خضر و جناب امیر المؤمنین شرافت بر شرافت افزوده و در قیامت چون محرم
 در مجلس سفید در بر بعضی بخش می آید و اهل خود و کسانی که در آن نماز میکنند
 شفاعت مینماید و از فضل آن موقوف است که لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِيهِ مِنَ الْبَرَكَةِ
 لَا قُوَّةَ مِنْ أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَلَوْ عَلَى التَّلْحِ ملخص معنی آنکه هرگاه بدانند در میان
 آنچه در آن است از برکت و فواید هر آینه آیند بآن از اطراف زمین و اگر چه زمین
 باید بر روی برف روند و دیگر از اشرف اماکن بیت المقدس است که یک نماز
 در آن برابر است با هزار نماز و دیگر از آنجمله سعد بن خنسل در منی که
 هفتصد پیغمبر و بر و ابی هزار پیغمبر در آن نماز گذارده اند و صد رکعت نماز
 در آن برابر هفتاد ساله عبادت و دیگر مسجد تپاست که بیرون مدینه
 مشرفه واقع است و کرمیه و مسجد ائمه علی التقری من اول یوم در شام
 آن در و دیافه و در رکعت نماز در آن عروایت و دیگر مسجد غدیر خم که ماهی
 الحرمین الشریفین واقع است و آن مکان مقدس را همین بس که کوه پاک وجود
 کرام نبی و وصی ششم آسا در این کل زمین نزول نمود بحکم کرمیه یا ائمه الزهرا
 علیهم السلام و آنکه من ربک خاتم النبیین و را و لیا اجد لاف فرموده و حضرت
 اقدس نبوی ص جمیع احوال دین حق و انعام لغت الهی پای سعادت بر زمین

گذاشته و لای لای هدایت انبیا مرآت مؤلا بر فرسای امیرالمؤمنین
 اطراشته سناسات نماز در حجاب انعام فیض پاک سید لولان آفتاب را
 بقدم مبارک مشرف گردید در وقتی که این ندای زنگ اذول زدای با سمع خلایق
 دسانید و اما طرف دیگر انعام موضع حیان منافقان شقاوت فرجام بوده که از بغض
 و کین کار خلافت امیرالمؤمنین بوده و اسناد دیوانگی با بنیهای فرنگی می نمودند
 پس حضرت جبرئیل نزول کرد و این آیه آورد و ان ینکاد الذین کفرو انهم لیسوا بکثیر
 یا یغاثوهم لیسوا بکثیر و یقولون انهم لیسوا بکثیر و ما هو الا ذکر الی العالمین لعلهم
 یستذکر فخر پر یافت از فضایل و شرف اماکن مذکور و ثواب نماز در کجا ادراک
 آن هر کس را مبتدینیت بلکه مخصوص مردمان با مکت صاحب سگاه و دست
 آرزوی سایر مردمان از دامان وصول آن کویا هست این کار و ولست
 کنون نماز را رسد و اما مسجد دیگر که در شهر و بلدی میباشد فضل و ثواب
 نماز در آنجا کم نیست و اکثر مردمان از در یافت باندک انعامی میسر است از انچه مسجد
 جامع که عامه اهل بلد برای جمع و جماعت در آن اجتماع میکرده میباشد این نماز
 در آن برابری میکند با صد نماز بحکم حدیث مشهور بنوی که ان حجج الخ سالکین
 رفتن در ایشان و ضعیفای مؤمنان آن حج نماز جمعه در وقتی که بر وجهی معتقد
 میشده باشد بمنزله رفتن حج خواهد بود و دیگر مسجد قبله است یعنی مسجدی
 که در میان قبیله و طایفه خاص باشد و غالباً مردم آن قبیله در آن نماز میکرده باشند
 و مسجد خلوت ممکن است از انچه باشد بکنایه از آن برابری میکند با صد نماز
 نماز دیگر مسجد با نماز است که بکنایه از مدان برابری میکند با صد نماز و در
 فضیلت مطلق مسجد و رفتن آن و نماز گذاردن در آن اجاز و آثار بسیار دارد
 از انچه در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از بنده مخلص حضرت پروردگار انعام

و نیست که من مشی لا مسجد که یضع بخله علی رطب ولا یابس الا سح که
 الا لا یضین الشایع حاصل یعنی اینکه هر که رود بمسجد و بگذارد پای خود را
 هر طور تری و خشکی مکن که برای او ناهفت طیفه زمین استغفار نمایند و هم
 در کتاب شریف آمده روی آن فی التوریه مکتوباً ان یونی فی الارض لیس
 فطوبی العبد یطهر بینه ثم یضعه فی التوریه الا ان علی المزور کرامه
 الزاری لا یبشر المشائین فی الظلمات الی الساجد بالثور الشایع الی یوم القیة
 خلاصه مضمون اینکه مرویست که در توره نوشته که بعد از شستن پاها با دست
 مساجد هاست پس خوش آن بنده که در خانه خود طهارت گیرد و بعد از آن زیارت
 مراد خانه من بآن بدین معنی که برای یکبار احدى زیارت او آید کلام است گمان زیارت
 کشته را نکیم نماید بشارت ده و دندکان در ظلمات را در جامع الاخبار از سید ابی
 انیسون منقولست که چون مؤمن داخل مسجد شود پس پای راست خود را پیش
 گذارد ملائکه گویند عفر الله لک یعنی بیامرزد خدا آنرا و چون پیرون آمد
 پای چپ خود را پیش گذارد ملائکه گویند حفظک الله و فیض لک الخ و ایح و
 جعل مکاً فانک الجنة یعنی خدا تو را محفوظ دارد و حاجتهای تو را برآورده
 و گرداند جزای و بهشت را و هم در کتاب مذکور است که چون حضرت اقدس
 بنویست شرفیات وجود در چند خودی ساخت پای راست پیش گذاشته
 بکف از این کلمات می پرداخت که ینیم الله و علی الله توکل و لا حول ولا
 قوة الا بالله العلی العظیم و چون پیرون می آید پای چپ خود را پیش نهاده
 میفرمود بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بعد از آن آنوالا جناب
 حضرت امیرالمؤمنین خطاب کرده انیسون اطرف نمودند که با طاهر که داخل
 مسجد شود گوید چنانکه من گفتم آمرزد خدا تعالی کنایان او را و بلند سازد

بناش و در کافی از زبده کرام ابی عبدالله مرویست حدیثی که مختص آن است
که بلندی دیوار حضرت ابرار بقدر قاصی بود که چون وقت نماز میشد میفرمود
ای بلال بر فراز این دیوار بیا و بلند ساز تا آواز خود را باذان بدی که در آنجا
چون شنیدند اذان اناهل زمین گویند که این آوازهای امت بهتر از زمان
یعنی محمد مصطفی که توحید خدا میکنند و آن فرشتگان استغفار میکنند از جا
این امت تا فارغ شوند از آن نماز و در فقیه از سید انام منقولست که من آن روز
فی مظهر من انصاری لکین سنه و حجت که آنجا بعضی هر که اذان گوید
در شهرهای شهر مسلمانان یکسال واجب خود برای او حجت و هم در کتاب حدیث
از حضرت ابی جعفر ما ثواب است که من آن روز شمع بین ایشان آید یوم القیامه لا
تلب له حاصل یعنی آنکه هر که اذان گوید هفت سال و منظور از اذان تحویل
ثواب و رضای الهی باشد روز قیامت هر چه محشر آید و هیچ گناهی او نباشد
و در کتاب منطاب کافی از هشام بن ابراهیم روایت فرموده اند که او و محمد بن
ابو الحسن رضاه شکایت نمود از زکوة خود از آنکه او را فرزند نمیشد حضرت
امر کرد و او را که بلند ساز تا آواز خود را باذان در خانه خود هشام گفت چنین کرد
بر خدا شفاعت مرا زایل کرد و فرزند مرا بیا نمود محمد بن راشد که این روایت
از هشام کرده گفت که من نیز دایم علت بودم و جماعت خادمان و عیال من بعضی
بی علت نبودیم و چون این از هشام شنیدم علی بن آن کردم پس زایل کردم خدای ما
از من و عیال من غناها و حدیثی طویل مشتمل بر فضل و ثواب اذان بلال است
حضرت رسول انس و جان ما ثور و در کتب معتبر چون فقیه و غیر آن مذکور
و بعضی از آن در این مقام ذکر نموده است و بلال صانع الما لای اذان بیان
آن اقامت فرموده است حدیثی است که عبدالله بن علی ظاهر ساحری بوده

که از بصره و بصره کرده بود بعد از صحبت بلال مذکور شد و دماغ جانش از آن
آب و در آن کلدست سعادت و دلچسبی معارف و اکسید بود بدینگونه
که بعد از بدین و شناختن بلال لوح چند برگرفته بخندش رفته پس از گذشت
سلام و التماس ذکر احادیث حضرت خیر الانام نمود بلال گفت یوئیس یا خا
اهل العرفان بعضی از فرایده فواید و احادیثی که بلال اذان بخیر میکران و کمال
در مدت بندگی بدست آورده در درج خاطر داشت برداشتن سامع کذاست
فانما یخجله انبت که فی الله الرحمن الرحیم سمعت رسول الله يقول المؤمنون
آمناء الله علی صلواتهم و صومهم و تحوهم و ما یمنهم لا یسلو الله عز
وجل شیئ الا اعطاهم و لا یشفعون الا شفعا خلاصه مضمون اینکه
شنیدم از پیغمبر خدا ص که میگفت که مؤمنان امیان و معتقدات
مؤمنانند نماز و روزه ایشان و بر کوششها و خونها ایشان از خدای عز
وجل مشاک نمیکند مگر آنکه عطا نماید و در چیزی شفاعت نمایند مگر بیک
شفاعت ایشان پذیرا گردد و گشتند امین بودن ایشان بر کوشش و خون
مؤمنان از اینجه که حضرت سید ابرار و بعضی از اسفاد و ستوران بود
که چون از دهی و لای اذان میشنید اصحاب دایم فرمود متعز آن در قبول
واذان ده که اذان نمیشنیدند قتل و غارت نمیگردند و سایر می نمودند پس چون
اذان مؤمنان را دلیل اسلام آمده دانسته و از قتل و اسیری ایشان در صلوات
از اینجه معتقدان باشند عبدالله گوید گفتیم زدی بر چنان الله یعنی دیگر
بگو حجت کند خدا اینها را گفت یوئیس فی الله الرحمن الرحیم
شنیدم از رسول خدا که میگفت من آن از یقین غاما اختیا با بعث الله عز
وجل یوم القیامه و له علی از یقین حید یقامت و ما متعبلا حاصل اینکه

هر که از آن کوید چهل سال بقصد عبادت و تحصیل رزای الهی بر آید و خدا عز وجل را با
چهل عمل صدق بگوید و مقبول بود عبد الله دیگر طلب زیادت نمود که با دل گفت پس
بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا که می گفت من از ن عشرين عملا
بعث الله عز وجل يوم القيمة فله من الثواب مثل من اتمها ملخص اینکه هر که از آن
کوید هفت سال بر آید و او را خدا تعالی روز قیامت و او را نوری باشد پس ایمان
عبد الله گفت من از ن عشرين عملا الله با دل گفت بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم
خدا شنیدم که می گفت من از ن عشرين سنة استغفر الله مع اثمهم الخلیل
فثبتته اوفى فخر جنة یعنی هر که از آن کوید ده سال ساکن گرداند او را خدا عز وجل
یا ابرهیم خلیل در قیامت یعنی منزلی که در بهشت دارد یا عجلای قبه در خبر فرمود دیگر
بار التماس فرمود که مودع گفت بسم الله الرحمن الرحیم از رسول خدا شنیدم
که می گفت من از ن سنة فاحد بعث الله عز وجل قد غفرت ذنوبه کلها
بالعنة ما بلغت ولو كانت مثل ن عشرين احدی هر که از آن کوید یک سال آید و او را
خدا عز وجل روز قیامت تحفه که از ن سده باشد کاهان او هر جدی و مرتبه
که رسیده باشد هر چند در گواهی مثل کوه احد باشد و هم چنین عبد الله التماس که
دیگر حدیث کند با دل گفت آری پس حفظ کن و عمل نما و از عبادت شمار شنیدم
از رسول خدا که می گفت من از ن سنة سبیل الله صاوة واحدة ايماننا قاجنا
تقر یا ای الله عز وجل غفر الله له ما سلف من ذنوبه من علكه بالعقبة فها
بقی من عمره و جمع کتبه و بین السماء و الجنة حاصل معنی آنکه هر کس از آن کوید
در راه خدا برای یک نماز از روی ایمان و از عبادت شمارد و آن تقر بخدا
نماید آمرش کاهان گذشته او را و در باقی عمر او را از کاهان کاهد دارد و در سیر
بهشت او را با شهیدان مجتمع گرداند عبد الله کوید گفتن زیاده کن برای من خدا

و حدیث کن برای من خبر نیاور شنیده از بعضی خدا را با دل گفت و حدیث
ای پیرو کهای دل مرا بیداری بگفت و کسیت و ستم کریم تا آنکه بخدا قسم بروم
کردم بعد از آن گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم از رسول خدا شنیدم که می گفت
اذا كان يوم القيمة الخ چون اصل عبارت این فقره طویل و ذکر آن باعث تعلو دل
میشد بدو حاصل معنی آنکه ایمان و آن است که چون روز قیامت شود جمع نماید
خدا تعالی ما را در یک سر زمین و فرستد خدای عز وجل جمعی از فرشتگان را که از
نور باشند بسوی مؤمنان و با ایشان عملهای بزرگ و کوچک باشد از نور و جنتها
که از ن هجده سیر زمانهای آن باشد و تکلیف از ن باشد مؤمنان بر اینها
سوار شوند و پشت آنها بر پای آیند و آن فرشتگان گشتند و ایشان بر بلند ترین
آوازه خود از آن گویند بعد از آن با دل گفت کریمتی سخت تا آنکه آوازش بگردد بلند
و من هم کریمتی چون ساکت شد گفت از چه می گوی گفت و حدیث بخاطر من رسانیدی
خبری شنیدم از حبیب خود و صوفی خود یعنی حضرت اقدس نبوی که می گفت و لکذا
نفی بید الخ محض مضمون اینکه قسم بانکه که هر کس بدیدم بحق بر عیبری بدیدم
مؤمنان هر آنکه میگذرد بر خلق بدان مرکبان آیداده پس میگوید الله اکبر
الله اکبر چون آن گویند خواهند شنید فریاد و فغانی از امت خود اسامه این را
پرسید که آن چه فریاد و تسبیح و تحمید و تجلیل پس گویند در دیاچه میگوید گویند
عبادت میگردیم گویند راست گفتند پس چون گویند آشنه که آن لا اله الا الله
آشنه که آن محمد رسول الله این امت انکسایت که بر عیبر آمد از جانب خداوند
جل شان و ما با و ایمان آوردیم و او را ندیدیم بودیم پس ایشان گویند راست گفتند
این آن کسی است که او را نموده شمار سال از خداوند شما پس لازم است بخدا شهادت
اینکه جمع کند میان شما و میان پیغمبر شما و با او محشور گردانم منتهی میان خدا و ایشان را

بمنزله ای نشان یعنی در پشت و در آن نماز خواهد بود آنچه چندی بدیده و هیچ کس
 ندیده و برخواطر هیچ بشری خطور نکرده و این روایت طولی است و از آن بافتد
 که مناسب این مطلب بود گفتا شد و از این قبیل اخبار در فضیلت مؤذنی از آنجا
 اظهار بسیار و درود یافته و اطوار این گونه آثار از خواجگان اهل بیت کرامت در
 ثواب اذان و اقامت بهتر از پیش بر وجه اذن سخات اوراق کتب معتبره یافته است
 پس سزاوارست که مراغبان عبودیت در تلاش ادراک آن کاهلی نکرده و حال هر
 از نمازهای چنانکه بوشه خود را بر فضل این فضل آرایند خصوصا در نمازها
 چهار برسیا صبح و شام که تاکید در آنها بیشتر است چنانچه بعضی واجب و بعضی
 آنها نماز را باطل دانسته اند خصوصا در نماز جماعت که در آنها نیز بعضی بر وجوب
 رفتن اند مگر در نماز عصر جمعه و عشا در مزدلفه در اینها ساقط بلکه اقوی حرام
 و پوشیده نیست که این فضل و ثوابها چنانکه از توفیق صاحب توفیق موهبت است که
 چنانکه از عبارت آنها نا و اختیارات متفادند قیام با هر جلیل مؤذنی از برای خدا
 خدا نماید و منظور از آن اعلام مومنان و اقامت شعار مسلمانان مقصد بود
 و اما آن طاعت فاضل پاک با بلوت عز و وسوسه های نفسانی مانند و
 و امثال آن نیکاید بیان بلند اظهار رفیع و صلاح و جوخیزی نزدیک و دور
 و نزدیک نکند بشعله آواز تمام غنا آتش در خزمین چنین ثوابهای بی شمایند
 مناجات حضرت سبحانی را عرض است و غزل خوانی بخواندن تسبیح و تحلیل خداوند
 جلیل با از لغز پر وازی ندانند پیش و نشسته بر هم پیشکان دست از ملاحظه وقت
 برندارند و برای رعایت اسلوب فقر حسن ادای کلمات فضولی اذان را از دست
 بگذارند برای نزد مر خفته و بیدار بگوید حاصل مؤذنان و بخیزان سعادت
 قرین که حیات بخش آن نفسهای کاهل خصلتند بناید که با داب و قانون که در رعایت

عزای نویی مقررات باین شغل شریف قیام نموده تحصیل ثوابهای مذکوره را
 همواره حجت وقت خود بلند سازند تا روز قیامت بمقتضای حدیث شریف حضرت
 خیر الانام که المؤمنون اظلون اخفاء قیوم القیمة در صفوف خلافت کردن
 شرافت و کرامت افزایند در ذکر افعال نماز از این قیام تا وقت سلام
 که در فضل و ثواب از پسندیده حضرت ذوالجلال ابی جعفر مرویست که ما من یستغفر
 من شیئنا بقول الله الصلوة الا الیه بعد من خلفه ملائکه یصاوتون
 خلفه یدعون الله عز وجل حتی یفرغ من صلاوة یصل علیها نیت هیچ بنده
 از شیعه ماکه بنماز برخیزد مگر اینکه احاطه کند و یا یعنی بر او حجت نمایند
 بعد و هر که مخالف است و این فرشتگان که نماز گذارند در صفای او دعا کنند
 برای و نا اینکه از نماز فارغ شود و در کافی از وجاب امامت ماب حضرت
 ابی عبد الله منقول است که و الصلوة فی الصلوة نزلت علیه الرحمة من اعیان
 السماء و الی اعیان الارض و حفت به الارض و حفت به الملائکه و نادا و ملک
 لوعیلم هذه المصنعة ما فی الصلوة ما تقبل غلص معنی اینکه چون نماز گذار
 بنماز برخیزد از کنارهای آسمان تا اطراف زمین بر او رحمت بریزد و فرشتگان
 گرد وی در آیند و فرشته با و ندا کنند که اگر این نماز گذار فضل و ثوابی که در نماز
 دریافتی هست مشغول نماز بودی و در اذان بر متافقی دیگران حمله نیکو نیست
 که مفتاح بیان بندگی و عنوان جویف فرخندگیست که بنده بی وجود محاصل
 بآن وسیله بسوزنی کرامت دو جهان داخل میشود و بساط قرب جناب خدا
 قابل دست بالا بردنش انسان با خاک یکسان در عالم هستی نشان بالادستی است
 و دست افکندش بندگیهای بشر خود را در حضرت کبریا اشاره بفرستنی
 و دلستان بآن اشاره و بر اوقات سات که بر افراخته است و این ایما بطلقات

فرش خبر که کذاخته است و نکته دیگر در این مقام منظوم مرقوم میگردد
 امید زهر که هست باید برداشت و زنگنه است دست برداشتن
 رمزی که از جمله دست باید برداشت فی فی سخن اصل متین است که حضرت
 امیر المؤمنین ع بر زبان مبارک جاری ساخته و کوه عین نکهت این مقام آنکه
 سحر بی پایان با حل بیان انداخته در فقه و غیره مذکور است که مردی
 از معنای دست برداشتن در تکیه سوال نمود و آن والا جناب در جواب فرمود
 الله اکبر الواحد الأحد الذی کسب لکتابه نفعی ما تمس بالقیاس ولا بدک
 بالحواس یعنی معنای آن اینست که خدا بزرگ است و هر چه بکائنات و کلیات
 در ذات خدای که نیست مانند او هیچ چیز بر قیاس کرده نمیشود با نیکان بکانه
 که در هر دست است و در یافته نمیشود به هیچ چیز از حواس که در ظاهر و باطن
 احاصل برداشتن دودست که هر یک مشتمل است بر پنج انگشت اشارت که
 ذات الهی و بزرگتر است از انی که با نیکان ملوس و بجواس محسوسات
 و ثواب تکبیر از حضرت بشیر و نذیر هادی هر صغیر و کبیر بشیر نبوی ص مرتبت
 که اذ افتام الرجل فقال الله اکبر خرج من ذنوبه گنوم و کذا تترائمه حاصل
 معنای آنکه چون بنده بنابر خواست خدا اکبر گفت پاک شد از گناهان چون رود
 که از مادر متولد گردید و در قدس لاخار از سید اخیار و خواجگار بر سر ما نوس
 که کل شیء وجهه و وجهه و وجهه فلا تسبق احدکم وجهه و وجهه و وجهه
 شیء آتف الصلوة التکبیر خدا صمضمون آنکه هر چیزی را رویت
 و روی دین ثنائیات پس روی دین خود را زشت نمکند و هر چیزی را پسند
 و بدین نماز تکبیرات یعنی چنانچه حسن صورت به بدی تمام و بی آن زشت و ناخوش
 نماز هر یک بر تکیه مقبول و بی آن ناقص و ناپسندیده است و از جمله سوالاتی که آن

عالم بود که از نماز صبح اذان و اعلی و سر و راهل عقد و حل نموده بعضی از آن
 در ذکر فضایل و صومندگوشد و بعضی از آن سوالات کلمات ریع بود و آن
 بیان هر یک نموده در کلمه شریفه الله اکبر فرموده اند فی کلمه اعلی الکلمات
 و اجملها الله یعنی کس شیء آتف الصلوة التکبیر الله اکبر الله اکبر الله
 علی الله و هو الاکبر الاکبر ملخص معنی آنکه این کلمه در مرتبه بلندترین است
 نزد خدا بیجا و در حضرت معنای آنست که نیست هیچ بزرگتر از من افتتاح نماز
 نمیشود مگر با این کلمه از جهت کرامت و شرف که آنراست پیش خدا تعالی و این اسمیت
 که شریف ترین اسم است و بنا بر نسخه دیگر بزرگترین اسم است میتواند بود
 ملا دین باشد که اسم اعظم است و دیگر از جمله قرآنیست که بنده عدم نداده
 نیست با هر شبهه ما للشراب و کذب اکثر باب آن وسیله حمد و ثناء الهی موفق
 و از جبهه و شرف مکالمه جناب مالک الملک عزیز و مکنم و سر بلند میگردد
 و چنانچه حضرت رسول ص فرموده اند که چون خواهی که بقا بخداوند خود بخشن
 کوئی نماز کن و چون خواهی که بقا بخداوند خود سخن کوئی نماز کن و چون
 خواهی که خداوند با تو سخن گوید تلاوت قرآن نمایی و قرائت نماز عبارت
 از خواندن سوره مبارکه فاتحه الکتاب و سوره دیگر از آداب قرائت در نماز
 و غیر آن استعاذه است یعنی قبل از شروع در آن اعوذ بالله من الشیطان
 الرجیم گفتن و از شر آن سان از رحمت خداوند و بخداوند خود پناه گرفتن
 چنانکه می بچاند مسکین غفلت فرین با دودشمن دیرین بر کین روز و شب
 در کمین است که از بند تو ویر و مکند تسخیر ایشان بی ملاد و اعانت خداوند
 قدر نمیتوان حب و از حدتک مرگ حمله و یونک این دود و دوی تیر
 جنگ پسر باری حمایت حضرت باری نمیتوان هست یکی نفس متا و مدبر

این سخن میباید مفصل این بجا آنکه چون حضرت خدیجه بنی سادات وجود و جمالی شریف
نویساید از مکه رو به مدینه از خال و آفتاب وجود افروزش از آن برج باین
برج انتقال فرموده مسجد مدینه را بنا نمودند و مسلمانان بر گرد آن خانه
ساخته درهای آنرا از هر طرف با تمام کف و خنجر سجاد و نعم خواست که
بیت پیغمبر بکر امتی خاص مختص سازد آفتاب امتیاز از ایشان از سایر علقه
بر در و دیوار از منته و در هر پر تو اندازد جبرئیل به نازل نموده و آنعالی
جاء را بید ابواب احباب عرض نموده مگر امیر المؤمنین را و این او در مختص
در آن باب مختص که باینده اول کسی که آن اثرش ناسر و دلگیر متن در هر فرمود
عم خود حضرت عباس بود عباس بمعنا و طاعة الله و رسول الله گفت فرمان بدار
کردید انگاه خامس اهل کبار حضرت خیر النساء را دید با دو قره العین حضرت حسن و
حسین در پیروی سعادت بنای خود نشسته طین توانست که رسول خاتم عشق را
برون و بر عشق با داخل خواهد ساخت مراد عباس اینکه شمار این از خانه صد و
باید نمود چه عم من که پیغمبر بکر تبارا و نزد بکریم در این باب معاف داشتم علی که
بکر تبار و در تراست بطریق اولی معاف نخواهد بود و انگاه حضرت اشرف بنو
بر ایشان گذشت و از سببش تن ایشان در آنخانه متفحص گشت حضرت فاطمه
گفت منتظر فرمان رسول خدا ایم که در باب بعد از باب ماچر میفرماید انچه فرمود
که هر یک که خدا بخواهد ماند بکبر متن در هر امر فرموده پیغمبر خود را از ایشان
فرموده و اینست و غیر این نیست که شما نفس پیغمبر خدا بید یعنی من و شما احدی نیست
و در باره حکم الهی بکیت و چنانچه در این اختصاص از کافه عوام و خواص امتیاز
داده شمارا نیز تاج و تاج این کرامت بر سر نهاد بعد از آن عمر بن الخطاب خدمت
آن رفیع خباب آمد گفت من دیدن شما را در وقتی که عبداللهی خود میر وید و

دارم اذن دهید مرا که رخنه از خانه مسجد حیدر آن گذارم آنحضرت فرمود
قد آتی الله ذلک یعنی خدا بشارت از آن ای و مرا بخوبی آن روایت آن
سیاه رو گشت پس بفرموده اینکه روی خود را بر آن مهم مرخص سازید انوکلا
جناب باز همان سخن در جواب فرمودند دیگر بار آن بچهای حسود
سخت چسبی کرده فوج را بیکه بفرمود یکم خود را بر آن گذارد استند نمود
آنحضرت همان فرموده که اگر بقدر سوراخ سوزنی کوئی ترا اذن نمیدهم
شتم با آن کسی که جان محمد در دست اوست که من شمارا بیرون و ایشانرا داخل
ساختم و لیکن خدا بشارت ایشانرا داخل و شمارا خارج ساخت بعد از آن این
مضمون را فرمودند که سزاوار نیست هیچ احدی را که ایمان بخدا و روز قیامت
دارد که در این مسجد شب را جنب برون آورد مگر محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین و بر کنده کان اذال ایشان و با کان انا و اولاد ایشان را مؤمنان بان نهاد
این سخن را مسلم داشتند و بر طبق تسلیم این حکم کردن اعتقاد گذاشتند
و اما منافقان امتناع نموده بر آشفند و بیکدیگر اجتماع نموده اهرم گفتند
که نمی بینید محمد را که همیشه بر سر خود را بفضایل مخصوص میدارد تا ما با
انما محرم می هر گذارد بخدا قسم که اگر اینها از زندگی که محمد را ناچار گذاریم
بعد از وفات او نخواهیم گذارید یعنی در این احکام کرده من و ک او و هم
کرد ایند عبدالله این ای که هم از ایشان اضل و بزرگ انکار گشتان بود
کافی انچه از او گوش کرده بجوش می آمد و زمان نیز ساکن شد خاموش
میکرد بد سبب محمد مثاله یعنی تبعید و دلاست کش و صاحب طین است مباد
عداوت خود را با او آشکارا کند که هر که این کارها اهداوت چنین کسی میرد
از او کاری عینا زد و بزرگ و عاقل کسی است که زهر غصه دشمن را بجای ع

نماید تا وقتی که فرصت یافته دست بآنگام کشاید در اینقوم که آنقوم لعین این
سخنان در میان داشتند در عداوت و کشیدن ایشان انتقام از حضرت پید
الانام همت بر میخواستند و مردی از مؤمنان که او را از بدین ارقم می گفتند
ان لاطایلا ترا شنید بپایاب گشته گفت آری این دشمنان خدا نکذ سب
خدا میکنند و بر پیغمبر من طعن میزنند و دین مرا دروغ میثما و بدین پیغمبر خدا را
از اقوال و احوال شما اخبار خواهیم نمود عبد الله ای و آنچه گفتند این
هنگام ترا نکذ سب خواهیم کرد و سوگند نیز خواهیم خورد بر پیغمبر ما را صافی
خواهد شمرد بعد از آن گواه چند اقامت خواهیم کرد که بر تو شهادت
دهند چیزی چند که موجب قتل و دست بردن یا حذر کردن نباشد
پس بدین خود را از انجا بپایه سر بر ستوت رسانید و آنچه گذشته بود
پنهان معروض گردانید آن برگزیده مرثانی بفرمود حضرت سبحانی در آن
باب طریق مداخله سلوک داشتند و در اخفای آن کوشیدند و سیاهی باطن
بر نفاق آن اهل شقاق و ابروی ایشان بنا و در عداوت و عداوتی نکام نشان
انکه بر بدین ارقم گفت این که دردت آن لا یتصیبک شرهم ولا ینالک
مکرهم فقل اذا أصبت أعوذ بالله من الشيطان الرجيم فان الله
أنقذک من شرهم فأتماهم شیاطین یوحی بعبثهم الی بعض زخرف
القول غرور را یعنی اگر خواهی که شر و مکر استقوم بتو نرسد پس کیو چون
صباح کردی آعوذ بالله من الشيطان الرجيم بدین شیطان که خدا شایانکه میداند
ترا از شر ایشان و عبارت آنما هم شیاطین تا آخر اشاره است بآنکه گذشت
جعلنا الکل یوحی شیاطین لاس و الجن یوحی بکفرهم الی بعض زخرف
القول غرور را که در سورة شریفه انعام است و باجناب الهی تکی بخشن خاطر

حزین حضرت پناهی سرگردیده که از پیش جنای عدای کفر کش خاطر خود را از سر
مبارکه این مخصوص بنویست بلکه هر پیغمبری را دعوی معاصی بلباس حقیقت
آید است با هم میگویند و یکدیگر را بان و سوسه می نمود
سوره مبارکه فاتحه الکتاب و از اربع المثنائی نیز گویند از اینجمله در نمازها
افلا در و بار تلاوت نمیشود یا آنکه در مرتبه نزول یافته و انوار برکات
این دوبار بر صاحب احوال این امت نوافست و بدلیلت بعضی اخبار از
سبع المثنائی که در کرمیه و لقد آتیناک سبعاً من المثنائی و القرآن العظیم
که در سورة حجرات فاتحه الکتاب است که خدا شایانکه قدر و شرف آنرا
از قرآن عظیم جدا ساخته و حبیب خود را بخت انزال آن ملحمه فوخته است
و این سورة شریفه را اتم الکتاب نیز می نامند از اینجمله که سید و اصل قرآن است
یا آنکه جمع فواید قرآن در آن مضمر و در باطن اینها پنهان و لیکن هر کس بر
طریق ادراک آن واقف و غیر پیغمبر دانش احدی بر آن عارف نیست از آنجا
که فرموده است ربانی و محرم پرده کیان بطون قرآن جناب مستطاب امیر المومنین
منقولست که کل ما فی فاتحه بسم الله الرحمن الرحيم فی بسم الله الرحمن الرحيم
وکل ما فی بسم الله فی نقطة بسم الله و آنا نقطة تحت النور حاصل
معنی اینکه آنچه در قرآن است در سورة فاتحه مندرج است و آنچه جمله در فاتحه
در بسم الله الرحمن الرحيم است و تمام آنچه در بسم الله الرحمن الرحيم است در بسم
بسم الله مندرج است و جمیع آنچه در بسم الله است در نقطة بسم الله است
و من نقطة بسم الله یعنی هر چه در قرآن است مرا معلوم و در مصحف خاطر من قوت
و دیگر این سورة را مشافیه و سورة الشفا میخوانند از آنجا که خواندن آن
بر سر بیمار شفاست چنانچه در جامع الاخبار از سر و اخبار ما ثورات که این

سوره را بعد از آن که بخایرن عبد الله انصاری تعظیم نمودند و بعضی از فضلاء
و فواید آنرا چنانچه انشاء الله تعالی بیان کرده اند انجمل فرمودند و حق شفاء
لِکُلِّ ذَا عِلٍّ اَلَا سِوَیْهِ یعنی این سوره شفای هر درد است بغیر مرگ و در
عده الداعی از باقر علوم اوایل و او اخر حضرت امام محل باقر منقول
که مَنْ لَمْ یَتَرَأَّ اَلْحَمْدُ لَمْ یَبْرِءْ دُخَانِی یعنی کسی که سوره حمد او را از حضرت
بری و تندرست نماند هیچ چیز او را بری نمیسازد و امالی شیخ
صدوق رحمه الله از فائحه الکتاب سرور می و خاتمه لنتیج پیغمبری ص
در فضل و ثواب فائحه الکتاب حدیثی طویل مذکور است که حاصل معنی
آن اینست که الله تعالی فرموده که قیمت کرده ام فائحه الکتاب را میان
خود و بنده خود یعنی نصف آن برای من یعنی از حمد و ثنای من نصف
برای بنده من که در آن طلب مراتب و استکاف از طریق اهل عبادت
میباشد و سنده مر است آنچه سوال کند چون بند گفت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الله تعالی گوید که ابتدا کرد بنده من بنام من بر من لازم است که کارهای
او را با تمام رسانم و احوال او را مبالغه کنم چون گفت الحمد لله رب العالمین
خدا تعالی گوید حمد که هر بنده من و دانست اینکه نعمتهای که او را ستان
نزد من و اینکه بلاهاییکه از او سندفع گشت بطول و امثال اینست که او میگوید
بدر سبکه من می فرمایم برای او نعمتهای خود در دنیا و آخرت دفع می نمایم
از او بلاهای آخرت را چنانکه دفع نمودم از او بلاهای دنیا را پس چون گفت
الْحَمْدُ لِلّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ خدا تعالی گوید شهادت داد برای من اینکه بدر سبکه من رحمت
رحیم و کواه میگیرم شما را هرگز نبیند وافر می سازم البته از رحمت خود بفرموده او را
هر آنکه بسیار میگردانم البته از عطای خود نصیب او را پس چون گفت مالک

یوم الذین خذنا عاودید که شاهد میکرد شما را چنانکه اعتراف کردید بدرستی که من
خداوند و رفیقا منم هر آینه آسان میکنم البتہ در آن روز حساب و واد و سداد
حساب و واد و در میکندم از شیئات و پس چون گفت ایاتک تعبد خدایعنا کوید
باش گفت بندگان من مرا عبادت میکنند گواه میکنم شما را هر آینه بخوابیدم
البتہ او را بر عبادتش ثوابی که رشک بود بر او مخالف در عبادت پس چون
کوید و ایاتک نتعبدن خدایعنا کوید که بندگان من استغاثت که بسوی من آئین
آورده شاهد میکنم شما را هر آینه اعانت او میکنم و هرگز بفریاد او میرسم
البتہ در سختیهایش و هرگز بیکدم دست او را در مصیبتهایش پس اینجا متعلق
باوست و مریدان مرا است انچه سوال نمود بحقیق که استجاب کردم برای بنده
خود یعنی دعا و ثبات عبادت و عطا نمودم بوی انچه آرزو کرد یعنی اهدانا
تا آخر و بطریق اهل بیت عصمت را و این کردانیدم او را از انچه ترسید از ان
یعنی از طریق معاندین و اهل ضلال و در همان کتاب از همان و الا جناب جدی
روایت نموده که محصل آن اینست که بدرستی که بسم الله الرحمن الرحیم ای ایزد
الکتاب است یعنی آن مفتای بدینم از رسول خدا ص که بدرستی که الله تعالی گفت من
که یا محمد و لقد آتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم پس مثال بقاعه الکتاب
عبدا ساخته و آری ایدای قرآن عظیم انداخته و بدرستی که فاعله الکتاب شریفتر
آنچه است که در کجایهای عرش است و بدرستی که خدایعنا محمد را بتشریف این سو
اختصاص داد و احدی را از پیغمبرانش با او شریک نکرد دانید غیر سلیمان از انچه
بسم الله الرحمن الرحیم بوی عطا کرده منی یعنی که حکایت میکند از بلقیس
از وقتی که گفت ای الی الیک کتاب کبریا من سلیمان و انه لیسیر انیله الرحمن الرحیم
هر که خواند این سور را و ایمان آورده عطا کند خدا به او هر چه از ان حسنه که هر

از حجابی باشد از دنیا با آنچه در وقت از احسان مله‌های آن و هر که کوشاند از
سوی قادی که خرافات می‌کود باشد بوده باشد و در بقدر ثلث آنچه قادی
یعنی از ثواب پس باید که طلب کند یعنی تحصیل نماید از این چیزی
که شما را ممکن گشت حجب رستگار آن غنیست می‌باد که وقت آن گذرد و حسن
در طهای شما ماند و پوشید بنیت که حکم این حدیث شریف و احادیث دیگر
با اتفاق فرقه رفیع شیعه از جمله و شایسته این سوره بسم الله الرحمن الرحیم است
و احادیث وارد شده در فضل و ثواب و فوائد آن پیش از آنکه سالک طریق
اقتضای آن توانست و اهتمام در ذکر آن نیز در این مقام ضروری تر از آن که بخود
دای و اهل کاری از وادی بیان آن توان گذشت و لهذا طریق ثواب و دنیا
و جهنت می‌آورد و در ذکر بعضی از آن که اهم و در ما و ما باشد می‌پردازد
بسم الله الرحمن الرحیم حشر در است عسای کلیم مردم از این حشر حکیم زبان
کرده از آن چشمه معنی روان الله تعالی چه بختی نامی که کفار می‌نورند از شر و نور
همواره برکت آغازان انجام داده است و کردار بی‌دست و با ابواب حصول برکت
پیوسته بمشاج نذکاران بر روی خود کشاده تبارک الله چه مبارک کلامی
که در کتاب کلیم الهی از فقه و منزلت نامشاهی بر جمع آیات مقدم است و در آن
مخفی اعجاز نمای هدایت انما از غایت کلمات و اعتلا و الای مستندتین
سروسامان الله چه طرفه نام است این در دل هر جهان تمام است این
که کسی از زبان بکلام رسید و رسید زین بخت نام رسید و چون چنین باشد
که بر سر اسم چنین انسا و کرم الهی مشق و در مکان و شرف بسم اعظم فقر
و متصل است و هم چنانکه از حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام
که اقر بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی الایم الا عظم من سواد العین الی

بیاضها یعنی بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکی است بسم اعظم از سایر چشم
ببیندی آن و در مجموع الویام زحمت خیر الاثم سجدات و است بخود که محصل
آن اینست که رو کرده نمیشود دعائی که اول آن **بسم الله الرحمن الرحیم**
باشد و بدینکه امت من می‌آید در روز قیامت و هر چه بسم الله الرحمن الرحیم
گویان بر حسانت ایشان در نماز و اعمال گران می‌گردد و خلافت از سبب آن
استغفار میکنند بجز این می‌گویند که ابتدای کلام ایشان بر سر اسم بود از اسماء
الهی که اگر آنها در یک پله نواز و و کناهان خلافت در پله دیگر گذاشتند و حسنت
ایشان بلج آید و از این عباس منقولست که ابلیس لعین سر مرتبه فریاد کرده
که دیگر مثل این نکرده یکی وقتی که لعنتش کردند و از ملکوت السموات اخراج
فرمودند دیگر وقتی که حضرت خنجر بنیاه انوار نور آفتاب وجودش بر عالم غلی
نافت و دیگر وقتی که سوره مبارکه حمد نزل یافت و اول آن **بسم الله**
الرحمن الرحیم بود و از عالم علوم ربانی و محرم اسرار فرقی جانب تطایب اسرار
المومنین مرویست که نوشتند که و قرئت سبعین بغير اسم بسم الله
الرحمن الرحیم یعنی اگر خواستی هفتاد شتر از نوشتنات معانی و نکات
بسم الله الرحمن الرحیم با فضل و ثواب آن بزرگودی و از صاحب شریع
شریف و موردت دبستان تکلیف حضرت اقدس نبوی با مضمون
مانور است که چون مودب گوید کودن را که گویند **بسم الله الرحمن الرحیم**
و کودن بان گویا گردد بنزد خدا بنما بر لاف و از آن نامه برای آن طفل و
برای بجهت پدر و مادر او و برای رحمت معام او و در آن غرام القرآن مذکور
که بنی مکرم معظم عیسی بن مریم علی نبینا و اله و علی بن مریم کذشت دیدن
مرد و عذاب میکند و چون مر اجبت نموده باز همان قبر مر و کرده ملائکه

در بیت و پیش الحسن و الحسین و برود دسترسیم الله الرحمن الرحیم نوشته شده باشد
راوی گوید که گفتیم یا رسول الله این کرامت برای کسیت ها تا این منزلت در نظر راوی
بسیار نموده برای اینکه مبادا در شنیدن اشتباه کرده باشد تحقیق آن نموده فرمود
که این کرامت از برای کسیت که محبت و تعظیم گوید بسم الله الرحمن الرحیم و نیز در
کتاب مذکور از شفیق است در روز جزا حدیثی روایت نموده که حاصل آن است
که چون مؤمن بر سر طاعت گوید یا الله یا الله الرحمن الرحیم را تا تسبیح فرستد گوید
که از هفت صیر یا مؤمن فان ثوابك قد اطلقا لک یعنی بگذرای مؤمن تحقیق که ثواب
تو را با من را خاموش گردانید و فواید و برکات این کلمات سعادت آیات حجب دنیا
نیز از حد و حصر بیرون است و لهذا بندگان در وقت شروع هر امری از امور آن
مامور بکشته اند و حدیثی مشهور است که کُلُّ امری ذی بلی کسبید ارباب الله
الرحمن الرحیم قهوا بقر این مضمون در تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری
بعنوان حدیث بدین عبارت دستورات که کل امر علی ما لا یذکر بسم الله
الرحمن الرحیم حاصل معنی هر دو اینست که هر کاری که بر خاطر گذرد و بعد از بسم الله
الرحمن الرحیم مذکور نگردد و آن کار دنیا له بیدار تمام است و در تفسیر مذکور
در متن بیان معنای این باب مضمون مذکور است که خدای تعالی هر بندگانی خود گفته
کدامی نیاد بندگان بر حجت بدهد بیک لازم شما گردانیدم احتیاج بمن را در جای وقت
عبودیت لایق و وقتی بخواهی حال و هیچ وقتی نیست که محتاج و دلیل من نباشد
بس در هر وقتی کاری که شروع میکنید و امید دارید که با تمام رسید به کام باید که بمن
مناجی شوید و از من یاری جوئید اگر خود هم بمن عطا نماید و دیگری قادر نیست که
آنها را باز دارد غیر من قدرت ندارم پس بمن است و از من است اگر کسی
سوال از ایشان میکند و او کلام آنکه است که تصریح ایشان میباشد پس بگویند

و برکت

در بیت و آنگاه با طبقه های نفوذ و دیدن نموده و غافل گذارید و جهت استخفاف قرآن
امیر عجیب دعا فرمود و وحی آمد باین مضمون که یا حبیب من مریم ایند غای بود و از او
ذوق آبتنی بیری نایند او را تربیت کرده تا بزرگ شد ببل و را مکتب فرخاد
معلم و را لغیر بسم الله الرحمن الرحیم نموده و از آن شرم مکه و بیا نش خود عطا
کن در نزد من و پیش در روی زمین مرا باین آما یاد نموده باشد و با سعاد
جامع الاخبار از سید ابراهیم منقول است که من کاذر یجعله الله من القرآن یا نبی الله
عشر فایق بسم الله الرحمن الرحیم فانه تسعة عشر حرفا یجعل الله کل حرفا
جنة من واحدة منها حاصل معنی آنکه هر که خواهد خدا را عطا او را از نوزده تا
جنت که مانده عذاب نجات دهد باید که بسم الله الرحمن الرحیم را قرائت کند چه
آن نوزده حرف است یا خدا یا عا هر حرف از آن سیری و مانعی گرداند برای دفع
یکی از آنها و در همان کتاب از همان جناب مرید است که من قرء بسم الله الرحمن الرحیم
کتاب الله یحکم حرف انبعه الالف حسنة و تعنی عندنا بعنة الالف حسنة
و تقع انبعه الالف در جنة هر که قرارت بعمل کند بوسیله خدا عطا برای او
حرف چهار هزار حسنه و عوسا زدا نا و چهار هزار کناه و بلند گرداند برای او چهار
هزار درجه و هم در جامع الاخبار از آن برگزیده برورد که حدیثی منقول است
که خلاصه آن اینست که هر که بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بنا کند خدای تعالی هم برای او
در بهشت هفتاد هزار حسنه از اخوت سرخ و در هر حسری هفتاد هزار حسنه از
مردان سفید و در هر خانه هفتاد حسنه باشد از آن بر جسد سن بالای هر خانه
هفتاد هزار حسنه از سندس و استبرق و بران زعفران باشد از حواله عین و آن
حوری هفتاد هزار دوازده حسنه شاخ کبوتر باشد که بدو و یا قوت
آراسته باشد و بر کوشه رایت وی محمد رسول الله و بر پیش علی و علی الله

نزد احتیاج هر امری بزرگ و کوچک بسم الله الرحمن الرحیم و در هر وقت از ریاض حکایتی
آمده که بجل آن اینست که مردی از کفار عرب حکایت کرده که در بیابانی میگذشت بر فتنه
گذشتیم به پیری رسیدیم بر در مقبره نشسته نزد وی جامه علیها یعنی کتبی یاد ختم
حی با خود گفتیم اینرا سببیم و این جامه را بر ما مقرر فرمود و میگردیم پیشتر کشیدیم و منوجه بر کشیم
پیر بخندان گشته گفت اگر خوردن میخواستی بدین و الا بر او خود برو گفتند نه نود و شصت
غیر گفتن تو مطلب من نیست شیخ خندید و بدو نوافلت گفت و ششصد و شصت بر تو
آمد و با هم بر آیمینیم در آن حال پیر دادیم کلب جنبانید چیزی خواند پس بر من غالب آمد
مر آنرا خنجر بر سینه من نشسته ریش مرا گرفت و جامه بر لاکت کارده و جامه چلبره کارده
آورد و بر حلق من نهاد خواست سرمه را جدا سازد گفت ای شیخ مرا عفو کن و از کاره و خون
دما گذر گفت عفو کردم اگر طعامی خواهی تو را طعامی دهم و الا راه خود گیر و برو من از نیک
و عار جواب نگفتم و راه خود رفتم پس چون اندک راه رفتم دیگر باره عازم آن کاه شلیم
و بسوی پیر باز گشتم هم چنان با یکدیگر میزد و میزدیم شیخ باز جنبانیده مرا انداخت
و بر سینه من بنیشت گفت ای پیر من مرا عفو کن گفت نمیکند مگر اینکه با من شرط عذر انداختی
و مؤثر آید و من ترا خواجه باشم و از رسوم عادات عرب این بود که هر کس سر کسی را
میتراستند آنکس بنده وی میگردد و حلقه غلامی و برادر کوش میگشاید الفقه
سرا را تراشیده غلامی و را اختیار کردم آنکه گفت ای خواجه و مولای من من
جوانم و توانا ام و تو پیر و ناتوان غلبه تو بر من و هیچ ندارم جز آنکه بگویم و را
حرکت داده چیزی می میخواندی هانا بپرکت آن غالب بر من آمدی مرا خبر ده که
چه خواندی گفت ترا تعلیم آن میکنم بشرط اینکه مسلمان شوی و ترانین آزاد
کنم قبول کردم و بدست اسلام آوردم پس شیخ گفت هرگاه راه دهی بمقتضای میکنم
میگفتم بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی این حکایت را از معدومین معدی کوب

نقل کرده اند و اینست در هر وقت از ریاض مذکور است که چون زلفا بر کزید و تا
و غریب مصر پاکدامان حضرت یوسف از صومریه مرغان طایرند و پای ایشان
در کلایک و حلیت که در آب گرفته بود تلغزید تا آخر الامر امان عصمت از جنگ ایام
و می کشید و رو بگریخته نهد و بعد روی که میرسد بسم الله الرحمن الرحیم
گفته آن در سینه بر روی او مفتوح میگردد و حاصل این کلام با برکات
سعادت همان مشاح باب نجاست و عرفات ایوان علو درجات و نفوت باز
نا تا و اینست و سر آنکست بخت مشکل کشا مؤمنان را از کفار و کربانان
بزرگ چنین و دامان هر که بر میمنت آن از ویس سامت شنن بغایت ضرورت
خصوصا در امور که مخصوص آنها نیز از احادیث طحار الله الهمار علیهم السلام
ما خوب است از انجیل در کتاب من لا یحضره الفقیه از خواص امر مواید فواید
دنیا و دین حضرت سید المرسلین حدیث منقولست که حاصل آن اینست که چون
خون طعام گذاشته شود چهار فرشته بر گردان بر آید پس بنده گوید اللهم
الرحمن الرحیم فرشتگان گویند شیطان که پس وای فاسق که ترا ایشان رستی نیست
پس چون از طعام خوردن فارغ شوند و گویند الحمد لله فرشتگان گویند این
جماعت فوی اند که خدا بیعت با ایشان داده پس شکر خداوند خود را دادند
اگر بسم الله نگفتند فرشتگان شیطان گویند نزد ایشان فاسق و اکل
کن و چون خوان برخواستند و خدا را حمد نکرد فرشتگان گویند ایشان فوی اند
که خدا بیعت با ایشان نغف داده پس خداوند خود را فراموش کردند و در جماعت
آوردند آنکه از حضرت اقدس بنویس پرسیدند که آیا شیطان با آدمی کل میکند
فرمودند بلی آری هر مانده که بسم الله گفته نشود شیطان با ایشان یعنی خوردن
اکل مینماید و خدا بیعت با هر کس از آن مانده بر میدارد آورده اند که شیطان

نوعی باشد شیطان لاغری ملاقات کرده برسد که چرا چنین زار و نزاری گفت چو
موتکم که چون بخانه خود میرود میگوید **بسم الله الرحمن الرحيم** و چون
می آید میگوید **بسم الله** و چون میخورد و می شامد میگوید **بسم الله** از آنجمله
من هب از او گریز اتم برسد سبب فرقی بوجوب گفتن بر مردی موکلم
که چون داخل خانه میشود از خدا غافل میشود از خدا غافل میماند و نمیکند
بسم الله الرحمن الرحيم و در جمیع احوال با او شریک میباشد و چون چاروا
بر کرد نا و سوار میشود و در کتابش ریف فقیر از طبیب مطب یقین و نصح
بند حفظ صحیح دین حضرت امیرالمومنین مرویست که **خَمِيتَ لِمَنْ اَنْتَ تَسْمَعُ عَلَى لُغَا**
اَنْ لَا يَشْكَلَ مِنْهُ خلاصه مضمون اینکه من ضامنم از برای کسی که وقت طعام خود
بسم الله گوید آنکه کوفتی و رنجی از آن نبردند این آنگاه گفت یا امیرالمومنین
دیش طعام خوردم و **بسم الله** گفتم مرا آزار کرد و حضرت فرمودند که چندین
رنگ طعام تناول نمودی و بر بعضی **بسم الله** گفتی و بر بعضی نگفتی و هم از این آنگاه
در آن کتاب صد کوس مرویست که هر که فلان موش کند هر نوعی از طعام که **بسم الله**
گوید باید وقت شروع گوید **بسم الله** علی قوله له آخر و نیز در تفسیر هر سه باب
سروری جناب مستطاب جعفری **ما تقول ان که ما التَّحْمُوتُ قَطًا وَ ذَٰلِكَ لِکَیْ**
اَفَا بَدَّ بِطَعَامٍ اَلَا قُلْتُ بِسْمِ اللّٰهِ وَ کَلِمَ اَفْرَجَ مِنْ طَعَامٍ اَلَا قُلْتُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
حاصل معنی اینکه هرگز من نخورد و ملا نشد ام هرگز و این بجهت آنست که ابتدا بخورد
طعام نکردم مگر اینکه گفتم **بسم الله** را و فارغ از طعامی نشدم مگر آنکه گفتم **ایم**
الحمد لله دیگر از آنجمله در وقت مجامعت و در کتابش ریف فقیر حضرت صادق
منقولست که **اِذَا لَاقِيَ أَحَدًا كَرَاهَهُ وَلَدَيْهِ كَرَاهَةُ اللَّهِ عِنْدَ الْجَمَاعِ كَانَ ذَلِكَ شَرَّكَ**
الشَّيْطَانِ وَ يُغْفَرُ لَكَ لِكَيْ تَجْتَنِبَ وَ تَقْضِيَا حَاصِل معنی اینکه چون یکی از شما پیش اهل

خود رود و در وقت جماع و ذکر خدا نکند فرزند کی از آن جماع بهم رسد شیطان در آن
شرایب خواهد بود یعنی شیطان در جماع مشارکت میکند و آن فرزند می که از انظار
هر دو مشهود میگردد نشان او اینکه در آن شریک بوده یا نبوده است دو نشانی
و دشمنی اهل بیت است صلوات الله و سلامه علیه جمیعین الحاصل از این یعنی
اخبار و آثار در ترغیب گفتن **بسم الله** در عیون کارها و در خصوص بعضی نیز بسیار
و ایستاده کی در این مقام بتفصیل آن مسائل خامه را چون از طریق اصلی مطلب باز
میگشاید از آن در گذشته ذکر هر یک بمقام مناسب گذاشت **فصل** بعضی از
سویهای قرآن که در نماز بعد از فاتحه خوانده میشود و تتم قرائت سوره
مبارکه که توحید و قد است پوشیده نیست که حدیث و دعای در فضل و ثواب
تلاوت هر باب از سوره قرآنی از اهل بیت عصف مانور و در کتب مبسوطه
مذکور است در این مقام چون کجای آن ندامت سوره شریف توحید و
سوره قل در نمازهای یومیه غیر این شهره شد قرائت آنها را فضل شمرده اند کما
میخاید و در فضل این دو سوره همین بس که حضرت سید ابیام و ادب بر او صحیح
الذی **بسم الله** بعد از **الحمد لله** من **الحمد لله** لا یصلی الا فی الدنیا و الدنیا و الدنیا و الدنیا
عروج نمود از رتبه بایر طبقات سموات با بوان کرامت بیان دینی تقدست
معبود فرمود و در این مقام قرب و اعتقاد فرمان خدای عزوجل در رکعت نماز کذا
در آن نماز بقرائت این دو سوره مامور کردید چنانکه در باب نوافل کتاب
صلوات کا در حدیث طویلی مفصل مذکور است و در کتاب شریف فقیر
از این باب یاد شد این مضمون مرویست که حضرت ابوالحسن گفتند که فدای تو کردم و محمد
که تو بخدا این فرج نوشته و او را تعلیم فرمود که افضل آنچه در نمازهای فرض خواند
میشود تا آنرا نخواند و قل هو الله احد است و سبام هر گاه ثنک میشود بخواند آنرا

در نماز صحیح یعنی طبع من را خونی نشود بآنها اکتفا تمام آنحضرت را بنفوس فرمودند
که باید سینه بپوشید نشود بآنها یعنی از قراءت آنها دلگیر نباشی چه بدستیکه
مضاج خدا را بدست و سوره بیامرات و در کتاب توحید از این باب بود و روش
مذکور است که حاصل معنی آن اینست که جناب قدر سوره سوره فوجی از سوره بسبب
حضرت ولایت پناه بجائی روانه ننموده بعد از مراجعت از کیفیت آسود و اجاز
استخبار فرمود گفتند که هر چیز و خبر و نیکو بود چرا نیکو نمازهای که با او میکنند
قل هو الله احد بخواند یعنی بهمان اکتفا ننمودند بجای او و سوره دیگر قراءت
تنبیه بود و حضرت سیدنا نام از آن امام همام آنرا استعمال کرده فرمودند که چندان
اینست که این سوره را دوست میدارم حضرت سید عالم فرمودند که ما آنچه
حقّ احبّ الله دوست نداشتی آنرا تا آنکه خدای عزّوجلّ ترا دوست دارد
و در عده الذی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که من مضجعه له یوم واحد و له
بیک قبرین یا بقل هو الله احد قبل له یوم الیقین ما عاهدت الله کتبت من الصالحین
محصل اینکه کسی که بگوید یا بقل هو الله احد و در آن نماز بقل هو الله احد بگذارد
روز قیامت و را کوبند ای سید خدا نماز جمله نماز گذاردن نیست و هم از آن
امام وحید در کتاب توحید مرویت که من قرأ بقل هو الله احد مرة فکأنما
قرأ ثلث القرآن و ثلث التوراة و ثلث الانجیل و ثلث الزبور حاصل
اینکه هر که سوره قل هو الله احد یکبار بخواند چنانست که ثلث قرآن و ثلث
توریه و ثلث انجیل و ثلث زبور را قراءت کرده باشد و نیز در آن کتاب
شریف مذکور است دعائی که مقارن آن اینست که چون سعد بن سعاد
وفات یافت حضرت اشرف نبوی بر او نماز گذارد و این مضمون را نمودند
که هر آینه بجنتی که آمدند برای سعد هفتاد هزار ملک و در میان ایشان بر

نماز میکند و در او پس گفت یا جبرئیل چه چیز ثابست از این شد که شمار او ناز
گذارد بد گفت بخواند قل هو الله احد ایستاده و نشسته و سوار و پیاده
و در رفتن و آمدن در جمیع البیان از این کعب مرویت که هر که آن سوره را
قراءت کند ثلث قرآن را قراءت کرده باشد و عطا کرده شود از اجر ده حسنه
بعدد کسانی که ایمان آورده باشند بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و بر سر آخر
یعنی فیما بین و هم در جمیع البیان از سید عالم بیان منقولست که هر که بخواند احد
آن یقرء القرآن فی یکلیه حاصل اینکه یا نمیتواند احدی از شما اینکه قراءت کند
ثلث قرآن را در شبی بودی که راوی این حدیث است گوید گفت یا رسول الله
من یطیق ذلک یعنی که طاقت این دارد که در یکشب ثلث قرآن را بخواند آنحضرت
فرمودند که اگر قل هو الله احد یعنی هر که قراءت کند قل هو الله احد یعنی
آن بمنزله ثلث قرائت و در کتاب غرر صدوق رحمه الله از حضرت رسالت
پناه مرویت که من قرء قل هو الله احد یا احد مضجعه خضر الله له ذنوب
حسنین سنه یعنی هر که سوره قل هو الله احد را قراءت کند وقتی که جاسکیرم در
خوابگاه خود بیامرد خدا تعالی گناه پنجاه ساله او را و در عده الذی از جناب
مستطاب امیر المومنین منقولست که من قرء قل هو الله احد چنان یا احد مضجعه
مضجعه و کل به الیه حسین الف ملک یجر سوائه فی لیله یعنی هر که بخواند سوره
قل هو الله احد را در وقتی که جاسکیرم در خوابگاه خود بگذارد خدا بیجا او
بجای هزار فرشته که پاسبان او کند آنرا و در کتاب شریف کافی از خلیل کرام
حضرت ابی جعفر علیه السلام ما ثواب حدیثی که محصل آن اینست
که هر که قراءت کند سوره قل هو الله احد یکبار برکت نازل شود بر او و هر که
قراءت کند آنرا دو بار برکت نازل شود بر او و هر که قراءت کند آنرا سه بار برکت

آید بر او و هسایگان او و هر که فزاشت کند آنرا دوازده بار بیاورد خدا بیجا بر او
او در بهشت بر حفظه گویند برید ما را بقصرهای برادر ما فلان که آنها را
نمایش کنیم و هر که بخواند این سوره را صد بار آفریده شود برای او گناهان
میت و بختالد غیر خونها و مالها یعنی گناهها که خون ناحق کردن و مال مردم
خوردن در آن نباشد هر که بخواند آنرا چهارصد بار او را چهارصد شهید
باشد که هر یکی کشته و خوشنشان رختن نشود و هر که قرائت کند آنرا هزار بار رود
یا شبی نمرد نا جای خود را در بهشت بیند یا برای او پیشند و در بقعیر هیچ البلاد غیر
از جناب اشرف نبوی مریدیت که هر که قرائت کند قل هو الله احد الحق سبحانه
بنظر مرحمت در او نگیرد و هیچ چیز از خدا بیجا نطلبد مگر آنکه با و کرامت فرماید و او را
در حفظ خود نکند دارد و در همان تقیر از جهان بدین منبر نشوالت که از مردمی
شنید که قل هو الله احد قرائت میکرد فرمود واجب شد گفت یا رسول الله چیزی
واجب شد فرمودند واجب شد او را بهشت و در سبب نزول این ایام فخرین حکایات
نقل نموده و طریقه بیان آنرا با قلام اقلام با خط مختلفه طی نموده اند از انجیل عبد
ابن سلام که از مشاهیر بود بود در مکه معظمه بخند مت شافع ذنوب و فلا و داغ
ادیان و ملایم آمده که آنحضرت فرمودند ترا بخند سو کند سید هم که یا در نور یا
که من رسول خدایم گفت وصف کن برای ما خداوند ما را بر این سوره نازل شد
آنحضرت برا و خواند از شنیدن آن نور اسلام در دلش یافت و جیل المین سوره
اخلاص از تیره جاه عنوان خلاص یافت و لیکن دریافت این توفیق را از بهمان
هفتان و کوه ایمان را در حق ضمیر پنهان داشت تا بعد از هجرت مدینه طیبه
عبد الله اظهار اسلام نموده بود از مردم و کج خود برداشت و بعضی گفته اند
که جمعی از مشرکین بخند مت آنرا درین آمده گفت که انشأ کلامک نیت و نثراد

خداوند خود را بیان نما برای ما پس این سوره نزول یافت و بر ثوبیان
آن بر ساحت خدا و ندان عقل و شعور یافت و بعضی گفته اند که عامر بن
طفیل و ارم دین ربه بعد دو مشرک بودند بخند مت آنحضرت آمده عامر گفت
ما را آنچه چیز دعوت میکنی فرمود الی الله یعنی مثالا به بندگی خدا که
مستجمع جمیع صفات و کالات دعوت میکنم عامر گفت وصف کن او را برای
ما که از خلاصت یافتیم یا از جواب پس این سوره فرود آمد ایشان قبول نمود
طریق ابا و امتناع پیوندند خداوند قهار صاعقه فریاد از مدرا سوخت
و عامر از آن گریزان گشته نیزه بر پهلوی او خورده او فتح جان بمالک جنم کرد
و کسی ندانست که این طعن نیزه از کجا با و رسید و این حکایت در هجرت المشایخ
بخوی مذکور است و بحال آن اینست که عامر بن طفیل لعین بخند مت سید المرسلین
آمد گفت اگر من بدین نور در آیم ایشان نیز در آید آنحضرت فرمودند کنون
توجیه گفت مطایبت تو میکنم باین شرط که پادشاهی خیمه نشینان ازین
باشند و پادشاهی اهل شهرها و قرا از تو آنحضرت فرمودند که مسلمانی بشرط
نیاست که بعد از خود مر خلیفه گردانی و بجای خود نشانی فرمود بعد از من
بغیر من نیاست که پس از تفصیل دهی و بر دیگران ترجیح دهی فرمود نکنم تو
نیز ایشان برادری یعنی در مرتبه برابر باشی چون اسلامت نیکو کنند
گفت پس مرا در ملا ل و فلان و فلان خواهی کرد گفت آری چون جمیع آنرا
بقتید بندگی و قتی اسیر و از مال دنیای تو و فقیر بودند در نظر آن بی بخت
و بی قدر و خطر می نمودند از مبارکت ایشان عار داشته خشناک گردید و
آغا نقد بد نمود و سو کند خود که هزار سوار چنین و چنین بر سر تو آدم و
برخواست چمبره نزل نزول کرد از جانب حضرت رب العالمین و جبال سما و زمین

چنین پیام آورد که من بر هر یکی از ایشان هزار فرشته کارم که درازی کردن هر یک
یکساله راه باشد و همدانشان را یک فرشته کفایت نماید و لیکن خدا بخواهد
که کثرت لشکر خود را بایشان نماید آنکا فرغید از آن تقدیر میسر گردد شده
در مدین تبیین می که با او دوست و صدیق و در طریق کفر و ضلال با آن لعین بد
سکال یار و رفیق بود بر خورده احوال پرسید عالمی شنید بود حکایت و آنچه
دید بود شکایت نمود هر یک گفت چرا او را نکشتی گفت نتوانستم گفت برگرد تا
نزد ما و رویم و اگر خواهی کردن وی زخم پس آن بدلیش مانند بخت خویش برگشته
با آمد تا پالک نزد سید لولال رفتند و مانند خار بر زمین و دیار آکنده بوستان
رحمت پروردگاری جای گرفتند آنحضرت دانست که ایشان بچه کار آمده و چه در
خاطر دارند در آنحال فرشته آمد شکامند از افشردن آغاز نمود چنانکه نزدیک
بود که غایبانه هاشم بیرون آید آن رنج و آزار چنان آن نابکار را بحال خود
درمانده ساخت که بمطلب خود نتوانست پرداخت آن لعین دیگر متوجه
آنحضرت گشته گفت ای محمد مرا با مر عظیمی و لشکر بسیار تحویل کردی ایشان
چه کنند فرمود لشکر پروردگار من و ایشان بشنایند که من گفته ام گفت
خبر ده که نام پروردگار تو چیست و چه بخورد و دست و کت و چه آ
و کجاست و آنکدام قبایست پس سوره قل هو الله احد فاعوذ بالله و در آن بیان
کردند که دامن عز و جلال که بر بالا و صفت نیکو صفات که از خصایص مخلوقات
منزه و ممتاز است پس عالم را شامه بار آمد کرد که بر خیز برویم چون برخاستند
عالم پرسید ترا چه بود گفت مرا فشاری و دردی در شکم بهم رسیده و هانوز
از مدینه بیرون رفته صاعقه بروی نزول کرد و بجهنم واصل شد و عالم را
جبرئیل زخمی نزد بعثت طاعون مبتلا گشته کسی او را در خانه خود جای نمیداد

مکرون مجرم و صراحتی اسرائیل پس این آیه نازل شد وَهَمَّ يُجَادِلُونَكَ سَبِيلَ اللَّهِ
وَهُوَ شَدِيدُ الْحَالِ مَا حَفِظْتَ سَوْءَ مَسِيرَةٍ قَدْ كَرِهَ اللَّهُ لِعِبَادِهِ تَمَتُّعًا
وَحَقَاقَةً حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول است که هر کس سوره انا
انزلناه را در قرآن میخواند کند منادی را از جانب الهی ندا فرماید که یا عبدالله
قَدْ خَفَّرَ لَكَ مَا مَضَى فَاسْتَأْنِفْ الْعَمَلَ بَعْدَ الْيَقِينِ ای بند خدا تحقیق که آمرزیده شد
کناهان گذشت نویسنده عمل با سر کبر و هم در آن کتاب از مفسرین احترام
حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت نمود که هر که انا انزلناه را بخواند چنان باشد
که شمشیر کشیده باشد در راه خدا یعنی در جهاد و هر که آزاد را بخواند هر آنکس که
دیوان او محو گردد و نیز در تفسیر مد کول از حضرت اقدس نبوی علیه السلام روایت که
هر که این سوره را بخواند چنان باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته باشد و
قدر عبادت احیا داشته و در جمیع السوابق از شرف خلاقین مروت که هر که
قرآن کند این سوره را هفت بار بعد از نماز باز کند خدا بخواهد از او شران
دوز را و در سبب آن نزول این سوره وجوه مختلفه ذکر نموده اند از آنجمله اینکه
حضرت سید عالم حدیث سید عالم حدیث کرده که در پی اسامی عابدی هزار
ماه سلاح پوشیده و در راه خدا جهاد نموده اصحاب تقی نمودند گفتند ما
باین عمرهای کوتاه بچنین دولتی نخواهیم رسید و چگونه برسم حق تعالی
سوره را فرستاد و فرمود که شب قدر بهترین است از هر شب که عابد نماز کند و در آن
جهاد کرده یعنی کسی که بخواند و آنرا با طاعت و تضرع در باید بعضی گفته اند که
آن افضل جهاد و اکل جهاد چهار عابد نام بردند که ایشان هشتاد سال خدا پرست
و طهر فی العین عصیان آن نور زید از یاد او غافل نگردیدند حبی و ذکر نای و در قیل
و بوشع اصحاب متقی گشته این سوره نزول یافت و بیان شد که عبادت شب قدر

هزار سال ز عبادت هزار ماه و بعضی گفته اند و در آثار اهل بیت علیهم السلام
مذکور است آنچه حاصل مضمون آن اینست که سید ولد آدم و سرور سیدان
دلائل حضرت اقدس نبوی ص در خواب دیده که روزی چند برضرب میفرستد چون
چهره بیل و نرول نمود این واقعه را با و اعلام فرمود چه نیل گفت آنها بنامه اند بمانند
که بعد از تو بنا خواهم برآید پرسید که مدت ملک ایشان چند ماه باشد گفت
هزار ماه خاطر مبارک آنرا دارد بر این اخبارند و همچنین گفته حضرت زکریا را
چهار سالگی آن و الا جناب سوره کوثر و سوره قدر و فرستاد و بدان خبر داد
گفت قدر هزار سال از هزار ماه ملک بنی امیه است با بنوعی که نزول ملائکه
و روح در آفتاب بر امام هر زمان و اعلام و اخبار بر جمع ما محتاج او وقت تا
سال دیگر چنانچه در کتب معتبره حدیث خصوصاً کافی بفضل آن مذکور است
دولت و شرفیت که از پادشاهی هزار ماه بنامه حضرت مرویت از مسلم
مخالف و موافق حضرت امام جعفر صادق پرسید که ثمالیة القدر از برای ما
وضع کرده اند آفتاب بر عتق حضرت شیخ و ارواح انبیا و جمله ملائکه آیند و بر ما
گفت خوشتر بود که اگر چه محبت یعنی امام زمان معزول خلق باشد از هر سال شیخی
گرامت کم و آنکه آن یکش بجهاد و منصب پیش باشد از هزار ماه ملک بنی امیه
خفیه نماید که در فضل و شرف سوره قدر و توحید و ثواب قرائت اینها فواید
دنیوی که بران مترتب میشود اخبار و احادیث بسیار است و جهت احتیاج
از نقل و بیان همین قدر که گفتا شد **و دیگر** از جمله احوال رکوع است که معراج نماز را پاینده
منیر است و بیت الشرف بندگی و امر کنی بکنی زلال شیخ و توحیدش کلین طاهر
سبب زید رنگ و پوست و انحاء قامت بند و در بحال حسن اعمال را بمنزله طاق
ابرو بند شیر افکند و کی سر بر سپهر فرخندگی تواند سود و بچوکان خیدگی قد

دندان کوی عبادت از میدان بندگی تواند بود و هنگام دگر بدید امید واری چهره
دستکاری و آینه زانو تواند بود و با کشتن فاشان دران ارقام بسی گاه انجیر بد عمل
بند و سیاه حلقه تواند کرد و تیغ بچوبه و عرکه جهاد اگر بر فرق نفسا نماز انداخته
با حبس که مرثیه جیات را از دندان معاصی و سبب است بر پاخته و در ثواب کمال
از امام همام و سرور کرام ابو جعفر سفولست که من آنم **و دیگر** از جمله
شیخ الفیض حاصل مضمون آنکه هر که تمام کند رکوع خود را یعنی حد و وقایع آنرا بخوبی
که در شیخ انور مقرر است و در کتب معتبره محتر است بعل آورد داخل نشود و او را
و حشمت در قهر یعنی مروی که از وطن مالوف دنیا پیر و رفته بوخت ساری
کوران بگوید بر مار و مور دران محنت خاندن بر وخت اصلی وخت نماید
و دیگر از جمله اعمال مذکور و سجود است که آن نیز یکی از ارکان نماز و بند و رات
در دنیا و عقبی سر فراز است از چندی و سران مجود معبود عز و علا هولاء و
سعادتی از چنین تابد و زند دل شیخ این زمین سائی آن درگاه جهان پناه باد
سری که از سجده آن در ستمای عزت نیند و نند و یکدام سامان صف در
بندگان کردن توان کشید و روی نداشت قبول آن آستان چهر قبول نپذیرد
در میان روحها پیر و سفید تواند کردید هر که دانست خاک نشین اندر
تکرر در گنجایز تواند گشت **شعر** رخ که آتش نیت خلک او بود ویش سباه
سر که نبود خاک آن درگاه خاکش بر سر است در فضل سجود همین پس که الملیس طریقه
مردود روانان در نامه فریادی میکند و خردش و اوایل بر می آورد چنانکه
در اوایل این مجلس در فیل حدیثی مذکور شد که از آن العبد اذا سجده فاطا لیسجد
نادی یا دایه اطاعه و عصیت و سجدها و ابیت حاصل معنی آنکه بدست
بند چون سجود کند و سجود را طول دهد الملیس فریاد کند که ای دای این بندگان

فرمان خداوند خود بردند و من نافرمانی کردم ایشان سجده او کردند و من ابا و
 امتناع نمودم و در مقابل اعمال از سید کاینات حضرت ائمه علی بن ابی طالب
 که من سجده جسطعت عنه حضرت و رفعت که درجه ملخص اینکه هر که بای سجده
 کند فروئی آید ناگاه و بلند میگردد و در درجه و هم در آن کتاب زان
 و الاجاب منطاب ابی عبد الله و است که اقرب ما تكون العبد الی
 الله از قوسا جید ملخص اینکه وقتی که خدا بعباده نزدیکتر میباشد و
 وقتیکه در سجده درود و در جامع الاجبار از نظر بر عالم رسالت نموده که
 الرجل یصلی و خطایاه یؤمن علی راسه فکما سجده تحاط خطایاه
 حتی یقرع و تحاط خطایاه یعنی سده وقتی که نماز میکند از گناهان او بر
 سر او گذاشته میشود هر وقت که سجده میکند گناهان او فرو ریخته میشود
 تا وقتی که نماز فارغ شود گناهان او فرو ریخته است و در بعضی از کتب چیزی
 مذکور است که حاصل معنای هر باب است آن است که چون بعد قیامت
 شود خدا بندگان را از قبور برانگیزد و فرشتگان بر سر قبرهای مومنان
 آیند و سرهای ایشان را صبح از خاک نمایند پس ایشان را نشاند و شود خاک از ایشان
 غیر نقطه که بر پیشانیها و مواضع سجده ایشان مانند فرشتگان آن مواضع را مسح
 و آن خاک از پیشانی ایشان زایل نگردد پس مادی ندانند که ای فرشتگان
 من این خاک قبرهای ایشان نیست خاک محرابها سجده کاهای ایشان است
 شریفان و اگر آمد آنرا بر ایشان تا از صراط عبور کنند و داخل بهشت شوند
 هر که بپوشد ایشان بگوید داند ایشان خدمت گذاران و عبادت کنندگان
 مند و امری که سجده را باعث فروز و فضل و ثواب و عز و بزرگی و زینت
 سجده کردن بر خاک پال حضرت امام حسین است و در فقیه از امام ناظر ملخص

صادق مرویست که آن سجده علی بن ابی طالب قبل از حضرت یحیی بن یحیی التقری
 اینکه سجده بر کل حضرت امام حسین تا هفت طبقه زمین را نورانی میبازد و از
 معونته این غار مرئیست کرده اند که حضرت باقر صادق کبیر زردی داشت و در
 آن تربت حضرت امام حسین بود چون وقت نماز میشد از ابر سجده خود
 میریخت و بر آن سجده می نمود فرمود آنحضرت که آن سجده علی تربت ابی عبد الله
 یحیی بن الحبحر التبع یعنی سجده بر تربت حضرت امام حسین میباشد هفت برده
 ممکنست که مراد هفت طبقه زمین باشد بر طبق حدیث مذکور و محتملست که مراد
 طبقات آسمان باشد یا معنی که سجده از غایت فضل و شرف بعالم بالا صعود نماید
 چنانچه از هفت طبقه آسمان در میگذرد و دیگر آنجه نماز قنوت که سده در آن
 معروض دو جهانی خود پیر دارند و دست نیاز و عجز بدان فضل و رحمت کرم پندار
 نواز در می آورند و زبان در آن بعد از هفت خطای چند باب مغفرت را مفتاح است
 و در بعضی سبب است عطا برداشته شود طایر دعا دعا و دعا از شجر دعا همراه
 بدو دست قنوت توان چند طایرستان شیر مطلب بخش دولت در آن
 توان میکند باب اشکی که در آن یتیم گنه کاران زنده گان جاری کند چه عظمی اعل
 سبب توان ساخت و یا شش سوز و فاری که اندیش آتش غضب جاری در گان
 سینه افزود چه قدر گناه و نافرمانی که در توبه و پشیمانی میتوان گذاشت و
 ثواب اعمال از سر و دنیا و سالار لشکر و عامر و است که أطولکم قنوتی فی الدنیا
 أطولکم لأحقه یوم القیمة فی التوفیق ملخص مضمون اینکه در از ترین سبب
 قنوت در بار دنیا طول را بخش در روز قیامت در مقامی که خلایق برای
 حساب می آیند در از تر و بیشتر خواهد بود و دیگر آنجه افعال نماز و غیره
 و سلام و در ثواب آحاد یعنی مخصوص و روایتی علی بن ابی طالب بنظر متبع نمیرسد

و در فضل و ثواب مطلق کلمه طیبیه شهادت و صلوات که نشد مثل برآ
 اخبار و آثار بسیار وارد است و ذکر آنها چون مجلس چهارم انساب خامه
 بیان در مقام ذکر آن در نمی آید و با آنجا وعده می نماید محقق نما که فضل و ثواب
 افعال نماز که بعضی از آن جدا گانه مرقوم خامه سخن برداشته و در حدیثی
 که قدر بنای تقایر اطاعات و حجه کشائی عرابی حسانت حضرت نبوی
 ما ثور و در کتب معتبره مذکور است و حاصل مضمون آن اینست که چون
 بنده بنماز برخیزد بگوید **بسم الله** و آن آید از کناهاتش همچو روزی که ما ذ
 او را نامزد و چون گوید **أعوذ بالله من الشيطان الرجيم** بگوید خدای من
 بر هر مؤمن عبادت سالی و چون قرائت فاتحه الکتاب نماید چنان باشد
 که حج و عمره کرده باشد و چون رکوع کند چنان باشد که بوزن خود طلاق
 احرر شد ق کرده و چون گوید **سمع الله لي** بگوید خدایا بشنوی و
 بر حمت و چون سجده نماید عطا کند و بخلدای بعد شایطین و جنان
 حسانت و چون گوید **سبحان الله ربی الاعلی** و تحمید چنان باشد که صد هزار
 بند آن را کرده باشد و چون تشهد و سلام دهد و نماز فارغ کرده و کند
 شود برای او هفت درخش که از هر کدام در که خواهد در آید حاصل آن
 اینگونه اخبار و آثار دلای شوق افزا در احادیث شریفه خازنان کجینه علم
 و هدای فراوان و آنچه مستحق تحریب یافت از آنست سعادت مند که مرغ خوش
 در هوای ادراک این فضل و ثوابهای بی پایان پیوسته در طیران و آب
 چنین فیضهای عجاب در کلش زندگانش روز و شب در حیران باشد
فصل در فضیلت نماز جماعت بر اهل فهم و شعور مخفی نیست که بنده را غرض
 از گذاردن نماز امتثال فرمان و طاعت بخشایش و غفرانست و بر ظاهرات که چون

جامع برای سوال حاجتی متفق بدو سرای گری روی و در حیث اجتماع زبان سوال
 کننده و طالب این دعا شوند هر چند بیکان بیکان ایشان بر غایت مقصدی
 و بی اعتباری و ناشایسته التفات حاجت گذاری بسیار متعبد است که
 آن گریه با وجود ممکن و قدرت در قضا آن حاجت کوتاهی و اختیانت را
 بی نیل مفسود از در خانه خود رهایی کند و بر همین قیاس هر که جمعی از بنده
 غاصبانه آمرزش معاصی در درگاه پادشاه صاحب کرمی که جود و عطای عالم
 از محیط فضل و احسان او بخلی است اجتماع نمایند و چلکی در آن در بار بزرگ
 و استغفار زبان بطلب غفرت کشانند و دعا که در حق خود را از ایشان دریغ
 دارد و دست رد بر سینه طاعت گذاری و دعای ایشان گذارد و نیز هرگاه بید
 چند که بعضی از آنها محقر و نظر قبول یا رد چو نباشد در میان هدایای دیگر
 بلکه قبول می آید هم چنین نمازها و اعمال ناقص ماکه سرای آن است که بر سر ما
 زند چون در میان نمازها و اعمال کامل شایسته نزد بیکان دیگر که صدی
 نمود امید هست که آن نیز در امتداد آنها مقبول و بر تبه استحسان مقرون گردد
 و موصول شود و نیز چنانکه در کم سکه لکم عباد در میان بسیار خروج میشود و بر تبه
 و چندان مضایقه در آن نمی نمایند چه عجب نقد که عیار گردار ما نیز چون در
 نقد و علیها خالص در شود در بازار قیامت در شالها خارج میگردد و نیز
 چنانکه آهای ضیق برای آن وقت و جریان بجای می رسند و حاصل اید قاعیل
 نماید چون بضم شوند هر روز گشت زاری بآن سیراب و معطر گردند
 سخنها و ناقص مانیز در گذارش اعمال هر یک از غایت نارسائی بر منزل خداوند
 متعال نتواند رسید چون چلکی بهم پیوندند بوستان قلم با بان آب بار می
 انما در سکاری می تواند کرد بدی محلا اجتماع مؤمنان در فضیلت نماز و استجاب

دعا داخل عظیم است و در این شریعت غریب بر آن مبالغه و تاکید در آن
 بسیار ورود یافته قال الله تبارک و تعالی فی سورة البقرة اقموا الصلوة
 و اقموا الزکوة و اذکروا مع الرکعتین یا ادرید نماز را و بدهید زکوة را و
 کوع کنید بار کوع کنندگان بنا بر تفسیر مشهور نماز جماعت است و از مقدار
 خواص و عوام حضرت سیدنا امام در کتاب غریب کافیه منقولست که من صلی الخیر
 فی جماعة فظنوا به خیرا یعنی کسیکه نمازهای بیگانه را در جماعت گذارد پس ظن خیر
 و نیکویی را در برد و در فقیه بجای خیر کمال خیر وارد است یعنی ظن نماید با هر
 خیری را و در کافی از امام همام ابی جعفر مرویست که فضل صلوة الجماعة علی صلوة
 الرکلتین یا خمس و عشرین در جبرئیل الحی حاصل معنی آنکه فضل و زیاده غایت
 بر نماز بیست و پنج درجه است در هر وقت و در هر یک از اینها با هر سید
 ابی عبد الله بدینگونه ما ثواب است که الصلوة فی جماعة افضل علی کل صلوة
 یا بعد و عشرین درجه بگوید خمس و عشرین صلوة حاصل معنی آنکه نماز جماعت
 فضل و زیاده دارد بر هر نماز به تنهایی گذارد شود به بیت و چهار درجه پس
 بیت و پنج نماز میشود و سلطان ممالک و ممالک و آنرا زن دو دمان فضیلت
 از سبک اقامه در این باب داشتند و هفت اجتماع سلین هفت نماز میباشد
 نفوی کنند الخیر المسجود و لا حرج علیکم من انکم اعجبت در کتاب
 شریف فقیه نیز هست و ملخص معنی آن اینست هر آنکه حاضر میشود در مسجد
 یا هر این خانه آنکه نماز را بخواند میبویسم الله و پیشوای کرام حضرت
 ابی جعفر غایت تاکید و اهتمام در این امر سعادت انجام فرموده اند که لا صلوة
 لمن لا یتهدی الصلوة من غیر ان المسجود الا مضرا و مشغول و اعجبت
 در فقیه محض آن اینست که نماز بیست و یک کسی را که حاضر شود بنماز را بجا مسجد

یعنی نماز جماعت مگر کسی که چهار باشد یا شصتی که چهار باشد و در فقیه و تقدیب
 هر دو و یضمون مذکور است که آفتاب مشرفی حضرت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله از نماز صبح پرداخت و روی بفرمود چون آفتاب بر نوحه بجانب
 اصحاب انداخت بر جمع از مردمان را نام برد پرسید که ایشان بنماز حاضر شده
 بودند گفتند نه یا رسول الله فرمود که ایشان غایبند یعنی سفری یا جای دیگر
 رفته اند گفتند نه فرمود اما انکم کثیر من صلوة اشد علی المناقضین من هذه
 الصلوة و الفشاء و لو علموا انی فضل قبلها لانقوا و لو حرا حاصل آنکه بنماز
 بدینکه نیست هیچ نمازی دشوار تر بر منافقین از این نماز و نماز خفیه و اگر سبک
 که فضل در این دو نماز چه قدر است یعنی جماعت گذاردن آنها چه قدر ثواب است
 هر آنکه می آمدند باین دو نماز و اگر بعنوان خریدن بپوشید و بکشید و خود را بزمین
 میبویس و در تقدیب از محمد بن روایت شد که گوشت بخندمت ابو الحسن یعنی عالم
 ما اذن و ما مضی حضرت امام رضا سوال نمودم از هر دوی که نماز واجب یا نه باشد
 در مسجد کوفه میگذازد این افضل است و در جامع اخبار از سید مختار منقولست
 که صفوف اثنی عشر کصفوف لیلانک فی السماء و ان کعبه فی الجماعة ارفع و عشرین
 و الزکوة احب الی الله تعالی من حیاة و انما یعین سنه حاصل معنی آنکه صفای
 اُمت من یعنی در نماز جماعت بقرینه ما بعد چون صفای فرشتگان در آسمان
 و یک رکعت نماز بیت و چهار رکعت است و هر یک که محبوب تر و خوشتر است
 بشیر خداست از عبادت چهل سال و هم در کتاب اذا نزل الجبابرة من ربهم که التکبیر
 الا و مع الامام خیر من الدنيا و ما فیها یعنی تکبیر اول نماز با امام خیر است از آنچه
 در دنیا است و در آن کتاب آورده اند که آن برکتها همچون نعمان ابن مطعون
 این مضمون را فرمودند که هر نماز صبح را در جماعت گذارد بعد از آن نشسته و رکعت

تا آنکه افق طلوع کند و در هر دو مرتبه هفتاد درجه باشد و ما بین هر دو درجه
 اینقدر باشد که اسب بد و چاه هفتاد سال دود و هر که ظهر را بجماعت گذارد و در
 حساب پنجاه درجه باشد و هر که نماز عصر را در جماعت گذارد و او را مثل آن گذارد
 هشت نفر را و او را سه جل غلظت نیتا و اله و علی السلام که هر یک صاحب خانه باشد
 یعنی از اهل و عیال و تنقه و کفنه داشته باشد و هر که نماز شام را در جماعت
 گذارد و او را ست مثل حج مبروری و عمره مقبولی و هر که نماز خفتن را بجماعت
 گذارد و همان باشد که او شب قدر را احیا داشته باشد و این حدیث شریف در
 امالی شیخ صدوق رحمه الله نیز مذکور است و مخفی نماید که اوضاع نماز جماعت از
 چند مرتبه به احوال روز قیامت و ذریک و مبعوضان مشاهده این بان رسیدند
 متذکر کرده دل افروخته بر لب غفلت مرده را به الجمله زنده می تواند کرد و از جمله
 بان نماز نشود و فتحی صورت اول نماید چون صدای اقامت بلند فتنه زانید و آتش
 و هوش استماع با آن این هر دو ندای روز قیامت بخاطر رساند که منادی الهی مردان
 بعد بروحنت یکوش مردگان رساند چنانچه در سوره قاف آیه زهر شکاف و
 استمع یوم ینادی لکناد من مکان قریب بران ناطق است و گفته اند که این
 در آن روز اسرافیل خواهد بود که این در محضر پند الهی پس اینک بر کون فلان
 گوید آیها العظیم الکبالیة و الا وصال المنقطع و الکوم المعرفة و النور
 المنقر قد ان الله بامر کبر ان تجتمع فی فضل القضاء یعنی ای اخوان ما
 پوسیده گشته و ای پیونده های از هم بریده و ای کوشمهای از هم دریده و ای
 موهای پراکنده شده بدستیکه الله تعالی میفرماید تا آنکه فراهم آید برای قطع
 و وصل حکم دیوان بعضی گفته اند که این منادی جبرئیل خواهد بود چون مردمان
 از خانه های خود متوجه نمازگاه شوند یا و کند و قتی را که خلایق از قبول عرصه

نشور و نند و فتنه فی الشقیة فاذا هم من الاذات الی ربهم یسألون چون
 در نماز مجتمع گردند بخاطر رسانند و قتی را که جلگه نزد خدای خود گشت
 حاضر گردند و از کل الما جمیع کد شائخ و ن و چون پیش نماز در پیش
 مامومین در پس مشاهده نماید یا د کند و قتی را که هر قوی را به پیشوا
 خود از آنکه صلوات و هدی بفرستد خواهند که یوم نذیر و کل اناس با ما هم
 چون برخوایند بهما نایبند اندیش کنند و قتی را که خلایق چهل سال و قتی
 سصد سال بر پا آیند و منتظر فرمان باشند که یوم یقوم الناس لرب العالمین
 و چون مردمان دستها برداشته یکسر گویند و شروع در قرائت نمایند مذکر
 کردند و قتی را که بندگان دستها را بر کمر نه نامهای خود ستانند و بر
 اعمال بر ملالت اثر ندانند و نخل نشان و آه گشت خوانند که اقر انک انک
 کنی بنفیک الیوم حبیباً و چون مؤمنان را صف جفا ایستاده و سخن نگویند
 مگر که که از جانب خدا ما ذون و قوتش بصواب مقرون باشد که یوم یقوم
 الروح و الذلک صفا لا ینکون الا من اذن له الرحمن و قال صفا ما
 و چون شروع بر کوع نماید بخاطر گذرانند روزی را که خلایق را خاضع و ذلیل
 باشند نزد خداوند جلیل که و عت الوجوه لیل القیوم و چون سجده کنند
 بیاد آورند و روزی را که مردمان از هول و شدت بجزه در افتند ما
 بارگان سجود را بجهت خواهند که یوم یکشف عن ساق و یدعون الی العفور
 و چون بپوشند و سلام نشیند تفکر نماید روزی که طوائف ناس از غایت
 هول و خوف و هراس برانود و مرا بیند که و قتی کل امة حاسیه الحاصل
 عاقل هوسیار از حضور بجماعت و تامل با اوضاع آن منتهی عظیم حاصل میشود
 که در عرصه زهر کلاه هوش پرواز عشره سر ماه نجوان و وصله علق در جا

کرد و خداوندان افهام و عفو و راحتی و محبتی نماید که آنچه از فضل و قوای
 بتقریر خامه سحر برداریم بیان پذیرفته و اظهار اخبار صدق آثار و برده
 دران در باطن دلنشین این اوراق کل کل نگفته وقتی بران مترجم که آداب
 وحد و دان بر وجه تمام و ارکان و قواعد آن از روی اهتمام بخوی که حضرت
 شایع امر نموده و طریقه آداب آنرا مبطل و مصایح اخبار و بین فرموده اند
 شود که اگر نه چنین باشد بلکه در قیام و شعور آن ایستاده که باید بکاربرد و از کثرت
 و سجودش غیر مسلمانی بعلینا آورد و ادای قرآنش خالی از ترتیل و بنای قواعده
 همواره بر تعجیل مواضع و فوشتن از رعایت خارج و ادای حر و فوشتن از خارج
 و نه در میان رکوع و سجودش فاصله قبای در میان دو سجده اش طمانینه و آرام
 نظم حرف و ضبطش از هم خنجر و جهر و خفاش در هم آمیخته ذکر و کوشش
 بد که سجود بسته و ذکر و کوشش بقراءت رکعت پیوسته و سر و تمامش خراب کرده
 سیلاب شباب و بیانی از کانش سر کون ساخته زلزله که اضطراب سجودش
 برای معتر از تقدم زمانی و خلان سجده کاهش سرکش ملاقات پیشانی
 شک نیست که نمادی که چنین از قوای مذکور بهره نخواهد داشت و بر
 درگاه الهی جز دست نرسد بر سینه آن نخواهند گذاشت چنانکه در کتاب شریف
 فقیه از اضر تادک و سروری جناب مستطاب جعفری منقولست که ان
 العبد اذا صلى الصلوة في وقتها حافظا عليها ان تقف بوضوء نقيظ فقول
 حفظي حفظك الله واذا لم يصليها في وقتها ولم يحافظ عليها رجعت
 عليه سؤدة مظلمة نقول ضيعني ضيعك الله المخلص مضمون اینکه شکر
 بند چون نماز در وقتش گذارد و حفظ آن کرده بآداب و شرط میرود و بلند
 میشود و بعالی رود آن روش و پاکیزه گوید حفظ کردی مرا حفظ کند خدا

نرا و چون آنروز در وقتش نیک و طریقی ادای آن بجد و آداب فقر و نیاز
 بر کرد آن نماز بر او سپاه و ناریک گوید ضایع کردی مرا خدا بعلی ضایع
 ترا و در کافی از سید و سر و دمام و رهبر حضرت ابی جعفر مرویت حدیث
 که خلاصه آن اینست که وقتی رسول خدا در مسجد نشسته بودند مردی
 داخل شد بنماز ایستاد و رکوع و سجود آنرا تمام نکرد فرمودند آنحضرت که نقض
 كُنْفَرُ الْغُرَابِ وَلَوْ مَاتَ هَذَا هَكَذَا صَلَوَةٌ لِيَوْمٍ قَدْ غَرِبَ فِيهِ حَاصِلْ آنکه
 جهان شرف و سعادت سجود بیکانه راه و رسم عبادت و از رعایت سرعت
 و شتاب بداند چیدن خراب نشسته نموند فرمودند سجود این مرد و آنرا چیدن
 مانند دانه بر چیدن کلاغ هر آینه اگر مردان نماز چنین باشد هر آینه میر
 البسته بر غیر دین من و نیز در کافی از همان امام ۳ روایت نموده فرمودند که ان
 يَضْلُوكَ فَإِنَّ النَّجْمَ قَالَ عِنْدَ مَوَازِيهِ كَيْسَ مِنْهُ مِنَ الشَّخْفِ كَيْسَ مِنْ شَرِّ
 الْمُسْكِرِ وَلَا يَدْرِي عَلَى الْخَوْضِ لَا فَإِنَّهُ حَاصِلْ آنکه نهان و سبیل حکامی مکن
 بنماز بدستیکه بفرموده در وقت وفات گفت از من نیست کسی که سبیل گیرد و سبیل
 شمارد نماز را نیست از من کسی که آشامد چیزی را که مست کند بلند و هم در آن
 کتاب با برکات از حضرت سید کایان منقولست که لا يزال الشيطان رعى
 المؤمن ما كان حافظا الى الصلوة المحس و اذا خيبت حجرة عليه فادخله في
 البطام محصل مضمون آنکه همیشه شیطان خائف و هراسانست از مؤمن و چنانکه
 محافظت نماید بر نمازهای پنجگانه پس چون ضایع و تباه گرداند آنرا شیطان
 بر او و لبر میشود و او را در کاهان بزرگی میکند و نیز در آن کتاب سراپا
 هدا بابر حضرت مقدس ابی عبد الله مرویت که اذا قام العبد في الصلوة و خفف
 صلوة قال الله تبارك و تعالی بما لا تكبه اما نزلون الى عتدي فانه يرى

أَنْ مَضَى حَوَاجِبَهُ لَا يَبْدِي حَاصِلَ مَضْنُونِ اِيْنَكُ چُون بَدَنُ بَازَا يَدِ و نَازِ
 غُثِيفَ دَهْدِ الْبَشَّ بَازُوكَ وَ تَعَايُنُ شِكَاكُشْ كُوِيْدِكُ اَبَانُظَرُ يَكْبِدُ بَسُوِيْ بَدَنُ مِنْ
 كُوِيَا يَنْدَارِيْدُ كَهْ تَحْقِيقُ رَوَا شَدَنُ حَاجَتَهَائِي وَ بَدَنُ غَيْرِ مَسْتِ اَمَا مَيْدَانْدُ كَهْ بَدَنُ
 مَضَايِ حَاجَتَهَائِي وَ بَدَنُ مَسْتِ وَ هَمُ دَرَانُ كِتَابُ صَدَقِ اِنَا رَا سَيْدَا بَرَا رُ مَقُوْلَتِ
 كَهْ كُلُّ شَيْءٍ وَ حُجَّةٌ وَ وَجْهٌ دِيْنُكُمْ الصَّلَاةُ فَلَا تُشْرِكْ اَحَدًا كَهْ وَجْهٌ دِيْنُهُ مَعْنِي هَرُ جَبَرِي
 رُوْنِيْتِ وَ دُوِيْ دِيْنِ شَا نَمَا زَاتِ بَسْ يَابِيْدُ كَهْ زَسْتِ سَنَا زِدِ الْبَشَّ اَحَدِيْ اَزْ شَا
 دُوِيْ دِيْنُشْ يَا وَ دَرِ جَامِعِ الْاَخْبَا يَا نَجْمِيْنِ اَخِيَارِ رَوَايَتِ شَيْكُهُ خَطَابِ عَضِيْتِ اَمِيْنِ
 الْمُؤْمِنِيْنِ كَرْدَهْ فَرَمُوْدَنْدُ كَهْ يَا عَلِيُّ اِنَّ اَخْبَسَ النَّاسِ بِسِرِّ قَرَمِيْنِ سَوْرَةٍ مِنْ صَاوَرَتِهِ
 يَعْنِي زَشْتَرِيْنِ وَ بَلِيْدِ تَرِيْنِ دُزْدَانِ كَسِيْتِ كَزَا نَمَا زَا خُوْدُ دَرِ زِدِ وَا زَا سِرِّ الْمُؤْمِنِيْنِ
 بَرَسِيْدَنْدُ كَهْ دَرِ دُوِيْ نَمَا زِ جَكُوْنَهْ اَسْتِ فَرَمُوْدَنْدُ كَهْ اَلَّذِي لَا يَزِيْجُ رُكُوْعُهُ وَ جُكُوْدُهُ
 فَيُؤْمَرُ اَوْ قِيْلَ صَلَوَاتُهُ يَحْقُقُ عِنْدَ اللَّهِ دِيْنَهُ حَاصِلِ اِيْنَكُ كَمِيْ كِتَابِ بَاجَانِيْ اُورِدِ
 دِكُوْعُ وَ سَجُوْدُشْ يَا دَرِ نَمَا زِ دَرِ نَمَا زِ خُوْدَاتِ دَرِ بِيْشْ جَدَا بَا طَلِ وَا زِلُوْجِ اَعْتِبَارِ
 نَابِلِ اَسْتِ وَ مَقُوْلَتِ كَهْ حَضَرَتِ اَدَسِ بَسُوِيْ شَخْصِيْ رَا دِيْدُ كَهْ دَرِ وَ قَفْ عَزُوْبِ
 اَوْ شَابِ نَمَا زِ عَصْرِ يَا سَيِّدُكَ دَرِ فَرَمُوْدُ كَهْ هَذَا صَلَوَاتُهُ مُنَافِقِيْنِ يَعْنِي چِيَانِ نَمَا زِيْ نَمَا زِ
 مُنَافِقَانَتِ وَ دَرِ كِتَابِ بِيْرِيفِ كَافِيْ اَزْ حَادِيْنِ عِيْسِيْ كَهْ اَزْ شَقَاتِ سَجْعُ بُوْدَهْ مَقُوْلَتِ
 كَهْ رُوِيْ حَضَرَتِ اَبِيْ عَبْدِ اللَّهِ عَمِيْنُ كَفْتِ كَهْ اَنْ تَصَلِيَ اِيْنَا خَا دَا اِنَا زَا رَا خُوْبِ
 مِيْكَدَامِيْ وَ مَعْرِفَتِ بَا اَدَابِ اَنْ دَامِيْ كَفْتَمُ يَابِيْدِيْ مِنْ اَصْلِ حَرِيْزِ يَعْنِي حَرِيْزِيْنِ
 اَبِيْ عَبْدِ اللَّهِ سَجْنَانِيْ رَا كَهْ دَرِ اَدَابِ نَمَا زَاتِ حَفِظْ مِيْكَدَمُ وَ بَخَا طَرِ مِيْكَدَمُ چُوْنِ نَمَا زِ
 خُوْبِ تَكْدَامِ وَا دَابِ اَنَا نَدَا خَمُ اَعْضَرْتِ فَرَمُوْدَنْدُ كَهْ لَا تَعْلَنَ اَنْ تَمُ تَصَلِيَ يَعْنِي كَهْ
 بَرُوْنِيْتِ وَ زِيَا تِيْ نَدَا رُوْ بَرِ خِيْزِ و نَمَا زِ كُنْ يَعْنِي دَرِ حَضُوْرِ مَنْ تَا مَنِ بَرِيْهَمُ جَا دِ كَفْتِ
 بَسْ رُوْ خَوَاسْتَمُ دَرِ بِيْشْ اَعْضَرْتِ رُوْ بَقِيْلَهْ كَرْدَمُ تَكْبِيْرِ وَ اَفْتَا حِ كَرْدَمُ وَ دِكُوْعُ وَ سَجُوْدُ كَرْدَمُ

بَرِ اَعْضَرْتِ فَرَمُوْدَنْدُ كَهْ لَا تَخْأَدْ اَلْاَخْبَرُ اَنْ تَصَلِيَ عَلَيَّ يَعْنِي خُوْبِ مِيْكَدَامِيْ اَمَّا
 تَقِيْعُ تَصَلِيْ تَبِيْنِ اَوْ سَبْعِيْنِ سَنَةً لَا تَصَلِيَ صَلَاةً وَ اَحَدَةً تَجِدُ وَا مَّا نَامَةً
 حَاصِلِ مَعْنِيْ اِيْنَكُ كَهْ فَتَبِيْحُ اَسْتِ اَزْ شَا كَهْ سَلَمَتْ سَالِ يَا هَضَا دَسَالِ نَمَا زَا كَدَارِ
 يَكُنْ نَمَا زِ بَا جَدُوْدِ وَا دَابِ اَنْ بَرُوْ جِدِ تَمَامِ اَقَامَتِ نَمَا يَدِ كَفْتِ بَسْ مَرَا زَانِ
 مَقَالِ دَرِ نَفْسِ ذِلَّتِ وَا نَفْعَالِ مَهْمُ رَسِيْدُ كَفْتَمُ فِدَايِ نُوْ كَرْدَمُ بَسْ يَا مَوْزِ اِنَا زَا
 بَسْ حَضَرَتِ اَبِيْ عَبْدِ اللَّهِ بَرِ خَوَاسْتَمُ رُوْ بَقِيْلَهْ وَ بِيْشْ خُوْدِ رَا اَسْتِ وَ هَرُ دُوِيْ
 خُوْدِ رَا بَرُوِيْ رَاهَنَائِيْ خُوْدِ اِنْدَا خْتِ وَا نَكْنَتِ بَا هَا رَا بِيْشْ قَلْبِ رَا سْتِ كَرْدَمُ
 وَ بَا مِ چِيَا سِيْدِ وَ قَدِ مَهَائِيْ خُوْدِ رَا بِفَا صِلَهْ سَرِ اَكْنَتِ كَنَادَهْ اَزْ هَمُ جَدَا كَرْدَا سِيْدِ
 اَكْنَتَانِ بَا هَائِيْ خُوْدِ رَا بِيْشْ قَلْبِ رَا سْتِ كَرْدَمُ اَزْ قَلْبِ اَعْضَرْتِ فَرَمُوْدَنْدُ بَسْ خُوْبِ
 تَمَامِ كَفْتِ اَللَّهُ اَكْبَرُ بَعْدَ اَزْ اَنْ قَلْبِ رَا سْتِ نَمُوْدَهْ وَ سُوْرَتِ حَمْدِ رَا بَرِ تَبِيْلِ وَ قَلْبِ هُوَا لَلَّهِ
 اَحَدِ رَا بَعْدَ اَزْ اَنْ اَنْ فَاصِلَهْ كَهْ بَعْدِ نَفْسِ كَنِيْدَنِيْ يَابَشْدِ صَبْرُ نَمُوْدَهْ وَ هَمُ چِيَانِ
 اِيْنَا دَهْ بَعْدَ اَزْ اَنْ هَرُ دُوِيْ خُوْدِ رَا بَرِ اَبَرِ رُوْ بَرِ اَشْنَهْ اَللَّهُ اَكْبَرُ كَفْتِ وَا دِ
 هَمُ چِيَانِ اِيْنَا دَهْ بُوْدِ بَعْدَ اَزْ اَنْ دِكُوْعُ كَرْدَمُ وَ بَرِ سَا خْتِ دُوِيْ خُوْدِ رَا اَزْدِ
 زَا نُوِيْ خُوْدِ دَرِ جَالَتِيْ كَهْ اَكْنَتَانِ اَزْ هَمُ كَشَا دَهْ وَ دَرِ كَرْدَا نُوِيْ خُوْدِ رَا بَاجَابِ قَفَا
 وَ بَعْدَ اَزْ اَنْ هُوَا رِ سَا خْتِ بِيْشْ خُوْدِ رَا چِيَانَكَهْ قَطْرَةُ اَبِيْ يَارِ وَضْنِ بَرَانِ مَرِ خِيْزِ
 مِيْشْدِ مِهْمُ حَرْفِ رَوَانِ مِيْشْدَهْ اَزْ بَكِهْ هُوَا رِ بُوْدِ وَ كَرْدَنِ خُوْدِ رَا كَنِيْدِ وَ
 جَشْمَهَائِيْ خُوْدِ رَا فَرُوْ خُوَا يَابِيْدِ بَعْدَ اَزْ اَنْ سَرِ يَادِ بَرِ تَبِيْلِ فَتَبِيْحُ كَرْدَهْ كَفْتِ سَجْنَانِ
 تَبِيْلِ الْعَظِيْمِ وَ تَجِدِ بَعْدَ اَزْ اَنْ رَا سْتِ اِيْنَا دَهْ بَسْ چُوْنِ مَتَكْنِ دَرِ قِيَامِ شَدِ لَوْ بِيْ خُوْبِ
 دَا سْتِ كَرْدِيْدِ وَ هَمُ اِنْدَامِ مِهَا كَشِ بَرِ جَايِ خُوْدِ رَا سِيْ كَفْتِ سَمِعَ اَللَّهُ لِيْنِ تَجِدَ بَعْدَ اَزْ اَنْ
 تَكْبِيْرُ كَفْتِ وَا هَمُ چِيَانِ اِيْنَا دَهْ وَ دَسْتِ خُوْدِ رَا بَرِ اَبَرِ رُوِيْ خُوْدِ بَرِ دَا سْتِ بَعْدَ اَزْ اَنْ
 حَمْدِ كَرْدَمُ وَ بِيْشْ كَرْدَمُ دُوِيْ خُوْدِ رَا بَرِ مَرِ مَرِ يَعْنِي دَرِ جَالَتِيْ كَهْ اَكْنَتَانِ مِهْمُ چِيْسِيْدِ بُوْدِ

و در بر روی زانو ها محاذی کرد و ایند پس بر مرتبه گفت سبحان ربی الا غلظ و یجده و
 نکذاشت خود را بر چیزی زان یعنی اعضایش در او گشاده بود و هیچ عضویش
 در یک تکیه نکذاشت و سجده بر هفت استخوان کرد یعنی هفت عضو خود را بر زمین
 گذاشت دو کف دست و زانو و دو انگشت بزرگ دو پا و پیشانی و بینی و گفت
 هفت زانین فرض است که بر اینها سجده واقع میشود و این هفت است که خدا
 عز وجل در کتاب خود فرض فرموده که ان الساجده لله قال لا تخوامع الله
 احدا یعنی هر که درین مساجد در این آنکه بر این هفت عضو است و آن پیشانی
 و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ باها یعنی از شما باد و گذاشتن
 بینی بر زمین است محک است که تکلم این امام همام باین کلام در همان اثنا باشد و توبه
 نماز نکرد و باشد و همین صورت نماز جهت تعلیم می آورده باشد و نیز ممکن است
 که این سخن را بعد از نماز فرموده باشد و حاکم از آن چون از احکام سجده است در این
 مقام ذکر کرده است و این کلام در فقیه در حدیث است بر هر بقدری حاکم گفت
 که بعد از آن آنحضرت سر را از سجده برداشت چون در دست داشت گفت الله اکبر
 بعد از آن بران راست خود نشست و قدم راست خود را بر شکم قدم چپ گذاشت
 یعنی پشت پای راست بر کف پای چپ نهاد و گفت استغفر الله ربی و انو و اکبر
 بعد از آن تکیه گفت و او هم چنان نشست بود و سجده دوم کرد و گفت مثل
 آنچه در سجده اول گفته بود چیزی از بدن خود را بر چیزی نکذاشت نه در رکوع
 نه در سجود و در دو حال مجتمع بود یعنی با گشاده کنایه از اینکه دست و بازوی
 خود را از بدن مبارک دور داشت و در دو حال خود را که از آریخ تا بند دست با
 بر زمین نکذاشت پس در رکعت نماز بدین تیره گذاشت و انگشتان دو دستش
 بهم چسبیده بود و او نشسته در قیام پس چون از قیام فارغ شد سلام داد

گفت

گفت ای حاد اینچنین نماز نکند او در کتاب شریف من لا یحضر الفقیه بعد از ذکر
 این حدیث باندک اخلاص این عبارت نیز در فقه کلام آنحضرت و لا تلتفت و لا
 تعثر بیدان که لا یترک عن بیک و لا عن یسارک و لا بین یدیک
 حاصل آنکه بعد از فراغ از نماز فرمود ای خاد هم چنین نماز نکند و التفت ممکن
 یعنی رو بچانه بیکر مگردان و باینکشان و دستهای خود را بر زمین مکن و عیث
 آنها را حرکت مده و آب دهن سین را از راست و نه از چپ و نه پیش روی خود
 چهره نشانت که نشست با هفتاد سال از عمر کسی گذشت باشد بیکفاز با داب
 نکند از ده باشد هر چند خطاب بچاد است میاید که هر کسی بخود بر دارد و تعلیم
 آن معلم مهران بر لوح دل و صحیفه جان نکاشته هیش در پیش نظر گذاشته و
 هفت بر اصلاح و اتمام نمازهای نافس پس اتمام خود کار و معنی غنا داد که فعال
 و آداب نماز و دو قسم است ظاهری و باطنی آن نیز برد و گونه است و باطنی و
 اما باطنی خود معلوم است که با خلل و احوال آن صانع از روی عذر نماز باطل
 و گذاردن چنین نمازی در زمره تارکین صلوات واجبات جرم و چنین در بی با
 و با اعتقادی درین کمتر از تارک الصلوة شقاوت قریب است عجب و بسیار عجب
 از مردمان هوشمندان ازاده که درین باب خود را فریب و بازوی داده رکوع و سجود
 که جناب مستطاب بخوبی آفریننده غراب تشبیه نموده و در باب گذاردن آن
 کتویر علی غیر دینی فرموده صحیح میدانند و سکون خیر محسوسی را که در میان
 هر دو رکعت لازم میباشد طمانینه و آرام بجوید و هم چنین در سایر افعال از
 قراءت و از کارشپسند و در هر یکی از سلطان غرور نفس لای جان نیز بر فتنه
 بن بر میدارد و بجهت آنکه بزودی آن با بر باز دوش کند و آن کار را از سر واکند
 در گذاردن آن اقل واجب نیز قدم اتمام نمی فشارند و بجهت آنکه صلوات فرموده خود را

کاذبان ناچار و حجت ابراهیم خود از آن کمال احتیاط در آن در کار داشت بدینگونه
پایمالی بکی و استعجال میسازند و بعد از آن دوسه ساعت بر روی تپاچهها
که بساط خود فروتنی نفس دعا و پرده کلیم سینان در او ایمان ریاست با کمال
خضوع و خشوع بخوانند و تعقیبات و او را میسازند و همانا نیز در آن منظومه
جز از اخراج دنیوی نیست چون حفظ بدن و حقیقت و کثرت مال و ثروت و
دفع شر جن و شیاطین و تقرب ملوک و سلاطین و حصول مقاصد و مطامع
و حصول مطالب بمقامات و مناسبات و امثال این فواید که در فغان شیخ و فلان
کتاب دیده یا از فلان شیخ و فلان پیر شنیده و از میان او را داده و ادعیه مانور
ها ناپسندیده و برگزیده اند و اگر چه در بعضی مطالب دنیوی که مشروع باشد
ضرورت و ترتیب بان از اهل بیت عصمت مانور است لیکن تعقیب و او را خود را
مفرد بان ساختن و بیزدی که خالص رضای خدا و ادراک سعادت عقیقی باشد
و بدعائی که مشتمل بر طلب رحمت و آمرزش معصیت اصلا و قطعا نه بر داشتن
خستگی حب دنیا و طلبتگی بران و پیدای دود دین و آخرت و ساقط
در آن منشأ نمیتواند داشت هیئات هیئات فکر دنیا و هیئت محبت آن و در آن
کجا و کجا و در و شب زیم تقصیر و بندگی او بر خود لرزیدن گماند که حضرت
او را خلقی میباشد از عیال خسته و خاطری از بند پند خلاق و از سر و پستی از
دین هیئت نامر و جانی از فرصت سوگواری میماند نکند خیالات فاسد و زنده
و پائی از راهکار دور و دراز امل برداشتن کشید طبع فرمان خداوند خود را هفت
هکلی کوش و نفسی با تکلیف و واسطه پادشاه و شیخ و روحی از انقباض دولتنامی دنیای
مدبر نافته و دینی از چوبکاری زبان در اهل غیبت فراقه یافته چندی از چهار
اطول را دیدن مردم پوشیده و کوشی و غطره بالغه و غطره را بجان نبوده

نهانی غیبت خاموشی باشد که بیانی از عرض حال خود نزد مخلوقی خاص ظاهر می اندازد
خود نمائی عاری و باطنی که بر دین داری چهره از بیم و سیاه عقیقی و سینه جعبه
نیم آه های محرک های و روزی همیشه فردا و شبی جلوه کار ساز و عقیقی کوشید از عالم خود
بر کنار و نوشته سفر مرگ داشته و سزاوار را حجتی تلقی شود و شمر نادر و غیبت دنیا
دیده مذاق از لذت بندگی کامیاب گردید چه در دست گفتند چنانکه با بر بار
چنین لذت باشد مذاق مزین می آید بر بعضی بحث دنیا را بنما از غیبت بندگی خدا را داد
لذت می یابد **بیت** ای آنکه ز جان بنده فکر مدنی نه شوق عبادت ندان حق تعالی
نولذت بندگی چه میدانی چیست کان هست غذای روح و نوحه تن و معلوم است
که آدمی تا شوق کاری نداشته باشد کردن او بار و در مذاق جالش ناگوار می باشد
و در این هنگام در آن کاری نتواند ساخت و گذارش آن گامی نمی توان
بر ساخت و **بیت** علی الخاشعین اما افعال ظاهری و شتی که معشوق
بقبول نماز است مزید کمال از و فی حسن و جلالت و عارض دلکش آن مایه خوش
ادامی مزین از دل زدای را بمنزله خط و خال اگر چه کردن آنها واجب نیست
و بترک باطل نمیکرد اما با کلیت نینا را از دست گذاشتن و از عالم فضل و ثواب
که در آنها منتهی است دل برداشتن غایت ب مایه و بی دردی و از گذارش بندگی
ضایع و ذوقی و دلبرد نیست و در شریعت غیر مستحسن و ناپسندیده است و عقلانی
ظلم و محول که برای فایده ها دنیا خراب که بقا عزت از نقش بر آب و باطل تر از
موج سراسیمه میکند و خود را بجهای عظیم می افکند و بیخ سفرهای پر
خطر میکند و زهر تلخیهای روزگار بر سرش میچسبد بر سر خود چه چون
بریشان و مشوش است و چه اندک ترقی چون سپید غلغله در آتش میزند
چند همچون پنجه در هم است و حجت تحصیل حاصل مانند تان با صید پریم

شعله خشمی در بفرارش بر دانه وار خود را بر آتش میزند و در تئای صید کسی
مردم چشمش غلبه و صفت تار نگاه طبع برود و دیوار آغزهای بند و بیاد
که حاصل انهم طلب راحت و این نخب چیت و چه قدر خواهد داشت و اگر قدر
داشت باشد خفرب خواهد مرد و بچشم خواهد بود و بچشم خواهد گذشت
و در آمد و خشتی نواهای کل آخر و تیر که ابدل باد و پاینده و باقی و فریاد در حق
کلو کیمه تاخیر اذ البغیت الترافی انهم کاهل ذاهل و باب در زمین عمر بن
حاصل چیزی چیز در حوضی عشر که خرم گشته و عمل پادش کدشهاست نمی
و فی حاصل می باشد بل نوازش و ن الخیوف الدنیا والاخری خیر و آفتی شعر
تاکی بر شش خود کردند خدای بکار نشود باطل که با حق شنائی و باطل
باطل بی فکریت و غافل بی باله شوخ و جاهل خود را به بن چائی و در جستجوی
دنیا سازند و چایک در کار آخرت لیک پهلوی مرد هائی در راه بیداری غن
در کارند کی است و در چنگ هنر ماده در حرص و سرکشی و اما افعال و ادا
باطنی نماز که عبارت از خضوع و خشوع و تذلل و در هر وقت و مقامی و قعود
و قیام و تفکر و تامل اول ایک چون غم نما کند با خود اندیشه کند که شاید این
نما از آخرت است و عبادت با زین باشد و اجل بی امان مهلت نماز دیگرند
هر آنجا که می گذارم که در کاه الهی بنده باشد پس در هر یک از آن افعال نماز
اهتمام و در کاه زکات تکلیف کما یبغی بر آید و در هر حال احوال جهان لرزد
که مبادا نصیب روتابد و چون جوارح خود را از وضو شوی باطن را نیز
از حد فهای نفس را طهارت دهد و چون از آن واقامت گوید از شدت
مرغبات و دواعی شهوات انگشت انکا دیکوش هوش بند و چون بنابر خبر
از جوهر هوسهای باطل و محاصل فراموشند و چون سجده کنند بساط تعارف

باطل را از عبادتخانه دل برچیند و چون بپایستد داند که هر یک از اینها
و چون رو بقبل نماید اندیشه کند که در بدگاه چگونه بادشاه آمده و چون
زبان بدعای الله می آید آتوبه که الیک آغاز حمد وال پادشاه و عید هم السلام
و سبیل قبول نماز و تقرب بدگاه خداوند بی نیاز سازد و چون خواهد که قدم بچشم
بهشت رحمت سرشت نماز گذارد تا وای پرده دلها فکری هست خود را نشود غیب
و معبر بردارد و چون دست بر یکبارت بردارد دست و دل انکارهای دنیا که بدو
گرفته بردارد و چون الله را گوید هرگز کبر در جنب عظمت و کبرائی او کویان و
بی وجود ندارد و چون و جنت و جحیم و لکن یظلم التملوات تا لا یرض خواند روی
دل این و آن بسوی خداوند بی حجت و مکان و آفرید کار زمین و آسمان گرداند و
چون بقراوت فاتحه و سوره رطل لسان شود شهد حیات دل بخش قوت ایمان
افزای معانی را با سر انگشت تا مثل یکام جان رساند و چون قدر کعبه و دنا سازد بتذلل
و بندگی معبود بیکار کردن امید برافزارد و چون سر کوع کند دل را عظمت خداوند
خود متذکر و بچند و بسیار او مشربس سازد و چون سجود کند داخل خود را با طهارت سازد
که خلک بوده و چون سر بالا کند که مال وجودش را خال بر کشیده و نیت نموده و
چون دیگر بار سر بخاک بیند متذکر شود که باز بخاک رجوع خواهد کرد و چون
شود که باز سر را خال بر خواهد آورد و چون دو کف بقیوت بردارد و تحقیر
نیاز خود را بر کف اظهار کند و ممکن هر موجودی را جز جناب باری از شیره
دستگیری و صاحب کداری کوتاه داند و از روی امید واری ها با بروی کریم و زاری
بخواهد خود را از آن درگاه جهان پناه محصل و طلب خویش را از آن خزانه بی نهایت
بوصول رساند و چون بشنید نشنید و بر کلین شهادتین زبانش کامیاب و از لال
صلوات بر محمد و آل او کشت زبانش نازم و سیراب گردد و بچند بدعهد و میثاق

بود چون وقت نماز میشد فرشی در میان دو صف ایستادند و آنحضرت
 باده نماز میبرد و آنرا میخواند و در حوالی مصالای آنجناب علیه
 السلام ایستاد و وی چنان متعرق میشد که بود که اصلا از آن پروا نمیداد و آنحضرت
 و خنوع کدالت سر موافق فرمودند است و مشهور است که گاهی در معرکه جهادی
 نبوی زکات کج نهادی بر تن مبارک آن هدف بلا و محن بینه پیکان در آن
 و در بر آوردن آن محتاج بشکافتن آن عضو شریف بود و چون احوال حضرت را
 میدادند که در پیکان جنبان آنرا فایده هتای کدالت از آن جهات ناشی
 نمیکرد بدسترسد نمیبودند تا وقتی که آنحضرت بهما اشتغال میفرمودند آن عضو
 مشکافتن و آن پیکان را میکشیدند و آنحضرت را خبردار نمیدادند و در اثر آن
 منقول است که آن پیکان عالمیان چون بجهت آنرا غلبه خوف بهوش میشد و هم در آن
 کتاب و عقد الذامی مذکور است که بضاعت مصطفی و حرم سرای زهد و تقوی
 حضرت خیر الانبیا فیروز نماز شدت خوف الهی از حالت طبیعی بیرون رفتن نفس
 شایع و تند میکردید و آنرا بوردن کشتن آداب سنن حضرت امام حسن هم ذکر نموده
 و چون از وضو فارغ میشدند رخسار مبارکش متغیر میگشت و سبب این رسیدند
 فرمودند که حق علی من آذانی که خلعتی از آن متغیر گزیده حاصل مضه
 اینکه لازم است بر کسی که نزد پادشاه عالم و عالمیان رود آنکه رنگش متغیر گردد
 هم از آن امام همام نقل کرده که چون بهما از ایستاد و اعضا و جوارحش میبرد و در نهاد
 الاخبار در کافی از سر چشم زلال شرایع حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که
 حضرت علی بن الحسین چون در نماز می ایستاد رنگش متغیر میکردید و چون سجده
 میکرد سر بر زمین داشت تا عرق از او میچکید و در کتاب خصال حدیثی طویل از جهات
 مناقبه و مفاخر حضرت امام محمد باقر مرویست که معنی زفتایلی و اطوار و الدنیا

خود را مذکور ساخته و بشرح ششم در کیفیت عبادت آنحضرت پرداخته است از
 آنجه که اینضا میسر است که چون آنحضرت بنمازی ایستاد رنگش متغیر میکردید و ایستاد
 مثل ایستادن بند ذلیل بود در پیش پادشاه جلیل و اعضایش از ترس خدای
 عز و جل میلرزید و نماز میکرد و چون نماز او تمام گشت که اعتقادش این باشد
 که دیگر هرگز نماز نخواهد کرد روزی در نماز و از آن بگذشت و ایستاد آنرا
 نکود تا از نماز فارغ شد بعضی از اصحاب از آن سؤال کردند فرمودند و بجا میاید
 که در پیش که بودم بدین سبب مقبول نمیشود از بند نماز مگر آنچو بدل اقبال بد آن
 کرد باشد الحاصل بندگان مقرب الهی و دلزندان کانون موم اکاهی باین روش
 طریق بندگی راضی نمیشود و باین ادب و آداب بخدمت ولی نعمت خود قیام
 فرموده اند شرم باد بخدمت آن قدر سعادت بندگی مدانرا که در چنین وقت باید
 خود را هر تن و دل و جان سازند و بهر بندگی خالق اسن و جان پردارند
 و نشان همواره در سیر بلخ و بستان و سرشان پیوسته در سوادای با ناز و
 دوکان هوششان در غفلت و سیم و زر کوششان بر فر باد کا و خز و باطنشان
 یکبار از زمین است و بخاطرشان سر کار کا و بختم آتش حرصشان در هر خست
 و رسته امشان در کمال طمع و خفتن ذکرشان فرین زرقاست و شید فکرشان
 هم نشین عمر و زندگانشان دایم در بین و سیر بدلت و سرانگشتان پیوسته
 در نیت و پهلو خاطر بدن کاهی بر پیش آوردست خود بازیدن و زمان در عطف
 دامن و کریان سازی بند مسکین سراپایان در پیش خداوند جل جلاله
 باشد که روزی در پیش سلطان محمود ایستاد عقل و هوش و کوشش هکی بگذارد
 بندگی وی داد بودند از قضا که در بی در میان موز و اد بوده در آنوقت نبی
 در پای او زد و از او بی که داشت از جای اصلی خود حرکت نکرد و آنرا نیش ناب

آورد هفتاد و نه پیش کردم خودم چنان دندان بر جگر فشرد تا آخر طاقش طاق گشت
پروان آمد و آنرا انداخته موزه بران میزد میگفت از شوخی خود خدمت ولی نعمت
خود بی ادبی کردم و مقصر گردیدم هرگاه در خدمت مخلوق که از آرب پلیدی آفرید
شده ایقدر باین ادب دارند غایت جرات و بی پرویی و نهایت خیرگی و بیجائی
دست کسی حضرت مالک الملکی چنین در دولت شاهان از محیط عطای او
نی و هسته کانیات در پیش تقاضا و خدمت ادب خود نگاه دارند و با آن حد
بند که پیش و تن گذارند و هر عضویش بر او می رود و هر نگاهش بجای او می
و پایش هر دم در حرکت بی حیاء باشد و چشم و ابرویش هر لحظه در اشاره و ایما
باشد گویند یکی از اعیان ادب عبودیت هرگز مگر از خود نمیراند که مبادا عادت
و انحراف حرکت در نماز او صادر کرده و در امانی شیخ صدوق حکایت مذکور است
که حاصل مضمون آن اینست که وقتی ذوالقرنین از ساختن سد فارغ شد و از آنجا
روان گشت در اثنای راه با خود گفت چو نت که از این لشکر و حشر که دیدی غایب
و هر امان نکریدی شیخ گفت مگر در مناجات بودم که لشکر از لشکر تو پیش
و در سلطنت و قوت از تو عالی تر و در پیش رو اگر و بسوی تو متینا فتم حاجت خود
انجاسا و نمی یافتم ذوالقرنین گفت غیبت میکنی که با من آتی در بعضی امور میرا
یاری نمائی گفت آری اگر ضامن شوی برای من چها خصلت را غنی کردی و از اندک
باشد جوانی که پیری درمان نبوده و سخنی که بهاری درمان نباشد ذوالقرنین
کلام مخلوق بران قادر است مالک آنها و قیست یعنی انحصال توانیز در قبضه
تمک ان و بند مجمل امر از هر دو صاحب دلان بدهد در سبکی چنین نموده و راه
دین را به این رسم و آیین میو دخنک آنالک کرم رو که تیغ ایشان را بدرقه
طریق و پیروی ایشانرا پیشتر این راه حقین شمارد و هر جا قدم بر قدم ایشان گذارد

چون بگذارد چنین سعادت سعد کردیم باید که بآن بنانند و آن مذمت را
بجیب و غرور نفس جاهل ضایع و باطل نیاز دلیکه سزاوار است که متذکر گشتار
سر پا عجز و انکسار ماعبد ناک خضیا ذلک گشت با کمال اهتمام نموده خود را در
مقصد رساند و بدو دست و دل و زبان پیوسته خاک ملامت و سر نش بر سر
نفس معجب بدکنش افشاند و در ارشاد القلوب مذکور است که مردی از حضرت
اندر سر سویی معنی کریمه و الدین مانوا و قلوبنا تم حقیکه که ضروری و مؤمنانست
سوال نمودند حاصل سوال اینکه مراد از کسی که با کلام مدوح است کتب کتب
گذرنا سبکند و شراب بخورد و دزدی میکند در حالتیکه از خداوند خود خالی است
آنحضرت فرمودند و لیکن مردیست که نماز میکند و صدقه میدهد و با وجود این
میرسد که مبادا اندام مقبول نشود چگونه بنده در گذارش این وظایف نباشد که
هر چند در حسن عمل و در حفظ آن از خجیب و خلل گوینده باشد ممکن است که عیبی خفی
و نقصی دقیق در مان واقع پوشیده اند باشد و بدان سبب رد باب و مشوجه بر
و عقاب گردد چنانچه از جناب سبط جعفری و ما تورات که از اکتب و تاسخیر
ما بین العلی و العلی ذون کبریا و الله اذا انطلق علی قلبی العبد و هو
تکبیر و فی قلبه غار عن حقیقه تکبیر قال لا کاذب اتخذ عینی و غیره
و حلالی لا تجزئک حالا و ذکری و لا تحبیک عن قریبه و السائر
نیمه جان حاصل معنی اینکه چون الله اکبر بر زبان باید که هر موجودی را که
در میان زمین و آسمان است در پیش او کوچک و حقیر دانی چه بدهد و بیک خدا
چون نزول بنده در حالتی که تکبیر میگوید نظر اندازد در دل او چیزی که متعالی حقیقت
تکبیر باشد که دید ای دروغ کوی با من خدمت میکنی سوگند عزت و جلال من که هر آن
از خلایق ذکر خود محروم میسازد و هر آنکه از قریب خود بکشتن را از دل با من

بهاجالت محبوب و منوع است بگردانم بجزا مرزاده و اندک از شمع خاک زاده چنانکه
که آنرا شاید وضع خود بحسب مال و ثواب و قدر و بلا و ثواب که باید ما بستان سال
علاو بر دنیا بدینک چودست و پا کرد که در حجب افیاء و اولیا نماید پس آن بگرداندر
عجز و خاکسای در آمده ها ناخفته اند که سازیم و بدستباری کند نگاه عجز اندیوار
ناشایکی خود را بپشت رضا الهی اندازیم چونکه طاعت آید از این بند عاجز نماید
تو همین که کاه می سیکم می بیاد مخفی نماید درین وقت مذکور شد از خضوع
و خضوع قلب و توجیه باطن در نماز بمنزله روح میباشد در بدن و نماز آن فاکتور
پچان و لیکن تحصیل این سهیل و لسان بلکه در کمال صعوبت و دشواریست و این
نذر کار هر کسی است و شکار این سعادت نه شکار هر کسی است انصاف این اوصاف
باحوال او و در نماز هر غشا بفضلا بر عباد طبعی ادب و عباد نفسی باشد
دینا طلب چنانچه با انواع مال و فقره خاطر نمیشود با فکرهای کوناگون دنیای
دوین که نهاد بدست نمی آید تا سیر دل آید و وقت اندیشهای باطل را
نیست تا بپوشیدن در در و کج چشم از هر سده دله دخول تند باد هوا را کرد
جراغ حضور قلب با ضایع نکرد و لهذا تشبیه کرد اندخت دنیا را بدخت
و فکرها و خیالهای بادر هوای درد سرازری آنرا بر کجشکان که بران جمع میشود
و از دحام مینمایند کسی که در پای آن درخت نشسته و با خود فکری و ذکر می کند
باشد از جوش و خروش بفرمانها میتواند پرداخت و هر چند آنها را داند باز می آید
و هجوم مینماید و تا آن درخت بر پاست این هنگام بر جاست و همچنین ناچار
خسارت نموجبت دنیای پر بخت بود لست افکر در برها و اندیشهای
آن نتوانست چون بنده که خواهد خود را از آنها طاری ساخته با حضور قلب و خضوع
جمع بر بندگی معبود خود بر دارد باید که او را با انتشار تکرار یا عمل و بر تشرع حال

این درخت را در پیشه و داند از و ویران تمثیل نموده اند بخت دنیا را بر کین و
سایر فضیلت که در خانه دل بخیر و فکرها و اندیشهای مکه که بران جمع میشود
لیکن از آن مسکون میکردند تا اثری از آن سر کین رجاست از جوش آن مسکون
در ساری باطن جو غایت پر سینه و آجازه است که بجای و عقل و شعور و تامل
در عواقب امور ساخت باطن را از آن سر کین و کثافت گرداند تا از غوغای آن
مسکون رسته بکام دل و حضور قلب فرمان خلدند خود را بتقدیم رساند و نیز
تمثیل میتوان کرد دنیا را بر کین بخت دنیا را بجراغ تابشانی و فکرها و خیالها را
بجشرات که بروشانی آن می آید و گردان از دحام می نمایند تا آن چراغ هست
از کزندها این نمیتوان نشد و کسی خواهد خود را از آنها رها کند و برای بند
خاطر جمع و حضور قلب بهم رساند باید که بدم کرم و اعطای شهادت و نفس سرد
پیشانی این چراغ بضای ظلمت افرازد در خانه دل فرو نشاند و حضرت معبود
بی نیاز و خداوند بنده نواز آتش ایمان که از حرص و آز و کافه مؤمنین سعادت
قرین را آب آگاهی و در درین منطفی ساخته در سلوک طریق بندگی چراغ
قلب جللی را بر و عن غایت بی غایت خویش روشن گرداند بجد و ایلا عباد
فصل در بیان عقوبت ترک آن برخداوندان شعور غفی و مستور نیست
گشتانی بنده با خداوند عز و علا بعبادت و بندگی خصوصاً نماز که آن وسیله
شیان روزی پنج بار افلا با برکاء حضرت او بار یافته بخداید عهده بندگی مینماید
و مطالب و همان خویش را بواسطه احدی باشد فیه دران حضرت عرض
دساید از چهره چهار سالی آن درگاه عالم پناه سر افراز بر سر اعتبار میباشد
و هرگاه بوسیله مقصود این طریق رسد و کرد و بیند آن درگاه چنانچه
و ناخضر بتجربا میدکامروانی خواهد بود خال بر سر اتری که چهره اش

پسوست از نضای آن در ابروی کراش برنگرد وای بر حال تو بختی که هوامه بر لب
چشمه اش از بخت آن درگاه نفس سعادت بدید بر سر که از سر بقیه بندگی خدا
خود سر کشی نماید سیاه روی که بصفت ازین سائی آن آستان زندان عصیان
از خود نژاید بی شغل قدی که دردی با صبر یا صفت بندگی حق طریق استاد و ک
شوی و بی صدف کوه صدف کنی که از ابر عطا بار که الهی سرمایه توانگری بخوبی
بزمرد و فخر دلی که صبح و شام از نیم جانفزی و لکنتی بای خدا بخندد و
حاصل آب روان که بر روز و شب بر هر کل و لاله تیج او نفاطد و خفته بخدا
که شهاب ذوق صبوحی کیفیت بحر خیزی و کلام بران محله دو کانه صبح میخوانند
بچه دگر خوشی سر از بالین بر میدارند و جان سختی که روزها از جویبار و فوات
صاوت آفتاب لذت بندگی نفورده می نویسند چگونه آنرا ندکی می شمارند
و بیکرانی که از شهرستانی نزدیکانی تحصیل بوشه بندگی نموده بنشینند آنرا
در سفر بر خطر مرگ چه خواهد کرد سر کشانی که گردن جان بطوق فرمان جانا
ملک الزقاب نهاده اند بچه رود در جفتدگان سر نویسند بر آورد سجان الله
بیشتر است تارک الصلوة بدعت که تمام عمر چراغ همتی بر و غن احسان خداوند
روزی برسان بر کرده و مغر استخوانش بعت بی پایان او برورده و دخل خرج
انفاسش از کینه فضل و عطای اوست و کفر با دستش بیای مردی مرد کاری
او صدف کوه شوائی از حساب گرم انداخته در قندیل دیده اش چراغ پنهانی
دست قدرت او را فرخته در وقت بیماری دوا می دهد در شاز شفا خانه غایت
اوست و هنگام بریشانی چشم امیدش بر دست رعایت او غبار ملال اگر چه
احوالش تنید جزا است بر رحمت او نرسد خار کزندی اگر بدل بریش خلد غمی
سوزن دلجوی او بر نیاید و مجاهد در هر حالی از آن احوال باخواب حضرت و محتاج

و در هیچ امری زانو نکند و جز بنده او کسری ندارد و مع هذا در طریق
بندگی بد سلوکی و ناخوشی را از فرمان وی نبرد و کردن کشتی می نماید
و نمیداند که از نرس و نفس بد طبیعت دیو سیریش در وجود حضرت عبود
طریق ابلیس ملعون مرد و می نماید و نمیداند که از ترک تذلل و خاکساری
خود با بخت مذک و خواری خواهد کشید و بطوق لغت ابلی کفر فاحش
کرد بد **نظم** ای امر بر بندگی حق رفته برون رخ نافر از در خدای همچون
ای که ترک نماز را نرس است ابلیس ترک سجده شد او ملعون حضرت
خداوند عالم در سوره شریفه مریم در حق تارکان صاوت و تابعان نهوا
فرموده که اصنعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات متوف یلقون عذابا حاصل
معنی اینکه ترک کردند نماز را و پیروی نمودند خواهشها و آرزوی نفس را
یعنی محرمات چون شراب و امثال آن برزود باشند که برینند بجزای هر
خود و از ابن عباس و عطا مرفول که غی و ادبیت در جهنم است آن تند
و عذاب آن سخت تر کی نماز آن و متابعان شهوات را با بخت بند و در
جامع الاخبار مذکور است که قال رسول الله الصلوة عیار الدین فمن
تركها ابدخل الویل والویل فادبی جهنم كما قال الله تبارک و تعالی عیون
آرأیت قولی للمصلین الذ یأثم عن صلواتهم ساهون یعنی نماز ستون
دینت بر کسی که ترک نماز خود کند دانت تحقیق که دین خود را خراب
و کسی که دین خود را خراب کرد و ترک کرد اوقات نماز را یعنی از وقت گذارد
داخل ویل میشود و ویل وادیت در جهنم چنانکه خدا ایضا در سوره ادایت
فرموده بر ویل برای کسی است که ایمان از نماز خود فراموش کند میتواند
بود که ویل وادی جهنم بر عبادت مصنف جامع الاخبار باشد هر قدر بر

مراد در آیه گفته اند منافقانند که در کنار نماز می ایستند و با آن گذاردن
بیم عتابی ندارند و از این برای عتابی از آن غافل میشوند تا وقت آن میگذرد و
حدیثی امام موسی که سابقا مذکور شد که آنحضرت شخصی را دید که در غروب
آفتاب نماز میکرد فرمود که تلك صلوٰۃ المنافقين مؤمنان یعنی آن که بعضی
گفتند مانده که مراد کسانیست که نماز را در وقتش نمیکردند و رکوع و سجود آنرا تمام نمیکردند
و مراد آنست که بعضی این نماز را از حضرت ابی عبد الله پرسید که حق من و شوق است
مراد آنست که از وسوسه شیطان در نماز سهو کنند فرمودند که لا کل احد یصیبه
هذا ولكن یغفلها و یدع ان یصیبهما فی اول وقتها یعنی مراد آنست در هر
کس این سهو میباشد ولیکن مراد آنست که آن نماز غافل شود در اول وقت بگذارد
و نیز در جمیع الاجناد ناظر بر نبوی مراد آنست که ترک نماز را
داشته کرده در نگذاردن آن بیم عتاب نداشته باشد پس آنکه ندانم که یهودی
میرد یا نصرانی یا عیسی یعنی کافران و نیز از آن سید ابرار حدیثی روایت کرده که
محصل آن آنست که در قیامت شود بیرون آید از جهنم عفری که سرش در آسمان هفت
باشد و درش تا تحت اثری رسیده و دهانش از مشرق تا مغرب بود پس گوید که
اگر کسی که با خدا و رسول او معامله کرده بعد از آن جبریل فرود آید و گوید عفری را
که در اینجا می خواهی بگوئی پنج کس را ترک کننده نماز و منع کننده زکوٰۃ و خورنده ربوا
و آشامنده شراب و قومی که در سجد سخن دنیا گویند و نیز از آن سر مرد نقل نموده
که من آنان را ترک الصلوٰۃ بقیة او کفو فکا ثم اقل سبعین نبیا او کلم آدم و اخر
محمد یعنی کسی که باری کند تا ترک الصلوٰۃ را بقی خورشیدی و پوشیده چنانست که
گفته باشد هشتاد و نه نفر که اول ایشان آدم باشد و اخر ایشان محمد و در آن کتاب
از آنوا الاجاب فتوالت که من ترک الصلوٰۃ حتی یقوم من غیر عذر فقد حبط

علمه یعنی کسی که ترک کند نماز را و گذاردن نماز و فوت شود بعد از آن تحقیق که علم
یعنی حلالش باطل و از وجه اعتبار ساقط میگردد بعد از آن فرمود بین العبد
و بین الکفر ترک الصلوٰۃ یعنی میان بند و میان کفر ترک نماز کرده میشود
کافر و در کتاب عقاب از همان برکنده همچون این عبارت که ما بین الیم و بین
ان یکفر الا ان یتروک الصلوٰۃ الفریضة معذرت آنها و لا یصلحوا یعنی
نیست میان مسلمانان و میان اینکه کافر شود غیر اینکه ترک نماز و احیی خود را
داشته یا آنها و نه سهل انگاری نماید و نماز را نکند و در کتاب شریف کافی
و من لا یحضر الفقیه مذکور است که انا امام همام حضرت ابی عبد الله پرسیدند
که وجه آن چیست که زنا کننده را کافر نمیخوانند و تارک الصلوٰۃ را کافر میخوانند
جواب فرمودند که حاصل آن آنست که مرتکب زنا و امثال آن از غلبه شهوت و لذت
که در آن میباشد امر کتاب آن ستماید و تارک الصلوٰۃ از روی عداوت چیزی داعی
بر ترک نماز نیست غیر استخفاف بآن یعنی سهل انگاشتن و از ترک آن باکی و غمی
نداشتن و در آن منظور از ترک لذت نیست و هرگاه لذت نباشد استخفاف
بعید و استخفاف کفر است و مراد آنست که تارک الصلوٰۃ از روی عداوت میباشد و در حدیث
هشتاد سال آورده اند که هر که نماز را در وقت نکند یا بعد از آن کند و رجوع
معصیت رسد اول اینکه ترک نماز است و از خود آزرده سازد یعنی خدای را
دویم شقی ترین خلق را باشد که ترک نماز را پس از سیم هجرین جاهل و شرع یعنی
چهارم بدترین جاهل و بدترین و زنج را و قطع نظر از این اخبار و آیات نهم
شکاف تارک الصلوٰۃ را همین خسارت است که از این سهو فضل و ثواب بیرون است
از حد و حساب که در نماز است و ثمة از آن مرقوم شد محروم خواهد بود و قطع
نظر از این نیز چگونه زندگانی میکند و از رحمت خود لذت میبرد و بدینجت و

بی آنکه بداند و نداند خود بگوید و در آشنائی او با کل بد طبعی بخورد
 و خورد و صبح و شام از خوان افشاعت بخت بدی چشد و از در و در و شب از
 دیدن رختش نظر التفاتی و نمیتکند از شتر یا دان حوادث زمانش مامن و
 پناهی نه و از شداید نواب و در آتش محصل و گریزهای اگر در دلی داشته باشد
 با که گوید و اگر حاجتی خواهد از در که جوید اگر غنی پیش آید احوالش چیت و اگر
 مشکلی رونما بد علالت کسیت حاصل اینکه تارك الصلوة ملعون و احوال در دنیا
 و عقب هر دو تنبیه و زیون و فغاناش در هر دو سرا خراب و سر نکوست و آن
 آخر من عرفی کرمی فان له معیت ضحکا و غشوة یوم الیقین اغنی چون خوش
 زندان کس که نه دلشاد نباشد چون نرنگ بود آنکه نه در یاد نباشد
 که آن نیز از اثر این مصافحه کرامی در در و جهان سرمایه سعادت بدی و در
 سکامی است حضرت قاضی حواج چهل و غرور در سوره که در معارج در مقام
 گذاردن که الذین هم علی صلاتهم دائمون یعنی آنکسانکه ایشان بر نماز خود مداوم
 کنندگان اند و مواظبت نمایند بآن بعد از چند آیه دیگر فرمود که و الذین هم
 علی صلاتهم محافظون اولئک هم جنات مکرمون یعنی آنکسانکه بر نماز خود
 محافظت نمایند و آنرا با داب و شرط میگذارند یعنی آن گروه و آنکسانیکه
 باین صفات در این آیات مذکور است و موصوفند در بوستانها یعنی در صفا
 هشت کرامی بندگانه و در ثلثه الطهاره علیهم السلام طریقات که از اول
 در نماز است و آیه دوم در فرضیه و از بحر فخر و حجاب مفاخر حضرت امام محمد
 باقر صفت است که ان العبد یرفع له من صلاته من خیرها و ثلثها و ثلثها
 و ثلثها فلا یرفع الا ما قبل منها بقلبه و اما امره و بالتواضع لیسلم من انفسه
 من القریضه حاصل آنکه نماز از بندگانه باشد که نصفه بدجه قبول رسد و کاه

سه بایت با چهار بایت یا پنج بایت آن مقبول شود پس مقبول نمیشود برای بنده مگر بعد از
 اقبال آن نموده متوجه آن کردیده از نماز و برای همین بندگان مامور میکنند
 نافله ها شده اند که تمام شود برای ایشان باین نوافل حاضر کرد و ماند از نماز و آن
 و مراد از عدم قبول نه امنیت و جری نیست و بان برعه الذمه نمیشود بلکه مراد
 امنیت که ثوابی برای او عقد شده ثمانه یا بعضی باین مرتب کرده علی الاختیار
 و این مقام کجا پیش تفصیل آن نیست و نظیر این حدیث شریف است حدیثی که از
 قدوة عباده حضرت بنیاد ما نور و عجلای آن مذکور شد و مفصل آن اینکه
 ابو حمزه ثمالی روایت نموده که آنحضرت دادیدم که نماز میکند پس با او در پیش
 مبارکش افتاد آنرا راست نکرد تا فراموش شد پس از سوال نمودم یعنی پرسیدم
 که سبب راست نکردن را چه بود فرمود و عجلای آن تدریجی است که می توانست
 ان العبد لا یقبل منه الصلوة الا ما قبل فیها یعنی با میدانی که در پیش که
 بودم مراد آنکه در خدمت خداوندی بودم که از حرکت راست کردن عباد اولی
 بود بمرتب که از بند مقبول نمیشود نمازی مگر آنکه اقبال کرد باشد و این بعضی
 بد از متوجه آن گردیده باشد کفتم جعلت قلالک هاکذا یعنی فدای تو کردم بنا بر آن
 ماهاران شدیم یعنی رسکار بخوابیم بود فرمودند که قل ان الله یتیم ذالک
 فی التواضع یعنی نماز بخوابیم است بد رستی که خدا بی تعالی تمام میکند آنرا نمازها
 نافله و در رفیعانا امام همام و اشرف کرام ابی عبد الله صفت است که یا کافرا و انکسر
 ان ربکم رحیم یشکر القلیل ان الرجل یصلی رکعتین یطوعا یا کرها
 وجهه الله یخافه و خلد الله بهما ایتم حاصل معنی آنکه هر چه کند از نماز
 بد رست که خداوند شما رحیم است خوشنود میشود از شما باندک عبادتی
 بد رستی که مردی دو رکعت نماز شفی بجا آورد بقصد رضای خدا پس داخل

میکنند خدا بندگان دو رکعت نماز بیست در ثواب اعمال انا شرف اهل بیت
و پسندیده و ائمه حضرت امام حسن کصافه التواضع فرمایند که هر مؤمن
یعنی نمازهای نافله سبب قرب هر مؤمن است نسبت به جناب سبحان و در کتاب
شریف فقیه مذکور است که مردی بخداست هادی طریق هدی حضرت
رسول خدا آمد و گفت دعا کن و طلب نماز خدای تعالی که مرا داخل بهشت
گرداند آنحضرت فرمود که آیتی بکنش التَّجَوُّدُ مراد اینست که من دعا میکنم تو
نیز باری کن مراد این دعا به بسیاری سجود بحضرت نماز است و لهذا
منجی صد و فوج رحمة الله علیه است و در باب فضل صلوات ذکر کرده و
تغییر نماز سجود فرموده و هانا برای اینست که سجود در کمال عظمت نماز است
و تذلل در آن بیشتر است و مراد از کثرت آن ظاهر است که نمازهای سنتی
بر واجبه افزوده شود اگر مرد همین نمازهای طاعتی میشود مقتضی آن
بود که گوید اَعُوْذُ بِالْقَائِمَةِ الصَّلَاةِ و این ظاهر است و نیز مؤید اینست حدیث
شریف بنویس الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْصُوْعٍ قَرَأَ شَاءَ اسْتَقْبَلَ وَمَنْ شَاءَ
اسْتَكْبَرَ یعنی نماز چیز عظمی است که حضرت شافع قرار داده یا بهترین عبادات
و در این مقرر گشته پس هر که خواهد آنرا کم گذارد و هر که خواهد بسیار گذارد
یعنی در کم گذاردن آن بر وزن جزا عطا خواهد بود و در بسیار گذاردن
آن ادراک ثواب بسیار خواهد بود و تاکید است که نمازها را کم گذاردن کمی و زیاد
رود و کم گذاردن بخار باشد غیر نماز سنتی نخواهد بود و ممکن است که مراد
از تقلیل نماز کم گذاشتن باشد مثلا از یک مرتبه تا نیم بر آن افزون بخارد
از آنکه نماز را و آثار در ترغیب نمازهای مستحب وارد گردید و قطع نظر
از آنکه ثواب احوال و ثواب قرب بر روی بنده میکشاید و جز نقصان فرا نیست

میباشد از بند چه خوش آید است که عطش بخوابد کثیر از لایزال فرا نیست
میباشد ثواب ثواب را نیز همواره و حجت همت میباشد و بادا که فضل و ثواب
آنها نیز کردن خواهشها افزاید چنان شود از غلبه شوق در بندگی و محض آراء
فعله امثال در سجده و رها شدن خود از عذاب و مواخذه آنچه اینست خوشتر آن
بند که بنویسد اهتمام در این امر موفق گشته کوی این دولت از بندگان فرصت
دباید و بندگان کاهلها نفع غافلان بقوت شوق کامل از خود گشته مراد نه
در سلوک اسطر پی جا بجا نماید اول اینکه وقتی بر اینها مقرر است فلذا دارند
انرا مرافق بوقت باید بود و در آنکه مخصوص وقت نیست و ادراک سعادت
گذارش آنوقت میشود بود و ذکر فضل و ثواب و ادراک کیفیت و آداب نماز و
ظاهر سخن طراز است چه مقام آن کتب فقیه و کتب اعمال و عبادات لیلین برای
ایک طریق معرفت کز این طایفه صاحب شعور نزدیک سازد و در مقام
مذکر بجز و موجری نیز از آن میبرد و در **فصل** در ثواب شرف و متعلقات آنها
و از آنجمله ثواب یومئذ است که سی و چهار باشد و با هفتاد و یکت فراغی چنانچه خواهد
گفت گذاردن و زیارت اینعبود کردن و آنکشتن در وقت رات کردن و جات
پیشانی را بر خال گذاشتن یعنی در سجده شکر و بسم الله و اینست گفتن یعنی در نمازها
و حضرت را شافع را در اقامت ثواب مبالغه عجیب است که فرموده که اگر کسی عباد
ادای آنها را در نماید باید که بقضای آن نشاید شفعی غیر کمال طوسی ثراه و در حدیث
الاخبار از عبدالله سلام حدیثی روایت نموده که حاصل آن اینست که عبادت
حضرت علی عبدالله عجز کردم که مردی بر او از نمازهای نافله آنقدر هست که از بنی
حساب آنرا نمیدانم چگونه کم آنجا فرمودند که بگذارد بقضای آنرا چنانچه از
بسیاری آنرا نداند که بچند گذارد و بر قضای آنها را کرده خواهد بود و بگذارد

عظمی کفتم قدین ندارد و از جمله شغل مکرر قمار بهر فرمودند که اگر شغلش از جمیع معیشت
 ضروری بود و قضای حاجت ببرد و من پس بر او چیزی بدیت و اگر برای دنیا
 یعنی بی تحصیل مال و اسبابی که زیاده از قدر ضرورت دین پس بر اوست قضای
 و اگر نه و ملاقات خواهد نمود با خدای عز و جل بحالی که سبک گرفته و سهل شده
 مضایع گردانیده است سنت رسول خدا را کفتم بدرستی که قدرت بر فضا کردن
 ندارد میساید او بلکه نصیحت فرمایند فرمودند بلی بیکدیگر تخمینا چهار یک یکین بیک
 با آنکه زیاده بوده باشد برای هر یک یکی پهای هر نمازی کفتم چه مقدار است
 یعنی چند رکعت است آن نمازی که لازم در آن مد برای هر یک میفرمود برای
 دو رکعت نمازی که در شب گذارده شود هر دو رکعت که در روز گذارده میشود کفتم
 قدرت ندارم فرمود مکی برای هر نمازهای شب و مدی برای نمازهای روز
 و نماز افضل است یعنی فضیلت قضای مافات این نوافل از صدقه بهتر است و بر
 صاحبان طبع لطیف از تأمل در این حدیث شریف معلوم است که حضرت شایع
 و با قاضی نوافل مبالغه و تاکید چه مقدار و بنده را در گذارش آن چه قدر
 اهتمام ضروری و در کار است حضرت حکیم عجم و شفا بخش علیهای درین
 کافره اهل ایمان از تقصیل و متکبر از اطلع شقی و کامل ضروری و صفی بحول و
 قوت خویش برادران این سعادت پیش از پیش توانی کرامت فرماید
 از جمله نوافل مکرره دو رکعت نافله صبح است که آنرا افضل نوافل یوم میفرموده اند
 و از غایت تاکید در گذاردن آن در سفر نیز قطع نیست چنانچه رئیس عجمین
 طاب ثراه در فقهیه بان تصریح نموده و وجه آنرا از فضل بن شاذان از حضرت
 امام علی بن موسی الرضا شنیده و توضیح فرمود است و شیخ طوسی رحمه الله نیز
 در عهد یکایک اخبار از نجاشی شریف جعفری نقل کرده اند که از ربع رکعات

بعد از این سه شرف و لایحه الحضره چنان ابی لایحه ثلثه عشر رکعت و لایحه
 الشرف و لایحه الحضره حاصل است و اما گذار چهار رکعت بعد از شام و اندر حضرت
 و نه در سفر و بود بدرم چنین که و اینمکذات سیزده رکعت را در شب و سفر
 و سیزده رکعت چهار رکعت از یازده رکعت نماز شب و شفع و عز و دو
 رکعت نافله صبح و اول وقت آن بنا بر مشهور وقت فراخ از نماز و تراست و آخر
 آن بنا بر بعضی از روایات و قول جمعی علماء بهم رسیدن سحریت در جانب شرق
 و افضل اوقات آن میان صبح کاذب و صادق است و در رکعت اول نافله و قل
 یا ایها الکافرون خوانده و در رکعت دوم فاعنه قل هو الله احد و بعد از فراغ
 سنت است که بهلوی راست رو بقبله خواند بوضو که منیت در قیام با اند
 و دست راست را بر جانب راست رو نهاده گوید اتمکنت لرب و الله
 الوثقی الی لا انقضام لها و اقتصرت بحمل الله التین و اعود بالله من الغیظ
 الرجیم الفسقه العرب و العجم و من شر فقیر الحج و الاشرار حان رب
 الصباح و ظالم الاضاح ملخص این دعا شریف است که دست زدیم و بسم الله
 حجت بر مشرک حکم الهی و شکست نیست آنرا و جیدم بطنا بانشاء استخوان
 خداوند عالم و پنا میرم بحضرت او و متوسل بشوم و متوکل باو گردم و امر
 از جناب او پناه میجویم از شر فاسقان و عجم و از شر فاسقان جن و انس
 و پلک و منزه میدارم از هر عیبی بخداوند بامداد شکافند آن بعد از آن
 گوید بسم الله و صنعت جنتی لله و قوتی آمری که الله اطلعت حجت
 من الله بوقولک علی الله حبیبی الله و نعیم الوکیل و من یوکل علی الله
 فهو حبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شئ قدرا فلما آتاهم و من
 اصبح و حاجت الی خلقی فان حاجته و تعجبی الیک حاصل شد ای که کرم تمام

وگذاشتم بهای خود را بر زمین برای خدا بخرم چه نذر در حضرت او گذاشتم
کار خود را بسوی او بدرستی که خدا کار سازنده کار خود است هر نحو که خواهد
و مقتضای مشیت او باشد تحقیق که گرداننده است خدا برای هر چیزی اندازه
که از آن در نگیرد و معبود من هر که صبح کرد و حاجت و بسوی مخلوقیت پس بفرست
که حاجت من را از من بسوی او وقت بعد دیگران امید حاجت رسانی از
مخلوقات دارند و من از نو دارم که خالق و بعد از آن هیچ آید از آن حال و بران
بخواند که عبارت است از کبریا **يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ لَا تَكُنَّ لَكَ خَلْفٌ**
الْبَغَادُ مرویت که هر که صلوات فرستد بر پیغمبر و آل و صد بار میان فجر و
غدا یعنی میان نافه صبح و فرسخه صبح نگاه دارد خدا شکار روی او را از کرمی
آتش و هر که گوید صد بار **سُبْحَانَكَ يَا عَظِيمُ وَبِحَدِّكَ اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ وَاسْأَلُهُ**
بِرِزْقِهِ و آن ثواب الهیه بیا کند خدا شکار برای او خانه در جنت و اگر بیت یا
قل هو الله احد قلمت کند بیا کند خدا شکار برای او خانه در جنت و اگر چهل بار
قلمت کند خدای تعالی خانه در جنت برای او بیا کند خفی نماید که او عهد و از کار
که در این وقت خوانده میشود در کتب اعمال مختلف است آنچه است ذکر نیت
مطابق کتاب من لا یحضره الفقیه است و گفته است که بجای این صحیفه یعنی بهای
خواهد بود غوی که مذکور شد نیز کافیه و از حضرت امام رضا علیه السلام
که بشی در مسجد الحرام نماز کند و بعد از فراغ بجای آن عهد نموده و
الانچه هفت رکعت نافه ظهر است و آن را صاوة الا و این ماند یعنی نماز را ترک
کنند کان بخدا وقت دای آن بنا بر منتهی و اول زوالست تا وقتی که سایه شمس
که بعد از زوال حادث و رفتن زوال میگرد و بعد از آن وسیع قامت آن
نخس یعنی کشنده اند که وقت ادای آن با وقت چنانکه وقت فضیلت نماز ظهر

نک نشد و آنوقت فضیلت عبارت است از آنکه شاخص بقدر بلندیش
شود و کیفیت آن بر وجه کامل است که در رکعت نخستین هفت تکبیر معلوم
با در غیره مقرر است آنها چنانچه در نمازهای واجب مبادرت نماید بعد از سوره
الحمد قل هو الله احد خواند و در رکعت دوم فاتحه و قل یا ایها الکافرون
تلاوت نماید و عکس این نیز مرویت و بعد از مرد و رکعت سلام و سه تکبیر
مقرر و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام گفته اند این دعا بخواند **اَللّهُمَّ اِنِّیْ صَعِيفٌ**
فَقَوِّنْ فِیْ رِضَاكَ صَعِیْفٌ وَخُذْ لِی الْخَیْرَ بِرِضَاکَ وَاجْعَلْ الْاِیْمَانَ مُتَمِیْنٌ
رَحْمَتِیْ وَبَارِئُ لِسْلِیْ فِیْمَا رَزَقْتَنیْ وَتَلْقِیْ بِرَحْمَتِکَ کُلَّ الَّذِیْ اَرْجُو اَنْفَکَ
وَاجْعَلْ لِّیْ وَدَّاءَ سِرِّ الْمُؤْمِنِیْنَ وَعَهْدًا مَحْضَلٌ مَعْنِیْ ای که ای معبود من
بدرستی که من ضعیف پس قوه ده در رضای خود ضعیف مرا و بکرمی پیشانی
مرا و بکن بجای خیر و بگردان ایمان از ائمه های رضای من یعنی مقصد اصلی کن
و برکت مرا از آنچه قیمت کرده اند از برای من و برسان بر من خود همه آنچه دارم
و بعد از رکعت ششم اذان ظهر گفته بعد از آن دو رکعت دیگر که گذارد و شیخ
طوسی رحمه الله در مصلح بعد از هر دو رکعت دعای علی علیه السلام ذکر نموده دیگر
هفت رکعت نافه عصر و وقت ادای آن و وقت ادای آن بنا بر شهر و بعد
از فراغ از نماز ظهر است تا وقتی که سایه شاخص صاوی چهار سبب بلندی آن شود
و کیفیت آن اینکه هر دو رکعت را به تکبیری و سلامی گذارد و در هر رکعت فاتحه
و هر سوره که خواهد بخواند بعد از آن دو رکعت نخستین گوید **اَللّهُمَّ اِنَّکَ**
لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ الْکَرِیْمُ الْخَالِقُ الزَّائِرُ الْمُخَصِّصُ
الْمُبْتَدِیُّ الْعَبْدُ الْهَادِیُّ لَكَ التَّحَدُّ وَلَكَ الْخُلُوعُ وَلَكَ الْکَرَمُ وَلَكَ الْجُودُ
وَلَكَ الْاَمْرُ وَخَدَّکَ لَا تُشْرِکُ لَکَ مَا فَاوَجِدُ بِاَحَدٍ یَا حَمْدُ یَا مَنْ کَرَّمَ لَیْزَ وَکَرَّمَ

يُؤَكِّدُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَلَمْ يَخُذْ صَاحِبَهُ وَلَا وَلَدًا صِلَ عَلَى عَهْدِهِ وَالْه
وَأَفْعَلُ بِهِ كَذَا وَكَذَا حَاصِلُ مَضْمُونِهَا يَكُونُ مَعْبُودٌ مِنْ بَدْرَتِي كَمَا نَزَلَتْ فِي هَذِهِ
بِرَحْمَةِ خَيْرِ نَفْسٍ كَرِيمَةٍ وَبِأَمْرِ وَخَلْقٍ قِيَامُ كُنْتُمْ وَبِلَدٍّ مَرْتَبَةٍ وَبِزَمَرٍ كَوَارِي دُرِّ
صَاحِبِ كَرَمٍ أَفْرِيضِيهِ وَدُرِّ دِهْنٍ نَدَا كُنْتُمْ مِيرَانْدَه وَازِئِي عَجْزِ
هَشْتِي دِهْنٍ وَبَعْدَ زَمَانٍ دِكْرٍ بَارِ بِوَجُودِ آوَدَنْدَه وَبِزَمَانٍ وَنَوَازِشِ رَقْمِ صَنْعِ
نَكَارَتِ نَرَاتِ بِسَاسِ ثَلَاثِ نِقَاتِي نَرَاتِ وَبِرَشْتِ نَرَاتِ وَفَرَمَانِ
نَرَاتِ وَدِرْخَانِ نَوَيْتِ شَكْلِي بِيكَانِ دِرْخَانِ وَبِزَمَانِ بِيكَانِ دِرْخَانِ
أَيُّ مَقْصِدٍ بِيَدِ كَانِ دِرْخَانِ هُمَايُ كَسِي كَمَنْ نَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ
كُفُوًا وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ
حَاجَتِ مَرِيعَانِ وَجَوَاجِ خَوْ دِلِ مَوْجِعِ عَرْضِ آوَدَنْدَه وَبِزَمَانِ آوَدَنْدَه
عَالِمِ بِنَا مَصْلُوحِ نَمَائِدِ وَدِرْخَانِ دَعَايِ بِيكَانِ دِرْخَانِ مَدْكُورَاتِ هَجْه
رَعَايَةِ اخْتِصَارِ مَدْكُورَاتِ وَبَعْدَ زَمَانِ دِرْخَانِ دَعَايِ بِيكَانِ دِرْخَانِ
وَبِزَمَانِ دَعَايِ بِيكَانِ دِرْخَانِ دَعَايِ بِيكَانِ دِرْخَانِ دَعَايِ بِيكَانِ دِرْخَانِ
الْعَظِيمِ وَدَرْتِ بَحْرِ عِلْمِ وَكَوْنِ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ
الْعَظِيمِ وَدَرْتِ بَحْرِ عِلْمِ وَكَوْنِ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَبِهِ خَيْرُ الْوَقْتِ وَبِهِ خَيْرُ الْوَقْتِ وَبِهِ خَيْرُ الْوَقْتِ وَبِهِ خَيْرُ الْوَقْتِ
بَيْنَ الْمُنْفَرِقِ وَبِهِ خَيْرُ الْوَقْتِ وَبِهِ خَيْرُ الْوَقْتِ وَبِهِ خَيْرُ الْوَقْتِ وَبِهِ خَيْرُ الْوَقْتِ
الْبَحَارِ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ
وَلَا يَدْرِي مَا دَعَايِ بِيكَانِ دِرْخَانِ دَعَايِ بِيكَانِ دِرْخَانِ دَعَايِ بِيكَانِ دِرْخَانِ
مَقْرُونِ مَكْرُودِ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ
وَحَدَاوَنْدَه هَشْتِ نَمِينِ وَبَعْدَ زَمَانِ آوَدَنْدَه وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ

خداوند جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و خداوند سورف و فاعه و فرمان عظیم
و خداوند غنچه که آخرین پندار است رحمت کن بر محمد و آل محمد و در خواست میکنم
از تو بنام نزد گترین که بر بابت انسان و زمین مستقیم میکنی و آن آسمان و
زمین و آن زندگانی میکنی مردگان را و روزی میدی مردگان را و برکنده می افکنی
سیان جماعت و جمع میکنی میان برکنده کان و آن شمرده میشود عدد در یکجا را و
وقت ها را و وزن کوهها و دجانه دریاها را در خواست میکنم از تو که حرف کنی بر
محمد و آل محمد و برآوردی فلان حاجت و فلان مطلب مرا یعنی در این وقت از آن
درگاه هر چه خواهد کدای و مطلب حاجت روائی نماید و بعد از آن در وقت
دیگر گذارد و این دعا را بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ يُوسُفُ بْنُ
زُهَيْرٍ غَاضِبًا فَقُلْ أَن لَّنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ قَادِرُ الْعَالَمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
بِمَا أَنْتَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ وَإِنِّي أَدْعُوكَ فَأَخَذْتُكَ وَسَلَّكَ وَهُوَ
عَبْدُكَ وَأَخَذْتُكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ وَنَزَلْتُمْ
بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ أَيُّوبَ إِذْ نَزَلَ الضَّرَّ قَدَاكَ فِي سَبِيلِ الْغُرِّ وَأَنْتَ رَحِمُ
الرَّاحِمِينَ فَأَنْتَ بِيكَانِ دِرْخَانِ دَعَايِ بِيكَانِ دِرْخَانِ دَعَايِ بِيكَانِ دِرْخَانِ
وَسَلَّكَ مَعَهُ رَحْمَةً مِنْكَ فَأَنْتَ دَعَاكَ بِهِ وَهُوَ عَبْدُكَ وَأَنَا أَدْعُوكَ وَأَنَا
عَبْدُكَ وَسَلَّكَ وَهُوَ عَبْدُكَ يُوسُفُ إِذْ قَرَفَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِهِ إِذْ هُوَ
فِي التَّجْرِ فَأَنْتَ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَأَنَا أَدْعُوكَ وَأَنَا وَسَلَّكَ وَهُوَ عَبْدُكَ
وَأَنَا وَسَلَّكَ وَأَنَا عَبْدُكَ أَن تَصِلَ عَلَى عَهْدِ وَالِ مُحَمَّدٍ وَأَن تَفْرَجَ عَنِّي كَمَا قَرَبْتَ
عَنَّهُ وَأَن تَنْجِيَنِي كَمَا أَنْجَيْتَ لَهْ حَبْلَ عَلَى عَهْدِ وَالِ مُحَمَّدٍ وَأَفْعَلُ بِهِ كَذَا وَكَذَا
أَمَا حَاصِلُ مَعْنَى آيَةِ مَعْبُودٌ مِنْ بَدْرَتِي كَمَا نَزَلَتْ فِي هَذِهِ مِثْلُهَا
لَوْ أَنَّ الْمَوْتَ يَعْنِي حَضْرَتِ بُونِزِ جَوْنِ رَفْتِ بَعْنِي أَرْمِيَانِ قَوْمِ خَوْ دِرْخَانِ كَمَا

خشنه بود برایشان هر کجا برده که غنای نخواهی گرفت برو مشقت بسیار خواهی
ساخته و با بر قول مقررین تا اینکه یقین داشت که تنگی نخواهی گرفت برو و بزق را
هر جا رود روزی با و خواهی رسانید چنانچه در عیون اخبار از شاه از انحصار
مغولت پس ند کرد در تاریکیهای که تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب باشد یا تاریکی
شکم ماهی چندانکه او را فرو برده و اینکه نیست معبودی پس از غیر تو نیست میکنم
و از نقایص و عیوب منزه میدارم ترا بدرستی که من بخدمت از شما دان بر نفس خود
که بجا از میان قوم خود بیرون آمدم پس مستجاب گردانیدی برای او دعا را و راضی
و نجات دادی و او از غم بدرستی که دلالتش خواند ترا و او بنده تو بود و منهم
میخوانم ترا و من هم بنده توام و سوال کرده و از تو تو او بنده تو بود و من سوال میکنم
از تو و من هم بنده توام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه مستجاب گردانی برای
من دعا مرا چنانچه مستجاب گردانیدی برای او و میخوانم تو را با آنچه خواند ترا و او بنده
چون رسید با و بیخ و سختی پس خواند ترا بدرستی که رسید مرا بیخ و سختی و تو رحمت
کنده ترین رحم کنده کارا بر مستجاب کردی برای او و کشف و فایده کردی آنچه
باور رسیده بود از بیخ و دادی با و آهش را و مانند اهلش را با ایشان بجهت رحمت
تو یعنی فرزندان را که مرده بودند ساخته با و رسانیدی و فرزندان دیگر نیز
مانند ایشان بوی عطا فرمودی چنانکه مرده کردی و و هبتانکه و مثلهم معام
رحمة نقل کردند پس بدستی که خواند ترا و او بنده تو بود و من نیز طلب میایم
و من نیز بنده توام و طلب نمود از تو و او بنده تو بود و من نیز بنده توام اینکه
رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه فرج دادی و دفع کردی از او و اینکه مستجاب گردانی
برای او و میخوانم ترا با آنچه خواند ترا بنده تو یوسف چون چنانی افکندی میان
او و اهلش چون او فرزندان بود پس بدستی که او خواند ترا و او بنده تو بود و من

میخوانم ترا و من هم بنده توام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه فرج دهی و دفع
از میان جانکه فرج دادی و دفع کردی از او و اینکه مستجاب کنی برای من چنانکه
مستجاب کردی برای او و رحمت کن بر محمد و آل محمد و فلان حاجت مرا برآورده یعنی
حوائج دو جهان خود را بر کف ظاهر و نهاده آنها را از اندرگاه و منت منافی آگاه دور
دگر گذاری و این دعا شریف گویند یا من اظهر الحیل و ستر القبح یا من
لن یؤخذ بالجریمه و لا یغیب الیقین یا عظیم العفو یا حسن التماس یا واسع الغفر
یا نا یسطر البذل یا الرحمن یا صاحب کل خبوی و قمنی کل شکوی یا کون
الصغیر یا عظیم الکن یا متدنا یا بالنعیم قبل استحقاقها یا دنا یا سیدنا یا غایب
تغیبا یا شاکلک یا محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی
و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن القائم المهدی الائمة الهادیه
ان یصل علی محمد و آل محمد و ائمتک یا الله ان لا تنسوه خلفی بالتار و ان تفعل
بی ما انت اهل حاصل اینکه ای آنکسی که ظاهر ساخت فعل بنده کارا و پوشیده
فعل زشت ایشان را در تاویل این دو فقره برامید تمام نوید از همه هر سر ویدی
حضرت اشرف جعفری انضهون مرویت که هیچ مؤمنی نیت نکند و امثال او را
در پیش چون این مؤمن مشغول شود بر کوع و وجود و مانند آنها مثال او بن
میکنند پس درین وقت فرشتگان او را دیده صلاوات میفرستند و استغفار میکنند
برای او چون مشغول شود آن بنده بکنایه خدا بشمارد بر مثال او و میپوشانند در
بر آن مطلع نشوند و حاصل معنی تمهید دعا اینکه آنکسی که گرفت و گیرانند در گناه یعنی
در عفو آن تعلیل نبود که شاید بنده از آن توبه کند و ندرد بر کسی لای بزرگ
عفو کنندگان بزرگوار بخشی و ای بگویند و از کار معاصی بنده کار خوب در میگذرد

ابوسعمر از شکر خلق در آن مغاصی میکنند ای چنین کنند و کشایند و تنها بر حش
 اصباح هر شری بخیزد که شکوه داشته باشد چون از دیگران مایوس گردد و بگوید
 ونداد آن از تو جوید ای کسی که از روی کرم و بزم کواری از عصیان نندکان
 نافه آنرا منظور نمیدارد و نادیده بشمارد وای بزرگ نعمت ای بنده کننده
 و مباد درت کننده بدادن نعمت پیش از آنکه کسی شوق و شایسته آن گردد ای
 خداوند من وای قایم ای غایت داده من سوال میکنم از تو بحق حمد و وعده
 و فاطمه و حسن و حسین ناحض مهدی که پیشوایان و نمایندگان میباشند
 علیهم السلام اینکه در حجت بر محمد و آل محمد و سوال منبایم از نوای عبودیت آنیکه
 نشست نکردانی صورت و اندام مرا با تشر و اینکه در حجت بن آنچه شایسته آن یعنی
 با من معمول داری آنچه لا یقوتست نه آنچه لا یقوتست از مؤاخذه و خدا کن و چون
 دعا خوانده ما مولات و همچنان خود را و آنچه خواهد بر من رساند **و از جمله**
 ثواب چهار رکعت نافله شام که از غایت اهتمام چون نافله صبح برای آنها آن با
 بود و تقصیر بر آن نباید نمود و در کافی و مقذیب نیز از امام همام ای عبدالله
 روایت که آنچه رکعات بعد المغرب لا یقوتست سحر و لا حضر حاصل معنی
 اینکه چهار رکعت که بعد از شام است و املد ما آنها در حضرت و نه در سفر و نیز
 بدان دو کتاب شریفنا از اهل کثرت منقولست که آن قبله خاص و عام حضرت امام
 رضا برسدیم از آن چهار رکعت که از نماز شام است در سفر تعمیل نمایند را شتر دار و از
 آن حقه بکن نیست و گذاردن آن در زمین آیا میتوان گذارد و در جای و محل و مانند
 پیر و بود حضرت آری بگذارد آنرا در محل اول وقت این نماز بعد از فراغ از نماز شام
 و آخر آن بنا بر مشهور وقت اول سرخاست از جانب مغرب و علامه حلی طاب ثراه
 در منتهای بر این مطلب دعوی اتفاق نمود و شیخ سعید رحمه الله در دروس امتداد وقت

آنرا بنده امتداد وقت اداء نماز شام محفل توحید فرموده و کیفیت این نماز
 بروحه کامل است که بعد از فراغ نماز فریضه شام و پنج زهر علیه السلام
 و تعقیبات آن قیام و در مصباح تقدیم آنرا بر تعقیب و بعد شکر افضل
 شده و مستحب است که پیش از آنکه حرف بزند شروع درین نماید و چه در
 فضیه و تقدیم و از حضرت صادق ۴ ما فور است که من صلی المغرب
 عقیب و لا یقوتست حتی یصلی رکعتین کتبت له فی علبین فان صلی از با
 کتبت له حجة مبرورة خلاصه معنی آنیکه هر که نماز شام گذارد و بعد از
 آن تعقیب خواند و سخن نکند تا اینکه دو رکعت نماز گذارد و نوشته شود
 برای او آن دو رکعت در علبین که لوحی است از درجید سبز در عرش و بخت
 و اعمال بدکان در آن مرقوم است یا عبارت از سدره المنتهی است یا مکانی
 دیگر و اسما هفتم که ارواح مؤمنین در آن میباشد و بنا آنکه اسم مکانی باشد
 حذف مضای شده خواهد بود که نوشته میشود برای او و کتابی که در علبین
 چنانکه علماء در تفسیر کرمیه آن کتاب لا تراکی علیین و ما از رکعت ما
 علیون کتاب مرقوم کنه المرقون تفر بر فرموده اند یا اینکه در علبین
 متعلق باشد بکتناه یعنی نوشته میشود این دو رکعت برای او در عالم بالا
 یا در آن مکان معین که فرشتگان و مفریان شاهد گردند هر تقدیر پس اگر چنانکه
 نماز گذارد نوشته شود برای او و جی مقبول از ظاهر عبارت این حدیث چنین
 میشود این دو رکعت برای او در عالم بالا یا در آن مکان معین که فرشتگان
 و مفریان شاهد گردند که سخن نگفتن منتهی باشد تا اینکه چهار رکعت گذارد
 شود چنانکه شهید ثانی رحمه الله نیز چنین فهمید و در شرح تفسیر بدینگونه
 تفسیر فرموده است و بنا بر این سخن نکردن در مابین این چهار رکعت نیز مذکور

و تر آن مکرر خواهد بود بنویسند این ظاهر حدیث که در کافی از ابی الفوارس
 مرویست که هانی ابو عبد الله علیه السلام آن تنگم بین أربع دعات التي
 بعد المغرب یعنی نمی کرد مرا حضرت ابی عبد الله از آنکه سخن کنم در میان این
 چهار رکعت و نیز در نظر معانی بر ظاهر و نمایان میباید و معارض نیز بنظر
 تنبیح در نمی آید میباید چرا این مسئله در میان فقهای اعلام مشهور و برالیه
 و اعلام ایشان مذکور نیست و عجب تر آنکه علامه حلی طاب مدینه در منتهی
 و شهید اول نورت مسکن در ذکر این حدیث ثانی نیز گراحت نکلم
 میان فرقیه مغرب و نافله آن استدلال فرموده اند بجملا چون شروع میکند
 رکعت اول را بجهت تکبیر یا دعوت مقرر افتتاح نموده بعد از استعاذه فاتحه
 و قل هو الله احد و در رکعت ثانی بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون خواند چه در رکعت
 و بعد یا امام همام حضرت ابی عبد الله ما نور و در دقیقه نیز تصریح بر آن
 از حضرت مذکور است که لا تدع ان تغرب بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
 فی سبع مواضع یعنی و مکرر و فوت مکن قرائت قل هو الله احد و قل یا ایها
 الکافرون در هفت جا و بعد از آن هفت جا را نام برده و از آنجا در رکعت پنجم از پنج
 و در رکعت بعد از شام شمرده و در کافی و تهذیب هر دو از حدیث مذکور فرموده
 که کافی روایت آخری آنکه کان بیده هذا کله بقل هو الله و فی الزکوة الثانیة بقل
 یا ایها الکافرون و در تهذیب بجای بیده بقرات و حاصل معنی آنکه در جمیع این
 هفت موضع در رکعت اول بقل هو الله و در ثانیه بقل یا ایها الکافرون خوانده
 میشود مکرر و در رکعت نافله صحیح که در آن ترتیب قرائت این دو سوره بر عکس
 اینست که در رکعت اول قلیا ایها الکافرون و در رکعت ثانیه قل هو الله خوانده می شود
 و نیز از ترتیب ذکر می که در حدیث اول تصریح حضرت که در حدیث ثانی است چنین

مستفاد میکند که ترتیب قرائت این دو سوره در رکعت نافله مغرب برین
 باشد و لیکن شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح شیخ بهاء الدین محمد جرد الله در مفتاح
 بر عکس این فرموده اند و میباید بود که آن نیز از خبر دیگر که الحال بنظر میرسد مستنبط
 باشد بنا بر این از اشتباه و غلط و الله اعلم و در این دو کتاب مصباح و مفتاح
 دیگر نیز مذکور است که در رکعت اول بعد از فاتحه قل هو الله احد سه بار و در
 ثانیه انا انزلنا مکیا قرائت نماید چنانکه از این هر دو رکعت فارغ گشت بلازم
 کونیا اللهم انک تری و لا تری و انت بالنظر الاعلی و الیک الرجعی قیامت
 لك المات و الحیا و ان کان الاخرة و الا و لا اللهم انا نعوذ بک من ان نذک
 و نخزنی و ان ناتی ما عذرت لشیء اللهم انی اسئلك ان تجعل علی محمد و آل محمد
 و اسئلك الجنة برحمتک و استعید بک من النار بعد ذلک و اسئلك من
 الخور العین بقرتک و اجعل اوسع رزقی عند کبریتی و اخیر علی عند الموت
 اقبل و اطل علی طاعتک و ما یقریب منک و یحطی عندک و یزلف لذلک
 عمری و اخیر فی جمیع احوالی و اموری معونی معونی و لا تنکلی الی احد
 من خلقک و تقصّل و تطول علی بقضائه حوائجی الدنیا و الاخرة و ابدی
 بوالدی و ولدی و جمیع اهلوائی المؤمنین فی جمیع ما سألک لنفسی برحمتک
 یا ارحم الراحمین محصل مضمون اینکه ای معبود من بدین که منی هر را و کسی
 تر نمی بیند و تو هر مشرف و بر احوال هر مطلع و بدین که بسویت بازگشت
 و انجام هر و مرویست که حضرت امام همام جعفر ابن محمد الصادق برسدند از حضرت
 ابره و ان الی ربک الشهدی که در سوره و التجمل است که اذ انتمی الکلام الی الله فا
 یعنی چون سخن بحقیقت ذات الهی و کلام او رسید باز استید و در آن گفتگو
 نمایند و بدین که بهیئت و اراده است مردن و زینت خلائق و بدین که

ملك است آخرت و دنیا حاصل اینکه چنانکه از ان است و در تحت حکم و فرمان است
 به این معبود من مدستی که ما بندگان پناه میکنیم و پناه میآوریم از آنکه ذلیل و خوار شویم
 و از آنکه اسباب تنهایی چیزی را که از ان نهی میفرماید ای معبود من درخواست
 میکنم از تو اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سوال میکنم از تو بخت را بخت تو
 و پناه میجویم از آتش بقدرت تو و مسئلت میکنم از تو که عطا فرماید بمن از جود
 خوش خیم بفرست تو و بگردان فرخترین روزی مرا در وقت ببری و بگو کن
 کردار مرا در وقت نزدیکی اجل من و در از نماز در طاعت خود در اینجا نزدیک میکند
 بنو و بخت میگرداند نزد تو و سبب قریب میشود پیش تو مرا و بگو کن
 در هر احوال من کارهای امانت مرا باشانی مرا و دانش مرا و امکندهای من
 از خلفت و فضل کن بر من بر تو که در حاجتهای من برای دنیا و آخرت و ابتدا
 کن سپهر و مادر من و فرزندان و جمیع برادران من و من در هر آنچه سوال کردم
 از تو برای خود ای جسم کننده بر من نعم کن که در بعد از ان دو رکعت دیگر را
 بکنم را بطریق که در رکعت اول بعد از فاتحه اول سوره حدید ناهو علیهم
 بذات الصدق و قرائت نماید و ان است که بسم الله الرحمن الرحیم
 سبح الله ما فی السموات و الارض و ما فی کل شیء قدیر هو الاول
 و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم هو الذي خلق السموات و الارض
 فی ستة ايام ثم استوی علی العرش فاعلم ما یلج فی الارض و ما یتخرج منها و ما ینزل
 من السماء و ما یرفع فیها و هو معکم ایتما کنتم و الله بما تعملون بصیر
 له ملک السموات و الارض و الله ترجع الامور بوجوه اللیل فی الظهار
 و بوجوه النهار فی اللیل و هو علیهم بذات الصدق و در رکعت ثانیة بعد از
 فاتحه آخر سوره حشر را تلاوت کند که بدلائل اخبار نبوتیه منقولست که

من از جبرئیل رسیدم اناسم اعظم جواب داد که علیک باخبر سوره حشر و بار فرمودت
 آنرا بار دیگر سوال کردم همین جواب داد نوبت بنیم رسیدم همان جواب شنیدم
 و هم از حضرت در خبرات که انیم الا فطم به شیء الایات فی اخر الحشر فیه اسم
 اعظم در شش آیه است که در آخر سوره حشر است و در فضل این آیه هم از ان شرف
 بر بیان مرویت که هر که او آخر سوره حشر را شب یا روز بخواند و در آن روز بمیرد
 خوشبختانه و تعالی بر او بخت را واجب گرداند و نیز از حضرت امینون ما توفوا
 که هر که صبح سه یا یکصد آیه از سورۃ الشکر یا التیمم و سوره یاز سوره
 حشر بخواند خوشبختانه و قاضی هاشم در این فرشته بر او موکل گرداند تا او را نگاه دارد
 از جمیع افات و صلاوات بر او فرستند تا شب و اگر تا روز بمیرد شهید مرد و اگر
 آنرا بهین طریق شبانگاه خواند نیز همین منزلت باید دان اما تکریر الیه که در این
 نماز خوانده میشود اینست که لَوْ اَنْزَلْنَاهُ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ جِبِلٍّ لَّارْتَدَّ عَنْ قَوْمِهِمْ
 مِنْ حَشِيَّةٍ اِلَيْهِ وَقَالُوا لَا مِثَالَ تَقْرِيرِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ
 إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدِيمُ السَّامِعُ الْبَصِيرُ
 الْعَزِيزُ الْحَبِيرُ الْمَكِينُ الْحَنَّانُ اللَّهُ تَعَالَى تَعَالَى كُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَكْمَامُ
 الْحُسْنَى يَسْجُدُ لَهَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و در سجده آخر اید و رکعت
 هفت بگوید و صد مرتبه یا حیدر اللهم انی استأثرتک بوجوه الکبر و اشیاء العظیم
 قال لکن القدیم صل علی محمد و آل محمد و ان تغفر لے ذنوب العظیم انه لا یغفر العظیم
 الا العظیم حاصل میگردد ای معبود من مدستی که من سوال میکنم از تو بحق قدر تو که حالت
 و اسم بزرگت و بلاد شاه تو که باید است و بی بدات اینکه رحمت کنی بر محمد و
 آل محمد و اینکه مرا از هر برای من گناه مرا اگر چه بزرگست چه بدی منی اگر چه گناه بدی
 مرا بزرگ و شیخ بزرگوار طوسی در صبح طریقه دیگر نیز در این دو رکعت ذکر فرمود

نماز
 در این
 نماز
 در این
 نماز

ذوالعرش و بر از عاقبت قدر و شرف در آن اجلاس فرماید یا کسی در پیش عرش
 گذارند و آنحضرت بر آن نشیند یا مراد و سبب است که موضوعات در جهت علی
 الاختلاف و الاقوال و در فقیه گفته که نماز شب امر بر حضرت اقدس نبوی فرض
 گردیده و بر غیر او مستلکست و نافله بعضی گفته اند که اولایان حضرت فرض بود
 ثانیاً است که در دید بهر تقدیر آن حد که هر چه در دسترس باشد را قیامت این نماز بخونی
 ایستادگی می نمود و منتهی بندگی را بقدر اهتتام بدینگونه می نمود که بر یک پا
 و بعضی گفته اند بر دو و شصت پا روی ایستاد برای آنکه بر پنج و شصت افزون و بمیزان
 فضل و ثواب مفرقین گردد تا آنکه اشرف ناس را از این حجه پاهای مبارک امام
 کرد پس کریمه طه ما انزلنا علیک القرآن لیستقی در شان آنحضرت و سرور اهل
 تقوی نزول یافته و حاصل مضمون آن بر قولی آنکه ای محمد فرو فرستادیم
 ما بر تو قرآن را برای آنکه خود را در سرخ افکنی و از وقت منام و کثرت قیام بدین غایت
 مشقت کشی و هم خالی اجسام و صور جل شان در سوره شریفه ذکر عابدان شب که
 ان باه یا فکان خلوت شبهای ناسراللیل احداً اوقافاً ثم اخذوا الآخرة و یخرجون
 و حقه بر تیر ملخص مضمون بنا بر قول مفسرین آنکه یا آن که خود را و صافی او قبل از این
 آیه مذکور شد فترات یا کسی که قوت خواند است در ساعاتی شب در حالتی که
 عجب کنده و ایستاده است یعنی در حال نماز که کاهی سجود کند و کاهی قیام میبرد
 از عذاب آخرت و امید میدارد رحمت خداوند خود را مرویت که مراد مستحکم است
 که در نماز قوت میجویند و شیخ صدوق رحمه الله در فقیه گفته که این آیه در شان
 جناب عطا بامیر المؤمنین ۲۰ نزول نموده و حضرت خود عز و علا امام فرمود که
 در این مقام بقیام نماز شب مدح فرموده است در اهتتام آن مردم بیداری در اقامه
 نماز شب و حرام طاعت گذاری عبادی بود که شبی که انزال الیه الهی بر گویند

انانی حجه که مبارزان شیر صولت در آتش کفیات و حیات زهره بر روی هم
 میخروشیدند و میجستند و شیران را میچکان و دندان اعضای هم را میکنند و میخندند
 در آتش صعبترین اوقات جنگ حقیق بود که از صوص حالات شدیدی از آمدن مرد
 دست و پا چون بر یک بید لرزید و از سلا بخون دلیران کمر را با قدم شیا
 و قرار می بفریدی گویند که در آن شب سی و شش هزار کس از طرفین بقتل رسیده
 بودند و از آنجمله با نصد و سه نفر از آن قوم را نیز تنها بمقتل رسانده و غالب
 در آن مفرستند که دید مجاهد در شبی چنین نماز شب از آن سالاردین فوت نکشت و
 در جهان معرکه هوش بر طرز زهر که از به ادراک فضل و ثواب این نماز بر و نکند
 و نیز جناب سبحانی تعالی شان در سوره مبارکه فتح در مقام مدح جمیع از مومنان
 و شرح بعضی از اوصاف حمیده ایشان فرمود که سبباً هم فی وجوههم من آثار العبد
 علامت ایشان در رویهای ایشانست و از اثر سجده کردن در کتاب شریف فقیه مذکور
 که عبدالله سنان از بزرگان علم و عرفان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
 که هوالاثر من فی الصلوة مراد آنکه آیت در مدح نماز شب گذارند که اثر بخوابی و
 بیداری ایشان در رویهای ایشان ظاهرات و آن ممکن است که عبارت از روی
 شکستگی رنگ باشد چنانکه در توصیف مومنان کامل گفته اند که احبهم الخاضع
 تر منی و ملکم برضی یعنی در تقییر بشیر و شکستگی رنگ ایشان چنانست از بصیرت
 حال مخبری ایشانرا پسند که آن کنند که بپارند و حال آنکه چار نباشد و از آنجا
 نداشته باشند خوار روی چهره که باعث سرخ روی آن جهان شود حبذا
 شکسته رنگی که بسبب شکستها آن در دست گردید **سرخ روی** از غم و چهره گاش
 گردنت بندگی کردن خدا را پادشاهی گردنات با عبارت از نور و طهارت
 باشد که این قوم سعادت را از فیض بیداری شب رنگ عبادت از چهره نمایان باشد

چنانکه در فضیلت از حضرت اقدس نبوی مروتی که من کثر صلواته باللیل حسن
و وجهه بالیوم حاصل اینکه کسی که نماز بسیار گذارد در شب نیکو میشود روی
او در روز و در عیون اخبار الرضا آمده که از حضرت سید الشاهین
پرسیدند که چه وجهی دارد آنکه کسی که شب عبادت بر خیزد خوشترین در نماز
فرمودند لا کفتم خلوا بالله و کثرتهم الله من نور یعنی برای آنکه شب خیزان
خلوت و انزید اند با الله تعا و پوشانیده است ایشان را الله تعا کون از نور
خود **بیت** پای گیرد رسته سر از عمار راه او **و** دفره کرد و آفتاب از عمار درگاه
و نیز خداوند چون و بیداری بخش دیدهای هر روز در سوره باریکات امر باب
مومنان را که اکثر شب بیدار و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
در شان ایشان فرمود که کثرتهم الله من نور و کثرتهم الله من نور و کثرتهم الله من نور
خلاصه مضمون آنکه آن مشایخ که قبل از این مذکور شد که در نماز چنان و کثرت
چشمهای مقام ایشان باشند که اندک ثواب از شب میخواهند یعنی اکثر شب بیدار
و در بندگی حضرت پروردگار بودند و در عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
یعنی باین بیداری و عبادت باین معنی و معنی دیگر دیدند هم چنانکه از شریعت
تقصیر و هم کثرت خود را بپناه استغفار میکنند و مروتی که این در شان عبادت
که سحر در نماز و ترهشاد را استغفار نمایند و بعضی از مشایخ مخالفین از این عبادت
روایت نمود که این آیه در شان اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و اولاد
یافته و بعد از آن گفته که و کان علی جمل نوری اللیل الاخرین و ینام الذل الاول
فاذا کان النحر جلس للاستغفار والدعاء و کان و رزده فی کل لیل سبعین
نکته بختم فی القرآن یعنی طرفه جناب امیر المؤمنین **ع** این بود که ثلث اول
شب این بود که میخواهید و در ثلث آخر شب نماز عبادت مشغول میکردید و عبادت

باستغفار و دعا بپرداخت و هر شب هفتاد و یک نماز میکرد که در آن ختم قرآن
میشود و نماز طریق عبادت و شب بیداری بخیر آتش خوف و خشیت است
که ضرر این ضریب سدی یکی از اصحاب آن رفیع جناب بود در حضور معویه که
نمود باین تقریب که روزی در مجلس انملعون مطر و اتفاق و رعد و باران
معویه چون او را بشاه ولایت پناه و آمد و شد باند کاه میدانست خطاب با و کرد
گفت که صفتی علیا یعنی وصف کن برای من علی را وصفان مصل و حاجت من
شرح نماز را از آن تکلیف با او از آن توصیف استغنا نمود قبول کرده در آن
باب و در معانی ثبات ضرر را ناچار تیغ زبان مدحت بیان از نیام خوشی
آخت نفیسان حسن و یقین و صلاحیت در دین ترساخت و از فضایل و مناقب حضرت
علین ابطلاب و حالات و صفات انوار ایشان عالمات فصلی چند برداشت
از آنجمله اینست که گفت آثمهد بالله لقد رأیت فی بعض مواقیف و قد اوحی
اللیل سد والله و غارت بحومه و هو قائم مخربا فی فایض علی الحجة ملل السلام
و بیک کجاء السحرین و کافی الا ان یسمعه و هو یقول رتبا و یغیر الی الله یقول
للدنیا یا دنیا انی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات غری غری لا حاجة
لی فیک و ایتیک نلا لا الا ریعة لی فیها فمرک قصیر و خطرک بصر و املان حقیر
آما من قلة الزاد و بعد التفر و وحشة الطريق و عظم المور و خلاصه مضمون
این فقرات حیانت لفرای ذنک غفلت زدا اینک خدا را بگو ای میطلبم که هر شب
تحقیق کردیم آنحضرت را در موضعی که در آن عبادت قیام میکرد و تحقیق که شب
بردهای خود را فکند و شایگان در سیاهی فرقه فتنه یعنی در دل شب که ظلمت عالم را
فر گرفته بود آنرا که جناب در محراب خود ایستاده و محاسن مبارک خود چیده و
کسی که ملرش کند بید باشد بهتاب واضطرار میشود و اعل دل حزین و غمناک

صاحبا غل کما فی کمن آفرافا موثر کرده باشم و نوازش کرده و بحساب و ضبط در
آورده باشی پس گوئی که بکیر آنرا بعوض شستن عذاب را بگرفتن فرماید پس چه گرفتار
که خویش و خیرش او را نتوانند ربایند و قوم و قبیله اش باو نتوانند رسانند
رحم کند بر او جاعی یعنی اهل عیش چون در حق او ندانند که بکیر ندا و را بعد از آن
گفت آه من ناری شجیع الکتاب و الکلی و من ناری تلعاب و للشوی آه من کسای
لظی حاصل اینکه آه آنانی که می نزد حکمها آه آنانی که از زبانه آتش افزونتر
بهم میرسد ابودردا گفت بعد از آن آه را که بیهوش شد پس دیگر
بار آوازی شنیدم گفتم چون بسیار بیداری کشیده خواب بر او غلبه کرد و خواهد
بود برای نماز جمع بیدار ش کنم رفتم دیدم که مثل جوی بود افاده اعضایی مبارک
خشک گشته و اصل حرکت از او ظاهر نمیشد پس او را حرکت دادم حرکت نکرد اعضا
مبارکش فراهم نیامد گفتم انا لله و انا الیه راجعون بخدا که علی بن ابی طالب وفا
کرد پس شما بان بمنزل وی آمدم که خبر وفات او را رسانم فاطمه علیها السلام گفت یا ابا
در حال و قصه چه بود آنچه دیدم بودم گفتم که ای حالت بخدا قسم به او شهادت
که او را خوف الهی طریض میکرد پس آری آورده اند و بر روی او افتانند بر سر آمد
نکاح کرد و من میکردیم فرمود از بیت کریمه قوای آباد را گفتم از لطمی پنجم
که نور سر خود می دیدی و ریاضتی که خود را میفرمائی فرمود که یا ابا دردا گفت
تو را بینی دخی بی الی الحجاب و اقرین اهل الجحیم بالعذاب و اخوف شقی
ملائکه غلاظ و ذبایبه قطاط فوقت بین تدعی الملائکة الحجاب و قد اختلفت
الاجنباء و دحمتی هل الدنیا لکنت اشد رحمة بینه بین یدعی من لا یخفی
علیه خافیه خلاصه مضمون اینکه احد کد از طاقت بردار اینکه ای ابا دردا
پس چگونه خواهد بود اگر بپیشی در حالی که خوانده باشند مرا بحجاب و یقین

حاصل شده باشد اهل جحیم را عذاب و در میان گرفته باشد و ملائکه غلاظ و ذبایبه
یعنی درشت کوبان و درشت خویان و ذبایبه غلاظ یعنی فرشتگانی که در میان را
نهد و نزع رانند و زنی و صاحب ندانند بر ایستاده باشم نزد پادشاه جبار و یحیی
که مرا گذاشته و دست از من برداشته باشند و نشان و رحم بر من کرده باشند
دنیا را آنوقت هرگز بشنیدم نخواهد آمد زاده پیش کسی که پنهان نیت بر او هیچ
پنهانی بر او در اکت بخدا قسم که ندیدم آئین از هیچکس را از اصحاب رسول الله و نیز
معبود علیان و معبود آدمیان و جلاله در سوره شریفه الحمد فرموده که تَخَافُ
خَوْفَ رَبِّکُمْ مِنَ الْمُنَاجِعِ بَلْ غَوَّیْکُمْ خَوْفَکُمْ فَادْعُوا حَاصِل یعنی آنکه دوری میکنند
ایشان از خوابگاهها میخواهند و میخواهند خداوند خود را از خوف غالب و طمع ثواب
از اولاجناب عالمیان ماب رویت که آری در شان منجهان و شخیرات
یعنی مومنان که شبها بپاهای استراحت نمی میازند و نفع صفت در ظلمت لیل
از روی سوز و ضعف نالی با دران سعادت رسکاری کردن امید و لری
و افزایند و در ارشاد القلوب از مصری کلیات هدایت و بیدار کردن خفتگان شریفان
غفلت اخوان حضرت رسالت منقولست که فرمودند یا جمیع الله لا قلوبین قلوبین نادئ
منادیکم لیصلم لکم برکتنا فی خجوتکم من المناجیع بَلْ غَوَّیْکُمْ خَوْفَکُمْ فَادْعُوا
مَقِیْمُونَ وَ هُوَ قَلِیل ثُمَّ تَحَارَّ بِلَهِّ النَّاسِ مِنْ بَعْدِیَمْ مَحْضِل مضمون آنکه چون جمیع
خداستماع خلق این واخرین را بعوض عرض نمیکند که نادری که باید برخیزند یعنی
انعیان این جمیع انسانی که بودند کرد و می بینند بپاهای ایشان از خوابگاه
خوابند و خداوند خود را از خوف و طمع جدا نکند در آن شریفه مذکور شد پس برخیزند
و ایشان اندک جماعتی خواهند بود پس الله تعالی محاسب و رومان خواهد نمود بعد از آن
تکلیف را این باشد که این فرقه سعادت قرین را نا جمیع جدا ساخته بحجاب روانه

و تزدانند بنای بی باق را شکر دهند و چشم و گوش از دیدن او شندند
کلفت فرا بگوشت استراحت و فراغت درین دنیا اعضای طاهر از پیکار و مشاغل
بجای حاصل در راحت و سرای خاطر از آمد و رفت اندیشه های باطل خلوت جمال
متویر حسن عمل از چشم بد نامحرمان در نقاب ظلمت نهان و چراغ دل فروز
اخلاص نیست از تنه باد و باران و معتد در فانوس پرده خفا در امان ابواب
حاجت گذاری بر روی ناله و نزاری باز در دست دعا و استغفار بر دامن
کرم خداوند کارزار از پیکان کار اعراسل زخو بهاء خاند درون و بیرون
وزن کاهجوه در عرض مطالب دو جهانی مازون دست تقاضای کرم
کریان حوالج عالم را گیر و دست فضل و عطا عذر عالم عالم جرم و خطا را بدو
دید عفو بر او انتظار بقوهای تدبیر کشاده و مع قبول کوش برین فوافل
فرائض و نوافل ایستاده مطلوب دو جهانی با چراغ فیض هر سود جستجوی طبع کار
و نوید بر امید هلمس سایل در سواد اعظم شب هر حرف جابر جاودا اعلیٰ صند
طاب ثراه از چراغ افروز دلهای و شکرا مور سالکان طریق طلب حضرت شرف
نویس که از آنکه یزول ملک الی السماء الذی کل لیلک فی الثلج لا خیر و لک
الجمعة فی اقل اللیل فامره فینادی هل من سائل فاعطیه هل من تائب
فانوب الیه هل من مستغفر فاعفر له یا طالب الخیر اقبل و یا طالب الشر قف
فلا یوال ینادی هذا حق مطلع البصائر رعله من ملکوت السماء حاصل
اینکه بدین که الله تعالی میفرستد فرشته با آسمان دنیا هر شب در ثلث آخرین شب
بعد از اول شب بر بفرمان الله ندا میکند که یا سائل هست که بوی عطایم آ یا
تائب هست که توبه و قبول کنم و کاهان و راعفو فرمایم یا آمرزش خواهی هست
که او را بامر دم ای جوای خیرهای جوای شر خود را انان باز دارد و ترک آن نماید

بسم بوسه این کلام ندا میکند تا اینکه هیچ دید بجای خود از ملکوت آسمان
باز میکردند و نیز در کتاب شریف امالی از مهر پیر محمد و معانی حضرت صادق
نمالی است اینست که یا بن عمران کذب من زعم أنه یحبنی فاذا لجنه الیل
انام یعنی اینکه در روغ گفت کسی که کان کره کرد و دست میدارد بر چون شب
آمد مرا گذاشت و خوابید یا نه بختی دوست میدارد خلوت حب خود را یا بن عمران
من مظلوم برد و ستان خود چون شب درآمد میگردد نام چشمهای ایشان را در بطن
ایشان یعنی دلهای ایشان را روشن و پیا سازد و عفویت خود را در چشمهای ایشان
مصور میگردد نام خطاب میکند با من از روی شاهد و سخن میگوید با من از روی
حضور یعنی چشم دل مرا شاهد و حاضرانه با من مکالمه نمایند یا بن عمران
بخشش بمن از ذلت خشوع و تدلل و از مذنب خضوع و بی ناز و جفا نشان
در تاریکیهای شب و دعا کن و مرا بدرستی که توبه ای مرا بخود شریک دعای نور
اجابت کننده و یکی از طالبان سر منزل نجات نسیمها در مناجات و عرض حاجات
سکفت که الی غایت التجووم و نامت العیون و غلقت للکون ابوهم
و ایاک مفتوح یعنی معبود من فرزند ستارگان و خشنود چشمها و بشد
با دشاهان درهای خود را و درگاه تو گشوده است یعنی هر که حاجتی و مطلبی
باستد حضرت تو در هر وقت ممکن است و مانعی از آن نیست **بظلم**
زدست عمر شدت هر من بیا بر خیزد بر است خواب در چشم من در جابجایی
و در مجموع و دلم از حضرت سید الانام منقول که ان العبد اذا تجلی بستره
فی جوف اللیل الظلم و نا جاء انتم الله النور فی قلبه و اذا قال یا رب
یا رب تا اذ اهلل جلا که بقیل عیدی سکنه اعطاک و توکل
علی اکفین انتم تقول جل جلاله که تو ملک کنی انظر و الی عهدی قد کلام

فی جوف الملیل المظلم والباطون لاهون والغافلون بینام آتیه وانی قد غفر
که ملخص معنی اینکه بدستی که بند چون خلوت گیرند با مولای خود در دل شب یا
روز ضاجات کند خدا شهادت در دلش نوری نازل و بعضی دلش را روشن گرداند و چون
با رب یارب کو بد خداوند بر سر کار فرماید که لیلیک ای سید من طلب کن از من اعطای
تمام و کار خود را بهر کمال و ثواب کفایت کنم بعد از آن خدای عز و جل کو بدای فرستگان
من نظر کنید به بنده من تحقیق که خلوت گرفته برای من در دل شب تا ربک بیطالت
ببینگان با هو و لعب مشغولند و غافلان خسته اند گواه باشد که من تحقیق امر ندیم
اور **انظم** دلا از خواب یک چشم و سرگشته آید و بگوید که بنود خلوت در شب چون ظلمت
شبها آید بیداری تواند بدین رخ کام دو عالم افشاده دیده از خواب فی البیوم
مطلبها نوشی تا شرب بخار فیض بیداری **شعر** ترا دادند چشم من ز پاك دیدگان
سر قمر و فلز روی نه رخور شید میگرد **شعر** چه آید برای سیر و مهتر است از طاعت
از خواب برك غفلت چشم بکشا تا مگر بیدم **شعر** توانی دید فکر را که خود را اندرین شبها
بر هو و لعبان بیدار دل ظاهر است که آدمی را بخت بخت سفر انجمن و تحصیل عبادت
جاودانی بخیرین تجربه زنده گانی نیست و فضل از مزات که باید در آن
کارها دنیای خود را سازد و حساب تمام ضرورت معاش بردارد چه بنای مبنی
آدمی را احتیاج و از آن کتاب بعضی امور ناچار و لا علاج است چون خرید و فروش
و داد و ستد نظم و نسق تخم و تخم و باغ و بوستان و پاس لوازم آشنای با آرا
و دوستان و رسیدن باحوال منسوبان در پیرون و خانه و دزد و خور و بیا
متعلقان بنای زمان و امثال آنها و وسعت روزها همین قدر باشد که امثال
در آن صورت تواند بدست و این قسم مطالب در آن محصول تواند پیوست
و قدری فاضل آید که در آن بادای فرج و نوازع آن قیام تواند نمود و نصف

دگر آن شب است که بعضی از آن نیز بخوردن و خواب و آسایش بدن میکنند
و تحصیل قوت بدن و دماغ صرف میکنند و باقی آن وقت که مرد صاحب
در در چرخ بیداری طریق رستگاری خود در آن تواند جست و بنیان عجز
و انکسار و عدم تفصیل خود خواسته باید بدیده ارقام جرایم و اتمام خود را
از صحایف لیلی و اتمام میتواند شد هرگاه آن نیز صرف خواب و تن پروری
شود و دیگر وقتی برای بندگی نخواهد ماند و روز آخر که صبح اجل دمدم و
یراق گیری سفر ناگزیر است و در حیرت و غم و حیرت بر سر خواهند
افتاد **شعر** روز و شب عمر بفاصله شب است **شعر** میگذرد آن بخور و این خواب
روز چنین میگذرد شب چنین کی غوی آماده روز پین **شعر** جمعی که فی الجملة
آگاهی و تن پروری و صریدی دارند و کاهی با درک این سعادت کردن آرزو
کشیده نقش را داده آرا بر لوح و خاطر میکارند اکثر است که بفریض کافر
کاهل بار شتاب جل غافل هر شب دلبسته دیگری اندازند و بنا خیر و تسویف
بشهای عزیز و اوقات شریف را از دست داده بالکلیه فریبانند بکن
بغیر کافر دست و پا نداشت و پاداری **شعر** توانای خود را دست و پا بهر حنا
طری کوسید یکی از عباد در وقت احتضار که مسافر و وحش از کوچک و بزرگ
نار روانه بود و شعله حیاتش مانند شمع سرکاهی هر لحظه دیدن شعور نیست
و میگذرد زان میسرایش با این نوای هوش فراموشی میسخت که ما نا آسفی علی
علی الامر الاخران قال الغنوم و انخطا یا و الذنوب و انما نا آسفی علی کلبه
تمنا و تویم و فطرته و ساحة غفلت فیما هن ذکر الله هم ناسف و حسرت که دام
نه برد نیاست که سرای اند و غم و جای گناه و نافرمانی خداوند عالم است
چه چنین جانی که قابل بخشش و دل و آیتی نیست مگر شکی که در آن خشم و روز

که در این روز نکرشتم و زمان که در آن از ذکر خدا غافل گشته ایم **م** کل بود
 خبر آن اندک که نباشد شاد است **م** دل خوشتر ز حیوانی که رود بی یاد است چون
 غافل دانا بر فوت شیها ناست خود که ممکن است در آن بهانه اشک که می گذارد
 سهو ز ریزد نزد خدا و ند عالمیان قدری داشت خدا را از خود خوشتر خود
 سازد و بوسه بکشد آه و ناله که از ته دل خیزد خود را بهشت رضای حق اندک
 آورده اند که روز قیامت شخصی را بر صند محشر آوردند چون نگاه باحوال خود
 کند و با حال خود نظر تامل آن کند علی نبیند و در میزان اعتبار و ذی داشته باشد
 ندانم رسد که ای فلان بهشت در آکوید یا مرید من علی نکرده ام که آن شایسته این
 باشم حقیقت فرماید که شی از شیها بیدار شدی و از بهای و پهلوی کردیدی و کلام الله
 بر زبان دانی و با پنجواب رفتی و آنرا فراموش کردی و چون بر من و جواب دیا
 نیست آنرا فراموش ننوادم و این کرامت جزای آن علمیت که نمودی و هرگاه بهشت
 علی ها به وصول رحمت و وسیله دخول جنت تواند کردید تا ملکن که شومی و غفلتی
 و تن اسائی چه سعادت های بختی آنکه کسرا دم غافل میرود و نفسی که رسته گو
 ب پای چندین ذکر و تسبیح میتواند شد چون به باد و بفر خوار میگردد **م**
 با سبک کعب ایمانی بر آید **م** مصحف یا رحق خود را مکن باطل پنجواب با کار
 باری در این تن های سر غفلتی رفتی ای کاش جان در میان کل پنجواب در شستن
 که می باید بجان ایتادگی **م** کشته ای غل را تا با مقدر را با پنجواب **م** نیم عقل از عقل
 بخود داری **م** میکنی از هم از تن پروری تا با پنجواب **م** هر نگاه اعتباری جوی
 آب درند کینا حیف باشد چشمت از آن کنی باطل پنجواب **م** انجین کا فان در جنت
 بیک بهلوتت روی بیداری مگر بین توای باطل پنجواب **م** خواب را خواب
 واعظ تواند شد بدل **م** نقدی بدل را چون دهد غافل پنجواب **م** غم با دادی

که با این اعتلا و شان و امتیاز از سایر انواع حیوان که به پیش مسجود ملائکه بود
 و بر سر پرشرف این جلاله فی الارض خلیفه فرمانفرمای منوره خلعت خلعتش
 بطن از لطف خلقنا الانسان فی احسن تقویم مرتزات و منشور که امتش بر حق
 و لطف که منافی آدم مفتون ارض و سما در امر معیشت و به کار گناست و
 و طیر بر سر خوان هستی و طعیلان با این همه عز و شرف که او داد و داد در هر
 سیداری و شبخیزی از خروس گیتی باشد که هر شب البته بیدار و آگاه میشود و
 این و در هرگز نا وقوت نمیشود **م** ای کشته ز فیض پنجوابی خورسند
 جان کرده ز پروردن تن دار و نشند **م** شربت باد از خروس کا نوا هب است **م**
 ترا فیر خوابت بلند **م** بر خیز شب ای هایل و ج اقبال **م** بکشای هوای عشق جان
 پرو بال تاکی خواب چو ماکان ای نامرد **م** کینا از خروس بخروش و بنال **م**
 خوش آنکه بغم شکفته باشی **م** در خون بگر شکفته باشی **م** شربت
 باد از خروس ای طایر جان **م** گوید دو تو خفته باشی **م** شربت **م** و از جمل مصلحتی که
 مدبر امور جل شان در آفریدن خروسان بدستگرفته که کران خوابان فواش
 راحت با کار ایشان بیدار و سیاه مستان شراب غفلت از ناله ایشان هشیان
 کشته ساعتی تدارک احوال خود نمایند و خروس و طر بانالهای نامرعب و خواهی
 کرده هر داختم مانند خروسان از حسرت فوت ساعتت تاسف بهم ساینند
 پس اشاره با معنی است **م** ای پنجواب مستطاب امیر المؤمنین **م** مرویت که خروس **م**
 جز یاد میگوید **م** ذکر لا اله الا الله یا غافلین **م** پس ذکر کنید تا الله تعالی را و یاد نما سیدای غافلان
 از سید و سر و های هوای بخان آذیتری در خبر است که فرمودند شب عراج در
 آسمان چهارم خروسی سفیدی دیدم و چشمهای او و وقوت مرغ و باهای مرغ
 آن از هر حد بزرگتر میکرد که لا اله الا الله محمد رسول الله **م** و لا اله الا الله

وفاطمة الزهراء وولدا الحسن وعلی بن ابی طالب وعلی بن ابی طالب
یعنی نیک معبودی بر حق مکر الله و محمد رسول و فرستاده اوست خداست علی بن
ابطال که امیر مؤمنانست ولی و دوست خداست و فاطمه و فرزندان او حسن و حسین
برگزیده کان خدا بندگان غافلان ذکر کند خدا را و نیز در کتابشریف فیهما
ابو جعفر منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که بدینستی که خدا تعالی
فرشته این بر صورت خروس سفید سرش در زیر عرش و باهای آن در قعر زمین
هفتم و او را بالی در سر فراست و بال در مغرب خروسان فریاد میکنند تا وقتی که
اوفر یاد کند چون فریاد کند بال بر بالی هم زند بعد از آن گوید بخوان الله
الاعظم الذی کثر کلماته نبی پس خدا بیچاره جواب داد و گوید لا یخلف شیء کاذباً
من غیره فانقول یعنی قسم بخورم بر من دروغ کسی که شناسد و دانند این حق را
نیز در فیهما از حضرت صادق علیه السلام نقل است که چون باند خروس شنیدی که
سُبْحٌ مُّقْدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِکَةِ وَالرُّوحِ سَقَّتْ رَحْمَتُکَ عَصَبَکَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَکَ بِحَدِّکَ عَلَیْکَ سُبْحٌ وَظَلَمْتَ نَفْسِی فَأَعْفِرْ ذَنْبِیْ أَنْتَ لَا تَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا
أَنْتَ ترکیب این عبارت شریف بر چند وجه ممکن و از انجمله دو وجه که سُبْحٌ خیر
مستند است حمد و وف و قدوس و رب الملائکه هر یک خبر بعد از خبر باشد و بنا بر این
اینست که مؤمنان همی مقلدند خداوند فرشتگان و روحی یا اینکه رب منسوب و منادی
باشد یعنی منزه و مقدس است خداوند فرشتگان و روح پیشی گرفته رحمت تو غضب تو
با من غنی گنجند که رحمت و آمرزش گنجایش دامن غضب غمگنی نیست معبودی بر حق مکر
پاک و عفو و صفا نم ترا بد کرده و ستم بر خود نموده پس بیامیزی مرا بدینست که می آید
کتابها را مکر نموده در فیهما مذکور است که کرمیه و الطیر صافات کل قد علم صاوت
و تسبیح که در سوره مبارکه نور است مروجیت که در خروس نزول یافته و ما قبل آن

اینست که آنکه ترا آن الله یسبح له من فی السموات قال لا ترضی و الطیر حاصل معنی
اینکه بر قول مفسرین آید بدین و ندانستی این که خدا بیچاره سبکگوید و بیکی با سبک
او بداند که در اسماءها بزبان قال باحال و مرغان نیز تسبیح می نمایند او را در حالتی که
بال کشاده و صف کشیده اند هر یک از اهل آسمان و زمین مرغان با مجموع تحقیق
دعا و تسبیح خود را با خدا بیچاره دانسته دعا و تسبیح او را بجا آورده و با غامه طبع
یعنی دل شبها و بعضی دم سخنها چنانکه مشاهده نیز می کرد و هر یک قال و قبل و زمزم
تسبیح و تحلیل دارد و آدمی غفلت عمار ببندن بروری که قنارات که برای بچشم
خواب از عالم فیض بیداری بشما چشم پیوسته و جهان همچان فضل و ثواب
بیکدمه تن آسای و خواب میفرشد و تبحان الله اگر بدید عشق دختر که دلش خسته
یا هر بند تعلق بر سر که پای خاطرش بسته باشد که آداب بیداری غمناک گشته معنی
در برید دیوار صفای ظاهر در خزیده و شبها از باد ایشان نالان و گریان در
آتش خیالشان سوزان و بران میباشند و شورید و لرزاند در دانشان
میباشند و سینه میخراشند و از تحت صانع معبودی که دو موها از کلان قدر
اعجوبه کارش کمتر بر رفته و چشم واپر وها از خامه صنع بدایع نگارش ساه قلبها
در دل مرده اش آتند خرد از درد بندگی آن حضرت در خاطر اندرده اش چندان اثر
نیست که پروای داشته باشد که یک دو ساعت شب انعام خواب بخزد و بدست طلب
بدان فیض شب در آید و دامن دراز اغیار بیدار حق افتان و دست دعا را بر گردن
معشوقه مرا طاعت دنیا و عشق حایل گرداند و اگر ضایع میفری تو فیهما بیداری
هم با بدی تمام باز میخواند و لا شرجان در کل تن پروری مانده اش با در آن فیض
بندگی نمیشاید و در فیهما از یکی از دو امام امام یعنی حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیه السلام روایت نموده معنی که حاصل معنی آن اینست که نیست هیچ بند مکر آنکه بیدار

میکند او را در شب یکبار یاد و بار اگر بخواست بخوات و اگر نه شیطان می آید و در کوش
وی بجل میکند آیت می بیند احدی از شما که آن شخص که بیدار شد و بخواست و وقتی که بخواب
افسرد و گران و کاهل می باشد یعنی آن علامت بول شیطان است و در کتابی از حضرت ابی
عبدالله ^ع می گویند منقولست که بدین سبب که بیدار کرده میشود در مرتبه آن شب اگر
خوات شیطان می آید و در کوش وی بول میکند و بنزد رقیبه از اجاب مستطاب
امام عبد الله ^ع منقولست حدیثی که ملخص آن اینست که هیچ بنده قصد این نکرده که بر خیزد و
هر ساعتی از شب که او را در خواب خدا بشارت کند که این قصد را در واقع دارد یعنی بعضی
نصیر و آرزو نیست مگر اینکه موکل ساختن خدا بشارت دهد و فرشته که او را حرکت دهد یعنی
برای بیدار کردن در همان ساعتی که قصد نمود است **تغیظ نماید** که در فضل بیداری
و عبادت شب اخبار و آثار بسیار و جدا اول نوشتهجات و طر قیام محدثین اعلام از کمال
لب و بر و سرشار است و بعضی از آن در طی آن که کام زمان خامه بیان از حلاوت تلاوت
آنها که میگوید و بقریبات دیگر است تحریر پذیرفت و بعضی نیز از خیر آن که سیلف
و خلف منتخب و بر همین اطلاق این اوراق مرتب یکدیگر داده اند که فواید آنها بر و نکات
مؤمنین سعادت قرین عاید و قوا قل قلوب سالکان طریق بندگی کامل بر منزل
و رتبه کمال فایده دارد از انجیل در کتاب شریف رقیبه مذکور است که حضرت جبرئیل بخواست
مستطاب نبوی ^ص نازل گشت از حضرت فرمود که یا جبرئیل عظمی یعنی مرا و عظمی کو و
پندی ده جبرئیل فرمود که با محمد عشق داشت فائز است و با حب داشت فائز است و با
واعمال داشت فائز است و با قیام شرف المؤمنین صلوات الله علیه و غیره که تلاوتی عن الناس
ملخص مضمون آنکه ای محمد زندگان کن چند آنکه خواهی بدستی که تو میرند
یعنی هر چند بکام دل و بینه خواهی زندگان کنی عاقبت خواهی مرد و و دینت حیات با
ناچار خواهی پرد و دوست دار هر چه خواهی بدستی که نواز از خدا خواهی شد و کن

هر کاری که میخواهی یعنی از نیک و بد که بدستی که توان کرده تلاوت خواهی کرد یعنی بخیر ای
آن خواهی رسید شرف مؤمن نماز است در شب و عزت و سی باز داشتن از از خود آن
مردمان و نیز در آن کتاب از و لا حجاب علیان مآب نبوی ^ص مرویت که در بدستی که
در وقتیکه طایر روح مقدس از قفس دنیا عالم بقایم و از میوه بانی در غفاری ^ع
خطاب فرمود که یا باذ حفظ وصیت شفعان من ختم له بقیام اللیل فتم مات فلان الخیر
حاصل آنکه حفظ کن و بجا آور و وصیت و سفارشی که ترا و رسیده هر کس که ختم می
شود او بر بخواستن شب و بعد از آن میرد پس او را است جنت و در هذیب نیز این
حدیث مذکور است اما بجای احفظ وصیت شفعان احفظ وصیت بیک است یعنی حفظ
وصیت پیغمبر و خود را و از جمله وصایای آن رسول کریم که حضرت امیر المؤمنین را فرمود
و در رقیبه و بیار می از کتب معتبره مذکور است اینست که یا علی علیه الصلوة اللیل علیک صلی
اللیل یعنی بر تو باد نماز شب بر تو باد نماز شب بر تو باد نماز شب و هم در فضیله از امام همام
علا مقام حضرت امیر المؤمنین ^ع منقولست حدیثی که ملخص معنی آن اینست که بدستی که
خدا آیت باشد و تم چون خواهد که باهل زمین عذاب فرستد گوید که اگر نشود دند انکس
که با هم دوستی میوزند بجا از من و عمارت می نمایند و استغفار میکنند در سجدها
اگر این جماعت نمیشودند هر آینه فرو میزدند و عذاب خود را و هم در فضیله از حضرت اقدس
جعفری ^ع ما ثوابات که عندک بالصلاة اللیل فاستن ملکتکم و دعا بالصلوة
ملکم و مسطر و الذاء عن احادیث که حاصل آنکه بر شما باد نماز شب که بدستی که آن
سنت و طریقه پیغمبر شامت و نبویه صالحانست که پیش از شما بوده اند و دعا کنند در سجده
از بدنه های شما و نیز در آن کتاب از آن عایجاب منقولست که ان البوت اللیل
فیما باللیل تلاوة القرآن تضوی هذا النور کما تضوی نجوم السماء لا هل حاصل مضمون آنکه
بختی که خاتمائی که در آن نماز گذارده میشود بتلاوت قرآن میشود و در وقتیکه

برای اهل آسمان چنانکه می بخشد ستارگان آسمان برای اهل زمین و در همان کتاب انان
هادی طریق و ابواب مردیت که در کتب اربعه الحقات بذهبن التبتان فرمودند که اقامه
المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذلالتهم یعنی نماز در شب میرود و محو میگردد و آنچه را
کرده است از نگاه روز و نیز در فقیه مذکور است که مردی بخندد متلخصت آمده از احتیاج
و فقر شکایت کرد و در شکایت افراط و مبالغه نمود بعدیکه نزد یک بود که شکایت کرد
حضرت ابو عبد الله فرمودند که اگر نماز میکنی در شب آنرا گفت آری پس آنحضرت فرمود
بجانب صاحب خود کرده فرمودند که کذب زعم آنرا نصی باللیل و یجوع بالذی ان الله
تبارک و تعالی من صافه اللیل فوالله انما حاصل معنی آنکه دروغ گفت کسی که ادعا نمود که
شب نماز میکند و در آنکه سزاوارست بدینیکه خدا تعالی نماز شب را باطن فواید و در آنکه
هم در فضیله آورده که مردی از رفیع جناب شیخان مابا میرالمومنین پرسید از پنج مرتبه
شب بقرآن یعنی نماز یا تلاوت کلام مجید آنحضرت فرمودند که این امر من صلی من اللیل علی لیل الله
مخلصا الی چون تری بین این مقام بایزد تمام این کلام باعث تطویل میگردد و لاجرا خلاصه ای از نماز
سجده مان شریف تذکران آن تن در داده اند که حاصل معنی آن کفایت نماید و آن اینست که
مژده باد تو هر که نماز کند از شب یک شب را برای خدا بخواند یا شایسته غرضی جهت طلب ثواب
الهی خدای تبارک و تعالی بگوید بفرشتگانیش که بنویسند برای این بنده من از جنات بعد از
رو بایندم و در این مسئله از طایفه و برکت و در غرضی و بعد در غرضی و برکت درخت خرمائی
و چراگاهی و هر که نماز کند در سه نیت شش عطا کند و خدا تعالی داده و عای منجاب و
نامرغش را بدست امتش دهد و هر که نماز کند در هشت نیت شش عطا کند و او را عطا
اجر ششیدی صابو که نیتش صادق باشد و داده شود از آن شفاعت در اهل بیتش و هر که
نماز کند در هشت نیت شش را بیرون آید از قبرش روزی که زنده میشود و روی او
ماه شب چهارده باشد تا آنکه بگذرد بر بل صراط با امین یعنی جماعتی که انعام با امین باشد

و هر که نماز

و هر که نماز کند از شب یک شب را بخواند و در میان او این یعنی چنانکه از اهل بیت
از عصای بطاعت بازگشت کرده باشند و آمد بدیده شود گذشت از کتاهان و هر که نماز کند
چند نیت شش را قرین و هم نیتش کرد و با حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در قبالش یعنی در دنیا
و مقامی که برای آنحضرت در بهشت معین است و هر که نماز کند چهار نیت شش را در آن
در ستارگان باشد تا آنکه بگذرد بر صراطها نند و بدینند و داخل بهشت شود و حساب و هر که
نماز کند سه نیت شش را هیچ فرشته نماند مگر آنیکه آنرا زود کند منزلت و مرتبت قرب او را
که نسبت بجنات الهی داشته باشند و گویند و را که داخل بهشت شوند هر مردی که خواهی از
درهای هشتگان و هر که نماز کند نصف شش را پس عطا کرده شود به پری زمین طلاق
هفتاد هزار بار برابر می کند با جزای او و بوده باشد برای او و این عبادت نصف
نزد خدا بیجا بهتر از هفتاد نیت که از او داد اسعیل و هر که نماز کند از دو نیت شش
بوده باشد برای از جنات بعد در یک علاج که موضوع است در بیابان و در آن ریل
بسیار میباشد که کمترین آن جنات بحسب وزن که نماز او را کوه احد باشد ده بار و هر که
نماز کند از شش و تمام بر حال آنکه تلاوت کند کتاب خدا و پاک و ساجد و فکر باشد
با نیتی که تمام شب را بخواند و تلاوت و رکوع و سجود و ذکر کند و عطا کرده شود
از ثواب پنج کمترین آن این باشد که بیرون آید از کتاهان مانند و نیتیکه مادرش را
نماید باشد و نوشته شود برای او و بعد از آنکه از پدر است خدای عز و جل از جنات
و مثل آن درجات و ثواب و باید اگر در نور در قیام و بکند شود کتاهان و حد
از دلش و پناه داده شود از عذاب قبر و عطا کرده بر آن از آتش و معبود گردد از
آمین چو زمین چون از قبر خیزد از حد جوی باشد که از عذاب امین باشد و خداوند
تبارک و تعالی بفرشتگان گوید که ای فرشتگان من نظر کنید بسوی من که زنده داشته
شوم برای رضای من ساکن گردانید او را در فردوس و او را صد هزار شجره در بهشت

و هر که نماز

جميع الخواص اشركت نغمها ولذت بحد حبها وخطور نكره باشد بر هیچ طای
 فاین سواي انجیزیت که آمده که دهام برای و از کرامت و زیادت و قرب و در
 تقدیر حضرت ابی عبد الله منقولست که ان كان الله عز وجل قال المال و
 النبون في سبيل الحية الدنيا ان الثمان ركعتان يصليها العبد الخليل زين
 الاخر محصل معنی اینکه اگر مال و فرزندان چنانکه خدای عز وجل فرموده است
 هفت رکعت نمازی که بنده در آخر شب میگذارد زینت آخرت و از این قبل
 اخبار واحد است در این مطلب بسیار و در یافتن و لیکن بحکم در خانه اگر
 گریست بکفر بر است اهل هوش و مرد در این چند خبر کافی و عالمیان مرض
 کاهلی را همین قدر شافیت **مطلبه و تمیز** در خدمت بسیار خوابیدن و بیان و قاف
 که در آن عمد و عمد مومست پوشیده نماید که از جمله سته ضروری که آدمها
 در کار و قوام بدن و از آن ناچار است بطریقی که مراجع صحیح معتدل بقا
 کند و خواهد و بکثر از آن ضعیف گردد و کاهد و همین قدر از آن پسندیده و
 سزاوار و ناید بر آن مذموم و مورث رنج و آزار است و آن نیز بمباهل و
 شریست که تا از اعتدال و ضوابط نکذشته نیکو و مستحسن و چون از آن
 تجاوز نمود باعث خوابی سالی بدست و چه بدن که خائدر دل نیز بان تیره و سیاه
 و نقد عمر بر آن ناچیز و تباه میگرد هر نفی ش سبب نفور و خشی غزال
 فرصتی است و هر خره بر هم زدن باعث رسیدن های دلفنی در کفایت حضرت
 مقدس جعفری منقولست که کثر النوم مذمومة للدين والدنيا ان الله عز وجل
 بغض کثر النوم و کثر الفراغ محصل مضمون اینکه بسیاری خواب مورث رنج و
 دین و دنیا است بدست خدای عز وجل دشمن است با بسیاری خواب و بسیاری بکار
 و قدر مذکور نیز از خواب که آدمها ضرر و کاف تن آن بر پا و معورات هر وقت

پسندید نیست بلکه بعضی وفات مذموم است چنانکه از حضرت اندرس نوی ۳
 روایت روایتی که حاصل مضمون آن اینست که خواب هفت نوع است خواب غفلت
 و خواب شقاوت و خواب لغت و خواب عقوقت و خواب راحت و خواب سخت
 و خواب حسرت اما خواب غفلت آنست که در مجلسی که ذکر خدا نمایند واقع شود و
 خواب شقاوت خوابیست که در وقت نماز باشد و خواب لغت آنست که در وقت سج
 باشد و خواب عقوقت بعد از نماز صحیح است و هانا عقوقت آن محرومی است
 چنانکه بیان میشود و خواب راحت وقت قبل و لذات که چاشنگ بلند باشد
 و خواب رخصت بعد از نماز خفتن است و خواب حسرت شب جمعه است و تسمیه
 آن باین اسم ها ناچهارین باشد که شب چنان عزیزی را بخواب بگذرانیدن و خود را
 از فیض بیداری و عبادت آن محروم گردانیدن موجب حسرت و ندامت خواهد بود
 و در فقیه از امام همام حضرت جعفر صادق منقولست که النوم الغداة مشوم
 تغرد الرزق و يضر النون و يغيره و يغيره و هو يوم كل مشوم ان الله تبارك و تع
 يفسد الارزاق ما بين الفجر طلوع الشمس فياكم و تلك النومه خلاصه معنی اینکه خواب
 اول روز یعنی پیش از آفتاب غمناکست دور میکند و میراند از انیکس روز بر او زبرد
 و ذشت و ضعیف میگردد چهره را و آن خواب بر کسی است که شوم باشد بدین معنی که
 الله تبارك و تع بخش میکند و قهار را میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس بر هر چه
 حاجت باشد نماید از این خواب و هم در آن کتاب از آن عالیشان ما تبارك و تع
 که محصل آن اینست که خواب اول روز شوم است محروم میباشد و قار میرانند و زشت
 میکند دنك را و من و سلوات از او میبرد بر عی سرائیل میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب
 پس کسی که در لاساعت خوابیده بود نصیب و نازل نمیشد پس چون بیدار میگردد
 نصیب خود را نمیند و محتاج میشود که از دیگران سوال و طلب نماید و نیز در فقیه

مذکور است که اهل بیعه مردی صحرا نشین بخدمت سرور میباید آمد و عرض نمود
که یا رسول الله من ذکورت یعنی صاحب حافظه و یاد داشت بودم و الحال فراموش کار گردیدم
آنجا بفرمودند که قبوله میکردی یعنی میان روز و نردبان بظهر میخوابیدی کشت
آدی فرمود آنرا نرسد نموده کشتاری آنحضرت فرمود که عود کن یعنی باز از میکرد
باز آنرا نرسد بان عادت معاودت کرد و ذهن و هوشش هم چنان بحال اول باز آمد
و هم در فقیه از جهان مناقب مغلق حضرت امام محمد باقر ماثور است که النوم اول
النهار حق و القادر بغير النوم بعد العصر حق و النوم بین العشاءین بحرم الزین
نعم خاء بالنقطه یعنی تند خواب نیست و یفتح خاء بالنقطه و سکون را یعنی نقر و
بحریت و بجهت و اوقات اخبار مذکوره این مناسب تر است و حاصل بیعه بنا بر اینکه
خواب در اول روز سبب فقر و تنگی است و خواب میان شام و خفتن محرم میگردد
از نزدیک **مطلب** در آداب خوابیدن و ذکر آیات و ادعیه که در آن وقت بآن
رطب لسان باید کرد و بعد از طلب سابق معلوم شد که در وقت خواب پسندیده است
بگو میان روز که قبوله گویند دوم بعد از قراغ از نماز خفتن و نافله آن قاریغ
کردن سزاوارت که بخواب میباید نماید و مشغول شنبه نشینی و صحبت نکردن
مگر بسخنی که در دین بکار آید چنانکه شب نشینی و صحبت بردارد فیض نماز شب و بسیار
چنانکه مردی که در آن من احیا اول لیل خیر بلخره یعنی بدینکه هرگز نرسد دارد و
بر بیدار میگذرانند اول شب را خواب و ضایع میگردد آخر آنرا و این در بین حمد الله
در سر بر تصحیح بگرفت آن نموده و استدلالات همین حدیث فرمود که چون خواب
بجا میخوابد در آید منتهی است که طهارت نماید در فقیه از جناب مستطاب جعفری علیه السلام
مرویت که من نظیر شما و علی فرشته بان و فرشته کعبه فان ذکر الله علی و صلو
خلیق من دنان و کانا ما کان لم یزل فی صاوة ما ذکر الله عز وجل حاصل معنی هر که طهارت

کند و بعد از آن بجامه خواب بنهد و نماید شبها برون آورد جامه خواب و مانند
مسجد او باشد یعنی چنان باشد که آنشب را در مسجد گذرانیده باشند پس اگر بجامه خواب
رود و بخاطرش رسد که وضو ندارد پس تیمم کند از جامه خود و هر چه باشد چون
لحاف و غیر آن بیست در نماز است چنانکه ذکر خدا نماید یعنی بیکت آن تیمم چنان
در ذکر باشد چنان بود که در نماز باشد و گفتار کند در این تیمم میسر نبودن آنشب را
نبیند دیگر آنکه لیلوی راست خوابد در کافی از احد بن اعفی روایت که گفت بحضرت
ابو عبد فاید طریق رهبری حضرت امام حسن عسکری م گفت که دلای تو کردی
چیزی در خاطر من بخواب و بخواستم آنرا از بدت سوال کنم و دست بهم ندان
حضرت فرمودند که چیست آن با احمد گفت روایتی بار رسیده است از پدر آن نق
که خواب بپیران بر قنات و خواب مؤمنان بر جانب راست و خواب منافقین
بر باوی چپ و خواب شیاطین بر رویت آنحضرت فرمودند که آنچنین است
گفتم یا سیدی من محمد میکنم که با لوی راست بخوابم و ممکن نمیشود و بر این وضع
مرا خواب نمیدهد پس آنحضرت ساعتی خاموش گشتند و بعد از آن فرمودند
یا احمد نزد یک من آیی پس نزد یک منم فرمودند داخل کن دست را بر سر
لباس داخل کردم پس دست خود را از زیر لباس بیرون آوردم و مسح کردم و بعد
دست راست خود را بر جانب چپ من و دست چپ خود را بر جانب راست من
سردار احمد گفت از آنوقت که آنحضرت م این کار کرد نمیتوانم بپهلوی چپ بخوابم و مرا
خواب نمیدهد ایشان اصلا **و غلی غلاد** که با بقاء خوابیدن بر سر با نهادن کلاه و در
میان خلق معمول و مشهور است ولیکن شدی خاص و دلیل علی حده از کتب مشهور
متداوله در این باب بظن تتبع نمیرسد و ممکن که اینجهت شریعت باشد که چون بخواب
آدمی در وقت احتضار شبیه است شاید آدمی را از آن مرل بخاطر رسد و باعث

انباها منفرشته بخوابیدن چنین قیامی از خواب بیدار شد و فراموشی را از او
تواری باشد چنانکه از بعضی زهاد و عباد و مرتبان بعضی غفلت ظاهر کرده اند
که بیوسته از صحبها و کثر خاکبوشها و خلوتیها و کثرت نماز و کثرت روزه و کثرت
و بیگانهای بختها و از جمله از بعضی بن خیم شمر است که در خانه خود قری کرده بود
هر صبح و شام در آن قری خوابیده با خود خطب میخواند و کثرت نماز و کثرت روزه و کثرت
لباس کتف در چنین مقام بر وحشی خفته و برای تلافی مسافات حسرت بازگشت بسیار
خواهی کشید و میترسید که در آنجا که از او در طاعت سوز و ایستادگی و کثرت
اندر ذات دعاء رجوع بدینا نموده و نزد آن هر نفس فرموده اند اکنون برخیز و بجا
بیاور و بعضی تمام سبک بختها را گذاشته بر باز پس از آنجا برود آمده در مقام
اهتمام می ایستاد و بقدر مقدور در بندگی مباد و اگر استعجاب بر چشم خوابید
در احادیث مذکور باشد مگر است که در آن نیز همین فایده منظور باشد و الله اعلم
دیکر از جمله سنن و ادب و کثرت خواب تلاوت و سور شریفه قل هو الله است
در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله از حضرت رسالت پیغمبر منقول است که من قرأ
قل هو الله یاخذ مضجعه غفر الله عز وجل ذنوبه من سنه حاصل معنی آنکه هر که
خواند سور قل هو الله احدی و وقتی که جا میگیرد در خواب که خود را در خواب خداوندی
و جل برای و کتاهان بچاه ساله را و در کتاب شریف کافی از اهلان شافع عاصیا
جانی چنین نقل نموده که من قرأ قل الله احدی ماه مرتبه چنین یاخذ مضجعه یعنی هر که
قرآن کند قل هو الله احدی یا صد بار در وقت که جا میگیرد در خواب که خود را در
خداستغاث برای او کتاهان بچاه ساله را **دیکر** از جمله قرائت سور جلیله محمد
در کافی از امام و امام مقام حضرت ابو عبدالله ع ما نقل است که من قرأ فی الا
الی فرشته قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احدی کتب الله عز وجل له برکت من

ملخص

ملخص آنکه هر که در وقتی خوابد که بجا میآورد سور قل هو الله است
قل یا ایها الکافرون را در بیداری عز وجل برای او برکتی از شرک بفرستد که او
از شرک مبرا و متن است و همین مضمون در تفسیر نیز مذکور است از آنجا خواهد
سوره مائده که الهکم النکاحات در کافی از حضرت ائمه شریف شریف مرویست که من
قرأ الهکم النکاحات عند النعم و فی فتنه القبر یعنی هر که قیامت کند سوره الهکم النکاحات
وقت خوابگاه داشته شود از فتنه قبر مرادها ناسوختن و عذاب قبر است چنانکه
در صحاح از خلیل نقل نموده که الفتن الاخری قال الله تعالی يوم هم علی النار یقفون
دیکر از جمله قرائت ایه الکرسی است در کافی از حضرت امام حسن ع منقول است که من قرأ ایه
الکرسی عند منامه لم یحفظ الفایح حاصل آنکه هر که قرائت کرده ایه الکرسی را وقت خواب
این باشد از مرض فالج و نیز در کافی از امام همام حضرت ابو عبدالله ع ما نقل است که
فرمودند آیا خبری درم شمارا یا بنده رسول خدا میگفت چون بجامه خواب میرفت
ماوی میگرد و ماوی میگرد گفت ای فرمود که بخواند ایه الکرسی را و میگفت بشم
امن بالله و کعبه لقا عتوت الاله الحفظ فی منای و فی حفظی محصل معنی آنکه
میخواهم بنام خدا ایمان آوردم بخدا و کعبه فرستادم بهر معبودی که غیر از خداوند
نکاه دارم را بجز از هر یار و مکر و حی در خواب من در بیداری من **دیکر** از جمله
قرائت ایه اخر کلمات در فضیله از اشرف الدین منقول است حدیثی که حاصل آن است
که هر که بخواند این ایه را در وقت خواب قل انما آنا بشر مثکم یوحی الی انما الهکم
اله الواحد فمن یحییو الفاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشکک بعداً به تبارک
سالم و بلند کرد و مراد از نوری تاج محمد الحرام در میان آن نور فرشتگان باشند
که استغفار کنند برای او و ناصح و هم در تفسیر حضرت ابو عبدالله ع روایت نموده
که ما من عبد یقرأ الکھف حین ینام الا استیقظ فی الساعة التي یرید بیت

پرسیدند که خوانند آید آخر سوره کاف را در وقتی که بخوانند مکرر آنکه بیدار گردند
در همان ساعتی که اراده مینمایند و این حدیث در کافی نیز مذکور است باینکه تقاضای
در دعای آن **دیکر** از آنجمله است که فاطمه زهرا است علیه السلام و آنرا تسبیح زهرا بر ای این است
که پس از آن شرف کاف نام و صد و کوه یازده امام امیران وارد گردیده و حضرت
اقدس نبوی به تقریب و این تسبیح را برشته بیان کشیده تفصیل این اجمال از مر
مستفاد میگردد که در فقه مذکور است و خلاصه مضمون آن اینست که فاطمه بطریق
دین و تکیه بر فخر و مسکن یعنی و الا جناب امیر المؤمنین بر دمی از قبله فرمود
گفت که آیا حدیثی کنم ترا از سر گذشت خود و فاطمه بدین تسبیح فاطمه نزد من بود پس
آب گشتی نمود بامش تا آنکه تا اثر کرد در سینه وی یعنی آنرا سینه هم رسانید و دست
آب کرد تا آنکه دستهایش آبله زد و رفت و در بخت نمود تا جامهایش خالی شود
کردید و آنرا در زرد یک برافروخت تا آنکه جامهایش سیاه شد و از این جهت آنرا
مخفی نبوی رسید یعنی از خدا ماند مذکور که بجهت خدمتکاری آن بانوی حرم
برای فضاوت و سازگاری خود بپایان آن مقام میفرمود مشقت بسیار احوال
وی راه یافته پیوسته در غیب و مخفی میبود پس گفتیم با و که اگر نند بدهت آبی و از
خدمتکاری مثلت نمائی تا کفایت کند ترا از بختی که تو در آبی از این عمل میتواند
بود پس بخدمت پسر آمد و جمیع جوانان نزد آنحضرت بودند چنانکه در این حدیث
داشت که فاطمه برای حاجتی آمده بود بآمد و بگوید ما آمدیم که مادر زردی بخواند
بود پس که السلام علیکم ما ساکت شدیم و شرم نمودیم از آنکه با هم در زیر کاف
بعد از آن بآنکه السلام علیکم ما همچنان خاموش شدیم بعد از آن دیکر گفت
السلام علیکم پس پرسیدیم که اگر جواب سلام نگوئیم آنحضرت باز نگوید و آنرا آنحضرت
بود که سر بسلام میکرد اگر از آن دخول می یافت داخل میشد و اگر نه باز نیک

پرسیدیم و علی السلام یا رسول الله داخل شو پس داخل شد و در پیش باین ما
و فرمود ای فاطمه چه بود حاجت تو در روز نهم پس پرسیدیم که اگر جواب نگوئیم
سر بر آوردیم و گفتیم من بخدا قسم ترا خبر میدهم یا رسول الله باینکه فاطمه بکشد
با خنک چند آنکه اثر کرد در سینه اش و آب را گردانید آنقدر که دستهایش آبله کرد و
رفت و در بخت نمود خانه تا آنکه جامهایش خالی گشت و آنرا از بخت در زردی
تا جامهایش سیاه شد پس گفتیم او را که اگر آب پیش بدهی ترا از بخت در زردی
که کفایت تو کند تا آنجمله را که تو در آبی از این عمل میتواند بود حضرت پیغمبر فرمود
که آیا نیامده ام شما را بچیزیکه آن حضرت برای شما از خدا متعارف چون شریعت و در خواست
کنید پس تکبیر کنید سی و چهار تکبیر و تسبیح کنید سی و سه حمد کنید سی و سه فاطمه
سر بر آورد و گفت راضی شدم از خدا و رسول او راضی شدم و در کافی از او درین وقت
و او از برادرش روایت نموده که شهاب بن عبد الله درخواست کرد که ما از
حضرت ابی عبد الله سوال کنیم گفت بگو یا آنحضرت که شما را در صبر رساند مراد شما
یعنی خارج این حالت چیست بعد از عرض آنحضرت این مضمون ادا فرمود ند که
بگو بوی سحر باز و تکبیر کن خدا یل سی و چهار تکبیر و تسبیح کن خدا براسی و سه تکبیر
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت یحیی بین الخیر
و لا یتخلف اللیل و النهار و هو علی کل شیء قادر **مخفی نام** که تسبیح زهرا علیه السلام
چنانکه در وقت خواب مستحب است بعد از نمازها نیز مستحب است و اخبار وارد در آن
نیز افتاء الله مذکور شد و لیکن کیفیت آن در اخبار مختلف است و در بعضی تسبیح
بر تخم مقدم است مانند این دو حدیث که سمت ذکر یافت و در بعضی تخم مقدم
چنانکه در فقه زیاده بن خدا فرمایند شده گفت من با پدرم مجلس حضرت ابی
عبد الله داخل شدیم پدرم سوال کرد آنحضرت را از تسبیح زهرا علیه السلام آنحضرت گفت

مرحوم جعفر بن محمد

که الله اکبر تا شمس و چهار بار بعد از آن که شمس الحمد لله تا رسید عدد مجموع بیست
هفت بعد از آن که شمس الحمد لله تا رسید بعد بیشتر از آن بدست خود می گنجاند و اینها
اما بعد رحمة الله شیخ صدوق و والد ماجد شیخ علی بن ابیویه و ابن جنید بر طبق ظاهر
در حدیثی که از شیخ ابی حمزه محمد مقدم دانسته اند و جمعی دیگر احادیث معارض آن
ترجمه داده این روایت را از ظاهر بیرون برده اند چنانکه طریق اصولیین و اهل
اجتهاد است و احتمال اینکه در وقت خواب تسبیح و در تعقیب تحمید مقدم باشد
تا اینکه احادیث بر ظاهر خود باقی باشند نزد فقهاء و روایان این جهت که خلاف
اجماع مرکبست چنانچه در حدیثی که در مسند ابی حمزه علی بن ابی حمزه در هر دو وقت بر این
کیفیت است و قال یفرقی معلوم نیست اما جماعتی که در حدیث آن دست از ظاهر
اخبار باید برداشت و منشأ اتفاق ایشان همین اخبار باشد و مستندی دیگر از
خارج نداشته باشند علی تامل است بحسب ظاهر جماعتی که در حدیثی که در مسند ابی حمزه
گروه و میگویند نه جماعتی که دخول معصوم در آن معلوم باشد بلکه عبارت است
که از فقهای کسی معلوم نیست که برخلاف این رفته باشد و قطع نظر از این بر این احتمال
مذکور و فنی مستقیم است که در جمیع روایاتی که بخصوص وقت خواب وارد گشته تسبیح
تحمید مقدم باشد و لیکن چنین نیست بلکه در بعضی از آن تحمید مقدم مذکور است
چنانکه در کتاب دعا کافی در باب الحمد لعبد التوهم و لا ینبأ ان حضرت ابی عبد الله
منقولست که فرمود که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام انما اخذت مضجعا فکرم الله بها
و ثلثین واحدا و ثلثین و سجد ثلثا و ثلثین و قرأ آیه الکرسی و المؤمنین
و عشر آیات من اقل الصافات و عشر من اخرها پس احتمال مذکور را خارج از حدیث
از ظاهر موجه نیست ولیکن احتمال دیگریست که با خارج همیچون از خارج احتیاج نیست
و آن اینست که تقدیم و تاخیر هر یک از تسبیح تحمید در این هر دو وقت صحیحی باشد که

هر کدام را

هر کدام را که خواهد مقدم و متاخر تواند داشت و بحسب این وسعت در بعضی روایات
این و در بعضی آن مقدم مذکور شده باشد ولیکن این احتمال نیز خلاف اتفاق است
بمعنی که مذکور شد و اما طریقه اخبار همین بنا بر حدیث مشهور با هم آخذت من باب
التسبیح و سجد بر ظاهر هر یک از این دو گونه خبر علی میتوان نمود و هر یک از تسبیح و تحمید
خواهد در وقت خواب و خواه در تعقیب مقدم و متاخر میتوان داشت و ان شاء الله
و دیگر از جمله مستحبات و وقت خواب تحمید است که در کافی از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که من قال حين ياخذ مضجعا ثلث مرات الحمد لله الذي علا فقره و الحمد لله
الذي بطن فخر و الحمد لله الذي ملك فطره و الحمد لله الذي يحيي الموتى و يميت
الاحياء و هو على كل شيء قدير يخرج عن الذنوب كبدة يوم ولد و لما مره حاصل معنی
اینکه هر که گوید در وقتی که جای میکند در خوابگاه خود سه بار الحمد لله الذي تآخر
بهرون آید از گناهان مانند آن روزی که مادرش او را زاییده بود و محصل آنکه
پس آنکس که گناهان او عالت پس بعلو شان برهن غالب و سپاس آنکس که علم
بباطن هر چیز را دارد پس دانایا کاهت برهن پوشیده و پنهان و سپاس آنکس که
که مالک و خداوند هر چیزی است پس برهن قدرت دارد و اگر قدر نبیند بدال باشد
مغایبت کرد نقد برهن چیز او نموده و سپاس آنکس که زند میکند و مهمل اند و او
برهن چیزهای بسیار توانست و این حدیث در تفسیر نیز مذکور است اما بجای
کینه که یوم است **و دیگر** از جمله تعویذ است که در فقیه از حضرت امام محمد باقر
با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ما ثورات که لا بدع الزحل ان يقول عند ما
اعلمت من و فترتني و اهل بقی مکلمات الله الثمات من کل شیطان و هامة
ومن کل عین لامة فذلک الذي عود به جبرئیل الحسن و الحسن علیهما السلام ملخص معنی
اینکه باید و آنکه دارد و وفوت نکند آنکس در وقت خواب این که گوید پناه میدهم

منقولست

واولاد خود و اهل خود را بکلمات الله القلمات که تمام انداز هر شیطانی و جانور
 و از هر جنم بدی این تعویذ را باید بخواند که این است که تعویذ کرده است باین حدیث
 حضرت امام حسین علیه السلام را و در این کلمات الهی ممکن است قرآن باشد چنانکه در
 کرمیه و تمت کلمه ربك صدق و عدل که در سوره مبارکه انعام است گفته است
 از انچه دعايت که در فضیله از حضرت ابي جعفر مرویست که چون انیکر چپاوی را
 خود بر سر بگذارد که گوید بسم الله اللهم لیس آتک یقنی الیک وجهی و جلیک
 و قوتی علی الیک و اجات ظمیری الیک و توکل علیک رهبة منک و غیبه
 الیک لا ملجأ و لا منجی منک الا الیک انت کنا بک الذی انزلت و برسلک
 الذی ازلت ثم تسبیح زهر علیها حاصل یعنی انیکر معنی بام خدای معبودین
 بدرستیکه من تسلیم کردم خود را بتو و آن ریم روی خود را بسوی تو و واکذا شتم
 کا خود را بسوی تو نیکه دادم پشت خود را بعبادت و حمایت تو و توکل نمودم بر تو
 نیت یابی و محل نجائی از تو مگر بسوی تو ایمان آوردم بکتاب تو که نازل ساختی
 و بر پیغمبر تو که فرستاده بعد ازین تسبیح فاطمه را علیها السلام میکند و بعد از این عبارات
 عبارت دیگر هست که ممکن است که تمامه کلام انحضرت باشد اگر چه در مضاجع الفلاح
 چنین ندانسته و آن اینست که من اصابه فرج عند منامه فلیقرأ اذا ناولی الی غیره
 المعوذین و آیه الکرسی حاصل انیکه کسی که در وقت خواب او را خوف و هراسی باشد
 باید که سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس و آیه الکرسی بخواند
دیگر در همان کتابها انما لجنب منقولست که هر که این کلمات را خواند من ضامنم
 برای او که هیچ عجزی و جانور کندی بوی نرند و آسیب نرسانند تا صاحب کس که آعوذ
 بکلمات الله القلمات التي لا یجاوزهن ترک ولا فاجر من شر ما ذکر و من شر ما یتر
 و من شر کل دابة فواخذ بنار جنة ان تسبح علی حبل من مستقیم مخلص مضمون

دام

اینکه

اینکه پناه میگرم بکلمات خدای تعالی آن کلماتی که در بیکدیگر از مضار آنها هیچ نیک و بدی
 از شر انچه خلق کرده وافریده است و از شر هر جنبه که خدای تعالی بپناه موی پناه
 آن یقین مالک و مسخر است بدرستی که خداوند من بر راه راست و طریق حق و نه
 او بر منجی عدل و صوابت **دیگر** از انچه قرائت کردیم ان الله یملک السموات
 و الارض آن تر و لا ولی لنا ان الله کما ین بعد من احدی ان کان حکیم
 حقویرا است که در سوره شریفه فاطر است چه در فضیله از حضرت مقدس رضوی
 ما ثور است که انحضرت از پدر بزرگوار خود روایت فرموده که کتب اقدس حفظ
 اذا اراد ان ینام ان الله یملک الی اخره فقط علیه البیت حاصل انیکه هر که نشد است
 که کسی در وقت خواب برین آیه را بخواند باشد و خانه بر سر او افتاده باشد **دیگر**
 از جهت دفع اخلام در فضیله از امام همام حضرت صادق منقولست که اذا خضعت لخلایف
 فقل فی فراشک اللهم لیس آعوذ بک من الاخلام و من سوء الاحلام و من ان لا
 یتلاعب الشیطان فی البغلة و النمام یعنی هرگاه تر می از جناب پس بگوید در جوار
 که خداوند بدرستیکه من پناه میگرم و متولذ اخلام و از خوابهای بد و از انیکه بازی کند
 با من شیطان در بیداری و خواب و این دعا هر کافیه نیز از جناب امیرالمومنین
 منقولست که میخواند **دیگر** از جهت دفع شر خوابها ناخوش در کافیه از انجا که جناب امیرالمومنین
 مرویست انچه حاصل کن اینست که چون کسی خواب ناخوشی بیند باید از پناهو نیکه بران
 پهلوی دیگر گردد و گوید انما اتقونی من الشیطان لجنه الدین استوا فکین
 بجانهم بسم الله الذی الله این عبارت شریفه از آیات بابرکات سوره مجاد است
 بعد از آن گوید عدت بما عذت به مددک الله المقر بون و انبیاء المرسلون و بعد
 الصالحون من شریکات و من شر الشیطان الرجیم یعنی یا مگر ختم با نچه کردند آن شرک
 مغریب الی و بغیران مرسل او بداند کان صالح او از شر انچه دیدم و از شر شیطان دانده

۲۷۴

از حش و در بعضی از تفاسیر و طی تفسیر این مذکور از حضرت صادق علیه السلام
نموده که هر که خواب هوشناک بیند چون بیدار شود این را خواب مذکور است که آنرا النجوى
من الشیطان قالو بعد از آن گوید اللهم بحق محمد و آل محمد صل على محمد و آل محمد و
نتر ما ریت فی منامی و آن خواب با کسی نکوید بعد از تعالی شتر آن خواب را از او برگردان
دیکر از آنکه سر می کشید است و این را طوار پیدا براد اعنی هر که سر کشیده پیش مردم
چشم آفرین حضرت اشرف بنویس بوده که چون عازم فرات خواب میکرد بیدار سر می کشید
و در مصباح الفلاح از حضرت رضویه منقول است که من اصابعه ضغفنه بصیر فلیکمل سبع
مراة عند صامه من الاثر اربعه فی البیض و ثلثه فی البیض ملخص معنی اینکه یک بار صبر و
ضعیف شد باید که در وقت خواب هفت میل سر می کشد چهار در چشم است و سه در چشم
جب و هم در کتابها دان و الاجناب روایت کرده که الکمل عند النوم امان من الملائکه
بنزل فی العین یعنی سر در وقت خواب امانت آتی که نزول میکند در چشم و مردی است
که در وقت سر می کشیدن آید عاخواند شود اللهم انی استسئلت بحق محمد و آل محمد ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل النور فی بصری و البصر فی دینی و البقین فی قلبی و
الاخلاص فی علی و السلام تر فی نفسه و التمتع فی رزقی و الشکر لک ابدانا ما یقینی
خلاصه وضمون اینکه خداوند بدینیکه من در خواست میکنم از تو بحق محمد و آل محمد
اینکه رحمت کن بر محمد و آل محمد و اینکه کردانی و جادوی روشنی را در چشم من و پناهی را
در بر من و یقین را در دل و اخلاص را در عمل من و سلامتی را در نفس من و وسعت
در رزق من و شکر گذاری مرا همیشه چنانکه مرا پابنده داری **سلب حیا** هم در ذکر
انچه بعد از بیداری از خواب تا وقت خواب غائر گذارشی آن از مستحبات و ارادت است
بر هوشندان بیدار دل ظاهر است که چون آدمی در بستر بخنود در خواب متاع عقل
و هوش را که منوط اخبار و سر مایه حرکات ابدی است از سرای بدن ربو میبرد

شعور از تر که بخور فرورد و کل شیخ بر او حواس از موم همچو خواب سر بر شاخها
بدن بر سر در حکم النعم الخ الموت آدمی در این وقت با مردگان برابر و مستی
چنین با نیست بر او است و چون بار آورده حضرت باری السموات و خالق الموت
حیات که خدای روح که از استیلا سپاه خوابها از سرای تن فراری و در
بغول بیکاری و بی استقلال متواری گردیده غیر تعلقی و بر این و بر آنه
بانی نبی و دیگر ابر عزم تنگنای این دار نموده و قفل خواب را بکلید حول و قوف خواب
بجمله کار با بزند و در تحت چشم کشود ساکنان عقل و روح در آن با در حل افت
انداخشد در کارکنان حواس هم چنان بی غفل خود برداشند شک نیست که این
حالت آدمی را حیاتی تازه و نفی انداز است که واه عیضا بفضل و کرم خود
فرموده است پس سزاوار است که بید و در این وقت بگر این نعمت سر که از
بالین بر میدارد درگاه حضرت او بر زمین گذارد و از سجده شکر بر قدم سلحشره طریقی
خاکساری سپارد و این از عادات منبع سعادت حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه
علیه و آله بود که چون بیدار میشد سجده میکرد و چون در این وقت سجده بجا میآورد
سربلند کرد و در وقت سجود با بعد از سر برداشتن که بیدار شد الله الذی احیا ابجد
ما امانتی و البیر الثور الحمد لله الذی رد علی روحی لاحد و اعبده حاصل منته
اینکه سپاس مر خدا بیکه زنده کرد ایندم بعد از آنکه میبازنده بود نبوی او است
نشود یعنی هر مقامی که خلائق زنده شوند و هکلی با آن گشت بجز خدا و است پاس
مر خدا برایش که باز گردانید بر من جان مرا تا جدا و گویم و طریق بندگی وی بگویم
و در فقیه آورده که چون حضرت رسول الله در فراش خواب ماوی میفود میگفت
بسم الله اللهم احیا و هیئت موت یعنی بگویم نای معبود من زنده میشود و بنام تو
مبیر و چون بیدار میگردد میفرمود که الحمد لله الذی احیا ابجد ما امانتی

واليه الشكر وهم در آن کتاب زعایجنا بانی عبد الله مراد است که چون بخیر
 احدی از شما بخت از خواب بیدار شود که بدید جهان الله رب العالمین و رب
 المسخرفین و الحمد لله الذی یجی الموتی و هو علی کل شیء قدیر خلاصه مضمون آنکه
 بالاصدائیم از نقایص و عیوب چند ایراد که خداوند بفرموده و معبود فرستادگان
 و خداوند ضعیف شمرده شدگان همانا مراد از معصومین اند با کافرا صیبا و اولیا که
 کافر فرزند و طواغیت هر زمان ایشانرا ضعیف شمرده و ذبون میکردند چنانکه در
 کعبه و بزیده آن فرستاده علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم الذلین که در سور
 قصص است گفته اند و اجناس نیز بر طبق آن وارد است و این مقام الفصیل آن
 نیست و پاس آن خدا بر آنکه زنده میسازد مردگان را و او هر چیزی تواناست که چون
 این را گوید خدای تبارک و تعالی فرمایند که راست گفت بنده من و فکر کردم و در
 کتاب شریف و کافی نیز مذکور است که حضرت ابی عبدالله چون آخر شب بجهت
 بآواز بلند چنانکه اهل خانه میشنیدند میفرمود اللهم اعنی علی هول المطع و قح
 علی الضیق و ارزقنی خیر ما قبل الموت و ارزقنی خیر ما بعد الموت یعنی ای معبود
 من یاری کن مرا بر هول مطلع و آن عبارت از هراس و دهشتی که در وقت مرگ
 و اطلاع بر احوال آن عالم انیس را بهم میرسد و فراخ کردن برین خوابگاه را که قبر
 باشد و روزی کن مرا خیر آنچه پیش از مرگ است و روزی کن مرا خیر آنچه بعد از مرگ است
 و در کافی از حضرت ابی جعفر مذکور است که چون شب از خواب برخاستی و الحمد لله
 الذی رد علی روحی لاحد و اعبده ترجمه این عبارت مذکور شد پس چون آواز
 خروسان شنیدی سُبْحٌ قَدْ دُشِرَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ و الروح سبقت رحمتك عضنك
 لا اله الا انت وَحْدَكَ عَمَتْ سَوَاءٌ وَفَلَتَ فَاغْفِرْ لِنَفْسِی فَاِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذَّنْبَ
 الا انت حاصل معنی آنکه خداوند انور منزهی مقدس خداوند فرستگان و روحی

یا بخداوند

یا بخداوند فرستگان و روح بیستی که در رحمت تو بر غضب تو است یعنی که تا رحمت و
 آمرزش گنجایش داد غضب تکیلی نیست معبودی بر حق جز تو در معبود نیست
 یگانه که در دم و ستم بر خود کردم پس بیاور و ببردستی که نیامد و کتاها را مکن و نویس
 چون برخواستی فکر کند در اطراف و کنارهای احسان و بگو اللهم لا یواری منک لیل
 داج و لاه سماء ذات ابراج و لا ارض ذات مہار و لا ظلمات بعضها فوق بعض و لا
 بحر لقی تدلج بین یدی المذبح من خلقك تعلم خائدا لعین و لا تحفی الله و غایت آنکه
 دماست العیون و انت الحق القیوم لا تاخذک سنة و لا نوم جهان رب العالمین و
 له المرسلین و الحمد لله رب العالمین خلاصه مضمون آنکه ای معبود من نمی پوشانند
 چیزی را از تو هیچ شیئی که پوشانند چیزهاست بتبارکی و نه هیچ آسمانی که صاحب برجا
 و نه هیچ زمینی که صاحب کائنات است و نه هیچ تاریکی که بعضی را
 بالای بعضی است و این عبارت از غلظت و شدت ظلمت و نه هیچ دریای عظیم پیش
 پیش آن کسی میرود که شب طریق بندگی میباید از بندگان تو با من معنی که باید و
 دشمنای شیخیزانی بر منزل عبادت و یاری میکنی ایشانرا با درک این سعادت
 میدان حیانت چشمها را و آنچه که پنهان میدارند بینها یعنی بر غایتها و نگاهها
 و زدن و چشم پنهان و بر اسماء رضایر و خفیات خاطر دانی فر و بشد شایها و خشنود
 چشمها و نورند و با مو و خال و بی قیام کنند نمی گیرند نور را بپنکی و خواب و منت و مدیانه
 از نقایص و عیوب خداوند خود را که خداوند هر عالم و معبود بفرموده است پس بخیر
 هیچ آیه از سوره آل عمران را نشنیدی خلق السموات و الارض تا قول خدا ایما که انت لا
 تظلم الیعا و بعد از آن سوال کن و وضو ساز پس چون دست در آب گذاشتی بگو
 بسم الله و یا الله اللهم اجعلنی من التواقین و اجعلنی من المتطهرین پس چون فارغ
 شدی بگو الحمد لله رب العالمین پس چون نماز برخواستی بگو بسم الله و یا الله و یا الله

ومن الله وما شاء الله فلا حول ولا قوة الا بالله اللهم اجعلني من زرارك وغار
مناجيك واجعل لي باب توبتك واخلف عني باب معصيتك وكل معصية
الحمد لله الذي جعلني من بياضه اللهم اقبل علي بوجوهك حلل تنازل ملخص
معنى اینکه شروع میکنم بام خدا و بیا بر خدا و روحی و رم بسوی خدا بجا آید
قيام مینمایم از جانب خدا و آنچه خدا خواست میشود و نیست توانای بر کارها
مگر بخدا ای عبود من بگردان سلاز برای ت کنندگان خود تبارت کنندگان جلید
خود و یکشایای من در توبه خود را میدارند از من در نافرمانی خود و هر نافرمانی
خدا بر خدا وندی را که گردانید مرا از کسانیکه با او مناجات میکنند ای عبود من
بگردان روی عنایت و شفقت خود بر من بزرگ عظمت ثنا و وصف توبه
تیکونی و در مصباح شیخ طوسی طاب ثراه مذکور است که حضرت علی بن الحسین
از نماز شب دو رکعت نماز سبک گذاردی در رکعت اول الحمد و قل هو الله احد و
در دوم بسم الحمد و قل یا ایها الکافرون خادندی و شیخ مغفور در کتاب مذکور شیخ
کفعمی رحمه الله نیز در حواشی مصباح خود از حضرت اقدس بنویس روایت نموده اند
حدیثی که حاصل معنی آن اینست که هیچ بند نیست که شب بخیزد پس دو رکعت نماز
گذارد پس دعا کند در سجودش برای چهل کس از اصحاب و ایمان خود که ذکر کنند
که نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان را مگر جمیع مسولات او مبدول گردد
طلب چهارم در کیفیت نماز شب و آداب و متعلقات آن بر روییدگان منجبت
و جویندگان منزل این سعادت و فرخندگی مخفی نمائاد که نماز شب عبادت اینست
نکته است که او را گذارد میشود هر دو رکعت یک تکبیر و سلام و بعد از آن دو رکعت
دیگر گذارد میشود که آن نماز شیخ مینامند و بعد از آن یک رکعت است که آنرا
مفرود و تر میخوانند و کاهی نیز بر مجموع این بازده رکعت اطلاق میشود و کاهی نیز

مجموع این بازده رکعت و دو رکعت نافله صبح که سیزده رکعت باشد نماز شب میگویند
نکته نیز مجموع دو رکعت شفع و یک رکعت و تر و تر میگویند چه در بعضی طاقات
و این اسغال در احادیث و عبارات قدما شایع بلکه غیر آن نادر است و وقت امان
از نصف شب است تا صبح صادق و چند آنکه صبح نزد یکس باشد افضل است و اگر بعد
این باشد که وقت ثلث است ابتدا شفع و تر و نافله صبح نماید و اگر بعد از این ظاهر
شود که وقت باقیست شش رکعت دیگر بجا آید افزایش که مجموع بازده رکعت شود آنکه
یک رکعت و تر و دو رکعت نافله صبح یا بقول شیخ معنی دو رکعت نافله صبح باشد
بقول علی بن بابویه عاده نماید که مجموع سیزده رکعت شود و اگر در ثلثی نماز صبح
دمد گفته اند اگر چهار رکعت نماز گذارد باشد باقی را بر بنیت ما مخفف و سبک
با تمام رساند و بفاعله شما کفایت نمایند و الا تضایق و از بعضی روایات چنین مستفاد
میشود و شهمه میان علما این است که اگر کسی نماز گذاردن این نماز در وقت مذکور
تجهت طلب ثواب یا مامنی دیگر مقصد نه باشد در نصف اول شب میتواند گذارد
اما اقتضا آن افضل است بعد و دو آداب این نماز مغفرت انجام سعادت آخرا و مغان
آن بر دو گونه است اعال ظاهری و احوال باطنی که طایر جان را در پرواز و اوج کمال
بمنزله و دولت اما اعال ظاهری و آن باز برد و کوناست مختصر و معلول که تمجید
بقدر شوق و قوت و عجب اقتضا وقت و فرصت هر یک از این دو طریق را که خواهد
اختیار مینماید نمود اما مختصر اینکه بعد از نماز طهارت هشت رکعت نماز هر دو رکعت باین
سلام چنانکه مذکور شد گذارد و در هر رکعت فاتحه و هر سجده که خواهد بخواند و
افضل اینست که در رکعت اول از این نماز سوم قل هو الله احد و در ثانیة سورة
قل یا ایها الکافرون تلاوت نماید و در مجموع چهل رکعت گذارد که بفاعله شما نیز چون
سایر نوافل کفایت مینماید و بعد از آن دو رکعت شفع نیز بدستور و بعد از آن

خلاف ظاهر است حال و شره را حادث با بنوعی غایت نادر است و مع هذا بنا بر قاعده
اصول اصل عدم زیاد فی است والله اعلم و باجماع افضل است که در جمیع رکعات
فراوت را باند کند و در هر رکعت دویم قنوت خواند مگر در رکعت دومین شفع
که قنوت آن هفت که در مفرده و تراست چند در مذهب حضرت ابی عبد الله
مرویت که القنوت فی المغرب رکعة الثانية و فی العشاء والغداة مثل ذلك
و فی الوتر رکعة الثالثة یعنی قنوت در نماز شام در رکعت دومین است و در
نماز خفتن و نماز صبح نیز بدستور و در هر یک سه رکعت شفع و مفرده و تراست
ستین است و بنا بر این روایت حدیث القنوت فی کل رکعة فی التطوع و الفریض
و حدیث القنوت فی کل صلو ان حضرت ابی جعفر علیه السلام مانور و در فقیه و در
هر دو مذکورند مخصوص خواهند بود با عبادی شفع و اگر هر سه رکعت شفع و مفرده
و تراست بیکتا باشند چنانکه اطلاق لفظ و تراست بر هر سه ضرر بر آنست احتیاج
بخصص حدیث ثانی نیست و از متاخرین فقهای شیعه مؤید شیخ جواد الدین علیه السلام
مشوجه این مسئله شده در جامع عباسی فرموده است که قنوت در نماز و تراست در رکعت
سیم است پس در رکعت دوم شفع قنوت بخواند و با وجود این در محتاج الفلاح
دعوی اتفاق نموده است بر اینکه در هر رکعت دومین قنوت مستحب خواهد بود
فراصل و خواه در نوافل و رکعت دومین شفع را استثنا کرده است و ظاهر اینست که
خافل شده باشد اگر منظور از عدم اعتبار حدیث مذکور بودی باینکه در جامع
عباسی فتوی آن اندهد و پوشیده نماید که در قنوت و تراست عام و مخصوص و مطول را نام
صادقین و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بسیار مانور و در کتب احوال و
ادعیه مذکور است و در فقیه از حضرت اقدس نبوی مرویت که اطولکم قنوتانی
الذین لا یسألونکم را بعد از یوم القیامه فی الموقف حاصل مضمون اینکه قنوت هر کس را

شما که در برای دنیا طولانی تر باشد یا خوش روز قیامت در مقامی که خلاق است
طولانی تر خواهد بود و چون این کتاب مقام آن نیست که ذکر آنها با مان شود
بایراد نماید آنها را بردارد و بجهت اینکه طالبان را تا وقتی که رجوع بکتاب نمایند
فی الجمله کار سازی نمایند شد اطباق این او را قبل بالکلیه نیز از آن خالی نکند شفع
مذکر چند دعا و مومن و متوسطه عزیز بسیار را باجماع دعا نیست که در فقیه مذکور است
که حضرت رسالت پیاده و آنست و در قنوت و تراست و آنست
اللهم اهذب فی قنوت هدیت و عافی فیه غایت و یقول فی فیه یقولیت و یقولیت
فیهما غطیت و قنوت ما قضیت فانه یقضي عليك شحانك رب الیها استغفرک
و انوب الیک او من یکنالک و انوبک علیک و لا حول و لا قوة الا بک یا رحیم یصل
یعنی اینکه اجمع و من هدایت کن مرا در میان انسا بیک هدایت کردی و عافیت و
مرا در میان آن کسا بیک عافیت دادی و دوست طاهر مرا در میان انسا بیک دوست
داشتی و برکت و مرا در انچه عطا نمودی و نگاه دار مرا از شر انچه مضاعف نمودی یعنی حکم
کردی و مقرر نمودی از سوا انچه و وقایع جدیدی که تو فضا و حکم میکنی و فضا و نمیکند
بر تو مقدس میدانم ترا از هر شیعه انچه و ندان که طلبه من بیکم از تو و از رکعت
میفایم بسوی تو ایمان و او دم بنویس و تو کل میکنم بر تو قنوت و تو نانی نیست کسی را بر
کاری مگر بیاری تو ای چه کند بر بندگان و دیگر از انچه دعا نیست که عاجز است
مستطابا میرا مومن در قنوت و تراست و در فقیه مذکور است و آنست که اللهم
خلفنی بقدر و تدبیر و تقصیر بغیر تقصیر و احزنی من ظلمات لک تجولک و قنوتک
احول الذین انتم از و اله انما انابها و اتمیتی فیها الکلا و امری و بصرتی فیها الیهدی
فتم الرتب انت و نعم المولی و نعم المکرمی و شرفی و بغی اعوذ بک من الزقوم و اعوذ بک
من الحیم و اعوذ بک من عقید النار بن اطباق النار فی الضلال النار یوم النار و النار

اللهم اني استلک مصیبتک الحجة بين اهلها وشارها وغلها وبعانها وخدمها وازواجها
 اللهم اني استلک خبر الخبز رضوانک والحجة واهو ذک من شر الشر خطاک والنازل هذا
 العائد ذک من النازل بن فقره باسمه بارکک من فقره الله ان جعل حوزة فی جسدی کلک و
 جعل قلبی شدة عذابة لک ماهو واجل فی کل یوم وليلة حفظا لعیبای من علی بیات
 واتباع مرضاتک اللهم انت منتهی غایبی ورجائی ومستانی وطلبی سلك الهی کل الامان
 وتمام البقین وصدق التوکل علیک وحسن الظن بک یا تبارک اعمل لک مضافا وصاوتها
 ودعاستجابا وعل مشیو لا وسعی تکون وذل فی غفیرا ولفی منک نصرة وسرور وصالی وعلی عی
 خلاصه من این دعا هر یک که از بعد اول فقره انشیرا لایستدراج است ودر این دعا
 تا با است یکدیگر ای معبود من از بدی مرا بقدری وندیری ووضعی عظیم ممکن است که مراد این باشد
 که نفس مرا با خام جمیع بر جبهه حق چنان نکاشتی که حسن ندیری که در هر عضوی از اعضای
 من بکار رفته و فوایدی که هر چیزی از اجزای من بقیت که ظاهر و باطن است و در این تقصیری
 کوتاهی کردی و بیرون آوردی مرا از ستماری که تا بر کی عدم باشد و تا بر کی طلب بدی و تا بر کی رحم
 مادر بقوت و توانای خود قصد دنیا میکنم بعد از آن جنجوی آن مینایم بعد از آن انرا
 جدا میکنم حاصل آنکه بعد از آنکه از آن ستماری بروشنای وجود برآمدم طایفه دنیا
 و سایر محصل آن میشود و بعد از آن برك انا ان مفارقت مینایم و عادی مرا در دنیا بگذارد
 چرا که تا چهار بار با خود را در آن چراغ و واضح و روشن گردانیدی برای من در آن هدایت
 یعنی راه راست و در حق را پس خوب جدا و ندی تو و نیکو مولی و قانی پر ای کسی که
 مکررم و مشرف ساختی مرا و لغت دادی بمن پناه میکنم بتو از قوم و آن در حق با پیوه
 در حق است که در فقر چمن رسته و شاخهای آن بجمع در چاه رسیده و آن میوه در غایت
 کراهت و کمال فقر است و خوراک در زحمت و پناه میکنم بتو از جمیع و آن است
 در نهایت کرمی و چون تشکی بر دوزخیان غلبه کند تا آن آب ایشان دهند و چون

انرا پیش لب آورند گوشت و وهای ایشان از حرارت آن بپزد شود و چون آش
 احشاء و معاد ایشان پاره پاره کرد و پناه میکنم بتو از خواستیدن در آتش
 میان طبقات آتش در سایه های آتش روزیکه کنه کاران با آتش رند ایجاد و نداشتی ای
 معبود من بدی یکدیگر من در خواست میکنم از تو خواستیدن در طبقت را میان جو بهای طبقت
 فنان و در سخنان آن و مبهوهای آن و رجای آن و خدمت کاران آن و زنان هم خوابه
 آن ای معبود من بدی سستی که من در خواست میکنم از تو بجز هر چیزی را که آن رضای تست
 و در طبقت و پناه میکنم بتو از بدترین هر شتری که آن خشم تست و آتش این آیتان
 من در خدمت تو آیتان کنواست که پناه گیرنده است بتو آتش ای معبود من بگردان
 ترس خود را در هر جسد من و بگردان مل مرا خوفناک تر و بگردان برای من در هر وقت
 و شبی و هر عمل بطاعت تو و در پیروی رضای تو ای معبود من موفی ضمتهای فایده من
 و امید من و سؤال و طلب من با پیغمبر که در امور مذکور چون از خدا بقی با سر حاصل شد
 عاقبت متوجع میشود و یا آنکه حاجت گذاری مخلوقات نیز بیاری تو و الهام و شفقت
 تست مثلت مینمایم از تو ای معبود من آنکه کامل سازی امان مرا و تمام گردانی بنین
 مرا و صادق کنی توکل مرا بر تو و نیکو گردانی ظن مرا بتو ای سید من بگردان نیکو گردانی
 و چندان با پیش و نماز مرا و تقصیر و نزاری و دعای مرا بصفای و غل مرا بقبول و رحمتی
 مرا و بندگی پسندیده و کناه مرا اگر زبده و پیش آور مرا از انجا بخواهی شگفتی در رو و
 شادمانی در دل این عیار است مقبول است اگر بگوید و لقمه نصرة و سرور که در سوره
 شریفه هلاله است **عفی عما ناد** که در قنوت و ترجمان مؤمن را بیکان بیکان نام بردن
 و برای ایشان طلب مغفرت کردن شایع و مشهور در کتب احوال مذکور است و از تتبع
 اخبار چنین مغلطون میکنم که این از آداب مخصوصه قنوت و عزیمت بلکه در مطلق
 اوقات دعا مستحب است چهره مستندی در این باب بنظر بنیرسد غیر حدیثی که در کتاب

دعای کافی از حضرت ابی عبد الله منقولست که من قدم اربعین من المؤمنین ثم دعا
لذین کبیر که مقدم دارد در ده چهل کس از مؤمنان بعد از آن دعا کند یعنی برآ
خود مستجاب میشود برای او و احادیث بسیار در فضل و ثواب دعا کردن برادران
مؤمن غایبانه وار میگردید است و در هر یک شخص بقنوت و تر و بعد چهل مؤمن
نشند و در ایاتی که شیخ کفعمی رحمه الله در حواشی مصباح ذکر نموده چنانکه مذکور شد
اگر چه دعای چهل مؤمن در آن مذکور است اما غرض بوقت سجود است **عجل** لوط
اینست که دعای چهل مؤمن را از آداب و تر شمارد و مقصد اینکه از سخنان و ادب
مطلق دعاست بآن قیام نماید و از چهل و تر استغفار است چنانکه در فقیر از حضرت ابی
عبد الله منقولست که فرموده اند استغفار الله فی الورد سبعین مرة نصب یدک البصر
و بعد بالیقین استغفار حاصل معنی اینکه استغفار کن از خدا ایستاده نماز و تر هفتاد بار
باین کیفیت که دست چپ خود را نکاه صیقلی یعنی در پیش رو چنانکه در قنوت مقرر است
و میثم را بدست راست استغفار را و حضرت اقدس بنویس استغفار میگرد و در وقت
هفتاد بار و میثاق هذا مقام العائذ بک من الذنوب و حضرت امام زین العابدین
در وتر العضا العضا سبید بار و در کتاب شریف کافی مذکور است که از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام پرسیدند که در قنوت و تر چیزی و تر چیزی علی مقرر کرد در آن وقت باید
کرده شود و گفته شود هفت فرمودند نه تنها کن براه الله تعالی و صلوة فرست
بر پیغمبر و استغفار کن برای گناه عظیم خود بعد از آن فرمودند که هر گاه عظیم است
یعنی هر چه نافرمانی جناب سبحانیت از سهل و کوچکی نمیتوان شمرد و بعد از آن
و استغفار طریق تذکر آن باید سپرد و در فقیه از جناب مستطاب جعفری
مروست که من قال فی و تره اذا وترت استغفر الله ربی و انوب الیه سبعین مرة
و واجب علی ذلک حتی یغفر الله عنک من التفرین بالاحجار و وجبت که

الغفره

الغفره من التفرین و حل حاصل معنی اینکه هر که گوید در نماز و تر خود استغفر الله ربی
و انوب الیه هفتاد بار و مداومت کند بر این تا یکسال بگذرد بنویسد او را
خدا ایستاده خود از چهل استغفار کند که نماز حجها واجب کرده برای او آمرزش
از جناب خدای عبادت کتب الله من عنان التفرین بالاحجار را داشت بکرمیه
و استغفرین بالاحجار که در سوره مبارکه آل عمران است و بکرمیه و بالاحجار هم بنیغفر
که در سوره شریفه و الذاریات چنانکه مذکور شد قنوت و تر از رمضان
اجابت دعوات و غفران نیات چنانکه الحاح و اکثار در دعا و استغفار در آن
بیشتر شود بهتر خواهد بود مگر اینکه وقت و ساعت آن نداشته باشد بر چوب
از آن بفرماید و بدو دست دعا و استغفار و امان حیاتی را بقدر مقدور آن شخص و
خام معاصی خالی و از دیگران کلهای فضل و ثواب بر سازد رکوع و سجود بطریق
معهود نموده قنوت بخواند و سلام دهد و بعد از هر دو رکعت از نماز شب و هم
چنین بعد از شفع و وتر دعاها و در دهها بسیار در خیر و عقودان فرماید بر خواندن
در نماز دین کتب اعمال و ادعای مجتمع و مدخر است صاحب توفیق که خواهر اینها
پیش از آن کردن خواهش با دراک فضل و ثواب آنها کند و مشاطه شوقش بحال
حسن اعمال را بفرهشت منظر آنها نیز خواهد که از استی بخشد رجوع باهاستواند نمود
و اما احوال باطنی که اصل در عبادات آن روز غالب اعمال بمنزله حاجت است اینکه او
چون دست توفیق کلام اکاهی بر چهره اش افشاند از خواب چشم کشاید و خود را
زنده مشاهده نماید از انفتی بزمك دانسته بشکرت آن قیام فرماید چه بسیار است
که همان شب در فرارش خواب چنان غشون اند که دیگر باز نکشت بدینا ننموده اند
و چون طلعت شب پند خود را بیاد تارکی کمر اندازد و بیکر تحصیل چراغی برای
آن وحشت برای بر مار و مور بردارد و چون سوزن بالین برداشت در میان

که نیم و چراغ اهل بیت جناب مستطاب میرالمؤمنین شبی از مسجد کوفه برآمد پس
سعادت بنای خود میرفت و فریب نیک یار بوی شب گذشته بود و کیل بن زید
که انا حبنا شیعه آن هادی طریقی شد و قد و غیره در میان نظر حضرت از آن
مردمان زیاد بود سعادت ملازم او بود فایز کشته کردید و به خانه رسید و بیک
مردی مصوت حزین فریاد میخواند و این آیه بر زبان میبرد که اَمِنْ هُوَ فَاِنَّ اَنَا
الذَّلِيلُ الْمَلْجَا اَوْ فَاِنَّكَ تَجِدُ الْاَخْرَجَ و برخواستن از سر برآوردن کتبی که از آن
الذَّلِيلُ لَا يَعْلَمُونَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُو الْاَلْبَابِ کلمه را چنین تلاوت خوش افتاد
و از حال وی که در وقتی چنان بقرارت قرآن اشتغال داشت عجب آمد و لیکن الهام
آن نکرد و سختی بر زبان نیارد آن مردم دیدند و احوال ایشان را صاحب عباد
نسبتاً خاص بر ملتفت و یک کشته فرمودند که تا کیل لا تَجْعَلَنَّ طَنْطَنَةَ الرَّجُلِ اِنَّ مِنْ
اهل النار و سائیک فیه یعنی باید که نوحه نیاورد ترا و از قرآن خواندن این را
که ایضاً از اهل جهنم است و زود باشد که بر حقیقت این سخن ترا خبر سازم کلمه را
حضرت بر آنچه در خاطر او مخطور کرده و خبر داد و گواهی بر حقیقت بودن مردی چنان
فامری و شب زنده دار عجب و متفکر کردید و متذکر مدیدم چنان در عجب و تعجب
میباشی و وقتی که خروج خوارج از قرآن و معانده آنست و مجاهدین با آن اهل بیعی و عدلی
روی نموده پس در آن روز میدانند که امر قتال فیصل یافته من پدید هر یک از آن قوم
ناچار از آمدن و می چند بدو را بجا میباشند بود و سرهای آن سرکشان را بریده و
خیلوی هم بر زمین چیده بودند و سر هر مردمان شمشیر خون چکان در دست داشت و
کیل مذکور در پیش و استاده بود آن امیر که در آنوقت نوبت شمشیر بر سر آن
سرهای بریده گذاشته فرمودند که تا کیل اَمِنْ هُوَ فَاِنَّ اَنَا الذَّلِيلُ الْمَلْجَا اَوْ فَاِنَّكَ تَجِدُ
این را شخص است که در آن شب این آیه میخواند و ترا از حال او عجب آمد عاقبت از خواجه

گردد

گردد و کارش با یحیی انجاسید بر یکیل بن زیاد در قدم وی اضافه بای مبارکش را بگوید
از آن تعجب و استعجاب زبان با شغف و کثرت و نظایر این حکایت حیرت فرای حیرت
فرمود و مجلس نهم باب اول که در مذمت دینا و عجب است نکاتش یافته **الحاصل**
تاجران بند و دنیا و بار بندگان ایمان و تقوی را از این قماش خطا در راه و راه
چون شیطان پیوسته در یکین گاه است پس اصلاً بان معجب و مغرور نباید بود و از آنجا
عمل را تا آنکه بگوید اجل بسلامت نکذراتی خاطر جمع نباید نمود و اینکه شب رکعتی چند نماز
نافصل گذاری چندین نماز و از آنکه شبی بی عبادت بخیزی اینهمه پشت امید کرد
ساز باید که بخوابد چند چشم از خواب کشائی اینقدر بر خود میند و اینکه قطعی چند
اشک از دیدن باری چندین روی خود بخندد و گوی و وجود جلد جلد خود را چایکی
در عبادت مشمار و بیداری در مردم خویش را شب زنده داری سپندار در هر حال
از احوال خود را مضطر دانست از کردهای خود بخندد و بر درگاه حضرت صدمت از آنها
خویش را مفعول باید بود **چند** نادره هر کس که فاه بر اینم گناه روی چون که بر
ره چون بیزی بطاعت حق و اعظم باری بکنا خود بشین راه ببر حضرت خداوند از
سما و از آرایش سه و نوم مبر اجل شانه کافر شب خیزان اشک در میان از خواب غفلت
بیداری و از شراب و عیشاری عطا نماید و تحفه تا لایق طاعات جلّه خالق بر
کب روی عرق خجالت و کرمه ندامت شایکی قبول کرامت فرماید **بیک** از جمله نوحه
که وقتی خلص برای آن معبر است نماز غفیل است که از آن غفلت و نماز ساعت غفلت
نیز میگویند از اینجهت که در میانه شام و خفتن گذارده میشود و آنرا ساعت غفلت
مینامند برای آنکه ابدیس یعنی درین ساعت و ساعت طالع صبح تا طلوع
آفتاب لشکریان خود را در میان خلایق برانگیخته میکردند که ایشان را غافل سازند
و در حال غفلت اندازند و لهذا استند بر آن غم خوار صغار و بکار امت را در بر

دو ساعت بکند و ذکر الهی و پناه جستن بخدا و عزوجل از شر ابلیس و جنود او محفوظ
و محظوظ و حرست اطفال و کودکان و صیبت فرموده اند و این نماز دو رکعت است
این کیفیت که در رکعت اول بعد از فاتحه آیه و فاتحتون اذ ذهاب غایب فظن ان لن
نقدر علیه فنادی تحت الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
فاجیبنا له و تجیبنا له من الغم و کذلک یحیی المؤمنین قراءت نماید پس رکوع و سجود
بطریق معمول کرده در رکعت دوم بعد از فاتحه آیه و عند مفاتیح الغیب لا یعلمها
الا هو و یعلم ما فی البیوت و الخیر و ما تنقطع من و فی قریة لا یعلمها ولا جنة فی ظلمات
الا برز و لا حطب و لا یابس الا ان یشیء ربی فلا یفت فرماید انکاء دست بقبول
برداشته اید ما خواند اللهم لیس لنا شئک بمفاتیح الغیب لایعلمها الا انت ان
تصلي علی عبدک قال علی و ان تفعل کبی کذا و کذا ینفع حوائج خود را از درگاه عالیا
پناه جناب الهی مسئلت نماید بعد از ان گوید اللهم انت ولی فتنی و القادر علی کل شیء
تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آل علیه و علیهم السلام ان تقضی لی حوائج خود را عرض نماید
پس رکوع و سجود بدستور نموده نشسته خواند و سلام دهد و وقت این نماز بقول
شیخ طوسی چهار فقره در مصباح میانه نماز شام و خفتن است و بنابر این تا نماز خفتن
نگذارد وقت داده آن باقیست و بقول شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه در مضاح وقت
آن ما بین شام و خفتن وقت است چه ظهر از ظلمات ما بین المغرب و العشاء که در حدیث
اینست و بنابر این چون سرخی مغرب بر طرف شود این نماز فضا میگردد و در فضل
این نماز از حضرت ابو عبد الله این مضمون منقولست که هر که این دو رکعت را در میان
شام و خفتن گذارد و این دعا خواند و حاجت خود را مسئلت نماید هر چه سوال کند خدا
بوقعه ظاهر نماید **دیکر** از اینجمله نماز وصیت است و تسمیه آن ما بین اسم این جهت است
که قدوة و میان و قبله عالیا و ما بین وصیت و سفر غرض نموده و در فضل و ثواب آن

فرموده اند

فرموده اند که هر که گذارد این نماز را در هر ماهی از شقیان باشد و اگر گذارد آنرا در هر سال
از جمله نیکوکاران باشد و اگر گذارد آنرا در هر جمعه از نماز گذاران باشد و اگر گذارد آنرا
هر شب نزد یک من باشد در ریختن و بشمار در می آورد و ثواب زیادتر خدا تعالی و این
نماز دو رکعت است و وقت آن نیز میانه شام و خفتن است باین کیفیت که در رکعت
اول بعد از حمد اذان زنک سیزده بار و در رکعت ثانیه بعد از حمد قل هو الله احد
یازده بار بخواند **دیکر** از اینجمله نماز و این است یعنی نماز با نیکت کنندگان بخند **دیکر**
فازین چهار رکعت است و وقت آن نیز میانه شام و خفتن است باین کیفیت که در رکعت یک
سلام و در هر رکعت بعد از حمد بیجا بار قل هو الله احد خواند و در فضل این نماز در صحاب
شیخ طوسی کفعمی نیز و این مذکور است که حاصل آن اینست که هر که این نماز گذارد هیچ کس
میان او و خدا آیتا نباشد مگر اینکه آمرزیده شود و در فضیله نیز همین کیفیت و ثواب
مرفوع و بنابر ظاهر علیهم السلام نیز موسوم است و لیکن در آن اختصاص میان شام و خفتن
مذکور نیست **دیکر** از اینجمله نماز حاجت است که در فقیه از حضرت مقدس علی بن الحسین
منقولست که چون آنحضرت را موی پیشانی می رسید یا غری می رسید و جامه از غلیظترین جامه ها
خود می پوشید بعد از آن دو رکعت نماز در آخر شب می گذارد و در سجده آخرین آن
هر باب از نشیانه اربع را صد بار می گفت بعد از آن هم در سجده اعتراف بگناهان خود میکرد
بدین طریق که آنچه در خاطر داشت ذکر می نمود و آنچه نداشت در آن اجمال می فرمود بعد از آن
دعا میکرد و زانوهای خود را بر زمین می نمود ظاهر امر اینست که برهنه می ساخت که
بخاک برسد چنان در آداب نماز حاجتی دیگر که هم در فقیه است مذکور است و نمازها
حاجت در کتاب حال بسیار مذکور است و اینجا حاجت ب دیگر آنها نیست **دیکر** نماز عهد به
حضرت ائمه و اهل بیت عصمت و طهارت است شیخ طوسی طاب ثراه در مضاح
فرموده و شیخ کفعمی نیز در حوائج مصباح خود آورده اینچنین حاصل آن اینست که روایت کرده اند

مخصوص شب چهارست و مختصرترین آنما دو رکعت است در هر رکعت الحمد یکبار
و اذا زلزلت با نزل به باد و در مشایخ شیخ طوسی رحمه الله از جناب قدس بنویس
مرویت که هر که این نماز کند خدا بیجا این گرداند و از عذاب قبر و هوای قیامت
قیامت **یکبار** انا بجلد نمازهای مختص شب چهارست و از جلد آنما نماز اربع است و
نعم آن باین اسم انا بن محمد است که اربعه بخندست بول آمده بعرض رساند که
بدر و مادر هم فدای تو باد ماد و پدرم از عذبت و هر آینه عذبت تو نمیتوانم آمدن
علی آموخ که با فضل نماز چهار بار و چون بقیه خود هم ایشان را نیز باین آجا
نمایم حضرت اشرف بنویس و آنرا در هر روز وی و بدوی فرمودند که چون روز جمعه
وقت نماز شود دو رکعت نماز بخوان در رکعت اول الحمد یکبار و قل اعوذ برب لعلی
هفت بار و در رکعت دوم الحمد یکبار و قل اعوذ برب الناس هفت بار و چون سلام دهی
اینها که در هفت بار بخوان انکه بخیز هفت رکعت دیگر کن بد و سلام و بخوان در هر رکعت
الحمد یکبار و اذا جاء نصر الله و قل هو الله احد است و پنج بار و چون از نماز فارغ
گودی هفتاد بار بگو سبحان الله رب العرش العظيم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم
پس از منقول فرمودند که بدان خدای که بگریه مرا بقوت که هیچ مؤمن و مؤمنه
نماند که این نماز گذارد در روز جمعه مگر اینکه من ضامنم برای او هفت و پنج روز
از جای نماز گذارد خدا بیجا کاهان او را و کناهان پدر و مادر و **یکبار** انا بجلد
روز جمعه نماز است که از اهل بیت اطهار علیه السلام منقول است که هر که بعد از نماز پیشین
روز جمعه دو رکعت نماز کند در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد هفت بار بخواند و بعد
از سلام گوید اللهم اجعلني من اهل الجنة فالتقى حشوها البركة و عارها الملك مع
نبيها محمد و انبیا ابرهیم علیه السلام یعنی ای معبود من بگردان مرا از اهل بهشت گردان
در آن کند هر کس است و ساکنان آن فرشتگان با پیغمبر و محمد و پدر ما ابرهیم علیه السلام

که چون این

که چون این نماز کند هیچ رنج و پلیده و فتنه باورسد تا جمعه دیگر و خدا بیجا کند
میان وی و میان محمد و ابرهیم علیه السلام در بهشت **یکبار** انا بجلد آنما نماز طلب فرزند
از بجز ناز و همچنان مفاخر حضرت امام محمد باقر و ما ثورات که هر که خواهد که زینش
بار و کرد باید دو رکعت نماز گذارد بعد از نماز ظهر و زجعه و دو رکوع و سجود آنرا
طول دهد و بعد از سلام گوید که اللهم اني استسألك بما سألَكَ به زكريا عليه السلام
اذ ناداك ربك لا تكلمني فردا انا انت خير العايرين اللهم فاستجب لي و زكريا عليه السلام
انك تتيج الدعاء اللهم بائنا استخلفنا وفي امانك اخذت من امان قضيت في حقها
ولما فاجله غلاما مباركا زكيا ولا تجعل للشيطان فيه نصيبا ولا شركا ماصلا فخطا بكة
ای معبود من بدر سیکه من سوال میکنم ترا باینچه سوال کرد ترا آن ذکر با علی نبیا و علیهم السلام
چون ناکرد ترا بخند او ندانم مگذار مرا زنده یعنی فرزندی بمن گزیند فرما و بجزین طرنا
پس اگر مرا و سرش ندی باکی نیست این نشانیست که ذکر با حق بقدر این مقام نموده است
بصفت بقا دین آیه تا اینجا در سوره ابرهیم است ای معبود من پس بخش مرا در تیرت
و اولادی پاکیزه بدرستی که تو شوقانی دعای این ابرهیم در سوره آل عمران و بجای اللهم
رب است ای معبود من باسم تو حلال دانستم او را یعنی زوجه خود را و در امات تو
فرار کنم وی را پس اگر قضا نموده و مقدر نموده برای من در رحم او فرزندی پس بگردان
فرزند را پس صبارت و پاکیزه روزگار و مگردان برای شیطان دوا و بخشی و شرش
یکبار انا بجلد آنما نمازهای موقتة خواهل ماه مبارک رمضان و آن پیش از آنست که ششای این
عکس کنایش ذکر همه آنها داشته باشد و یا جز کتب عال بکلهای کون تقاضیل
آنها شتم است و انا بجلد آنجا بکارش آن انجام میابد و گذارش برد و ش طبیعت کلها
نیز کرائی نمیفاید نماز نیست که جناب مستطاب علوی از حضرت اشرف بنویس و روایت نموده
که هر که در هر شب ماه رمضان بعد از نماز خفتن تا صبح دو رکعت نماز کند در هر رکعت

پس سفت گرفتند در آن و بقوت و غیر مذنی سبند و تخلف و زردند قوی
 دیگر خائب و زیانکار گردیدند پس عجب ستارگمی که بخند و بازی مشغول باشند
 در چنین روزی که ثواب می یابند در آن نیکوکار و زیان می کنند در آن نصیب
 کنندگان و فهم بخند که اگر پرده برداشته شود یعنی حقیقت کار ظاهر باحوال آن
 نشاء معاینه دید شود هر آن مشغول گردد نیکوکار به نیکوکاری خود و بدکار
 بدکاری خود یعنی از فکر و اندیشه آن خود را غافل نتوانند ساخت و باعث
 و لعب نتوانند پرداخت و کیفیت این نماز و سنن و آداب آن بنابر شریعت است
 که اهل مرثیه بصورت یا مکیاف کشاده پیرون رفته بجماعت گذارند خیر اهل
 معتقل که در مسجد الحرام میگذارند و گذاردن این نماز در در خانه و سرای خود نیز
 مجوز نموده اند و در ضمن بنماز که پیاده و پا برهنه و با سکون و وقار باشند
 و ذکر کنند و اسلحه یا خود نداشته باشند مگر اینکه ضرورت داشته باشد و چون بمسجد
 رسند اولی اینست که سجاده و فرش بنکشانند و نماز بر روی زمین گذارند
 و سجده برخاک کنند و بجای اذان و اقامت سه بار الا صلوة گفته شود و بعد از
 آن تکبیر احرام گفته بعد از فاتحه بنابر اشرار سوره صبح اسم قرائت شود و آنکه
 تکبیر گفته قنوت خوانند و باز تکبیری دیگر گفته و قنوت دیگر تا پنج تکبیر و
 قنوت خواند شود و بعد از آن تکبیری دیگر گفته بر کوع رود و بعد از آن کوع
 و سجود بطریق معروف برکت دیگر بخیزد و بعد از فاتحه بنابر اشرار سوره و انش
 تلاوت نماید پس تکبیر گفته قنوت خواند و باز تکبیری و قنوت تا چهار تکبیر و
 چهار قنوت خواند شود و بعد از آن تکبیری دیگر گفته بر کوع رود و بعد از آن کوع
 و سجود ششم خواند سلام دهد و بعد از آن دو خطبه خواند شود بطریق
 که در کتب فقهیه مذکور است و دعای شهور در قنوت نماز مذکور است

[illegible]

سرانی نغمه چنین یافت که بدنه بانندی دل زان می تواند برداشت و شکری
 چنین بر سر قلم آمده را چگونه مفت اندست می تواند گذاشت و لهذا در این
 مقام بقدر قدم اهتمام فرموده مجلی از حکایت غدیر خم و مناسبات آن بر حقیقه
 بیان می نماید و فکر و اندوه عمر مرکب قلم زده را از غدیر دیگر این مطلب دل پذیر
 دم آبی برب زده و برآه میگذارد چشم داشت و التماس از مردم نکته سخن
 آنکه مضرب خام را در ایستادگی این مقام معذور دارند و در قانون تصدیق خارج
 آهنگ نشمارند اگر چه این نغای راست برالسنه مخالف و موافق نه چنان دارد
 کرد بد و این آواز را ساز و زمره سر آهنگ در هر گوشه باماع کوچک و بزرگ عرب
 و هم بخندان رسیده است که احتیاج به بازگویی آن باشد **پ** این سخن در کلام
 قنداکر کرده مگر چه زبان خطیب خوش بیان شیرین زبان گفتار در عهد کاتب
 مؤمنان اخلاص شفا در صبر بلند پای اندیشه برآمده چنین بر سر این مطلب
 می آید و باز زبان خامه کفراف دو را خلافت از اصد او کتب خلاف بر دامن سا
 برادران ایمانی بدینگونه در افشانی می نماید که عید غدیر که هجدهم ذی حجه باشد **ع**
 اعیاد و در فضل و شرف از سایر ایام شریفه زیادت جنانکه بزرگان صادقین
 جناب خطیب جعفری حریان یافته که بوم غدیر عبد الله اکبر و مبعث الله نبیا
 الاعرف حرمه و ان غدیر الله السماء و الارض یعنی روز غدیر بر عبد الله که خداست و پیغمبر
 نکر دایده است خدا بقیه پیغمبر و امکرانیکه شناسانیده است با و حرمت این روز
 بدستی که این روز عید است در کمان و زمین و شیخ صدوق رحمه الله در نواب
 الاعمال از حسین بن راشد حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون آن اینست که
 گفته بخندمت حضرت ابی عبد الله که فدای تو کردم مسلمانان را عیدی بخیر این روز
 هست فرمودند آری ایحیی بن عیدی دیگر هست عظیمتر و شریفتر از آنها گفته آن

کدام روز است فرمودند که روزی که امیر المؤمنین در آن منصوب شد و علم کرد
 برای مردمان که با و هدایت یابند گفته فدای تو کردم آن چه روز است فرمودند
 که آن ایام نذر و بر وایتی دیگر فرمودند که ایام نذر و بر وایتی دیگر فرمودند
 که ایام تغلف و حاصل هر اینست که روز میگردند و مختلف میشوند و امر و نهی
 از ذی الحجه گفته فدای تو کردم چه عمل سزاوارست برای ما که در آن روز کنیم
 که روزی سبکی و صلاوات بخند و اهل بیت بسیار میفرستی و هزار میجویی بسوی
 خدا بیچارگان که ظلم بر ایشان کرده و انکار حق ایشان نموده اند چه بدستی که بشمار
 علیهم السلام امر نموده اند و صبار که عید کنند آن روز را که در آن وصی قائم میشود
 یعنی بوصایت منصوب میگردد بد گفته چه ثوابت برای کسیکه مروغه دارد
 این روز را از ما شیعیان فرمودند ثواب مروغه شصت ماه و هم در آن کتاب شریف
 مذکور است که از همان والا جناب پرسیدند که مؤمنان را خیر این دو عید و عید غدیر
 هست آنحضرت اینضمون ادا فرمودند که آری عید دیگر هست عظمت از اینها و آن
 روزیست که امیر المؤمنین در آن با مامت و داشته و قلا و ولایت او برگردن
 مردمان گذارسته شد در غدیر خم راوی گوید پرسیدم آن روز چه روز است فرمودند
 ایام مختلف میشود آن روز هجدهم است از ذی الحجه بعد از آن فرمودند که علی بن عبد
 در این روز برای می کند با جل هشتاد ماه و سزاوار اینست که بسیار کنند در این روز
 خدا بیچارگان و صلاوات بر پیغمبر و آل او و توسع دهد مردمان بر عیالش یعنی در آن روز
 و شرویات با خیر آن روز و هم در آن کتاب از همان والا جناب بقولست که روز مروغه
 عید غدیر کفار شصت سال است و نیز شیخ صدوق طاب ثراه در مالیه از حضرت قائم
 نبوی روایتی با مضمون ذکر نموده که هر که مروغه دارد هجدهم ذی الحجه را نوبست خدا
 تعالی برای او مروغه شصت ماه و شیخ طوسی رحمه الله در عهد یک لک احکام از امام همام

قال مقام حضرت ابی عبد الله علیه السلام حدیثی ذکر نموده که محل مضمون آن اینست که روزه
 روز عید بر خرم برابری میکند با روزه عمره یعنی اگر انسانی روزه ماند و چنانکه می
 باشد روزه دارد ثواب کسی که این روز را روزه دارد هم چنانست و روزه این روز
 برابری میکند نزد خدای عز و جل در هر سال با صد حج و عمره که هر نیکو و پسندیده
 باشد و این روز عید نیز روزه است و معجوت نکر دانیده است خدای عز و جل
 هیچ سبزی را مگر اینکه بعبادت اشتغال نموده است در این روز و شناخته است حق
 آنرا و نام این روز در میان قوم العبد المعبود است یعنی روزی بپایان در این شب
 شده و خلاصه با امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده اند و در زمین بپایان
 الشیاق الماخوذ و الجمع المشهور و معنی این نیز نزد بندگانست و هر که نماز گذارد در این
 روز دو رکعت با این طریق که غسل کند پیش از زوال بصفه صحت بخواند در هر رکعت الحمد
 یکبار و ده بار قل هو الله احد و ده بار اینه الکرمی و ده بار انا انزلناه برابری کند با نیت
 نزد خدای عز و جل با صد هزار حج و صد هزار عمره و سوال نماید از خدای عز و جل
 هیچ حاجتهای دنیا و آخرت مگر آنکه روا شود هر حاجتی که باشد پس اگر خوف خود
 از ثواب این دو رکعت و در عاه مقرر یعنی از وقت مذکور در گذرد و مضایقت
 آنرا بعد از آن و هر که افطار فرماید در این روز مؤمنین را مانند کسی باشد
 که اطعام کرده باشد فیای را و قیای را پس همچنین بیشتر تا اینکه عقد
 نموده بدست خود ده عقد یعنی این لفظ را که بمعنی جماعت است میفرمود و با
 مبارک میفرمود ناده با بعد از آن فرمود که آیا میدانی که قیام در شمار چند است
 گفتیم نه فرمود هر قیای صد هزار است و باشد از ثواب کسی که اطعام کند بعد
 آن از غیر آن و صدیقان و شهدایان در حرم خدای عز و جل و آب آسمان مانند
 روزی که رسیده و نشسته یعنی از خط و تنگی میگذریم در روز یعنی چون در راه

نهند برابری برابری میکند با هزار هزار در هم بعد از آن فرمودند که لعنک
 تری ان الله عز و جل خلقی بوما اعظم حرمه منه لا والله حاصل صفت
 اینکه شاید تو خیال کنی که خدای عز و جل فربه است روزی عظیم تر
 بحسب قدر و شرف از این روز نه بخدا سو کند نه بخدا قسم بعد از آن فرمودند
 که میباید باشد از قول شما چون ملاقات کنید یعنی چون شما شیعیان
 بهم برخوردید اینکه گویند الحمد لله الذی اگر مناجات الیوم و جعلنا من المؤمنین
 بعد الشیاق المیشاق الذی و انقناهم من ولایة و لا امر و الفوم بقطعه
 و لو جعلنا من الخاخذین و المکذبین بیوم الذین ملخص مضمون اینکه حمد خدا را
 که اگر اکران نموده ما را باین روز و کردار پند ما را از وفا کنندگان بعد و بیان
 او که ما قاری را از ولایت و لیان امر و امامت باشد و قیام کنندگان
 بعد او که احکام شریعت باشد و نکر دانند ما را از منکران و نکذ بکنندگان
 روز دین که روز جزا باشد با همین روز غدیر که حکم کریمه الیوم املت لكم
 دینکم در آن روز دین اسلام کامل یافت و انما ظلمت لکم لیلکم بدر کامل گشته
 بر رؤس سعادت بر ساحت احوال عالمیان نافت بعد از آن آنحضرت فرمودند
 که و باید که باشد از دعاهای تو بعد از این دو رکعت اینگونه کوئی و ثبنا انک
 سمعنا شاد یا یئادی للایمان تا آخر و این دعای شهور در کتب معتبره مذکور
 و بحسب طول آن خامه بیان بکنم آن رب طیب اللسان نکر و بد و این گونه دعا
 و اخبار که فقرات با فشارش در بیان فضل و شرافت این روز نیز کرام
 هر یک از بانی و نکات پر شمارش بر شاخسار عبارات باین صغیر لایزال
 بر هر کدام هزار دستانت بسیار فرو داده و اگر درین باب هیچ روزی
 خبر دار نباشد جز اینکه مذکور شد که حضرت مقدس جعفری دو بار قسم داد

فرمودند که نه خدایم هیچ روزی شریفتر ازین روز نیست همین بس است و چون
دفعه عید اکبر و قدر و شرف از سایر ایام برتر نباشد که در این روز افتاد جهان
تاب ظهور و اما مستحلا بقا زوله خیال عواقب طالع گشته بر توفیق سعادت بر
عالم انداخت و سید انور و جان اندل و جان بد برای فرمان باینها التوسل
بلغ ما ازل الیک گشته بد شکر زبان و حی بیان لوای بالای من کتب صلاه
فصلی علی مولاه بر تارک مبارک حضرت امیر المؤمنین ۴ افرخته تاج کرد که است
بر قریب فرقد سالی آخرت گذاشته سید و تخت جانشین شاه دنیا و دین بدان
امام کزین معین گشت خطبه خلافت کرد بنام نامی آن امام معنی بر مینهاد است
ارشاد علی رؤس الاشهاد خوانده کرد بد و سکه قبول و از جان فرمان فرمای
خلاق با اسم سالی آن پسندید حضرت خالق در بار الضرب توفیق بر بقود تیغش
دلهای مؤمنان خالص زده شد بازوی ولایت نشاد یعویذ دعای اللهم
من والاهم قوت گرفت و منشور اما مشان جهان پناه بعثت نام و غاد من
مؤکد کرد اسید مشران اخبار صادق حضرت رسانیدن این بشارت عظمی با طراف
عالم شناسند و از مؤمنان پاک نهاد صافی اعتقاد و عز دکان تسلیم و انقیاد یافتند
توضیح این عبارت و نصیح اشارت بر سبیل ایجاز آنکه چون آداب عالم تاب وجود
اشرف محمد در آسمان خجسته با حق غریبه وفات نزدیک رسید و مسافر مستی آن
برگزید و بر تاق قطع مسافت زندگانی نموده در هر مرحله ازین از اهل یتیم
منزل گزید شون ادراک ثواب عمر و هیچ خاطر انورش را بزم سفر جبار خراب
نموده و بعد به توفیق غایت شجاعت آن حبیب برگزیده را بر سر همای بخانه خود
نمود با خلق کثیر در ویشان و اشرف از اهل مدینه و اطراف که بدان امان اطلاع
یافت و بملازمته شتافت بودند در پست و بیم ذی قعد از مدینه مبارک روانه

اشرف فیض اثر کرد بد و بعد از وصول بکعبه مقصود و حصول آن فضل و ثواب
ناحد و دعا و دست نموده در عهد هم ذی الحجه بعد بر خیم موضعی است میان
و مدینه نزدیک حجه و آنجا خدیری بوده یعنی که کاب باران در آن جمع میشد
و آنرا خدیری خیم از این جهت میگفتند و قبل از آن مکتب حضرت جبرئیل نزول نمود
آنحضرت را امر فرمود بود و الا جناب امیر المؤمنین را خلیفه خود سازد و وی را
بامامت و پیشوای امت تعیین نموده قلاده و جوب اشاع و فرمان بردار میرا
بر گردن کافه خلائق اندازد ولیکن چون امر موفوری نبود و آنحضرت میدانست
که اکثر انقوم منافق اند و بجهت آنکه عن نیران ایشان در معارک جهاد دین بشمشیر
نظر آنست و بر مجاهدین بر خاک ملکت افتاده بودند با وی در مقام خلاف و تبیین
و از بعضی وعداوت او دل بر و لبر نیند اندیش مینمودند که مباد قبول این امر اشاع
نموده یکبار که برده از و بردارند و پشت بر پشت هم داده و بروی آنحضرت
ایستاده علامه علم مخالفت برافرازند لهذا در این امر متامل بود و در تبلیغ این
فرمان تاخیر مینمود تا در ایوقت که آنست زمین بیابوس احوال سعادت قرین باشد
مشرف گردد و اعتبارش از گذاران موکب همیون سر افتخار و برفلک نیلگون رساند
حضرت جبرئیل ۴ دیگر باره فرود آمد این آیه آورد و الا انما الرسول بلغ ما ازل الیک
من ربک وان تغفل فلن بالغت رب العزت و الله یصلک من الناس حاصل مضمون آنکه
برسان و دیگر تاخیر مکن آنچه فرو فرستاده شده بود بسوی تو از جانب خدا و ندیده
تو یعنی تعیین علی بر لب طالب با خلافت و اگر تبلیغ این امر نکردی و اها را از
پس رسانیده خواهی بود رسالت او را و او انکار خواهد بود و حق پیغمبری او را نگاه
میدارد ترا از شرمزدمان یعنی بگوید و اندیشه مکن پس چون این امر فوری بود
و دیگر تاخیر نمیتوانست نموده و در آن میان روز که انشکر مافروزان و زمینها

تفسیر و سوزان بود بخدی که مردمان و هوا خود را بر بزرگوار میگردانند و نزد
دلانوقت معهود و آن مکان نیز منزلگاه شعار و توبه آن آفتاب انوار خاندان
مانند چرخ در آسمان از بر نور و جود کرامی خود خالی ساختند و آسمان مثال آفتاب
تقول اجلال بران سزین انداختند پس بلال را فرمودند تا بکبر گفته خلا بروج
گشته و پیش رانندگان بازگشته پس مانند کان رسیدند و در نلکد شدند در پای
درختان مقلان مکان اختیار کردند و از خس و خاشاک و فرش صفا گسترده نهادند
و پلانهای شتران بالای هم نهادند و بدانگونه منبری ترتیب دادند آنرا از اجباب
چون دعای صحاب بران صعود نمودند و مانند صحاب مدام از آن بر کفزار
که کریم و مایطق عن الطوی آن هو الا وخی یوحی بر صدق آن ناطق و کویا
باران نصایح بلیغه و مواعظ بالغه بر اذنی قلوب حصار پیش فرمودند **پس**
چنان شدند در دل موج زن در پای عرفانش که بر دامن حشر افتاد مر و بایست
مر جانش و خطبه که در آن روز بران مبارک آنحضرت جاری گشته در کتب معتبره
بخش مذکور است و محصل معاهدات مبنای بعضی از فقرات بایکات و عبارات
بر بشارت آن که این اوراق ایراد از مشتاق و خام بیان را از ذکر آن منع
نمودن تکلیف مالا یطاق است اینست که آنرا و کلامی در یادن کالبد عالم
بهر جزو حجت اثر قرب و فاق خود خال اندوه بر فرق دها افتانده فرمودند
که با قوم خیر ملتین رسیده و وقت که از میان شمار دم و جفتی که مرا خوانند و
نزد یک است که اجابت کنم و بدین شی که من میگذارم بعد از خود در میان شما چیزی که
اکثرت بآن زمین هرگز نگردد نشوید و آن کتاب خداست و عزت من که اهل بیت
و بدینیک خدای لطیف چه خبر داده است مرا که درین دو چیز از هم جدا نمیشوند
تا آیند نزد من در کنار جوی بعد از آن فرمودند که اللهم هل بلغت یا اهلها یا اهلها

انگاه فصلی دیگر برداشته بران فرمود که علی از من بمنزله هر وقت از من
چیز اینکه بپوشید بعد از من نیت اللهم هل بلغت یا اهلها یا اهلها یا اهلها
دیگر فرمود در آخر هر فصلی اللهم هل بلغت یا اهلها یا اهلها یا اهلها یا اهلها
از آن میفرمود که اللهم هل بلغت یا اهلها یا اهلها یا اهلها یا اهلها یا اهلها
باز و این گرفت و بلند ساخت و در نظر مردم و نزدیکان جاوه داد تا بحال
هیچ کس نمیشد و نمیدانست که نداستیم که کف و مراد کدام علی بود انگاه
فرمود که الت بکم اولی من انکم مولا فهدا علی مولا هر که من مولا می و می
این علی مولا می و است حاصل اینکه هر کس که من ولی امور و فرمان فرمای می و
علی بن حنبل است اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصرهم و اخذ
من خذله و در بعضی روایات این نیز می آیند عادت که داو و الحق مع کینف
دار یعنی بار الهاد و سستی کن با هر که دوستی کند با علی و دشمنی کن با هر که دشمنی کند
با او و نصرت ده هر که با نصرت او دهد و بخدول سازد هر کس با کس خدلان او کند
و بگردان حوای و بیخوی که او کرد یعنی در هیچ حالی حق را از او جدا نکرد
انگاه گفت اللهم هل بلغت بعد از آن خطاب با صحاب کرده فرمود که شنیدید یا انصار
خدا بجا گفت سر بایندم گفتند آری فرمود اللهم اشهد علیکم انکم با اهلها کواه با
بر ایشان و خطبه و وفغذیر بر بسیاری از آنیکونه تصرفات و مصالحات غافل
و منصفات غافل را از همین قدر نیز مطلب حاصل است انگاه آنرا و از منبر فر
آمد و هنوز جمع مردم از من نباشید بود که آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی نازل نمود و آنحضرت بحد و ساس آن قیام فرمود و بعد از آنکه
نماز ظهر گذارد و بخیمه نشریف برد و امیر المؤمنین را فرمود که بنشین و بگو که در
مقابل خیمه ای زده بودند و دو صحابه را فرمان داد که آمده بر آن امام

با همه المؤمنین سلام کنند و تهنیت کنند پس جمله مردمان حتی زنان فرمان بردار
و فوج فوج آمده بلفظ با همه المؤمنین سلام کردند و مبارک باد گفتند و از جمله
منافقان بدینخت دلخفت که با حکوهای تخت آمده اظهار رضامندی و استغاثه
برو داشتند با همه المؤمنین اقرار کردند و در میان الخطاب بود که آمده گفت پیغمبر من
آبی طالب اصححت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه و در بعضی از کتب
نخای پیغمبر هبتنا لک است و حاصل هر دو اینست که خوش باد ترا ای پیغمبر
صبح کردی بر حال که مولای منی و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حسان بن ثابت
انصاری که از شعرای آن زمان ممتاز و بشارت میداد حضرت اقدس بنو سید
بود بعد از آنکه حضرت دستور می یافتند بود درین باب بقی چند گفته و در
چند سقته بر بلندای برآمده و با و تر بلند بخوانند آن ابیات طبع لسان
کردید و از آن در کجا حازه قبول یافته بقرین دعای با حسان که از آل مؤبد
روح القدس یا نصرنا لبسانک مشرف کردید و این دو بیت از انجیل است
بیت فقال لرقم با علی فانتی - ضعیفک من بعدی اما ما اوتها دیا مناک دعا
اللهم وال ولته و لندی عادی علیا معادیا - و شعری دیگر نیز در این باب گفته
کردند و این مطالب بنظم در آورده و مؤلف بجهت بعضا از بیکر خود دارد
سلك خیر از آن یوسف حسن ماب منقلم سازد و روز حساب در میان مدح
سران اینجانب کردن امید واری افراد باین دو بیت شکت بسته بخود
خوشدل ساخت **بیت** سرور مردان که باشد پیش از باب عفو - انکه او را
طلاق اینچنان مهر بنول - کیست بر منبر و بعد از رسول ماضی انکه و ز غل
برد بر منبر رسول میرسد بر منبر احمد صعود - او را که کرد مدح تا کبدان کم
از بشارت نزول طاعت حق از حد نهایی شکسته عهد شاه در غایت بر خرم وضو آفریده

کی کرد قبول چون کزینی دیگران را بر کسی کو را کزید در غایت خیم خلقان هم خدا هم
رسول از بصیرت نیست پیش دیده در در جفت دین داشتن خیم فکاهی ز کوی
ای فصول کی بود خیر از بیابان ملک کشتی منزلش کاروانی را که باشد کاروان
سالار غول که از اندیشه محشر که بیا با نوا خلاص هر که واعظ دست زد بر دامن
آل رسول القصد بعد از وقوع این امر آیات نور پرچم مؤمنه مدینه مشرفه
که دید جمعی که از اطراف و جواب ملحق شده بودند رفته رفته جدا می شدند و
هر گروهی برای می رفتند و این خبر دوست و ناظر دشمن گذار و زور و زور و زور
منشکر می گردید و بدوست و دشمن می رسید تا تجارت بن لغمان فخری که برشته آتش
عداوت و کینه دوی و سر رشته آب و گل نا پاک و بد گهری بود رسیده آتش
عنادش در کانون باطن کفر نهاد بصیر صرگ خراشتغال یافت و چون در دوسیه
انجای جسته و بر احکام شوم خود بر نشسته بخدمت پیغمبر اشتافت تا آن که
همیون رسیده شتر را خوا بایند و از شتر حسته و زانو کل ترا بسته خود را با حضرت
رسانید و جمعی از اصحاب مشرکان و امر برخواستن آن مردم دیده اولوا البصار اجتماع
داشتند بر نگاه بشرف و زمان هرزه نال بهوده مقال کشوده گفت ای خدا
کردی ما را از انجا بخند که گواهی دهیم اینکه هیچ معبودی بر حق نیست بغیر از خدا
و اینکه تو فرستاده خدای پس این را از تو قبول کردیم و فرمودی ما را که خج و خج
غافل گزایم پذیرفتیم و فرمان دادی ما را که بگناه روزی که بریم فرمان پذیر گزینیم
و حکم کردی که زکوة ماها را خود بدهیم اطاعت نمودیم و ما مورد ساختن کج خا
کعب کنیم من فر دادیم و ما را بجهاد فرمودی کردن بنهادیم بعد از آن باینها
راضی بگشتی و گفتا نکردی ما اینکه بازوی جبریت را گرفته برداشتی و او را بر ما
تفضیل داد بر سر ما افراشتی و گفتی که هر که من بگویم ای ویم پس علی مولای و است

این جزئیات از جانب خود از جانب خدا آنحضرت فرمودند که قسم بآنکه که نیست
بجز آنکه بدین سبب که این از جانب خداست پس حارث ملعون پشت کرد و منوجه
را حله خود گشت و میگفت الهی بخیر محمد میگوید خواست پس بپایان بر ماسکی باشد
باعتدالی در دره ناک پس حضرت قاضی الحاجان دست بر سر سپهر مراد وی نهاده و کتاب
مستجاب کرد و مانند و هنوز بر حله خود نرسیده بود که سکی بر سر آمد چنانکه از فعدا
پرو و رفت و جان ناپاک ببالکان جهنم سپرد و این آیه نازل شد که سال سال عذاب
وائع للکافرین لیسیل دافع و امثال حارث مذکور در میان صحابه بسیار بودند بجهت
که مذکور شد خارج شد و کین حضرت امیر المؤمنین در چکر و هوای نگار و عذاب
صریح امر غدر بر سر داشتند و لیکن چون جناب الهی بنا بر وعده و الله یفصل
من الناس بر عتب و عرف قلوب ایشانرا متقاعد میساخت تا حضرت سید کائنات
در حیات بود از اظهار آن دست بر خاطر میگذاشتند اما بعد از رحلت آنحضرت
مجلس غدیر باقر را با صحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه را بر کف گذاشته کرده
آنحضرت فرمود و در منع و دفع حضرت امیر از منصب امامت تقصیر ننموده آنچه میخواستند
بجای آوردند علی بن ابی طالب را در تنبیه که بعد و نقد صدق علمیم ابلیس علیه
فاتح بود الا فریقان المؤمنین که در سور سب است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
حدیث روایت نموده که محصل مضمون آن اینست که چون خدای تعالی امر کرد پس
خود را که نصیبند امیر المؤمنین را برای مرز مان شیطین پیش ابلیس بزرگ
آمدند و خاک بر سر پاشیدند ابلیس گفت شما را چیست گفتند این یعنی حضرت
پیغمبر امر و عقدی است یعنی امری قرار داده که تا روز قیامت و انشود ابلیس گفت که
یعنی چنین است که آن عقده و انشود و بر هم بخورم آنکس آنکه بر گرد او بیند یعنی شایان
احکام با من وعده در این باب کرده اند که هرگز خلاف آن نخواهند کرد و الحاد است

و آن وعده عبارت از تنبیه است که آنقوم عین در خلوات هم میکردند و میگفتند
که اگر محمد علی را وصی خود کرده باشد ما کی گذاریم که آن صورت کرد و تنبیه
گیرد بپای برد و چون بچند من حضرت اقدس بنویسند از اظهار و خوشنود
از وقوع آن امر میکردند و در جز ایشان نازل شد که قومن الناس من یقول آمنا
بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین ثم جاء عون الله و الذین آمنوا و ما یجدون
الا انفسهم و ما یستعرون فی قلوبهم مرض فزادهم الله رجسا فکانک در تنبیه
منسوب بچند من امام حسن عسکری ع بتفصیل مذکور است و از جمله منافقان
که چشم از این حق صریح پوشیدند و در اظهار این چراغ خدا فروز گوییدند و حیا
نقزی بودند که بجهت کتمان شهادت در این باب جناب خطاب امیر المؤمنین
ایشانرا نفرین کرد تفصیل این اجمال از و اینی استفاد میکرد که شیخ صدوق
طاب ثراه هم در امالی و هم در حصال از جابر بن عبد الله انصاری ذکر نموده
و حاصل آن اینست که امیر المؤمنین ع برای ما خطبه خوانده بعد از انوشاهی الهی
فرمود که پیش این شهر شما چهار نفر اند از اصحاب محمد ص ان بن مالک و بر این
خائب و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید بجای بعد از آن منوجه انصر گشته
این مضمون فرمود یا ای کسانی که یقین دارید از رسول خدا ص که میگفت من گفتم
مولا فعلی مولا و امر و کواهی ندادی برای من فلولایت نمیزند ترا خدا تا آنکه
میتلا کند ترا بیری که غامه آنرا بنوشاند و اما تو ای اشعث اگر شنیدی از آن
که میگفت من گفتم مولا فعلی مولا پس شهادت ندادی برای من امر و پس نمیزند
ترا خدا تا آنکه هر دو چشم ترا کوید و اند و اما تو ای خالد بن یزید اگر شنیدی از آن
رسول خدا ص که میگفت من گفتم مولا فعلی مولا اللهم فال من و کلاه و عادم عادم
پس ادای شهادت ننمودی برای من امر و فلولایت پس نمیزند خدا مگر مردن بر من

جاهلیت و اما نوای بر این غار با کوشندگی در سوال خدا که میگفت برکت
مکلاہ الذائم فال من والاہ وعاد من غاداه پس گواهی ندادی برای من از ویر
بجایت پس بنیاد خدا ترا مگر در آن جانی که از آن هجرت کرده بد یا اسلام آمد
حاجر بن عبد الله انصاری گفت که بخدا قسم که هر آینه تحقیق دیدم از بن
مالک را که پس شده بود چنانکه میخواست زاده ز بر غمازه بفان کند پنهان نمیشد
و هر آینه تحقیق دیدم اشعث بن قیس را که هر دو چشمش کور شده بود اما حال
بزیاد در خانه اش قری کند و برادری کرد و قبله کند شنید اسبان و شتران
آوردند و در در برای وی دفن کردند این رسم برای جاهلیت بوده پس بهم
و این جاهلیت مرد چون قبله عجل و کند هر دو از نمیدانند هانا بجهت این ربط افید
کنده این کار کردند و اما برادر بن غاریب معاویه را و اولی بن کرد و در انعام ده
و از انجا هجرت بد یا اسلام کرده بود **محققان** که حکایت حادث مذکور را نقل
که از علماء اهل خلاف و از رؤساء مفسرین و محدثین آن قوم بی اضافات
از هیچ عینه در تفسیر اربع سال سائل که مذکور شد روایت کرد و نقاش نیز که هم
از علمای ایشان است صورت این واقعه را در تفسیر خود تخریر نموده است
و افضل ما شہدت به الاعلاء بر متبعان اخبار و آثار پوشیده نیست که حکایت
عذر در روایت این خبر لیدر بن مخصوص شیعه بلکه عالم کبر است کتب مخالفان
و موافق برین خبر شامل و البته اقلام دوست و دشمن برین بخش قایل است
نقل این واقعه در هر عصری زبان زد فریقین گشته و طرق انساب الله و ارباب
آن از مرتبه توانو نیز در گذشت است و اگر بعضی از کیفیات و جزئیات آن
آنجلس با بعضی از عبارات و اشارات خطبه مذکور آن موقف متواتر باشد
اصل مطلب متواتر است و با این وضوح و ظهور بوقحا از عقل و اضاف دو

در مقام انکار و دفع آن بودن بر چراغ آفتاب بفت نمودنت حق صریح را بکار
فرما باطل نمیتوان کرد ایند و روز مردش را بچشم پوشیدن نمیتوان ساخت بخبر
محکم متین و قاطری چنین را بکنده زوری عصیت پاره نمیتوان کرد و شجر طوبی
نظیر این خبر هر جا رسید عالم گیر را پاره دندان کند تا و بدلت سست انجا نمیتوان
در آورد بر پل و آن بطفوا نور الله با قواهم و یا بی الله الا ان یتیم مؤمن و
کرة الکافرون بخرد قوی که در طریق این مقصد تفریب و ابشیمات سرده است
از امواج توانمند بر خم برداشت اند و بشامت نصب ابابردی اسلاف از
شاه راه نفس الامر تب و اضاف قدم زبان و قام بسالك بره مالک امر و السلام و راه
گذشتند مانند شارع موافق که انعدم وقوف و اطلاع با از غلبه نصب انکار
مؤلف غایب نموده و چون شارح مقاصد که از بر کشته بختی روا از مقصد خوانفته
طریق خلاف آن پیورده ملا علی قوشی خود شاهین خور دیگر طبع نارسا دامنه
اغراض عین نکرده بشکار این مطلب بزرگ انداخته و باز بجز غلب و سفار غلبا
اقلام محققان ساخته است و امثال این مردم نامتدین که هجرت پوشیدن امری چنین
ظاهر و بین از تار عنکبوت سخنان سست پرده ها یافته و از تنک مایکی اضاف
چون قرص در مفسر بد روی غیر حاشا و انکار نیافتند اگر چه ذکر روایات
محدثین مخالفین و عبارات مویدین ایشان که متضمن اقرار بدین مدعاست
و ایراد مباحثات و مقالات فریقین که حق و باطل آنها نزد هر منصف با شعور باید
تاملی از هم تمیز و متبذات در این اوراق مناسب بود لیکن جهت دفاعه
ایجاد دست از ان سخن دور و دراز برداشت و چون علماء فقه ناجیه اما میر
قدس الله ارواحهم بخصوص بحث امامت کتبهای بسیار تصنیف نموده و بدشته
زبان قلم صدق و رحم مخالفان همچون اینانکه باید پوست کنی فرموده اند تفصیل

و منطوب این مطلب را بمقام برض و سبب حضرت باری عز شانه کافه عباد را
از شوب تعصب و عناد بری و ضعیف جثمان دید، بهیچ راهی که شکی لطف
و عنایت خود بطریق مستقیم حق و اهری نماید بالیق و الاظهارین
از جمله غماهای موقت نماید نه پست و چهارم ذی الحجرات و از و نسبت که
سر جلفه زمره انقیاد و بکن خاتم دها جناب سحاب امیر المؤمنین در یکوع کشته
صدقه نمود و کرمه ائمه و انبیا و اولاد و سوله و الذین امنوا الذین یقیون الصلوة
و یؤتوا الزکوة و هم را کعون در شان وی نزول یافت و حکایات آن تفصیل
در مجلس دوازدهم باب اول مذکور گردید و این روز بقول اکثر و اظهر روزها
بترتیب و بقول بعضی روز مباحه روز بهت و خجاست و مباحه بعضی و
نفرین کردن یکدیگر است و این روز را از این جهت روز مباحه میگویند که مباحه
نبوی و نصاری بخیران و عدا شده و فرار یافته بود که در این روز و در حق یکدیگر
نفرین و طلب عذاب نمایند اگر چه بوقوع نه پیوست و عباد این حکایت اینکه
سیدانش جهان نام بنصاری بخیران که از بلادین است نوشته ایشان را با نام
خواند بود و بخیرانان بخر به تحقیق احوال و اطوار آنستد ابرار جمعی که در پیش ایشان
معترف و معروف و بصفت عقل و هوش و صوفی بودند از میان خود انتخاب
کرده فرستاده بودند و از آنجا یکی را عاقبت میگفت که از امر نامدار و در مشور خا
مرجع اهل آن دیار بود دیگر بسید میامیدند و او نیز صاحب چهل و پیر اهل
ضلال بود و دیگری ابوالخارث نام داشت و از علماء پیشوایان نصاری بود و
کسی را سقف گویند و چون آنقوم ضلالت قرین مجلس غیبت این سعادت آیین
سرور دنیا و دین باز یافتند اسقف گفت یا محمد چه میگوئی در شان عیسی اخضریت
فرمودند که آن بند و مخلوق خدا بود و حق تعالی او را برگزید و پیغمبر گردانید اسقف

گفت که او را پدری بود فرمودند نه گفت پس چگونه میگوئی که او بند و مخلوق بود
کدام مخلوق نه پدر میباشد پس در جواب این سخن گریه کرد ان مثل عیسی عند الله کما
آدم تا آخر که در سوره آل عمران است نازل گردید محصل اینکه پدری که مثل عیسی نزد
خدا است چون مثل آدم است که پدر و مادری نداشت و او را از خاک بامر کن افرید
صانع که آدم را با صلب و رحم ایجاد نمود آنرا فریدن عیسی نه پدر عاجز نخواهد بود
القضا تقوم فی دین با وجود نزول آیه چنین که شبه ایشان را واقع ورشته سخنشان را
قاطع بود همچنان از حرف خود بر تکیه بدید و بر عید باطل خود اصل بر سر نه بدید
تا آنکه حضرت اقدس فرمودیم که هر که فرخواست من بعد ما جائد که من العالم قتل
تعالوا ندع آبناءنا و آقا بناءکم و دنیا و آبناءکم و آبناءکم ثم یکمل
تجعل لعنة الله علی الکاذبین که بعد از آیه مذکوره است انما عت ابیها له خولد و
حاصل مباحه اینست که پس کسی که بعد از آنکه در باب عیسی بعد از آنچه آمد متوازن میباشد
مفید علم و مریدانست پس بگویند بیا سید بخوانیم و حاضر گردانیدیم ما و شما فرزندان خود
و زنان خود و فو ناینها و خود را بعد از آن مباحه کنیم یا بظری که گوئیم لعنت خدا
بر دروغ گویان یعنی دعا کنیم که از ما و شما هر کدام در دعوی خود کاذب باشد بلعنت خدا
و غضب و کفر فکار کرد و الله انشان ملت خواستند که در آن باب با هم مشورت کنند
بعد از مشوره قرار دادند که فرمایند و مباحه نمایند و بر و این آن روز و پنجشنبه
و مباحه بر و یکشنبه قرار یافت و آنحضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و زین العابدین
که در آن چند روز روزه دارند بر هر تقدیر بر روز موعود رسید لولان با اتفاق
چهار تن بآن یومعه کاه تشریف حضور یارانی داشتند و جماعت نصاری نیز حاضر
گردیدند و اسقف بقوم خود گفت بود که نظر کند که اگر عدا با اهل و اولاد خود می آید
از وی جدا کنید و مباحه نمایند و اگر با اصحاب و اتباع اید مباحه کنید و با آن ملا

چون نظر کردند صطفی و مرتضی را دیدند چون مهر و ماه دست بدست و دوش
 بدوش و آن بزرگوار چون دو نور و دو دیده پیشاپیش و زهرای انوار مانند کبوتر
 معنیر از قفای سبزه اسفند رسید که اینان چه گمانند گفتند آن یلین پیرم و دایما
 او و دو نفرین خلافت است نزد وی و آن دو نوجوان دختر نادکان اوین که بسیار
 از جان و سر میبرد و آن دیگر دختر و نیت که او را بارها از بدن خود خوانده اسفند
 نفوس خود گفت که محمد اهل و فرزندان خود آمده قسم با بخدا که جان من در قبضه
 فلان است که من روهای پیغمبر که اگر از بد تقم به خواست کنند که کوه از زمین بر
 شود برکنده میشود با وی میباید مکیند که اگر اینان لب بدعا کشیدند در عالم
 انما اثری نمی ماند پس اول است که با او مصالحه نمایند و بد یا خود باز گردید **عجل**
 از مباحله امتناع نموده از در مصالحه درآمدند و هر سال دو هزار حله که قیاس حله
 حیل در هم باشد و سواب و سی هزار و سی هزار جزیر بر گردن گرفته بد یا خود معاودت
 نمودند و جناب اشرف نبوی فرمودند که قسم با آنکه کجایان من بدست او است که اگر
 آنقوم با من مباحله میکردند هر آینه من میبودم بصورت یوزمینکان و عوکان
 و از بخت میکردم بد میان دو کوه برایشان آتش سال برضاری بفرستادند تا اینکه
 هر ایشان هلاک میشدند **حق تعالی** که مراد از انقیاد دین آیه شریفه پیشک طای
 بر لای طالب چون خواندن خود بمباحله معنی حقیقی صورتی ندارد پس باید
 دیگری باشد و آن دیگر با اتفاق مخالف و موافق غیر علی بر است طالب بود و از این
 تعبیر مصنف خود برادر است میباید که یکا یکی و اتحاد میان آن دو دهای طریق باشد
 تا جزیلیت بوده و بر طبق این آیه است آنچه از حضرت رسالت منقول است که سائلی از وی
 احوال اصحاب پرسید آنحضرت و صف هر یک میفرمودند تا آنکه گفت نقل یعنی جو
 علی نفرمود بد آنحضرت گفت انما سالتنی عن الناس ولم تالنی عن نفسی یعنی احوال

مردمان را از من پرسیدی نه احوال خودم را مرا باینکه علی بنزله منست و میان
 ما حدائی نیست و حدیث شریف حکایت محمدی تو ملک دمی و روحان روحی نیز
 برین مدعا شاهد و از خایت شهرت نه مجال انکار مخالفان معاندان و
 مؤلف در یکا یکی آن دو سرور و مؤمنان ضلع مشتمل بر قشبه تمام دین باب
 اول گذارش یافت اما چون این مقام نشسته تذکرات نکول را آن ظاهر اخص
 نداشته باشد **مولف** بنی و علی هر دو نسبت بهم دارند و یکی چون زبان و قلم و دیگری
 چون قلم و لکین از جان یکی زبانان دو تا و مخشای یکی قلم و او بر ندادن آن
 که مودر میانشان یکجند مگر خط شرع کرد بدنه ناخوان از آن که کجیده خبری
 جو مودر میان شرافت این روز بغایت عظیم و کثیر و غنا آن در فضل و ثواب
 و وقت و کیفیت بعینه ماست نماز عبد خدیج است **دیکر** دیکر از انجمن نام است
 و آن سی کلمات و وقت آن اول و میان و آخر ماه رجسبت با بنظر حق که در اول
 ماه ده رکعت گذارد در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
 هربک لاسر بار بخواند و چون سلام دهد بمحمد بعد از هر دو رکعت دست بجا
 آسمان برداشته گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد
 یحیی و یمیت و هو حی لا یموت سید الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا
 ملجئ لک الا غیبت و لا یغیبتک الا غیبت و لا یغیبتک الا غیبت و لا یغیبتک الا غیبت
 و لا یغیبتک الا غیبت و لا یغیبتک الا غیبت و لا یغیبتک الا غیبت و لا یغیبتک الا غیبت
 من القضا فی بعد الزمان دست فرود آورد و در میان ماه نیز ده رکعت بهمین کیفیت
 گذارد و بعد از سلام برداشته گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له
 الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت سید الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا یغیبتک
 الا غیبت و لا یغیبتک الا غیبت و لا یغیبتک الا غیبت و لا یغیبتک الا غیبت و لا یغیبتک الا غیبت

همین طریق گذارد بعد از سلام دست برآورد و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو حق لا یموت سیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و
صلی الله علی کل شیء قدیر و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و بعد از آن دست بر و فرود آورد و حوائج خود را مستلک نماید
که در او میگرد و این نماز را بجهت این نماز سلمان میگویند که حضرت اقدس
نبوی ۳ بر حلقه مخلصان درگاه سلمان فارسی رحمه الله را بعد از تعلیم
این نماز فرمود و بوساطت وی این فیض سعادت را بپایان رسانید
و در فضل آن این مضمون فرموده که چون این نماز گذاری که در آن خدا یقیناً
میان تو و میان حق تعالی خفت خدق که عرق آن مانند بعد لیانه آسمان و زمین
باشد و بنویسد هر رکعتی هزار مرتبه رکعت و بنویسد برای توبه ای از آنش و بنویسد
برای گذشتن بر صراط و محو کردن آن گذاردن این نماز هر گاهی که کرد مات و بنویسد
و کبر یعنی در جوانی و پیری و عطا کند او را انجا مثل اجر کسی که مرده داشته باشد
تمام ایام را و نوشته شود از نماز گذاردگان تا سال آینده و دفع شود برای او
یعنی به عالم بالا برده شود هر روز عمل نمایی از شهدای بدر و غیره و مانند که
با سلمان این نماز نشانه است میان مؤمنان و منافقان این نماز را بنیک گذارند
فصل در نماز خاصه که بوقی لخصاص ندارد و جوای فضل و ثواب هم بر او منکذ است
آنرا در هر قطعه از قطعات حدیقه عمر که خواهد میکار و لذا **نماز جعفر طیار**
و آنرا نماز تسبیح نیز میگویند از این جهت که اکثر اذکار و ادب آن تسبیح اربع است
و نماز جبهه که معنی عطا است میبایست و برای آنکه حضرت نبوی ۳ آنرا بجهت طیار
تعلیم نموده و این نعمت بقیهت و الا که در نظر مردم دیده و رسی بر بها تر است
مال فانی دنیا است بوی عطا فرموده است چنانکه در تفسیر اخبار از حلقه

الا اخبار از جناب مقدس جعفری ۳ روایت نموده که مردی با حضرت گفت
فداک بمنزل الرجل اخاه یعنی فدای تو کردم آیا میتوانی بود که مردی دست بر گرد
برادر مؤمن خود کند یعنی آیا این نیکو و مستحسن است یا نه فرمود آری بپدرستی
رسول خدا ۳ و زنی که فتح خیر کرد خبر رسید که جعفر آمد یعنی جعفر بن ابیطالب
فرمود و الله میدانم از این دو پیشتر خوشالم آمدن جعفر یا فتح خیر پس در سنه
نمود یعنی زمانی چند آن نکذشت که جعفر آمد پس حضرت رسول ۳ از جای
دست در گردن وی کرد و میان دو بخشش را بوسید آن مرد گفت که چهار رکعتی
که من رسید که رسول خدا ۳ جعفر را بگذارد آن امر نموده چگونه است آنکه لا اجاب
این مضمون را فرمودند که چون جعفر آمد آن مرد بوی گفت یا جعفر لا اعطیک
الا شاک الا جولوک حاصل معنی آنکه آیا بگو عطا نمایم و انعام و بخشش در توفیق
پس مردمان شتاق و منتظر گردید که ببینند چه عطا بوی خواهد شد و گمان
کردند که طلائی یا نقره بوی خواهد داد جعفر گفت یا رسول الله عطا فرماید
فرمود چهار رکعت نماز بگذارد هر وقت که گذاری که از زمین از برای تو مای این اضا
یعنی کنایه آن میانه هر دو نماز از توفیق رسیده باشد اگر توان هر روز بگذارد
و اگر نه هر روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال چه بدستی که خدا بخواهد امری تو
انچه میانه هر دو نماز کرده باشی جعفر گفت چگونه گذارم این چهار رکعت را تو
افتتاح نماز میکنی یعنی تکریم میگوئی بعد از آن قرائت میکنی و هم چنان ایستای
پانزده بار میگوئی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس رکوع کردی
پنجاه بار میگوئی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس رکوع کردی
سجده نمودی ده بار و چون سر از سجده برداشتی ده بار میگوئی و چون سجده کردی
کردی ده بار و چون باز از سجده برداشتی ده بار پس این مجموع هشتاد و پنج بار

اربع میشود و در چهار رکعت سجدت پنجاه و پنج مرتبه و در هر رکعت
تسبیح خواهد بود و بخوانی در هر رکعت قل هو الله احد و قل يا ايها الكافرون
مراد بعد از فاتحه است و قرات سوره در این نماز در روایت ابراهیم ابن ابی بلال
که هم در تفسیر مذکور است بدینگونه است که ابراهیم مذکور گفت که گفتیم با ابی الحسن
یعنی حضرت امام موسی کاظم که چه ثوابت کسب کرد که نماز جعفر گذارد فرمود که اگر
باشد بر و مثل این عالم که موضوع است بکثرت سبک شمشیر و مانند کف دریاها
کاهان هر آینه آرزو را و خدا عطا کند این برای ما شیعیانست فرمود پس بیا
گفتی غیر شما شیعیان خالص یعنی این مخصوص شماست و خدا لافان از آن هرگز نیست
الکاه برسد که چه بخوانی در این نماز یعنی از سوره ها که بدیگرم اعتراض القرآن ها را
مراد اینست که از سوره های قرآن هر چه رو دهد بخوانم فرمودند بخوان در این نماز
اذا نزلت الارض و اذا جاء نصر الله و انزلناه فی ليلة القدر و قل هو الله احد
مراد بحفظ هر اینست که بخوان در هر رکعت یکی از این چهار سوره را بر تبتی بگذرد
و در روایت ابراهیم ابن عبد الحمید از آن حضرت که نیز در تفسیر مذکور است چنین است
که قرات میکند در رکعت اولی اذا نزلت و در دوم و العاديات و در سیم اذا جاء
نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در روایت ابو حمزه ثمالی از حضرت ابو جعفر یعنی
امام محمد باقر که در تفسیر مذکور است تسبیح اربع درجه قرات مقدم است و در
ترتیب تسبیح نیز الله اکبر مقدم است و در قرات نیز تعین سوره نشده بلکه
فرموده که بخوانی فاتحه و سوره و کسب میروی الحاصل کیفیت این نماز در احادیث
مختلف است و بنا بر طریق اخبار بن علی هریک از آنها جایز است و قصوری ندارد
و در حدیث ابو حمزه ثمالی بعد از ذکر کیفیت نماز در بیان ثواب آن فرموده که
فی الاصل رکعت الف و ما تان تسبیح بضاعف الله تع و یکتب لك بها اثني عشر

الف حسنه حسنه منها مثل جبل احد و اعظم مراد اینست که عدد تسبیحات در مجموع
این چهار رکعت هزار و دویست میشود و خدا انرا بجا ببرد هر چه از آن بخواهد
فله عشر امثالها یکی داده کرد و میشود برای تو آن دوازده هزار حسنه که هر
الان مثل کوه احد باشد و بزرگتر از آن باشد و در تفسیر و تفسیر هر دو
که از حضرت ابو عبد الله پرسیدند که کسی که نماز جعفر گذارد آیا ثواب میشود
برای او و نیز از اجماع حضرت پیغمبر برای جعفر گفت فرمود آری بخدا قسم
و در تفسیر حدیثی آمده که ملخص آن اینست که اگر کسی دو رکعت از نماز جعفر
گذارد باشد و بعد از آن او را حاجتی رود دهد که از آن ناچار باشد و بخواهد
دو رکعت بگوید و گذارنده از پی آن حاجت رود و بعد از آن حاجت آن
ما بقی که گذارد و هم در تفسیر از حضرت مقدس جعفری این مضمون منقولست که
هرگاه شتابان باشد یا بی بکارد نماز جعفر را بخرد و تسبیحات و بعد از آن تسبیحات
مضا کند و نیز در آن کتاب از آن عالیشان این مضمون منقولست که بگذارد
نماز جعفر را هر وقت که خواهی از شب یا روز و اگر خواهی حساب میکنی آنرا از نافله
روز که محسوب میشود آن برای تو بقیع نزد خدا است بگویم و هم نماز
جعفر و در تفسیر روایت که در سجده آخرین اینها بگوید بسم الله الرحمن الرحيم
يعطيك بالمجد و تكريم لا ينبي النبی الا له ما من اعطى كل شيء عليه فاذا النعمه و طول
يا ظالمين و الفضل يا ذا القدر و الاكرم استاك بمعاقب العن من عرشك و من عرش
مرکباتك و بانك الاعظم الاعلى و کلما بان التامات ان یضیک علی محمد
و آل محمد و ان تفعل به کذا و کذا من مضمون اسیدهای فیض مشحون استجاب مقرب
اینکه آنکس که بوشید جامه عزت و وقار ای آنکه افکنده بر پای بزرگی و تقلید
بان حاصل اینکه منصف باین صفات کمال ای آنکه نمیشاید تسبیح مکرر ترا شمرد

هر چیزی با علم تو یعنی عدد همه اشیا را معلوم است ای خداوند نغمت و منت
عبار چهارم در فضل دعا و استغفار و سایر اورد و اذکار که آن فیض از شرف
 مصارف حیات متعارف از احسن ذخایر زندگانی ناپایدار است برخداوند
 عفل و هوش معلوم است که هر موجودی که از شیشه نیستی زاده و از مطلق
 عدم بهمورد وجود قدم نهاده بخاج و فقیر و غیر غیر و ناتوان مفید و اسیر
 و جامه احوال هیچ ممکن انقضا منزه و مبرا و هیکل هستی هیچ آفریده از لباس صفت
 معرکات اسیراب و یونان را کمان ازاد که بخود محض خالست و بنده بان
 مکان از دعوی بی نیازی فرض محال بنده خاک نژاد که باشد که بخودی خود و کمال
 احوال خود تواند بود و انسان است نهاد چه باشد که بحول و قوت خود محال
 ما محتاج و ضروریات خود تواند نمود پس در هر امری از امور کافیه کار ناچار
 و ضرورت است که مطلب خود را بدین کار حضرت خداوند عرضه دارند و حوائج خود را بر
 دامن عطای کریمی گذارند که بر اناج عاجل و غلاتی قادر و توانا و ردای کبریا
 از وصیت عمر و احتیاج مقدس و میراث هرگاه استجابش روز و شب بر روی دعای
 عامه در طلب کشاده و منادی که می بیند ای ادعوی استجیل کم کافه کما جویانرا
 بر سر خوان حاجت گذاری صدای عام در مادیست قدرتش بینان امتنان بحکم
 کل یوم هو فی شأن بیوسته در هر حوائج بندگانش و دشت و روشن که بقدرش
 بصفتل حسن تدبیر مقتضای و کذلک فی المومنین هیئت در رنگ کلفت از آینه
 طهارت و دن و نیز بر عالمیان روشن است که این دار جز و رخا شرف و شورات و این
 کهنه ویرانی و نور برانهار قتها و شرف و امواج ساعتش چون حین چنین هم قمر
 و امتداد زمانش مانند نیش کشد همان سر اسر زهر هر صبح و شامش در کوه سار سختی
 روزگار بقصد جان ناوان خشمگین پلنگی است و هر بلند و پست اوضاعش و قلمزم

خواجه و ایام در نکست کشتی خود از بهشت فتنی فاصیاد قدر را با بقا و وفا
 در ملک و ناز و جوارح حوادث در انداز پر واز است طایر جان را هوس فریغ
 بال از نظر بقا عفل بغایت دو و است و قدر انداز قضا را تا کمان فلان برکش و غدا
 بلا در ترکش است و آدی چهارم را در آماج کاه عالم آسوده نشین محض مقامت
 و غرور پس دیده و دان پیش بین را در سر منبر بی چنین طالب پناهی بویست و حجب
 که بزکاهی نمودن بغایت ضرر و از اهرام اموریست و این بناء و کربن کاهی نیست مگر
 کشف حفظ و حمایت حضرت پادشاهی که قضا و قدر بر دهار عز و جلال او و
 مبراند و نور حوادث ایام در کارخانه ابدی حضرت او کالکشان فرمان پذیر
 راس برق جهان سودی از مزین احوال سینه روزی بی شکران دست زاده او
 سیزه نتواند درود و صبر صراحت غم فیک از من جمیع بی برک و نوائی بی دست
 باری شیت او برک کاهی نتواند بود دید که کوبیده اشان او بسوی کسی نرسد
 دید و کردش فلک سپهرمان وی یکر واحدی نتواند کرد دید عاجزان بی پناه را بیدار
 غمزدای فقر و لاله اند با من اباد پناه خود خواند و ملینان خیره توکل باها شربت
 فَاَتَقَبَّلُوْا بِحُجَّتِ مِنَ اللّٰهِ وَفَضِلْ لِّخَلِیْمِمْ سُوْرَه بَرَسَد امن و امان نشاند
 چهارم که بجز در کف پناهی نیست زحادان جهانم که بزکاهی نیست و حجب
 که ادبی را از شر و فتن مذکور بکشف حمایت خداوندی چنین میتواند رساند
 و از آسیب نواب و مکاره روزگار میتواند رها بید دعا و نزاری و استجانه
 بکشف جناب بارست و شیخین فهد رحمة الله از همین راه بر وجوب دعا در
 این مطلب استدلال نموده و اینصحنه ادا فرموده است که دنیا دار قضا و آدی پستی
 در معرض ابتلاست و حفظ نفس و دفع از خود بر هر احدی واجب و آن دعا
 صورت می پذیرد پس هر کس را مواظب دعا بودن و این سیر محکم خود را

از سهام بالاها محافظت نمودن واجب خواهد بود و نیز بر ظاهر است که آدمی بر او
سر رهوای بیند و هر چه او بداند و هر چه او میسر و سلطان نفس او را از دل و جان مطیع
و فرمان پذیر است گاه و بگاه در تحصیل بخواه نفس گواه مکر سعی بر میان جان بسته
دارد و وقت و بیوقت در غلبه اسباب بعیش و عشرت این نشت و سیرت قدم اهتمام
فشار را از غلبه و له و استغراق در لذات نفسانی در عاقبت کار خود نیکو و واد
غایت توجه بر رخ و فر داین دارد و بدست بر الوان نعمتهای سرای سرور و کمال
روبان نمی آورد و از اشتغال با مثال این امور محاصل سامان سفر آخرش معوق و باطل
میانند و در غلظت و تنبیه خمرهای کوبک فریب زینتهای دنیا و امان دل
از تنهایی ذکر و فکر خداوند خود بصحرائی فراموشی میباشند تا رفته رفته
سرمه عمر گرامی بالکلیه ضایع و تباه و صحیفه زندگانی بشق جنون و هوسهای نفسا
سیاه میگردد و وقتی خبردار میشود که وقت رحل رسیده و دست اجل کلوگر بر
مرغ فرصت از قید حیات بسته و دست کوشش از دامن تدارک گسسته است
عیشها دارند و عقوبتها بر جامانده عیشها بار بسته و حشرهای آن نشت
و این هنگام بچاره آدمی با آتش غذا بجانشوز الهی تن در دادن و بجای امانی داما
خسارت مال سلاسل و اعتلال جهنم کردن نهادن چاره نخواهد بود پس مرد پیشین
میاید که پیش از ورود قاصد اجل برق رفتار و اینستاد باب تلاقی و اعتقاد
خود را از انظار بلیه ناصواب که منتهی بدیدار شقاوت و سوء ماست باز گردانید
چند روزی که انشرفی باشد اصلاح حال خود را و جهت همت سازد و بقدر
مقدور بتدارک گذشتهها بر طرز و آن عمل است از تقوی و استغفار و طلب حجت
و مغفرت از خداوند آمرزگار ارقام ستیاز در صحیفه حیات برچ و تا بدغضه
صافات حلقه کردن و بدست دعا و استغفار در امان عفو و رحمت الهی بایست

در آوردن غرض از این تمهیدات و نتیجی این مقدمات آنکه هر امری از امور خواه
دنوییه و خواه اخروییه چنانکه به تفصیل سمت ذکر یافت بنده را از مردا و مست
آورد و از کار و مواظبت بر دعا و استغفار و ناچار است و باین ضرورت و احتیاج
خود را بدان معاف داشتن و کند و سلب چنین بر که صید و حشری غزالان مراد
دو چنانکه بآن ممکن است از دست گذاشتن محض شقاوت واد بار و لهذا حضرت عز
ویر کردید کان و خاصان حضرت عزیزت کافر بندگان را بناید تمام بآن امر نموده
بیمالعه پیش از پیش بر او اضیت آن فریب نموده اند و ذکر آنها قدری شایسته و آنچه
متعلق باین مطلب است در این مجلس که بجهت همین موضوع گشته در کار بلکه از آن
ناچار است بنابر این قلم سخن سرای محفل اراتی این مجلس را بجهت مطلب مرتب میگردد
مطلب اول در ذکر بعضی از آیات بابر کائناتی که در این باب شرف نظر از تلقی داشته
تفسیر در ذکر بعضی از احادیث و اخبار بیکه اقسام السند آمده صادقین در بقصد بر
صحیفه بیان نگاشته **مطلب دوم** در ذکر بعضی از غرایب دعاها و مستجاب که از انبیا
و اوصیا و سایر مؤمنین و اولیا بنظر و رسید **مطلب چهارم** در بیان شروط و
آداب دعا که از اهل بیت عصمت و کرامت تحت تعلیم ما نابلدان راه و رسم بندگی
و عبادت وارد گردیده **مطلب پنجم** در ذکر وقتها و مکانهای که مکان اجابت دعا
مطلب ششم در شروط و آداب دعا که داعی را در کار و از مراعات آن ناچار است
مطلب هفتم در ذکر بعضی از تمهیدات و دعاها و موعظه مختصر که در هر باب از کتابها
معتبر انتخاب میگردد **مطلب اول** در ذکر بعضی از آیات کثیره البرکات قرآنی که
تبارک و تعالی بوزن المؤمنین و قال لکم ادعونی استجب لکم ان الذین ینکرونی
عن عبادتی سیدخلون جهنم ذل اخرین حاصل معنی آنیکه و گفت خداوند آنکه عا کید
و بخوانید مرا یعنی در طلب مقاصد و مدهیات خود تا مستجاب گردانم برای شما بدستی که

آنکه اندک بر غرور و زید سر ببادت من فروید نمی آید و نداند که داخل کرد
شوند یا داخل شوند بد و زخ بر حال که خواهر و دلیل باشند در کافی از جناب الهی
ابن جعفر منقولست که فرمودند که مراد از عبادت و هم در کافی از حان بن سدریاد
از پدر خود روایت نموده که گفت حضرت ابی جعفر گفتند که کدام عبادت بخیر است فرمود
که هیچ چیز نزد منی عزیز و جل افضل از این نیست که انا و سوال کند و طلب نماید
انا آنچه نزد اوست یعنی از عفو و رحمت و رزق و نعمت و هر گونه مراد و دلخوا
که در دنیا و فضل و کرم نامشاهی است و هیچ احدی دشمن تر نیست بسوی خدای عزوجل
از کسی که استکبار و کردن کنی کند از عبادت او و سوال نماید آنچه را که نزد اوست
مورثه بر هر چی جز خضوع و عجز و استعاضا کن **بندی** که جز خاکساری نیست استعاضا
چنان الله آدمی بقره روان کار خود بدان بجهت مطلبها سهل پرورد و توان که همیشه
بفضل نا ابدی رسیده و هرگز مرادی از آن دلخواه محصول نه پیوسته است نزد
و تگ دو می نماید و آبرویی که باب زندگی و از کجیهای عالم بر بخت است رنجینه
از روی عجز و آنکه رجبین عزت و اعتبار عجا که مذلت بسیار مردم از پی و
و از دنباله شیعیه سید و در هر لحظه بزبان ترش روی بد خوئی چین بر آبروی
صدگو نه خوش آمد و تعلق نموده هزار قسم درشت میشوند و مع هذا متاثر و
ما یوس کشنده همان دران کار بای برام و اسرار می افشارد و دست طلب
از آن مطلب بر میدارد و هرگز بخاطرش نمیرسد غیر این در کارهای بخت کشا
نادرگاهی دیگر هست که چین آبروی در بان ندارد و احدی چوب منع پیش راه
عرض مطلبه نمیکند از و غیر این امیر و وزیر که خود را ملازم و ملجا خلافت خوانند
و چکی بکار خود در مانند اند خداوند مالک الکلی هست که بر هر کاتب حالی دانا
و بر هر امری تواناست و خود از غایت فضل و کرم مکار خلق عالم را بدعا و رفع

حوائج امر نموده و در انجا بآن وعد صریح فرموده است و گفتن و نکردن
مشحون و وعدا و بوفام فرودست و رود و اقل فضل و احسانش از خزان کن
فکان تا شهرستان حوائج بندگان از هم نکیند و وعد انجا ح مطالبش چون
و عدلهای خلافت بنوب کذب و خلاف ینا میخند وادی بقتل نادان با وجود
ظهور اینجی بعد کونه دلیل و برهان طریق ملازمت کسان مهیوید و مراد خود را
از درهای ناکسان میجوید و نمیداند که اگر فضا حدی از مخلوقات اراده کار سازد
کسی نماید و در صدر باری و در مقام حاجت گذاری وی در آید تا شیت بجا
آن تعلق بیکر در آن کار صورت نپذیرد بلکه اصل اراده کار سازی آن شخص نیز
موقوف با اراده و شیت حضرت مقلب القلوب است جل شانه که سر رشته مهام
در دست حکمت کامله او و دلهای کافرانام در قبض قدرت شامله اوست تا بیکر
روئی آفتاب جنت کسی با بر کسی دل ننوردد و بی تحریک دامن تالمیقش نش عطا
در کانون دلهای غیر و زد پس دامن کرم خلا وندی چنین که هر عطا و کرمی از محیط فضل
و احسان اوست از دست دادن حوائج خود را بردارد امن کفایت شتی عاجز هرزه کار
فادان غایت سفاقت و غایت بلاغت و جرم حرمان اثری و غیر نا امید می شری کلام
حکیم **سنان** دل بقتل فضول خلق میند دل در او نهد و از غم و بند کار بفرزند
نکشاید **بند** اگر خلق هیچ آید تا توان جزا و بیا دمیکر خلق با هیچ در شمار مگیر
بیش توحید او نه گفته نه نوشت **هر** هیچند هیچ است که اوست **قال الله تبارک**
و تعالی سورة الاعراف ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم ملخص معنی
اینکه بدین معنی آنکه کسی که بخواند شما ایشان را بخیر خدا بپندارند مانند شما عزیزان
چون شما بنده و در کار خود عاجز و درمانده اند و هم در سوره عنکبوت فرموده است که مثل
الذین اتخذوا من دین الله اولیاء کما العاکفون اتخذت نبیاً و ات

اَوْفَرَّ الْيُوتُ كَيْتُ الْعَنْكَبُوتُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الحاصل جناب جهان در این آیه
 شریفه هدایت مبانی دوستی و یاری غیر خود را از زبان باطن مخلوقات درستی و
 اعتباری تشبیه بخانه عنکبوت فرموده که چیزی به آن نیست و بجایش هوایی از
 کت است پس دل آن منهن و از جمل المین کرم الهی گسستن نشان ضعف عقل خود
 بود شبیه است اطوار این قوم سست اعتقاد که روی مید از درگاه حضرت رب العباد
 نافت دهنده طمع بردستان خلق لا یبصر ولا ینفع دارند باطوار است پرستان
 که خلق جاد و نبات و خداوند زمین و سموات را گذاشته نزدشان چنین نذران
 خاک میسایند و حواشی خود را از سنگ و جوی جند طلب می نمایند چو خلق عالم چنان
 چون بنان در چاره کارها چاره در قشیت امور هیچ کار اند پس انقوم جاهل با
 عده اصنام بغایت مماثل و در خطاب بر عتاب آند غون بیکار و نذران آتش
 الخالفین داخلند شیخ سعدی حکایتی نظم کرده و در این مقام ذکر نموده است **قطعه**
 معنی در روی کار جهان بسته بود / بی طاعت میان بسته بود / پس از چاره
 آن نگرید کشت / قضا حالتی صعبش آرد پیش / پهای بت اندر / باید خیر بطلید
 چاره برخاک دیر / که در مانده ام دستگیر ای صنم / چنان اندرم / رحم کن بر تنم / بزدل
 در خانه نش / بارها که میسر جهان نشد کارها / حق چون بر آرد مهلت کس /
 که نتواند از خود بر آید مکتس / بر آشف کای بد ضلال / بیاطل پرسید میت
 چند سال / مهتر که در پیش دارم بر آید / و گرنه بخوام ز آرم ز کار / هنوز از بت آلود
 رویش بخت / که کامش بر آمد زیزدان پاک / حقایق شناسی / در بر خیز شد
 سرفقت صافی برو بر شد / که سرکشه کمره بت پرست / هنوز پیش سر از خمر
 میخانم است / دل از کفر و تن از جهالت نشست / خدایش بر آورد کامی که جنت
 فرو رفت خاطر در این مشکش که پیغامی آمد بکوشش / که پیش من پیر ناقص

پس گفت و قولش نیامد قبول که از درگاه ما شود نیز در / پس آنکه چه فرق از صنم واحد
 دل اندر صمد باید بدست بت که عاجز نند از صنم هر چه هست و پوشیده نماید
 که آنچه هست بخیر بر بدیرفت که در طلب حواشی دو جهانی جز بر فضل و کم جناب جهان
 و شوق نباید داشت سنافات ندارد / باینکه بعضی نکارها بدست بعضی از غاوت
 صورت گیرد چه را دایت که سازنده کادها و بر آید / حادث حقیقت خداوند
 عالم و سرشته مهام و در تق و وفق امور بدست اراده و مثبت حضرت اوست هر چند
 که در ظاهر از غیر و زید مثبت پذیرد چنانکه نوشتن نه کار قلم بلکه کار خط است
 و دوختن نه کار سوزن بلکه کار خیاط است و علی هذا القیاس جاد و خالق
 سرانجام مهام و سلها و آلات و اسبابی چند پیش نیاید **مولف** لطف حق شناس
 با خویش احسان مردم را کند چون ابر بر پیش ای کلستان نکر در با کن
 و حدیث مشهور اطلبوا الخواص الی ذی الرحمن من امتی ترزقوا و امثال آن
 که دلالت بر حوائج رفع حاجت مخلوق میکند بخود بر این معنی است که در ظاهر قبول
 بخلق حبسه مدعی خود را بر طبق ظاهر گذارند نه اینکه در باطن بر ایشان را
 حاجت گذار خود دانسته دست امید از دامن کرم خداوند عالم بردارد و عبارت
 بلاغت مخفون لطافت مقرون با منتهی مطالب الحاجات و یا من عده نیل الطالبان
 که در هیچ کجای کلام و ادراست و امثال آن مبین این کلام و مؤید این مقام است
 که صریح است در اینکه حاجت را از هر کس طلب نمایند با وضو میگرد و و از آن محسوس
 می شوند و خلاقی غیر و سایل و واسطه نیستند **فهر** زاهد جود چه نیست و
 بزدانت / نه نور خانه زرو زدن ز مهر تابانست / و نیز حضرت قاضی الحاجات
 و محیی الدعوات جهت ترغیب بندگان بدعا و امیدواری حاجتمندان با تخلیج
 و حصول مدعا در سوره مبارکه بقره میفرماید وَاِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاَقْبِلْ

أَجِبَ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَاكَ فَلْيَسْجُدْ لِي وَلْيُؤْمَرْ لِي لَمْ يَكُنْ يَزِيدُ
مَرْيُوتَ كَرِيمٍ بِهِ وَحْيُ حَضْرَتِ شَرَفِ نَبِيِّ مِ بَرَسِيدِ كَيْ لَا يَخْدَى مَاتَرُ دَلِيلِ
كَتَابِ هَتَكِ بَاوِي حُجْرٍ بَانِيمٍ بِأَزْمَادِ وَدَا تَاوَدَا بَاوَا زَبَلَنْدِ خَوَانِيمِ بِلِ بَرِ
مَذْكُورِ نَزُولِ بَاغِ وَمُلَخَّصِ مَضْمُونِ آن اَيْنَكِه وَجُونِ سَوَالِ كُنْدِ تَرَايَحِدِ
بِنْدِ كَانِ مِنْ اَزْمَنِ بَسْ بَكُو بَدْرِي نَكِدِ مِنْ نَزْدِي كِمِ بَايْشَانِ اَحَايَتِ مِي كُنْمِ مَرْدِ عَوَانِ
ايشَانِ بَزْ بَايْدِ كِه اَحَايَتِ مِنْ كُنْدِ دَر طَاعَاتِ وَاعْمَالِ اَصَالِحِ مَطْلَقَا يَا دَر عَاكِرِشَانِ
بَانِ خَوَانِدِ وَتَرْغِيبِ مَقُودِ مَامِ وَبَايْدِ كِه اِيْمَانِ اُورَنْدِ بِنِ كِه مَعْبُودِ مَعْدَاوَنْدِ مِ بَاغِدِ
بِرَايْجَانِ دَعَوَاتِ وَفَضَا اَحَايَتِ ايشَانِ عَلَيِ اخْلَافِ اَلَا قَوْلَا كِه شَايْدِ بِلِطَرِيقِ
حَقِّ وَحُجَّتِ رَسَنْدِ دِمَاغِ شَعُورِ اَزْ شَرِيطِ اِنَا دَعَا كِه دَر مِينَ اِيهْ شَرِيفِ مَذْكُورِ
اِسْتِمَامِ رَايْجَانِ اِيْنَعْنِي مِي تَوَانْدِ مَنُودِ كِه دَعَايِ بِنْدِ وَفَقِي بِيْشَرِ اَحَايَتِ مِيرِيْدِ كِه
وَاقِعِ جَنَابِ اَلْهِىِ رَا خَوَانْدِ وَمَطْلَبِ خُودِ اَزْ اَنْ اِنِ دَرْ كَاهِ عَالَمِ اِيْپَاَهْ رَوَا دَنْدِ نِهْ لِيَكِه
عَلَيِ الرِّبِّمْ بَزْ بَايْ اَرَبِّ وَاللَّهِمْ كُوِيْدِ وَدَرْ اَحَايَتِ خُودِ اَزْ زَبَرِ وِعْمِ جُودِ
مُؤَلَّفِ اَخْتِ بَدْرِي كِه حَقِّ دَلِ بَايْدِ دَارَا نَعْرَدِمْ ، چنانكِه بَرْدِ مَسْجِدِ نَظَرِ خَلْقِ كَرْدَا
كُوِيْدِ قَاضِي بِصَانِوِي چُونِ تَقْسِيْمِ شُهورِ لَا نُوِشْتِه اِتْمَامِ بَاغْتِ نَخْتِ اَزْ اَنْ بَرَكْتِ
بَدْرِي كَاهِ بَادِشَاهِ اَنْزَمَانِ شَنَافَتِ كِه بِنَظَرِ وِي مَرَسَانْدِ وَآزْ اَوْسَلِ كَارِ مَرَايِ كُوِيْدِ
دَرْ وِيْشِي اَكَاهِ بَدَا دَحَقِّ سَاخْتِه وَجَزْ دَرْ كَاهِ اَوْ دَرِي نَشَاخْتِه بُوْدِ بُوِي مَرَسِيدِ
وَبِرَا لَادَهْ وِي مَطْلَعِ كَرْدِيدِ كَفْتِ دَرْ سُوْرِ سَبَا كِه فَاتِحَه كَرِيْمَه وَآيَاكِ نَعْبِ اِيْ
چَكُونِه تَقْسِيْرِ كَرْدِهْ كَفْتِ بَدْرِي كُونِه كَا زَنْوِي اَرِي مِي خَوَانِمِ كَفْتِ شَرِيفِ بَادِ كِه مِيَايِ
اِيْنِ نُوِيْسِي وَبَزْ بَايْ اِيْنِ كُوِيْدِ وَكَلَامِ عَجِيْدِ اَلْهِىِ مَرَا بَرَكْتِ كَرْمَتِه نَزْدِ خَلْقِ اِيْنِي
وَمَطْلَبِ خُودِ اَزْ وِي جُوِيْدِ **مُؤَلَّفِ** اَهْلِ دَعَا مِي بَايْدِ كِه چُونِ اَللَّهِمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ كُوِيْدِ
دَر اَنْ صَادِقِ وَدَلِشَانِ بَا زَبَانِ يَارِ وَمُوافِقِ بَا شَدِ تَا دَعَايِشَانِ دَر اَنْ بَابِ حَضْرَتِ

دخول وَاَزْ اِنْجَانِابِ خَلْعِ سَلَامَتِ حَاجَاتِ وَفِيْهِنَّ ثَوَانِدِ بَاغْتِ **مُؤَلَّفِ** بَتَا بَ زَهْرِ رُو
سُوِي حُو كِه سَاخْتِه وَاعْظَمِ بَقِيْلَهْ بِلِكِ حَقِيْقِي تَوْشَاسِ قَبْلَهْ نَاوَا وُيُوْشِيْدِه
بِنَسْتِ كِه فَرْجِ جَنَابِ سَاحِي بِنِيْدِ كَانِ كِه دَر اَيْدِ مَذْكُورِهْ وَامِثَالِ اَنْ چُونِ كَرِيْمَه
وَخُشْتِ اَقْرَبِ اِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تَنْصَرُونَ كِه دَرْ سُوْرِهْ وَاقْعَا اسْتِ وَكَرِيْمَه وَخُشْتِ
اَلَيْهِ مِنْ خَيْلِ الْوَرِيْدِ كِه دَرْ سُوْرِهْ وَاسْتِ نَعْنِي اَحَايَتِ حَسْبِ عِلْمِ اسْتِ اِيْنِي هِيْشِه
بِرِظَا هَرِ مَاطِنِ بِنْدِ كَانِ دَا تَا وَخَبِيْرِ وَبَرْدِ قِيْ وَجَلِيْلِ اَحْوَالِ حَكِيْمِي بِنَا وَخَبِيْرِي اسْتِ
چِهْ قَرِيبِ وَبَعْدِ مَكَانِ اَنْ خَوَلَسِ بِيْجَمَانِ وَبِرَا يَا دُذَاتِ بَاكِ حَضْرَتِ وَاجِبِ تَعَالِي
اِنَا امِثَالِ اِيْنِ نَقَاطِيْضِ مَنَزَهْ وَمَبْرَا اسْتِ اَنْ دَلَايِلِ عَقْلِيَهْ وَبِرَا هِيْبِ قَصْدِ اِنْطِلَا اِيْنِ
اَحْتِمَالِ چنانكِه مَعْتَقِدِ حَقِيْقِي اَهْلِ ضَلَالَتِ وَقَطْعِ نَظَرِ دَرِ شَهَامَتِ ايشَانِ دَر اَحَايَتِ
وَاَحْبَارِ اَئِمَّهْ اَهْلِيْهَارِ بِيْشَارِ اسْتِ اِنْجَلِهْ دَر كِتَابِ تَوْحِيْدِ شَيْخِ صَدُوقِ رَحْمَهْ اَللّهِ مَذْكُورِ
حَدِيْثِي كِه مَحْصُلِ اَنْ اِيْنِتِ كِه اَنْ سِيْدِ سِرِّ وَحَضْرَتِ مُوسَى بِنِ جَعْفَرِ عَلِيْهِ السَّلَامِ بَرَسِيدِ
كِه چُوْ خَدَا اِيْعَالِي بِيْغَرِ خُودِ رَا عَرُوجِ فَرْمُوْدِهْ بَا سَمَانِ وَاَزْ اِنْجَانِيْدِ رَهْ اَللّهُمَّ اِنِّي
بِحُجَايَاهِي نُوْرِ وِدَرِ اِنْجَانِابِ اَوْ مَخَاطِرِ وَمَنَاجَاتِ مَعْمُودِ اِيْشَانِ اَخُودِ مَكَانِ مِيَا شَدِهْ
اَنْخُسْرَتِ فَرْمُوْدِ كِه خَدَايِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَوْصُوفِ بِيْجَمَانِي بِنَسْتِ وَزَمَانِي بَرُوْحَابِرِ
مِي كُرْدِ دَعْنِي اَزْ مَكَانِ وَزَمَانِ مَنَزَلَاتِ لِيَكِنْ خَوَاسْتِ كِه مَشْرِفِ سَانْدِ بَا اَنْخُسْرَتِ
فَرَشَكَانِ وَسَاكِنَانِ اَسْمَانِيْهِي خُودِ رَا وَكَرِيْمِ كُرْدَانْدِ اِيْشَانِ اَزْ اِيْنِ اَوْ وَنَمَايْدِ بُو
اَزْ عَجَابِ عَظَمَتِ خُودِ اِنْجَانِابِ اَخْبَارِ كُنْدِ خَلْقِ اَبَانِ عِبْدِ اَنْزُولِ وَعَرُوجِ فَرْمُوْدِ اَوْيْرِ
اِنَا نِ حَقِّ بُوْدِ كِه اَهْلِ تَشْبِيْهِ مِي كُوِيْدِ سَاحِي اَللّهُ وَتَعَالَى غَايْبِ اِيْنِ كُونِ وَتَعَالَى صَدُوقِ
وَحِيْدِ دَر كِتَابِ شَرِيفِ تَوْحِيْدِ حَكَايِي رَوَايَتِ فَرْمُوْدِهْ كِه مَحْمُودِ وَمَحْمُودِ اِنِ اِيْنِتِ
كِه دُوْ نَفَرِ اَزْ يَهُودِ بُوْدَنْدِ كِه بَا حَضْرَتِ رَسَالَتِ صُطْرِيْنَ صِلَا فِتْنِي چُوِيْدَنْدِ بُوِي
عَلَيِ بِيْتَنَامِ كُرْدِيْدِهْ وَبِحُدُثِ جَنَابِ مَقْدَسِ مَحْمُودِي رَسِيْدِهْ نَخَانِ اَزْ اَنْخُسْرَتِ شَبِيْدِهْ بُوْدَنْدِ

و نودنه و صحف برهم و موسی را خوانده و علم بکتاب داشتند بعد از وفات حضرت
برای تقبش خلیفه او روانه مدینه گشته میکشند که هیچ پیغمبری وفات ننموده مگر
انکار او را حلیفه بوده باین صفت و این صفت و چون داخل مدینه شدند بدیدند
که جانشین پیغمبر کسیت مردمان ایشان را بای بکر مرهنگائی کردند و چون ابا بکر را
دیدند گفتند این آنکس نیست که مادر طلب و بهم چه شکل و شمایل و خلیفه آخر الزمان را
در کیناها دیده و بصورت وی نامشناختند بعد از او پرسیدند که تو را با پیغمبر چه چیزی
گفتان غیرت اویم بعضی از فریسم و او داد ما دست گفتند غیر این دیگر غرابی هست
گفت نه گفتند این خویشی نیست و بعد از آن گفتند خبر ده ما را که ریت تو کجاست
گفت بالای مثل سمان گفتند غیر این دیگر جوانی هست گفت نه گفتند ما را دلالت کن
یکی که از تو اعلم باشد که تو آنمزد بینی که ما می بابیم صفنا و در موردی که وصلی این
پیغمبر است ابو بکر را من سخنان غضبناک گشته صد قتل یا آزار میانیان کرد بعد از آن
ایشان را بعد از امانتی نمود القصد نزد عمر رفته میان ایشان بفرقه هین سوالات و جوابها
گذشته پس عمر ایشان را حضرت امیر المومنین و محیط علوم اولین و آخرین و دلالت کرده
چون شرف خدمت آنجناب در یافتند با هم گفتند که این آنمزدات که صفنا وارد
نموده میساییم و وصی و خلیفه این پیغمبر و شوهر دختر او و پدر سلطین است و مقام
سخنات بعد از او و بعد از آن خطاب با افعال آنجناب کرده گفتند ترا به پیغمبر چه فرما
فرمود او برادر منست و من و ارث و وصی اویم و من اول کسی ام که با و ایمان آوردم
و من شوهر دختر او فاطمه ام گفتند این قرابت نیکو و منزلت نزدیک است این صفاتی
که در موردی و ایمان کون بگو که دبت تو در کجاست آنحضرت فرمودند که اگر خواهم
احضار کنم شما را با آنچه در زمان پیغمبر شما موسی واقع شد و اگر خواهید خبر دهیم شما را
با آنچه در عهد پیغمبر بود یعنی اگر خواهیم بنای خواب شما را بران گذاریم و اگر خواهید

ایشان گفتند خبر ده ما را با آنچه در زمان پیغمبر مابود آنحضرت فرمود که چهار فرشته
مهم بر خود ندی یکی از مشرق و یکی از مغرب و دیگری از آسمان و دیگری از زمین
از مشرق آمده بود از آن یک که از مغرب آمده بود پرسید که از کجا آمدی گفت از نزد
خدا اینها و ند خود و همچنین آنکه از مشرق آمده بود پرسید که تو از کجا آمدی و نیز گفت
از نزد خدا و ند خود آنکه از آسمان آمده بود از آنکه از زمین آمده بود پرسید که از
کجا آمدی گفت از نزد خدا و ند خود آنکه از آسمان فرود آمده بود نیز همین پرسید از
کشت از نزد خدا و ند خود یعنی جمیع اماکن و محلات نسبت بذات پاک جناب الهی کیا
این آنچه در زمان پیغمبر شما بود اما آنچه در عهد پیغمبر مابود قول خدای عزوجل
که در محکم کتاب خود فرموده که ما یكون من بخوی نشاء الا هوذا ابغائتم ولا
الا هوذا ابغائتم ولا آذی من ذلک ولا آذی الا هوذا ابغائتم ایما که توالیه
حاصل مضمون اینکه هیچ کس با هم باز نکوبد مگر اینکه خدای تعالی چهارم ایشانست
و نه هیچ کس مگر اینکه او ششم ایشانست و نه کمتر از این و نه بیشتر مگر آنکه او هفتم
در هر جا که باشند بود این گفتند چه مالعفت با یکدیگر و عمر را که جای تو را که تو شایسته
ای بیوکذا از اند قسم بانگی که فرستاد توره بلا موسی که تو خلیف حقای با هم
تو را در کتابهای خود و سخنانیم امیر المؤمنین فرمودند که قدمها را بخواهیم
علی الله عزوجل بوفقان و سلاطین یعنی خود را مقدم و مرا مؤخر داشتند و حساب
ایشان با خدات ایشان را در موقف قیامت خواهند داشت و از آنچه کردند
سوال خواهند فرمود و نیز خداوند مهربان و برادرند حوایج بندگان جل شان
در سوره شریفه قرآن فرمود مقل ما یعبونکم و بی کولادعاکم محصل معنی بنا
بر مقل اظهار شهرت بیکدیگر و محمد بنده کار که چه بر او باشد و اعتنا ایشان شایسته باشد
خداوند من اگر نه شما حضرت او را بخوانید و بزبان دعا و شفاء مطالب خود را

در آن درگاه بموقف عرض رسانید مروت که آنحضرت اطهر لایه جعفرم پرسیدند
که قرآن افضل است یا کثرت دعا فرمودند کثرت دعا بعد از آن این آیه را تلاوت
فرمودند کثرت که قلمها بعبودیتکم رتبه نولاد دعا که در آنرا اخبار و آثار که فضل و ثواب
دعا و روزه یافته آن پیش از آنست که چنانکه در این مجلس که مختصری در این مطلب
مذکور توان کرد بد و فزاید فواید آن در خزاین کتب معتبره مبیوط که در این
باب تالیف یافته زیاد از آن که چنانکه در احادیث این اعدای تواند کجید و لهذا فیلم
جوهر نگار بد که بعضی از آن اختصار مینماید تا آنچه در کافی از منبع نکال احقا
حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت که قال رسول الله الله صالح المؤمن
وعود الذین ونور السموات والارض یعنی اقدس نبوی م فرموده اند که دعا براف
جنگ مؤمن و ستون دین و ثوابها و زمین است و هم در آن کتاب از آن و الا
جناب منقولست که قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یزال الله عز وجل فی الارض الدعاء
یعنی جناب مستطاب امیر المؤمنین م فرموده اند که محبوب ترین عملها نبوی خدا
عز وجل در زمین دعاست و نیز در کافی آنحضرت مقدس نبوی م روایت که با
صحاب خود میگفت که علیکم بصلاح الانبیاء یعنی بر شما باد به بیان جنگ بخیران
گفتند چیست فرمود دعا و هم در کافی آنحضرت ابی عبد الله م ما تروا است که الدعاء
افضل من الشان الحدید یعنی دعا کارگر تر است از آهن و نیز در کافی
آنحضرت ولایت پنا امیر المؤمنین م روایت نموده که الدعاء تر من المؤمن یعنی
دعا سپر مؤمن است و در همان کتاب از همان جناب منقولست که الدعاء بر
الفضائل ما ابرم ابر ما فاکثر من الدعاء فانه مفتاح کل رحمة و نجاح کل حاجة و لا
ینال ما عند الله عز وجل الا بالدعاء فانه لیس باب یکن من فرجه لا و یوشک ان یفتح
لصاحب حاصل مضون اینکه دعا بر میگردد و فضا لا بعد از آنکه حکم نه باشد بر دعا

بیار کن بدستی که دعا کا بد با هر رختی و واسطه حصول هر حاجتی است و در باب
نمی شود و آنچه نزد خدای عز وجل مکرر دعا و بدستی که هیچ درستی نیست که بسیار گفته
شود مکرر اینکه نزدیک است اینکه گفته شود برای آنکس که میگوید یا **خنی نانا**
که صفات جناب الهی بر دو گونه است یکی صفات ذات که لازم ذات خداوند است
و تغییر و تبدیل در آنها محال چون علم و قدرت و امثال آنها دوم صفات فعل
که مخلوق و حادث است و مضاف و قدر از این جمله اند و برگردیدن آن ممکن است
چندانکه امضاء آن نشده است و این گفتگو دور و دراز و ذکر آن درین مقام
خلاف و حد ایجاز است و بحال این سخن از حدیثی مستفاد و مبین میگردد که از
پیشوای اصاغر و اعظم حضرت امام موسی کاظم م ما تروا و هم در کافی مذکور است
که علیکم بالدعاء فان الدعاء والله والطالب لله یرد الملائه و قد تدر و فضا فایم
یعنی لا امضا و محصل معنی آنکه بر شما باد دعا بدستی که دعا بخدا قسم بد باد
میکند و حال آنکه تحقیق فضا و قدر آن لغاظ گرفته باشد و هیچ از آنچه موقوف
علیه آیت نمائند باشد مکرر امضا آن و نیز در آن کتاب آنحضرت ابی عبد الله
روایت شده نموده که طلب الدعاء فانه شفاء من کل داء یعنی بر شما باد که بشو
که دعا شفاست از هر دردی و هم در این کتاب از همان رفیع جناب منقولست که
ما یرزق عبد ید و الله الله العزیز الجبار لا استجی الله عز وجل ان یرد لها صفر ارجه
بجمل فیه من فضل رحمة ما یشاء فاناد دعا احد که فلا یرد بله حتی یمنح علی وجهه
و راسته ملخص معنی آنکه هیچ سده است بر شما وارد نبوی خدا بجا بجهت دعا مکرر
اینکه شرم کن دعا بخدا عز وجل اینکه آن دست را خالی بر گرداند تا گرداند در آن
از فضل و رحمت خود آنچه خواهد پس چون دعا کند احدی از شما باید که برنگرداند
دست خود را تا آنکه نماید بر سر و روی خود و در فقیه بعد از نقل این حدیث فرمودند

که در خبر دیگر چنین وارد است که مال دین خود را بر سر و سینه **لوا** افتد اندر شرف
هرگز پنهانی بر نکشت خلایق احسان او دست و دانی بر نکشت و نیز در کافی اثر
مقدس جعفری ۲ مرویت که من لو بیال الله عز وجل من فضلا افقر حاصل میکند
سوال خدای عز وجل را از فضل او فقیر و محتاج کردید و هم در آن کتاب از اولاجا
امیر المؤمنین ۲ ما ثواب است که الله عام فاع الخیات و عقاید الفایح و خیر الذی عام
صدر عن صدیقی و قلبی فی المناجات سبب النجاة و الاخلاص فاذا اشتد الغم
حلاصه معنی اینکه دعا کلماتی ای ابواب کامکادی و درهای سنگاربت و خیرین دعا
دعائیت که صادر کرد از این سه باب اول ترسانک و در عاده مناجات سبب نجات است
و با خلاص بی غایت است هر هر وقت که خوفهای شدید و در طهای هولناک پیش
آید سده باید که بخند ایضا النجاة نماید و اجناد در کافی از حضرت صادق فرموده است
که هاتل یقول الله من فصره یعنی آبا میثنا سید و صدایت که کدام بلا دور
دراز میکند و کدام زود رفع میگردد راوی که هشام بن سالم است گوید گفتیم بن فرمود
اذا اولهم احد الدعاء عند الما فاعلموا ان الله فصره یعنی چون ملازم شود احد
بلا عارض وقت بلا یعنی خدا ایضا در دست اندازد که دعا کند و دفع آن بلا را از درگاه الهی
مستک نماید پس بداند که بلا کو تا همت و زود رفع میگردد و در عده الذی اعلی از سجد
آخر حضرت امام محمد باقر عجلت له من الدعاء فانه من الله بیکان یعنی ماول
و دیگر شواهد دعا که از پیش خدا ایضا و منزلت عظیم است و نیز در عده از پیشوا
که از خلا یق حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که میسرین عبدالعزیز خطاب نمود
فرمودند که یا مسیرع ولا تمدان الامر قد فرغ منه ان عند الله منزلة لا تنال
الا بمسنة و لو ان عبداه و لم یسئل لم یعط شیئا فاسئل تعط حاصل مضمون
اینکه دعا کن و بگو که کار مفرع گردیده یعنی نفل تقدیر نوشته شده و دیگر بر شکایت

و دیگر دعا را چه فایده چه بدهی که نزد خدا نیاید و مرشد است که اگر اینها
در یافت مکرر دعا یعنی ممکن است که حصول آن مراد مشروط و موقوف بدعا باشد
و اگر بگوید و من خود را باند و سوال نکند عطا داده نشود چیزی پس سوال
کند تا عطا داده شود و در همان کتاب از حضرت اقدس رسالت مسموت
که الدعاء منهج العباد یعنی دعا مغربا دعوت و نیز در عده از آن سرور است پرسید
حضرت پیغمبر این مضمون ما ثواب است که دو کس داخل بهشت گردند که هر دو یک
عمل میکردند باشد یعنی در دنیا طاعات و حسنات هر دو مثل هم باشند پس یکی از
آن دیگر را بلا اثر خود ببندد گویند یا رب بچه چیز این بهتر بودی عطا فرمودی و عمل ما
هر دو یکی بود و الله تبارک و تعالی فرماید که و از من سوال میکردی تو می کردی بعد از آن
آن حضرت فرمودند که سئلوا الله و اجزوا فانه لا یبغی طرشی حاصل اینکه طلب کنند از
خدا ایضا مطلبهای عظیم و بسیار طلب کنند بدستی که هیچ چیز بیش از عظیم و بسیار نیست
یعنی هر چند مطلب عظیم و بسیار باشد در پیش خود و کبر و تحقیر و بمقدار است افلاک
و حرام اهل بیت کرام صلوات الله علیهم اجمعین از اینکه احادیث در فضل و ثواب
دعا و فواید دنیوی و اخروی آن در صفحه بیان بسیار مرقوم گردانیده و کوشش بر آن
دیان صادق البیان جواهر امثال این اخبار و آثار از آن معادن علوم و حکم پیش از
پیش فر گرفته دست بدست باین روزگار رسانیده اند تا عامه خلا یق بدیده هر جا
از احوال بکار آید و هر چهار بکار خود در مانده در احتیاج خود را آن مداوا نمایند
فقیران تنگ رویی باین کلید ابواب وسعت و فیروزی بروی خود کشایند و
اسیران اندوه و غم باین مصقل ذلک کلف و الم از آینه خاطر زد و باید فرض داران
اذان خزانه عامر و قریص خود را مودتی سازند و بپادان در این دار الشفا بجا بیاورند
خود برد از بند محبوسان بدست زود دعا خود را از زندان احکام خود بیرون کشند

مظلومان بیارتی آن خود را از چنگ ظلم شکاران بهائی بخشند ضعفا بحاجت
آن از شر دشمنان قوی فارغ شده امان یابند و غریب بکفایت آن از سخت غربت
خلاص گشته راحت آباد وطن مالوف شتابند **مطلب** و عادت بخت یقین باشد اخلاص
که هرگز نکشد دل از آن توان چیدن **مطلب** در ذکر استیجاب دعاها که انبیا
و اوصیا و سایر مومنان کرده اند و آثار غریبه که بر آنها مترتب گردیده و نقل حکایات
که بضمین این مطلب و عرض از ابرامین مطلب است که بر جاهلان سخت نهاد و ناسخ
شناختن اعتقاد معلوم کرده که دعا منجر به قسم ثمرها و مودت چگونه فایده ها و اثرها
نواند بود و مومنان اخلاص شعار چه عقد های سخت بآن کشاده و از چه وظایف
صعب خود را بجات داده اند و بدین مطلب سه فصل است **فصل اول** در ذکر بعضی
از دعا های استیجاب که از انبیا و اوصیا سابقین و صلحاء امم صدور یافته است بر
سبیل اجمال نخستین دعای آدم بود علی نبینا و علینا سلام بعد از خروج از جنت و بانیان
محنت و دویست سال ربنا ظلمنا گفتن و نالیدن و بیوز و زاری و ائین حضرت از
دیدگان باریدن روزی بخاطر همین سخت قریش رسید که چرخ اسم بر ساق عرش
بود و جبرئیل را بحفظ آنها سفارش کرده بود که از آنها فایده خواهد دید کون باید
بآن اسما نوقل جویم که شاید از برکت آنها صحیفه سیه خود را بآب عفو و مغفرت
شویم پس روی عجز و نیاز بدرگاه کریم بنده نوازا آورده زبان استغاثه کشید و این
مضمون ادا نمود که یا رب یحیی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که تو بزرگ پذیرد گناه
مر بیمار ز خداوند جواد بخشند جرم عباد غرض شانه رحمت بغایت خود توبه و اوب
قبول و مصل و برآمد دل داشته جبرئیل امین را فر فرستاد که این بشارت بوی
رساند و خاطر محزونش را از آن اندوه و سختی رها کند چنانکه کریمه قلای آدم من
توبه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم که در مورد التضرعات بران ناخفا

چهارم در بسیاری از احادیث و اخبار وارد است که کلامی که در بار آن شریفی مذکور است
و سبب استیجاب دعا و قبول توبه آدم کرده اید اسمایان پروردگار از دل بر محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین بود و این حکایت چون بسیار مشهور و محبت مذکور
این مطلب پیش از ذکر بحال از آن نه ضرر بود لهذا بتفصیل آن پرداخت **مطلب** و دعای
حضرت ادریس علی نبینا و علینا سلام که بر جمیع انبیاء و کفار و زحوف نمودن از این
جهه که پادشاه ایشان طمع در ملک یکی از مومنان آن زمان کرده بود و او بجهت
اهل و عیال احتیاج بآن داشت در دادن مضایقه می نمود زن پادشاه که او را در
میداشت و از رعایت اعتقاد برای و عقل آن ملعونه کارها را بر دامن مشورت
او می گذاشت پادشاه را بدان باب بسیار دلگیری بدیجعت دفع ملال آن بد
خسران مال جوی زار فرمود که از قوم و قبیله او بودند فرستاده بران مومن شهادت دادند
که او دین پادشاه بریت و بدین علت آن پیکار را بقتل رسانید ملکش را برنج
پادشاه داد پس خداوند حق قیوم که عدل دادش متعبد اشقام هر چهاره
مظلوم است حضرت ادریس را علی نبینا و علینا سلام نزد آن پادشاه چهار فرستاده باین
مضمون پیغام داد که بنده مومن مرا گفتی و همان را خونی نداده ملکش را مضرت کشی
و عیالان او را محتاج و گرسنه گذاشتی هان قسم بعزت خودم که هر آینه انقام میکنم بر
او از تو در آخرت و هر آینه سلب و انزع میکنم از تو پادشاهت درد نیا و هر آینه
البته شهادت را و بران میکنم و عزت را مدلت میکشیم و گوشت زنت را طعمه
سکان میبانم چون حضرت ادریس تبلیغ این رسالت نمود آن شیعی حضرت ادریس را
از مجلس اجازت میخواند و نزد زن فرستاد و او را از ماجرا آگاهی داد زن گفت با طاعت
پیغام اله ادریس ترسی که من میفرستم کسی که ادریس را بقتل رساند و در سا و کفهای او را
باطل کرد اند الفضا ملعونه تیغ کین بقصد قتل آن نبی گزین بفساد دل سیاه خا

اشال خود نیز کرده چهل مردان را در قتل وی فرستاد و جمعی از اصحاب حضرت را در میان کوفه
خو بردشان نافته و توفیق ایمان یافته بودند واقف گشته آنحضرت را خبر داد
کردند و از آن قریه که در آنجا بودند و چند کس نیز از ایشان با او رفعت کردند
پس چون وقت حشر شد آن جمعی که متوجه درگاه حضرت خویش گشته بودند
گشود و عرض احوال خود نمود و می رسید باین مضمون که خود را از ازا و از شمار
دور دار و مرا و او را یکدیگر گذار که بعزت خود هر آینه از خود را البته در امان داشت
و هر آینه قول ترا البته در اوصاف میگردانم پس حضرت در پس از غایت نزد
کذا ز اهل آن قریه داشت دعا کرد که بران قریه و حوالی و اهل آن یاران نباید
تا او منت نماید پس دعا بجا آمد و مقرر گشته اصحاب مؤمنین خود را از آن
با خبر و مأمور بخروج از آن گشودند و باین جمیع مؤمنین خود بدان قریه که در
پشت مرد بودند از آنجا جدا و در قریه دیگر گشتی نمودند و حضرت در پس خود
در غاری که بر کوه بلندی بود متواری گردید و روزی و هر شب متوسط ملکی
بوی میرسد تا آنکه خداوند احد و مجازی اعمال هر یک و بدان پادشاه جبار را
حساب الوعد بداد البوار رسانید و شهرش را ویران و زلفش را طعمه سگان کردند
و بعد از جبار را بکار دیگر بران مستول گشته فرمان فرما شد و بیب دعا در پس
بالان بران دیار بنیاید و از آن جهت قطعه تنگی می رسید و کارشان بختی گشت
تا بیست سال بر همین منوال گذشت چون طافشان پایان و کارشان بختی
رسید با هم اجتماع نموده در مقام چاره جویی توفیر و استغفار و استرجاع خاطر
حضرت ادریس درآمدند چون دانستند بودند که آن بلاد از دعا اوست
ولیکن هر چند در طلبش میشتافتند راه باز نمانی یافتند و هر چند پای میشتافتند
بهر درود شست میدادند دست امیدشان بر دامن آن کوچه و معالی نمیرسید

تا آنکه حضرت ادریس بفرمان خداوند بیکانه و صورت در مرادات آتش و بیکانه
جلی شانه از مقام خود نزول نموده بدو می آمد یکی از اهل آنجا او را شناخته فریاد
بر آورد که خرد بادشا که حضرت ادریس پیدا شد و شهری که جبار سابق داشت
و بران و تکی شده بود حضرت ادریس بران طل برآمده نشست اهل آن قریه چون
و برایشان خند پروانه وار برگردان چراغ هدایت انوار جیبت کرده بچشم و استغاثه
برداشتند ادریس فرمود که باران برای شما بنی طلیم تا این پادشاه جبار شما با جمیع اهل
قریه پیاده و با برهنه نزد من بنیایند و از من سوال دعای باران نمایند چون
خبر بان جبار رسید چهل مرد فرستاد که حضرت ادریس مرا گرفته نزد وی برین و آن
حضرت همگی را بفتح خون و بزد عا کذا لاسیده هلاک ساخت پادشاه دیگر با و پا
مرد فرستاد ادریس گفت اینک باران خود را بر بپسند که افاده اند یعنی از ایشان
عجرت گیرید گفتند یا ادریس بیست سال ما را اگر سگی گشتی و اکنون میخواهی ما را دعا
گشتی آیا ترا سحری نیست ادریس گفت من بسوی این جبار نخواهم رفت و از خدا بعتا
سوال نخواهم نمود که بر شما باران باراند تا پادشاه جبار شما و اهل قریه شما پیاده
و با برهنه نزد من آیند پس ایشان بر گشته نزد جبار رفتند و سخن ادریس را بگو
گفتند و از او درخواست نمودند که با ایشان نزد ادریس آید پس پادشاه و
جمیع اهل قریه پیاده و با برهنه آمده در پیش او از روی خضوع ایستادند و طلب
دعای باران کردند ادریس گفت اما الا ن فتم یعنی اکنون که باین مذلت نزد من
و بطوق فرمان برداری کردن نمادید سوال شما را میدو و میگردانم پس حضرت
ادریس متوجه درگاه عالم سینه جناب الهی گشته برای ایشان و قریه و نواحی
آن طلب باران نمود و حضرت حکیم علی الاطلاق بدست دعای وی شربت در
ندای باران عطا از قندج ابرو جهان گیر مرحمت بیستها درگاه مرقد کافر و بختی

حضرت من چندین ساله و بر اشفا و عافیت کرامت فرمود **الحاصل** آن نبی بر کوار
لشکر و اعوان و انصار بدست یاری و عاز قوم پر کین نمود این خود بد یگونه
اشقام کشیده مغلوب خود ساخت و سرکشان آن روزگار را که سیر فرمان آفرید
خود فرو می آوردند و برود دعا انجمن باطنک عجز و تسلیم برگردن انداخت اینست
معنی حدیث الدعا سلاح المؤمن حدیث والدعا نزع المؤمن و امثال آنها که در
طلب دوم سمت ذکر یافت **دیگر** از انجمله دعای حضرت نوح بود علی بنیسا و علی بنیسا
که بر امت کرد بعد از آنکه از جنای ایشان بجان رسیده و از اید او آزارشان
طاقتش طاق کرد بد بود چنانکه بجزب جوب و سنگ بدن مبارکش را بجزب
میساختند و بهوش بر سر راههای انداختند فرزندانش خبردار گشتند می آمد
و ویرا برگرفته بخانه میردند و چون بهوش می آمد می پرسید که مرا در کجا اند
می گفتند در فلان محله و فلان کوچه پس بر میخواست و بجهله دیگر میرفت و
ایشان را دعوت میکرد و میفرمود که در کار حق تعلل جایز نیست و ایشان نیز
بدستور بعینه و بر میزدند و جوی ایشان را میکردند و فوقی دشنام می دادند و فحش
می گفتند و گاه بود که چشم لطیفش را میخشد و استخوانهای پیکرش بیفش را
در هم می شکستند و او را زرد و آزار میآید و حضرت جبرئیل امین آمد بر خود
بر آن میمالید و بهبودی می یافت و باز برخواستند از پی آن کار می شنافت
القصد ما لها و قرنها این محنت و تعب بر میرد و هم چنان در دعوت و اشرا
آن قوم بد نهاد قدم اهتمام میفرمود تا عاقبت داشت که بخش حق در ایشان نه
گیرد و احوال آن فساد پیشه کان اصلاح پذیر نیست پس طوفان قهر و غضب
از مقور حوصله اش جوشید و بر آن قوم نفرین کرد که رب لا تذر علی الارض من
الکافرین دیا را خلا و ندا مکن از بر روی زمین از کافران ساکن را ای یاکرند

یعنی هیچ کس را پس خیار سوا و ارضین طوفان بر آن قوم بی فرستاده بتازید
امواج طوفان هکلی بد از البوار شتافتند و همین هفتاد هشتاد نفری که از موج
خیز کفر و طغیان بیفتند دیر و ایمان در آمدند با حضرت نوح در کشتی بودند
از آن مهله که بخلاف یافتند و این حکایت ذات شهر تراست که احتیاج به
آن باشد **دیگر** دعای همان حضرت بود در وقت اشتداد طوفان و طلاطم
آب و غلبه خوف و دهشت بر مؤمنان سعادت مآب که آن طوفان
آر مدید و سبب کون کشتی و اطمینان خاطر ایشان گردید **دیگر** دعای رسول
عظیم القدر جلیل الشان حضرت ابرهیم خلیل الرحمن علی بنیسا و علی بنیسا بود در
که او را با تشریح انداختند و آن آتش بر او کشتان کرد بد **دیگر** از جمله غرایب
دعاهای مستجاب دعای حضرت هاجر بود والدّه ماجده حضرت اسمعیل علی
بنیسا و علی بنیسا در وقتی که خاطر خاطر سار و حرم بخیر حضرت ابرهیم از و خوف
گشته ابرهیم را گفت که هاجر را بفرزندش از پیش من بر بخانی که نساب باشد و
ندادانی حضرت ابرهیم چون آنرا تار و آزار و از مروت دور میدانست خلوت
که از قبول امر امتناع ننماید حضرت جبرئیل نازل گشته فرمان رسانید که بفرست
میگوید چنان کن که او را بر توحقهات پس حضرت خلیل فرمان پذیر گشته
هاجر و اسمعیل را برداشت و بموضع که امر و نمکدات و لجنه آب بودند و نه
گیاه رسانید و چنانکه سار و صبت کرده بعد از شتر فرو آمده ایشان را دعا
و دعا من غنّواری و مهر بانی جناب سبحانی را کرده بادل بریان و دیده کرد
از انجا مراجعت فرمود و ایشان نیز یکسوا فرقت حضرت خلیل الله و یکسوا
غربت آن وادی پر وحشت بی آب و گیاه نالاف بودند و مانند موج بر
آب بی تابی و اضطراب می نمودند تا یکشبانه روز حال بد بنموان گذشت

آتش عیش از کافور و صندل و هر روز بانه کشید و وجود را چند سال
سپند از آتش نام سوزش که بفرار کرد بد پس هاجر دست سوال بیدار کرد
معال بر آورده ز بان بد عاکنود و از آن بحر بکوران جود و کرم که خلق عالم را
هکلی بر طایفه از آن بر نهم و کشت حاجت ها از آن خرم است طلب آب نمود هاجر
استغاثه میکرد و عینا بد و حضرت امیر از بقراری پای مبارک بر زمین می آمد
که ناکاه بفرمان کرم علی الاطلاق و بحری انهدا و عیون اذواق از زیر پای وی
چشمه آب جوشیدن گرفت پس هاجر و امیر از آن نوشید کاشن حیات را که از مضمون
پژمرده بود سیراب ساختند و ذلال حد و سپاس از سر چشمه دل جو شناس از حیات
نشان روان کرده بابیاری بوستان شکر گذاری برداشتند و آن چشمه هیر
زمره است که حکیم الهی اکنون فروخته و چاه شده و بعد آبادی مکه معظمه آن
بود **در** حضرت هاجر برکت دعای خود فرزند کرامی را از تنخص چنان رسانید
مشاخص از عظمی کردید که تا خلق خلق عالم از برکات آن بهره مند گشته و خوا
گشت **در** دعای حضرت یوسف صدیق بود علی نبیا و علی نبیه که برای زلیخا کرد
و فقی که سر و فاش از صبر پیری شکسته و دوتا و نرگس جهان بخت از کثرت کرد
نابینا گشته بود روزی بر سر راه یوسف آمده گفت ای ان الصبر و التقی صبر العبد
ملوکا و ان المحرم و الهوی صبر الملوك عید یعنی بدستی که صبر و تقوی بدکار را
بیاد شاهی رسانند و حرص و هوا پادشاهان را بیدار کند که دانند حضرت یوسف
پرسید این کیست گفتند زلیخات متوجه وی کرد بد و فرمود ای زلیخا این چه کار
زلیخا چون او را یوسف شنید بهوش شد و افتاد آنحضرت بر سر وی رفت از نشا
احال گریان کردید و بعد از آن مکالمات دیگر در میان ایشان گذشته از
ناله های زلیخا حضرت یوسف بغایت متاثر شد و فرمود تا ویرانخانه آوردند

انگاه فرمود ای زلیخا حاجت تو چیست بگو تا من دعا کنم و روا شود که حاجت من
اینکه جوانی و پنهانی و زیبا و من بحال اول باز کرد و در خدمت تو باشم
پس آنحضرت در حجاب و بد بگونه دعا فرموده فی القود با حاجت رسید و زلیخا بعد
از پیری بن و پیر از کوری میباشند در ملک از دواج حضرت یوسف منظم
کرد بد **در** دعای حضرت شعیب بود علی نبیا و علی نبیه که بر اهل مدین کرد برب
انکه خیانت در کید و وزن را بشو خود کرد کفر و فساد را از حد میردند و منع
و بضیعت حضرت شعیب منع عکشته همچنان در رنکاب آن قدم اصل و میفرستند
تا اینکه آن غمگین برایشان نفرین کرده جبار بموات و ارضین جزیل امین را
فرمان داد که برایشان صحیفه زد چنانکه از هیت آن زمره حاجت شد و از نقد
حیات کب که غالب می ساختند چنانکه در سوره شریفه هود حکایت شد که قال
مدین احاکهم ثعباناً نایه و اخذت الذین ظلموا الصبیحة فاصبحوا فی دارهم جبار
در سوره اعراف کیفیت هلاک آنقوم ناباک بد بگونه مذکورات که فاحذرنکم
الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاشین محصل نمون اینست که بنیان نرنگان اهل
مدین بر زلزله اهدام یافت و در دفع توهم شاخص میان این دو کلام صدق
نظام که کذب و خلافت را محال رد و بچکدام نیت چنین گفته اند که از شدت
صیحی زلزله شد و هر بلززه در آمدند و هلاک کرد بدند با اینکه صیحی مقدمه
زلزله است و بی آن نمیباشد و مخفی نمیکند که اهل مدین بحسب ظاهر غیر اصحاب
ایکه اند چه اهل مدین چنانکه مذکور شد بصیحی و زلزله هلاک کرد بدند
و اصحاب ایکه بعد از اب یوم الظلمه بجای خود رسیدند چنانکه در سوره شعرا
که کذب اصحاب لایکه المرسلین نایه فاحذرن عذاب یوم الذلایه کان عذاب یوم
عظیم ظله در اصل لغته بمعنی سیانت و در اینجا عبارت از ابری با کوه است که بنیان

سایان برایشان سایه انداخته بود و آفتی از آن جست ایشان را در هم سوخت
مجله این حکایت اینکه چون آن قوم بد نهاد کفر و عباد با حضرت شعیب از حد گذشتند
گفتند فانظر علیا کفار من السماء و ان کنتم من الصادقین یعنی فرود آید بر ما
خدا می خورید را بگو که فرود آید بر ما بار از آسمان و ما را هلاک کند اگر هست از شما
گو این حق جل و علاه هفت شبانه روز گرمای سخت بر آن قوم تیر و سخت گذشت چنانکه
آبهای چشمها و جواهر جوش آمد و نفس کشیدن برایشان دشوار گردید تا ببار
از آسمان آید و به پیشه که در آن حوالی بوده ها دند و در پای دخت افتادند که ناکا
ایستاده بید آمد برایشان سایه انداخت و نبی خنک از آن وزیدن گرفت
آن قوم نادان از آن خرم و شادان گشتند بلکه در سایه آن ابراجتماع نمودند پس
آنست که از آن چند خاشاک وجود ایشان را هکلی در هم سوخت و بعضی چنین آید
که خداوند قهار بعد از آنکه هفت شبانه روز گرمای چنان برایشان کجاست که هر
که در آن فوای بود بقدرت کامل از جا کنده در هوا و داشت در سایه آن هوا
خنک و آبهای سرد و در سخنان میوه بدید آمد آن قوم رسیده چون از آن آگاه
گردیدند که کسایت خود را پناه آن کوه کشیدند چنانکه در شهر و ولایت هیچکس
نماند پس بفرمان الهی آن کوه بر سر ایشان فرود آمد و جمله بلاد را در سیدند **بجای**
ظاهر آنچه ست ذکر یافت اینست که اهل مدین و اصحاب یکدیگر هر یک جمعی علیهم السلام
چنانکه بعضی نیز روایت کرده اند که حضرت شعیب آمد و گروهی فریاد یکی آمدند
که بصیرت جبریل طریقه فضا میبودند و دیگر اصحاب یکدیگر که بعد از ظهر در چشم ما می نمودند
و میگویند که اهل مدین عبارت از اهل شهر باشد و اصحاب یکدیگر عبارت از مردم فوای
فر میر که باغ بسیار داشته باشد چه یک موضوعی را گویند که مثل باشد بر دخت بسیار
و اما بعضی از مورخین چون صاحب جیب التیر و غیره اهل مدین و اصحاب یکدیگر

این فرموده اند و کیفیت هلاک ایشان را دانسته و کیفیت بد و کونه عذاب چنین فرمود
نموده اند که اهل مدین از شدت گرما از شهر بیرون گشتند و بعد از ظهر چنانکه مذکور
شد راه چنم سپردند و جمعی دیگر از ضعیفای ایشان که در شهر مانده بودند
بصیرت جبریل جان بهالکان دو فرخ سپردند و این سخن با ظاهر روایت مذکور
و با آنچه ست ذکر یافت که اصحاب یکدیگر هر یک از شهر بیرون رفتند و خانه ها و مسکنها
هیچکس نماند راست می آید و الله اعلم **میک** از آنچه دعای حضرت کلیم الله بوده علی
بنیسا و علی بنده که بر فرعون لعین و قبطیان شقاوت قرین که در چند دفعه بلا بر
ایشان نازل شد چنانکه خداوند عالم عز شانه بکلام بی کذب و خلاف در سر
شریفه اعراف از آن خرواده که فارسلنا علیهم الطوفان و الجراد و القمل و
الضفادع و الذم ایات مفضلات یعنی پس فرستادیم برایشان طوفان
و آن چنین بود که هفت شبانه روز برایشان باران میبارید که در پای آبی از آسمان فرود
میرفت چنانکه تمام مصر بر آب و هم خانه ها خراب گشته و دیگر مفر می یافتند و
مشرقی بر هلاک گشته نزد فرعون ناپاک شتافتند که ما را از این بلا برهان
فرعون گفت که اینکار موسی است نزد وی روید و تضرع و ذاری کنید و گویند
که اگر این بلا از ما رفع کنی بدین و فرمان تو گردن نهیم و بنی اسرائیل را بگو باز
دهیم پس پیش حضرت موسی رفتند و ذاری بسیار کرده ابر سخنان گفتند آن
حضرت دعا کرده باران آیداد و بکرم روی آفتاب در آمدن روزی زمینها
خشک گردیده و روز کار و بخوشی نهاد آن قوم سخت نهادست اعتماد چون
از آن بلا رسته دیگر بار روز کار خود را خوش دیدند بوعده خود وفا نکرده
هم چنان در کفر خود اصرار ورزیدند پس الله تعالی برایشان طوفان فرستاد بخوبی که
آفتاب بر او شیده در صحرای آنست و فرغ ایشان را از تر و خشاک باقیام خوردند و غارت

و خالی ساختند و بعد از آن بشهر ریخته بخوردن درها و جوب سقف خانهها
پرداختند و تاهفت شبانه روز بدینگونه بودند و بجایمانی بنی اسرائیل خلی
نمیشودند تا دیگر یاره قطیان پیش فرعون رفته استغاثه کردند و فریاد بردند
آغلغون و سیاه بزرگان شهر را فرمود که نزد موسی بروید و گویند اینجاست
عوام بودند که بوعده ننمودند و اکنون ما خاستیم که این بلا را از ما رفع کنی
ایمان آدم و بنی اسرائیل با بنو سپهریم الفصح حضرت کلیم باز دعا کرد و بقول بعضی
بعضا اسرار متوجه نفرمان الله ملکی را از آنجا چنان دانند که اصلا اثری از آنها
نماند و چون این بلا نیز رفع شد قطیان هم چنان فرمان حضرت موسی نبردند
و در کفر و ضلال خود قدم اصل بفسادند بر حق و پیش پا چکان ایشان اند
چنانکه ایشانرا مضطرب و بی آرام ساخت باز نزد فرعون رفتن بدینها و
بار سرهنگان و خواص خود را نزد حضرت موسی فرستادند تا بان بجهت کینه
و بائمان و داد بنی اسرائیل وعده نمودند دیگر بار حضرت موسی دعا کرد و
بلا ساق کرد بدی چون از این بلا نجات یافتند گفتند ای موسی معلوم ما شد که تو
ساحری و ددان فن بغایت ماهری بعزت فرعون که ما بتو نکریم و بنی اسرائیل
بتوندیم بعد از آن خدای جهان بر ایشان کاشت عذبی که تمام شهر از خانه و باغ
و کوچه و محله آنان پر شد و در دیک و کاسه و گوزه ایشان میریختند چنانکه اکل
و شرب نمیتوانستند نمود و ریختهها و جامهای ایشان ازان پر شد بنحویکه محظنه
در بستر خواب نمیتوانستند آسود چون از این بلا نیز بچکان رسیدند پیش
فرعون و سیاه دویدند و گویند ایمنی تیر فرعون و سیاه خود بحضرت
کلیم الله رفته گفت این بار من با تو عهد میکنم و نقص عهد از ملوک و رؤسای
که اگر این نوبت نیز این عذاب را دفع کنی بدین تو دایم و بنی اسرائیل را اقام

نمایم باز حضرت موسی فلم عفو بر خلف وعده ایشان کشید و بدعا افتوح دعا را
از در طه آن بلا برهای بخشید و بعد از آن کس نزد فرعون فرستاد که اکنون عهد
خود وفا کن آن بدیخت دل سخت جواب داد که من هرگز اطاعت تو نخواهم کرد و
فرمان تو سر فر نخواهم آورد پس خداوند بچون این مرتبه آبهای ایشانرا خون
کرد چنانکه برود نیل و جنبها و چاهها با تمام خون شدند و لیکن چون بنی اسرائیل
حق شامیدند آب بود و برای قطیان خون و گفتند که اگر در سبیل طرف آب بخورند
کلفا اسرائیل آب بود و جانب قطی خون الفصح فرعون و فرعونیان بچان
درمانند و آن ناپاک مشرف بر هلاک کردند و از تشنگی پوست درخت نزدیک
تا آنکه باز آن جمع بچای از علی و ادنی متفق بخدمت حضرت موسی رفته
بدین صور سخن و استغاثه نمودند و در بخندید و دعا طوع ایمان و تاکید قواعد
حمد و چنان پیش از پیش طریقه مبالغه نمودند چنانکه آنحضرت را باز بر
ایشان رحم آمده طب بدعا کشاد و ایشانرا از در طه خون جاری چنان خلاص
داد و چون آن بلا نیز دفع شد هم چنان بر سر کفر و انکار خود رفتند تا آنکه کشتن
اصلا متنبه نگردیدند تا آنکه در آن نزدیکی هکلی مردد با فرق کشته از راه آب
ریخت هستی با تن جهم کشیدند **دیکر** انا بجله دعای حضرت کلیم الله بود
بنی اسرائیل در سببه بعد از آنکه چهار ماه سرگردان گردیدند و نا در مرحله
ایشان با تمام بر طرف و هلاک کشته خود را نیز در آن بیابان باب و علف
مشرف بر هلاک و تلف دیدند ناچار نزد حضرت موسی آمده زبان باستغاثه
کشودند و از مخالفت و نافرمانی که سبب آن بلا و سرگردانی شده بود اظهار
پشیمانی نمودند آنحضرت را بر صیغ نالی و پریشان حالی ایشان دلخیزد و محبت
ایشان دعا کرد و وجه معیشتی که ایشانرا از آن محضر مرهاد از درگاه نعم

متعال سند نمود پس خداوند کریم بدعاه حضرت کلیم سایبان ابری بر سر
کشید که از سوزش آفتاب در سایه آن اسایند و من و سلوی برایشان
فرو فرستاد که بآن تعیش نمایند چنانکه در سوره شریفه فرموده که **و**
عَلَيْكُمْ الْغَمَامُ وَانزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالتَّكْوِي مِنَ عِبَارَتِ از ترنجبین
تا مانند آن و سلوی عبارت از مرغی مثل کبک و بعضی گفته اند از کبوتر
کوچک شرواز کجشک نیز گفته است و فرمان داد حضرت موسی را که بزین
عصا خود میل بر سنگ بعضی گفته اند که آسنکی بود معهود که جبرئیل از
برای آدم آورده و از او بشعب رسیده و وی انرا با عصا موسی بخشیده
پس آنحضرت عصا بران سنگ زده و دو نازده چشمه بعد از سباط بنی اسرائیل
برای هر سبطی چشمه از آن جوشید و در فغان کرده بد چنانکه کریمه **وَإِذَا سَأَلَ**
مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ نَبِيعًا
در سوره بقره انرا خبر میدهد و چون جامه های ایشان مندر می شد نزد
موسی آمد جامه میخواهند و او دعا کرده برای ایشان از آسمان جامه می آمد
بجمله بدینگونه نرندگان میکردند تا وقتی که از تنبه خلاص گشتند **دیکر**
از انجمله دعای حضرت موسی بود بر قارون ملعون در وقتی که او را با دای
ذکوة تکلیف نمود و آن بدینجهان غفلت از حفظ تعلق بدینا ازان امتناع نمود
بجهت خط مرتبت با آن عزیز کرده اله مکرری باخت و دامان عفاف آن محیط پاک
بالایش را بکاف زنا منهم ساخت آنحضرت از آن گریانگشته بجهت افتاد و گفت
پرو و کار او اسلاری که این نامکار در حق من این گوید سر از عهد بر ندارد
تا اولاین گذاری و می آمد که زمین را بر من تو کردیم تا هر چه خواهی باو
کنی پس آن آسمان شرف و برتری زمین را حکم کرده که او را با لغت و تابعات **بخت**

گرفت

گرفت و فرو برد و این حکایت چون مفصلا در مجلس و از دهم باب اول گذشت
یافته در این مقام احتیاج بفصل آن نیست **دیکر** از انجمله دعای قوم یوش بود
علی نبینا و عالمیت که بان خود را از بلا میبری چنان رسانید بیان این الکه چون
حضرت یوش برایشان معونت شد اطاعت او نمودند و کوشش هوش صبد آ
درای مواظ با لقا آن دلیل طریق هدی نداده پیوسته بقدم جهالت میبودند
تا آنکه از غایت توطئه در عصیان فکرهای مستوجب عذاب الهی گشته آن نبی
کریم برایشان نفرین کرد و وحی آمد که سر یوش یا چهل روز دیگر علی اختلاف
آقا قول برایشان عذاب نازل خواهد شد پس حضرت یوش ایشان را از ان خبر داد
خود از هر چه و خشنمان از میان آنقوم بیرون رفت و چون سی و پنج روز بنا بر
قول نازل گذشت دودی سیاه از هوا پیدا شد چنانکه آفتاب را پوشید شهر
ایشان را فر و گرفت دانستند که آن تیرگی دود مقدم عذاب موعود است
جز دعا و استغفار و رجوع از ان افعال و اطوار مفری نیافشد و هر کس از باد
و رعیت با عیال و اطفال سر و پای برهنه از شهر بیرون شتافتند بر بلندی بر
آمده طفلان را از مادران و حیوانات را از بچه های آنها جدا ساختند و از روی
الخاص و اعتقاد درست چنانکه آغاز دعا و استغاثه نموده از ناله و فغان و لوله
در آن بیابان انداختند باد شاه روی غر بر خاک مالید و بزبان صدق نالید
گفت خداوند ما یوش را میخواستیم که وسیله عرض حاجت خود سازیم اکنون
وی بیست عصیان ما از میان ما بیرون رفته پس بدید که تو آمدیم و بصدق
بود حدایت تقایمان آوردیم پس بر حمت و اسعه خود و بقدیر و منزلت یوش
که در درگاه تو دارم که این عذاب را از ما دفع کن و قومی میکشند خدا یا یوش ما را
خر داده بود که خدای من فرموده که بندگان بخیرید و ازاد کنید ما بندگان

توانیم ما را آنرا ذکرمان و کرده و دیگر می نالیدند که خداوند ایوس میگفت که بوق
من گفت که سالک غار نمیکنید و محرم مسازید ما سالکان بی چیز و بی کار
نقاریم ما را را در مکن و محرم مسازید **چندین روز** حال بد میوال بود
و هر یک بزنانی و مقلی زاری ضعیف نالی می نمودند و رویت که از غایت اخلاص
که در توبه و انابه داشتند چنان بر مرد مظالم و ابراز ذمه خود از حقوق بلکه
هت میباشند که مردی سنگی از مال غیر بر اساس خانه خود بکافکذاشت بود و انجا
شکافت و آنک را بر آورده و بصاحبش باز داد تا بعد از چندی دعا و ناله بر سر
ایشان با حاجت مقرون و توبه و انابتشان بقبول مشغون گشته عذابا زانجا
رفع گردید آورده اند که تعلیم پیری از بقایای علم که در میان ایشان مانده بود و
روایت نام داشت خدای را خواندند و این کلمات با برکات بر زبان راندند یا حی یا قیوم
حیی لا حی و لا محیی لا یوفی لا حی لا اله الا انت هر برکت این کلمات از آن بلاجات با
مجلس دوم حضرت یونس بدعا استغفار برای مری چنین با از خود باز گردانید
و زود و جلالت این بادبان از طوفان مصلک چنان با حل امن و امان رسانید
دیکر دعای حضرت زکریا بود علی نبینا و علی سلام برای طلب فرزند در وقتی
که پسر و ناتوان گشته و نخل وجود مبارکش را وقت نژاد نداشت بود و
حرم محترمش نیز عاقرو نامزاد صدف پاکش کهر بستن دانه قابل و سزا بود چنانکه
گفته اند که در آنوقت زکریا نمود و نه سال و بقول بعضی دیگر صد و بیست سال
و جلالت جلیل اش بود و هشت سال بود در چنین وقتی که بهم رسیدن فرزند بجا
مستعد بلکه از خود در عادات بود از درگاه الهی طلب فرزند نمود که قس
من لذتک و لیا بر نبی الهی الا و دعا با حاجت مقرون گشته از بوستان جیا
شمراد جید و گرامی فرزند ی چون حضرت یحیی در آفوش استیاق کشید **دیکر**

دعای روح الله بود علی نبینا و علی سلام در طلب نزول مانند و این سفر
مغرب در زمین اندیش بوقوع پیوست که خلق بسیار در خدمت آن آیت پروردگار
بودند و از فقدان نان و طعام کایتشان بهلاکت کشیده بواسطه حواصین
از آن نبی کریم اسند دعای نزول مانده از اسما ن نمودند پس حضرت جابر بن عبد الله
پوشیده و غماز حاجت گذارده دعا کرد و گفت اللهم ربنا انزل علینا مائده من
السماء الی اخر الایه در سوره مبارکه مائده و خلاصه مضمون آن اینست که ای یسوع
بر حق وای خداوند ما فر و فرشت بر ما خوان طعای از اسما ن تا باشد برای ما اول
و اخر مائده یعنی آنانکه اکنون هستند و آنانکه بعد از این خواهند آمد و تا باشد عا
از عا مائده قدرت نور و مزی ده ما را که تو بهترین روزی دهند گانی و دو قطعه
بر سفید یکی بر لای آن دیکر سپید باشد و در میان هر دو خوانی بود سرخ رنگ
و بتدریج فرو می آمد تا زمین رسید در پیش حضرت عیسی و حواصین گسترده گردید
و آن مشتمل بود بر یان کرده در نهایت بزرگی و فرخی و جوی و خوشبونی و بر
جانب سران طبقه بود از شک سوده و طرف دم آن طرفخانه سکه و بر گردان انواع
بزرگهاغیر سیر و پیاز و کند نا و دوازده کرد نان بعضی گفته اند پنج قرص بود بسیار
و زیستون و عسل و روغن و غیر آنها بزرگفته اند پس حضرت روح الله بیکر گذاری
قیام نموده صلا ی عام در داد ان خلق کثیرا نصیر و کبر جمع گشته هکی از آن نفی خیر
و سیر شدند و آن همچنان بود و آخر روز با آن معاودت نمود و چندگاه و
بعضی گفته اند سه روز آن مانده بر همین دستور می آمد و آن خلق از آن میخوردند
و باز با آن معرفت القصه بدعا حضرت عیسی آن جمع کثیر از محضه نجات یافتند و لیکن
بعضی از ایشان بسبب کفران آن نعمت و انکار آن قدرت بعد از مسخ کفرار گشته
بعد از سه روز بیدر کات جهنم شافتند و این مقام تفصیل آن نیست و هم از دعاها

آن آیت در بانی این بود که از درگاه بجا مثلث نمود که حضرت یحیی بن زکریا را بآ
او زنده کرد و اندر بر سر قبر آن نبی دین پرور آمد و بر او خواند پس حضرت یحیی جواب
و تحکیم از قبر بیرون آمد و گفت از من چه میخواهی یعنی مراد از احیای من چیست
فرمود میخواهم که مونس من باشی چنانکه بودی در دنیا فرمود یا یحیی ساکن نشد
از من حرارت حرکت و تقوی میخواهی باز کردی مراد دنیا و باز کردی زمین حرارت حرکت
یعنی دیگر باره الم را بختیم پس وی بگذاشت و بفرمود باز گذشت **فصل دوم** در
ذکر بعضی از دعوات مستجابات حضرت سید کائنات **بر سبیل انجاء و اخلاص**
پوشیده نمائند چنانکه این سلف در وقتی که انجور و جفای است بجان میرسد ند
از ایمان و طاعت ایشان مایوس میگردد بدندان بدعامیکشوند و بر تپه
قلع و فتح و غلبه و جود اعدای دین مینمودند حضرت سید الانام و نقبای کرام او را درگاه
الهی بقدر و منزلت بود که اگر لب بدعای جنایانند شمرشان حیات ظلمه و طوبی
روفا را خود را زیور بر میگردد چنانکه در مجلس سابق گذارش یافت که در روز
مباهله اسقف که عالم انصاری بود چون حضرت مصطفی با آله و عیال در مقام مباها
دید بقوم خود گفت که این جماعت مباها میکنند که من از ایشان رویهای بستم که اگر
از خونم خواهند که کوهها را زمین کند شود میشود و اگر لب بدعای ایشانند در ظلمت
انریمانند و سایر اطهار ایشان نیز بر همین دستور و جملگی چراغ یک نور بودند
ولیکن از چند جهت در ایضا و انرا ایشان برد باری و از فقر ایشان خود داری
میشودند و از چند عطف و اشتقاق که بر امت داشتند چنانکه در روز یک
مشرکین ناپاک متعرض حضرت سید کولان کشته شجر هدایت ثم وجود کرامت او
سکبانان کردند و با وجهی لعین بدکش ایشان مباها آن نور چه آفرینش ایشان
جفا کشنده خون از آن روان کردید و آن رسول کزین سالک طریقه انوار ملاطفا

عز من المرسلین گفته خود را بگو می کشید و با جبهه خویش را مانند ابرمدار بر فراز کوه
سار برآمد زمانی نگذشت نمود و لایصفت با چهره کلکون بر خون و خاطر مکنده بخون
ساعتی استراحت فرمود تا که جبرئیل امین رسید و انحضرت را تمکین و کسبان دین
سبب کرد و ملاک بر رسید انحضرت از جفای امت شکایت نمود و آنچه با وی کرده بودند
انضرب و شتم و اهانت حکایت فرمود جبرئیل و راستی داد و بیاطی که از جهت با خود
آورده بود در بالا آن کوه کثرت و آن مستند آداسی بارگاه کرامت را بران اجازت
فرمود پس فرشتگان آسمان و زمین و بخار بلیان می آمدند و بر انحضرت سلام میکردند
و میگفتند و حق تعالی ما را بفرمان تو کرده اگر هلاک این قوم خواهی حکم کن و بین گذشت
چه میکنم انحضرت فرمود که منت خدا بامت امان برای رحمت معیون کشتم چه
نعت مرا بقوم بها کنید که ایشان نادانند که اگر دانای بودند این بیکدیگر بدید بعد از آن
جبرئیل و فرشتگان رفتند جناب مططاب میرالمؤمنین و خدیجه کرامت و آن بر کف
با کوه کوه آمد و در جلالت حضرت وادی بودی کوه بگو میگشتند رسیدند و او را
بدیکوه دیدند گفتند یا رسول الله این چه حالت فرمود غم نیست چون حق با ما
و خدیجه دید که آن بر کف سجد از من جامه خون از پیشانی نورانی پال میکند
گفت یا رسول الله جامه خود خون الود مکن و بگذار که بر زمین رود و فرمودی بستم
که چون قطره از این خون بر زمین چکد خداوند قهار بر این قوم غضب و بر
از ایشان ابقا نفرماید و مفضل این حکایت در مجلس چهارم باب اول از شرح
یافتند اگر کسی خواهد بان رجوع میتواند نمود و نیز در غزای احد چون لب و دهان
و حی بیان حضرت مصطفی با لبناک جفا کشید و کوه رختان دندان مبارکش را
در درج دهان شکستند کوه شرف چنان لاله مغاک انداختند و جسم شریف
لطیفش را در بر سنگ پنهان ساختند چو از مؤمنین گفتند یا رسول الله دعا کن

که خدا بخواهد ای قوم با هلاک گردانند آن برکنند ذوالجلال در چنان وقتی و باطل لب
کل برن مثلش بغیر ایضا کویا کرد بد که من برای آن آمده ام که خلافتی با من
نهانم چون هلاک ایشان خواهم دیگر از انجبت که سید باشند که یکا که کوهی از
اهل ایمان در اصداف اصلا ب ایشان بود بعت هت و ظهور هر یک در کرد
وقتی است که در آن برشته وجود کشید خواهد شد و هلاک آن اسلاف بود
تضییع اخلاف ایشان میکرد و قطعه آنرا از درگاه الهی مسالت نمودند دیگر
از انجبت که عهد نامه مثل برسد و العمل چند بر حضرت سید نقیبن و اهل بیت
مصطفین او نزول یافت بود که هر یک از ایشان نازند و مسند فرمانی بفرمود
که امیش نازند بود بلیا نچه در آن بان مامور بود علی می نمود و در وقت نزول
که قائم مقام او بود تسلیم میفرمود بر همین دستور بدست میرسانیدند انجبت
قائم میسرید چنانکه در کتاب بحج کاف در باب **انهم** مضیح بان شده و نیز موند
این اخبار است بیکه رعایت کرد دانند که روزی مردی بزی بجهت دعوی و نزاع
که با هم داشتند بحکم علیه علویه آمده قطع فصل از او بر او من عا کما آن میزخ و
باطل گذاشتند و مرد بلندی ادبانه سخن میگفت و از خواج بود انحضرت فرمود
لخا دیعنی و در شواهی سبک در حال سرا و مانند سربک شد مردی از حضار گفت ای
المومنین بیانی برین مردی سرا چون سربک شد پس ترا چ مانع شد است از دفع
معور فرمود و بجان اگر بخواستم که معویه بر تخت با بر چنانه نزد من حاضر شود پس بخدا
مسالت میکردم و چنان میشد ولیکن ما خازنان خدا ایم نه بزر و سیم بلکه با سرتان بود
و بعد از آن بخان دیگر گفت فرمود که اگر ما مرخص می نمودیم در بفرین کردن بر معویه
در آن تاخیر میکردیم **الحاصل** چون بفرین است بر سبیل عموم مامور نبودند لهذا طریقت
از نکاب نه می نمودند در وقت ضربت بفرین شخصی معین یا خاص انکفا میفرمودند

چنانکه بعضی از آن افتاء الله تعالی مذکور میکردند از انجبت دعا اجابت قرین سید المومنین
و خاتم النبیین بود بر سر قرین مالک در وقتی که از غار نود بر آمده متوجه مدینه مبارک
بودند بیان این آنکه بعد از هجرت نماید و آفتاب وجود انورش از آن برج باین برج
خوبیل فرماید پیش که صا دیدا ایشان از یکا نکان و خویشتان بر لاد نقل انحضرت انشاء
و بر حوالی ساری نشید و در آن اجتماع نموده بودند و چنانکه شی و رایت جناب استطاب
امیر المومنین را بر فر ش خود خوا بایند از خانه بیرون آمده سوره مبارک کس نادوت
میکرد و در وقت عبود از ایشان بگریه و جفا من بین اید بهم سدا و من حاتم سدا
فانعتنا هم فیه لا یسر و ن رسیده بود و خواند و شتی بر سر گرفته بر ایشان افشا کس
چشم ظاهر شان نیز چون دید باطن بسته گشته خفاش صفت از هر علم از و نازند
تا ان ایشان در گذشت و از مکه بیرون رفتند در ظاهر شود مفادی گشت و مشرکان
چون واقف شدند در پیش هر جائت شافند و حق اتم آن مردم پیش لدر پرورد
عند کتب محافظت نموده راه بر او نیافتند و انحضرت سر و ز در غار مقام نمود
روز چهارم از انجا بر آمده بچای مدینه متوجه فرمود ناکا سراقه بن مالک که از نصرین
معاندین و در قحط آشور دنیا و دین بود بر خورد و انحضرت چون دید که دشمن رسید
بحکم علیکم بصلاح الانبیاء دست زبان پاکش از ترکش خاطر دود ناک خند ناک
بر اجابت از معصوم ایند عا کشید بر آن کفر کیش بلانندیش از لاخت که الهی بد انجبه
حان شر و با کفایت کن در حال دست و پای سبش بر زمین فرو رفته ها انجا زمین کبر
گودید سراقه پیاده گشته گفت انجبت دانستم که این کار بقی یعنی از دعای اجابت اثنا
ت اکنون دعا کن که خلاص شوم و انکه دم و هر که نیز از دینال نواید باز گردانم
و تیری از ترکش خود بخودم که هر جا بفران و کوفت ناک من سبسی هر چه خواهی
بان نشان بر گیری انحضرت فرمود که مرا آن احتیاج نیست پس دعا کرد مجرب

آن ملا از دست و پای اسبش کشوده کشته سراقه از هانجا باز کردید و نزد هان سفر
تمام نظر موکب هایون آفرود بر زمین نام معبد مانکه خراج اید کذ فرمود و از زین
فرماند و در شوق هفت مرد از هوار سفره گرم کشادی و مسافر از بقدر مقدار
طعام دادی و از وی شیر و خر ما خواستند گفت معذور دارم یک سه چنگی سال
و تنگی احوال نزد من چیزی نمی خوردمی یافت نمیشود آنحضرت در جای خیمه کوفته
پادای دید که بسبب نا امانی از کله باز مانده بود فرمود دخت سیدی که این را
گفت پدر و مادرم فدای تو باد اگر شیری دران می بینی بدو مثل آنحضرت دست بپستان
آن مالیه فی القود پریشیده و از کثرت شیر باها لازم دو کلمات پس طرف
خواستند و او شد تا بر شد آنرا آسان میدند و سیر می کنند و دیگر بار دو سینه
ظرف پر شد آنرا بام معبد داده پس آب طلبیده دست و دهان مبارک نشست
و در پای خیمه چنگی که بر جانب خیمه بود ریخت و از انجا روان کردید و از برکت آن
گفت دریا مثال آن کوفته هجده سال زینت و صبح و شام شیر میداد و آن دخت
از میض آب دهان آنحضرت که در خیمه آب حیات و منبع زلال برکت بود سیر و با
شده و میوه لطیف شیرین تلخ شربت و خوشبوتر از خبر بار آورده و هر کس سر
که میخورد سیر و سیراب میکردید و هر خسته که از آن اکل می نمود صحت می یافت و هر کس
و شیر که از برکت آن میخورد اگر شیرین بود شیرش را فرستید و اگر نه در فشار قوی و قوا
میکردید و آن دخت از خجوه مبارک که نام کرده بودند و چندین سال بر همین مثال بود
و خاتمی ام میوه آن میخورند و از آن فیضها میبردند و چنگا می دیدند میوه آن فرست
نیست و برکت آن ضعیف و کوچک کردید بعد از چند روز خبر رسید که تیشه مات
غیر حیات حضرت شد کایات لازم پای در انداخته و غل مائم آفرود و برکت غل
خبر وحشت آورد عالمیان را تلخ کام ساخته و بعد از آن سی سال دیگر بدینگونه بود که

ناگاه دیدند پرخا کردید و بارش فرو ریخته پس خبر وفات حضرت امیرالمؤمنین
رسیده بوسنان خاطر و سنان از موم خبر جانشین بر مرده کردند و پس از آن
دیگر میوه دران نمیدادند و همین از برکت آن منتفع میکرد دیدند تا بعد از رفت
دیدند که از لباس برکت نیز عریان و از ساق آن خون روان گشته پس ناگاه
روزی خبر شد که حضرت امام حسین و ولوله دران بوم و بر انداخت و
خبر آن ستم خوناب حسرت از دل و دیده خلق عالم روان ساخت و دیگران
درخت سبز نشد **دیگر** دعای آنحضرت بود در جنگ بدر که چون قاتل و مومنین
و کثرت مشرکین را مشاهده نمود دست نیاز بر دامن استغاثه و دعا کرد
حالی از احوال مشرکین و ضعفات زده طلب فتح و نصرت فرمود پس
عزت جود ملائکه را با مداد آنحضرت فرستاد و لشکر اسلام را با آن ضعف و
قلت که از سجد و سیزده تن پیش نبود بر سپاه اعدا که آن عدت و کثرت مشرکین
لجرا مرده چنگی بودند و صداسب داشتند نصرت داد چنانکه کرمی نشنود
و بیکم فاستجاب لکم لای تمکد کفر بالف من الملائکه فرزدین که در سوره
شریفه انقال است از آن خبر میفرماید **دیگر** دعای بود که آنسر در رهان معرکه
که کارزار بر ابو جهمل لعین نابکار کرد که از غایت انکار و استکبار آنحضرت او را فرمود
این است میخواند و چون اصل را نملعون در حجاب کفر و اطفا نور حق پشت
و خاطر اقدس نبوی زخار زار آتش بیشت بود بدن نغزینی علیحد نمود که خدا
با خلاصی مباد فرعون این است با قان زبان بریده در میدان جولان میکرد
و آنحضرت را ناسزا میگفت که د و نوجوان از سپاه نصرت پناه برود و بدند
برم پیش میچسبند تا هر دو بوی میدند و هر یک شیری بر و نواختند و آتش برید
بخانرا از پا در انداختند و بعضی گفته اند که معاذ بن عفر او را در پیش حمله کرده او را

بشیرند و خود نیز حضرت اشق بعد از شهادت فایز شدند و آن ملعون
در خاک و خون میغلطید که عبدالمعین معبود خود را بوی رسانید و طناب
خون حیانش را بشیر زده یکبارگی از سر منزل این سرایش بجای سفلای فلان
کوچانید و بر آن عنید را از تن پلید جدا ساختن چون انکار نمی توانست بر
داشت بر زمین کشتن کشتن بعد از سال حق کیشان آورد و آن سر و دنان
خوشحالها نمود و بچهار شکر آن قدم فرمود **دیکر** دعای بود که آنحضرت هم در آن
معرکه بر نوقل خویلد کرد و آن ملعون نیز از اعظم مشرکین و باطن ظلمات آئینش برین
بعض دکن بود آنحضرت را چشم بر او افتاده فرمود که اللهم العن نوافل و ان
نا پاک بد سگال در معرکه قتال سواره و مسلح بعد شکوه مانند نکت کو ایستاد
بود واحد پنجران اقدام بحرب اوئی نمود که حضرت شیر خدا و دیندار کن نخل و
اعداد و بوی آورد و بشیر بر در کار او کرد و او با آنحضرت در آن بخت پناش در
پس آنحضرت قوت کرده خود را از جدا ساخت و ضربت دیکر بر او زده با تمام
کارش بر دلخت و چون مراجعت نمود شنید که حضرت اشرف نبوی میفرمود که یا
کسی میداند که حال نوقل چه رسید حضرت امیر المؤمنین گفت یا رسول الله بخت و برکت
نوا و را بقتل رسانیدم پس آن اشرف بر آن بکبر و بشکر حضرت و اهل اعطای قیام نمود
و گفت الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیء پاس خدایم که اجابت کرد دعای مرا که در آن
نوقل نموده بودم و نیز در روز بدر کار جنگ بدان فیصل یافت که ابرقنه باران قال
به تند باد یاری حضرت ذوالجلال منکشف گشته یکبارگی بر تو حریفید حضرت
بر ساحت احوال مؤمنان شیر صولت یافت که آنحضرت شی سنگ بریزه بر گرفته
شامش لوده بر زبان مبارک داند و بجای که غار خدایان دثار افشاند و صفوف
ایشان یکبارگی از آن پریشان گشته پست دادند و در و بهر بیت نهادند و هفتاد

کس از ایشان بقتل رسیدند و هفتاد دیکر بکشد اسیری گرفتار کردند **دیکر** از جمله
دعوات حضرت سید کائنات دعای باران بود که در سال ششم از هجرت نمود
و در آن بر سوال کشت معاش بی برکات پریشان احوال را سیراب نمود کیفیت
آن بر سبیل اجمال اینکه در این سال قحط و غلظت شد که کار مردم مدینه سختی کشید
و از هجوم فقر و احتیاج راه معاش بر خلاف بقی شک گردید ازا جاس غلات جز
شعبان فوت ترسته نداشت و از خاک کشت را از آن سبزه غیر خیار کردن نشو
نما نخل فراغت ریشه درختان از بی آبی چون لبقره و آن پکاران با زبیر و سبزه
حیوانات از دسمه می یام مانند بخار در زمین محتسب لب حیوانات چون لب
نخنها بدار و می پیوست خشان بند گردید و گلوی چاه سارن را از قنطاری
نفسد و دوسن بلب نواستی رسید بخیل و اشجار از جرب احوال و فکار بر حرا
خشت مانند و صحرای و جبال از خشکی سال دامن بر حیات خود افشاندند فلان امیر
از غلظت مرکب ماده مدینه نواستی کشید و قوت جان به از نا توانی دم آبی
بر لب خشت طفلان شاخ نواستی رسانید اصناف حیوانات از لا غری مانند
کمان پشت چسبید و پستان انعام از بی مایگی چون چشم کوی نور گردید **مجموعه**
اهل اند و احوال خود بخدمت حضرت عرضه داشتند و بتوقع دعای باران از آن و
جناب بخم امیدوارا دخی دلهاکا شد فرمود که مردمان سه روز روزه دارند
صدقه دهند و از شهر بیرون آیند تا دعای باران کنیم القصد در روز موعود آنحضرت
با و فاروسینه با اتفاق اهل مدینه بصحرای رفته نماز استغفار گذارد پس وی بجانب
آورد بعد از تحویل او را و گذارش از کار مقرر به دعای باران در طب اللسان گردید و
هنوز دعا با تمام نرسیده بود که صاحب رحمت نامشاهی از در برای یایان کرم الهی برخود
بر سر شهر و نواحی سایه برکت انداخت و آغاز بادیدن کرده هفتشنبه روز با طفاء

اشرف عرش آن کشور و فکین غبار اخطار مردم آن یوم و بر پاخت نا آنکه آن
بادان بنیان طافشان منهدم گشته از خرابی عمارت و آبیه منوهم شدند و
باره بان درگاه جهان پناه شافته مسند عی دعا بجهت تخفیف باران کردند و آنحضرت
اعضرت از آن کفار متبسم و از سرعت ملال بنی آدم متعجب گشته دست بدعا
برداشت و گفت اللهم حوالینا ولا علینا یغفر الله لهما برخواستی و اطراف ما بباران
آورد و مباران پس ابر شکافته شده از خاک ذات مدینه برکنار رفت چنانکه در
اصلا باران نبود و در پرفضا و نواحی هم چنان بارش می نمود **دیکر** دعای سید عالم
بود که بر کسی یاد شایع نمود در وقتی که نامه با نوشته با سلام دعوت فرمود
آن معز و جبار از قبول آن امتناع و استکبار نموده دست جرات آن نامه را با
هدایت را در هم درید و از آن حرکت رقم بطلان بر صحیفه زندگانی خود کشید
این خبر به عرض آن سر رسید بر او نفرین کرد و توبه عاجله و حاجت رسید شیر و پیر
کسری با جمعی از احوان و انصار تبعیهای خلافت آید و انما لعون را مانند آن تا
هدایت فرودن پاره پاره ساختند و جبریل نازل گشت آنحضرت را از قتل وی در فلان
ماه و در فلان وقت اعلام نمود و آنسر و در و نفر رسولان حاکمین را که در
آنوقت اعلام نمود و آنسر و در و نفر رسولان حاکمین را که در آنوقت در درگاه
پناه بودند از آن واقعه اخبار فرمود و حاکمین کاشته و نایب کسری بود رسولان
چون مراجعت کردند و بر آن خبر غیبه که شنیده بودند خبر دادند وی گفت این
نقض ملوک است اگر صدق این خبر ظاهر شود در این وقت و اشکی نخواهد ماند
و در همان روز دی مکتوب بنیر به بوی رسیده نوز ظهور صدق آن بر ساحت
خاطر ایشان یافته و عاکرین با اتفاق جمعی از اهل فارس که درین بودند شرف اسلام
یافتند **دیکر** از آنجمله دعای باران بود که آنحضرت در سفر بکوفه فرمود در منزل

که جویز

که جویز اسلام و ملتزمان بکار با شرف کلام آب نداشتند بخدمت اشرف آمد اهل
شکر کردند آنحضرت و بوفیله کرده دعا نمود پس بفرمان کریم بند پرور سقایات
تر دست فضا و قدر را و پهای محاب پر آب پشت بار کشتان امواج مواحل نمود
بان لشکرگاه کشیدند و باران باریدن گرفت چنانکه راهها و خالایق و قرا
همگی سیراب گردیدند **دیکر** از آنجمله دعای آنسر و بود که شوق فرمود کیفیت آن
ایک شبی ابو جحیل لعین با مردی از یهود بنهر سپهر وجود حضرت اشرف محمدی
رسیدند و آنشب چهاردهم ماه بود ابو جحیل گفت یا محمد بر طبق دعوی خود آیت
بین نما و اگر نه فیش سرست را بدستارم آنحضرت فرمود چه معجزه میخواهی ابو جحیل
یهودی گفت که محمد ساحرات و چارنا و خواهم بعلم سخن با شما بدیه بودی گفت
بگو ماهیها را بیکانند که سحر را در آسمان تاثیر نیست و چون عاجز شود او سرا
تقبل رسان ابو جحیل بعلم یهودی گفت ماه را برای من شوق کن پس آنصد کس
و بدو رهبر متوجه درگاه محمدی گشته دعا نمود بانگشت سبها اشارت بفرص ماه
کرد بان فلم بمعجزه کار اشتقاق بر ورق فرص ماه ثبت فرمود چنانکه نیمه آن ماه
بجای خود ماند و نیمه دیگر بطرف دیگر رفت و زمان هم چنان بود و بعضی گفته اند
که کوه حریر را در میان دو پاره ماه دیدند ابو جحیل گفت با آنما را هم نظم ساز
آنحضرت دیگر دیگر باره بانگشت مبارک اشارت کرده بهم پیوستند پس یهودی را
زنات کفر و خلاف بمقتل آنسر انگشت قر شکان از آئینه خاطر نایل گشته صورت
حقیقت دین محمد را معاینه در آن دید و دیگر اغاض عین انام ظاهر چنان جایزند
از روی انصاف سلمان گردید و ابو جحیل کوه دل همچنان بر طریق باطل خود ایستاد
گفت که محمد چشم ما را بصورت و انانیت ماه را بد و پاره دیدیم انجمن سافران
که اصراف آیند بر سیم کما یا ایشان نیز ماه را بد میگویند دیدماند و بعد از آن چون

از متفرقین که وارد میشدند بمسجد گفتند که مادر فلان شب ماه را بدو پاره دیدیم
 و مع هذا آن بدیعت دل بخت ایمان نیاورده با سایر مشرکین از اجل بر سر نموندند
 و کرمه افروز شایسته و انشای القمروان بر و آینه یغری و اقبولوا و سحر و سحر بر نیارند
 اکثر قصه من حکایتان این واقعات و بعضی گفته اند که شوق قدس ر مکه دو بار و فوج
 یافته است **حکایت** از آنکه نفرین بود که آن جامع شرافت حب و نب بر عتبه بن لب لب
 نمود بد نیکو نه که حال کند تراکی از کان خدا پس و زنی آن و الا جناب حاجی
 از اصحاب از مکه برآمده بر کله سبزه زاری نزل فرموده بودند که عتبه مذکور کا که
 بر گرفته بقصد اینکه غافل خود را با غنچه مرساند و او را ناچیز گرداند از د پال آمده
 نزد یک ایشان در گوشه خزید که چون شب برده و ظلمت اندازد بجهیل راه برد
 غافل از اینکه باسان حفظ الهی آنکین ان لعین آگاه و نیز و نیز تا شردای حضرت
 لولایان بقصد جان آن ناپاک در راهت پس چون شب شد شیری آمده و عتبه سگ
 سگ و دوا به باز را از میان آنجی و در بود و بلند کرد چنانکه آنجا عتبه شنیدند و گفت
 این عتبه بن لب لب است از مکه پنهان مقصد قتل سید عالمیان برآمده پس او را از هم
 فانداخت و جسد ناپاکش با هم چنان بر جال داشت بخورید آن پیر و لغت **حکایت** از آنکه
 این بود که عامل طفیل وارد بدین رسیده مجلس خلد آن فیض آیین حضرت اشراف نبوی
 بار یافتند و با هم طوطی کرده بودند که عامر آنحضرت بعضی خود مشغول سازد و وارد
 شمشیر پاکشده و بقتل وی پردازد از قصه عامر آنحضرت را بعضی گفت و وارد خواست که
 شمشیر از نیام کشد و هنوز نیکو جب نکشیده بود که دست وی خشک شد آنحضرت آن حرکت را
 دریافته و آن لعین را نفرین کرد و نمود الهی و ابر چه خواهی گفت کن در جال اصاف
 از آسمان بر و نزل و روح ناپاک بجهنم واصل گردد بد و عامر که بخت و میخواست لشکری
 جمع کرده بر سر آنحضرت آید بر پشت اسب امامان کرده ترکید و او نیز روانه در آن لافعل

گردید و بعضی حکایت عامر را بدو پاره دیدیم و ذکر کرده اند که سابطا در شان نزول
 سوره مبارکه اخلاص شش بخیر یافت **حکایت** آن بود که یکی از کفار مسلمانان
 کشته سالک طریقی نجات گردید و باز مرشد شده انشای مستقیم دین مبین
 بدو یار کفر و انکار مانند بخت خود برگردید پس حضرت اقدس نبوی در باره
 آن شقی فرمودند که زمین او را قبول نکند ظاهر اینست که آنحضرت این عبارت را
 بر مسهل نفوس فرموده باشند و ذکر این حکایت درین مقام بمنجه برینست
 و که اگر چه احتمال خبر نیز دارد القصه چون آن ملعون فرجید پلیدش را که فری
 میکردند زمین بن بر عید داشت و بیرون می نداشت **حکایت** آن بود که در سفر
 بنواک بجهنم رسیدند و آن چشم بود بغایت کرب که دو کس یا سه کس پیش
 کفایت میکرد آتش چون نور با صبر و پیران ضعیف و نادان و مانند رشنه
 روزی فقیران باریک و چنان گفتی که چشم شکسته است که کاهلشکی میبارد باد
 نجات زده که بوق سردی کار می آورد دم شمشیر بود که بی نظر بینود باز هم
 ناسوری که احیاناً ناب ترشح میکشود جریان آتش چون رفتن زندگان خفی و پیل
 فیضان زلالش مانند عطای و ن همان بی فیض که وادار سحر کلاش موافق
 چون جوهر آینه ظاهر نبود می و طوبت اجزایش مانند آب که این جزیه هوا
 بی تر نمودی **حکایت** آن چشم در کمال ثلث و لشکر اسلام در نهایت کثرت و اختراست
 فرموده بود که اگر کسی پیش آن چشم رسد از آن بر ندارد و بخورد و جهان نفور و نفور
 دو نفر پیشتر بان آب رسیده و مخالفت فرمان در دیده بودند چون آنحضرت رسید
 و بران حاضر گردید در آن باب با ایشان خطاب نموده بر سر چشمه نزل فرمود
 و دست مبارک در آب نهاد نگاه داشت تا آب در کفش جمع شد پس دعا خواند و
 آب افشاند تا آب بر سر و شد چنانچه آن خلق کثیر را کفایت نمود **حکایت** آن حضرت است

ل

نفلان
لولا که از علو شان عالمی او را بفرمان و در میان سرای آفرینش نه آسان اول
بودند چند روزی از فقر و فاقه چیزی نخر آبخورد و همچنان گرسنه ببرد بود
تا آنکه بچه طاهره فاطمه شریف برده آن بضعه کرامی و شوهر نامی و هر دو خفته
بودند ایشانرا بیدار کرده فرمود که من دعا میکنم و شما آمین گوئید آن گذارش
شای الهی نموده فرمود که **اللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا رِزْقًا مِنْ عِنْدِكَ فَقَدْ عَلِمْتَ خَلَجْنَا**
فَقَدْ عَلِمْتَ اَنَّا نَكْفُرُ وَلَا نَكْفُرُ بِعِلْمِ اللَّهِ فرمود بر ما رزقی از تو خود
که تحقیق دانسته احتیاج ما را و تحقیق دانست که ما شکری تو میکنیم و کفران تو نمی
انگار حضرت زهرا بانه دیگر داخل گشته شکسته و شادمان بیرون آمد آنحضرت گفت
که چه دیدی گفت کاسه دیدم در آن خمیاسی ترا نکود و انجیر و میوه های دیگر
که بنشینام فرمود بیار و ام سلمه نیز حاضر بود متوجها و گفته فرمود که از طعام بخور
مگر که گزما باشد اگر افشای از خنواهی کرد انجا میباش و الاسلامت بر و ام
عبد مؤکد قسم نموی که افشای آن نماید پس آنرا لاجواب ام سلمه فرمود که دست
شویی و نام خدا برد و او را بخور و دیگر آنرا نیز بخور آن نعمت فرمود پس مغول
خوردن شدند آنحضرت دیگر بار فاطمه را فرمود که بان خانه برو و آنچیز مینی بیار
حضرت با بخانه رفته قدحی دید از آنکین از کف شیر سفید تر و مسکه آنرا بیرون
آورد و قدری نیز از آن مسکه بار طلب اکل نمودند و از شیر تناول فرمودند پس حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله را بگردید ایشان نظر در کاسه کردند مرغی بریان دیدند با چای کرده
سدر زیر و یکی در کاسی آن و اینها را از کدم بود و ناریج و نزاردن پس فرمودی
آنرا نیز صوفی نمودند حضرت زهرا خواست که قدری آنرا بر داری و جهت فرزند آن
کدامی نگاه دارد آنحضرت فرمودند چه برسد امری که این هفت خواهد بود مادام
که افشای آن ننمایند پس ایشان از آن میوه و طعام بیت و در و در و میخورند

و ام سلمه نیز صبح و شام بر آن ماند غیب حاضر میشد تا روزی دایع آل عباس حضرت
امام حسن عجلیه نزد ام سلمه رفت گفت ای مادر مرا و چرا نزد ما بطعام خوردن نیامدی
غایتش ملعونه نیز انجا حاضر بود گفت چه طعام فرمود نان و مرغ و میوه و ذکر
شیر و کاسه نکرد پس آنچیز در کاسه بود بر طرف شد کاسه خالی با قدح شیر و مسکه
ماند و هنوز نیز باقی نزد حضرت فاطمه علیهم السلام است و آن از آیات و کلا بلامامت
آنحضرت خواهد بود **بِکَر** نفرین آن و لاجواب بود بر سبیل کذاب در و فترت کزان
فرزند شقاوت سرشت نامه با آنحضرت نوشت باین مضمون که نصف زمین از شما
و نصف دیگر از قریش و قریب از خود نقدی میکند و این سینه برین بود که آن
لعین با حضرت خاتم النبیین در بیوت دعوی شرکت میکرد آنحضرت در جواب باین
مضمون فلی فرمود که زمین از آن خویشاوندان هر که خواهد میدهد و آن العاقبه
للمؤمنین و اهل حجر با هلاک ساختن خدا بیعت را و تابان نور اهل کسارت و عاقبت
چنانکه بریزان قلم صد قرم سید عالم گذاشته بود و ابا تابان عرش هلاک و در
زمین از او و وجود آن ناپاک پاک کردید **فصل ششم** در ذکر بعضی از دعوات آنجا
فرمود جناب مطالبه امیر المؤمنین **ع** از آنحضرت دعائی بود که بر طاهر و زبیر کرد و نبی
حیات آن دو بی ابرو و پیمان شکن را بان سبیل دمان از پای صرا و در بیان آن بر
سبیل احوال اینکه چون عثمان دغا از داره نیاید ست باری شمشیر جان ستان جمعی
از مسلمانان در حل جیل بست و روح ناپاکش با کاروان جهان جهان و زبیر بدست
البوار بیعت و مسند خلافت بوجود کرامی حضرت امیر المؤمنین **ع** مزین گشته
خویشاوندی خود قرار یافت و آتش بد و دولت خدا دادش از حجب عافیت اهل نفاق
و غدا برآمد بر حق برکات آن بر عالم و عالمیان تا منت خلاق فوج می آمدند
و بیعت مینمودند و به پیش آن ز نار خمر و سر کشی داشتند از گردن میگشودند

طلحه و زبیر بدست خود در کمال رضامندی و سرور آمدند عقد بیعت نمودند بشرطی
و مفید بعد از مخالفت و جفا بشد و در اندک روزی بجهت مطالب دنیا و فواید
پساکه ایشان را بود و صورت حصول آن دو آینه حق نمای طوار آفرید و احرا جلوه
نمود بیعت را شکسته و خو غواهی عثمان را بهانه کرده عایشه و خلیفه را زاهدان
از نزدیک و دور با خود متفق ساختند و در بعضی روزی هر یک کس جمعی کرد و آن لشکر
بکربان دیگران شتاب اجل در زیرمان بچنگ سرور مردان علم بکون ساری
برجم بفرار بخشد چون خبر این حرکت سراپا شامت بعضی باز یافتگان سرورمان
اما شمسید نام مشتمل بر وعظ و پند و محو بی بیچ نکو هوش آن حرکت ناپسند
بطلمحه و زبیر نوشت و نیز این مضمون قید فرموده بود که اگر ترک این اراده نماید
ما میبایست که من انهاد بر عاجز بنیم و از کشته شدن نمی ترسم چه فعل افضل
مونس بخندانی که جان علی در قبطه فدیث اوست که اگر هزار شمشیر بران بر سر فرود
آید نزد من اسان تر است از آنکه از در فراش میرم و فدا شد دیگر نیز ضیف آمیز بجایان
نوشت این هر دو نامه صدق مضمون را مان سه بدعت ملعون فرستاد ایشان
در جواب نوشتند که یا بن ابطال کار ازان گذشته دیگر این سخنان فایده
ندارد و ما هرگز اطاعت تو نخواهیم کرد آنچه خواهی کن چون این جواب نا صواب
بعضی آن را لاجواب رسید زبان حق مقال بنفرین آن دو سکا لکشود این مضمون
فرمود که الهی طلحه یعنی ترا شک او را هلاک کن و مهلت ملا و زبیر قطع فرات
کرد و برای دشمن بیعت مرا شکست الهی هر چه خواهی فرما و ازان من کفایت کن باین دو تیر
خدا گذارد دعا که از شصت پانزده بان مبارک حضرت شاه اولیا جت بر سینه
بر کشید آن دو منافق دیرینه آمد تا بر پشت و در و جنبک جمل هر دو بر خاک هلاک
افتادند اما طلحه بدین نحو که در صف قتال تیری هوایی بر خورد و جان پالکان

دو رخ سپرد و اما زبیر بعد از آنکه شمسید را لاف می میان هر دو وصف را اند
و تراطلید و در میان ایشان مکالمات و فوج یافت بر کشته از میان هر که بیرون
شتافت و معرفت نابغومی دینی بنیم که در آن حد و سگنا داشت در سید مهمان
ایشان گردید و خاطر جمع خفته مردی از ایشان که او را عمر بن جرموز میخواندند
بقتل او پرداختند او را نیز باطلحه در راه جهنم رفیق گردانید **بکر** از انجمله اینکه روزی
حضرت مرتضی در مسجد کوفه رسید و فضا نشسته و مضمون صدق و شحون حدیث
لو بثت الوسا ده در ایند و فوج صوت بسته بود که سیاهی پوست بسته آوردند
و گفتند که دزدی کرد و ما شایسته حضرت فرمود یا سود دزدی کرد گفت آری یا امیر
المؤمنین فرمود قیمت آنکه در دزدی بگذراند و نیم میشود گفت زیاد است فرمود که
بار دیگر از تو سوال کنم اگر اقرار کنی حد خدا را بر تو اجرا کرد دست راست تو را قطع
فرمایم **بجرا** بعد از سوال و اقرار دیگر فرمود تا دست راستش بریدند و وی
آن دست بریده را بدست دیگر گرفتند روان شد و خون نا و میچکید عبدالله ابن
الکوا بر خورده از وی پرسید که دست تو که بریده گفت امیر المؤمنین و سید المرسلین
و قال لا تغرر المجملین و اولی هر دو مان بهیچین وجه فاطمه و بد حسن و حسین موید
بجبرئیل و مضمون میباید مولا ی من و مولا ی هر خلا بق بعد از رسول رب العالمین
علی بن ابی طالب عبدالله گفت او دست تو بریده و بق در حق او این میگوئی گفت چرا
نگویم که دوستی او بکشت و خون من امیخته و دست من بجز بختی نبوده است پس
عبدالله بخند متا حضرت آمد آنچه دید و شنید بنو و بعضی رسانید امیر مؤمنان
ازان گویان کشته این مضمون ادا فرمودند که در میان دشمنان ما کس باشد که
صل بجای وی و بریزم جز دشمنی ما نیفزاید و در میان دوستان ما کس باشد که اگر
او را پاره پاره سازیم غم خود و ستی ما را د نماند انکه قرة العین خود امام حسن علیکم السلام

با حصار وی فرمان داد چون حاضر شد این مضمون فرمود یا اسود من دست
 بریده ام و تو ای همه بر من شناس می گوی که با امیر المؤمنین بدر و عاصم فدای تو
 باد چرا نگوییم که دوستی تو بکشت و خون من آمیخته و دستم جز بحق نبودی خدا
 نشان ترا جز این خبر دهم و چنانکه تو مرا از غذا بآخرت نجات دادی پس آن مقرب
 درگاه چون و مدد او ای جراحات درون و بیرون آن دست برید از وی گرفته
 بجای خود منظم ساخت و ردای شریف خود را بر آن انداخت و برخاسته دو کعبه
 نماز گذارد و دعا کرد که مردمان نیافشد چه گفت و در هوا با و از بلند آیین شنید
 و کسی را ندیدند چون فارغ شد فرمود ید اذان برداشتند دیدند که برهم در
 زدای آن دعا که از حقیق آن لب و دهان بحق گویا برآمد بود و پیوسته یافته و
 چسبیده چنانکه گویا هرگز قطع نگردیده است **دیگر** از انجمله این بود که وقتی مؤمنان
 او لیا حضرت حسن مجتبی علیه السلام را بخور بود از والد بزرگوار طلب انا را نمود آنحضرت دست مبارک
 بسوی مسجد دراز و لب کوهرفشان و حی نوحان بدعا باز کرد شایق از ستون دست
 در اند کرد و چهار نادر بر آن بود و اذان حضرت امام حسن و دو بخشند امام حسین
 داد و فرمود این از میوه های بهشت است حاضر گفتند یا امیر المؤمنین تو بر آن فادست
 یعنی نصرت در میوه بهشت ترا مقدر و مردست برات فرمود از زمین قبضه بهشت
 و در رخ میان امت محمد **دیگر** آنکه روزی یکی از قضای کوش مجرب و قصاب
 در معامله میزان عدل و صاف دلاست نمیداشت کینه بخند مت امیر المؤمنین
 شافند از وی شکایت نمود آنغا لجناب با او نزد قصاب آمده زبان مبارک
 بخیانت و کشتن او را برآستی و امانت وصیت فرمود آن بی بیعت چون صفت
 عیشتناخت دست بجانب وی حرکت داده گفت ای مرد برو آن کوه حرم و برداری از
 حرکت باد بانه از تو با ناری از جاد در نیامده و از خود گرفت و رفت بعد از آن چون

با اعلام مردمان یافت که آن مرد که بود و آن حرکت چه بود کار و در برداشت دست
 خود برید و بدست دیگر آنرا بر گرفته از دنبال خود را با غضب رسانید و زبان
 بعد از خواهی کشوده آنرا دست و بر طلب عفو گناه کرد اینحضرت آن دست برید و را
 بر جای گذاشته دعا نمود حق تعالی آنرا بهم اتصال داده پیوسته گرامت فرموده **دیگر**
 از انجمله دعائی بود که بان ام فروه را بعد از قتل زند و چراغ حیوانش را پس از ^{نطفه}
 روشن و تابنده ساخت تفصیل این اجل آنکه زنی بود از انصاریام فروه نام ص
 دافتن حقوق زنانه و در شیوه دین داری مردانه هوار مردمان از این پستی بکر
 ملائت نبود و بر پست امیر المؤمنین تحریص میفرمود تا آنکه با بکر شنید او را
 طلبید و گفت نویز کن قبول نکرد گفت ای دشمن خدا مردمان را بر نقص عیبت من
 حریر میان من و منک تفرقه بر اجتماع مسلمانان می اندازی چه می گوی در راه
 من کشتا مام نویزنی گفت پس من کیست که تو امیر قوی خود که تو را اختیار کرده اند
 و اگر تو را نخواهند معزول سازند و امام بحق مقرر ض الطاعه کسی است که از جانب
 خدا و رسول بآن مخصوص باشد و بر ظاهر باطن عارف و بر حوافض مشرف
 مغرب و لطف بود و جایز نیست امامت کسی را که بت رسید و بعد از کفر مسلم
 گردیدن باشد اما بکر گفت که من از ان امامانم که خدا بیجا ایشانرا اختیار نموده است
 ام فرمود گفت برخیز دروغ گفتی اگر چنین بودی در کتاب خود ذکر فرمودی و اگر
 نظام بر حق خیزد مرا از نام اسنان اول و دوم تا هفتم ابو بکر گفت در ماند و گفت
 نام اسنان خدا میداند که آنرا آفرید است ام فروه گفت اگر از آنرا تعلیم کرد و او میبود
 هر آینه من آنرا را بتو تعلیم میکردم ابو بکر گفت نامهای آنما بیک یک می گوی و الا
 تو را بقتل رسانم گفت مرا بقتل نهدید می گوی چند اقسام که باک ندارم که قتل من
 بدست تو وقوع نماید ولیکن ترا خبر دهم پس هفت اسمها را بیک نام برده و ابو بکر

و حاضران حیران ماندند پس گفتند چه میگوئی در حق علی بن ابی طالب گفت و اما
ایمه و وصایای او و وصیاست و او کسی است که نور او آسمان و زمین نورانیست و او
کسی است که تمام نیت توحید مگر بحقیقت معرفت او و لیکن تو ای ابو بکر شکستی
خود را و دین دیگر رفتی ابو بکر گفت بشکلا و او که مرتد شد پس او را بقتل رسانیدند
و در آنوقت جناب مستطاب امیر المؤمنین بنی برحق که در مدای القری داشت رفته بود
چون باز کردید و واقعه را فرموده را شنیدید قدم مبارک بر سر قبر وی نهاده و با
لطف و دگر آن کشته تیغ ستم را از برداشت و نزد قبر وی چهار مرغ سفید سیخ
دید که هر یک را دانه اندازی در دستار بود مرغان چون آنحضرت را دیدند بال
بر بال زده آنحضرت بایشان سخن شبیه بکلام ایشان گفته فرمود که میکنم انشاء
تعالی بر سر قبر او ایستاد و دستهای مبارک با سنان برداشت و فرمود یا محیی القیوم
بعد الموت قیامتی العظام الذی رسالت احیای فرموده و اجعلها عریة لمن عصاك
یعنی ای زنده کننده نفسها بعد از مردن و ای نو کننده اسفوها نهایی مندرس
گشته شده سازم فرموده را و بگردان او را عبرت از برای کسی که نافرمانی کرد تو را
پس قبر شکافته شده ام فرموده چادر سبزی میزنند در سر نهاده سبزه تزیینات
دعای حاجت را از آنجا که برآمد و گفت یا امیر المؤمنین پس رای قحافه جوات نور
فرستادند پس با کرد خدا ایضا آنیکه نور او فرستند پس جزای اجای آن نیک زین
و قریع این چنین مبین و روشن با بیکر و عمر رسیده از آن تعجب نمودند سلمان
عنه ایشانی گفت اگر تم دهد ابو الحسن بر خدا ایضا آنیکه زنده کرد اندر دکان او این
و آخرین راه را به خدا ایضا چنین کند و اما احوال ام فرموده بنا بر روایتی اینکه همچنان
بر حالت اولی عود کرد و گوید بهم آمد و آنحضرت کاهی بزیارت وی توجیه نمودند
و بعضی قدم سعادت لزوم روان او را شاد فرمودند و بر طایب دیگر آن و لا حیا

نورانی و هر ی که داشت رو کرد و برای او و پسر آورد و شش سال پادشاه بنی علی
اختلاف اقوال بعد از آن حضرت نیست **دیگر** اذ انجله دعائی بود که بان افتاد
باز کردید یعنی نماد کردی شمس در این است بنا بر روایت شیخ صدوق رحمه الله در فقیه
دومار و موع یافته و هر دو از برای جناب مستطاب امیر المؤمنین بوده و لکیر بار اول
بدعای حضرت رسالت بنیام واقع شده بار دوم بدعای حضرت امیر المؤمنین اما اولین
بدیگونه بود که روزی سرود عالم خفته و سر مبارک بر کنار حضرت امیر المؤمنین نهاد
بود تا افسار فرو رفت و امیر المؤمنین نماز عصر نکرده بود پس چیت حضرت اشرف بنوی
بیدار شد و عکرو که انکه خدا آن علیا کان فی طاعتک و طاعة رسولک قار و طلب
الشمس یعنی الها بدرستی که علی در فرمان برداری تو و فرمان برداری پیغمبر تو بود
پس باز گردان بدو آفتاب پس آفتاب بعد از آنکه غروب کرده بود طلوع کرد چنانچه
بر همه کوهها و زمینها نافت تا آنکه امیر المؤمنین برخواست و وضو ساخت و نماز را
دریافت بعد از آن فرود رفت و اما دو زمین برین وجه بوده که چون انصراف فرمود
از حبک لغز مان مراجعت نموده زمین بابل رسید وقت نماز عصر شد فرود آمد و
مرده ما را نیز فرمان داد تا فرود آمدند و فرمود ای مردمان این زمینی است ملعون
و سه مرتبه بر این زمین عذاب نازل شده و در روایت دیگر چنین است که دو بار بر این
زمین عذاب نازل شده و متوقع ستمین است و این یکی از شهرهای قوم لوط است که بر
نکون شده و این اول زمینی است که در آن بت پرستی شده و بد پرستی که حلال نیست
پیغمبری و وحی پیغمبری بگذرد آن نماز گذارد پس هر که خواهد از شما که نماز نکند یعنی شما
جایز است پس از راه بیرون رفته اند و حاجت نماز میگذارد و آنحضرت بر آن حضرت
رسول ص سواری شد و روانه کرد بد جوی بریکه را و ای حدیث است میگوید که من گفتم خدا
قسم که من هر اینکه تابع امیر المؤمنین میشوم و نماز خود را امر و نهی کردن آدمی اندازم

و من نوزاد نبال حضرت رفتم پس بخدا قسم که از بل سوار که موضعی است نکلشتم بودیم
که اقبال عز و ب کرد مرا از آن شکلی در دل افاد اغضرت ملتفت من گشت فرمود که آیا
شدن کردی ای جویری به گفتم آری یا امیر المؤمنین پس آنحضرت بر کنار جاده رفته در جاده
فرود آمد پس وضو ساخت بعد از آن برخوایسته بجای ناطق گردید که من خود به
نیافتم بخیر زانی که داشتم که بر زبان بگریز بود پس بخدا قسم که اقبال را دیدم که از میان
دو کوه برآمد و آنرا آوازی بود پس آنحضرت نماز عصر گذارد و من هم با او گذاردم چون
فارغ شدم باز شد چنانکه بود باز آنحضرت ملتفت من شد گفت یا جویری به
بدرستی که خدا بخدا میگوید فتح یا نبی که بکمال عظیم و بدرستی که من سوال از خدا میگویم
بنام عظیم او پس باز گردانید بر من اقبال را پس جویری به از ظهور اقبال با پنج چهره روشن
و ظاهر ظن شد و بسیار ساخت خاطر زایل گشت گفت تو وصی پیغمبر برت کعبه
و بعضی حکایت رفت شمس بر وجهی ذکر نمود که حاصل آن اینست که حضرت شاه و
پناه امیر المؤمنین در برابر روزی مشغول کاری گشت تا وقت نماز عصر از وی در گذشت
و نزد بل عز و ب افتادند در آنوقت مردی آمد و عرض نمود که یا امیر المؤمنین من اهل
و عیال هم از گرسنگی هلاک شدند فرمود چرا گرسنگی را درم که فوت من و اهل و
عالم هر سال از آن بود و سر سالش که شیری در اینجا مقام نمود و هر روز گری که اینجا میرود
طعم شیر میشود و از ترس هم هر روز گری دیگر اینجا میرود و از اینجا هفتان روز بعد بایر و ما
ببیشتر ماندیم فرمود که اینجا است گفت اینجا نزدی است آنحضرت آنکشت خود را بجای
یا سر حمله علی داده فرمود که با این مرد برو و چون شیر را بتو نمایی نزدیک شود
آنکشت من با و بجای و یکو که حیدر میفرماید ترا که دیگر در این محل مقلم مکن عارض آن
شیر شنیده و از آن بغایت خائف بود و مخالفت شیر خدا نمیشد نمود نه چارترسان
و هر انسان با آن مرد رفت تا نزد بل اینجا رسید آنرا گفت شیر در پیش آن پیشرفت و من

بیشتر نمی آیم ثوب و چنانکه ما موردی بکن و خوب گوشه خراب که اینجا بود رفت
تا که گوید که چون بر آن پیش برآمدم شیری دیدم خفته چون کا و میشه ترسیدم
و مضطرب شدم و چون مراد دیدم بر زمین زد و در زمین نهاد پس آنکشتی بود
نمودم و پیغام آنحضرت را گذاردم و هنوز تمام نکرده بودم که شیر یکم مثل کا و میشه بود
مانند سگی شد یعنی از ندلل و فرقه نخی و بر زمین افاد و روی بر خاک مالید و بر
ورفت چنانکه جز کرد و می ندیدم پس از آن آنحضرت کردم چیزی از خاطر مگذشت که از آن
استغفار نمودم پس بخدا قسم آنحضرت آمدم وقت فرود رفتن اقبال بود پس آنحضرت بر
خواست و دستها برداشت و لب بدعا حرکت داد و اشارت با اقبال فرمود اقبال
بجای عصر آمد پس آن امام همام ۳ بار در مان نماز بجا آمد گذارد و چون سلام داد
و دعا کرد بمن نکریت فرمود یا خدا اگر شیر سحر بوده است گفتم یا مولای امیر المؤمنین
چیزی بر خاطر من خطو نکرده و من از آن شیر واستغاثه کردم آنحضرت فرمود آن
التفسیر لا مائة بالسوا الا ما دم تبه **بیکر** از اینجا این بود که در وقتی که های لوکا
نخ نشان در هوای عزیمت غزای صفین بال ایشان بود در عرض راه آن والا
جناب در بیابان بی آب نزول فرمود مالک اشتر که همزید قریب منازل و بسیم
سالاری آن لشکر سراسر افزای بود بعضی رسانید که یا امیر المؤمنین اینجا آب نیست
فرمود که یا مالک خدا بجای ما را اینجا آبی دهد خوشتر از شیر و نرم از نسک و
سرد تر از برف و صاف تر از قوت انکاه غشیر مردست و در دال ذنبال کسان
آمد تا بر زمین سوار رسید ایشان و مالک و اصحاب را بکندن آن زمین فرمان داد
چون کندن سگی عظیم پیدا شد و حلقه بران نصب بود مانند سیم درخشان
فرمود این سنگ را بردارید و ایشان صدمه بودند و هر چند خواستند نتوانستند
برداشت پس حضرت امیر المؤمنین ۳ و آن میراب بر چشید یعنی ۳ دست برداشته

دعای بر زبان مبارک جاری ساخت و آنسک کشید چهل کزد و راند و لذت
آید چنان که آنحضرت وصف کرده بود از زیر سنک ظاهر شد مردمان از آن آگاهی یافتند
و چهارپایان را سیراب کردند و از سنک را بجای خود گذاشتند فرمود تا خاک بران
نخندند و از آن مقام کوچ فرمود چون آنکس مسافتی رفت پرسید که کجا رسید
همه که موضع آن چشمه را شناسد گفتند ما شناسیم برغان بجای آن چشمه نافتند
و هر چند جستند اثر آن نیافتند پیدا شد که آنحضرت تشنه است بطریق طلب آب
در اطراف و جوانب میگردد بدیدند ناکاه بی موقع را می رسیدند که از پیروی بوی
آبرو و انش بر چمنان افتاده گفتند هیچ شربت ماری که بجا حداد کف آب شیرین
دارم که از دور و نزدیک باز نگاه داشته ام و چون آوردی بود نفع و ناخوش گشتند
که این آب را که شیرین و خوش شیماری اگر بکسی که صاحبان ما داد میدیدی ذوق آن
ترا هرگز فراموش نکردی و گفتند آن چشمه گفتند که صاحب شما بغیرت گفتند نه و لیکن
وصی بغیرت را بهب بار هستی که تحت از ایشان داشتند و صومعه فرمود آمد و التماس نمود
که او را بخدمت آنحضرت برده اند پس چون بخدمت امیرالمومنین رسید و آنحضرت او را
دید فرمود شمعونست را بهب گفت که ری شمعون این نامیست که ما دریم بر سر نهادیم
و جز خدا تعالی کسی را برای اطلاع نیفتاده و از اینک داشتی آنکه احوال آن چشمه و نام آن
پرسید فرمود این چشمه را حومات و از بهشت و سعادت نیز به و صلی از این آب خورد
و من ازین ایشانم را بهب گفت چنین یافتیم در هر کتب و اخبار کواهی میدهم که جز خدا بیگانه
خدائی نیست و محمد رسول است و تو وصی بغیرت پس ما را هم بکتاب نظر انتساب
آن رفیع جناب گشت در آن سفر ادراک سعادت ملازمت نمود و در هر که جهاد
صفیق اول کسی که بعد از آن شهادت فایز گردید او بود **دیکر** از آنجمله نفرین
آنحضرت بر افس بر ممالک و بر این غایب و اشعث بن قیس کندی و خالد بن ولید

جمعی بجهت اینکه در شنیدن کلام نبوی صبر کنند مولا و فدا علی مولا که نشان شهادت
نمودند بدینگونه که انس بر بر صبی مبتلا شد که علامه انانیت بودند و برادر موضع هجرت
میرد اشعث کوه شود و خالد همیشه جا هلیت میرد و هم چنان شدند که غضب نفرین
کرد بود تفصیل آن در حکایت غدیر مرقوم خامه صدف نفرین کردید **دیکر** از آن
این بود که روزی آنوالا جناب با چندین اصحاب از شهر بیرون بودند که سگی را نشان
غالب شد آنحضرت دو کوزه نماند که از او و بعد از آن نشسته گفت یا الله یا دائم یا
یا قیوم یا فرد یا بار یا رحیم یا ذا الجلال و الاکرام او رفتی و از شرق احوالی را وی
گوید جدا که هنوز منصرف نشده بود که نافر دیدیم که میامد باور آن خرما
و چون با آنحضرت رسید خواست آنحضرت قدری از آن برداشت و نافر را رها
کرد و مساند اسبیم که آن نافر از آسمان آمد یا از زمین **دیکر** از آنجمله این بود که وقتی
کربلای طغیان نمود عجدی که اهل کوفه خانق گشتند که سهرافرو کرد و در غریبی
لجج هالک کردند پس بجناب خطاب امیرالمومنین بطبعی گشته از آن صلاح رسید
بخاک استغاثه نمودند آنحضرت بر اسر رسول خدا سلام شد با مردمان بابایب
قرابت شریف بود و فرمودند بعد از اسباغ وضو که از آن نماز دعا کرد بدعا
چند که مردمان شنیدند و بعد از آن نزد بان اب رفتند و جویب دستکی در دست
داشت بروی آب زد و فرمود انقص یا ذن الله تعالی و مشینه یعنی کم شود
خدا بیگانه و خواهش او آب که شد و فرو رفت چنانچه در همان غراب قرابت پیدا
شدند و بسیاری از آنها با ذن صانع نطق افرین خطاب با امیرالمومنین
بر آنحضرت سلام کردند غیر چند صنف که آنها را حزی و ماد مایه گویند که سلام
نکردند پس مردمان از آن لعجب نمودند و فرمودند که چرا بعضی سلام کردند و بعضی
سلام نکردند فرمود که خدا بیگانه گوید که او را باید آنچه را که پاک یعنی حلال ساخته از مایهها

و خاموش و در گردن از من آنچه را که حرام و بلید گردانید است **فصل چهارم**
در ذکر بعضی از ادعیه اجابت آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام بر سبب احوال و
اختصار از آنچه نفر حضرت زهرا از هر بود بر عر معلوم بدک هر بیان
آنکه چون سر و عالمیان و بجز او میانم از این طرفان برای جادانی سفید
کرد و ابوبکر لعین بعدی و خیانت تحت خلافت را انصاحبش گرفته تحت
دلاورد فدا را از حضرت بضعة الرسول عصب خود و کفر شاد و کائنات و ضابط
اوی را از انجا اخراج فرمود حضرت خیر الشان را بویک فرشته دران باب سخنان
گفت و حقیقت خود را بحدیج و دلایل فاطمه برهم کتان ثابت و روشن ساخته
غیاثیهات از ساخت خامطها رفت و تفصیل آن گفت و شنید و خطبه که
انحضرت در انجلس خواند در کتب معتبره مذکور و ایراد آن در مقام نظر ضابط
دو است الفضا بویک دران بحث ملزم و از جواب آن اکبر گردید ناچار
سندی دران باب نوشت که فدا حق فاطمه است باید که کسی که مغرض شوق حضرت
حضرت خیر الشانند کفره بیرون آمد عمر بن الخطاب لعنه الله بر خورده احوال
برسید که منازعه شما با خلیفه یکجا رسید فرمود اینست نوشته او که فدا
حق منست کسی دران مدخل نماید عمر برافشته دست بازید و آن نوشته را
بجرازد دست وی کشید درم درید آن معصوم را از حرکت بخرون و دلش
کنده با جان خسته و دل شکسته زبان بتفرین آن لعین کشود و فرمود یا بنی
موقت کنایه مرفقه بطنک یعنی نو کتاب مرا با رو کرده خدایتانم که بنویس
کناد بر خنجر خارا کذا بن و عای اجابت تر کار کنند آن سواهل ستم اعانت کنم
دیدند و روح ناپاکش را بمقر سفر رسانیدند **بکبر** از دعا های مستجاب قبول
آن بضعة الرسول این بود که حضرت سید الثقلین و صاحب بحر مواید فواید

دارین مهر کسند بود چنانچه سه روز بود که طعام نشا و لقمه فرموده بود پس بجز طاهره
حضرت فاطمه آمدن آن تازه کل کلشن عصمت را شکسته و نان ضعیف بد چون از سبب
آن پرسید گفت ای پدر سر و است که طعام بخوریم و حسن و حسین از زکریا
بخور و بیتاب شده اند تا عاقبت خفتند سید را بر آن در و نور دیده را سید را
گوده خواند یکی را بر دران راست و دیگری را بر چپ نشاند و فاطمه را در پیش خود بجا
داد و دستهای مبارک بر گردن حسن و حسین جایل ساخت و حضرت امیر المومنین
فرمود از تفادست در گردن حضرت مصطفی انداخت چون آن بر کزید کان حنا
باری مانند کل و لاله بر گردن آن کوه مجد و نیز کوی برآمدند انتره بجانب
آسمان نظر کرده گفت ای سیدی و مولای ایشان مندر حبس و الودکی از ایشان
دو گردان پس حضرت خیر الشان برخواست بخانه دیگر که انجا بود رفت و دو و یک شاد
گذازد و دستها بسوی شان برداشت و با مقتضون دعا نمود که ای سیدی این
محمد بخیر و تو و اینان حسن و حسین دو نواذ به غیر تو خدا فرست بر ما مانده
برخی اسرا غیل فرو فرستادی ایشان خوردند بان کافر شدند بر ما فرست که ما
بان ایمان آوریم هنوز با انجام نرسیده بود که کاسه زهر کشیدید که بوی خوشتر از زهر
مکش از آن سید فاطمه آن کاسه برداشت و فدا کرده نزد آن صدق نشین
عمان سرای وجود گذاشت امیر المومنین پرسید که این از کجاست حضرت اشرف
بنوی فرمود که بخور و سپس یا ابا الحسن خدا ابر که مرا میزاید تا فرزند
داد مثل مریم بنت عمران که هرگاه زکر یا نزد او رفتی در محراب او روزی یافته
لغی گفتی یا مریم کجاست خدای تعالی گفتن از نزد خدات خدا بیچاره وی دهد آنرا
که خواهد چهاب پس طعام خوردند و انحضرت بیرون آمد از دعا های مستجاب
قره العین مصطفی و مرتضی حضرت امام حسن مجتبی این بود که وقتی حو از مریدما

انحضرت کشتند چرا بیدار معا و بر این مورخ و محنت کشید فرمود که این درخت
محنت نیست چرا که من دعا کنم خدا بیاعراق را شام و شام را عراق گرداند و هر
نق و وزن را مرد سازد مردی را حصا را از روی محنت و انکار گفت که انکار که
نوائد کرد انحضرت فرمود بر خیز شرم نمیکنی که در میان مردان نشینی مرد چون
شوهر شد بدید که زن گردیده و آلت مردی رفته و فرجی بهم رسیده و نیز وی
شهر را دزدن نور مردی شد و با هم بشام روید و در راه با قوم مقاربت نماید و تو
انرا کسب شوی و فرزند خنی آوری و انچه انحضرت فرموده بود جمیع واقع و
صدق آن کفار ساطع و لامع گردید و بعد از آن بنده من انحضرت آمده بجهت
اینکه بحالت اولی عود کند استدعای دعا نمودند و انحضرت دعا کرده باز شد
که بودند **دیکر** انچه دعاها ای حاجت آنرا نخل برود من حدیقه حسن سیر این بود
که وقتی با یکی از اولاد بهم سفر بودند در منزلی از منازل ازاد نخلستان خشک
تزلزل فرمودند و خادمان بجهت هر یک از ایشان در پای نخل خشکی نزد پای تمام
فروش کردند و بن بر کف کاش بر این نخل خرما بودی ما از آن تناول نمودی انحضرت
فرمودند میل خرما داری گفت که ری دست بدعا برداشته در زیر لب خنوق کف دعا
از برکت نخل آن دعا که انحضرت سارا آن لب و دهان مبارک جو شنبه نخله از آن
نخلات سبز کشته بجز ما بارور کردید بپستان نخله برآمده خرما می از نخلیدند و هکی
از آن خورید سیر کردیدند و اما از چند دعاها می گوهر در پای سعادت و کلا استخوان
شهادت نور بدید بنی و ولی حضرت امام حسین بر علم این بود که در مهر که غم
اند و زکریا و در وقت شغال انتر عالم سوز محنت و بلا که کنگر اعدا چند مهر
لحظه از حاجی هجوم آورده بودند و سلاطین صفت در تخریب بینان خاندان نبوت
و اما مثل نهر طرف از رحام و خیرگی مینمودند انحضرت بجهت احتیاط فرمود که

بر اطراف

بر اطراف چند که حرم سرای انحضرت بود خندنی کردند و از هر دم برگرد داشت
در آن افکندند که ناجنک از یک طرف باشد ملعون چپا بجنگ شمشیر و نیزه
انگشا نموده تیغ زبان ملامت افراخت و با زار زبانی خاطر انور انسر و بر خاست
گفت یا حسین لقد جعلت بالنار فی الذی بنا قبل الاخره یعنی شتاب کردی باش
در دنیا پیش از عقبه انحضرت را از پیش آن کفار دل آزار دل بدر داده زبان
بفرز آن لعین کشود و فرمود که الله آخره بالثا و الذی قبل الاخره یعنی با
الها لبونان او را باش در دنیا پیش از آخره هنوز آن امام همام دعا را تمام نکرد
بود که اسب ملعون چووشی و نویسی کرده سر نکونش در آن خندنی انشاید
و جان پلیدش را بقعر آتش جهنم روانه ساخت **دیکر** انانچه این بود که در همان
مهر که بر بلا که انحضرت را باب خنجر جفا شریف شهادت بچشاندند ان التهاب
آتش جگر کداز جرحه آیه طلبیده و هنوز آن لب و دهان مبارکش ز سر سیده بود
که ملعون پتری نداشت در کام انحضرت آمده از آب خوردنش باز داشت
انحضرت خون بکف مبارک گرفته بجانب سمان افشاند فرمود که خلا یا
نقا و را تشنه گردان ناوی گوید که حکایت کرد مرا که در وقت مردن
آن ملعون پلید حاضر بود که آتشک دل میبرد و فریاد میکرد و از حدت حرارت
مروجد و دف پیش روی داشته و از شدت برودت آتش دران در پشت
وی گذاشته بود و از تشنگی مینالید و آب بطلبید پس ندی بزرگ بر آب
و شیکه پنج کس را سیراب ساخته با وسایند و می شامید و همچنان فریاد میکرد
که تشنگی مرا هلاک گردانید و حالش بر همین منوال بود تا آنکه تشنگش ترکید و بچشم
اصل گردید **و اما** از دعای حاجت اتمای سرور دنیا و دین حضرت امام زین

دعائی بود که آن حجر لا سود کو یا کشته بر امامش و ادای شهادت نمود و فصل
این حجر را اینکه چون حضرت امام حسین در حجر شهادت یافت و روح پاکش
از تحت برای عالم خال بعالیه علیین شتافت محمد بن حنفیه در خلوت خدمت
حضرت سجاده گفت که ای پسر برادر تحقیق که دانستی که حضرت رسول خدا
وصایت و امامت را بعد از خود بامیرالمومنین داد و بعد از او بحضرت امام
و بعد از او بحضرت امام حسین و پدر تو رضی الله عنه کشته شد و وصیت
نمود یعنی احب را بوصایت و امامت تعیین نفرمود و من هم بخواهم و پدر تو
دو شاخ بکمال صلیم و در من از تو بزرگترم و بوصیت و امامت از تو سزاوار
ترم پس بدان باب ما من مازعه و محاصره کن یعنی دست از آن بردار و بمن گذار
حضرت در جواب این مضمون ادا فرمود ند که یا ام از خدا بزرگوار و عاقلتر چیز
که حق بوقیست انی اعطاک آن نگوی من آنجا اهلین بدرستی که پند میگویم
و احذر از میفرمایم ترا از اینکه بوده باشی از جهالت پیشینگان و بدرستی که
پدرم صلوات الله علیه وصیت کرد بمن پیش از آنکه متوجه خلق شود عهد نمود
بدان امر با من بیک ساعت پیش از آنکه شهید گردد و اینک سلاح رسول
خداست که نزد منست پس متعرض این امر مشو که من میترسم بر تو از نقصان
و بر آنکه حال بدرستی که خدای عزوجل گردانیده است وصیت و امامت را
در فرزندان حسین پس اگر خواهی بیانا نزد حجر لا سود روم و این داویم را بگو
او بریم و او را از این سوال کنیم و این کشتی که در میان ایشان بود پس نزد
حجر لا سود رفتند حضرت امام محمد بن حنفیه را گفت که توانی اندک و بخدای تو
نادی کرد و از او سوال نمای که حجر را برای تو بگو یا گرداند بعد از آن پسر پس

محمد بن حنفیه در دعا حاضر نموده بعد از آن حجر را خواند جواب وی نکفت
حضرت فرمود که ای عم اگر بنفوس و امام میبودی هرگز این جواب نمیگفت
محمد حنفیه گفت اکنون بود عاقل و سوال نمای پس آن امام محققان مشهور
صامت و ناطق متوجه درگاه الهی کشته را بچند خواست دعا نمود و بعد از آن
خطاب بچهره فرمود که سوال میکنم ترا بآن خدای که گردانید در تو عهد و میثاق
انبیا و اوصیا و هم مردمان را که خبر دهی ما را بعد از حسین بن علی و امام کتب پس
حجر حرکت آمد چنانکه نزدیک بود که از مکان خود زایل گردد و بعد از آن خدای تعالی
آنرا بزبان عربی واضح و گویا گردانید گفت بدرستی که وصیت و امامت بعد از
حسین بن علی و پسر فاطمه بنت رسول الله مرثاست پس محمد بن حنفیه بامامت و
ولایت حضرت قایل و معترف گشته باز کردید **سید** از جمله سهام خا و گذارد دعاها
آن پیشوای صفار و کبار آن بود که منهای بن عمر که از اهل کوفه بود و بشیر بن غالب
مدینه و بیشتر فریاد و ملازم حضرت علی بن الحسین فایز گشته آنحضرت احوال
بن کا مل از ایشان پرسید و بشیر عرض رسانید که او هنوز زند است آنحضرت و شما
بر داشته آن لعین را نفرین کرد که الله خدا دقت حرم الحاد بدلا لآتم از قهر حزان
یعنی الهی بچنان اودا کردی و این الهی بچنان اودا کردی آتش و این حرمه هان ملعونست
که در معرکه گردید تیری بکمان آن دوسر بر خلق کشید علی اصغر زرد روفتی که بر روی
دست پدر نیز گوار خود بود و آنحضرت اودا و دایع میفرمود القصد منهای بن عمر گوید
که بگوفا آمد بدیدن بخمار رستم و قتی رسیدم که بخمار از خانه خود برآمد بجای من
من بفریاد و فریاد کردم تا بیکسان آمد که موضوعات و انجا در کوفه ایستاده ها
اظهاری داشت و او خود بطیلب حرمه فرستاده بوده که جمعی آمد گفتند که بنات
باد ترا میمیرد که حرمه که فشارند پس چون آملعون را آوردند و چنم بخمار برافزاد

کشتی که فی الله الذی امکانی فیک یعنی خدا را که مقرر داشت داد پس فرمود تا اهل
طیلمند و هرد و دست و پای آن سر کرده اشقیاء را ببرند و بعد از آن امر کرد
تا آنرا فرو خشد و آن پلید را همچو سرکین سوختند پس چون این دیدیم گفتیم چنانچه
الله عظمی که تسبیح بگوید و لیکن در این وقت چه عجب بدی که بان کوبان کردید
من آنچه از حضرت امام زین العابدین در بعضی از حرمه شنیدم بودم برای او حکایت
نمودم عظمی که گفت ترا بخدا قسم میدهم که تو از حضرت شنیدی که چنین گفتیم اگر کسی
قسم ببل زمرکب فرو داند و در وقت نماز گذارد و سجود در آنجا طول داد بعد از
آن برخواست سوار شد و من نیز سوار شدم روانه شدیم چون بر ابرخا نرسید
گفتم ایها الامیر اگر نزد من فرو داند مرا مشرف ساز می توانی بود گفت ای صالح
تو مرا اعلام مینمائی که علی بن الحسین دعا نموده و خدا بیگانه را بدست من مستجاب فرمود
و با وجود این مرا بطعام بخوان امر فرمود زبیت که مرا باید بسکین انقازین روزه داشتم
گفتم احسن الله ثوابک و اما از دعاها ای حاجت ما شرخا زن عاوی اوایل و
او آخر حضرت امام حضرت امام محمد باقر این بود که جوانی از اهل شام بحضرت
الکبیر خجسته آئین آفرید و بنا و دین آمدی و بسیار شستی مروزی آنحضرت گفت
که آمدن من بحضرت تو و بسیار نشستن ترا از این جهت است که تو را دوست میدارم
بلکه از جهت مصاحبت و فضل است که از آن خوش دارم آنحضرت از این سخن برآفتند
اما هیچ نگفت و بعد از آن چند روز نگذشت که تو آمدی آنحضرت احوال او پرسید
گفتند بهما راست تاروی خبر آوردند که اوقات کرده و وصیت کرده که تو بروی
نماز گذار آنحضرت فرمود که چون ویرا بشوید بر سر بگذارید و گفتن مکنید تا من نزد
شام آنکه برخواست و وضو ساخت و در وقت نماز گذارد و دعا نمود و بعد از آن
نمود آنکه بغلین پوشید و بر دایه حضرت رسول ص ملبس گردید و رفت تا بخانه

که بخوابد

که آنحضرت از آنکه بر سر بخوابد مایند بودند فرمودای فلان و نام آنحضرت بر درجها
گفتی لیکن و سر برداشت و نشاند آنحضرت شریقی خواسته از آن بوی داد و
پرسید که حال آنحضرت گفت روح من قبض گردید و در آن شکی ندارم و بعد از
آن از وی شنیدم که از آن خوشتر نشیده بودم که روحش با و باز میدید که محمد ص علیه
اولا نما خوست **دیکر** از آنحضرت این بود که آن امام همام در میان مک و مدینه
مردی از حجاج بیت الله الحرام رسید که دراز کوشش مرده و بار و شاعش متفرق افتاده
بود آن مرد مسکین چون آنحضرت را دید روی بوی آورده گفت یابن رسول الله
دراز کوشش مرده و در راه مانده ام دعا کن که دراز کوشش زنده شود آنوالا اجاب سوال
او را مبدل داشتند در آن باب دعا نمود و خالق موی و حیات آن دراز کوشش
احیاء فرمود **دیکر** از آنحضرت این بود که آن امام معلى و قائم طریقی هدی در سفر حج بیت
الله با جابر جعفی هم گماوه و همراه بود صحرا کاهی جابر را فرمود که فرود آمد چهار شتر
گرفت و خود نیز فرود آمد بدست راست راه رفت و در سریشانی که انتخاب بود
ریت را برکنار کرد و میفرمود خدا ما را آب ده ناکا سکی سفید مرتع پیدا شد
آنرا کند چشمه آب صافی ظاهر گردید و با جابر از آن وضو ساختند و شام شدند
و روانه گردیدند بعد از آن بدی رسیدند که درختان خرما در آن بودند آن
نخل حدیده قریب بجائی و آن شتران را رفواید دو جھانی نزد درخت خشک رفته
فرمودای درخت ما را طعام ده درخت باردار گشته شاخ فرو داشت تا
از میوه آن چیدند و خوردند اعراض آنرا بدید گفت هرگز چنین سحری
ندیده ام آنحضرت فرمودند که بر ما اهل بیت دروغ مگوی که در میان ما
سحر و کاهن نباشد ولیکن اسمی چند انا سماء الهی بما آموخته اند که بان میخواهند
و میدهند و دعا مینمایم و اجابت میکنند **دیکر** از جمله دعوات عجیبه غریبه

آن امام کزین و آن سرشت را با مورد دنیا و دین بود آنکه چون طاعتیان و باغیان
بخشیده لعنهم الله بجز و ظلم ام خلافت را سئولی و بر شیعیان و محبتان خاندان
کرامت و امامت سئولی کشند دست تقدی بقتل مؤمنان برآورند
و بر بالای خبر هائیکه بجناب مطابا میر الوصیین - ناسرا میکشد و سبک
حتی اینکه در مسجد هابغیر و بر منبر شریف آسرو و نیز از خدا و رسول شرم نگیرد
مرتبک این امر شیعیان میبودند و اگر کسی معارض ایشان میشد وضع میکرد تیغ
کشیده بقتل ایشان مبادرت مینمودند و شیعیان با آن اعتقاد از این جور
و پیدا دجیان رسید ترک خاندان دادند و از وطن مالمون جلا نموده و بدایه
غربت بخاندان آنکه جمعی از شیعیان بخدمت حضرت سید القابعدین رفته زبانی
ضعیفه نالی بکفایت کنونند و جو و دیگر آنقوم لعین شمه عرض نمودند آن
حضرت چون این سخنان از ایشان استماع نمود نظر بجناب آسمان کرده فرمود
سبحان الله ما احملکم و اعظم شأنک حاصل معنی آنکه چه بسیار است علم تو و جلال
شان تو که ایشانرا مهلت داده بعد از آن فرزندان و چند خود حضرت امام محمد باقر
خوانده اینضمون را فرمود که فردا مسجد رسول الله رود داشته که جبریل ام آرای
رسول فرود آورده بگیر و حرکت ده از آن بزمی و هاشکی نه بشدت که هر مردمان
هلاک شوند حاضرین یزید جعفری که با وی این روایت و ناقل این حکایت است گوید
که من از این غرض شگج گشتم و محرکا که هنوز قدری از شب باقی بود بدخانه آنحضرت
رفتم و در آن درگاه همان پناه بودم که حضرت ابی جعفر بیرون آمد سلام کردم
جواب سلام گفت فرمود که چیزی را داین وقت آورده و مسجد جدت رود و این روایت
دهد هاشکی نه بشدت که هر مردمان هلاک شوند یعنی برای رسیدن بحقیقت
آن آمده ام آنحضرت اینضمون فرمودند و الله که اگر وقت معلوم مقر و اول آنقوم

مقدر نبودی هر آینه این خلق در یک چشم زدن بر زمین فرو رفتی و لیکن
عباد مکر مون لا یبقی بالفعول و نحن یا مری نعل این کلام از آیه کریمه بل عباد مکر مون
لا یبقوا بالفعول و نحن یا مری نعل این کلام از آیه کریمه بل عباد مکر مون لا یبقوا
بالفعول و نحن یا مری یعلون که در سوره انبیاء اقتباس شد و مراد هانا اینست
که ما از جمله بندگان گرامی خدا ایم که سبقت بگیریم بر خدا بیجا سخن و بفرمان او
عمل میکنیم یعنی با آنچه خدا تعالی مقرر فرموده، مضاد داده و امر او را کردن بنهاد ما ایم
جابر گوید که کفتم یا سیدی چرا ما را در مان این کار می شود یعنی سبب تحریک رشتن و
نزول بلا بر مردمان چیست آنحضرت فرمود که در روز حاضر نبودی که شیعیان بیک
حکایت میکردند از آنجا می پندد و میگفتند از این ملاعین مرا فرمود که ایشان را
ترسانم که شاید از آن اعال از ایشان کفتم چگونه ایشان را ترسان و ایشان
بش زعد و حشرند آنحضرت فرمود با ما بیامجد حد من تا قدرته از قدرتهای خدا
می توانم که ما را با آن اختصاص داده و از مردمان همین ما را با آن منت نهاد است جابر
گفت پس آنحضرت بمجد رفتیم دو دکت نماز گذارد و روی خود برخاک نهاده
یکلامی منکرم کردید بعد از آن سر برداشت و دشته بار یکی را ستین خود برد
آورد بوی مشک از آن دمید و فرمود ای جابر این رشتن را بگیر و فاند کی برو
مها دا که آن حرکت دهی پس طرف آن رشتن را گرفت اندکی رفتیم فرمود بایست
ای جابر ایستاد بعد از آن حرکت داد رشتن را حرکت داد و فاند یک بعد از آن فرمود
طرف رشتن را بزمزد. دادیم کفتم چکار کردی یا سیدی فرمود و تحکیم بیرون رو
و به بین که حال مردم چیست جابر گفت که بیرون رفتم دیدم که مردمان از هر طرف فریاد
میکنند و در مدینه زلزله میخیزد و اکثر خانههای مدینه خراب شد و پیش از سه
هزار کس از مردودن هلاک گشتند و مردمان را دیدم که بمجد بغیر پناه میبردند

و میگفتند چون خدا ایشان را ببلائی خفت و زان لاله لایکند که ما امر معروف
و نهی از منکر را ترک کرده ایم و فسق و فجور و ظلم بر آل رسول در میان ما آشکارا
کرده و جابر گفت پس من مخیر ماندم مرد ما را میدیدم که حیران و گریان
میبودند مرا از گریه ایشان گریه گرفت و ایشان نمیدانستند که از کجا باین بلا
گرفتار گشته اند پس بچند من باقره باز گشتم و مردمان در مسجد پیغمبر بگرد
وی در آمده بودند و میگفتند یا بن رسول الله بنی پیغمبر چه بلا بر ما فرود آمد
پس برای ما دعا کن آنحضرت فرمود که پناه ببرید بنافه و دزد و دعا و صدقه بعد
از آنحضرت دست مرا گرفته دیوان شد و فرمود چیست حال مردمان گفتیم پس
یا بن رسول الله خانه و مسکنها خراب شد و مردمان هلاک گردیدند بر ایشان رحم
کن فرمود خدا بر ایشان رحم میکند و اما از دعا های اجابت انهای خازن کنوز
معارف و حقایق حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام نقل فرمود که بر او ای
علی عباسی نمود که سفاک و منصود و اینهی و از قبل ایشان حاکم مدینه بود پس
تفصیل این حال اینکه داود مذکور معلى بن خنیس را که از مولای و خدام حضرت صادق
و از وکلا و قوام آن امام همام بود هواره بقدم اخلاص و ادا دین طریق بندگی و خدمت
کناری آن مهر پیر فرزند کی و سعادت پیس بود بقتل رسانیده بر دار کشید و با
زشت زان لعین بر خاطر سوار آن امام گزین بغایت گران آمده در آن باب باوص
و خطاب کرده ایضون فرمود که ای داود مولای من و پیغمبر برای چه گشتی گفتن بکنتم
فرمود که گشت گفت بنده ام دروغ نیز میگوئی بخدا فی که بعد از آنکه او را بظلم و
عدوان بقتل آوردی داضی گشته بجهت شهرت برادرش نیز کردی بخدا کردی
نزد خدا بشما بهتر از تو بلند تر و از تو گرامی تر و از چند تراست و تو را از خدا بشما
موفق باشد برای او یعنی در روز قیامت برای دیوان و خون خواهی و پس بین

که چگونه

که چگونه از او دهائی خواهی گرفت بخدا که خدا بر او خوانم و تو را نفرین کنم داود رو
گفت که مرا از دعای خود میفرستای نفرین کن چون شب در آمد امام مطهر غسل
نموده جامه دعا در بر کرد و روی عجز و نیاز بد نگاه خداوند دوست نواز
و دشمن کد را آورد و بنظر حق و ناری گفت بر و در کار از تیرهای خود برد
زن که دلش را شکافید بعد از آن غلام خود را گفت کوش کن و به بین که گشتی
فاش فریاد یعنی نوحه و شیون میکند در این بودند که فریادها بلند شد
پس آنحضرت بجهت افتاد و میگفت تا صبح دمید و در مسجد میگفت شکر العزیز
شکر اللدائم القاتم الذی یجیب المظطر و یکشف الملوئی و الملوئی العوی چون
روز شد خبر رسید که داود مرده و جان مالکان دوزخ پیر دماست و در کتاف
شریفه کعبت نفرین آنحضرت بر آن خون گرفته چنین مذکور است که آنحضرت پیغمبر
انشاء را که و ساجد میبود و چون سحر شد در سجده فرمود که اللهم انی
اَسْأَلُكَ بِعَقْرِ نَائِكَ الْقَوِيَّةِ وَ بِجِلْدِكَ شَدِيدِ الَّذِي كُلُّ خُلَفَاءِكَ كَرَّ لَيْلٍ
اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَأْخُذَ السَّاعَةَ بِحَصْلِ اَنْيَاكِهِ بِالْهَاءِ بِدِينِي
كَمَنْ مَثَلَتْ مَبَايِمَ اَنْ تَوْبَعُونَ قَوْمِي تَوْ وَ بَعْضُكُمْ نَحْتُ تَوْ كَهْ خَلْقُ تَوْ
ذليل آنند بعضی احدی را از ان افتناع مفید و نیست اینکه در روز فرشتی
بر محمد و آل محمد و اینکه بگری او را همین ساعت راوی گوید که آنحضرت سر از
عجده برداشت تا اینکه فریاد شنیدم در خانه داود بن علی بر آنحضرت سر بر
داشته فرمود که بد رسیکه دعا کردم بر او بد عافی که بر آنکست خدای عز و جل
بر او فرشته پس بر سر وی کاوچ کوبی از اهن زده که مثانه اش شکافته شد و
دیکر از اینجمله این بود که وقتی مغرور دلیخت جان سخت منصور و افضی بخت
لعنه الله بر قتل امام مکره محمد حضرت جعفر بن محمد علیه السلام که عزیمت بسته کس لاجتأ

اندر و باخار فرستاده بود و از غایت جد و حرص بران در آن حال این مقال بر زبان
بلید آن بدسکال میگذشت که خدا مرا بکشا و اگر من و بران کشم خدا زمین را از خون آ
دها و اگر من زمین را از خون وی آب ندهم که ناگاه سهیلکان آمدند و آنحضرت را آوردند
و پیش از آنکه برده بر دارند و آستید و آستید و قدم بهارگاه شوم آن اهل کداری
دیدند که لیمای مبارک آنحضرت حرکت میکرد و سختی در زیر لب میگفت و چون
داخل مسجد شد منصور با نشدت و غلظتی که سخت و پرا بود چون او را دید
آغاز تعظیم و تکریم نمود و گفت حباب این عم و مرجبا این رسول الله و او را نزد
معاونت تابرسند نشاند و چون خوان گستر دند و طعام آوردند منصور بپوش
خود لقمه بر میداشت و در دهان مبارک آنحضرت میگذشت آنکار بقضای حق
پرداخت و در بر امراض و روانه عبدالله بن ابی لیل که ناقل این حکایت گوید که چون
آنحضرت بیرون آمد گفتند ای نوکریم دوستی و تولا ای من بتو بر تو ظاهر است
و من پیش از آمدن تو سخن اینو شنیدم که در بار تو چه میگفت و چون بوی حرکت
لب مبارک جنبیدند شک نکردیم که بعضی کو یا گردیدی و بعد از آن دیدم بعضی وی از
اعزاز و اکرام با تو کرد است و آنکه اگر صواب دانی آن سخن در من آموذی که هر وقت
میش ایشان روم بان کو یا شوم که من با شنای ایشان گرفتار و از رفتن نیز دلایل
ناچارم فرمود آری گفتند ما شاء الله لا یأبى بالخیر الا الله لا یعرف السؤل الا الله
ما شاء الله کل لیمه فی الله ما شاء الله لا یفول لا یفول الا الله **دیگر** انما جلد آت که
محمد انظوری و وزیر و وافی و طاعت نموده و او امامت حضرت صادق را قائل بود
و هوایه بقدم اخلاص طریق محبت مقتدای عام و خواص میبود گفت روزی
نزد خلیفه رفت و برانست که دیدم سبب تفکرم برسدیم گفت از بنی فاطمه پیش از هزار
کس گشتم و سید و امام ایشان و الگذاشتم گفتیم او کیت گفت جعفر بر محمد و من دانستم

که تو امامت وی قائل و بیک سیکه او امام من و امام من خدای است لیکن همین
ساعت از او فارغ کردم یعنی و برایت بیا و خود را از دغدغه و راهم چوت
این سخن شنیدم بخدا که دنیا منظر مرا بیک شد از غم پس شرف خواست و بعد از
فرار از اکل حاجت فرمود تا مرده مانا بیرون کرد و من شانه زد و می ماندم پس
طلبید و گفت همین ساعت جعفر بن محمد را حاضر کنیم و او را بعضی مشغول سازم و چون
غما آمدن بر برگرد فرمودن وی بخت پس من بچهر خود را بجلاد رسانیدم و گفتم
پس رسول خدا را خواهی کت گفتند و الله گفتیم چه خواهی کرد گفت چون دانی غما
بردار کردن دانی خواهی نزد و باک ندارم که کار بچهر انجامد پس آنحضرت را حاضر
و من در برده اول بوی رسیدم میگفت یا کافی یا کافی موسی فرعون گفتی شرم و چون بر
دیگر که میان او و و دانی بود رسید میگفت یا فانی یا فانی یا فانی که لیا دارم نه داند
چه گفت و سفت غار نداد بدم که حرکت دادم چون کشتی در دریای وافی را
دیدم لرزه بر اعضا افتاده پیش روید و بان وی آنحضرت گرفته بر تخت خود نشاند
و خود چون بندگان در پیش وی نشست و گفت مولای من بچه کار آمدی فرمود
نور خواندی گفت مرا که بد آنچه خواهی فرمود از نو این میخواهم که مرا خواهی تا
خود پیش تو ایام کف فرمایان بردارم آنکار آنحضرت برخاست و بیرون رفت و
او خوابید و کافهای بنمود و سحاب بر خود پوشید و میلرزید و بهادر نشد
تا نصف شب و چون بیدار شد گفت این امر عجیب بدی بخدای که چون جعفر بن
محمد داخل شد این قصه دیدم که بوج و حرکت در آمد چون کشته در دیوار و از دماغ
دیدم دهان کشاده و لب زیرین شب این فیه و لب بالا بر فراز آنها افتاده و بزبان
تازی واضح میگفت که ای منصور خدا ایستاد فرموده است که اگر حرکتی کنی ترا یا
محمد اهل این گوشه فرورم چون این شنیدم عقل من نابال شد و دست و پا بزم

گرفت راوی گوید که گفتم بخواهد بود کشت خاموش شوند بدان که جعفر بن محمد
خلیفه خداست **دیگر** از آنجمله این بود روزی که در مکه معظمه در میان خود
طعام تناول میفرمود غلام خود را فرستاد که از خمر برای وی آب آورد
غلام در مشقه در کرد و چون آمد آب نیاورد و آنحضرت از سبب آن سوال کرد و
گفت صاحب زمزم انمن پرسید که تو غلام کیستی گفت غلام جعفر بن محمد کشتی خدای
اهل عراق یعنی جعفری که اهل عراق برای او شریه الوهیت قرار داده اند آنجا که
از آن گفته ناصبها را شفته رو بقبله کرده دست برداشته دعای برتران میخواند
آورد و آنکه غلام را فرمود که برو و بین که حال وی چگونه کشته غلام رفت و دیدار
مرد و مردمان او را پیرون می کردند و گفتند که او ایستاد بود و هم چنان بر سر
پای مرد الفصه الملعون بی ادب بیک پیرو فریاد می کرد که مرا مت حسب امامت
منصب از پای مرا مدهد البواب رسید و بدینجهت زمزم را از روی الملعون خلاص
گشته دامن ساختن باب دعا علی آنحضرت از لوث ملاقات از سان بید پاک کرد
دیگر از آنجمله آنست که علی بن حمزه روایت کرده و حاصل مضمون آن اینست که در
خدمت آن امام همام بسفر حج پست الله الحرام میرفتیم در راه در پای و نخل نشستم
آنحضرت لب مبارک حرکت داده دعا کرد که من فهم نکردم آنکه خطاب بآن درخت کردم
که من فهم نکردم آنکه خطاب بآن درخت کرده فرمود که ای نخل ما را اطعام ده از آنچه
خدا آید در تو دید دیگران ندو می بیند کانش پس درخت را دیدم بجان آنحضرت میل کرد
و برک و خرمای تراورد فرمود بنام خدای بخور پس از آن خوردیم خوشترین و پاکیزه
ترین رطوب بود اعلی آن دیده گفت سحری از این عظیمتر ندیدم آنحضرت اینمضمون
فرمودند که ما و شما نیایم در میان ما نه ساحر باشد و نه کاهن بلکه خدای را
خوانیم و او ما را اجابت کند اگر خواهی خدا را خوانم تا تو را سکی گرداند و بخانه خود

نزد اهل خود روی و در پیش ایشان دم جانی و تملق کنی اعراب از سبب کشتی
آنحضرت دعا کرده اعراب در ساعتی شدند و رفت و من بفرموده آنحضرت از دنبال
او رفتم و بقبله و خانه خود رسید در پیش اهل خود دم لا بر می نمود و ایشان عصا
برگرفته او را پیرون کردند و من بخدمت آنحضرت باز گشتم وی را از آن خبر دادم
مادران سخن بودیم که وی آمد پیش آنحضرت ایشان را شک از چشمهایش روان کرد
و فریاد میکرد و بر حال میغلطید آنحضرت را بر او رحم آمد دعا کرد تا اعراب بصوت
اقل عود بخود بخود دیگر باره از کربان جان انسانیت سر بر آورد **دیگر** از جمله دعاها
آن امام محرم اسلام از عیوب و حیوة بخش اموات قلوب علیه السلام آنست که مردی
بود از اهل خراسان صاحب مکتب و مال و مخزن با طش از نقد محبت اهل بیت میبرد
مالا مال صورت احوالش خط و خال محاسن حاصل موصوم و تحقیقه حیانتش با رقاصه
صفات مرفوم پیوسته بهندم سعی طریق ادراک معادیت حج پیروی و هر سال هزار
دینار از مال خود بکار بخش آثار پشوا می خلاص حضرت امام جعفر برسم هدیه
نبدیم فرمودی دختر عش را که او نیز در ثروت و تمول حقیقتی وی بودند صلاح و
حسن اعتقاد پیروی او می نمود و در جهالت نکاح داشت سالی از وی استدعا نمود
که او را نیز بفرم بخش از حج با خود برد تا هم ذمت خود را از فرض حج فایده ساختن
خود را با سعادت عظمی رساند و هم زیارت مدینه مشرفه و ادراک خدمت مقدس
حرم سرای جناب مقدس جعفری نمود و از خالص مال خود فدای برای ذخیره عقبه
مدینه ایشان گرداند الفصه مرد ملتس از ناپذیرفته روان شدند تا بیدیشه
مبارک رسیدند و باز روی کرد داشتند فایز گردیدند و مرد هزار دینار مقرر شد
آنحضرت را همراه برداشته و با کسب در صند و قجه که زنبه آلات درمان بود گذارند
بود در بنوق بجهت تسلیه آن فوج بر سر صند و قجه رفتند بعد از مدتی قتل و هلاک

گشود و هر چند حجت اثری از آن مال نبود و در آن امر حیلان گشته بالفقر و ده
ذریه الاث از آن نزد یکی از رفقای هم شهری رهون ساخته هزار دینار قرار داد
و بموجب آن بوجیه حجت آنحضرت برده ضمه را بوقف عرض داد و آنحضرت فرمود
که بایک بیت آن بپایید است مرد گفت چگونه بنمایید که کسی را چنین و دختر عم را
بر آن اطلاع نبود آنحضرت فرمودند که ما را دست شکی رولاده بود فرستاده آنرا
مرد در آن امر بغایت متحیر و بطریق دین بیشتر از پیشتر متحیر گشته آنرا بر صاحبش
باز داد و رهون خود را گرفت و هم در آن اوقات آن بجهت کاری از خانه برآمد
باز کرد بد ز نار در حالت تردد دید و گفتند که او را در دلی عارض گشته چنین شد
محدث زن و فوات نموده مرد چشم وی خوابید و دهانش زبیت و دهان چپ و
حقه کفن و خطوط قبر کرد بد پس بخدمت مراعی شوه سرافرازی و محی مراسم دست
نوازی یعنی آن امام همام رفته اسد عا نمود که قدم مبارک بر بجهت دارد و بر آن زن
نماز گذارد آنحضرت دو رکعت نماز گذارده دست برداشت و دعا نمود انکه فرمود
که بمنزل خود رو که اهل بنمزد است و نوا و ادا در منزل خود یابی که بر من می کند و
با ستم مرد چون بخانه رفت حال بر آن سوال دید که آنحضرت فرموده بود پس چند ایراد
کرد و مراسم شکر آن نعمت بجای آورد و بعد از آن روانه مکه معظمه شدند و در همان عام
آنقبیل خواص و عوام بمتوجه بیت الله الحرام کرده بدید در اثنای طواف چشم زن بر آن
دیدند فلان اما من افتاد که مردمان هاله صفت کرده وی در آمده بودند شوهر خود را
پرسید که این کیست گفت حضرت جعفر بن محمد زن گفت بخدا قسم که این همان کس است که
دیدم که دست بر ساق عرش زده بود و شفاعت می نمود تا خدای عز و جل روح مرا برین
من باز کرده ایند **محدث** از جمله آن دعوات بایرکات دعائی بود که ما شنیدیم آب حیات از
چشم برادر دل و زان مبارک آن خضر طریق بجات جوشیده و محمد خفیه را بدان

ساخت تفصیل این حال و تبیین این مقال انکه ابوهاشم اسمعیل بن محمد جری که در کتب
بجای در عداد ثقات مسطور است در بدایت حال با اعتقاد یکه کیانیه بوده که محمد
امام مبدل است و میگفته اند که او نموده است و از آن جهت حضرت صادق در باره
او فرمودند که او بر هیچ بیت یعنی اعتقادی صحیح و مدعیی درست ندارد این سخن با
مدکود رسید بخدایت آنحضرت آمد و معروض داشت که یا بن رسول الله شنیدم
که در حق من چنین فرموده اند و من عمر خود را در هوا داری گذرانیدم و بجهت و لا
شما از مردمان کنار گرفته ام آنحضرت فرمودند که تو می گویی محمد بن خفیه در شعب
نصوبیت یعنی اعتقاد نوابیت که زنده است و در انجاشیری پرواست و پلنگی حجب
وی با مداد و شبانگاه روزی و بدوی آوردند وای بر قیامت که رسول خدا
و علی و حسن و حسین علیهم السلام را از انچه کردند و شریعتی که بنمایند اسمعیل گفت که بود
محمد خفیه را بلیست فرمود آری بدینکه پدرم را خبر داد که بر او نماز گذارد و او را
دفن نمود و من آیتی بنمایم انگاه دشمن اسمعیل گرفته سیر فری برد و دست بر قبر
زد دعائی کرد پس قبر شکافته شد و مردی ظاهر گشت موی سر و محاسنش سفید
و خاک از سر و روی خود می افشاند و میگفت یا اباهاشم مرا میشناسی اسمعیل
گفت نه گفت من محمد بن علی بن خفیه پدری که که امام بعد از حسین علی بن الحسین است
و بعد از او محمد بن علی و بعد از او این مرد پس سر بر میان خاک کشید و قبر همچنان
پوشیده کرد بد **محدث** از جمله این بود که منصور و انقی ملعون عبد الحمید بن العی
العدا را گرفته مجبوس ساخته بود محمد بن عبد الله بن الحسین صدیق و یار وی بود
در آن سال برج رفته در عرفات ادراك شرف ملازمت حضرت صادق نمود آن
حضرت احوال عبد الحمید از وی پرسید بعضی رسانید که او در حبس منصور است آنحضرت
دست مبارک ساعتی بد عابر داشت بعد از آن فرمود یا محمد قد والله خلی سبیل

صاحبک یعنی بخدا قسم که مصاحب نواز حسین ^{علیه السلام} ها یافت و بعد از آن چون محمد بن
عبد الله از آن مراجعت کرده با عبد الحمید ملاقات نمود از وی پرسید که در چه
منصور ترا از زندان بر آورد گفت و زعفران بعد از عصر **یکبار** از این بود که کار
عیسای از آنحضرت استماع کرد که خدا بیگانه است نماید که روزی کند او را مالی که حج
بیاورد آن گذارد و دههای خوب و برای مرغوب و زن از زندان شریف و
نیکوکاری بوی کرامت فرماید آنحضرت متوجه دعا گشته اینمضمون را نمود که الهی
او را ضیاع خوب و برای نیکو وزن صاحب از قوم کرام و فرزندان نیکوکاری که از
حصار مجلس حکایت کرد که سالی در بصره بخانه حماد بن عیسی رفتیم گفت که خطابیاری
دعای حضرت صادق را که برای من کرد گفت آری گفت این سری منت و در باب
مثل این سری نیست و دههای من بهترین دهاست و زوجه که دادم از قوی بودم
خواستام و فرزندان من ایستند که میثاقی و چهل بهشت حج گذارده ام را وی گوید
که حماد و حج دیگر بعد از آن کرد که پنجاه حج بر طبق دعای آنحضرت تمام باشد و بعد از
آن بفضیله پنجاه و یکم پیرون رفت چون به جعفر رسید بپایان وادی رفت که
غسل کند بلی آمده و او را بر غلامانش از پی شناختند و ویرا گرفتند چون بر آورده
مرد اش یافتند و از این جهت حماد را بعد از آن غریق الحنفیه میگویند **واقعا** از آنجانب
اجابت اثر امام دهر و آفتاب ابو حضرت موسی بن جعفر علیا السلام یکی آن بود که روزی
در منی بر سر کعبه ایستاده بود که ماد و کای از او مرده و وی گریان و فزیده بود و کودکی
پنز کرد وی میگریست آن امام مهربان و جاریه جوی چهار کان نزد آن زن آمد
که پرسید که کعبه کجاست و ماد و کای داشتی که من و ایشان از آن بود
و آن مرد و مای برکت ما ندیم فرمود یا الله خواهی که آن کا و را برای من بفرستد کرد
گفت آری آنحضرت بیکسوف رفت و در رکعت نماز رکوع دارد و دست برداشته ایهای مبارک

حکایت وادانگاه پیش کا و رفته پای مبارک بران زد کا و ریخوات و دست ایشان ^{چون}
زن آن امر عجیب مشاهده کرد فریاد برآورد که عیسی بن منم است عجب ای کعبه بران
حضرت میان مردمان ذوق و رفت **یکبار** روزی از مدینه برآمد مردی مغرب را دید
خوشتر مرده و با غرافاده و او میگریست آنحضرت احوال پرسید گفت ای جو مجب میفرستم
خرم اینجا مرد و از در فقا باز ماندم و بار بردارم نگذازم فرمود ممکن است نمرده باشد
گفت بر من رحم نمیکنی و اشک من اسفانی پس آنحضرت نزدیک خرفتن دعا کرد و جوی با فقا
بود برداشته بران زد و بپای او جز خواسته صحیح و سالم بر پای ایشان آنحضرت
فرمود در این هیچ استنهای منی و تا بیا رات رسی **یکبار** از این بود که در سفر
حج بر سر چاهی رفت که آب بردارد و گوید که عبارت از جنتی یا مطهری است از دست و
در جاده افتاد پس رو بسوی آسمان کرد گفت توقف سیرای من چون نشسته شوم
و توفیق قوت روان من چون گرسنه گروم یا سیدی مرا ظرف بگیر این نیت در حال
آب با آمد تا لب چاه رسید و رکوع برد و آب شاد بود دست مبارک دراز کرد
و رکوع را برداشت و پرکب کرده و وضو ساخت و در گفت چند نماز گذارد و بعد از آن قند
لبک برداشت در رکوع ریخت و می خجاستند و می آشامیدند و ای گوید که نزد ما
آنحضرت دفته سلام کردم و گفتیم از نعمتی که خدا بیگانه بنوداد من نیز عطا کن پس آن رکوع
بمن داد چون نظر کردم در آن قند و سویی بود و هرگز چیزی از آن لذت نبردیم
تر بخورد بودم **یکبار** از این بود که سر و پش از آنکه از کاسه ستم طاعتیان
بنی عباس شربت شهادت نوشیده و وجود و جفای آن ملاعین فراغت پسند
و یوسف جانش از زندان پر محنت جهان دهائی یافته در بادگاه قرب بر سر پیغمبر
صدق عند ملایک مقتدر نشیند مستی بن زهر پاکه زندان بان و بر احوال
آنحضرت موکل بود دعوی نشی و ولای آنحضرت بنمود خوانده فرمود ای منیب

خواهم رفت تا باب خود علی کرم الله وجهه بدم بامن گفته و او را وصی و خلیف گردانم براد
 انجمن است از این سخن ها ناخدا بد عهد و تاکید و صیبت بوده چه قبل از آن نیز بفرمود
 آن فرموده بود چنانکه بیا دی اجبار در کافی و غیره ادای شهادت بران میباید
 مستحب پنداشت که غرض آنحضرت آنست که وی درها کشاید و دران حرکت یاری
 او غاید گشت یا مولا حکمونه من درها و فغانها کشایم و پاسبانان با مستند آنحضرت
 فرمود یا مسیبت ضعیف است بفرموده خود ای عزوجل و در مابعد از آن اجتماع
 ادا فرمود که درستی که من خدا را بخوانم آن اسم بزرگ که آصف را بدین خواند و گفت
 بلقیس لکن از طرفه العینه به پیش سیمان رساند ناخدا بیگامیان من و پیر در مین
 اجتماع دهد مسیبت گوید پس آنحضرت دعا میکرد تا که از مصلای خود غایب شد و
 ندیدم و من ایستاده بودم تا که دیدم بجای خود آمد و بعد از آن چنان بر پای خود گدا
 پس من سجده افتادم و خدا را شکر نمودم برین نعمت که مرا بوی شناسا گردانیده است
و اما دعوات اجابت سمات عالم علوم زمینی و آسمانی و محاب باطن فیوضات جبار
 خیر العین مصطفی و مرتضی علی بن موسی الرضا علیه السلام یکی دعای بارانی بود که
 الاستدعای مامون ملعون نمود و کیفیت آن مجاز است که چون مامون ملعون
 آن پسندید حضرت مجنون را ولی عهد خود ساخت و ردای ایکار را با کراه واجبا
 بر دوش اهتمام آن امام اهل بیت انداخت و دران باران بنادید بغیر از حساد و عداوت
 گفتند که این از شامت ضاعت این سخن مامون رسیده بر خاطرش گران آمد و از آنحضرت
 استدعای باران نمود آنحضرت قبول کرده بر وزر و شنبه وعده فرمود و در شب
 با احتیاط بجای رفت بر منبر چون دعای اجابت اثر خود صعود کرد خدا را واحد و ثنا
 نمود و دران بعضی از حق کثرت مضمون این دعا کشود که بار الها خداوندنا تو عظیم کردی
 حق ما اهل بیت را پس متوسل شد ندیدم آن بجا چنانچه فرمودی و از روی فضل

و در حین شو کردند و توفیق احسان و نعمت تو نمودند پس باران ده ایشان را باران
 دادی نافع و عام ند و بیرون رفتن کار و باید که ای باران ایشان بعد از این
 ایشان باشد بمنزله کاه و آرامگاه های خود را وی گوید که قسم با کسی که بر کوه محمد را
 بخوابد و بر بغیری که هر یک تحقیق بارها در هوا برانگیزد و در غد و برقی بدید او
 و مردمان حرکت در آمدند و آنحضرت فرمود بر حال خود باشد این امر شمایست
 برای اهل فلان شهر است و بر همین گونه را بر سر آمد و گذشت و هر بار مردمان
 حرکت می نمودند و آنحضرت ایشان را تسکین میداد تا بر بار دوم آمد پس آنحضرت فرمود
 ایها الناس این امر را خدا ای عزوجل برای شما فرستاده است پس بگریید و در خدا ایلا
 بر فضل او بر شما پس برخیزید و بسوی منزلها و آرامگاه های خود روید که این امر
 بر منست و اس شمای پسند و بر شامی دارد تا شما داخل خانه های خود شوید بعد از آن
 خواهد آمد شما را از خیر اینجای که بگویم و بجز که الله تعالی باشد این سخن فرمود و از منبر
 فرود آمد و مردمان باز گشتند و بر هم چنان ایستاده و بارانش می نمود تا بجا نهایی
 خود نزدیک رسیدند بعد از آن بارانید بارانی سخت چنانکه وادیه ها و حوضها و
 غده ها و صحراها پر شد و مردمان میگفتند که باران باد فرزند رسول خدا را که این باران
 الحی بعد از آن آنحضرت بیرون آمد جمعی کثیر حضور شتافتند و شرف خود مشت در میان
 و آنحضرت عظیم که مشتمل بود بر امر و ترغیب ایشان بشکر گذاری نعمتهای الهی و قضا
 بر داری و در او امر و نواهی و طاعت انسان کردید و از رک او کفر با بعد از ایشان باران
 بسی مواظط بالغ بر ارضی قلوب حضار باریدن گرفت و چون این حکایت معلوم
 و با هم آن که مشتمل بر بیکوای حاسدان و معاندان نزد مامون و آن ملعون است
 بود و اهانته آن عزیز که در حق انداختن و با شایسته آن امام کبر و صفت شریک برسد
 مامون بخیر منقوش بود حیات یافت بعین سل صفتی که کنعرض و استخفاف آن

مینمود طعم خود ساختن این جلد مفصل در مجلس هفتم باب اول نکارش یافته لهذا در این
مقام از آن بزرگوار مناسبت کلام بود بر سبیل ایجاز و اختصار اکتفا نمود **دیکر** آن
جله تفریحی بود که آل برآمده را گرد جناح مرویت که آنحضرت را در عرق دیدند که دعا
میکرد از آن پرسیدند فرمود که دعا میکردم بر برآمده که بسبب آنچیز کردند و پدید
من یعنی از دشمنی خدا بیگانه است جواب کرد این برای من امر و پس چون از آنجا
برگشت زمانی چند آن نکشت که هر روز بر جعفر و یحیی تغیر کردید و فراش فضا با
دولت شو مشا تراد هم نوردید بدینگونه که مقتول و یحیی عبوس و مغلوب گشته
او نیز از زندان بسوی ایران باز حیل بست و تیغ مکافات به پدر ابر خود پیوست
دیکر تفریحی بود که بر بکار بن عبد الله بن مصعب نمود بسبب ظلمی که در بعضی از امور
بر آنحضرت کرده بود و در همان وقت یغزین بکار نا بکار از قصر افتاد و گردن شکست
دستا از دعا های عرش ارتقاء عالم ماضی و ماضی حضرت امام محمد تقی آن بود
که محمد بن حسان را در چپشی عارض گشته نزد یک بود که قطع نظر از بینائی نمادید
محمد من حضرت ابوالحسن رضاء رفته و احوال خود عرض نمود و دیده بوقع بر جان
گویی آن مردم دیده پیش کشید آنحضرت رفته نوشته محمد و مهر فرمود و بوی داد
گفت نزد یحیی جعفر بنی امام محمد تقی رو و این مکتوب با و داده خود را با و بمال و در
خواست نای که تراد عا کند پس محمد بن حسان بخدمت توکل پستان خود و لسان
رفت و آنحضرت در آنوقت شانزده ماهه و در آن غوش دایره بود رفته بوی رسانید
ورود و چشم خود بوی مالید و چشم داشت خود را معروض گردانید و آنحضرت دست
بر داشته و بسوی آسمان کرد و زمان طویل ساکت بود سخن از وی سموع نمیکرد
محمد صومع مذکور گوید عذای که دست و چشم آن آسمان برینافت تا آنکه چشم باز روشن
گشته بهبود و صحت یافت **دیکر** از آنجمله دعا های بود که محمد بن واقد رازی حکایت

نموده این مضمون که من و برادر محمدت آنحضرت رفیق و برادر من شایع نفسی است
شد بر بعضی نقش کشید و در پی پریدن می مدان آن امر و علت آن سر و دست
و ملت شکایت کرد فرمود عا فاک الله بناتش که یحیی عافیت دهد ترا خدا ایضا
از آنچیز شکایت میکنی پس ما از نزد آنحضرت پرسیدیم آمدیم بخیم که برادر من از آن
عافیت یافته بود و تا زنده دیگران عرض عود ننمود محمد مذکور گفت مرا خبر ده که
هر هفته در پی بهم میرسد و چند روز شد بگفته بود پس از آنحضرت درخواست نمود
که دعا کند که آن از من نایل گردد پس آنحضرت در حق من قرآن دعا کرد و تا عافیت
آن آثار عود ننموده **دیکر** از آنجمله این بود که مستعصم بکیش برای حفظ ملک خویش
و دولت پنج روز خویش را غریبت بر قتل حضرت جواد علیه السلام نظر فرستید بود
بجهت امر نکاب آن امر شامت مآب پیوسته طلب برماند مینمود تا آنکه آن لعین با جمعی از
و زمرای بدین خود طعانی طوطیه نمود که آنحضرت را بدیدار خروج متهم سازند
و جنگی در آن دعوی الحاق با داه شهادت برده سازند بعد از تمسید مقدمات مذکور
آنحضرت را خواندند در آن باب با وی آغاز عتاب کرد آنحضرت فرمود بخدا که من
این را عیب نکرده ام گفت فلان و فلان بر این گواهی میدهند فرمود تا ایشان را حاضر
ساختند و آن قوم بی سعادتی بر این سخن شهادت دادند و گفتند آری چنین است
و ما این نامه ها نوشته ایم از غلامان تو گرفته ایم آنحضرت دست بدعا برداشته گفت
خدا یا اگر من دروغ گفتند ایشان را بیکر پس دیوار و سقف آن مکان در جبهه بشمارد
و هر کدام از ایشان بر شیخوای افتاد معصم از سرعت قبول آمد و نزول آن
بلا مضطرب و هر سال و بنیان طاقش متزلزل و لرزان گشته بدرو روی غیر باب
نویسند گفت یارب رسول الله تو چه کردم از خدا بخواه که این را ساکن کند آن درگاه
عفو و کرم و آن امام مرتضی ششم معذرت پذیر گشته دیگر بار دعا کرده آنحضرت

ساکت کردید **دیکر** از دعا های عرش سای اجابت انتهای محل هر عید و شقی حضرت
امام علی **علیه السلام** یکی آن بود که متوکل کلاه در وقتی عرض سپاه خود میداد و فرمان داد
که هر سوار را نایابان توبزه اش را از خاک بر کرده بکمال آورند و در موضعی
معتین بر سر هم بزنند پس چنان کردند و تلی عظیم مانند کوهی در آنجا بدید آمد
و آنرا تلی میگویند پس بر فراز آن تل برآمد حضرت ابوالحسن علی نقی را بین
خواند و گفت تو برای آن طلب کردم که سواران مرا مشاهده نمائی و ایشان بر کوه
برایان بر بسته بودند و مسلح و مجهل با عدت و زینت تمام از نظر عبور می نمودند
و غرض آن ملعون از این تمهیدات آن بود که کثرت سپاه خویش و عدت و شدت
ایشان را ظاهر سازد و کسانی را که هوای خروج در سر داشته باشند و از دیدن
دل شکسته گردید خفیه شان را باین تدبیران داعیه بردارد و اندیشه آن
لعین از آن امام کزین بود که مبادا احدی را از علو مین و اقلاب خود ارم و زین
خروج نماید آنرا از جنود عیبی فرمودند که آیا من عرض کنم بر تو که خود را بکشت
آری پس حضرت دعا کرد خدای سعاد و نعم را خواند متوکل بدید که ما بین آسمان
و زمین از مشرق تا مغرب از ملائکه تمام سلاح پوش پر گردید متوکل از دهشت
آن بهوش گشت و چون بهوش آمد با حضرت گفت که مادر دنیا با شما منافقت میکنند
چه بدرستی که ما مشغول آخرتیم پس باکی نیست بر تو از آنچه کان سکینی **دیکر** از آنچه
آن بود که وقتی که متوکل ملعون ناپاک بر آن حضرت متغیر و غضبناک گشته بر قتل
او عازم و بر اطفال آن چراغ خدا فرو فرستاد و کس را حاضر آن حضرت فرستاد و
حاجا رفقا را از اقلاب طلبیده نشانه ها بایشان داد و فرمود چون آن حضرت داخل کوفه
و بر اقبل رسانند و آن ناپاک بدین از شدت خشم و کین سوختن خود که چون
و بر اقبل رسانند بنور این بر سوختن را وی کوبید پس آن حضرت داخل شد و بجا

مبارک حرکت میکرد و پروانی و پنبانی نداشت متوکل چون آن حضرت را دید خود را
از تحت انداخت و برادر بر کشید و میان هر دو بخش و دستهای مبارک را
سیوسید و میگفت یا سیدی یا بن رسول الله ای بهترین خلق خدا ای سپهر ای
مولای من یا ابوالحسن چه چیز ترا در این وقت آورده است آنحضرت فرمود که مرا
نوامد گفت روح گفت است باز کرد ای سید من و جوی از مقر بان خود را فرمود
که مشایخ آنحضرت نمایند و آن چهار نفر که ایشان را شمشیر داده بود و مهمای قتل آن
سر را بدیده بودند چون آنحضرت را دیدند هکلی بجهت افتادند بعد از رفتن
آنحضرت متوکل ایشان را طلبید گفت چرا آنچه شما را فرموده بودم نکردید گفتند
از شدت هیبت او و بر کردار و پیش صد شمشیر دیدیم و نتوانستیم معلوم کرد که چه
کسان بودند و دل های ما از خوف و رعب بر گردید **دیکر** از آنچه این بود که مر
از اهل سامره بعلت برص کفار و نایبخت زندگان بروی ناکوار گردید بود
ابوعلی فخری چادر وی دید که خود را بخدمت حضرت ابوالحسن رساند
و از آنجناب و لا استعاده دعا نمود آن دواوی در دزدان علت باز خود نایل
گرداند پس روزی آن مرد بجهت آنجناب این مرل بر سر راه آن امام تمام نشسته آنحضرت
رسید مرد چون ویرا دید بر خواسته عجب وی روان کرد بد آنحضرت فرمود شیخ
عاقا که الله یعنی در شوعافیت دهد خدای و بدست مبارک بسوی وی نشاند
نمود این عبارت را داد و بار دیگر ادا فرمود مرد بر جای خود ماند و نزدیک
شوات رفت پس باز گردید بقرری ملاقات کرد و کلام آنحضرت را برای او حکایت
نمود فقری گفت بشن از آنکه تو سؤال نمائی او برای تو دعا کرده است برو که نزد
عافیت خواهی یافت آن مرد رفت و صاحبش و بر اخص حاصل و آن علت از وی
نایل گردید بود **دیکر** از آنچه آنکه مردی عبد الرحمن نام در اصفهان و بقدم اعتقاد

سالک طریقه تشیع گشته بر امامت حضرت امام علی نقی اعتراف مینمود سبب اختیار این
 مذهب نزدی پرسیدند که شما را از انجمن دیدیم چه چیزی که موجب این اعتقاد من
 گردیده است من مرد فقیری بودم و در کشتی کوفی و بحرانی داشتم سالی مر بوم
 اسفندیان مرا بجهت نخل و ادوا خواهی بدرگاه منوکل فرستادند روزی در در
 خانه منوکل بودیم که امر شد که علی بن محمد بن یحیی را عا حفری بزنند پرسیدم که این مرد
 کیست که امر با حفری او شد گفتند که مردی علویست که با فضیلت او را امام میدانند
 چنین می یابیم که منوکل او را برای کشتن طلبیده من گفتم که انا انما نعبدکم تا او را بزنم که
 مردیت پس وی آمد براسی سوار و مردمان بر دست و چپ راه صف کشیده نظایر
 وی می نمودند و من چون او را دیدم دوستی او در دل مرا با خود او دعا کردم که خدا
 شتر منوکل را زود دفع گرداند و او ای آمد و نظارش بر بال اسب میبود و بطرفه التفات نمی
 فرمود و من همچنان برای او دعا میکردم چون بمن رسید رو بمن کرده باین مقال
 گو یا کردید که انجا ب الله دعا و طول عرید و کثر مالک و ولدان یعنی خدا بیجا دعا
 نمود و اسباب و عمر نوران دمان و مال و فرزندان ترا بسیار گرداند و من از شنیدن
 این حرف لرزیدم و در میان یاران خود افتادم گفتند ترا چیست گفتم خیر است و ایشان را
 اذان انجام نکرده بعد از آن با صفهان باز گشتم و خدا بیجا از چندین جهت ابواب
 حصول مال بر روی من کشود تا اکنون قیمت پنجه در خانه منست هزار هزار درهم میشود
 خبر پنجه در خارج است و دوزخند مراد و زی کردید و عمر من میان هفتاد و هشتاد
 سال رسید و من قائل و معتقدم با امامت چنین کسی که بر پنجه در دل من بود مطاع
 و خدا بیجا دعا می ودا برای من سجا بگردانید **دیگر** نفرینی بود که بر منوکل لعین
 کرد و نخل حیات آن بیدین راه تسمیه آن نفرین از پا در آورد و تفسیل این آنکه چون
 منوکل ملعون از غایت عدوت و غلبه شقاوت فرمان داد که روضه مقدس

حسین را خراب کرده و شخم نموده آب در او اندازند و اثر آن مقدس بنا را که
 مطاف سگان ارض و سموات بالکلیه از خفه و نکار محو سازند و گفته اند
 که شیعیان اغلاص سعاد را از من باریت شهید مقدس غریبه و مفرد مشور بخفیه
 علی ساکنینا الفلاف سلام و تحیه نیز منع نموده و خزان بد سکا از این افعال
 شامش مال اطفال نور درین و اخفاء فضل و شرف الله معصومین بود و الحمد لله
 که حکم آن بی آبرو جاری نگشته هر چند آب بیش از حد که بجایر حسینه موسوم
 پیش زلفت و این حکایت میرواست و با اینها نیز اکتفا ننموده حبیب را مهیا و مقرب فرمود
 که شبی بر سر امام همام علی بن ابی طالب بخنجر و بر ابقطل رسانند آتش و باز تمهید آن
 تا پاک عیند با خنجر گشته شب برخواست و وضو ساخت و فرزند ارجمند خود حضرت
 امام حسن عسکری را بر فرمود که در فضای دعا ایستد تا بگوید دعا کند و وی امین گوید
 بعد از آن برخواست و در وقت نماز گذارد و دعا کرد بدعا ای که انا بخش معز
 که الله الله و جعفر اعدان من عبیدک ناصینا بیدک انصرف اجتناب ساری و
 میگرد و آن خلف کرام امین میکت و دعا باقام رسیده بود که از خانه منوکل فریاد
 و فزع عالم شد و شیون در گرفتند و خبر رسید که جمعی بر سر منوکل دروفتی که
 بود درختند و بسبیل دمان آب نمیشیر بران خانه حیانت را ویران ساخته گردن
 ازان برانکشتند الفضا آتفا بکفر و نفاق بدعا ای آن قبیله افاق اینچنین بعقل
 و پنجه برای هادی طریق رشاد در خاطر فسادت نهاد داشت برو واقع گردید
و اما از دعا های ایمن فرازی چشم و دلکنای اضر تارک سر و روی حضرت امام حسن
 آنست که محمد بن شمون حکایت نموده و حاصل مضمونش که بخدمت محمد بن جعفر
 نوشتم و استدعا کردم که برای من دعا کن که از درد چشم عافیت یابم و من چشم من
 و کور گشته و چشم شرف بر کوری گردید بود پس آنحضرت بمن نوشت که حبیب الله

علیک غینک یعنی نگاه دارد خدا ایضا بر چشم ترا حاصل اینکه برای مرد و چشم دعا بخورد
بود پس آن چشم پناه حال خود آمد و در آخر آن مکتوب نوشته بود که اجرک الله و
احسن ثواب یعنی هر دهد خدا ایضا و نیکو گرداند ثواب ترا پس من از این غنا که
شدم یعنی از این جنت که این عبارت مشعر بر روح مصیبت بود و نمیدانستم که
از اهل من مرد باشد پس بعد از چند روز خبر وفات پسر ملکم و دانستم که این غنا
برای این واقع بوده است مخفی نمائند که خوارق عادات از این منبع سعادت پیش
از پیش ما نفوذ و در کتب معتبره مذکور است ولیکن حکایتی که متضمن دعای صحیح
باشد در کتب متداوله بنظر قاصر نرسید و لهذا بحکایت مذکور که در کتاب
شرعی کافی مذکور است اکتفا کرد بدیکر از دعاها که از خلف نظر امام
پنهان و پدید آید فائز از غنا و در آن کتب امکان حجت قائم حضرت صاحب الامر
سلام الله علیه را با آنکه ظاهرین آنست که محمد بن یونس نموده که هر بر مقعد ناسو
بهم رسید و آن عبارت از علت نامور پس که مفرد بواسطه یا ما دره دیگر از
باطنا نمودم و بران مالی خرج کردم که کند ما برای این علت دوائی نمائیم پس قدر
نوشتیم یعنی بلجید مقدسه و کلامی حضرت قائم و از آنحضرت درخواست دعا نمود
پس وی علیه السلام بمن نوشت که اللهم العافیه و جعلک معافی الذین و الاخره
یعنی بوست بدست را خدا تعالی لباس عافیت و گرداند ترا با ما در دنیا و آخرت پس من
جمعه و هفت روز گذشت تا اینکه عافیت یافتم و آن موضع مشک که دست هوا شد پس طبعی
از اصحاب ما یعنی ز شیعیان خواندم و آنرا بوی نمودم گفت ما دوائی برای این
تشخیص و ندانستیم **فصل پنجم** در ذکر بعضی از دعاها و مستجاب سایر مومنان
سعادت ماب از اولیا و تقیای امت که بزبان ضعیف مالی و قوت شکسته
بذره قبول رسانیده و بدستگیری جبار آن و سایر خود را از چاه ساریابی

بمهاک رها نیده اند یک بنده خا صر اله سلمان فارسی حمد الله بود که بان خود را از چنگ
آزار و بیدار قوی از بهود بدنها و نجاست داد و مکافات ستم آن گروه افی شیم و در کثرت
طاف مفصل این حکایت و مجمل این روایت آنکه حضرت سلمان بنوری از بود که زنی بود از
وی درخواست که جمیع ایشان در آید و آنچه آن زن از حضرت اشرف بختی شیده برآ
ایشان حکایت نماید سلمان از حرصی که بر اسلام ایشان داشت رفت و نشست و گفت
شیدم از محمد که میفرمود که خدای عز و جل میگوید که آولیس من که الیک حوائج بکار
انرا از احدیت حاصل مضمون اینکه آبا نیست چنین کسی که حاجتهای بزرگ شما را
باشد و شما آنرا رو آن کنید وی کسی را که نزد شما دوست باشد شفیع میسازد و شما
بکرامت و آبروی آن شفیع فضای حاجت او مینمایند بدانند که اگر خالق بر من و افضل
ایشان پیش من محمد و برادرش علی است علی الله علیه و آله و انما اینکه بعد از آن
خواهند بود از اما مالی که وسیلهای خلقت بسوی من بداند پس هر کسی که او را
حاجتی پیش شما و جهت باشد که نفع آنرا خواهد یا او را هیبت عظمی پیش آمده باشد
که رفع ضرر آنرا طلبد پس باید که دعا کند مرا محمد و ال افضلین طهرین او را
برآورم من حاجت را برای او بفرمان آنکه بری او و آنرا کسی که عزیزترین خلق را
نزد او شفیع میسازد و در جهودان از روی استغنا گفتند که یا ابا عبدالله پس چرا نتوان
خدا ایضا بخوانی و ایشان را وسیله نیسازی که نتوان آنکه تر بن اهل مدینه گردانند
سلمان گفت که من دعا کرده و آنرا و مثلث نموده ام چیزی که عظیم تر و نافع تر و بزرگتر
از هر ملک دنیا مثلث کرده ام بحق ایشان که بخشد مال را بانی هر تعبید و تنای او را
ذاکر و ولی نعمتهای او را شاگرد و بر مصیبتها صابر و خدای عز و جل این ملامت را حاجت
نموده و این بخت را از تمامی ملک دنیا و غیر آن صد هزار هزار بار پیش ایشان بفرمان
میکردند و میکنند ای سلمان دعوی مرتبه شریفی کردی محتاجیم که آنرا از ما بپذیرد

و صدق و کذب را معلوم نمایم پس اینک ما خواهیم برخواست و بتاویلهای خود تو را
خواهیم زد پس از خداوند خود سوال کن که دشمنهای ما را از تو بازدارد پس و بر او
تا از یانهای خود زدن گرفتند و سلمان میگفت که **اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ عَلٰی الْبَلَاءِ صَاعِدًا**
وَالْهَاضِمًا بر بلا صاعید بر گردان و ایشان میزدند تا ماند و ملول شدند و پیش از آن
دعا چیزی نمیکشیدند یا سلمان ما کان نداشتیم که با چنین عذایی که بر تو واقع شد
کسی ندانند یا پس چرا از خداوند خود درخواست نمیکنی که ما را از تو بازدارد
گفت برای آنکه این درخواست منافق صبر است بلکه بر صحت دادن خدا بیگانه است
کردن خدا و از او خواستند پس چون استراحت کردند برخواستند یا تا از آنها
منوچه او شدند و او را زدن گرفتند ترا خواهیم زد و دست نخواهیم برداشت تا از
از بدنت مفارقت کند تا بجهنم فرستوی سلمان گفت که هرگز این ندانم و عذاب شما را
تخلی نمایم تا در زمزم مؤمنانی که خدا میگوید **اَلَّذِیْنَ یُؤْمِنُونَ بِالْقَدَرِ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِمْ**
داخل کردم و این بر من سهل و آسانست پس میزدند و او تا دیگر با بر میزدند
بعد از آن نشنید و گفتند یا سلمان اگر ترا نزد خدا بیگانه بایمان بر عهد کرده
بودی دعای ترا مستجاب نمودی و ما را از تو منع فرمودی گفت شما چه نادانان
چون خدا بیگانه اجابت کنند دعای من باشد هر که خلاف مراد من کند و مراد من
از او صبر است و از ترا مستجاب نموده و مرا صبر عطا فرموده است و من از تو خواستام
که شما را از من بازدارد تا خلاصان کرده باشد چنانکه شما پندارید پس بیم با من
بر خواست و بر میزدند پیش از آن نمیگفت که الهی صبر مرا بر باد ده و سنی صبر و
خلیل موعودیم گفتند و بجان یا سلمان نه محمد رحمت داده است که بزبان که گفت
نزدل برای تقید از دشمنان پس چرا نمیکوی برای تقید از دشمنان تکلیف میکنیم
گفتی خدا بیگانه را از من مرخص کرده و بر من فرض نکرده است بلکه اختیار داده

مراد که مراد شما را ندانم و تحمل مکاره شما کنم و این فضل من است پس کرد انبیا و من غیر
این را اختیار نکنم پس دیگر باره و بر میزدند تا خود از تن شریفش روان کردید
و از روی شکر میگفتند که اگر این دعا را نمیکنی پس دعا کن که ما هلاک شویم اگر
داشت سبکونی که خدا بیگانه دعای ترا که عهد و الیمین او را در آن شفیع سازی و
نیکند سلمان گفت من مکر و مهیدارم که هلاک شما را از خدا بیگانه دانم چه چیزیم
که در میان شما کسی باشد که علم الهی تعلی گرفته باشد یا اینکه او غریب ایمان خواهد
آورد بعد از این و من از خدا بیگانه انقطاع او را از ایمان سوال کرده باشم گفتند
چنین دعا کن که الهی هلاک گردان هر که ادانی که نامزدن بر من نزد کفر خود باقی خواهد
بود را و ای گوید که دیوار خانه که سلمان و اقوام در آن بودند شق کردید سلمان
حضرت رسول را دید که میفرمود یا سلمان دعا کن برای ایشان هلاکت کرد میان
ایشان کسی نیست که ایمان آورد چنانکه بوج بر فومش دعا کرد و برای آنکه دانست
که هرگز ایمان نمی آورد از فومش غیر آنسانی که ایمان آورده اند پس سلمان بقوم
فرمود عاقبت تا محمود خطاب کرده فرمود که بچه کیفیت میخواهید که هلاک شما را
از خدا بیگانه درخواست نمایم گفتند بد نیکو نه که خدا بیگانه تا از یانه های انمارا
سر کنند بیک سر صاحبش و یکسر دست راستش که قدر بعد از آن استخوانهای
سایر بدش را در هم شکنند پس حضرت سلمان رو بقبله دعا کرده آرزو و مراد
ایشان را از درگاه محضر رجب العبادت نمود پس خدا بیگانه مسئول را بعد از آن
تا از یانهای ایشان را بلغ نموده ارواح طریقه شان را و آنده مفرقه گردانید پس
در اینوقت حضرت اقدس نبوی **صلی الله علیه و آله** ایضاً میسر کردید که میگفتند که کوه حیات
خود را هلاک و بر روی خود رسانیدند و اجساد بلبید شان را در مجلس خود خطاب
با صاحب کرده انجمن فرمودند که یا معاشر المؤمنین بدستی که خدا بیگانه را در شما

سلمان را همین ساعت حضرت داد بر پشت نفر از سر کشتان یهود و منافقین و از آن
ایشان افعیه های گشتند استخوانهای ایشان را در هم شکسته و طعم خود ساختند پس
خیزید برویم و آن افعیه ها را به پهنیم پس آنرا لاجناب برخواستند با صاحبان
خانه آمدند و همایکان آن خانه را از یهود و منافقین فریاد آن قوم لعین را شنید جمع
گشته بودند و از آن افعیه ها خائف و گریزان میبودند پس چون حضرت آمد
افعیها یکی از آن خانه بیرون برآمدند و آن شارع شک بود خدا بیعت آنرا در حیات
و سبب نمود بعد از آن افعیه ها ندا کرد که گفتند السلام علیک یا محمد یا سید المرسلین
الاولین و الاخرین و السلام علیک یا علی یا سید الوصیین السلام علیک علی بن ابی طالب
و الطیبین الطاهرین الذین جعلوا علی الخلق قوامین ما تازیانه های بن منافقانیم
خدا بخدا ما را افعیه ها گردانید بدعا ای بن مؤمن سلمان پس آنحضرت فرمود خداوند است
که گردانید از امت من کسی را که در دعا ما نند نوح است بعد از آن ندا کردند که یا رسول
ختم ما بر این کافران شدید گشته و احکام تو و احکام وصی تو علی در جمالت خداوند
عالمیان رواست و ما از تو درخواست میکنیم که از خدا بیعتا مسئلت نمائی که ما را از
از افعیه های جهنم گردانند تا در اینجا ایشان را عذاب میکرد و باشیم چنانچه در دنیا لغت
خود ساختیم آنحضرت فرمود که در این اجابت شما کردم پس بطبقه زیرین جهنم رفت
بعد از آنکه آنچند در جوهای شماست از اجزای بدنهای بن کافران بیرون اندازید
تا آخری ایشان تمام و عمار ایشان پاینده تر باشند چون در میان اجناعت مدفون
باشند و جبریت گیرند ایشان مؤمنانی که بر وضو و ایشان گذرند گویند که این ملعون
ر سواشده گشت بدعا و دست خدا و دست محمد سلمان پس افعیه ها اجزاء بدن ایشان
از شکمها بیرون انداختند و اهل و کسانشان آمده ایشان را مدفون ساختند و بسیار
از کافران سلمان و منافقان تخاصم گردیدند و بسیاری از کافران و منافقان

بنی انقلب شقاوت آنرا حمل بر سر خود نمود بعد از آن آمدند عالمیان منوچهر
سلمان گشته باز با قصد قبیان باین مضمون بشارت مشحون و برامبش کرده
بدست نوازش خلعت و الا می بن تعظیم و اکرام بر قامت قابلیت آنرا ایستقامت یابید
که یا اباجد الله نواز خواص برادران مؤمن مانی و از دستان فرشتگان مقرب
بدستی که نفوذ ملکوت اسمائنا و حجابها و کرمه و عیش و مادون آن تأثیری در فضل
نزد ایشان انا فاشاب طالع مشهوری در روزی که ابری و باران و غباری نباشد و نفوذ
انفاضا کل کس که کتفوا الذین یؤمنون بالغیب مدوح گشته اند و این حکایت حاصل
مضمون آن اینست که از حضرت امام حسن عسکری ما فور و در عقبه بنوبان بر
کلام الهی در طی بیان کریم الذین یؤمنون بالغیب مذکور است و هم در آن کتابها
مالجناب در بیان کریمه و یقینون الصلوة که متصل با آن فقره شریف است حکایت مشهور
که اگر اصل آن با ایستقامت بر مناسب و جبران نباشد اما چون مشتمل بر ذکر اجتناب دعا
آزاده مختل حدیقه و بنداری ابوذر فقاری رحمت از این محبت اجدادنا سنج
دارد و لهذا طوطی سخن کوی جانجوی خام و بدگر آن نیز می بر طاز و این دو حکایت
جان پرور اخلاص و سر که با یکدیگر بمنزله سلمان و ابوذر اند از هم جدا نیستان و حاصل
مضمون آن روایت اینست که روزی ابوذر چندست حضرت سید بشیر آمده بعرض
دسانید که یا رسول الله مرا کوفتی چند هست که عدد آن شصت است و گراهنه میدارم
که در جرایم آن آنها بصر اوم و از خدمت تو جدا کردم و ناخوش میدارم که بشان
گذارم که ما را بر اضا ظلم کند و بد دعا را کند نماید پس چگونه کنم آنحضرت و برایش قول
فرمودند که مباش آن کرد و الفصد ابوذر رفت و در روز هفتم چندست آنحضرت از
آمد انجناب احوال کوفستان بر رسید ابوذر گفت کوفستان لافضی حاجت فرمود
چیت آن گفت در میانم بودم در آن اشاکو که بر سر کوفستان من دوی گفتم یارب

صلواتی یا بر خفی و یا اینکه خدا و نما مراد و کار پیش آمده نما نگذارد و محافظت نکرد
کوسفندان کردن پس نماز را بر کوسفندان اختیار نمود پس شیطان بخاطر من گذاشت
که یا با فریاد یا اگر در خیال که تو در نمازی که کان در کوسفندان تو تا نزد و هر یا
هلاک سازند و زاده دنیا و جرم معاشی نماید پس من شیطان گفتم برای من بیا مدتی
خدا تعالی و ایمان بخدا رسول و مولا را برادرش که سید خلق است بعد از او علی بن
و مولا ائمه طاهری از فرزندان او و دشمنی دشمنان ایشان و در هر چه فوت
شود از دنیا بعد از این من هست و مشو خبر نماز خود شدم پس آمد بر کعبه و رفت
و من سید یدم ناکاه شیری روی بان کون آورده او داد و پاپر ساخت و بهر را از او جدا
داد و بکله باز کرد و بعد از آن نماز کرد که با ما در سنو خبر نماز خود شو که خدا اینکار
بر کوسفندان خود موهل ساخته است تا مؤمنان نذارند پس اقبال بر نماز خود کردم و فر
گرفت مرا از قبح چندانکه جز خدا ندانند تا از نماز فارغ شدم پس شیر آمد و مرا گفت که بگو
عهد رو و او را خبر ده که بگو شی که خدا اینکار اکرام کرد یا بر تو را که حافظ و معاری شریعت است
و شیر بر کوسفندان گفت که حافظ آئین نماید پس کسانی که برگرد پیغمبر بودند از این
تعب نمودند و آنحضرت فرمود که رات گفتی یا ابا ذر و هر آینه تحقیق که من و علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام قصد بی آن کردیم و بعضی از منافقان گفتند که این طولیده است میان شما
و ابی ذر میخواهد که ما را فریب دهد و بیست مرد از ایشان متفق شدند که بکله ابو ذر مروند
و کذب و استخفاف کنند پس رفتند و دیدند که ابو ذر ایستاده مشغول نماز است بود و شیر
بگردد کوسفندان طواف نمود و آنرا اجرا کردند کوسفندی که از کله جدا میشد بکله باز
میگردد تا اینکه ابو ذر از نماز فارغ شد شیر نذا که کشت ها که قطیع و آخر العدد سالما
یعنی بیک کوسفندان خود با تمام سلامت بعد از آن نماز با جماعت کرده کشت معارف را
انکرتم لولی محمد و علی و اله الطینین و الموشل الی الله تع ۷۸ آن یحیی در حق حفظ اغفره

الی آخره حاصل میخاید که ای کرده منافقان کسی را که دوست محمد و آل طیبین ایشان ^{سید}
 نبوی خدا بیجا با ایشان انکار کردید اینکه سخن کردید مرا خداوند من برای حفظ ^{مخدوم}
 و قسم بآن کسی که اگر ارام کرد ماست محمد و آل طیبین او را که هرگز بنه تحقیق کردانده است مرا
 سلامی مطیع ای دوزخ ناعبدی که اگر او را کند مرا بهلاک ساختن شاهانه شادان را هلاک سازد
 قسم بآن کسی که بعلیه ترا زوهم خورد، نمیشود که اگر ابوذر را کند انجدا بیجا محمد و آل ^{طیبین}
 او که در یاهار و عن یاسمین و کوهها را شک و عنبر و کافور و شاهای در خان از نزد
 دوزخ برد کرد اند خدا یغالی آنرا از او باز ندارد پس چون ابوذر محمد من حضرت رسول ^{صلوات}
 آمد حضرت کوشش هوش ویرا بگوهر مضمون این مفید سراپا اسید آداستی داد و دهیم نکر
 این گفتار بفرقی فرقد سالی قد و اعتبار وی نهاد که یا با قدر بدر شبکه نوبی که گذاردی
 طاعت خدا را پس سخن کرد ایند برای تو کسی که مطیع نوبی است در بازداشتن عواری از تو
 یعنی دشمنان یا در دکان و بر هر نقدی مراد کرد کنند و تو از افاضل هر کسی که خدا اقبال
 با قامت صلوٰه مدح او فرمود است **حق** **نماست** که عبارت آن بخیر و در خطاب بشر
 یا منافقان که بجهنم مرفوع شد و احتمال دارد یکی اینکه مفعول انکر تم باشد و معنی
 که مذکور شد معنی بر اینست و دوم اینکه متعلق بموصول باشد بنفیعین معنی طلب
 دنیا برا یعنی چنین خواهد بود که موثقل است نبوی خدا بیجا با ایشان اینکه
 سخن سازد مرا برای او چه میتواند بود که ابوذر در وقت دیدن کرک این دعا کرد ^{باشد}
 و هضم ما بعد اینکه قسم بآن کسی که بعلیه ترا زوهم خورد، نمیشود که اگر ابوذر ^{ساخت}
 کند از خدا بیجا تا آخر شعر بر این معنی و مؤید اینست و بنا بر این اصل این حکایت نیز ^{نماست}
 این مقام خواهد بود **دیگر** در امر شادان القلوب دلیلی سمت ذکر یافت که در زمان
 حیات سید کاینات متاجری بود که در مدینه بشام سفر می نمود و در سفرها نوقل
 بجناب الهی را بدین خود ساختن با قافله همراه میبود و قق را دینی بوی بر خورده باند

بروند تاجر کث مال بستان و مرا بکذا رکشت بکن ایچو مجتواهی پس وضو و نماز گذاشت
دش برداشت و کث یا و دود یا و دود یا ذا العرش المجید یا مسد یا معبد
یا ذا البطش الشدید یا فقال لما یرید اسئلک بنور و جمل الذی ملک الارکان
عرشک و اسئلک بقدرتک التي قدرت بها علی جمیع خالقک و برحمتک التي و
کل شیء لا اله الا انت یا معنی اغنی یا معنی یا معنی صل علی محمد و آل محمد و اعفی
پس ناکا سوار می پیداشت براسی کبود بر نشسته و جامهای سبز پوشیده و نیزه در دست
پس حمله بر ورکده بطعن نیزه او را بقتل رسانید و مشوجه تاجر کشته کث بدانکه من
فرشته از فرشتگان آسمان سیوم و فقی که دعا کردی ما شنیدیم درهای باز شدند
جبریل نزول نموده و مرا بچنین این دزد امر فرمود و بدان ای بد خدا که دعا کند
باین دعا هیچ مکر و هی و محزون مکر ای که خدا اینها فرج دهد و زایل کند از او کرب
و حزین را و بفر بادرش رسد پس تاجر سلامت می رسید باز کشته حضرت اشرف
ادان اخبار نمود آنحضرت فرمودند خدا بیگنا اسما حسنی خود را بتو بخش فرموده که
چون دعا کرده شود باینها حاجت نماید و چون سوال کرده شود باینها عطا فرماید
دیکر در بیعت المایح ادا و دین کثیر الرق حکایتی مفقوت که محصل مضمون آن آنست
دو برادر در کوفه بودند و فقی بقصد زیارت تحمل مراد زیارت تربت منور حضرت
شهید کربلاء اند طریق مسافرت پیچودند چون شرف رستگ از کوفه دور شدند
نشکی بر یکی از ایشان غالب گشته کار بیجلاکت کشید و از پای میامده سالک را عدم
کردید و آن دیگر در آن بیابان محزون و تکلیف مانده مخلصی آنرا بحال خبر داد و بفرج
بدیگاه حضرت ذوالجلال ندید پس دو رکعت نماز گذارد خدا را خواند و بجهاد و علی
و امامان تا حضرت جعفر ثوئل نمود و آن مقرران بارگاه کبریا و دستگیران دنیا و آخر
خصوصا حضرت جعفر صادق را که راحت آنروز کار باغاب وجود آن بزرگوار منو

نبرد و یاری طلبید ناکا مردی پیداشت و از قصه وی پرسید وی احوال خود گفت
پس نزد پاره عود خوشبو بوی داد و کث اینرا در میان دلب وی گذارد و
چشم کشود و داشت نشست برادرش پرسید که نشسته کث نه پس برخاسته از اینجا
روانتر شدند و بر نیل مقصود نایز گشته سر و زانجا بودند و مقصد المرام بکوفه
مراجعت نمودند بعد از آن برادر می که دعا کرده بود روانه مدینه طیبه گردید و بعد
خدمت امام همام حضرت صادق رسید آنحضرت چون و برادر می فرمود بنشین
حال برادرت جوینت کوان عود پاره کث یا سیدی چون برادر می را اتحاد نموده
من غایت غناک شدم و چون خدا بیگنا و بر حاجات بخشد من آن عود پاره را فراموش
کردم آنحضرت فرمود که آفتاب برادر می حضرت نزد من آمد و او را پیش من فرستادم با یک
عود از این عود ناکا خازن خود را خواند فرمود آن فقط را بیاور پس آن پاره عود
برآورده بوی نمود **دیکر** از اینجا نقل فرماید بود که یونس بن عمار که در کوفه مقام بود
سلک صادق حضرت را انتظام داشت حلاله آن امام کرمین بر یکی از اعاذ می داشت
نمود مفصل این در کافیه مذکور و محصل آن اینست که یونس مذکور حکایت نمود که بعد
حضرت ابی عبدالله گفت بعضی در مدینه مرا هبایست از فرشتی نظامیة ال محمدی که
که برو گذارم کث این را فاضل حل اموال میکند بسوی جعفر بن محمد یعنی هدا یا
و غیره از شعبان بسیر کار آنحضرت می رساند آنحضرت فرمودند که دعا کن خدا بیگنا
برو بعضی نفر بنشین کن چون در نماز شب باقی در سجده آخرین از دو رکعت اول بدینگو
که خدا را احکم و مجید او نمایی و بگوئی اللهم ان فلان بن فلان قد شتمک
آخر و این دعا با ترجمه آن در مطلب هفتم انشاء الله تعالی است ذکر خواهد یافت
یونس مذکور گفت که چون بکوفه آمدمیم پس اهل خود را از حال آنمزد سوال کردم گفتند
همان است این سخن من هنوز تمام نشده بود که فریاد از خان او شنیدم و گفتند که او

مرد **مطلب چهارم** در ذکر دعاها که هر يك از مبشران اخبار را خدای تعالی علیه السلام
بشارت اجابت مبشر کرده و دهانی که افلاک السماوات را صدقین خطا نمیکند
بر آنها کشیده است **فصل اول** نخستین آنها دعای امام عادل است که قریب و منیر است
در چنان احدی پیش از آنست که کارکنان و سائل غیبی در انجاح مطالب وی خود را
معاف دارند و حاجیان عوائق امور را از دخول بارگاه قبول دست و زبیر سینه دعا
گذارند دیگر نفرین مظلومان است بر ظالمان و دعای خیرشان برای کسی که انتقام
ایشان از ظالمان کشد چه مظلومان چون از جور و بیداد ظالمان بدنها و بجان
رسیده بتایغ جفا ایشان دست سبز داشته باشند و نه از دست تقدیر ایشان
پای گیرند و وی میدهر سویی که تائبند فریاد بر می باری باری جزا شایسته
ناچار شکوه خود بر کارگاه او برند و احوال خود را در آن دیوان بموقف عرض دی
آورند و آن درگاه نه در کاهیت که چنین کسان از هم گسسته و با پیوسته باشند
باز دهند و آن دیوان ندیوانی که حجب منع پیش از شکوهای زار و الهان
خارا گذرانند **فصل دوم** مستحکم احذر از ناله شکسته دلان کن که تیراه فلک میراث
بخاک نشیند **دیکر** از انجمله دعای چهارم است که حضرت حکیم علی الاطلاق هر یکی را بقدر
مصلحت و در جور استحقاق بدررد و در محلی مبتلا میسازد و نقد جانان را برای
خالص از غش ذنوب و عیوب در بستر تنبهای موانع میکند و درین وقت
فی الجمله نقش تعلقات از لوح خاطر نایل و اسقاط بجای الهی حاصل میگردد و باین
احوال عجب که حضرت کریم متعال باجران بلا با ذاء آن ابتلا دعای او را مستجاب نماید
بالکده دیگر از اربعه ابدت و برستش او فرمان داده خود از این راه بدججوی وی
نبرد ازند **دیکر** دعای پدران و ما بر است در حق فرزندان و همانا این مرد
فرزند است ایشان خواه نیک و خواه بد اگر نیکی و احسان کرده و رضای ایشان

که در

که در حقیقت رضای الهیست بدست آورده اند شایسته این گشته اند که انقدر دعا
دعای خیر بویں را در حق ایشان قبول نماید و اگر طریقی نافرمانی و حقوق پرده
و خاطریشان را از خود آزرده اند سوجب این شده اند که حق شایسته این بویں را
برایشان اجابت فرماید و نیز تواند بود که چون فرزندان دارند که دعا و نفرین
پدر و مادر در حق ایشان رد نمیکند و این معنی از اسباب نفوذ ایشان گشته
محسن ملوک پروراند و فعال عمر خود را بتیغ مار کباب حقوق و عدم مراعات
حقوق از پا درینند ازند **دیکر** دعای فرزندان صالح است در حق پدران و شایسته
این نیز مردی حقی باشد که پدران در تربیت ایشان کشیده و اجر بخشنی که در کفیل
احوالشان متخلل گردید مانند **دیکر** دعایت که مؤمنان غایبان بگوید بگوید که چون
آن از شوب و یا میرا و از کالای اغراض مصفات و دعای چنین در دوگاه حضرت
دست العالمین پسندید و مقبول و باجابت موصول میباشد **دیکر** دعای
مؤمنیت برای مؤمنی که با وی مواساة و نیکی کند و نفرینش بر وی در
وقتی که محتاج باری و مواسات او باشد و او در آن با وجود قدرت تقصیر نماید
دیکر دعای مجاهدینست که در حفظ و حراست دین بجان و مال میکوشند و نقد
جرات بر کف در میدان جهاد که با ناز و اجازت خریدار متاع سعادت گشته اند و متاع
اعد شریک شهادت میشوند **دیکر** دعای هر کس که از آنست که در کرمش طمان کعبه
رضای الهی دست از خانمان دیار رود یا بر میدارند و گردن خار عقیدان میدارند
کونا کون آنرا را بجان پذیرفته بقدیم شوق طریقی فرمان برداری میسپارند
دیکر دعای سایر مسافرانست که جهت مطالبه حزمیه چون طلب علم و ذمات
و مانند آنها یا برای یک معاش خود و خیال و امثال آنها سبب عزیمت بر کرده و شد
تحت و نت دنیای نازند و بجهت خرید متاع این دو ساعت روزگاری در

غربت رحل قامت می اندازند **دیکر** دعای روز داریست که جهت طریقی
 بند ک نوسن نفس را در مرغ لذات از شکم چران بی تنغات بکام روزه
 سر باز میزنند و باشته های الوان نعمت های جاودان دست از شراب و طعام فساد
 اثر کسالت او را بر این جهان کشیده بقوت روح کر سکی فناء میکند **دیکر** دعای
 فقر و مساکیر است در حق صاحب توفیق که بایشان صدقه و عطای کند و بکس
 مصربانی و غمخواری خارج شوی ازادی از دل ایشان بر کند شواهد و دلایل
 انچه محنت ذکر یافت چند حدیث است که نا نام صادقین علیهم السلام ماثورات و
 کتب معتبره مذکور از جمله در کافی از شافع امت مرویت که اربعه لایر دلم دعوه
 یفتح لهم ابواب السماء و یصیر لهم العرش الوالد و له المظلوم علی من ظلمه و المعتبر
 حق بزج و الضام حتی حين یقصر لمخلص مضمون اینکه عباد ما کنند که هیچ دعای
 ایشان بر نمیگردد تا در های آسمان برای ایشان نشود و بعرض رسد بدین
 فرزند و مظلوم برای کسی که بر او ظلم کرده و عمر گذار تا از عمر برگردد و روزه در شا
 افطار نماید یا در وقت افطار نماید علی اختلاف النسخ و در حدیث الداعی از همان روز
 مرویت که لا ترد دعوه الضام یعنی دعای روزه دار بر نمیگردد و در کافی از همان
 رفیع جناب که لیس شیخ اسیر حاجه من دعوه غائب لغائب یعنی چه زود تر شجاع
 نمیشود از دعای غائبی برای غائبی و هم در کافی از جناب مستطاب جعفری علیه السلام
 مرویت انچه حاصل آن میت که پدرم میکند که هیچ دعاست که از خداوند بزرگوار
 و شایع محبوب نمیکرد یعنی چیزی حاجب و مانع آن نمیشود و بدرجه استجاب
 میرسد دعای امام عادل و دعای مظلوم خدای عزجل میفرماید که لا تنقض
 لك ولو بعد حين یعنی هر آینه انتقام سیکشم الله برای تو و اگر چه بعد از زمانه
 و متذنی باشد و دعای فرزندی صالح برای پدر و مادرش و دعای پدر صالح

برای فرزندش و دعای برادر و مؤمن برای برادرش غایبانه یعنی برادر بیس
 خدا بیجا میفرماید و لك مثلاً یعنی مرگت است و برابر آنچه برای برادرش خواسته
 و در همان کتاب از همان جناب انضمون مضمون که سر کس دعای ایشان مستجاب
 بک حاجت بر نظر کنید که چگونه خلافت و نیابت و میکنند یعنی در محافظت اهل و عا
 دوم غزاکند و در راه خدا پس بر پید که چگونه خلافت او میباشد سیم چهار پیر و
 تخت میاورید و دل نیک سازید و در حدیث الداعی هم از حضرت این مضمون روایت
 شده که سه دعاست که از خدای عزوجل محبوب تر است یکی دعای پدر برای فرزندش
 چون با او نیکوئی کند و نفرینش بر و چون عاق کرده دویم تقریر مظلوم بر ظالم و
 دعای خیرش برای کسی که انتقام وی را او کشد سیم دعای مردی مؤمن برای برادر
 مؤمن چون با او موااسات و نیکو کند در راه او ما و نفرینش بر و چون موااسات
 نکند با وی با وجود قدرت بران و اضطراب و احتیاج او بوی و در حدیث بروایت
 دیگر آورده که انقوا دعوه الوالد فانما ترفع فوق الخطاب و انقوا دعوه الوالد فانما
 احد سن السیف یعنی هر سید و حدیث کنید از نفرین پدر که آن بلند کرده میشود بالا
 ابرو این کتاب را از استجاب است و بر بر همین بدان نفرین مادر که آن نیز تر از شیش است
 و هم در آن کتاب روایتی آورده که حاصلش اینست که فرزند چون چهار شود مادرش
 پیام برآید و مقهور نشود و موی خود بسوی آسمان ظاهر نماید و گوید اللهم فاجعل
 ههناک الیوم حدیثه انک قادر متقدر یعنی الهی تو عطا کرده بمن این فرزند را و تو
 بخشیده او را بمن الهامی بگردان بخشیدن او را امروز و تو پدری که تو قادر می بعد از آن
 تمجد کند پس پدر سیکه وی سر از سجده بر ندارد مگر اینکه بهر شصت باید و از جناب
 حدیثی از آن حضرت پیدا خیار است که ثلاث دعوات مستجابات لا شک فیهن هوه
 المظلوم و دعوه المسافر و دعوه الوالد علی ولد یعنی سه دعا مستجاب است بی شک دعای مظلوم

و دعا سازد دعای سافر و نفرین بد بفرزندش و در عهده الدای از یکی از دو امام
یعنی امام محمد باقر و امام جعفر صادق مرویت که اذاعطوهم فلقوهم الذاعا فانه یجاء
لهم فیکم ولا یخاف لهم فی نفسهم یعنی چون عطا کند بیا بلان تلقین کند ایشان را دعا که
همه بیکه مستجاب بشود دعا برای ایشان در حق شما و مستجاب نمیشود در حق خودشان
و حضرت بنی الساجدین خادم را میفرمود چون عطا بیا بل سید که اگر کند او را بدعا
خیر و نیز از آنحضرت دعایت نموده که خادم را میکند یعنی در وقتی که عطا بیا بل میکند
که اندک زمانی نگذارد تا دعا کند و هم از آنجا که دعا است که بگوید که دعوت الی الله الفیر
لا ترد یعنی دعای کدای بخراج رد نمیشود **دیگر** از آنجمله دعا است که بگوید پیش از نزول
بلا و شدت مواظب آن بوده و از آن عذاب الهی لشعاده مینوده باشد چنانکه در کاش
از حضرت مقدس جعفری مرویت که من تخوف بالاصیبه فقدم فیہ بالدعاء لری الله
عز وجل ذلك البلاء ابدأ حاصل آنکه کسیکه ترسد از بلا و که مبادا باورید پس پیش از آن
دعا آن باب دعا کند خدای عز وجل هرگز آن بلا را باو ننماید و هم از آن رفیع جناب درمان
کتابا میخواند منقول است که هر که پیش از بلا دعا کند چون بلا نازل شود دعای وی
در دفع آن مستجاب میگردد یعنی فرشتگان گویند که این او را از بلا میشناسیم و از آنجا
محبوب یعنی ممنوع نشود و کسیکه بیشتر دعا نکرده باشد چون بلا نازل شود دعای وی مستجاب
نکند و فرشتگان گویند که این او را نمی شناسیم و نیز در کافی از آن امام همام روایت شده
که فرمودند که بعد من میگفت که تقدیم نمائید در دعا چه بدی که بگوید چون بیا دعا
کنده باشد پس نزول کند بوی بلا پس دعا کند گفته شود یعنی فرشتگان گویند که او را نشناختیم
و چون بسیار دعا کنده باشد پس بلا بوی نازل شود پس دعا کند گفته شود که گما بود
پس از آمدن زو اما قسم دوم از دعوات که بدلائل اخبار صادقین از درگاه الهی مردود و در راه
وصول پس منزل قبول مسدود است **دیگر** از آنجمله دعا می توان کرد که با سرفعال خود

نفس و خود را محتاج سازد و از هر یک المستقیم میان روی و اقتصاد که بطریق عقلا و اهل شایسته
پروند رفته خود را بادی خوشنویس تنگی و اضطراب اندازد و بعد از آن دست بدرگاه
الهی بر داشته حجت دوزق و مال بدعا بردارد و همین کرده اند که زبان و جلی ایشان را
اخوان شیاطین خوانند و صریحاً و مستحق ملامت شرع و عرف بر تارک هستی شان
افشاند است **دیگر** نفرین است که شوهر از کراهت طبع و ریختن خواطر از خود را نماید و بگوید
دلکشی طلاق که حکم شرع در کف اختیار وی نهاده فقدان علامه را از پای آرد
و خود سری نکشاید **دیگر** نفرین است که کسی را بخود نکند چه وی بفرستد آن سرا
خود را آنرا و جفا ی او میشود خرید و به تغییر مکان نقل آردی خود را از سنگ بد
نهادی وی میتواند هانید **دیگر** دعا می است که در خانه خود بکار و عاقل نشسته
یعنی در تحصیل وجه معیشت که شرعاً و عرفاً او را لازم و ضروری و درمان مشاب و ما یجوز
نماید و محتاج دست و پای طلب ابواب روزی بروی خود و اهل و عیال خود بکشد
و احوال دعا کند و از درگاه الهی مروزی خواهد **دیگر** دعا می ریت که مال خود را
تقریب دهد و چنانکه در شرح امور مقررات بران گواه نگیرد و آن مدیون انکار آن
نماید پس بر و نفرین کند آن مستجاب نمیکردد و صدق این کلمات در محقق این فقرات
اختیار است که در کتب معتبره صحت ذکر یافته از آنجمله در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
منقول و ملخص مضمون آن است که سایه عید متاخر است آمد و فرمود چیزی بوی دهند
بعد از آن سایه دیگر آمد نیز فرمود عطا کند بعد از آن دیگری آمد فرمود بشعاع الله
یعنی سیرت کند خدا تعالی را وی گوید بعد از آن ملثفت ماکشت فرمود بداید که نزد ما
چیزی که ما عطا کنیم و لیکن بیشتریم که باشیم مانند یکی از آن سکر که مستجاب نمیشود برای
ایشان دعا می روی خدا نیامالی باو عطا فرموده و او را در غیر حقش یعنی بخارج
کرده بعد از آن گوید اللهم انی ارفق فی الهام از روزی ده پس این دعا برای او مستجاب نمیشود

و مردی که نفرین کند بر نفسش که خدا بقتالی و راهی از وی راحت دهد یعنی نزار می‌نهد
و او را از بیخ وی بماند و حال آنکه خدای عز و جل کار وی را با او گذاشته یعنی اختیار
طاعتش داده است و مردی که نفرین کند بر هسایش و حال آنکه خدای عز و جل راه بی
داده است که از هسایشی و بجاوی دیگر نقل کند و آسوده فرود شد و هم در آن کتاب است
عالم جناب علیه مرویت حدیثی که حاصل معنی آن اینست که چهار کس دعای ایشان مستجاب
نمیشود مردی که در خانه خود نشسته گوید اللهم انی اترک فنی پس گفته میشود یا و یعنی
از جانب خدا ایضا امر که با طلب یعنی نزار کرده ام ترا بطلب یعنی مردی که در خانه
نفرین کند پس گفته میشود یا و الا جعل امره الیک یعنی یا آنکه دانید امر کار او را مقوض
بنمودم مردی که مال خود را فاسد و تباه ساخته گوید اللهم انی اترک فنی پس گفته میشود
بوی که امرک با لا اقتضای امرک با اصلاح یعنی اما نفرموده بودم بقول بیا نزار که
در حج آیا نفرموده بودم با صراط و ضبط آن از تضییع و تلف بعد از آن حضرت
این ایراد که در سور فرقانست تلاوت فرمودند و لکن انی اذا انفقوا لم یسرفوا و
یقرؤوا و بین ذلک قواما جناب جانی در این آیت هدایت مبانی مدح جمیع ائمّه
فرموده و این صفت حمید ایشان دانسته است که در نفقه کردن مال اسراف و اسراف
هیچ کدام ننمودند و طریق اعتدال معیاره روی پیچود شد دیگر فرمودند و مردی که
او را مالی بود و آن را بقرض داد بی شاهدهی پس گفته میشود یا و الا امرک با نسیان
آیا امر کرده بودی که بقرض بگیری اگر آن قرض را در کار و این مرد فرزند او را بدین
نفرین کند چنانکه در احادیث دیگر تصریح بآن شده است از جانب جناب الهی باین
خطاب معایست میکرده دعائیت که بزرگان شهادت کلامش را می‌دولت از آن خبر نباشد چنانکه
حضرت ائمه علیهم السلام ما فرموده در بیان آداب انشاء الله تعالی که خواهد شد
دعائیت که بنده پیش از نزول بلا مبارکت بآن ننموده باشند و چون بلا

نازل شود بالضروره باشد او در عالم دستان و از آن درگاه کشف غامضات کند
پس بوی گویند که پیشتر کجا بودی چنانکه سنت ذکر یافت **دیکر** دعائی است که با نافرمانی
جناب الهی و عدم انقیاد در راه امر و نهی باشد چنانکه از حضرت ائمه بر می‌آید در
الدعای مرویت که مثل الذی یلعنوا غیر علی که مثل الذی یلعنوا غیر و تر حاصل آنکه
آنکه که بی عمل دعا میکند مانند کسی است که با کمان بی چله تیر می‌اندازد و تفصیل این
مخزن مذکور می‌گردد دعای کسی است که از نعمتهای و جاههای حرام بریزد و بقدم و بر
اجتناب از وادی ارتکاب آن نکند و شاهد این مدعا نیز انشاء الله تعالی که در این باب
مطلب پنجم در ذکر و قنایا و مکانهای که مغان اجابت دعا و طلب حاجت در آنجا است
و اول است آنرا و فرات از آنجا شهابی جمع است که ابواب رحمت و مغفرت از اول شب تا
گشاده است و بعد از آنجا بیست و چهار ساعت که ابواب رحمت و مغفرت از اول شب تا
چنانکه در فقیه از حضرت مقدس جعفری منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست
که آنکه بامرک و بقالی هائیکه بنده می‌فرماید پیش چهار بابی از عرش از اول شب تا آخر که آیا
حسب مبدء مؤمنی که دعا کند مرا برای آخرت و دنیاى خود پیش از طلوع صبح تا ثوابش
در بدر بر آید اینست بنده مؤمنی که موفیش را نیک کرده باشم که سوال کند از من افزون
آنرا پیش از طلوع صبح تا آنرا افزایم و ببرد و بیاورد اینست بنده مؤمنی که از
من شفا خواهد پیش از طلوع صبح تا عاقبتش دم آید اینست بنده مؤمنی که محبوس غلبه‌ای
از من سوال غناوت کند تا او را مراهم آید اینست بنده مؤمنی که از من داد خواهی
نماید پیش از طلوع صبح تا انتقامش کشم و دادش بستانم پس پیوسته باین سخنان ندا
تا طلوع صبح نماید **دیکر** از آنجا که در راهی جمع است چنانکه در فقیه از یکی از دو امام
عظیمه امام محمد باقر با امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که ان العبد المؤمن فلیس الا الله
کل حلاله الحاحه فیوخر الله عز و جل فضا حاجته الی سوالی که یوم الجمعة

بفضل يوم الجمعة خلاصه من فضله انكه بدستى كه بنده من هراينه از خداى جل جلاله حاجت منخواهد پس ناخير ميكند خداى عز وجل فضل آن حاجت اودا كه خواستار نماز جمعه ناخصص دهد آن حاجت گذار براى فضل روز جمعه و در عده الدعائى از حضرت اشرف نبوى مروت كه در روز جمعه پنج خصلت و از آن جمله آنرا شمرده كه وفيه ساعه لا يسال الله عز وجل فيها احد شيئا الا اعطاء ماله يسال عزما غيبه در روز جمعه ساعه غيبت كه سوال نمايد از خداى عز وجل در آن هيچ كس چيزى مگر اينكه عطا فرمايد آنرا مادام كه سوال كند حرامى **ديكر** از جمله سدس اول از نصف آخر شب هر شب كه وقت استلاى خوابهاى ناز و ابواب ديدها كثر فراز و هنگام خلوت و فرصت راز و ميان بخدا و ندي نياز است و دعاى وفقى جيترو وفقى مصداق ذكر الله فى الغافلين است و جوف ليل كه در اخبار وارد كشته ها تا عبارت از اين وقت باشد در كافى از عزمين از دينه منقول است كه گفتند از حضرت ابى عبد الله كه سفر مودارنى الليل ساعه ما يوافيها عبد مسلم ثم يصلى فيها الله فيها الا استجاب له كل ليلة حاصل مضى اينكه بدستى كه در هر شب هشت هزار بار ساعه كه دره نيابد و بر بخورد بان بنده مسلمان بعد از نماز گذارد و دعا كند الله نعم و ان مكر اينكه سخاوت كرهاند براى او در هر شب كه باشد گفت **استجابك** الله كدام است از شب فرمود از نصف الليل و بقى السدس اول الصبح چون رفت نصف شب و مانند شش و الا تا ابتدا و نصف ثاني **ديكر** از رمضان اجابت دعوات ثلث اخره شديت چنانكه در عقيد از عبد العظيم بن عبد الله الحسين رضى الله عنه مرويت كه از ابراهيم بن محمد رويت نموده آنچه حاصل آن اينست كه حضرت امام رضا كه گفت كه باين رسول الله چه ميرواى در حديثي كه در زمان از پيغمبر رويت ميكنند كه او گفته كه خدا بشارت دهد هر شب جمعه آسمان دنيافروود مى دهد فرمود و هفت كند خدا بخير بخت كند

سخن از مواضع معني تعبير دهندگان را و الله كه رسول خدا اينرا كشف است است و جز اين بخت كه گفته بدستى كه خداى تبارك و تم فرمود ميروند فرشته باسمان و با هر شب در ثلث اخر و شب جمعه در اول شب پس بجز زمان الهى نميكنند كه هلال من شايسته فاعطيه و هلال من ثواب فانوب عليه هلال من مستغفر فاعفله باطالب الخيل اقبل و باطالب الشرا فصر حاصل مضمون اينكه آيا سائل هفت تا و براى عطا غايم آيا بقر بخت هفت تا نوبه اش قبول فرمايم يا استغفار كند هفت تا و بايارد اى طالب خير و طالب بيار و اى طالب شر خود را از آن باز طر بس چيست باین گمان ندا ميكنند تا صبح طلوع كند و چون صبح طلوع كرد باز ميگرد و بجاي خود از ملكوت آسمان و اشرف اوقات ثلث اخر صبح هفت بعينه نزد ملك صبح كه وقت نماز و ترات و در آن حضرت يوسف عا بنينا و عا بنينا چون اذ كره خود نادم كشته و از بنده بزرگوار طلب استغفار نمودند حضرت در آنوقت براى ايشان استغفار نمودند و بوقت ديكر و عده فرمود چنانكه كرمه سوف استغفر لكم زمني كه در سوره يوسف است انا ان اخبارى غايم و ناخير كند آمر نشو اى ايشان را تا وقت سحر كه اسيد استجاب در آن پسترات چنانكه در كافى از حضرت اقدس سره رالت على السلام منقول است كه خير وقت دعوت الله عز وجل فيه لا عطاء حاصل مضمون اينكه هر كس و فتنه كرده اكنند خداى عز وجل را در آن سخاوت و اين ايد را تلاوت فرمود در قول يعقوب كه سوف استغفر لكم مرتبه يعنى بزودى استغفار خواهم كرد براى شما از خداوند خود و فرمود انحضرت كه اخره لى التحريمه تاخير نموده يعقوب م سول فرزند نماز استغفار براى ايشان بود تا هرگاه **ديكر** باين طلوع صبح و اوقات و عمل استجاب از سحر باقى و عمدات تا اقبال طلوع كرده چه در كافى از امام همام حضرت ابى جعفر رويت شده كه ان الله عز وجل عجب من عباده المؤمنين كل دعا فلكم بالذعاء فى التحريمه طلوع الشمس فها ساعه يفتح فيها ابواب السماء و تقسم فيه الارزاق و تقضى فيها حوائج العظام يعنى بدستى كه خداى عز وجل

دوست میدارد از بندگان مؤمن خود هر بسیار دعا کنند خود را پس بر شما باد دعا کردن
 در بحر طلوع آفتاب چهره برستی که ساعتی که گشوده میشود در آن درهای آسمان
 و قسمت کرد میشود در آن روزها و برآورده میگردد در آن حاجتهای بزرگ از
 اوقات استجاب دعوات اول زوال آفتاب که وقت نافذ ظهرات و بعد از غروب
 آفتاب که وقت نماز مغرب و وقت وزیدن بارها و وقت ریختن قطره
 اول از خون مؤمن که گشته در چهارواشال آن و نماز و تدر و وقت از آن وقت
 تلاوت و وصف در چهار شاهد این جمله چند حدیث است که در کافی مذکور است
 یکی آنکه زید شحام از حضرت ابو عبد الله روایت کرده که اطلبوا الدعاء فی اربع ساعات
 عند هبوط الرياح و زوال الاقمار و نزول القطر و اول قطره من دم القتل المؤمن فان
 الدعاء يستجاب عنده الاشیاء محصل مضمون اینکه جوابی دعا و در یکدست آن باشد
 در چهار ساعت وقت وزیدن بارها و وقت نایل شدن سایه های صفا اول روز و وقت
 نزول باران و وقت قطره اول از خون مقول مؤمن چهره برستی که درهای آسمان گشاده
 میشود در دو قوع این اشیاء و حدیثی است که فضل بقیاق هم ناخضر روایت نموده
 که استجاب در اربعه مواطن فی الوتر و بعد الفجر و بعد الظهر و بعد المغرب یعنی
 استجاب میشود دعا در چهار جا در نماز و تر و بعد از صبح و بعد از ظهر و بعد از شام و بعد
 حدیثی است که جناب شطاب ابو عبد الله از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده
 که اغتنموا الدعاء عند اربع عند نزول القرآن و عند الاذان و عند نزول الغيث و عند
 التقاء الصفوف للجهاد حاصل معنی اینکه غیبت شمارید دعا و در چهار وقت وقت
 نزول قرآن و وقت از آن دو وقت باریدن باران و وقت برخوردن صف
 مسلمانان با صف کفار از برای در آن درجه شما دوت و در بعضی روایات و عند النزول
 واقع شد یعنی در وقت اجتماع لشکرها برای قتال و ظاهر اینست که وقت غیر وقت اول

یعنی خون مؤمن باشد که در حدیث اول مذکور شد و هر یک از این دو وقت فضل علیهم
 داشته باشد و محلی استجاب دعایند و محلی نمائند که ممکن است که عند زوال الاقمار گردد
 حدیث اول گذشت و بعد از ظهر که در حدیث دوم مذکور گشت هر دو یک وقت باشد
 و مراد وقت نافذ ظهر باشد که اول زوال و آخر غروب و بعد از زوال است حقیقه و در
 طبق اینست ظاهر حدیثی که در تعقیب از امام همام ابو جعفر منقول است که کان رسول الله
 لا یصل من التمار شیئا حتی یروى الشمس فان اذال صلی ثمان رکعات و هی صلوة الاقمار
 یعنی در آن هنگام ابواب السماء و استجاب الدعاء الی اخر الحدیث حاصل معنی اینکه حاصل
 معنی اینکه پیغمبر از روز نمازی نمیکند از زوال آفتاب پس چون زوال میشود وقت گشت
 نماز نمیکند و این نماز و این است یعنی بزرگست کنندگان جناب الهی گشوده میشود در آن
 ساعت درهای آسمان و استجاب میگردد دعا چهره ظاهر اینست که مراد از این ساعت مجموع زمان
 گذارد نماز مذکور باشد و نیز ممکن است که مراد از عند زوال الاقمار اول زوال باشد که اول وقت
 نافذ است و مراد از بعد الظهر زمان بعد از آن باشد و هر یک از آنها وقت استجاب دعایند
 و نیز ممکن است که مراد بعد از عصر و بعد الظهر و بعد المغرب که در حدیث ثانیست بعد از آن
 غیر و نماز ظهر و نماز مغرب باشد که وقت تعقیب دعوات و الله اعلم **دیگر** از حدیث بعد از
 نمازهاست چهره در هذه الذی از حضرت امیر المؤمنین مرویست که رسول خدا کفایت که من
 ادعی الله مکتوبه فله فی اثرها دعوه مستجاب معنی اینکه هر که گذارد برای رضای الهی
 نماز واجب پس مراد است در عقب آن دعا مستجاب این فحاش حکایت کرده که حضرت امیر المؤمنین
 در جواب دیدم و بر از این حدیث پرسیدم فرمودند صحیح است چون قانع شدی از نماز
 واجب پس بگوید رحلتی که در سجده باشی که اللهم انی استلک بحق من رزق و بحق من رزق
 عند صل علی جماعتهم و انزل علی کتب و کتب علیه الهابد رستی که من سوال میکنم از تو بحق آنکسی که
 این حدیث را روایت کرده و آنکه که از او روایت کرده صلوات فرست بر هاشمیان یعنی بر محمد و آل

و بکن چنین و چنین یعنی حوائج خود را بموقع عرض درآورده و بعد از حضرت صاحب
روایت نموده که آن الله فرض الصلوة فی الخلاء وفات الیه فاشلو حوائجکم غیب
فرا بکنم یعنی بدستی که خدا بخواستن کرده است نماز را در دست و سر بر قیام بوی و پس
در دعوات کتب حاجت های خود را در عقب نمازهای واجب خود **دیکر** ماه مبارک رمضان
که بحکم حدیث شریف نبوی که در فقیه و غیره از کتب معتبره مذکور است درهای آسمان
در آن کشوره میشود و دعا مستجاب میگردد و هر شب منادی ندا میکند که هلم من ال
هل من مشغرف و مخصوصا وقت افطار چه مرویت که روزه روز دارا در وقت افطار
بک دعا مستجاب و خلوصا و فاق صلوات که جامع دو شرافت است هم ماه رمضان
و هم وقت نماز که در خطبه شریف که جناب اشرف نبوی ۳ در جبرائیل شعبان خوانده
و فرماید بی تو اید در فضل ماه مبارک رمضان از هر چه در دهان و سی بیان بردمان
استماع حاضران افشاندند مذکور است که و افعلوا لکما یدیکم بالذلة فی اوقات
صلواتکم فانما افضل الساعات بنظر الله تتم فیها بالترحمه لکما عباد و عجم اذ ناجوه و یوم
اذا نادوه و نتیجی لهم اذ ادعوه حاصل معنی اینکه بر دایره بدرگاه الهی دستهای
خود را بر عباد و رفته های نمازهای خود پس بدستی که آن گزین ساعته است نظر میکند
خدا تعالی در آن رحمت نبوی بکاش جواب ایشان میگوید چون با وضو
کند و لیکن میگوید چون او را ندانند نمایند و مستجاب میگردد برای ایشان چون
دعا کنند **دیکر** از آنکه عرفاست که تمام ذمی حجب است قبل عباد حضرت عباد علیهم السلام
این روز و روز نمیدانست از آن جهت که این روز دعا و مسأله است مبادا بجهت روزه خود
او بجهت شریفش از گذارش وظایف دعا عاجز و ضعیف گردد و نیز بجهت اینکه مبادا عید
باشد و مفصل این محل در حدیث سر بر صبرتی در فقیه و تهذیب هر دو مذکور است **دیکر**
از آنکه و قولات که بکند و از تفکر در کبریا و عظمت جناب جلال و از شدت و جود

احوال آنجا فی فقریه و فقریه شود چه در کاف از جناب مستطاب جعفری مرویت
که اذ انعشر حبلک و ومعنی عینک قدر نک دونک خفند قصد قصدک حاصل معنی
اینکه چون فقریه کرد و لرزیده پوست بدن تو و اشک اودند و چشم تو بر کبریا
از دست مده انوقت را که تحقیق که کار تو آمد کرد و مطالب حاصل شد **دیکر** مکانها
شریف فیض مشحون که انجابت دعوات دل آنها مطمئن است علماء اعلام نور الله ارفقهم
در کتب دعوات از آنکه مساجد را شمرده اند و در اخبار و آثار شریفه تلویحات و اشارات
و ان وارد است از جمله در فقیه مذکور است که ان فی التوریه مکویان بیو
فی الاخر المساجد فطوبی لعلی تظهیر بینه ثم زار فی بیته الا ان علی المزور
الزائر حاصل مضایقه در مؤخره نوشت است که بایر یک خانهای من در زمین مسجد هست
پس خوشایند که در خانه خود طهارت کرد بعد از آن زیارت من کند در خانه من بداند
بر آنکه زیارت او آید لازم است که زیارت کند را اگر ام نماید **حجرات** جناب جلال
که هر روز از بعد از ظهر و مکانت جل شانه مساجد از غایت فضل و شرف آنها
خود نامیده و روند کان بانجا برای عبادت زائران خود خوانده میزد که است پیشتر
گردانید است و از جمله کرامت است که دعای ایشان را اجابت مقرون دارد و دست برد
بر سینه سواشان نکند از او و اگر میترانست که فعه خود را بوفان رساند و مهمان
خود را بیل مقصود باز گرداند **لوائف** کنی تعبیر کوی مؤمنان در ظرف که حلقه بر سر
این خانه زد که شاد زلفت و هرگاه هر مساجد خانه خدا و از رمضان انجابت دعا باشد بر
ظواهر است که مسجد الحرام و مسجد مدینه طیبه و مسجد کوفه و سایر مساجد شهوره
مرویه که بکمال اخبار و آثار بزرگ فضل و شرف اختصاص دارند بطریق اولی چنین خواهند
بود و نیز در کاف از حضرت مقدس جعفری ۴ روایت شد که کان لای انا طلب الحجاب طهرها
عند ذوال النسم فاذا اراد ذلک قدم شیئا فصدق به و ثم شبا من طب و علاج الحجاب

و دعا فی حاجت باشد آنکه حاصل غنی از یک طرفه بدین این بود که چون طلب حاجت می نمود وقت
زوال آفتاب می نمود پس چون آواز این میکرد بیشتر چیزی صدقه میداد و چیزی از بوی
خوش میبویید و بجهد میرفت و دعا میکرد در حاجت خود آنچه خدا خواست بود میتواند بود
که القام المحمد درین حدیث شریف برای محمد و مراد محمد پیغمبر باشد چون حضرت امام
در مدینه منوط بود و با مراد محمد الحرام باشد در آنجا که در مکه معظمه تشریف داشته و میگوید
بود که القام محسن مراد مطلق محمد باشد و الله اعلم **دیگر** آنجا که شعر و عوفات و آن کوهها
بر مینویسند بایرکات از برای کسانی که بگذرانند حج موفقی و بوفوف آن مکانها شریف
گردند چنانچه در تفسیر از امام همام و قبله امام حضرت ابی جعفر منقولست که ما بقصد بعد علی ملک
الجهل بر ولا فاجرا لا استجاب الله فی اخرونه و دنیا و اما العاجز و استجاب لدی دنیا و بعض
مصفون آنکه و موفق نکند احدی بر این کوهها نیک و نه بد مگر آنکه استجاب گرداند خدا
برای او یعنی دعایش مانیکو پس استجاب میشود برای او دعا در مطلب خردی و دنیوی
هر دو و اما بدین استجاب میکرد برای او در امور دنیوی و دنیوی و نیز در تقیه مذکور است
که حقیم در شجره عینه شجره که حاج از عوفات منبر آمده و موقوف میباشد آنجی سعادتند
باین خطابه بر بلند میکردند که آنرا نیکم و آنتم عبادی از یم حق حق علی ان یجیبکم
مصل آنکه من خداوند شمایم و شما بندگان منید بجا آید و بحق مرا لازم شد پس آنکه استجاب
کم برای شما یعنی دعاهای غم را **دیگر** آنجا که کوه کاه ساکنان ارض و سما و فضه انوار حضرت
شهادت کردیم که هوش محل آمد و رفت افواج فرشتگان و جای گیر و زاری اصناف و خلق
بر شکانست در عذرا الذی هو ربیت که ان الله سبحانه و عوض الحسین من قتلده با روح
حاصل جعل الشفاء فی تربته و اجابت الدعاء تحت قبه و الا نتم من ذریبته و ان لا یغدر
ایام ذاریته من غایم ملخص مصفون آنکه خدای سبحان و هم عوض قتل امام حسین علیه السلام
چهار چیز بوی عطا نموده و باجران ویرا باین چند کرامت توفیق فرموده است که در آنجا

شفا داد و رخا او و اجابت دعا داد و زبر کند فیض نال او و اما ما نال از ذریبته و اولاد با
او و اینکه شمرده شود ایام ن باریت زایان او از عمرهای ایشان و نیز در عده مذکور است
دفعی و جود و جود امام انام حضرت بخش عطا کرد خاص و عام حضرت جعفر صادق را در وی
و آنکه در ماضی که بود فرمود شخصی با جابر و کبرند که بر سر فرمود حضرت امام حسین
دفعه برای وی دعا نمایند پس یکی از موالی ایشان علی بن ابی طالب گفت آن خدمت بیرون
آمد شخصی با برادر یافت و آنچه حضرت فرموده بود با وی گفت آنکه گفت من باین خدمت
میروم ولیکن حسین امام مغتض الطاهر و او نیز امام مغتض الطاهر است چون که این امام
از برکت قرآن امام متوفع استجاب دعا و وی باز کردید و آنحضرت را به بوفوف عزیز باشد
آنحضرت فرمودند چنین است که او گفته لیکن آیا ندانست که خدا یقینا باقیهاست که
هر آنکه استجاب میشود در آن دعا و این بقصد و بوفوف مقدسه حسین از جلال مقام
دیگر از امامی و عارف طایفین است چنانکه در کتاب کافی از جناب مستطاب ابی المومنین
روایت که زود ما و انکم فائهم بفرحون بن باریکم و لطلب بعد که حاجت خدا قریب
و عند قبر ائمه بعد ما بدعوا لها یعنی زیارت کنید مردگان خود را چه بدرستیکه ایشان شاد
میشوند بزیارت شما و باید که طلب کنند احدی بفرجه بدعا حاجت خود را نزد قبر پیش بعد از آن
آنکه دعا کند برای ایشان **سلب ششم** در شرط ادب دعا که دعا را دعا و باز مراعات
انما تا چارلیت حاجان سعادت اقبال و طالبان سیرت و حصول امان که تحفه عمر کرامی را عطا
کرد با تمام اذکار و دعوات که امیر عابدین و صباح و تنجیدین است مرقوم سازند و باین
حسب و افنه از سهام خطا و امان یا فتره خود را بعد یا فتره عاقبت دینی و دنیوی اندازند
حق نماد که دعا در حد بقدر طاعت و بندگی در زمین خاکساری و افکندگی شجر بار
آور برین شریف که ایمان اصل آن و حسن ظن ساقان و استجاب سبب آنست و چنانکه
هر درختی محتاج آبست و باین فتره نمیدارد درخت دعا نیز بر همین دستور است و آب و

استقامت نمی آورد و آب آن خلوص و مراعات سایر شروط و ادبیت چنانکه در اخبار و آثار
ائمّه صافین سلام الله علیه هم جمعین بیان و دلالت ذکر آن از آن منابع علم و حکمت بر می
آید معتبره روان گردیده است پس یارب جوامع را که در پای تخیل دعا بجیدن غفلت نموده
همواره و اما آن اسید کشاده دارند ناچار است که در اجرای آن سنن و آداب ایستاده کی شود
که اینجی طریق اهتمام سپارند در کتاب شریف کافی حدیثی منقولست که حاصل مضمون آن
اینست که شخصی گفت حضرت امام همام ابی عبد الله **ع** گفت که دو ایست در کتاب خدا که
آنها را یعنی یا هم یعنی اثر آنها را نمی بینم فرمود که کدام است آنها گفتیم قوله قم او عونی احب لکم
دعا میکنم و حاجتی نمی بینم فرمودند که یا مبینی یعنی بخیر میکنی خدای عزوجل را که خلف
و عدم خود کرده باشد گفتیم نه فرمودند پس نهیست این گفتیم عید انم فرمودند که من ترا
خبر دهم و هر کس که فرمان برود خدای عزوجل را در آنچه او فرموده بعد از آن دعا و بر آن
بخت دعا بخیزد یا نه و آداب آن اجابت نماید او را گفتیم بخت دعا چیست حضرت ابی حمزه
اذا نمودند ابتدا کرده خدا را حمد میکنی و ذکر و تعقیباتی که او نذر تو است میکنی بعد از آن
شکر و سپاسی بعد از آن صلوات بر پیغمبر میفرستی بعد از آن ذکر کنایه خود کرده و آن
مقرر میشود بعد از آن از آنها استغفار و طلب آمرزش از خدا میخواهی پس اینست بخت دعا
بعد از آن فرمود کدام است آیه دیگر گفتیم قول خدای عزوجل و ما انفقتم من شئنا و لم یغفر
و هو خیر از این بهتر و بدتر میکنم نفقه میکنم و خلفی و عوضی نمی بینم فرمود آیهی دیگر
عزوجل را که خلف و عدم خود کرده باشد گفتیم نه فرمود پس نهیست این گفتیم نمیدانم فرمود
که اگر آنکه احدی از شما کسب مال کند از حلال و نفقه کند از حلال نفقه نماید در
همی مگر آنکه عوض او داده شود **الحاصل** دعا دارا می است و طریق اینست که دعا را
آن باید بود و از آن راه طلب کعبه مراد باید نمود و آن عبارت از شروط و آداب است که بعضی
از آن درین حدیث شریف **مجموع** مذکور شد و بعضی دیگر از احادیث و اخبار دیگرست

میگرد و دو خامه سخن طرا اند عا بر دوازدهمین مجلس که بجهت همین مطلب انقضاء یافت
مشققات آنها را جمع ساختن و با رشتنه تالیف بکند مستند می نماید و با رشتنه خرد
و آن بچند گونه است **اقل** آنچه متعلق بنفس دعا است از اعمال و احوال باطن
و سایر صفاتی که باید خود را بجلایه اضاف کند یا مصلی سازد تا قابل آن گردد که در درگاه
کبریا بر عرض جوامع پردازد و شستن آنها صحت اعتنا است یعنی ایمان بخدا و پیغمبر و ائمه **ع**
صلوات الله علیهم همچنین و پزیری از دشمنان و مخالفان که ساطق قبول هر عبادتی و
مشاحص و هر عبادت خانهدین این اساس متین شکسته و عزابت و نوالی انواع
طاعت و بندگی در بسیاران زندگی بدون این اعتقاد مانند امواج سیلاب طایران
اغراق را به این پروال بر اوج شایستگی قبول پریدن محض خیالات و کند سامی ادعای
باز و بازوی قوت ایمان بکنگر عرش اجابت رسیدن فرض بحال شاهد حقیقت این مدعا
حدیثی است که در عده الذی از یکی از دو امام همام یعنی حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام روایت شده و حاصل مضمون آن اینست که محمد بن مسلم گفت که چند مرتبه حضرت عیسی
داشت که مرا می بینم بعضی از مخالفان شما را که عبادتی و آنچه را می و خشوعی دارد آیا این نفعی
بجای او میرساند حضرت این مضمون فرمودند که مثل ما اهل بیت مثل خانواده ایست که در
خیلی سرنبل و هیهات از ایشان چهل شب اجتهاد در عبادت نمیکرد مگر آنکه دعا میخواند
استجاب میشد مردی از ایشان چهل شب اجتهاد نمود و بعد از آن دعا کرد مستجاب نشد
پس بعد از حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام آمد از آن حالت شکایت و در آن باب از وی
دعا کرد حضرت دعا نمود و نماز گذارد و بعد از آن دعا کرد که الله تعالی فرمود که یا عیسی
بنده من آمدی من از غیر آن دری که از آن می آید بدستی که دعا کرد مرا و در دل او شک
بود از تو پس اگر مرا کند مرا چنانکه کردش بریده شود و انکشافش فرود میزد که من سخا
نمیکند می او پس حضرت ملتفت نموده گفت فرمود دعا میکنی خداوند خود را و در دل تو

شکلی است از پیغمبر گفت یا روح الله والله که این کفنی واقع بود پس سوا این که از الله تم که آن
شک را از من زایل گرداند پس حضرت عیسی برای دعا نمود، خدای بخیر و مفضل فرمود
یعنی شک از وی زایل و در آن اهل بیت داخل گردید و ما اهل بیت نیز از چنین قبول نمیکند
خدای تعالی عمل نموده بلکه شک کند در ما و بر طبق این خبر است حدیثی که از حضرت سید بن طاووس
و در ارشاد القلوب مذکور است و حاصل مضمون آن اینست که قسم بان کسی که معصوم است
مرا بخیر که اگر هزار سال نماز گذاری و هزار سال روزه داری و هزار سال کعبه و هزار حج
و هزار سید مآ را در دانی و قدرتی داخل و در بوم و فراق از خوانی و غیره غیر این ملاقات کنی
با پیغمبری هزار سال عبادت غایتی و هزار حج و هزار ایستادن کنی و با هر پیغمبری هزار حج گذاری
بعد از آن مری و در دل مؤخت علی و اولاد او نباشد داخل گردی و بدو بخدا بیجا در آتش
با منافقان مقادیر و غیره است اگر آنکه کثرت طاعت به اعتقاد و محبت اهل بیت حضرت
در دنیا دعا را بدیده قبول نمیزد و در عقبی بنده را از درکات جهنم نبرد و امور
عجیب و غریبه که از بعضی خالقان در میانند جوکیان و ریاضت کشان هنوز حکایت
میکند اکثر کذب و خلاف و ناشی از غیبت صحایع به نقلهای غریب گذارند و اگر بعضی
از آنها واقع باشد بنای آن نیز بر اسباب دعا بلکه بر جایهای عوام غریب المبدء و ریاضت
که در تسخیر قلوب جمال بکار میرسد و عقلهای ضعیف و قوای ضعیف را به اتمام ارادت
خود می آورند و در نتیجه المباح حکایتی آورده که محصل آن اینست که سالی در سمرقند رانی
خطی واقع شد و خلیفه مردم ما را بدعای مالان امر نمود سه روزی در پی مصیبت رفت
دعا کردند آخری بران سزایب نکردید و در چهارم رئیس مضاری که او را جاثلیق گویند
با مضاری و رهبانان پیغمبر را بدان خود بصر اید عای مالان رفتند و در میان ایشان را
بود چون دست برداشت بران را بدین گرفت و روز دوم نیز بدستور با شقا رفتند
در آن بارید پس اکثر مردمان چون آن دیدند در شک افتاده بدین نظر نیست مایل بودند

خلیفه کس نبود و سرایب و هاتیک استوار شک و در پی عیسی امام همام حضرت امام حسن
فرستاد و آنحضرت مجبوس بود و بیلا از حبس برآورد و گفت امت حکمت را در باب کلام
شدند فرمود من فردا بیرون روم و این شک زایل کنم افشا الله تم پس جاثلیق روز
سیم نیز با رهبانان بصحرای رفتند و آن والا جناب هم با جمعی از اصحاب بیرون رفتند
و چون آن راهب دست برداشت آنحضرت یکی از غلامان خود را فرمود که دست راست
وی بگیر و پیچ در میان دو انگشت دارد بیتان غلام چنان کرد و از میان دو انگشت و
استخوانی سیاه برآورد و آنحضرت آنرا گرفت و راهب را گفت که اکنون با دان خور و در
آسمان ابر بهم رسیده بود و باشد و آفتاب برآمد خلیفه پرسید که این استخوان چیست
فرمود که این مرد نفی پیغمبری از پیغمبران خدا عبور کرد و این استخوان بدست وی افتاد
و استخوان هم پیغمبری ظاهر نشانند مگر آنکه باران بارد یعنی این از خواص است **الحاصل**
از اینکه غریب اگر رضا از این جماعت ظاهر میشود بینی بر امثال این امورات **دیگر**
الاعمال اخلاص است یعنی نیت خود را از شوب و یا وسعت خالص ساختن و این پیغمبر را
از اخبار اسید واری صغیر و کبیر بالکلیه برداختن و با وسعت در دعا و سایر عبادات چنانکه
در باب اول نیز گذارش یافت عبارت اینست که خواهد خلق از اینست و شنوند و در
صالح و عابد دانسته از آن راه بوی گردند چنانکه منظور خود و فرشتان ناد و خلق
بر ستان حق پرست غایت که بجهت جای کردن در دل خلق همواره بهوالت و عید و
اذکار میرود و اند و در دعا و طاعات پیوسته طایق دلهای را با دولت و غوث را
دعا و قله همت میسازند و شکی که بدعا برسد بازند بدامن خلق و دانست شدیدی و بیرون
از درگاه کریم کارها را زو لیر که بتجلیل و تسبیح میکنند جهت افزون نشود طاعت نزد
عرض نیاز بخدا و ندیده مغایر بساط سحر و جادو جز برای زهد و تقوی نمی اندازند و
بر و مال در آخرت بر و از راجع اعتبار بر خود مرتب نمیزانند و نمیدانند که بدو

و یاری خلق عالم هیچ نیست داشت و بی شائبه مخافی هرگز مراد ملک از ایشان بصورت نه چو
در ملائکه است بقوم جانی که تبارک الله بکافعه کافی و در پیشه دلبران اسید
این و آن شرطیله عجیبه عونا الذیاع اذا دعان چنانکه مذکور شد تذکیری و آیت که
عنه الذی اعز حضرت مقدر جعفری مرویت که اذا اذاد احدکم ان لا یسأل رب ترشیا
الا اعطاه فلیس من الناس کالمسئول ولا یمکون له رجاء الا من عند الله فاذا علم الله
ذلك من قلبه لم یسأل شیئا الا اعطاه حاصل معنی اینکه چو خواهد یکی از شما که از خدا
خود جز سوال نکند مگر اینکه خدا نیامد از اعطای نماید باید که از هر چه در مان ناسد کرده
و او را اسیدی نباشد مگر از جانب خدا پس چون خدا نیامد داشت این را از دل او هیچ چیز
سوال نکند مگر اینکه خدا نیامد اعطای نماید اما از جمله مواعظ الهی حضرت روح الله را
این مضمون است که یا عیبه دعا کن مرا مانند دعای عکرم که در آب غرق میشد باشد و
جز یاد روی نباشد باشد یا عیسی از من بخواد و از غیر من بخواد که خواست از تو دعا دار
من اجابت و دعا کن مرا مگر بخرج و زاری و قصد بکنند یک قصد باشد یعنی از هر
کسبه و من پیوسته باشی بدرستی که هر وقت که بخواهی دعا کنی من تو را اجابت میکنم
مؤلفه دل از که و من جرج از حق بر دارم اسید زهر که هست مطلق بر طرزه هنگام دست
دست برداشتن و عزیزی که زجده دست خیز حق بر دارم چون خامه موعظت سر بر
صدر این مجلس جنت نظیر بقدر قدرت یک شایسته از این مطلب دل پذیر موفی کردید
بود در این مقام به همین قدر گفتا نمود **دیگر** انا غلله اقبال بر دست یعنی دل خود را
دعا داشتن و این امر مهم و مطلب بزرگ را باید از بان تنها گذشتن چه معنی دعا خدا
تعالی را خواندن و طلب حاجت نمودن است از روی تضرع و استسکان و این معنی بصورت قلب
و توجیه باطن تحقیق یعنی پذیرد بلکه دعای آن مانند الله اکبر است که رحمت که طوطی
میگوید چه از آن در این من است خواهد شد و احادیث و اخبار موبدین کتاب را بسیار

و انا غلله در یکا فی از جناب مستطاب جعفری مرویت که ان الله یستجیب دعا مظهر قلبا فاذا
دعوت فاقبل یقبلک ثم استیقن بالا جابه محصل مضمون اینکه خدا شما مستجاب میکند
و عالی را یاد دل که از ان غافل ذاهل باشد پس چون دعا کنی دل خود را متوجه آن
ساز بعد از آن یقین و یمن کن که مستجاب میشود و هم در آن کتاب از ان و لا جناب
بطریق دیگر منقولست که اذا دعوت فاقبل یقبلک و ظن حاجتک بالباب لم یخص معنی اینکه
چون دعا کنی بدل متوجه آن شو مظلون خود ساز که حاجت تو بر در خانه است ظن
ایضا یعنی علم است تا واحد سابق مطابق باشند و نیز در کافی مذکور است حدیث
که حاصل آن آیت است که چون حضرت رسول خدا دعا میفرمود و بارید چنانکه مردمان
گفتند که غرق خواهیم شد و حضرت بدست مبارک اشارت میفرمود که دعای شما
و لا عینا و بر آنکه شد گفت یا رسول الله طلب باران برای ما کردی و باران بد
و بعد از آن باران طلب باران نمودی و باران را دانیکه چه وجه داشت که باران بخوا
اجابت ظاهر شد و بار دیگر شدند فرمودند که دعوت و لیس ساقی ذلك نیت ثم دعوت
ولی فی ذلك نیت حاصل معنی اینکه در دعای اول مراد نیت و حضور قلبی نبود و در
ثانی بود و در ارشاد القلوب بواقعی مذکور است که حاصل آن آیت است که حضرت موسی
علی نبیا بر روی بر گذشت که در سجود و رکوع بود و دعا و قرض میفود موسی گفت
بار ما اگر حاجت این بنده بمن میبود هر آینه آزار و می کردم و عرض حضرت کریم از این کلام
تفسیر از وجه عدم اجابت دعای او بوده یقین من باین عجز مخلوقیت هر کجا خواهم
که حاجت او را بکنم تو باین قدرت و فضل و کرم و جوی طرد که آزار و می کنی آن وجه
حجت و جوی آمد که موسی از بد دعوی و قلبه مشغول بغنم له بعد حتی یقطع صلبه
و تنقها عینا له استجاب محصل معنی اینکه او دعا میکند مرا و دلش مشغول کوفتند است
که در بار پس اگر بعد کند چنانکه استخوان پشش منقطع یعنی از هم جدا شود و چشمهایش پرور

آید من دعای او را مستجاب نکنم نزد وجدان صحیح هر بار از این اخبار می رسد است در اینکه جنود
قلیلا از عظم ارکان دعاست بلکه بی آن دعا دعائیت و اثری بر آن مرتب نمیکرد **دیگر**
از اینجمله شکستگی و تذلل نفس است و این نیز غیر دعا را اصلی اصل و در دادن نماز اجابت
بغایت دخیل است بخیر حرمان از غیر احوال جز بامری خاکساری نتوان شد و گوهر
مراد از خاکساری درگاه جز بچراغ دلفروز و سوز و ناری نتوانست **مولف** جان من تن
بناکاری ده بکن تا درستی کرد کار **دیگر** از جمله مواظقت که جناب چنان حضرت عیسی
علی نبینا و علی که در آنها غلبه است اینست که یا عیسی از لای قلبت و اکثر ذکر می گفتی
ان سریدی ان یقتصر لی یعنی یا عیسی دلیل ساز برای من دلت را و بسیار کن ذکر مرا
در خلوت نما و بدان بهرستی که خوشنودی من است که خاکساری و تذلل ثانی بسوی من
جمعا ساطع است که آنکه یکی و آنکه است نه کردن فزادی و اعتباری بسیار در کان
عالیشان که حلقی بقیظشان کان صفت قد و و تاسا دند و در درگاه بگویند دعایشان
برسد آید و بسا در ایشان نشان که اهل مدد کار جواب سلامشان آگاه گویند
و در وقت عرض خلعت تا در دل استقبال دعایشان نمایند گاه باشد که شفاعت ناواقعه
خلق جهانی را از بلاد هانند و گاه باشد که شفاعت ناواقعی خلق جهانی را از بلاد هانند
و گاه باشد که بامری مودی حقیر گشت مراد می کشد سیراب گردانند و در فقیر از امام
هم و سر دیگر ام حضرت شایع عبدالله مرویت که سلیمان بن داود علی نبینا و علی سلام بداد
با اصحاب خود بدعی بالان بر من خیر بود که فایده خود را یعنی آنچه جای دست
و پاست بسوی آسمان برداشته میگفت که اللهم انما خلقنا من غلات توایم و ما لکن
از منق تو نیست پس هلاک کن ما را بکنایان فرزندان آدم حضرت سلیمان با اصحاب خود
گفت که در جواب افتد سقیم بغیر که یعنی باز گوید که بدعی خیر شما بالان شما داد
شده **الحاصل** حضرت خداوند جبر خیر را غایت نظر بر خیرت و فرستی و شکست کی خاطر است

نه هر چند

نه بر شایسته قد و صباست خدا با اعتبارات و شجالات ظاهر و مخفی شده و در چنانکه
عزیز و مایه ای بیشتر باشد مقام وی در بارگاه بقیب بیشتر خواهد بود **مولف** در اندر
بیش دران در تنگنای با سجده است نسبت دیگر جبر **دیگر** از اینجمله حسن ظن
بکرم ذالمن است که مسئول لا مبدول خواهد داشت و دست بر سینه طلب خواهد
گذاشت چنانکه در کافی در باب یقین در دعا از حضرت ابی عبدالله صقولی که اذ
تعوذت ظن ان خالجت بالباب یعنی چون دعا کنی پس مظلون خود کن آنکه حاجت
تو در در خانه است یعنی بزودی حاصل میگردد و ظن اینجا ظاهر است که بعضی یقین را
چنانکه گذشت و عنوان باب نیز در کافی مؤید است و چون اجابت دعا مضمون و
یقین نباشد که در دعا و منع عطا میسر بر عدم وسعت و ممکنات و یا غلبه بخل
و خست و این هر دو چون سایر نقایص از خصایص ممکنات و ساکنان خطا که
و سلحت و بوبیت از رخس و خاشاک امثال آنها منزه و پاکت پادشاهی که خزانه اش
کن فکان و سر اسیر عالم هستی کمتر نموده از ان باشد و هر چه از او را در تعلق کرده بی
تاخیر تحقیق پذیرد و مع هذا ذات فی مائش از هر چیز عنی و بر کار و دامن عز و
جلالتش مبرا از رخا را احتیاج و اقتضای بود عاقل را در رخا نه چنین توهم قلت چون
میسر در ذات پاک چنان احتمال است چگونه مقصود تواند بود با وجود این
مراتب هرگاه خود بحکم ادعوی استجب کند و دعا استجاب نموده باشد و بدلائل لا
تخلف الله المعاد خلف در دعا او نبوده باشد دیگر چه شک که طلب بطل استخوان
و دعا با اجابت مقرون خواهد گردید مگر آنکه در شرط دعا اخلاقی و در باب آن
اهالی شده باشد و این هنگام تقصیر از جانب دعا و داعی خواهد بود و غشت اصلاح
و تدارک آن باید نمود **حاشا** هر چه است از قامت ناسانه اندام ماست و در پیش
تو در بالای کس کوتاه نیست **غنی** **ناید** که بحکم آیه کریمه عسی کن تکره کلمات و حقوق

خَيْرَ لَكُمْ قَسَمَ آيَاتُ الْكُتُبِ وَرَسُولُكُمْ أَنَّكُمْ لَا لَبْسَ عَلَيْهِمْ
که اوست از نادانی مطلبی را پیش نهاد خاطر ساخته روز و شب آنرا بدعا کرده که برین حال
مجنواهد و قبول آن دعا و حصول آن مدعا موافق حکمت و مصلحت اسلامیت و اجابت
پنداشته تمام شر و آنچه دفع نکاشته بر سر نهاده است و اگر خود نیز بر حقیقت آن عارف و
عاقبت آن واقف گردد حصول آن را نمیخواهد بود بلکه از آن بجناب بجناب استعاده
خواهد نمود در مصیبت رعدان کردن انجالت از حضرت باری عین شفقت و محض
منعمواری لهذا حکیم تعالی که انحراف افغان را از منجی خیر و ثواب محال است مطلب را
حصول نمیرساند ولیکن در عوض مثل آن بدی و شر از او مندرفع میگرداند و گاه باشد
که حصول مطلب در وقت و علائق حکمت و مصلحت باشد و اما در وقتی دیگر موافق
مصلحت گردد در مصیبت تاخیر نموده حصول آنرا با تاوقت میاندازد و از غایت فضل
و کرم بازاء انظار می که و بر داده اجری را در آن دعا عظیم و جزیل میدارد و مصداق
این کلام و تحقیق ایقلام آنکه در عهد الذی از حضرت سید الانام که منقولست که ما
سلم دعا الله سبحانه و تم دعوت لبس فیها قطیعه رحم و الاثم لا عطاء الله بها احدی حاصل
ثقت اما ان یجعل دعوت را اما ان یدخل خزله و اما ان یدفع عنه من السوء شلها ملخص
مضمون بر ظاهر آنکه هیچ مسلمانیست که دعا می کند که در آن قطع رحم و کتاهی نباشد
مگر آنکه عطا کند خدایتعالی او را بآن یکی از سه چیز یا بفرمودی مدعا می دهد و یا بآن
برای ذخیره نموده بوقتی دیگر بفرماید و یا دفع کند از او بدی و شر مثل آنچه در دعا
خواست است پوشیده نماید که عبادت و اما ان یدخل خزله اگر چه نفی ممکن است با بعضی باشد
که اجری و ثواب آنرا برای او ذخیره از آن سائر دنیا که در بعضی از احوال دیگر تصریح بآن
شده است اما با فقره اولی که اما ان یجعل دعوت است بوجه کامل مقابل نمیشود و عبادت
جامع هر شقوق میگرد و چه درین مقام سه شوق است با تعجیل حصول مدعا تاخیر در آن

بما عدم حصوله بنا برین اول هر سه احتمال مذکور خواهد بود و لهذا آنرا ظاهر نیست
و نیز مقتضای این معنی است اینکه در بعضی نسخ بجای اما ان یدخل خزله ان یؤخر له است و الله
اعلم و هم در آن کتاب از جناب منطاب امیر المؤمنین ع مرویت کرده اند از آن حضرت عن العبد
الاجابة الذی قال لیکن اعظم لاجراته اهل العطاء الا ما یحصل معنی آنکه گاه باشد
که در اجابت دعا تاخیر شود و مدعا می بیند و بر حصول میرسد برای اینکه اجرا و عظیم
و عطا بوی جزیل تر گردد **الحاصل** بنا بر این مقدمات میتوان گفت که دعا می بیند
در وقت و مصلحت تاخیر و عدم حصول نیز مردود نیست چه تاخیر و عدم حصول حقیر
که با جرح عظیم و دفع ضرر که اهم از جلب نفع است مقرون باشد اجابت بلکه فوق است
چه ظاهر است که هر گاه فقری از گری چیزی طلب نماید و وی بجهت رعایت مصلحت چیزی
دیگر مثل آن یا بر آن با و عطا فرماید و طلب او نکرده خواهد بود و از این تحقیق
بظهور می پیوندد که بجهت طریق و عابدان رعایت آداب و شروط بی شک با اجابت شایسته
و وعده ادرعون استجب لکم و امثال آن در هر حالی التیه با اجابت مقرون است پس از آن
آنست که بندگان الطینان خاطر خود را متاثر در اجابت مذکور کامل و وافی و زلال عطاء
خویش با بوالای برده دل ننگر پیشه از یکدورت شک و شب با کینه و صافی گردانند
و عرا بعضی دعا را کلاه و سپاه در آن عالم پناه و اوتوق تمام بنظر حجت عام در آن
موقع اجابت رساند **دیگر** از آنجمله آنکه زبان خود را از آلتین بخش و شام پاک
گردانند و سخن که مستحق هتک عرض مسلمانان باشد بر زبان نرانند تا در جناب قدر سر
جز پاکان در آن راه نیست راه سخن داشته باشد که مطلبی بجز رضی باشد در هر کتاب
شرعی کافی از حضرت امام همام علیه السلام روایت حدیثی که حاصل معنی آن است
که در روزی سراسیمه می بود سه سال دعا کرد که خدا آیت او را بسری روزی گردانند چون
دید که مستجاب نمیشود گفت یا رب ایام من انقضت و دم کرد دعا می نمیشود تا بمن نزدیک

و اجابت نمیکند پس شخصی بحجاب وی آمده گفت بدستی که تو دعا میکنی خدای عزوجل از آن
سه سال باز بماند بخشود و دل بغایت متکبر غیر متقی و نیت غیر صادق پس ترا بخش
کن و دل را بیکو ساز پس آنرا این کار کرد یعنی زبان و دل خود را از دمایم جدا کرد
پس ساخت و بعد از آن دعا نمود و پیری متولد شد **و یکم** آنکه خویش و پوشش
خود را حلال و مباح و خود را تلباس فاخر و تقوی و سلاح سازد و ابر و استر
حام بد را بعباسون و رعایان و اولادش بظاهر نموده در مقابل قرب و وقف
عرض حال بکثافت ظاهری و باطنی خود را در نظر التفات خدا وند متعال بنهالند
چنانکه در مشاهدات القلوب از مطهرات ناس ذنوب حجاب افکند بنویسم منقولست که آن
العبد یرفع یدیه الى الله تعالی و مصلح حرام و ملبس حرام بکف بپوشد و هذه حاله حاصل
آنکه بند دست مدعا بر صیقل دارد و حال آنکه طعام و لباس و حرام است پس با احتیاط حکایت
کرده و هم را فسر و در مدعی منقولست که العباد مع الکمال الحرام کالینا اصل الومیل
یعنی عبادت باخر در حرام چون بنای عبادت بر ریک گذاشتن است شرم باد بنده را که
که اگر بخدمت برسد که از اهل دنیا رود بقدر مقتدر در پاکیزگی ظاهر خود میگویند و عباد
و جامه که مناسب مجلس و باشد نمی پوشد تا از وفقرت نکند و نظر التفاتی بسوی او کشند
و باجهان جهان الودکی و عالم معصیت بدکار و صمدیت که غیر پاکان از ادیان باد
نیت بپاکان میرود و طلب حاجت میماند و اگر فرضا ناغایستی و خلاف قاعده از و نیت
بمیل ترین شخصه صادر شده باشد و بعد از آن او را بوی حاجت افتد ناعتت بعبه خواهی
آن نبرد و از در و جبار آن کرد و از خاطر وی زایل سازد و اظهار آن حاجت بوی میشود
و با خداوند عالم جل شانزه پیوسته در مقام خلاف و سرکشی و دوزخ شب کارش زشتی و
ناخوشی است و هرگز عاقل طریقی نمیرسد که بمقام معصیت در آید و باشد که حق شرمی
تدارک آنرا نماید و مع هذا روی آن دارد که هر کوزه حاجتی که پیش آید بدکار و اعرض نماید

و منوع است که باین یا سادب مسئول بحصول و وصول کثر مستجاب الدعوه
و مقصود المرام با آنکه در هیئات و هیئات ابوان توفیق بنیان این منزلت از آن
رفع تر است که با بارگران این هر عصبان بران صعود نماید کرد و معشوق در کثر
ثابتی این کرامت از آن لطیف شود و پاکیزه تر است که با چندین الایش ظاهری و
باطنی دامن و صالت بدست توان در آورد و انما یقبل الله من المتقین مرد
بپنجاب مقدس جعفری عرض نمود که ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود فرمود که
آنکه بدخون من لاها بودند و مقصودت کفایت یحیی لکم یعنی بدستیکه شما دعا
میکنید و میخواهید کسی را که از او نمیرسد و نافرمانی او میکند پس چگونه مستجاب کند
برای شما دعای شما را پس ترا آراست که بنده تمام احتیاج سرا با اقتدار که کار و بیگاه
بان در کار عالم پناه سر و کار دارد هموار در اصلاح کار خود کوشید خود را چنان مهیا
سازد که در وقت احتیاج و رویان داشته باشد که در آنحضرت بعضی حاجت پرور **و دوم**
دوم آنچه متعلق باحوال ظاهر و احوال جوارح است از آنجمله آنست که چون اراده دعا و
ملاحظه کند تحت طهارت نموده ظاهر را نیز چون باطن از خنثی حدت طاهر سازد
و بحکم الصلوة قربان کل تقی بگذارد نمازی که چه دو کانه باشد خود را بدکار که بر پا
فالحمد نزدیک و آشنا کرده انگاه بعضی حاجت پرور از تبتع آثار و تفحص الجوارح
اهل بیت الهما سلام الله علیهم اجمعین که در هر امری از امور خصوصاً در رسوم عبادت
عالمان را دستور بدینگونه می پیوند که آن آداب دانان محفل قرب در میان آنرا و
دعا تحت وضو میبایست و نمازی میکند و مانند و بعد از آن متوجه دعا میکنند
و یکم از آنجمله پیش از دعا صدقه دادن و چیزی از بوی خوش بپاشند چنانکه
در کافی از حضرت ابو عبد الله مر و بیت و در طلب خیم مذکورست که بدین چوب
طلب حاجت میکرد در وقت زوال میکرد پس چون آن اراده مینمود بیشتر چیزی تصدق

میگردد و چیزی را نشویند میباید و بمجهل میرسد و عامی گردد و حاجت خود را بخواهد
خدا خواست بود **دیگر** روزه گرفتن است چنانکه سابقا مذکور شد که دعای روزه
دارست بجا است و در میشود **دیگر** از انجمله اکثر فریضه و عقیق در دست داشتن است
چون در عتقه الذاعی بنام انبیا و یکتا در عتقه شرف و مقام منقول است که قال الله سبحانه و تعالی
ان لا استغنی من عبد برفع یدیه الی و فیها خاتم فریضه فادها خاتمه یعنی خدا بی نیاز نیست
از کسی هر آینه شمر سکین از بند که بر دارد دست خود را بسوی من یعنی بدعا و در آن اکثر
فریضه باشد پس آنرا ناسید بر کرده ایم و نیز در عتقه از جناب مستطاب جعفری ۲ روایت کردی
که ما رفعت کف الی الله تعالی و جل احتیاجی من کف فیما خاتم عقیق یعنی برداشته نشد
کفی بسوی خدا یعنی او را و سزا رفتی که در آن اکثر عقیق باشد **دیگر** از جمله ادب ظاهر دعاست
برداشتن است چنانکه در آن نوعی از تذلل و اظهار مکت است و آن در درگاه خداوند
المن پسندید و مستحسن میباشد در عتقه الذاعی مرویت که کان رسول الله یرفع یدیه
اذ تبهل و دعا کما یسطلم المسلمین محضول معنی اینکه حضرت رسالت پیغمبر چون تضرع و
میگردد و دست خود را بر صلبیات چنانکه مسکین میکند و در وقت طلب طعام حق نماید
که بنده را در عا حاکمات و مقامات مختلف میباشد و در هر حالی و مقامی دست برد
جہانی جدا و کفین خلعت و از انجمله مقام رجا و امید و اریب که نظر بر فضل و رحمت
ناستاهی جناب الهی دارد و حصول مرادی از مرادات و وجهانی را و جهت ساختن
طریق طلب انبیا را و از این حالت بر غایت تغییر میشود و در اینوقت باید گفت
دستهای بجا است آسمان باشد دیگر مقام خوف و ترس کاریست که عتقه از باد جویان
خود در ارتکاب مناهی و اندک در قهر و غضب و مطوب الهی برسان و مرسان
گشته در دنیا و عقیق آن اسفاده میباشد یا از شر و مکاره و مایه چون خود
نقد می طلبد و امثال مستقیم گردد بر حفظ و جاب جناب جہانی نظر بوقع میکند

و احوالات را رهاست سیکو بند و باید که پشت دستها بجا است آسمان کند **دیگر** مقام تذلل
و تضرعی و اظهار عجز و خاکساری است و اینرا تضرع میگویند و در اینوقت میباشد که گفتا
خود را با آنکه سباید دست راست را علی اختلاف الروایات بجا است راست و جب
حرکت دهد **دیگر** مقام انقطاع از خلق است بخالی یعنی زهر کستن و بخت او بخت
و تمیل عیال از اینست و این هنگام طریق اینست که انگشتان را و بر جانی دیگر انگشت
سپاس بجا را با هتک بیاورد و بزیار آورد مقام خلاصت که دعا از غرضها
مستتر و محض تذلل بدو که گویا باشد و اینها اشرف حالات و این مقام بهترین مقام است
و از اینها میگویند و در اینوقت ادب اینست که دو دست و ذراع خود را در برابر
رو بجا سبیل دراز کند و بنا بر حدیث دیگر دراز کرده بجا است آسمان بر دارد و این وقت
که چشم کرمان و انگشت در جریان شد و اینجاست که روایت از چند حدیث که در کافی و غیر
آن نیز از کتب معتبره مذکور است شفا میگرد **دیگر** از انجمله از مقرب درگاه ربوبیت
و مؤذنب ادب عبودیت حضرت ابی صمد الله منقول است که ذکر الزمینه و بزر باطن
را حبه لیس التماس و هكذا الزمینه و جعل ظهر کفیه لیس التماس و هكذا التضرع و حرار اصابعه
یمینا و شمالا و هكذا التنبیل و برفع اصابعه مره و لقیعها مره و هكذا الا تهال و مدد مره
بلقا و وجهه لیس القلب و لا تبهل حتی یخرا الدمعان عالم ربانی در توضیح این مطلب گفتا
ببینان ربانی نموده و از یاد حق اهتمام بخیر و دستهای مبارک آنرا محبت و خاطر نشان
مخاطب فرموده اند بدینگونه که ذکر و عتبت کرد باطن هر دو کفر از جناب آسمان ظاهر ساخت
و فرمود که اینچنین است و دست هر دو دست را بجا سبیل کرد و فرمود که چنین است تضرع و
انگشتان خود را بر زانو است و جب حرکت داد و گفت هم چنین تنبیل و انگشتان خود را بکلامی
و بزیاری آورد و فرمود هم چنین است اتهال و دستهای خود را برای روی خود بجا سبیل
گشت و فرمود که اتهال نمیکند تا انگشت و جان شود و در حدیث دیگر هم از انجمله چنین

مرویت که بعد از بیان کیفیت دست برداشتن و زدن و رخت و رخت بر وجهی که مذکور شد
فرمود و التضرع بحرك السبابة التي منها و تقالا والتبذل بحرك السبابة التي يري نفعها
الى السماء وسعاً وتضعها ولا ينهال منسبط يدك يدك و ذراعك اما حاصل
اینکه در تضرع طریق اینست که حرکت ده انگشت سبابه را راست را بجانب راست و چپ
در تبذل حرکت مبدی سبابه را با نظر بری که بلند میکنی بسوی آسمان یا هستی
پس بر آوری و اینها را با یکدیگر مبدی در دست و ذراع خود را بجانب آسمان و یا
این دو حدیث تا فاضل نیست که ممکن است که دست برداشتن در هر یک از این سه حالت
و بصورت داشته باشد و حدیث دیگر در کافی مذکور است ابو بصیر زهان پنهان
صغیر و کبیر برسد از دعا و دفع بدین فرمودند که بر چهار وجوه است اما التضرع و التبذل
القبض باطن کفیک و اما الذلک الرزق فتبسط کفیک و تقضی باطنک الى السماء و اما التبذل
بما وک اصبع السبابة و اما الإبهام فرغ يدك تجاوزها راسك و دعا التضرع ان تحرك
اصبع السبابة عابلی و حرك وهو دعا الخيفة محصل مضمون اینکه اما در دعای استعاذه
باطن کفها را بجانب قبله باید داشت و اما در دعای طلب رزق کفها را گشوده باطن آنها را
بسوی آسمان باید کرد و اما تبذل با انگشت سبابه اشاره باید نمود یعنی حرکت باید داد و
کیفیت آن در حدیث سابق مذکور شد و اما در ایهال و استمداد باید برداشت چند آنکه
از محال است بلند تر کرد و بعد از بیان این چهار وجه از وجوه که هاتجها تقضا
مقام و نظر حال غایب اهم بوده بیان تضرع نیز فرمودند که انگشت سبابه را در پیش رویت
باید داد و کیفیت آن مذکور شد و دعای تضرع دعای خفیت است هاتمداد اینست که قرین
خوف و دان می باشد و شاید این کلام ناظر باشد بکبریه و ذکر ربی نفوس تقضا
و خفیه که در سوره اعراف **مخفی نماند** که ممکن است که دعای رزق درین حدیث شریف
بر سیل مثال و مراد مطلق سوال باشد و این عبادت از رغبت است معنی که در صدر این حدیث

مذکور شد و هم چنین تضرع نیز عبارت از رغبت است و لهذا ذکر رغبت و رغبت علی
نورین حدیث شریف شده و بنا بر این ممکن است که دست برداشتن در رغبت که در این
حدیث از آن تضرع تعبیر شده چون سایر احوال و بصورت داشته باشد یکی
کفها را بجانب زمین کردن و دوم بجانب قبله کردن و این دو صورت بسیار بهم نزدیک است
و بنا بر این مجموع حالات دعا که از احادیث مذکور مستفاد میگردد بیشتر از پنج نخواهد بود
و نیز محتمل است که رغبت و رخت محض امید و بیم باشد و سوال و استعاذه در معنی آنها
ما خود نیاید و هر یک از این حالات و مقام دیگر باشد و در هر یک از احادیث استقضا
جمع حالات دعا شده باشد و مجموع آنها هفت باشد چنانکه ظاهر عنوان باب این بحث است
در کافی ولیکن احتمال اول ظاهر تر میباشد و اندام **دیکر** انا طاب ظاهری دعا بلکه اهم و عظیم
آنها گویا کردن و وجهت بر کردن بخم اسید از جنم سار و آب انگی بر روی کار آوردن و این
انا طاب دعا اصل اصل و در حصول این دعا غایت و خیل است چنانچه بعضی نااهل دعا آنرا سید
الادب دعا خوانند **اندلوا فتم** انگیزی میکند شریف را صاحب هر در دنیا دعا که بر هیچ آ
از مضایق و فوائد گریستن پس که بنده از دس معاصی مقدس و معذب و در درگاه
روشناس و مقرب میگردد چنانکه در کافی از مهر پر برزی حضرت مقدس جعفری علیه السلام
منقولست که خدا می عز وجل حضرت موسی علی نبینا وعلینا ورحمته ورحمته که از عبادی که شرف
الو بی حاجت له من نك خصال بدستی که بدکان من نزد یکی باشد بسوی من چیزی محبوبتر
من از من خصلت موسی کف یا رب چیست آن خصال فرمود یا موسی الزهد فی الدنيا و الخیر
عن المعاصی و البکاء من خشیتک یعنی آن سه خصلت یکجای غنی در دنیا است و بیم اجتناب
از گناهان است بیم گریستن از ترس من موسی کف یا رب چیست برای کسی که آنها را کند یعنی چه
نواب و مزخرفا همدانست پس و می فرستاد دعای عز وجل بسوی و که یا موسی اما الزهد فی
فی الدنيا فخر الخیر و اما البکاء من خشیتک فی الزهد لا علی لای شاکرهم احد و لها نور

عن معاوية فاق افئدة الناس ولا افئتهم حاصل بعض ابيك اما زاهدان در ديار پارس
 خواهند بود و اما كره كنندگان از ترس من پس در مرتبه بلند اعلی كه ديكری بدان
 نباشد مقام خواهند نمود و اما پرهيزگان از نافرمانیهای من بدستی كه من تفتیش كنم
 مردمان را و ايشان را نميكنم يعني در حساب برايشان سخت نميگيرم و اعمال ايشان را ميپوشم
 و هم در آن كتاب از افعال جناب مروت حديثي كه متصل بمضمون آن آيت كه هر چه
 روز قيامت كريان خواهد بود غرضي كه از ترس خدا كريت باشد و همچو چمن پرا
 نشود از ترس خداي تعالى مگر اينكه حرام كند خدا بنگاه رسد او را بر آتش و چون
 آن اشك بر گونه وی روان شود فرنگي در آن روا تيرگی و خواری ها نامر دسيه
 روي كناهست و خواری موقوف قيامت و جا بجا و همچو چمنيت مگر اينكه از اكيلى
 روز قیامت يعني جدی و اندازد دارد كه بايد بان رسد مگر اشك چمن كه بدستی كه
 خدای عز وجل خاموش ميگرداند باندگي از آن در باهای آتش را و اگر كريد بنده صراحت
 هر آينه رحمت كند خدای عز وجل آن امت را بگيرد آن بنده و از سوا آن حضرت كليم الله كه
 در مناجات نموده و در امانی بخود صدوق حمد الله مذکور است آيت كه الهی فما جاز من بهت
 عينا من خشيته يعني ای معبود من چيست جز ای کسی كه اشك الودك در چشمهای او از ترس
 تو خدا بنگاه نمود كه ناموسی آن وجه من جز الشكر و امت يوم الفرج الا كبريعة نكاهي
 ميدارم روی و در آن كرمی كفش و این مكره را نم او را در روضی كه خوف مران بزرگترین
 خوفها باشد يعني روز قیامت و بر كزیده آد میان و نمود دیده عالمیان را از بیکه در
 التزام این خصلت اهتمام بوده بدعا از آن سرگاه الهی بر تندی من مرا در چشم بغایت اشكباد
 كه كرسيد از ترس تو و مروتيت كه چون مسلمات بخود كه اللهم ارزقني عینین هلا لطنین
 بر بنگان من خشيته يعني كه چون مرد ذكر كند خواهد كند و انصرف الهی كرميد فرشتگان مبادرت
 نموده آن قطرات اشك را در پايه و در قدری از نور كرده بخامی از شدت مهر نمایند

پس چون روز قیامت شود صاحب آن محاب گردد سياتش بر حسنات راجع و نایب
 پس و بر ايسوی آتش بنند چون خواهند كه او را در آتش افكند حق تعالی كويد كه بچهل
 مكند بر بند من بدستيك او را نزد من اما حق است پس فرمان شود كه آن قطرات
 اشك را آورده بر آتش بریزند پس آن در باهای عظيم از آتش بافر و نشاند و نظير این
 خبر چند هدايت شريف آورده اند كه اشك زبانی تفرير فرايد فوايد آنها را در
 كوثر جاها حق پذير كشيد و قطرات عرايت عبادت آنها از شركان اشك نشان خامعيان
 بر دامن صف روان كريد در كيت معتبر از جد هرون و ذكر نماي آنها از حوصله كنجایش
 اين مجلس فر و است و حاصل آن جمله اينكه جنس طير كرم پرا در با نلرا اعتبار قند و قوت ليك
 و نظر رحمت كوه بر لب اشك را بقدر عفو و مغفرت خريد اراست پس سر و آراست كريد
 چون عرض حاجتی بان درگاه بر دوازده و سبب واری و بقبلة دعا آورده چنانكه مكد بايان
 و اهل طاعت كه نزد كرميان اگر هر يك سبزي و شاخ باشد دست او بركت در يوزنه
 ميگردد تخت بگيرد و زاری بردارد و كوه اشك را دست او بركت نیاز سازد
 تا مگر باری و دعایش در انحضرت مقبول و صد عایش فرزند حصول كردد **ما در روی** تا نكرید
 ابري خندد چين تا نكرید بخلی كه نوشند لبين اشك كز بهر خدا بارند خلق كوه
 اشك بندارند خلق ما به در بازار اين دنيا زيارت **عقاب** انعام سوزش و چمن تر است
 توجه دانی آید بدیدگان طالب نانی نوجون نادیدگان **مجلد** كرسین در دعا انعام
 آداب و در حصول امداد اعظم اسباب و تلاش در یافتن اخلاص فیض قربین عبدي
 مروت است كه اگر کسی را كرم نیاید و چمن كرم بی نور در ديش خطره انگلی بخل و اساك
 نماید باید كه بنور خود دل بمان دارد و بیار و قایع اندوه خیزد كه با كرم چون مرگ عزیران
 دفتر و دوستان در فراش خاك خفته خود را بگيرد چنانكه در كاف از اسحق بن عمار
 مروتيت كه حضرت ابی عهد الله كفت كه كاه چين ميساتم كدام كنيم و بخوام لك بكنم و كاه

وای بسا که یاد میکنم بعضی انکسائی را که مرده اند از اهل من پس رفت میکنم وی کریم
 آیا این دوست فرموداری ذکر ایشان میکنی پس چون رفت نمودی گریه کن و بخوان
 خداوند خود را و هم در آن کتاب از آن موقد آداب منقولست که آن لولک نگفتند
 بعضی اگر گریه نباشد بر تکلیف خود ایران دار باین معنی که برای آن تفریبات و سیاهای برکت
 چنانکه مذکور شد یا باین معنی که حاضر خود را چون گریه کنندگان ساز و در هیات و آواز
 تشبیه ایشان کن و باین سیاق اجبار مکتب معتبره آثار شعله مسکرات معلوم میگردد
 که هرگاه ساخته تکلیف هر وقت دعا از آداب و سخن و در درگاه الهی پسندیده و سخن
 باشد گریه ای بفرموده که از تر دل خیزد و اشکهای غم بفرموده که مسلسل و سوار از درگاه
 فرزند در حضرت چه قدر و قیمت خواهد داشت **المؤلف** جان من بن سبیل گریه بده
 چشم من که بسا در زار بهار سوزش عشق گریه بر خواهد این نیک آب میرد بسیار
 مقدار آنرا ذلالتی که در قنات فکرهای عقی عمری بیش اندیش جانها کنده اند
 از آب صافی روشن تر است که چنانکه عیون و آبارگاه از آب اعتدالی سیاهی شد متعلق
 خراب و جدا و فانی از یاد کل و لای آن سد و دوی آب میگردد چشم ساردها
 نیز که منبع آب دیدهاست که از طغیان سیلها و هیولهای کل و لای که ویت آورده
 کور و عاقل و جویبار دیدها خشک و باطل میماند و این هنگام چشم امید را جز در خان حرم
 پوشیدن بری و نقل دعا را بخیزد وای چاه اصلی تری نخواهد بود پس صاحبان کشت
 و کار طاعت و طایبان آثار را حیات نا نا جار است که تنقید فنون دلهای خراب خود
 جمیع بنقدیم رسانند و تجاری بواطن را که عبارت از رشته ربه طایبیدهاست از
 کل و لای علاقی دنیا و دات این عربت سرا پاک کرده آب انگی برچه های جاری گرداند
 وانی برای تنقید این بار و لای و باین ایما و بر از نامل در خلل احوال خود بیت که سیاه
 غیر گریه را هیچ در باخته و برای سربزه رفیق و فایده مرک زاده واحد مهیا ساخت شیرینای

چون اجل امان در قفا و گروه مشکلی مانند یک جان کسل در پیش و بار گریه چون کناهان
 بردوش و زشتی چون علایم زشت خود با چرخ و عدوی چون نفس اماره قرین و راه
 زند مانند دیا در کین منزله چون ویرانه برمار و مور بریل خانه خواهی چون عذاب
 غیر منتظر چنانچه چون آتش غضب الهی سوزان و شمی چون شعله جان کدانه آه حسرت
 فروزان باین و بهتر نری چون خشت و خاک خدا افتاده و هم خوابه مهر بان گری مانند
 فشار قهر انوش از شایان کشاده و در صبح قیامت که از خواب عدم گشاید از شرم آلودگی بر
 پاگان نتواند نظر کرد و در شور و غوغا که از خاک بینی سر برآرد از تنک قیام در میان خلایق
 نتواند سر برآورد از یکسو در جرات هست و حور و قنصور و عیش و سرور آن صلیه ناله و نا
 علی ما فرقت فی جنب الله با وج رساند و از یکطرف در کات جنم و عذاب و نکال و سلاسل
 اغلال انشاده نموده خاک تنهای **یا یقیم کنت** غا تا بر زنی دل فاشد و دنی و یاری که به
 پناه حمایتش گریزد و نه حسن کرداری که بر دامن امید و ایش در آید و نه ناکار کرد های مقبول
 و نه عذر آورد و نه معقول نه در صراحت حال احتمال خطا و نهان و نه میرد یوان عدول طامع و
 رنوه ستان نه باز از ارحامات و تون و کیک و نه تازوی عدالت را سرهونی جیف و سیل
 آدمی چهار که در دنیا بین حال و معده و مالش بدینوال بود باشد زهی دردی و بیعت
 که از هیچ نتمیارد و روز مشب بر روز خود استک خوین از دیدگان بیار و چرخای آنکه گاهی
 دل خفالت بیشتر را نمک آن اندازد و تکلف قطره چند استک از چشم روان ساز و بجان
 خاطری که باید همیشه در غم این احوال باشد هرگز آن یادش نمی آید و ولی که باید از بغفل
 آفریز سرا پا آب گردد در دادن قطره اشکی مضایقه می نماید **المؤلف** ای دل از تنک سبب خیزد
 با زره خشک و دما مان تر شد ز رنک رنک روان خسته ساز امید لایک توهم اشک بباران
 روشن اگر دید عالم گریست ای دل چون سنگ تله هم نیست تا یکلی زنجیر همان خون خورج
 بر خود دیدن پس از این خون گریه حال دلم نیکو افکی بریز چشم من از این زمانی نریز

بايدم اکنون که ز غم خون گریست این همه استاد که ای بر چیت! یعنی ام گشت ز غم وای
وای که بر خونبار بیا های های بی نازد بیه بر کور دود! ای غم دل موز بر سر زود
مطلب ششم آدابیت که متعلق بدعا و کیفیت گذارن آن است نخستین آنها اینکه چنانکه رسم
نفر و ساکن است که در خدمت ملوک و سلاطین اول طریق مدحت کوی و ثنا کشی
سپزند و بعد از آن مطالب خود را بمقام عرض در آورند افتتاح تجید و تحمید و تسبیح
و تلیل نموده زبان بنمای جناب الهی و درود بر حضرت اشرف رسالت چاه
کرام او کشاید و بعد از آن شروع در دعا و عرض مدعا نماید چنانکه در کافی از امام
همام و الامام حضرت ابی عبد الله منقولست اذا اردت ان تدعوا فقل الله عز وجل
واحد و سجد و هلاله و اشعلیه و صل علی النبی محمد صلی الله علیه و آله ثم تعط حاصل
معنی اینکه چون از ده دعا کنی پس خدای عز وجل را بر بزرگواری ذکر کن یعنی بگفتن
که الله اکبر یا امثال آن وحد و باسرا و عجا و در و بیای از عیوب و نقاص یا و نما
و بکلام لا اله الا الله که باشد ممکن است که مراد از تحمید و تسبیح نیز خصوص کلام الحمد
و سبحان الله باشد و ثنا کن بر او یعنی ذات پاک او را با سجا احسنی و صفات کمال
و صف نما و درود و تسبیح بر منبر که محمد است بعد از آن حاجت خود را سوال کن یا
خدا یا عطا عطا فرماید ان شاء الله و بدین معنی در کافی در این حدیث شریف بنی بر ظهور است
چنانکه از العادیه مذکور بعد از این منوم میگردد و در کیفیت تجید و مدح و ثنا
عبارات بلیغ بالغه از ائمه علیهم السلام بسیار ماثورات و معنی از آن به در رسم
اعظم ورود یافته ان شاء الله نعم در مطلب آئیده گذارن خواهی یافت و اما اخبار و آثار
در خصوص صلوات بر سید ابرار و ائمه اطهار هم علیهم السلام پیش از پیش وارد گشته تا کید
در گذارن آنوقت دعا و غیر آن در روایات معتبره از حد گذارن است از آنچه در کافی
از معجزانام و مرجع خواص و عوام حضرت صادق منقولست که لا یزال الدعاء محبوا

بصلی علی محمد و آل محمد یعنی بپوشیده دعا در پرده است مراد اینکه از نظر انوار الهی مستور
و مکشوف و از وصول به جبهه قبول منع و محروج میباشد تا آنکه در و در فرستد بر محمد و آل
محمد و در همان کتاب ز همان جناب مرویست که من دعا و لو بذكر النبی هم مغرف
الدعا علی راسه فاذا ذکر النبی رفع الدعاء محصل اینکه هر که دعا کرد و ذکر غیر
نمی یابد او مصیبتا و در و در خود یاد ذکر معنی ثنا باشد یعنی ثنای آنحضرت بگفت
این دعا چون مرغی که بر کرد چیزی بالهای خود حرکت دهد و خواهد که بران
نشیند بر روی حرکت کرد یعنی اوج گرفت و بعد چه اسباب عروج نمودن چون
ذکر غیر کرد دعا را بالا برند و بمقام اجابت رسانند و نیز در کافی از آنحضرت
منقولست که من قال یا رب صل علی محمد و آل محمد صد حاجت مرا کرده شد سی و بی
دعا یعنی باقی برای آخرت و هم در کافی از عبد السلام بن نعیم مرویست که حضرت ابی عبد الله
گفتند که من داخل خانه معنی خانه کعبه شدم و از دعا هیچ بخاطرم نرسید غیر صلوات بر محمد
و آل او آنحضرت فرمود که ما آن دعا را هیچ احد افضل مما خرجت به یعنی بدان بگو
که احدی پر و ن نیامد از خانه کعبه بجز از آنچه تو پر و ن آمدی یعنی هیچکس را در آن
بیشتر از تو فیض و ثواب حاصل نشد و هم در آن کتاب از آن عالجها بعد بنی روایت
شد که حاصل صفون آن است که چون ذکر غیر می شود بسیار بر او در و در فرستد
چهارصد مرتبه که هر که بر وی در و در فرستد خدا بیست و یک بار هزار بار در و در فرستد در هر
هزار صفت از فرشتگان و هیچ چیز نماند از آنچه خدا بیست و یک بار مکرر یکبار بران بنده
در و در فرستاد برای اینکه خدا و فرشتگان بر او در و در فرستادند پس هر که در این غیبت
نکرد یعنی خواست چنین فضیله و ثوابی و کرامتی ننماید او جاهل مغرور است تحقیق که خدا
و رسول و اهل بیتش را و پسرانند و هم از آنحضرت روایت کرده که قال رسول الله ص
الصلوة علی و علی اهل بیته تذهب النفاق یعنی گفت رسول خدا که در و در بر من

و بر اهل بیت من سپرد نفاق و بعد از آن که هم در کافیت چنین است که بلند کسید
آوازهای خود را بپوشید و بر من که بدستی که آن درود میرد نفاق و در حدیثی
از حضرت ابی عبد الله ^ع ما ثور است حدیثی که حاصل آن اینست که فرشته از فرشتگان
سوال کرد انا لله ثم که عطا کند و یا نعم عباد یعنی شنیدن کلام بندگان و عبادی هم
عطا فرمود پس این فرشته امتیاز است تا قیامت تمام شود بیت احدی از نبوت
که گوید و ال محمد و السلام مگر اینکه آن فرشته گوید و علیک السلام بعد از آن که
گوید یا رسول الله بدر سبکه فلان کس بتو سلام میرساند پس آنحضرت میگوید و علیک السلام
یعنی بر او باد سلام و رحمت و در کافی از یکی از دو امام همام یعنی حضرت باقر صادق
علیهما السلام منقولست که ما فی المیزان مثلی انقل من الصلوة علی محمد و ال محمد و ان العمل
لیوضع اعمال المیزان فی قبیل به فیخرج ص الصلوة علیه فیضعها فی میزان فیخرج به حاصل
مضمون بر سبیل احوال اینکه هر چه چیز در میزان وی اعمال کران از نماز صلوات بر محمد و ال محمد
بدستی که مرده را نبیره گذاشته میشود اعمال او یعنی عملهای صالحش در میزان پس میل میکند
ترازوی آن گذاشتن یعنی کف حسنات از سبکی بالآید و در بعضی بیرون می آید و در بعضی
پس بر درود آن بنده را که بر او کرده و او را در میزان او میگذارد پس آنچه می آید ترازو
یعنی کف حسنات بآن مراد از این حدیث شریف هانا اینست که چون صلوات از دوی
اعتقاد متقین اذعان نبوت و امامت است بآن هیچ حسنه مقبول نیست و در میزان
اعمال قدری و وزن ندارد و با نظام آن مقبول و گران قدر نکشته بر سنای راجح
می آید و سبب غفران الهی میگرد و در توضیح این معنی حدیث شریف نبوی ^ص
کافی کافی است که من ذکر کند و در حدیثی علی و دخل النار فابعد الله المحسنین
اینکه کسی که مذکور شدیم پیش او و بر من صلوات نفرستاد یعنی دلش بر ترک آن کرد
بجهنم داخل شد پس خبر بنیاد که خود بر سر خود آورده از تحقیق که مذکور شد که صلوات بآن

بر اهل کار آن کفر و سبب دخول نار خواهد بود **عقوبت نماز** که چنانکه جمیع حسان حق
نوحید صلوات بر پیغمبر و آل او و کافی نیست صلوات بر پیغمبر صلوات
بر اهل اطهار و از روی اذعان کافی نیست چنانکه در کافی مذکور است حدیثی که حاصل
آن اینست که جمیع فضایل و مفاخر حضرت امام محمد باقر ^ع شنید که مردی بخانه کعبه حبیبه
میگفت اللهم صل علی محمد و آل محمد فرمود که یا عبد الله لا تنبها لظلمنا احفائل الله
صل محمد علی طهر بینه یعنی بنده خدا صلوات بر اهل بیت و خاص مکرر آن ظلم به
ندادن حق ما مکن بکوالله صل علی محمد و اهل بیت یعنی ما اهل بیت را نیز درود و درود
و بر پیغمبر ملحق سازد و هر که چنین نکند بر ما ظلم کرده و حق ما را داخود خواهد
بود آنکه بعد از حمد و ثنا درود بر سید انبیا و ائمه هدی برگاه خود اقرار
و از کریم آمرزگار برای اینها استغفار نماید چنانکه در اوایل همین مطلب در بیان حجت
دعا و ادب آن از جناب مستطاب جعفری ^ع منقول شد که ابتدا بخندد و مذکر نعمه
صلواته ^ع ثم شکرم ثم تسلی علی النبی ^ص ثم تذکر ذنوبک فترحمنا ثم تستغفر منها یعنی
ابتداء بنمود حمد و سبکی خدا را و ذکر مینمای بختهای او را که تدرست بعد از آن شکر
آن میکند بعد از آن درود بر پیغمبر و سبقتی بعد از آن ذکر گناهان خود بخود اقرار
باینها میکند بعد از آن استغفار از آنها و طلب آمرزش از الله تعالی و نیز در کافی
از همان حضرت مرویست انما اهل المدح ^ع ثم الثناء و ثم الاقرار بالذنب ثم الاستغفار
را لله و الله ما خرج عبد من الذنب الا بالاقرار بهی جز این نیست که ادب دعا صلوات
بعد از آن ثنا بعد از آن احترام بکند بعد از آن طلب حاجت بدستی که شایسته
که بعد از اینهم که بیرون رفت هیچ بنده از گناه مکرر باقرار باین مراد هانا اینست که تنزه
از خصیان و خطا و تحلی بحلیه صلاح و تقوی که بحکم کریمه انما یقتل الله من المتقین
از شرط قبول دعاست بی اعتبار بجم و تقصیر خود حاصل نمیکرد **عقوبت نماز**

که مدحت و ثناء در اصل لغز بیک معنی نزدیک هم اند و عطف هم در این مقام مقتضی
مقارن و میتوان بود که هر دو از مدحت ذکر اسماء و صفاتی باشد که دلالت بر عظمت
جلال خداوند متعال میکند و این عبارت از تحمید است که مذکور شد و مراد از ثناء و ستایش
است که مقصود بخشش و بخشایش است و احتمال آن دیگر نیز ممکن است و الله اعلم **دیکر** از
آنکه محمد و آل پاک او و سبط حسن و قله جرمش ایشان را شفیع ساخته با بروی این
شیوه غایبمان از حرم مدعاشن است چه در بسیاری از کتب ائمه منقولست که توحید
آدم علی نبیام این مقبول و مستولش با حجاب موصول گردید از جمله در کتاب خصال از
ابن عباس مرویست که پرسیدم پیغمبر را از کلماتی که فرار گرفتند از خداوند خود پس
خدا تعالی قبول و او پذیرفت اشارت میکردی فلان آدم من را به کلماتی که در کتاب علیه
الذی هو الثواب ارجح کرده بود بفرموده حضرت فرمودند که آدم سوال کرد از خداوند تعالی
عجبت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین مگر اینکه قبول کنی پس خدا تعالی قبول و او قبول
کرد یعنی مرا از کلمات این اسمای بابرکات و هم در خصال از منقولست که فرموده
که گفت سوال کردم حضرت صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل و اذ بان فی الیهیم و بهر کلمات که
این کلمات چیست فرمود که این کلمات است که تلقی گردان آدم از دلب خود پس قبول و او
قبول فرمود و آن اینست یا رب سوال میکنم نما بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
مگر اینکه بقبول کنی پس خدا تعالی قبول و او قبول فرمود و در اخبار اهل بیت علیهم
السلام از فضیلت و ابره است که آدم علی نبیام و بر عرش اسی چند معظم مکرر
دید انانها سوال نمود گفتند این اسماء بزرگوارترین خلوقات بحسب منزلت نزد خدا
و آن اسماء محمد بود و علی و فاطمه و حسن و حسین و آدود اند که جبریل و براسفارش فرمود
که این نامها را یاد کنی و تکرار میکنی که هر روز باشد که فایده بسیار از آنها بجاورد تا وقتی
که از هفت پیرون آمد در وقت سال در کوه سرانند و یک کعبه و بینالید و صحیفه

بموقع قبول موشح نمیکردید روزی در سجده آن نامهای جلیل و آن سفارش
بخاطرش رسید چنانکه مذکور شد انما را شفیع ساخت و بحسب این پنج تن بزرگوار
خود را نجات دلت برداشت و دیگر را به لوائی کرامت در جنان برافراخت و بر
دیگر را شایخ صور ایشان را بر عرش دید و بوسی الهی بر مقام ایشان غار کردیده
بود تا در وقت ثوبه منوئل ایشان گردید و این مخصوص حضرت آدم بود بلکه ایشان
دیگر نیز در شهادت و مضایق قبول بآن بشوایان حالایق منبوره اند و
دلایل شیخ صدوق طاب ثناء از حضرت ابی عبد الله منقولست آنچه حاصل
آن اینست که موسی بن جندب سید الانبیا و اشرف و صیام امده نزد حضرت ایشان
و ننداز روی غضب بجهان وی میکرد است حضرت فرمودند که چیست حاجت تو
گفت که نوافضی یا موسی بن عمران پیغمبری که خدا تعالی او تکلم نمود و توبه و عاصی وی
اتزال فرمود و مرا با بدای او شکاف و آبرای او سایه گستر ساخت جناب شرف
نبوی هر فرمودند که ناخوش است بنده با که مدح خود کند و لیکن میگوید که بدستی
که آدم چون از کتاب آن خطبه نمود توبه وی این بود که الهام بدستی که من سوال میکنم از
مؤید محمد و آل محمد که امری مرا پس از بدای آن خطبه را خدا تعالی برای وی و بدستی که
نوح و قی که سوال گشتی شدن رسید گفت الهام بدستی که من سوال میکنم از مؤید محمد و
الاحمد که نجات دهی مرا از غرق پس خدا تعالی نجات داد او را از آن بدستی که ایهیم و
که انداخته شد در آتش گفت الهام بدستی که من سوال میکنم از مؤید محمد و آل محمد که نجات
دهی مرا از آتش که باید خدا تعالی آتش را بر و خنک و با سلامت و بدستی که موسی و قی
که انداخت عصی خود را یافت و نفس خود ترسی گفت الهام بدستی که من سوال میکنم از
مؤید محمد و آل محمد که مرا این گردان پس گفت خدا جل جلاله که مترس بدستی که نوافضی
یعنی طالبی ای یهودی که باقی مرا موسی بعد از آن ایمان بیاوردی من و توبت من

سود نکردی و با ایمان او سود نکردی و با نبوت ای یهودی و از ذریه بن
چون خروج نماید عیسی بن مریم برای و نصرت فرماید و وی را پیش دارد و در قفا
او نماز گذارد **محقق نماید** که حضرت کلید الله خطاب لا تحف و دایر خطاب کشته اول
در دای این وقتی که حضرت عزت و بزرگوار بنیوت سر بلند می و بجز عصا و بد و سخا
از جندی میداد و از وی سوال فرمود که و ما نذلک به مییک یا موسی چیست اینکه درین
داست نشت کشه عصا انکو علیها و آهش علی غنی ولی فیها ماری آخری این عصا
منه که میکنم بران و بیک از درخت میریزم بآن بر کوفته اند خود و رایت دران
حاجتهای دیگر الله تعالی فرمود که ایها یا موسی بیند از آن موسی فالها فاذا هی حبت
تغییر پس انداخت از پس ناگهان ماری شد که میشتافت گویند که حضرت کلید از مشاهده
آن امر عجیب عظیم چنان خافت کرد دیگر در بکر نهضا و خطا باشد که خدا و لا تحف بکر از
و مترس و در دم در یوم از نیز که خور خر خود را که میباید راهها تیره کرده
بودند انداختند و از حرارت از حرارت آفتاب آنها حرکت در آمد چون مادها و انشا
خلق می شود و هر سالان ساختند و حضرت موسی نیز باقتضای بشریت یا بخت است که باید
خلق خصوصاً بنی اسرائیل بآن از راه مروند و بفرعون کردند خائف کردید تا آنکه جناب
باری عز و جلال او را باین خطاب مستطاب دلدار می داد که لا تحف انک انت الاهی ترس
بدتر شو که اعلی یعنی بر ایشان غالبی **الحاصل** حضرت موسی در این دو مقام خطاب لا تحف
خطاب شده و آنچه در این دو حدیث شریف مذکور است که چون موسی عصا را انداخت
در خود خوف یافت بحسب ظاهر حکایت از واقع دوم نمیتواند بود چه خوف موسی
از عصای خود بلکه از آلات سحر ساحران بود پس ظاهر اینست که حکایت از واقع اول
باشد و خوف حضرت موسی در واقع اولی اگر چه در بیان قرآن مذکور نیست اما چون
در واقع خوف داشته حضرت اشرف بنوی میفرماید بآن نموده و بر طبق کلام الهی در

واقع دوم به باد ثفا و جس فی تقیه خفیه ذکر آن فرموده باشد و باین احوال
که کفرانک انت الاهی در این حدیث محکم است که از اشتباه روایات یا کتاب
ناشی شده باشد و اشتباه این دو مقام بهم چون در هر دو و لا تحف است با عدم تامل
بسیار شجاع نیست و الله اعلم و نیز در سوال بجهت و ال بعد در جامع اخبار از امام رهبر
حضرت ابی جعفر مرویت اینجی حاصل و محمد یضآن اینست که سید هاشم در حریف در
آتش توفیق نمود و حریف هاشم در سالت و بعد از آن از خدا تعالی سوال کرد که بخند
طالع که مرا بحث کند پس خدا تعالی وحی نمود بخبر جبریل که هر کس بگوید
من و او را بیرون از جبریل گفت یارب چگونه در آتش فرومزم فرمود پس کسی که من
کردم که بر لوح خاک و سلامت باشد گفت یارب من موضع او را بنمایم فرمود
از جبریل پس جبریل هبوط نموده و بر این بیرون آورد پس خدا تعالی فرمود که ای بند من
چند کار در آتش نمودی گفت بنمایم توانم در آ و در یارب فرمودند آن ضم بعزت من
که اگر بخودی سوال نمودی مرا بآن هلاک و در و در ز کردی خواری ترا در آتش و
بر خود لازم کرد ایندوام که سوال نکنند مرا بنده من بحق محمد و ال محمد مگر اینکه امر نیم برای
او آنچه مرا که میبایست و او بوده بخبر هر گناهی که نسبت بمن نموده تحقیق که امر نیم برای
نویسندگان هاهان فرمود و این خبر امید اثر در جده الداعی باندک تغییر می کند و نسبت
و در حلال پنج صد و سی و هجده از حضرت ابی عبد الله حدیثی مشفوت که حاصل معنی
آن اینست که زلف از من که او را غفر میکنند مگر عبادت سرور علیان صید است و جاتا
و آمد و کلام اغضرت میشنید و نزد سکا جن میرفت و هدست او سلمان میشنیدند چند گاه
نیامد اغضرت جبریل از و رسید گفت بر خداست بن بارت خواهری که او است نه
الله یعنی برای خدا بن بارت او رفت با در راه خدا و او خواهر کشته است اغضرت فرمود
خوشا حال دوستی کنندگان و زیارت نمایندگان در راه خدا **ایضا** اغضرت فرمود

یا غفر آنچه دیدی یعنی درین سفر کشت عجایب بسیار دیدم فرمود عجب ترین آنچه دیدی
چیت کشت ابلیس دادیم در دریا یا آغوش بر غنچه سنگ سفیدی دست خود بسو
آسمان دراز کرده میگفت ای چون قسم خود را زان کفی و مرا داخل آتش جهنم کرد
پس سوال کن چنانچه و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا خلاصی و با ایشان بخشیر
کنی گفتیم یا رب چیت این نامه که دعا میکنی با آنها کنیم دیدم این نامه را بر ساقش
بشرا تا آنکه خلق کند خدا این دعا هفت هزار سال پس دانستم که ایشان را کرم خلقند
غیر و جل بر من سوال میکنم و این حق ایشان و حکایت سلمان فارسی رحمه الله و سایر
او یا قومی از یهود که او و قصه ابو ذر غفاری و تکلم کرد با منافقان و رساله که در
او از مطلبیم گذارش یافت بر این مدعا و شاهد عادل و از احکام و اعظم و گاه
طالبان را مقدم اهتمام با مقام بر کشتن و بنظر تامل بر سر پای آن دو حکایت گذشتن
بفایده نیست **دیکر** از جمله آداب دعا تقدیم چهل مؤمن است که اول برای ایشان
دعا کند و بعد از آن برای خود سه در کافی از حضرت مفید است منقول است که من قد
الربعین من المؤمنین ثم دعا انجیب له یعنی هر که چهل کس را از مؤمنان مقدم داشت و بعد
از آن دعا کرد مستجاب شد برای او در عده الذی از میان آن غنچه هدایت از حضرت اقی جعفر
مرویت آنچه حاصل آن است که سریعترین دعاها در اجابت دعای برادر مؤمن
برای برادر مؤمن غایب است این دعا میکند بدعا برای برادر خود پس فرشته که موکل است
با او میگوید امین و آن مثلا و برای دست یا برای نوح حاصل بار و مثل آنچه برای او
مسئلت نمودی **دیکر** نغم در دعای یعنی آنچه مسئلت میکند از خیر دنیا و عقبی شود
و مؤمنان را نیز در آن داخل و شریک خود گرداند و در سر خوان آن توفیق نعم فیض و
برکت دعا را مخصوص خود نشا خند یاران و برادران دینی نیز نصیبی از آن برساند و در
کافی از جناب اشرف نبوی مرویت که از دعا حد که فلیعیم ها خانه و جب الله عا

حاصل یعنی آنکه چون دعا کند احدی از شما پس آید که از عام سازد چه بدستی که آن
بیشتر موجب استجابت است برای دعا و در فضل مطلق دعا برای مؤمنان اخبار بسیار
و از راست از انجند و اما فی نسخ صد و فی رحمه الله از سر و اخبار و سید برادر در خبر آن
حدیثی که ملخص معنوش اینست که بت هیچ مؤمنی و مؤمنه که رفت است از اول دنیا یا
خواهد آمد تا روز قیامت مگر آنکه شفاعت کنندگان باشد برای کسی که گوید در دعای
خود اللهم غفر للمؤمنین و المؤمنات و بدستی که بند امر میشود که او را آتش برسد روز
قیامت پس میکنند و در این مؤمنین و مؤمنات میگویند دنیا این کس است که مکرر برای
ما دعا میکرد پس ما را از آن شفاعت ده حق او بر خدا باشد ایشان را شفاعت میدهد پس بخت
بسیار بد و هم در مال ابرهیم بن هانم حکایت نموده که گفت عبدالله بن جندب را در موقف
دیدم همانا را در موقف عرفات باشد و هیچ موقفی بهتر از موقف او ندیده ام پیوسته دستها
بسوی آسمان دراز کرده بود و انگش بر دو کوبه سلان میشود تا آنکه بر زمین میرسد
پس چون مردمان باز کشند گفتیم یا ابا جندب ندیدم موقفی بهتر از موقفی که تو گفت
بخدا قسم که دعا کردم مکرر برای برادران خود از این جهت که حضرت ابن الحنفی مؤمنی بن جعفر
را خبر داده که هر که دعا برای برادرش یعنی برادر دینی غالبانه نل کرد شود از عرش فلان ما
الضعف و عزت است صد هزار چندان پس مرا خوش نیامد که صد هزار چندان کیض
و تقصیر آن شد است و لکن دارم برای یکی که نمیدانم مستجاب میشود یا نه این روایت نیز در کتب
مذکور است و عبدالله بن جندب از دعا در زمان خود و از اخبار اصحاب حضرت امام موسی
و امام رضا بود و بچوکان خدمت گذاری در آن درگاه با یون کوی معاد و دو حجاب
از سیدان زندگانی میر بود خطوبی اثم طوبی لمر رحمه الله علیه **دیکر** از انجند اخفاء
چهره بر هر چند در برده و فصلی مستور تر باشد از کس ندانم چنانچه خلق که صارت از نیکوتر
دور تر خواهد بود و همانا از انجبت جناب جعفر در سوره شریف اعراف بگرمید از دشوا

رَبِّكُمْ وَتَقَرُّوا وَخَفِيَ بَيْنَكُمْ أَنْ تَزِيدُوا وَحُضْرَتِ سَيِّدِ عَالَمِ بِيَانِ فَضْلِ أَنْ يَدْعُو
 نَمُودَه اسْتِ كِه دَعَاءِ الشَّرِيفِ عَلَی الْحَجَرِ سَبْعِينَ مَرَّةً حَتَّى يَحْضُرَ إِلَيْكُمْ دَعَاءِ تَهَانِي هَمْدًا بِلَدُنَا
 اَتَّكَادَاتِ وَهَمِينَ مَضْمُونِ دَرِ كَافِي زَامَامِ هَامِ ابِ الْحَسَنِ مَرْحَمَةً نَزْ مِنْ مَقُولَتِ وَهْمِ دَرِ كَافِي
 دَرِ رَوَايَتِ دَكْبَرِ دَعَاءِ اخْفَاءِ أَنْ شُودَ اَزْ هَمْدًا دَعَاءِ اَظْهَارِ أَنْ كَرْدَ وَافْضَلِ شَرِّهِ شَدِيدِ كَيْفِ
 كِه مَرَادِ اَزْ اَخْفَاءِ دَعَاءِ عِبَادَتِ زَوْجِ بَاشَدِ وَدَرِ اَسْمَاءِ الْقُتُوبِ آوَرْدَه كِه قَوْمِي دَرِ دَعَاءِ
 سَكِرْدَنْدِ حَضْرَتِ اَفْزَدِ نَبَوِي شَنِده فَرُودِ نَدَكْدَكْ اَرْبَعًا بِاَسْوَاكُم فَاَنْ رِيكَوْغَرِ رَجُلِ بِلِسِ
 بِاَصَمِ مَلْخَلِ بَكْرِي سَمِ وَهَوَا كَسِيدِ اَزْ اَرْهَائِ خُودِ رَاجِه بَدِيْخِي كِه خُدا وَدَشْتَاغَرِ وَجَلِ نَاشُوا
 يَنْتِ **دَكْبَرِ** اَتَا بَجَلِ حَاجَتِ خُودِ اَزْ اَمِ بَرْدَنِ وَتَقِيْجِ بَانِ كِرْدَنِ چِه دَرِ اِيْنِ شُيُوْه نَدَلِ
 وَاطْهَارِ حَاجَتِ صَدِيْ اَفْزَدَنِ وَآن بَسَنْدِ بِلَدِ دَرِ كَافِي بَحْوِيْتِ دَرِ كَافِي اَزْ جَنَابِ
 مَسْطَابِ جَعْفَرِي ؑ مَا تَوَقَّرِ اَسْتِ كِه اَنْ اَلله تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعْلَمِ مَالِيْ رِي الْعِبَادِ اَزْ اَدْعَاءِ وَكِنْتِ
 حَيْجِ اَنْ سَبِّ اَللهِ اَلْحَمْدُ فَاَزْ اَدْعَوْتِ فَتَمَّ حَاجَتُكَ حَاصِلِ اِيْنَكِه بَدِيْخِي كِه اَلله تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 سَيِّدِ اَنْدَمَرَادِ بِنْدَه دَعَاءِ كِنْدِ وَكِيْنِ دُوسْتِ سَيِّدِ كِه مَشْتَرِ شُودِ بِيُوِيْ اَوْ
 حَاجَتِ بَاعِيْنِ بَغْضَلِ مَعْرُوضِ كِرْدَنِ چَوْنِ دَعَاءِ كِيْ نَامِ بَرِ حَاجَتِ خُودِ اَزْ اَلْحَمْدِ سَرَادَارِ اَسْتِ
 كِه بِنْدَه رَاهِ كِرْدَنِ حَاجَتِ كِه بِشَرِّ اَبَدِ هَرِ چِنْدِ سَهْلِ وَخَفِيْرِ بَاشَدِ دَرِ اَظْهَارِ اَنْ اَسْتِجَارِ نَمُودَه
 اَزْ دَرِ كَافِي اَلله تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَزْ هَامِ حَضْرَتِ مَقُولَتِ كِه عَلَيْكُمُ الْبَرَكَاتُ اَنْ كِرْدَنِ رُتَبِ
 بِنْدَه وَلا تَرْكُوا صِفَرِ الصِّغَرِ هَامِ اَنْ تَدْعُوا بِهَا اَنْ سَابِحِ الصَّغَارِ هُوَ صَاحِبِ الْبَكَرِ حَتَّى اِيْنَكِه
 بِرْشَمَا بَادِ بَدِ عَاجِ بَدِيْخِي كِه شَاقِرِ دَرِ كَافِي اَلله تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِجِيْزِيْ شَلِ دَعَاءِ وَاَكْمَلِ
 دَعَاءِ حَاجَتِ كُوْچِكِيْ اَزْ اَحْمَدِ كُوْچِكِيْ اَنْ بَدِيْخِي كِه بِلَدِ نَدَكْدَكْ حَاجَتِ هَامِ كُوْچِكِيْ هَامِ كُوْچِكِيْ
 كِه بِلَدِ نَدَكْدَكْ حَاجَتِ هَامِ كُوْچِكِيْ اَنْ بَدِيْخِي كِه بِلَدِ نَدَكْدَكْ حَاجَتِ هَامِ كُوْچِكِيْ هَامِ كُوْچِكِيْ
 وَغَنَابِ اَوْسْتِ وَدَكْبَرِيْ بِيْ تَمِيْنِ وَتَوْفِيْقِ دِيْ بَرِ اَخْجَاحِ مَطْلُبِيْ هَرِ چِنْدِ سَهْلِ وَخَفِيْرِ
 بَاشَدِ تَوَانَا نَيْسْتِ طَرِ حَاجَتِ مَكَالَمَاتِ جَنَابِ حِجَابِيْ بِاَحْضَرِ كَلِمِ اَلله كِه دَرِ عَدَه اَلْذِيْ

مَذْكُورِ اَسْتِ كِه كَلِمَاتِ اَخْجَاحِ اَلله حَتَّى عِلْفِ ثَانِكِ وَمِلْحِ عِيْنِكِ اَبْنِيْ سَوَالِ كِن
 وَخَوَاهِ اَزْ مَنِ هَرِ چِنْدِ اَخْجَاحِ مَبْشُورِيْ بَانِ جِسْتِ عِلْفِ كُوْشِدَاتِ وَنَمِ خَبَرِ رَا
دَكْبَرِ اَزْ شَرُوطِ وَاَدَابِ اِيْنَتِ كِه اَبْجِه سَوَالِ سَيِّدِ حَرَامِ چَوْنِ قَطْعِ رَجْمِ وَاسْثَالِ
 اَنْ بِاَعْمَالِ دِيْ سَبْعِيْنِ نَيْسْتِ مَا نَدِ طَلِبِ مَرْشَدِ اَبِيَا وَاَوْصِيَا بِنَاسِ چِه سَوَالِ جِيْزِيْ مَطْلُبِ
 قَطْعِ نَظَرِ اَزْ اِيْنَكِه اَزْ دَرِ كَافِي اَلله تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَزْ غَنَابِ بِيْشَرِيْ وَبِيْجَانِيْ وَنَهَائِيْ خَيْرِ
 وَبِيْ رَوَايَتِ وَتَقَرُّوا وَخَفِيَ بَيْنَكُمْ نَصْرًا وَخَفِيْعَةً اَتَا لَاجِبِ
 الْمَعْتَدِ كِه دَرِ سُوْرَةِ اَعْرَافِ تَقَرُّوا مَعْتَدِ بِنِ مَحْمَدِ وَجِه نَمُودَه اِنْ اَنَا اَعْلَمُ اِيْنَكِه
 چِيْزِيْ مَلِيْنِدِ كِه زَايِدِ اَحْدَاثِيَانِ بَاشَدِ چَوْنِ مَرْثِيْ بِيْجَانِ وَصُوعُوْدِ بَرِ اَسْمَانِ وَاسْثَالِ
 اَنْ دَرِ عَدَه اَلْذِيْ اَزْ جَنَابِ مَسْطَابِ لِيْلِ الْمَوْسِيْنِ ؑ مَقُولَتِ كِه بِاَصَاحِبِ الدَّعَاءِ اَلَا
 تَسْلُ اَلْمَاكِيُوْنِ وَلا يَحِلُّ بَعِيْضُ اَيِّ كِنْدِ دَعَاءِ سَيِّدِيْ سَوَالِ مَكْنِ چِيْزِيْ رَا كِه نَبِيْشُودِ وَحَلَالِ اَسْتِ
 وَنَزْدِ دَرِ جِلْدِ اَزْ اَخْصَرِ مَرْوِيْتِ كِه مَنِ سَلِ مَحْضُوقِ نَدَكْدَكْ اَسْتِ اَحْمَدِ اَلْحَمْدُ بِنِ كِيْ كِيْ سَوَالِ
 كِنْدِ فَوْقِ مَرْثِيْ خُودِ اَزْ سَرِ اَوَّلِ مَحْرُومِيْ اَدَا اَسْتِ **دَكْبَرِ** اِنَا اَنْ جِلْدِ اَخْجَاحِ دَرِ عِلْفِ بَعِيْضِ
 مَطْلُبِيْ وَحَاجَتِيْ بِشَرِّ اَبَدِ چِنْدِ اِيْزْ مَوْسِيَانِ اَجْتِمَاعِ نَمَايِدِ وَدَرِ طَلِبِ اَنْ بِاتَّفَاقِ كِفِ سَوَالِ
 بَدِيْ كَا كِه بِرِ مَسْأَلِ كَشَايِدِ وَاِيْنِ هِيَا تَرَا دَرِ اَجْتِمَاعِ دَعَاءِ دَخْلِيْ عَظِيْمِ اَسْتِ چِه مَعْلُومِ اَسْتِ
 هَرِ كَا جَمْعِيْ تَشْفِيْ بَرَايِ حَاجَتِيْ بَدِيْ خَانِه مَرْوِيْ اَزْ اَهْلِ دِيَارِ وَنَدِ هَرِ چِنْدِ اَنْ مَرِ اَعْظِيْمِ وَآرِشِ
 لِيْمِ بَاشَدِ سَبَّارِ مَسْجِدَاتِ كِه بِاَقْدَرِ اَخْجَاحِ اَزْ اَبْرِ خُودِ اَزْمِ نَدَامِدِ وَاِيْشَا اَزْ اَبْدِ
 مَقْصُودِ بَانِ كِرْدَنِ هَرِ كَا اَزْ اَخْلَاقِ اِيْنِ عَجِيْبِ بَاشَدِ حَاشَا كِه حَضْرَتِ اَكْرَمِ الْاَكْرَمِيْنَ كِه هِيْنِ شُيُوْه
 خُودِ اَزْمِ بِنْدِ كَانِ خُوَاسْتِه وَبَرِ هَمِيْهَا وَكِرْمَا هَرِ اَزْ جَرِ عَطَايِ بِيْ نَهَائِيْ وَبَرِ خُوَاسْتِه اَسْتِ
 عَنَابِ بِيْ نَهَائِيْ خُودِ اَزْمِ بِنْدِ كَانِ اَخْجَاحِ خُودِ دَرِ بَغِ دَاوَرِ دُوسْتِ دَرِ بَرِ سِيْرِ مَدْعَايِ حَمِيْ
 اَكْدَا اِيْنِ دَرِ كَافِي خُودِ كَلِمَاتِ دَرِ كَافِي اَزْ اَقْطَابِ قَالِكِ بَرِ تَوِيْ جَنَابِ مَسْطَابِ جَعْفَرِيْ وَنَدِ
 مَقُولَتِ كِه كَانِ اَبِيْ عَبْدِ اَلله ؑ اِذَا اَحْذَرْنَا مَرْجِمِ الشَّارِ وَالصَّلِيَّانِ ثُمَّ دَعَا وَامْنُوْا حَالِ اِيْنَكِه

چون عکسین مباحث بهم نام امری یعنی روی میداد که سبب فکری و بوضع نما
 مبارکش میشد زان و خود کانی را جمع میکرد بعد از آن دعا میخواند و ایشان آمین میگفتند
 و نیز در کافی از حضرت مرویست حدیثی که محصل مقبولش اینست که هر چه چهل مرد با جمع
 در مطلبی دعا کنند مگر اینکه مستجاب شد برای ایشان و اگر چهل نباشند چهار مرد هر یک
 دو بار در آن مطلب دعا کنند مگر اینکه مستجاب کند خدای تعالی برای ایشان و اگر چهار نباشند
 یک مرد چهل بار دعا کند مستجاب گرداند خدای عز و جل **دیکر** آنکه بعد از دعا یک نفر کلمه مبارک
 ماشاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله مطلب لسان کرده چه در کافی از حضرت امام جعفر صادق
 منقولست که اذا الرجل فقال بعد ما دعا ماشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله قال الله عز وجل
 استل عذری واستلم لاری اقصوا حاجته حاصل معنی اینکه چون بنده بعد از فراغ
 از دعا احکامات مذکور را بگوید خدای عز وجل گوید بنده من دست از خود برداشته
 کار خود را بمن گذارست حاجت ادا شد و آنگاه **دیکر** از آداب اینست که بعد از آنکه این دعا را
 حاجت نبرد و در بر محمد و آل محمد فرستاده انجام از راه چون از آن بركات صلوات مزیں سازد
 و حمد نک دعا را از هر دو سر باین تیر و بیکان مرثب داشته بشکرا از عز الا ان مقاصد و
 حوائجی بر آید چه در کافی از حضرت ابی عبد الله مرویست که من کانت اللله عز وجل
 حاجت فلیس با الاضافه علی محمد و آل محمد ثم یسئل حاجته ثم یجتم بالصلاة علی محمد و آل محمد فان
 الله عز وجل اکرم من ان یقبل الظرفین و یدخ الوسط اذا کانت الصلاة علی محمد و آل محمد
 لا یخیر عن حصول اینکه کسی که دعا بخدای عز وجل حاجتی باشد پس باید که بگوید یا محمد و یا محمد
 و آل محمد بعد از آن حاجت خود را خواهد بعد از آن ختم نماید بگوید یا محمد و آل محمد یا محمد و آل محمد
 خدای عز وجل که میراث از آنکه در طرف دعا قبول کند و میبازد و اگر در چون صلوات
 از درگاه الهی بخواهد بگوید یعنی الله مقبولست **دیکر** آنکه چون از دعا فارغ شود دستی که
 برداشته بر روی خود بیاورد بر رویانی بر روی سینه خود مالد چنانکه در کافی و فضیله الامام

هم حضرت صادق و ائمه اربعین و در مطلب ویم مذکور شد محصل از اینکه بنده دست دعا
 بردارد مگر اینکه شرم کند خدای عز وجل که آنرا منتهی باز گرداند در آن فصل و در حدیث خود
 آنچه خواهد پس چون دعا کند احدی از شما باید که دست خود را بر نکر داند تا مسح کند
 بر روی و سر خود **دیکر** الحاح است که عبادت از حله در دعا و بهالغ در طلب مدد عا
 پس اگر احتیاج دعا بدید و در حصول مراد ناخیزی شود بهمان دست از دعا بر نگیرد و هم
 چنان در کدافی در باب قدم ابرام و اسرار افشار تا بحکم من فرج یا یارب و یج یفصاح الحاح
 باب نجات بروی دعایش مقصود گشته قدم در حرم کام دعا کند چنانکه در مطلب
 دوم در ذیل حدیث شریف جعفری گذشت که لا یتال ما عند الله عز وجل الا بالذوات
 لبس باب کثیر فرموده لا یوشک ان یفیع لصاحب حاصل اینکه در یافتن نبشود و آنچه نزد
 خدای عز وجل است یعنی از رحمت و نعمت مگردید عا و نیست هیچ دردی که بسیار گرفته
 شود مگر اینکه نزد بیک بگزارست مگر اینکه کثوره شود برای آنکه مگوید و هم از آن
 حضرت در کافی منقول است که ان الله عز وجل کره الحاح الناس بعضهم علی بعض فی الحاجة
 و احبه لک لک ان الله عز وجل یحب ان یسئل و یطلب ما عند حاصل معنوی آنکه
 بدین معنی که خدای عز وجل مکرر داشت است الحاح مردمان را بعضی بر بعضی در سوال و دست
 داشته این برای خود که چون از وی حاجتی خواهند الحاح نمایند بدین معنی که خدای عز وجل
 دوست میدارد که سوال کنند و بیا و طلب نمایند آنچه را که نزد اوست و نیز در کافی از امام
 دین برود حضرت ابی جعفر مرویست که قال الله لا یلع عبد مؤمن علی الله عز وجل حاجته
 الاضالة یعنی خدا ختم کند الحاح نکند هیچ بنده مؤمنی بخدای عز وجل در طلب حاجت خود
 مگر اینکه دعا کند آنرا برای او و هم در کافی از سید عالم واریشدا و آدم جناب قدس
 متوی مرویست که رجیم الله عبد اطلب من الله عز وجل حاجته فایح فی الدعاء استجیب
 له اوله استجیب یعنی رحمت کند خدای تعالی بنده را که طلب کند از خدا عز وجل حاجتی پس الحاح کند

باید تا اینکه ناصیدت گرداند بدستی که بود اما جعفر یغی حضرت امام محمد باقر که
ان المؤمن میل الله عز وجل حاجه فیؤخر عنه یجمل اجابتهما حیثما صوت و استماع بحسب
محصل اینکه بدستی که مؤمن سوال میکند انخدای عز وجل حاجتی پس تاخیر میکند
اجابت و برای اینکه دوست میدارد که نشود آواز او را و آواز گریه او را **بجای** بلکه
این اخبار رحمت آثار تاخیر در ظهور از اجابت از این وجه نیز میتواند بود پس اگر سوال
زود بحصول رسد خوب و اگر تاخیر در آن در صورتی و در هر صورت بنده را استحباب
بصورت و بفایده و در راه و رسم بندگی خلاف ادب و قاعد است چه دعا نمودن
و طلبیدن نادر اجابت فرمون کار حضرت خداوند کار است و ادب مقتضی اینست
که بنده بوظیفه خود ساختن مطالب خود از زبان بجز و تلبس در آن درگاه عرض دارد
و کار خدا را بخنداند و نشنودن و نبوی نموده در پی و ندوی از او بر او حکمت بالذکر
او کذا **در الموضع** نویسد ز پی بند خود میباش که کار خویش خداوند کار خویش خداوند
داند و باید دانست که از چند مقامهای امتحان بنده یکی این مقام است و پیوسته در است
حاضر خود باید بود که میباید دل خلاص فرین بصر و میدان فزون شیطان یعنی این
و بوقدم اعتقاد و انقیاد به تشکیکات نفسانی از جاده رسوخ و ثبات لغز **مطلب** و غیر
در ذکر بعضی از تمیذات و در فانی موجز مختصر فراید عبادات آنها از این علوم اهل
الطهاره علیهم السلام با خود و از انس و اقدام علای اعلام و در ذات عالمیقام است بدست
باین مروت کار رسیده است بر ناجران بند در بندگی و سالکان منجی بندگی بوشید و منافی
که سر مایه اکتساب فضل و ثواب اقسام عبادت و در بنده پایدارتفا ایوان توفیق چنان
این شرف و سعادت است که با شوق و رغبت غلام بگذاردش آن قیام و از دل و جان بنا
آداب و اقامت مراسم آن اقدام نماید نه اینکه طبع کران بفرکاهل و با کراه بران دارد و
از غایت شتاب و جمل که نشان بدردی و دلبری در آن حال است و با کراه کذا در آن

دیده انتظار بر انجام آن کار و این غوغا و غیبت و حق بحصول مقرون و بعد از حصول
اندامت ملال و آسیب نزال مسون میتوان بود که در آن شیوه اقتضای معمول است
از وظایف بندگی بتقدیری اکتفا کند که جان نامتوان و جسم خاکی پنهان هبت از بند
آن بدید و بار تحمل استمران بر پشت کلاه طبیعت گرای نماید و در کافی از سر جان زود
همان هستی و نه و رسم آموز طریق حق بدستی حضرت اشرف نبوی مروت است که شاه
ولایت پناه امیر المؤمنین و مخاطب اخذ در نهام او را این کثارت را گوش جان اهل این
گردانیدند که ماعلی ان هذا الذین منبر فان غدا واه بالغی و غلظت یرفق و لا یقض
الی نفسک عبادت مر تلک فان المثلث یغنی المفرط لا یطهر لیسف و لا الرضا قطع فاعل عمل من
برجوان نموت هرما واحد چند من بخوف ان نموت غدا خلاصه معنی اینکه این
حکم و سخت است یعنی بزور و عمل و سعی زیاد در آن داخل نمیشود و هم از یکبار
بدست نمیتوان دو آورد پس داخل شود در آن برفق و آهستگی و مکر و بطیج خود سکون
بندگی خداوند خود را چه بدستی که کسی که قطع مسافت و طی طریق افراط میکند نه نشی
در هر که خود میکند از رهنه مسافتی و راهی قطع میکند پس عمل کن مثل عمل کسی که اسب دارد
که بر پیری رسد و حذر و احتیاط نماید تا مانند حذر کسی که بر اسب کوفته و بر پیری رسد
عبادت اکتفا و افراط مکن و تقصیر و تقریط نیز منهای بلکه در آن میان رومی باش
مصدق اتمثال صورت احوال امرت و مسلمانان که تاب زیادت عبادت نباشد
انان باوان مسلمان استغنا نمود تفصیل این اجمال اینکه مردی مسلمان همایه بر نظر داشت
و بر باسلام دعوت که دو عارض دین مسلمانان بر پیوسته ذکر محاسن آن آواستکی داده
سختن خوش و مرغبات دلکش و بیدار از اسلام در آورد پس حاکمی بدین
وی سرطی آمده در کوفت گفت کیست گفت منم فلا فاکت چه حاجت داری گفت و منو
بباز و جامهای خود پیش و بیا هر چه بنامزد و بپوشد مسجد آموز و صنوساخته

جاهای خود بپوشید و با وی آمده نماز گذاردند چند آنکه خدا خواست بعد از آن نماز
خبر گذاردند و چندان در نیک کردند که روز روشن شد مردی مسلمان برخواست که
به نزد خود رود و گفت کجا میروی روزگونا و ناپیشین زمان پندگت پس با وی نشست
تا نماز ظهر بنزد گذارد و گفت میان ظهر و عصر اندک وقت است پس او را نگاه داشت تا نماز
عصر نیز کرد بعد از آن مردی مسلمان دیگر آمد برخواست و صیوات که بنزد خود
کرد و گفت بنزد خود روز و گنزد از اوقات است پس او را نگاه داشت تا نماز شام بنزد گذارد
بعد از آن گفت یکم از پیش مانده است پس مکث نمود تا نماز صبح بنزد گذارد پس
از هم جدا شدند و باز هر یک کارهای خود را رفتند در گفتگو گفت که گفت
گفت من فلان کسی که حاجت تو چیست گفت وضو بپوش و جامهای خود بپوش و بپوش
نماز دویم گفت بپوش این مردی که بپوشید که از نماز و بپوشید و بپوشید و بپوشید
مرد مسکین و باز عیال پرست این حکام در کاف در فلان حدیث طویلی مکتوب
که در بیلان در حالت انما از حضرت ابی عبد الله ع ما مؤثر است احاصل آن اینست
سندکی داسرا و آنست که از وظایف او داد و ادعیه بتدریج گفتا نماید که بر
حواله طاق نفس ز بادق نمود چند یکبارش از استمر تواند داشت نامگر
دفعه رفت این بدخوی درست شود پشت را دام ساخته باری ازان گرانتر بود
او تواند گذاشت در کاف از جناب مقدس امام محمد باقر ع منقولست که از کمال حال
الله عز وجل ما دوام العبد وان قل بیضه و تشریف علی ما بسوی خدای عز وجل است
که بپوشد بر این مداومت کند و اگر چه که باشد پس بپوشد و مداومت مذکور اگر خاموش
طراز درین مطلب سالک طریقه ایجا زکشته اند و ادعیه و اوراد بتدریج که در وقت
آن بر هر کس آسان باشد گفتا نماید میتواند بود تا آنکه درین باب مصنفات و مؤلفات
سیار و فایده ایست در این مجلس بپوشید آن ضرورت و در کار بود لیکن محاسن که صاحب

دردی که بپوشد جوانی و نظر بیانی بین روضه و کشتای شوق فرا عبور نماید و دست
از غشش از انجا و اخبار و آثار مذکور بچیدن آثار و کون فواید آنها که عبارت
از عمل با آنهاست و این کتاب شاید قدیمی از آن در اطاق همین اوراق میباشد که کام حان
عجالتا بان شیرین سازد تا وقتی که اگر دل زاده طالب و شوق بیشتر غلب باشد از کتب
مبسوط بخصص مطالبات آنها بر داند و نیز چون این مجلس بپوشید بپوشید و بپوشید
بدعا شامل و درین باب کتابی و مجلدی علیحد بودن را فایده است که از اصل
مطلب که عبارت از دعوات بالکلین خالی باشد و آنچه انشاء الله تعالی ذکر میاید
بر سر کون است **فصل اول** آنچه پیش از فرض حاجت و طلب مقصود بکمال آن و طلب
باید شد **درم** تعقیبات نمازهای یومیه **فصل دوم** دعاها و مفرقه که در مطالب
مختلفه ورود یافته است بنا بر این این طلب با سه فصل مرتب میاید و در هر فصلی بذکر
یک از آنها می پردازد مثل الله التوفیق للمحب ویرضی **فصل** سه تا که از ایشان یافت
که از اعظم ادب دعا افتتاح بحد و ثنا و ذکر است و عبارتست که معافی مذکور
حاصل و گذارش این ادب بخواندن آنها حاصل باشد در آثار اهل بیت اطهار سلام الله
علیهم بسیار است از جمله در کاف مذکور است که محمد بن مسلم جناب مقدس جعفری را
از کیفیت تحبذ الهی در دفع دعوات سوال نمود آنحضرت این فقرات را بپوشید و بپوشید
فرمود که با من مواظب الی من قبل الوری یا من هو فعال لما یرید یا من یحول بین المرء و قلبه
انته یا من هو بالمقل الا علی یا من لا یسئل شیء فی کل شیء حصل فی انیک ای آنکه که او فرمود بپوشید
نم از دشمنان کردن ای نهایت کشته اند و میخواهد مبالغه در فعل ممکن است باعتبار کثرت
یا باعتبار استقلال و ممکن در آن ای آنکه حایل میشود بپوشید و درش با بیغی نمیکند
که بپوشید هر چه دلش خواهد عمل کند هرگاه خلاف حکمت و معنی کلام صدق شحون عیفت
بقیة العزائم نیز نزدیک بپوشید ای آنکه او در نظرگاه و لا تر الا تراست یعنی بپوشید

هر نزد یک و در دهر پنا تراستی آنکه نیست مانند او هیچ چیز و نیز در آن کتاب
از انتخاب مستطاب منقولست که بعد از آن تجید و مدح و ثنای جناب الهی در آغاز
مخاطبین را امر و ترغیب نمودند و برای تعلیم کالی این کلمات فیض افاد با سرانگشت زبان
برشته گشتا و کشید فرمودند که سبکی با خود من اعطی و باخیر من سئل یا ارحم من
استرحم یا احم یا امن لو یلد و لم یولد و لو یکون که کفوا احم یا امن لم
یقل صاحب فلا ولدا یا امن یقل ما یشاء و حکم ما یرید و یقضى ما احب یا امن
یحول بین الرزق و قلبه و یا امن هو بالخط الاصل یا امن کتب کتبه شی یا سبع یا صبر
حاصل صفی اینکه ای جو دکنند نرین هر کس که عطا کرد و ای هر کس که سوال کرد
ای رحم کنند نرین هر کس که طلب رحمت از او کردند ای یگای بی همتا ای مقصود و
مرجع خلائق در حوائج ای آنکس که نژاد و ناده نند و نبود و ادها هیچ احدی ای آنکه
که نکفت زنی و فرزندى ای آنکه میکند آنچه میخواهد و حکم میکند آنچه را که اراده میکند
و بجای آورد آنچه را که دوست داشته و ترجمه یا من یحول تالیس کتبه شی در تجید
مذکور شد و یا سبع یعنی ای بغایت شوا و یا صبر یعنی ای بغایت پنا نگاه فرمودند
که بسیار ذکر کن از اسمهای خدا ای عزوجل چه بدستی که اسماء الله بسیار است یعنی بر همین
سیاق از اسماء الهی آنچه بخاطر رسد تا توانی ذکر کن و صلوات نرست بر محمد و آل محمد و بگو
اللهم اوسع علی من رزقك الحلال ما اکف به وجهی و اودعی به عنی امانی و اصل به
و حق و بگویند عونا فی الحج و العمرة یعنی خدا یا وسیع گردان بر من از روزی حلال خود را
نگاه دارم بآن آبروی خود را از بخشن پیش گمان و ادا کنم بآن از خود دین خود را
و صلوات نریم بآن رحم خود را و باشد مددکاری مرا در گذاردن حج و عمره طلب و سعادت
در همین مقام ها برای تمییل است و مراد اینکه بر همین دستور و تجید و ثنای باید نمود
و بعد از آن صلوات و ترسان زبان بعد حاجت چون طلب رزق و امثال آن باید

کشود

کشود و ای گوید که آنحضرت فرمودند که بدستی که مردی داخل مسجد شده و در رکعت
گذارد بعد از آن از خدا بجز تجیل سوال کرد یعنی طلب حاجت نمود پس رسول خدا گفت
عجل العبد و ترغیبی فحیل کردن این بند را خداوند خود مراد اینکه پیش از اقامت مراسم
دعا که عبارت از تجید مدح و ثنای و در ذات طلب حاجت نمود و دیگری آمده
بود و گفت نماز گذارد بعد از آن ثنا بخدای عزوجل کرده درود بر پیغمبر فرستاد پس
خدا مگفت سل تعط یعنی سوال حاجت کن تا عطا گردن شوی و اما اسماء دل آرای فیض افاد
جناب الهی که حکم کریمه و الله اسماء الحسنى فادعوه بهما نند باید که بذكر آنها بطیلسان
کشود خداوند خود را با آنها خواند و با قضاى حدیث مذکور کفار آنها را سزاوارتر کرد و عا
ساخته کشود استجاب و کام روانی و دو جهان را مستخر و مفتوح گرداند بدلال اخبار
و آثار شریفه بود و نرست چنانکه در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله از سید بن
در جرات که شفعه عزوجل تعز و شعون اسماء من دعا الله بها استجاب له و من احساها
دخل الجنة یعنی خدای عزوجل را نود و نرست هر که خواند خدا را با آنها استجاب کرد بر او
و هر کس شمر آنها را داخل بهشت شد خواندن مثل اینکه گوید یا الله یا احد تا آخر و شمر و مثل
اینکه گوید هو الله الا احد الا صد تا آخر و شیخ صدوق رحمه الله گفته که شمرن آنها احاطه با
و اطلاع بر معانی آنها و چون ذکر این نود و نرست صابرک یا شرح معانی آنها مطلبی دور
و دراز است و این مجلس که مختصری در دعوات حوصله کجایش آن ندارد و مع هذا
در بسیاری از کتب معتبره چون کتاب نفیحه و هذه الذاعی و مصالح کفای و اشیر العابدین
و غیر آنها نیز مذکور است لهذا کام خامه بیان آن از نهد ذکر آنها کامیاب گفت و طایفه از کتب
مذکوره نشان داده از سراسرین مطلب ناکام در گذشت ولیکن بحکم ما لا یدرک کلام لا یرک کلام
باب حیات ذکر بعضی از آنها که در فضل آن علوه روایات طریقت و تدکاک آن با حیات ذکر
نقصی از آنها که در فضل آن علویه روایات طریقت و تدکاک آن با حیات دعوات در کمال است

و گفته که وارد در این بیار است و نیز در وجه ترجمه فرموده که این اسم مقدس از سایر
 اسماء و چند جزایات ممتاز است یکی آنکه علم ذات مقدس الهی و محض باطن و دیگری باین
 خوانده میشود **بسم الله** آن دلالت بر ذات سکینه و سایر اسماء بر صفات **بسم الله** آنکه سایر اسماء
 آن نشان دارد میشود نه بر عکس چنانکه میگویند که صور اسم الله است و نمیکند که الله اسم
 صورت است و بخاطر فایز میرسد که قوی هر حجاب این احتمال جدیدی است که در کتاب التوحید
 شیخ صدوق رحمه الله مذکور است که مردی جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام را در معنی **بسم الله**
 الرحمن الرحیم پرسید آنحضرت فرمودند که آن قول الله اعظم اسم من اسماء الله عز وجل
 و هو الاسم الذي لا ينبغي ان يفتي غير الله ولو لم يسم به خالق لا اخر المحدث حاصل اینکه
 الله که در **بسم الله** میگوید عظیمتر اسمی است که سزاوارت آنکه فایده شود غیر خدا
 و نامیده نشد است بآن محال و فی جمل ظاهر عبارت الله اعظم اسم من اسماء الله عز وجل معنی
 همین معنی است و حدیثی در بنویس که **بسم الله الرحمن الرحيم** نزد بیکزات با اسم اعظم از
 سیاهی چشم جعبندی آن نیز معنوی این احتمال و الله اعلم بحقایق الاحوال و اما در رسول
 محمد و خط و اعمده هدی که سابقا گذارش یافت که آن نیز از ادب و اسباب و احتیاجات است
 در حق الداعی از سماع منقول است که ابو الحسن بهیچ معنی حضرت کاظم مراکت که چون بود **بسم الله**
 شود ای سماع نزد خدا یغیا حاجتی پس بگو اللهم لای اسئلک بحق محمد و علی فان لها عندک شأنا
 من الشان و قد من القدر فحق ذلك الشان و بحق ذلك القدر و ان سئلتی علی محمد و علی
 و ان تغفل عی که اندک لایغی الهی بهر یک که من سوال میکنم از تو بحق محمد و علی چه بدی که ایشان
 نزد تو شانی و قدری عظیم است پس بحق ایشان و بحق انقدر اینکه درود و رحمت فرستی **بسم الله**
 و الله بعد و اینکه چنین و چنین کنی یعنی فلان حاجت مرا بر او دی بدی که چون روز قیامت شود
 نماز تو فرستی مقرب و نه چیزی مرسل و نه بنده مؤمنی که امتحان کرده باشد خدای تم دلاوت
 برای ایمان مگر اینکه او محتاج باشد بایشان در آن روز **فصل دوم** در تحقیق صلوات یعنی

اذکار و دعوات که بعد از نمازها طوطی زبانها شکر خای کتارها باید بود چنانکه پیش
 حضرت امام عارض دل از آن برای غایت نماز و ابراهیم سبغی را بدید بیابان آنرا نیز بخواند
 این کمال آدایس باید نمود و در مطلب پنجم است تخریر یافت که اوقات انجابت دعوت
 اعتقاد صلوات پس منصرفات نشسته تکلیف و قیمت شناسان تقابل تقاسم نیز
 باید که این اوقات کرامی را بسبب غنیمت شمارند و فرصتی چنین را بیغلهای باطل و مکار
 لا طایل مفت و لا لیکن از دست نمیکند از ندانین یک دو نفس که بآن غنیمت عقد جدید
 کون بر روی خود شکفته میتوان ساخت حیفات که بیاد بیهوشی و هرگز در آشی
 صرف شود و این دو ساعت که شش فراید چندین فواید میتواند شد مثل آنکه
 بنور کتاکش فکرهای شش دنیاست و در وازد لایق فضایل ذکر و دعا در این
 اوقات بابرکات سعادت است اینک در آثار کتب و ان خزائن علم و ادب که هر یک از ا
 فرقت فایض و الی مرتبک فانغب این مقتر که بدید چهارزد و ام ام سده مقام حضرت
 ابوجعفر علیه السلام در تفسیر این آیه منقول است که **ذا فرغت من الصلوة المكتوبة فانغب**
المرتبة في الدنيا و ارفع اليك المسئلة معطک حاصل مضمون اینکه چون فارغ شوی
 از نماز واجب پس بحد کن بسوی خدا و اند خود در دعا و رغبتهای بسوی او در خواست
 مدعا عطا فرماید و در کافی و فقیه نیز از فضل مرویت که از حضرت ابوجعفر شیدم
 که میفرمود که **الدعاء بعد الترتيب افضل من الصلوة** شغلا فی دعا بعد از نماز واجب
 جزایات از نماز سنتی و در کافی و فقیه نیز از حضرت مقدس جعفریه روایت شده
 که من صلوات فرستیدم و عقبه الخیری فی وصف الله و حق علی الله ان یکرم صغیر بلخص
 مضمون اینکه هر کس نماز واجب گذارد و تا نماز واجب دیگر تعقیب خواند او همان خداست
 و بر خدا تعالی لازم است آنکه اکرام همان خود نماید و نیز در فقه سبب انان عالمی است
 مرویت که التعقب الیغ فی طلب التزیق من انصرف فی البلاد محضل معنی اینکه تعقیب

این مضمون را فرمودند که بدان بدستی که این را کرد و قیامت باین دعا آید و انرا
دانسته و آنکه داشته باشد کفایت خداست برای او هست در جهت دیگران هر کدام که خواهد
داخل کرده **دعای** که حضرت سید المرسلین جناب امیرالمؤمنین علیه السلام جمع
آموده و آن در عهد الذامی بدست آورده است که آنست و دعای فرمودند که یا علی چون
که حفظ کنی هر چه را که شنوی پس بگو در عقب هر نمازی که سجدان من بگذرد علی اهل
مملکتی بخان من لا یا خدا اهل الارض با انواع العذاب بخان الزوف الرحیم اللهم انجل
لینی قلبی فویدا و بصیرا و فیهما و حکما و انک علی کل شیء قدير حاصل اینکه
منته سید انتم مشر دانسته که با که ظلم نکنند بر اهل مملکت خود تسبیح میکنی تسبیح کنی
که نمیکند اهل زمین را با اسم عذاب تسبیح میکنی تسبیح میگردانم بر جان من
ده در دل من بفرستی و بپیشی و فموی دانستی و حکمتی بدستی که تو هر چیزی بسیار
قادری **دعای** از جمله تسبیح بارگشتن تسبیح است چه در عهد الذامی از هر چه خواهد
حضرت اقدس سره است منقولست که روزی اصحاب را برف التفات و خطاب بر بلند سا
این مضمون را فرمودند که اگر آنچه پیش شاست از جامها و اونی و مساجد جامع بمقدور بر آن
کدام آید یا با جان میرسد گفتند نه یا رسول الله فرمود یا دلالت نکنم شما را بر چیزی که میخواه
در زمین است و شاخ آن در آسمان گفتند بلی فرمود سکونید احد شما چون فارغ شود
از نماز فرزند بخان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس بدستی که اصل این
کلمات در زمین و فرج آنها را آسمانهاست و این کلمات دفع میکند فرود آمدن خاد و خوف
و غرر شدن و در جهاد افاد و طوعه جانوران در نه گشتن و مردن نعموانهای بد و ناپسند
که از روز بریزد نازل میشود یعنی بر کلمات شریفه پلاهای مذکوره از وی مستفیع
میکرد و این کلمات از ایفات صالحات است یعنی از اعمالی صالحی است که ثواب آن بر جاود
فرمود خواهد بود و بقیه شرف این کلمات مفصل در مجلس ذکر آن انشا الله تعالی مذکور

خواهد شد **دعای** در مرد و کتاب شریف کافی و عقوبت از امام همام صدر مقام حضرت ابی جعفر
باقی علیه السلام منقولست که اقل آنچه مجربست ترا از دعا بعد از نماز فرستد اینست که کوف
اللهم انک انت اشک من کل شیء احاط به علمک و اعوذ بک من کل شیء احاط به علمک
اللهم انک انت اشک من کل شیء احاط به علمک و اعوذ بک من کل شیء احاط به علمک
یعنی تسبیح سوال میکنم ترا از هر چیزی که احاط کرد بان علم تو و پناه میکنم بخوار هر چیزی که احاط
کرد بان علم تو و پناه میکنم ترا از هر چیزی که احاط کرد بان علم تو و پناه میکنم بخوار هر چیزی که احاط
سوار خواهد شد و پناه و عذاب اخراجت و این دعا نیز در غیبه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
با آنکه تفاوت منقولست و تفاوت اینکه در غیبه در اقل آن اللهم صل علی محمد و آل محمد
و علی اللهم انک انت اشک من کل شیء احاط به علمک و اعوذ بک من کل شیء احاط به علمک
نموده دانست و در کافی از محمد واسطی روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت ابو عبد الله
که میفرمود لا تدع فی دبر کل صلوٰه اعبدت فی و ما رقت فی رجب یا الله الواحد الاحد الصمد
تختها و اعبدت فی و ما رقت فی رجب یا الله الواحد الاحد الصمد تختها و ما رقت فی رجب
رب الناس حق تختها یعنی یا مکن در عقب هر نمازی گفتن این را که پناه میدهم خود را و هر
که روزی کرده است مرا خدا و ندیم یعنی از ملل و ملل و اولاد عباد ای یکبار حمد را ختم سور
توحید را یعنی بعد از حمد کوفی لب یلله و لم یولد و لم یکن له کفوالاحد و پناه میدهم خود را
و آنچه دارم فری کرده است مرا خدا و ندیم رب الناس من شتر ما خلقی تا این سور و انعام کوف
و پناه میدهم خود را و آنچه دارم فری کرده است مرا خدا و ندیم رب الناس من شتر ما خلقی تا این سور
تا آخر سور و هم در کافی مذکور است که محمد بن ابراهیم بن محمد بن حضرت ابی الحسن منقش است
تعلیم دعای منوره که بعد از نمازها خواند و جامع خیرات دنیا و آخرت باشد آنحضرت در جواب
او فرمود که میگویند که خود بوجهی که هر روز آن را بخوانی و فقه آن را که لا تمنع منها
من شتر الدنیا و الاخره و من شتر الا و جماع کما یعنی پناه میکنم بقد و منزلت تو که با شرف

و کرامت و بعزت و غلبه و توفیق که می شود یعنی برتر از است که کسی را در آن آن مکان
باشد و فلاش آن نماید و بقدرت تو که سر کشی نمیکند از آن هیچ چیز از شر دنیا و آخرت باز نماند
در دها هلی و در فضیله از پیشوای اهل بیت جناب منطاب امیر المومنین ما ثورات انجیر
حاصل معنی آن است که هر که دوست دارد که بیرون رود از دنیا و از کناهان خالص
باشد مانند طلای بغش واحدی را و طلب مظهر نماید یعنی حق کسی بر ذمت نباشد
پس باید که گوید در عیشهای بکار یعنی فلاش نماید سوره قل هو الله احد را و از
بعد از آن دشمنهای خود را کشاید و گوید اللهم انی استلک باسماک المکتون الخز و الفکر
الظاهر الباری و سلک باسماک العظیم و سلطانی القدریم ان یفعل علی محمد و آل محمد یا و
العطا یا ساطی الا ساری یا فکال الزقاب من النار یا سلک ان یفعل علی محمد و آل محمد
وان تعق رقی من النار و ان تخرجنی من الدنیا امانا و ان تدخل الجنة سالما و ان
تجعل دعا ی اقله فلا حوا و اوسطه نجاح و اخر صلاحا انک انت علام الغیوب بعد از آن
حضرت فرمودند که این از اسرار است از جمله آنچه موصوفه است در رساله و امر کرده است
مر که تعظیم کن حسن و حسین را و حاصل مضمون این دعا را اجابت فرود اینکه الهی سوال
میکند ترا باسم موقر بهیاست از خلق و در خزانة علم تو مضبوط و از تقاضی و معاصی پاک
و پاکیزه است و سوال میکنم ترا باسم موقر عظیم است و سلطنت موقر قدیم است اینکه در عهد
و رحمت فرخی بر محمد و آل محمد باشند عطاها و ای رهای بخش کردار و ای امانت دکنده
کرد نما از آنش سوال میکنم ترا اینکه در دفرخی بر محمد و آل محمد و اینکه آداب کن کردن ملاز
آنش و اینکه بیرون بری مرا در دنیا با امنیت و اینکه داخل کنی مرا بهشت با سلامت و اینکه کوا
دعا ی من و آنش را بر سنگری و سیانش را کامکاری و اخویش را شایستگی و سزاواری بدرستی که
توفیقایت و انانی بر عیبها و نیز در فقید از حضرت مقلد جعفری م سفولست که جبریل
بیوسف آمد در حالی که در زندان بود پس گفت یا یوسف بگو در عیش نماز فریضه اللهم

تغیظ و زجا و مخرج را از رفتن من حيث احب و من حيث لا احب یعنی با را الهای گردان بر آن
من کشادی و بیرون شدی و در وقتی ده مرا از جانی که کان دارم و از جانی که کان ندارم
دیکر از آن جملات اینکه در کافی از جامع مفاخر حضرت امام محمد باقر روایت شده که
هر که گفت در عیش نماز واجب پیش از آنکه وضع نشستن و از آن موضع دیگر منتقل شود
الذی لا اله الا الله هو الحق القیوم و احوال و الا کرام و انوب الیه و با آن زمین بدخالی و جیل
برای او کناهانش را و اگر چه بود مانند گفت در باب و معنی این عبارت اینکه طلبگر مرزش میکند
از خدائی که نسبت معبود بر خفی جزوی و زنده است قیام کنند بکار خلافت صاحب
و عاظم ساختن اهل کرامت یعنی هر کس که شرف و کرامتی دارد با زانو و سرده که ثقی المات من
نشاء و با زکات سکینم بیوی و انکاهان **دیکر** از آنجمله طلبیست و حور و ان و اشعاده
از دوزخ و عذاب است چنانکه در کافی از اسرار کرام حضرت جعفر صادق م سفولست که ثبات
اعطین سمع الخلا یق الجنة و النار و الحور العین فاذا اصری العبد و قال اللهم اعطین من النار
و ان تدخل الجنة و زو جینی من الحور العین الی اخر احد م مصل مضمون این حدیث و تفسیر
آن که بجهت اخضا و مرغوم نشد اینکه سه چیزند که قوه شوقی کفایت نظر یق با بیان
داده شده است بهشت و دوزخ و حور العین پس چون بنده نماز گذارد و گوید الهی انا
کن ملاز آنش و داخل گردان مرا در بهشت و حق من ساز حور العین را آنش چنین گوید
یا رب بدرستی که بنده تو تحقیق که در خواست کرد از تو که او را از من آزاد گردانی ادا
بهشت گوید یا رب بدرستی که بنده تو مستلست نمود از تو مرا پس ساکن ساز او در زمین
و حور العین گویند یا رب بدرستی که بنده تو تحقیق که خواستکاری کرد مرا از تو پس او را
جنت ماکردان و اگر از نماز منصرف گشت هیچک آنها را گفته از خدا مستلست نمود و حق
العین گویند یا رب بدرستی که این بنده در ماه آینه در رغبت است و آنش چنین گوید بدرستی که
این بنده در من هر آینه جاهلست یعنی عذاب و نکال و سلاسل و اغلال مرا نمیداند و از تو

جمعه ازادی خود را از من بدعا میخواهد **دکتر** از جمله تعقیبات دعائیت که در فقیران قابل
 طریق رشاد امام محمد تقی چارده مردی و برادر و بر بوبیت جناب الهی و نبوت حضرت
 رسالت پناهی و امامت معصومین علیهم اجمعین محتویست خوشا مؤمنی که بعد از
 هر نماز ایمان خود را بآن نازده کاری و کلشن عبادت خود را بآن کمال این شهادت آبیاری نماید
 و آن اینست که وضیف بالله مرنا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بتجدد نبیانا و بعلی و آلنا الحسن
 و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن
 علی و طاهر بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن علی الله السلام و لیکن الحجة فاحفظه
 من بین بدیه و من خلفه و من یمنه و من شماله و من فوقه و من تحته و امدد له عز و جلاله
 القائمة بامرک المنتظر لدینک و ادره ما یحب و تقر به عین و فی ذریته و اهله و ما
 و فی شعبه و فی عذقه و ادرهم منه ما یجدرون و ادره فهم ما یحب و تقر به عینه و اشفق
 صد و تا و صد و درقوم مؤمنین حاصل مضمون اینکلمات فیض شحون آنکه را منی شدم و
 که در نهادم بر بوبیت الله تعالی و در بن است اسلام و کتابیت قرآن و نبوت محمد صلی
 علیه و آله و یوکلایت علی و امامت حسن و حسین تا صاحب الزمان الهی و بوجت نویسن حفظ
 او را از پیش وی و از قفای وی و از دست وی و از چپ وی و از پای وی و از زیر وی
 و طوله و در هر ش و در هر ک و نا و اقام کنند بکار تو و اشقام کنند برای دین تو و با او
 آنچه دوست میدارند و چشمش روشن میگرد در بران خودش و ذریتش و اهلیان و عاقلش
 و در شیعیانش و بنادش و اشرافش از آنچه حذر میکنند و بناد او را در ایشان آنچه دوست میدارند
 و چشمش بآن روشن میشود و شفا ده با و سینه های ما را و سینه های مؤمنان را یعنی از رخ و
 دشمنان دین و اهل عدوان **دکتر** از جمله تعقیبات که بر سر دعوات و طاعات بآن نماز
 و کاس و نظر قبول جناب جانی داشته باشد و فایده میگرد و لعن بر منی امیه و سایر ظلمات
 و عاصیان حق ائمه است علیهم که از شامت ایشان سالوات که بهاء شرح و درین ازین

و خدا اختلافت تارفته و صاحب حسد و کلاه مامت اقبال سب مثال در عجب غیبت
 خفیه است چنانکه در تعذیب بروایت جابر بن یسوی اصاغ و اکابر حضرت امام محمد باقر
 مذکور است که از آن حضرت هر صلوات مکتوبه فلا تحزن لا یرض عن صلاوة
 مکتوبه فلا تحزن و لا تأتا بضای لمن حی ائمه علیهم السلام مکتوبه یعنی اگر چون
 از نماز واجب منصرف میشوید بکریمن بخاسته و در کافی از امام بن جعفر صادق
 منقول است که آن حضرت پس میگردد و در عقب هر نماز واجب چهار کس از کلمات فلا
 یزحمن و معایه داوود بن قاضیه و فلا نه و هند و ام الحکم را بعد از سه فلا
 ایوب و عمر و عثمان و از دو فلا نه عایشه و حفصه اند که را و بان از جمله تفسیر صریح بناها
 ایشان ننوده اند و هند مادر معاویه است که حکمران و امکید و ام الحکم خواهر معاویه
 و اما تعقیبات مخصوصه هر نماز از آنچه از عقیه و از کاریت که بعد از نماز صحیح در گذار
 انقوم سعی باید فشرع توفیق مواظبت آنها را از مغفلات باید نمود چه سابقا مذکور شد
 که از اوقات استجاب دعوات بعد از صلوات است پس بعد از نماز صحیح تا طلوع آفتاب
 ساعتی است که از دو جهت عمل استجاب دعوات و نیز گذشت که در این ساعت درهای
 آسمان گشوده میشود و رزقها در آن قسمت میگردد و حاجتهای عظیم در آن بر می آید
 پس و فی چنین شرف و انجواب ناز در باخشن و با و داد و دعا بکار سازی دنیا و عقبه
 خود هر دو اخص کمال سستی و کاهلی و نهایت بی توری و بی حاصلیت در فقیران
 سید عالم و غیره و در میان آدم ص منقول است که قال الله جل جلاله یا بنی آدم از که بعد از غذا
 ساعت و بعد العصر ساعة افککنا عنک ما اهلک یعنی جدای جل جلاله فرموده است که ای
 فرزندان آدم ذکر کن مرا بعد از صبح ساعتی تا کفایت مهم تو نمایم و هم در فقیران از نور و
 خلاق حضرت امام جعفر صادق مرویست که الجولوس بعد صلاوة الغداة فی التعقیب
 والدعا حتی یطلع الشمس یبلغ فی طلب التزریق من الضرب فی الارض یعنی نشستن بعد

از نماز هیچ در غیب او دعا ناکند آنکه آفتاب طلوع کند راست و سودمند تر است و طلبی
 از سفر کردن و تحقیقات نماز بامداد در آثار اهل بیت اطهار از حد و حصه داده است و از آن
 آنچه موجب و مختصر ذکر آن در این مقام شایسته و در خواست که دعایت که هر چه
 از رضا حضرت محمد بن علی الرضا بجهت بی فرج نوشت و بطلب نموده و در فضل و فایده آن فرمود
 که هر که دعا کرد باین بعد از نماز هیچ طلب نمود هیچ حاجتی مگر آنکه میرسد برای او و کفایت
 کرد خدا بخواهم و این در حق مذکور است و دعایت که بانه و بسم الله و صلی الله علی
 محمد و آله و فوض امری الی الله ان الله یبصر بالعباد فوفقه الله شیات ما مکربا لا الا
 انت سبحانک انک من الظالمین فاستجناؤه من الغم و کذلک نفعی المؤمنین پس چون باین کلمات گویا و
 بحسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بغير حق من الله و فضل لربهم سوء ما شاء الله لا حول و لا قوة
 الا بالله ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله و ان کره الناس حبس الرطب من الربوبین حبس الحان
 من الخلق حبس الزانق من المرء و قین حبس الذی لربک حبس حبس حبس من کان منذ
 کتلم برب حبس حبس لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم این غیب بعد از
 بسم الله و درود شمل بر چند ایراست آیه اولی در سوره شریفه مؤمن و حکایتها و قول
 مؤمن ال فرعون کبر خلیل باحیپ با معون نام داشت در وقتی که نصیب فرعون
 با فرعونیان در باب خیر ایمان موسی نمود نفاق کمان از عارض ایمان خود کشود
 و ایشان که عداوت وی بسته در مقام دفع وی درآمدند گفت و فوض امری الی
 الله ان الله یبصر بالعباد و اسکنایم کار خود را بخدا بدستی بخدا پناست بجهت
 فوفقه الله شیات ما مکربا پس چون کار خود را بخدا گذاشت نگاه داشت و در
 خدا ایضا از بد بها آنچه مکر کرد ندانیدند در باره قتل وی مریدیت که
 چون فرعون امر بقتل فریاد نمودی وی فریاد و در کوهی که در آن نواحی بود
 کشته بهادت جناب باری اشتغال نمود حق نمر سیاح را بجز است وی فرمان

داده از شتر شناس محافظت فرمود و باین دوم در سوره انبیا و حکایت قول باین
 علی نبینا و علیک سلامت در وقتی که در شکم ماهی بود پس ندا کرد گفت لا اله الا انت
 سبحانک انک من الظالمین یعنی نسبت معبودی بر حق مگر بؤمنه میدانم
 فتره دانسته تا بدستی که من بودم از ستمکاران بر خود بمعنی که در جای خود مذکور
 فاستجناؤه من الغم و کذلک نفعی المؤمنین پس چون باین کلمات گویا و
 بتقصیر خود معترف شد مستجاب گردانیدم دعای او را برای او و نجات دادیم
 او را از غم و هم چنین نجات میدهم مؤمنان را و باین سوم در سوره آل عمران و حکایت
 قول مؤمنانیت که در رکاب حضرت اشرف نبوی یابو عبد الله علیه السلام که با یوسفیان
 شده بود بید در رفتند مفصل این مجلس آنکه در روز احد چون امر قتل مقتضی و
 آتش جلال مستقی گردید با یوسفیان ملعون فریاد کرد که یا محمد و یا محمد ما و نو در
 موسم آید در بدر است آنحضرت فرمود انشاء الله نعم و چون موسم شد با یوسفیان
 با اهل مکه بجهت و عده مذکور از مکه در حرکت آمد و چون بیکر حله طی کرد حضرت بیت
 العبا در خوف و رعب در دل آن بد نهادند انداختن از حرکت نادم و در خیم معاود
 جانش کریدید مقاربت بن غیم ابن سعود اجماعی که بجز می آمد رسید با یوسفیان با وی
 گفت که یا غیم یا محمد چنین و عده کرده بودم و امثال سال خشن و حرکت در آن دشوار
 ده شتر بنویسد هم که خود را بید بینرسانی محمد و اصحابش را از حرکت متقاعد کرد
 غیم بید بینر آمد دید که محمد عزیمت مسلمانان در باده و فای آن و عده که همان و
 نهیم از علم مقتضی بر جم حضرت افدین نبوی برای شکار معصومانهای دشمنان بال
 افتادند هر چند خواست که حمله سازد و بخنان خوف اثر چنین آورد و هم و هراسی
 در خاطر مبارک شرف ناسر اندازد بجای نرسید و آنحضرت فرمودند که اگر هیچکس
 با من نیاید من بجهتانی میرم و هم الغضآن سالاد اخبار با هفتاد سوار روانه بدین

و می گفتند حسنا الله و نعم الوکیل یعنی بر است ما را خدا و میگو و کیل است اما در باب
نزول نمودند و هشت شب در آنجا توقف کردند و منافع و اجناسی که با خود داشتند
در آن باز فروخته سودهایافتند و بعد از آن سالها غایبمانان عزیمت بجای دیگر
نافتند تا نقلوا بقره من الله و فضل الویسعهم سوء حضرت خداوند مجید درین
فقره تمام امید سراپا نمودید ازاحوال آن مؤمنان اخبار میفرماید که چون بکلی حسنا
الله نعم الوکیل ناطق و نمید و باری حضرت باری واثق گردیدند از بدو باغی از نزد
خدا شیع که آن سلامت بود و فضل کفایله تجارت بود رسید با بیاض بدی و ابراهیم
در سور کف و حکایت قول بود است که مؤمنی فقر با عیسی بود برادر نظر در کافران
صاحب ملک و مال و ثروت بود گفت صدوقی که او بملک و مال خود افتخار و برود با
بفقر و فقر و بی شی سر نشو میکرد و برادر بی باغی که داشت در آمده گفت ما اشرار است
هزاره بدیعنی کان ندارم اینکه فانی شود و بر طرف شود این باغ هرگز بود بعد از گفت
کوی چند که تفصیل آن در سور شریفه مذکور است گفت و لولا ان دخلت جبلت فقلت
ما شاء الله لا قوة الا بالله و چرا چون داخل شدی در باغ خود نگفتی که ما شاء الله انچه
خدا خواست چنان شد لا قوة الا بالله نیست و توانای مگر خدا یعنی بایستی که بجز خود
اعتراض کنی و دانی که انچه داری از ملک و مال و تدبیر انچه بیاری حضرت الله است
ان ترنا نأفل ما لا و قلنا ففعل ربهم ان نعظیم خیرا من جبلت اکرمی بهی مرا که کرم از
بجیب مال و فرزند پس شاید خدا وند من دهد مرا خیر از بوستان تو یعنی در دنیا و آخرت
در فضل و وفای این ایات مبارکه که از امام همام حضرت صادق حدیثی منقول است
که حاصل معنی آن اینست که عجب دارم از کسی که خایف باشد از چیزی که مدعی نشود بکتمان
حسنا الله نعم الوکیل چه حق نعم در عقب بر فرموده که فاعقلوا بقره من الله و فضل
بسمهم سوء و عجب دارم از شخصی که تکلیف شود و متوسل نشود بکلی طیب لا اله الا الله

است بجهانک انی گفت بر الظالمین چه حق نعم در باب شریفه آن میفرماید که بخیر ازین
التم و کذلک فی المؤمنین و عجب میکنم از کسی که خواهند با او مکاری کنند و او نگوید و
افوض امری الی الله ان الله بعبیه بالعباد و نازم که این نشود زیرا که خوف و عجب
آن فرموده که خوف الله سیات ملامت و عجب دارم از کسی که اراده دنیا و دینیت
داشت باشد چرا نگوید که ما شاء الله لا قوة الا بالله چه بعد از این مذکور است که
فعلی رقی آن نفی تر خیرا و مصر روایت دیگر بدینگونه است و عجب دارم از کسی که
از چشم برسد چرا نگوید که ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و حال آنکه
میشود این آیه در عقب آن که ان ترنا نأفل ما لا و قلنا ففعل ربهم ان نعظیم خیرا من جبلت
خیرا من جبلت **عقبتی غایت** که در آیه آخره که لا حول مذکور نیست و ذکر آن در این تعقیب
ممکن است که معنی بر آن باشد که آیه بعبیه مذکور نشده باشد بلکه بعنوان اقتباس باشد
و الله اعلم و حاصل معنی بنده تعقیب اینکه انچه خواست خدا چنان شد و اگر چه ناخوش
داشتند مردمان نسبت مراد اوید که از زندگان بر است مرا فرید که از اوید که
بر است مرا روزی دهنده از روزی داده شد که بر است مرا الله نعم که خدا ونده
عالم است بر است مرا آن کسی که همیشه بر است مرا انکی که بود از آن وقت باز که بود همیشه
پس بر است مرا خدای که نیست عبود بر حق مکر و بر او توکل کردم و او خدا وند
ملک و پادشاه عظیم است **بیکر** از جمله تعقیبات مخصوصه نماز صبح تعقیبات که حیات
فضایل و مکام حضرت امام موسی هلقام بن ابی هلقام اموی خنده و چراغ سعادت دینی
و دنیوی وی را بنود الثقات تعلیم آن بر افرات تفصیل این آنکه در عقب از هلقام
مذکور منقول است که گفت ابو عبد الله آمد گفت خدای تو کردم بهاموز مرا دعای که جامع
فوائد دنیا و آخرت باشد و مختصر کن حضرت فرمود که بگو بعد از نماز صبح تا اینکه افراطلوع
کند سبحان الله العظیم و بعد استغفر الله و استله من فضله یعنی تسبیح و تضرع میکنم تسبیح

خدای بزرگوار را و مجلس میکردم بحداد و طلب آمرزش میکردم از خدای و در خواست
 می‌نمایم او را از فضل هفتم گفت که هر کس به تحقیق که بودم من از بد حال ترین ^{هنگام}
 یعنی مجلس شریف اهل بیت و اقوام خود پس معلم و خبر من میراثی برای من آمدن
 جانب مردی که بیدار است مرا با و قرین هست و بدرستی که من امروز خوشحال ترین
 خودم بحسب و نسبت این مکر از بخت آنچه تعلیم کرده ام مولای من امام موسی ^ظ
دیکر از انجمله در کافی حضرت مقدس جعفری ۲ منقولات که هر که گوید ده بار پیش
 از طلوع آفتاب و پیش از غروب لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد
 یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بده الحشر و هو علی کل شیء قدیر
 کفاره گناهان آنروز باشد و هم در حدیث دیگر از آن و الا هم این مضمون در ویت
 که هر که نماز صحیح گذارد و گوید پیش از آنکه از آن وضع نشستن بوضع دیگر منتقل شود
 ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له که تا آخر و در مغرب نیز بدستور ملاقات نکند
 با خدای عز و جل هیچ بند بنعم بجز از عمل و مکر کسی که او نیز مثل او عمل کرده باشد
 حاصل مضمون این قلیل فیض مشحون بر سیل خصال اینکه نیست معبود بر حق بغیر
 از الله بنفحات و نیست شریکی او را مرا و است پادشاهی و پس و مرا و است حمد
 شایش و پس و زنده میکنند و می‌پرانند در طرد دنیا و زنده میکنند یعنی در عقیقه
 و زنده است که هرگز نمیرد و بدست و است هر خبر و نیکی و او بر هر چیزی یقین
 تواناست **دیکر** در کافی از امام همام حضرت ابی عبد الله مرویست که فرمودند که چون
 نماز شام و صبح گذری پس بگویند **اللهم انک العزیز العزیز لا حول ولا قوة الا بالله**
 العلی العظیم هفت بار بدرستی که هر که این را گفت نرسد با و جذامی و زهری و نه چو
 و نه همداد دفع بلا و در کافی در فضل گویند این تعقیب سه بار یا هفت بار یا صد بار
 نیز و در یا فاست در کافی از همان حضرت ۳ ما توادت که هر که گوید ما شاء الله کان

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم صد بار در وقتی که نماز صبح میکند ارد و نه کند
 در آن روز چیزی که مکر و او باشد **دیکر** از انجمله در عاقبت که مغیر کرام حضرت ابی عبد
 یحیی بجهت در چشم و فواید دیگر تعظیم نموده تفصیل آن آنکه در کاتب
 از جعفری منقولات که گفت در چشم بسیار میکند بدم پس بجهت ابی عبد الله علیه
 انان شکایت کردم فرمودند که آیا می‌موزم ترا دعای از برای دنیا و آخرت تو و کا
 باشد از برای در چشم تو گفتیم بلی گفت می‌گوئی عقیقه نماز صبح و عقیقه ز شام
 اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْکَ صَلَواتُکَ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
 فی بصری و البصیرة فی دینی و البصیرة فی دینی و البصیرة فی دینی و البصیرة فی دینی و البصیرة فی دینی
 فی بصری و البصیرة فی دینی و البصیرة فی دینی و البصیرة فی دینی و البصیرة فی دینی و البصیرة فی دینی
 من درخواست میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که برکت باین معنی که رعایت ترا بر خود
 لازم ساخته درود و رحمت فرست بر محمد و آل محمد و مکر دان و بدیدار و نور در چشم
 و پیش باطنی یا درین من و یقین را در دل من و خلاص را در دل من و سلامت را
 از شر و وفات یا از و نام صفات در پیش من و فراخی مرا در دینی من و شکری بچرا
 برای تو همین چند آنکه در باقی داری و اما تعقیبات ما تو را مخصوص نماز غلط را ^{انجمله}
 تعقیبی است که جناب ولایت ناب امیر المؤمنین بان مواظبت سفیرموده چنانکه
 در کتب معتبر چون کافی و منتهی و غیر آن مذکور است که آنحضرت چون از زوال
 فارغ میشد می‌گفت که **اللهم انی اَتَقَرَّب الیک بعبود و کرمک و اتقرب**
الیک بمکانتک للمقرین و انبیا ملک المرسلین و بک اللهم انت الغنی و انا الفقیر
الیک فانی عثر فی سیرت علی ذنوب فاقض الیوم حاجتی و لا تعذبنی بقیع منا
 نعمت منی بل عفون و جودن خلاصه مضمون این فقرات کثیر البرکات آنکه الهما
 بدیاری که من تقرب بچشم لبوی تو بچود تو و تقرب تو بچشم لبوی تو بچود

فرشته دادنی ما بخیری قضا شکرک ثلث مراتب یعنی میت و جزاین میت که چیده میکنند نماز کند
سجده بعد از نماز فریضه تا شکر کند خدا بندگان را و اول آن بر این است نهاده است بر او از توفیق
گذارش فرستی و کمتر از این اندر چیزی و کافی است در آن گفتن شکر الله است سر بار و اعزاء
کامد سجده شکر و اعتقاد و ذکرها مشرقه در این مختصر مقام ذکر آنها نیست و بنا بر قاعده
مفترقه مضبوطه مرجوع بکتاب مطلقه مضبوطه است **فصل بیستم** در ادعیه متفرقه که در
باب انائمه صادره ۳ ماثور و کافیه در اکثر اوقات مواظبت و ملازمت آنها بایست
لازم و ضروری است از جمله دعاها می موجب مختصر که فضل و ثواب آن عظیم و جزیل است دعا
شمس مور یا من اظهر الجبل که در اکثر کتب معتبره هست ذکر یافته و از جناب الهی بجهت رسالت
بر من هدیه نازل شده انوار اثارش از آن اسیر حق نما بر ساختن اجل کافر یا یا ناقت است
چنانکه در کتب توحید صد و پنجاه الله از آن سید سرور در جزایر که جبریل فرود آمد و
بر من این دعا از آسمان پسر راوی بیان کیفیت نزول آن نمود بر وجهی که حاصل معنی آن است
که از انوار جبریل بر آن حضرت خندان و خوشحال پس گفت السلام علیک ایها المصطفی
و علیک السلام یا جبریل گفت بدرستی که خدای عز و جل فرستاده است نبوی تو قهید فرمود که
چون آن هدیه جبریل گفت که چند است از کتبهای عرش که اکرام کرده است ترا خدا بیا آن
فرمود که چیت آن کلمات یا جبریل گفت بگو یا من اظهر الجبل و ستر الفیج یا من لم یؤخذ بیا
بحریج و لوهیک الشریع یا عظیم العفو یا حسن الفیج و یا واسع المغفرة یا باسط الیدین یا ارحم
یا صاحب کل بخوی و یا ستمی کل شکوی یا کریم الضیع یا عظیم المن یا مبدی یا بالغم قبل استخفا
یا ربنا یا سبنا و یا مولنا و یا خاتیر رغبتنا استلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار پس گفت
رسول خدا یا جبریل بچیت ثواب این کلمات گفت هموات هبنا منقطع شد علم یعنی علم با
دفا نمیکند و اگر جمع شوند فرشتگان هفت خان و هفت زمین بر آنیکه وصف کنند ثواب
این را تا عقیق است وصف نمایند از هزار جز و یک و بیست و نه پس چون گوید یا من اظهر الجبل و

الغیم بوشاند او را خدا بیا بر حق خود در دنیا و جلد و راسته گرداند او را در آخرت
و بوشاند او را خدا بیا هزار بر در دنیا و آخرت و این مبالغه در پوشیدن قیام و اخاء
مضایع است پس چون گوید یا من لا یؤخذ بالحریج و لوهیک الشریع یا عظیم العفو یا حسن الفیج
تغادر و قیامت و ندر برده او را روزی که نهید میشود برده ها و چون گوید یا عظیم
العفو آمرزد خدا بیا برای و کناهانش را و اگر چه بوده باشد کناهان او مانند کف دریا
و چون گوید یا حسن الفیج و زد و کزد خدا بیا از کناهان او حتی زدی و شرب خمر و غیر
از کبایر و چون گوید یا واسع المغفرة کشاید خدای عز و جل برای او هفتاد و نه مرتبه
او فرود و در درج خدای عز و جل تا بیرون رود در دنیا و چون گوید یا باسط الیدین
بالتحریر که ترا خدا بیا دست عطای خود را بر او رحمت و چون گوید یا صاحب کل بخوی
و منتی کل شکوی عطا کند او را خدا بیا از اجر ثواب هر مصیبت رسیده و هر اسراف
و هر بهاری و هر نابینای و هر میکنی و هر فقری و هر صانع مصیبت تا روز قیامت و
چون گوید یا کریم الضیع اکرام کند او را خدا بیا چون کرامت پسران و چون گوید یا عظیم
المن عطا کند او را خدا بیا روز قیامت روزی او را و روزی خلائق و چون گوید
یا مبدی یا بالغم قبل استخفا عطا کند او را خدا بیا از اجر بعد هر که شکر کرده انهای او را و
گوید یا ربنا و یا سبنا گوید خدا بیا کوه باشد ای فرشتگان من بدرستی که آمرزیدم مراد او
عطا کردم او را از اجر بعد هر که خلق کردم از آنجا که در پیش و در رخ و هفت خان و هفت
زمین اند و ثواب و ماء و ستارگان و قطرات بارانها و انواع خلق و کوهها و سنگ ریزه و
خاک و غیر آنها و عرش و کرسی و چون گوید یا مولانا یا ربنا عطا کند او را خدا بیا و یا انایان و چون
گوید یا خاتیر رغبتنا عطا کند خدا بیا روز قیامت آنچه مرغوب است و مثل آنچه مرغوب
خلاق است و چون گوید اللهم انی استلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار گوید جبار جل جلاله
که طلب آزادی کرد از من بندگان من انما شکرکواه باشد ای فرشتگان من که بدرستی که من تحقیق

الهاست و انعام کن بر من بموفق بکامل بر تو و گذشتن کار خود بنو و خوشنودی
بتقدیر تو و کردن خداوند برای فرمان تو اینکه دوست ندارم زود کردن آنچه
دیر کردی و نه دیر کردن آنچه زود کردی ای خداوند عالمیان **دکتر** دعای پند خاص
جانب باری بود بر قفا دست رحمت الله علیه که حکایت آن در کافی مذکور و حاصل
مضمونش اینست که ای خداوند متعال امد در حالی که جبرئیل بآن حضرت بود
دحیه کلبی و آنحضرت با او خلوت کرده بود پس چون ایشان را دید باز کردید قطع
حق ایشان نکرد جبرئیل گفت ای محمد این ابوذر بود بر ما گذشت و سلام بمانگردد اگر آید
سبک و در آینه جواب میگفتم یا محمد مدد سبک او را دعایت معروف نزد اهل آسمان
پرس او را از آن چون عروج کنی من آسمان پس چون جبرئیل آسمان رفت ابوذر بخدمت
آنحضرت آمد آنحضرت فرمود که چه مانع شد ترا باز دین که سلام کن بر ما انکاء که بگذرد
گفت مضمون من این بود که آنکه با تو بود دحیه کلبی است و با او خلوت کرده برای بعضی کارها
خود فرمود که او جبرئیل بود یا با او گفت که سلام سبک بر ما هر آینه رد میکردیم بر او پس
چون داشت که او جبرئیل بوده از سلام نکردن ادم شد چند آنکه خدا خواست یعنی باریاد
پنهان شد پس آنحضرت فرمود چیست آن دعای که آن دعا بمانی که تحقیق خود جبرئیل
که ترا دعایت که دعا میکنی بآن معروف است در آسمان گفت ای میگویم یا رسول
الله **اللهم انی اسئلك الامن والايمان بك والتصديق بينك والعافية من جميع البلاء**
والشكر على العافية والغنى بغيره والتاسر بغيري الهادى بغيري الخ از تو امنیت و ایمان
و تصدیق بپیش تو و عافیت از بلاها و شکر بر عافیت و بی یاری از بدین مردمان
دکتر طلب وسعت رفت که در کافی از معاویه بن عمار منقولست که گفت در خواست کردم
از حضرت ابی عبد الله که تعلیم نماید مرا دعای که ندیدم جلب کنند تریعین کنند تر و از آن
تر و زنی را از آن فرمود بگوید اللهم انی ارجو فی من فضلك الواسع الحلال الطیب رزقا و ابعاء

حالا لیتبایا بالذات لیتبایا بالآخره صاحبها هیتا مر یا من غیر کذا و الا من احد من خلقت
الاسعد من فضلك الواسع فان قلت داسئل الله من فضلك من فضلك اسئل و من عطيت
اسئل و من يدك الملاي اسئل حاصل معنی الهاد و ذی کن مرا از فضل واسع حلال پاکیزه
خود رزق فراخ حلال پاکیزه که در سا و وفا کنند باشد برای حوائج دنیا و مطالب آخرت و غیر مر
منوال و مشوا از بر من و کوار و سازگار باشد بی تعب حاصل شود و بی منت احدی
از خلق تو بمن برسد لیکن وسع باشد از فضل واسع تو چه بدرستی که تو گفت یعنی در
سوره نسا که سوال کند که خدا شیخا از فضل او پس از فضل تو سوال میکنم و از دست
تو که پر است از نعمتهای و دجانی سوال میکنم **دکتر** دعا نیست که بجهت دفع بیماری فقر
حضرت اشرف نبوی و آن چهار که عجل صوری و معنوی و یکی از اصحاب تعلیم نموده و در
بیماری و پریشانی و دایمان مدا و افزوده است کیفیت آن اینکه در کافی مذکور است
که مردی از اصحاب چند عیال متان رفیع جانب شرف نمیکردید بعد از آنکه آمد آنحضرت
سبب نیامدن از وی پرسید گفت بعلین بیماری و فقر بود فرمود یا اینا موزم ترا
دعای که خدا شیخا بیماری و فقر را از تو زایل کند گفت یا رسول الله فرمود بگوید لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم تو کلت علی المحی الذی لا یموت و الحیة الذی لا یخمد و الذی
لا یکن له شرک فی الملک و لا یکن له دین من الدن و کثیر تکبیر پس از آنکه
نگذشت که بخدمت آنحضرت باز گشته گفت یا رسول الله بر خدا شیخا از من بیماری و فقر را
و عیال مرا معنی دعا آنکه نیست بر کشتن از فعلی و از تکاب ضعیف مکر بیماری خدای بغایت
بلند مرتبه و بغایت بزرگوار توکل کردم بر منند که نمیرد و خدا را که نکند فقر فرزند
و نبوده او را شریک بر باد شاهی و نبوده او را کارگر از زحاری و عجز و عظیم کن او را
تعلیمی شایسته و نیز بجهت توسعه معاش و ادای دیون در کافی از امام همام ای جعفر
ایضاً من منقولست که مردی بخدمت پیغمبر آمد گفت یا رسول الله من صاحب عیال و من

فرموده است حال بقی سده پس تعلیم کن مرا دعا فای که دعا کنم خدا آید یا آن نار و نری کند
 مرا چیزی که دعا کنم آن فرض خود را و اشعانت تمام بان بر نفقه عیال خود پس حضرت
 فرمود ای بنده خدا وضو ساز و اسباغ کن وضوی خود را یعنی غسلت و او آب از بر وجه
 کامل بعل بعد از آن دو رکعت نماز گذارد که رکوع و سجود را تمام کنی بعد از آن بگو یا ایا
 یا واحد یا کریم ان یتوجه الیک بمحمد بنی که رسول الله انی ان یتوجه الیک الله
 و تلت و ترجمه و در کل شیء ان تصلى علی محمد و اهل بیتی و استان نفعی که بر من نفعان
 و فضا بیل و در دعا و اسعالم به شغنی و افعی به دینی و استعین به علی عیالی ^{مضمون} و معنی اینکه
 ای بنده ای بکنای که بر روی من درم بسوی تو بسوزد محمد بن محمد رحمت ای محمد ای
 خدا به شکر من روی من درم بسوی تو بسوزد و خداوند تو خداوند من و خداوند من
 اینکه در و در فرست خداوند اهل پیش و در خواست میکنم از تو و صد رحمتی
 از مدینههای بوی عنایت تو و کثافتی آسان و روزی فراخ که جمع کنم بان بر آنکه کف خود
 و ادا تمامم آن فرض خود را و مدد جویم آن بر نفقه عیال خود **بیکر** بجهت طلبه رفی و عاقبت
 و کفایت مهمات در کافی از حضرت ابی عبد الله ما توفیر است که رسول خدا را ابدار اقیم
 فرموده است که یا ارازی الفلکین و یا اراحم المساکین و یا ولی المؤمنین و یا ذا القوة المتین
 صلی الله علی محمد و اهل بیتی و ارفقی و عافنی و اکفی ما اهتنی یعنی ای روزی دهان تان
 دستان و ای رحم کننده مسکینان و ای کار ساز مؤمنان و ای صاحب قوه استوار در و
 فرست بر محمد و اهل پیش و روزی ده مرا و عافیت بخش مرا و کفایت کن برای من مهم مرا
بیکر بجهت دفع خوف و تفرقه خاطر که از وقوع بعضی امور رود در کافی انا امام همام
 حضرت امام محمد باقر منقول است که بابی حمزه ثمالی که از رفقا و یکی بکنان ان عاجلجا بود
 خطاب کرد این مضمون ادا فرمودند که چیست تو که چون آید ستواری که انان تر
 اینکه رو کنی بسوی بعضی از و ابای خانه خود یعنی بای خانه پس دو رکعت نماز کنای

بعد از آن کوئی یا ابصر انشا ظرب و یا اسمع التامعین و یا اسمع العاصبین و یا اسمع الزامین
 مشاد بار هر بار که دعا کنی یا بیکلمات حاجتی خواهی و ترجمه یا بیکلمات ابنت که ای پادشاه نظر کن دعا
 و او شنو ازین شوندگان و ای سریع ترین حساب کنندگان و ای رحم کننده ترین رحم کنندگان
 بجهت دفع غم یعنی دیگری ببین که کند شعر یا دیگری که سبب آن معلوم باشد و بجهت
 دفع غم یعنی دیگری ببین که سبب آن معلوم نباشد و بجهت دفع اندوه بسیار یا بلائی
 یا سختی پس باید که بگوید الله یجیب ولا یفیک به شینا تو کانت علی الحی الذی لا یموت یعنی الله تعالی
 خداوند منیت و شریک منیا نم یا و هیچ چیز را توکل کردم بر زنده که نمیبرد **بیکر** بجهت عین
 در کافی از حضرت ابی عبد الله ان یتوجه الیک بمحمد بن محمد رحمت ای محمد ای خداوند
 حقی یا بسیار عظیم سازد او امری پس باید که بفرستد ناموهای خود و دستان خود
 و چسباند سینه خود را بر زمین بعد از آن دعا کند و حاجت خود را خواهد بر حال که چنان
 بر معجزه باشد **بیکر** دعا اینست که حضرت یوسف صدیق علی نبیا و علی علیه السلام تعلیم جبرئیل امین
 دست اعضا صام بحمل اللین کفار آن نزد از تحت جناحت یافت و حکایت آن در کافی از حضرت
 مفید جعفری مرویست بهیاری که حاصل معنی آن اینست که چون برادران یوسف یوسف
 در چاه انداختند جبرئیل آمد و وی رفت پس کسی پرسید می کنی اینجا کفایتی که برادرانم
 را در چاه انداختند گفت دوست صدیقی اینک بیرون روی از چاه این مضمون بخدا تعالی
 اگر خواهد بیرون رود بر مرا گفت پس کسی که خدا بخواهد بگوید دعا کن مرا بان دعای بیرون
 آورم ترا از چاه گفت چیست آن دعا گفت کوا لا یضم فی اسفلک بان لا یصلح الا لا اله الا انت الملائک
 بل یبع النقاوات ولا یرض ذی الجلال ولا کرام ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تصلى علی ائمتنا
 فیه فراجزها بعد از آن قصه آن او بود که خدا ایشان را در کتاب خود ذکر نموده است و ترجمه دعا
 الهام بر سبکه من سوال میکنم از تو بسوزد اینکه مرزات حدیث شایسته عبادی غیر ثوبی
 نعمت دهند بی ماده و نمونه آفریننده اسماها و زمین صاحب بزرگی و کرامی بجهت گذشت سبکه

مطلبه کافی زانچه غالی منقولات کثرت عارض شد مل دروی در انویس شکایتان
ای جعفر کردم فرمود که چون نماند کاری پس بگو ایهود من اعطی و یانیر من سل و یارهم
من انصرهم ارحم ضعیفی و قد جلیتی و اعفونی و جی ابو جعفر کثرت کچین کردم پس عافیتانم
تجربه دعا ایکنه ای جعفر من هر که عطا کرد شد و ای جعفر من هر که از او سوال کرد شد و ای جعفر کثرت
نیز هر که از او خواست و جت نمودند رحم کن بر ضعیف من و کی چاره من و عافیت ده مرا از
من **دعا** از جمله دعا های عظیم جلیلی که هر بقیم و علی بن اناض و هر کوزه من و علی را دفع است
دعا ی کنده است که تر خدا هل دعا شود و در کتاب شریف کافی و سایر کتب معتبره مذکور است
و بنویسند که داود بن زرین گفته که بارشدم در مدینه همار شد بد و خبر آن حضرت ای جعفر
رسید پس نوشت پس که تحقیق رسید بمن علت تو پس بخیر صاعی از کثرت بعد از آن عجب است
و بر آنکه من آنرا بر سینه خود میخوابم بر آنکه شود و بگو اللهم لی اسئلك باسمک الذی
اذا سئلت به لم یخف کشف ما به من ضرر و مکنت لى الارض و جعلته خلقتک علی خافق ان
تصل علی محمد و آل محمد و ان تغفر لی من علق بعد از آن مرست بنشین و جمع کن کثرت را از خود
و بگو مثل آن یعنی آن دعا را با آن بخوان و بخش کن آنرا چهار تقسیم و هر مسکنی بخشی بده و بگو
این دعا و کثرت جان کردم که حضرت فرموده بودند پس بگو ای جعفر هانی یافتم و تحقیق که جی
مکبر تر کردند و بان شفع شدند و مضمون این دعا اشاره بحکایت دعا داود بن یوسف علی
بنینا و عیسی که در سوره اینها اخبر از آن شد و ایوب اذا نادى رَبَّهٖ اَنْ اُنْزِلْ عَلَیَّ مَائِدًا
اِرحم الراحمین فاجابنا له و عیسی فکشفنا ما به من ضرر و ایتنا ما هله و مشدیم معهم رحمت من خدا
و ذکر ای لعابدین خلاصه معنی آنکه و یاد کن قصه ایوب را چون ندان کرد و خواست دعا و ند
خود را بدینیکه رسیدم ارجح و معنی و تویرم کنده تر من رحم کنند کافی پس اجابت نمودیم
مرا و پس رفع نمودیم آنچه را که او رسیده بود از رنج و بلا و داوید را و اهل او را یعنی فرزندان
او را که مرده بودند زنده کردیم و مانند ایشان را با ایشان یعنی فرزندان او و وحیدان

کردیم بجهت رحمت از نذر ما و بجهت پنداری برای عاقلانندگان ناجون و میسر نمایند
و مانند او اجرا بپند پس حاصل معضایند عای شریف است که الهام بدین که من سوال میکنم
تو ایام یقوان اسمی که چون سوال کردی و امضا که حضرت ایوب باشد کثرت دفع نمودی
آنچه را که با او رسیده بود از رنج و مستکن ساختن مرا و در زمین و کرد اندکی او را خلیفه خود
بر خلق خود ایکنه در و درستی بر محمد و آل محمد و ایکنه عافیت ده مرا از عانت من و نیز برای
دفع اوجاع در کافی از امام همام و قد و انا هم حضرت ای جعفر الله مددش روایت شده
که خلاصه مضمون آن اینست که اگر برضی و دردی مبتلا باشی پس چون نماز خود را گذار
بمال دست خود را بموضع سجود خود از زمین و دعا کن این دعا و بمالد دست خود را
بر موضع در خود هفت بار میگوئی یا من کبیر الارض علی الماء و سل الهواء بالناء و لسان
لقد احسن الاسماء صل علی محمد و آل محمد و افضل به کذا و کذا و انزل فی کذا و کذا و عافیت
مرا کذا و کذا حاصل معنی آنکه ای آنکسی که هوای کرد زمین را بر روی آب و داوید است و
در بالا و بر کردید برای خود بهترین احاطه در و درستی بر محمد و آل محمد و بکن بمن این و این
یعنی آنچه میخواهد مذکور سازد و روزی کن مرا این و این یعنی مامول خود را بر عرض نماید
و عافیت ده مرا از این و این یعنی در و از خود مرا ذکر نماید و عافیت که در وقت
بریدن جامه و پوشیدن باید خواند و آن در امالی شیخ صدوق رحمه الله حضرت
ای جعفر الله ما ثور است بر وجهی که محصل آن اینست که هر که جامه بپوشد و می پوشد
یا انا انزلنا و خواند و چون بپوشد تنزل الله علیه و الروح رسیده و در چیزی از
آب و باشد یعنی بر آن جامه باشد فی سبک بعد از آن دو رکعت نماز در آن گذارد
یعنی بعد از دو رکعت و پوشیدن و خداوند خود را دعا کرده گفت که الحمد لله الذی
رزقنی ما تجمل به فی الناس و انا رزقنی عبودیتی و اصل فی رزقنی و الحمد لله سبوسته
اگر کند در وسعت یعنی فراخ روزی باشد تا آنکه گفته شود آن جامه تر جبهه مذکور

اینکه خداوند خدای را که روزی که مرگ می یابی یعنی لباسی که بپوشی و خود را با این
آیات در میان مردمان و یوشانم بآن موافقت خود را و نماز کنایم در آن برای خداوند
خود و حمد کنی خدا را و هم در کتاب مذکور از جناب و لا تناب امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که آموخت مرا رسول خدا که چون جامه بپوشی گویم که الحمد لله الذی کنا
من الریان ما انجل به فی الناس اللهم اجعلنا شیاء برکتی فیما یرضاک و ابر فیما
مساجدک بدینیک هرگز این را ننویس که از آن آفریده شود برای ترجمه دعا اینکه خدا
را بخدای که بپوشا بدینا ز جامه چیزی که خود را را بپوشد در میان مردمان الهام گیران
آنرا برکت که سوگنم در آنچه رضای خود را است و عادت کن در آن مساجد بپوش
که در وقت بیرون رفتن در منزل بکفایتان بطول لسان باید کردید و برکت آن از
شتر از آن و مکاره و رفقا خود را بخیط حفظ حضرت پروردگار باید کشید که دعا
که در کافای ادا نام کن من حضرت زین العابدین علیه السلام و ما توارست و محصل مضمون آن حدیث
اینست که ابو حمزه ثمالی گفت که پدر گاه حضرت علی بن الحسین علیه السلام و معارف آمدن
من آنحضرت از در بیرون آمد پس گفت است بالله و توکل علی الله یعنی بیرون
آمدیم بنام خدا ایمان آوردیم خدا و توکل کردیم بر خدا بعد از آن انبیا و انبیا و انبیا
که با اجازه پدری که بنده چون از منزل خود بیرون آید شیاطین بر سر راه او آیند پس
چون گوید بسم الله و فرشته با وی می باشد گوید که کفایت کرد شدی و چون گوید
است بالله گویند که هدایت کرده شدی پس چون گوید توکل بالله علی الله گویند
که نگاه داشته شدی از شر شیاطین از وی گناهی گرفته با هم گویند که چگونه ما را
دست بگیری که هدایت کرده شد و کفایت کرده شد و وقایع کرده شد و هم در این باب
در کافای آنحضرت از جعفر بن ابی حمزه روایت شده که هر که گفت در وقت بیرون رفتن
از منزل بسم الله حبیب الله توکل علی الله اللهم انی استأذن خیر اموری کلها و اعوذ

بسم خیر الدنیا و عذاب الاخرة کفایت کرد او را خدا بیجا انچه هم او بود از امر دنیا
و آخرت او ترجمه دعا اینکه بیرون بیروم باسم خدای بیست مراد خدای توکل کردم
بر خدا الهام بدیستی که من سوال میکنم از تو خیر کارهای خود را جللی و پناه میکنم بر شیطان
خواری دنیا و عذاب آخرت و نیز در این مطلب در کافای آنحضرت ابی عبد الله علیه السلام
که هر که قرائت کرد قل هو الله احد را در وقتی که بیرون بیرون از منزل خود ده بار بپوشد
در حفظ خدا بیجا و عادت او است تا باز کرده بسوی منزل خود **دعا** که بجهت
نجات از وزطهای سخت دشوار حضرت سید اجناس با امیر المؤمنین علیه السلام نمود و در کافای
مذکور است بدینگونه که فرمود با علی یا نبیا موزم ترا که هیچد چون افتی در و طریا
بلا فی پس بگو **بسم الله الرحمن الرحیم** لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم که بدین
که خداوند عز و جل بر میگردد بآن از تو آنچه خواهد از انواع بلا **دعا** که بعد از این
تیرمین حضرت حسین علیه السلام است که در کافای آنحضرت ابی عبد الله علیه السلام
روایت شده بدینگونه که بعد از هر حسن و حسین را پس گفت ای کلمات الله التامات
و اما بعد یعنی کلمات عامه من شتر التامه و الهامه و من شتر حسن کلامه و من شتر حسنه
او الحمد ترجمه اینکه پناه میدهم شما را بکلمات خدا بیجا که ناسد شاید را در قرآن باشد
با غیران و بنامهای او که بگو و پسند بداند هکی و جللی از شهر زهر داری و هرگز ندان
و اگر ندان که و از شر چیزی که بدی رسانده است و از شر خدا کند چون خدا کند
و مقتضای آنرا عمل بعد از آن ملتفت شد بعبادت بجانب ما پس گفت هم چنین بپوشید و میکرد
ابرهیم اسمعیل و اسحق را که گفتند خدای تو کردیم بدینستی که من بترسم از حق و عاقبت نظر کن
سوی بیات الغش که آن سرشاره آمد در هر بلوی میان اینها سار که چنان است نزدیک
بان عرب آنرا سار می نامند و ما آنرا السلام می نامیم تند نظر کن آن هر شب و یکبار با
اللهم یا رب السلام صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و سلمنا یعقوبی معبود برحق ای خدا

اسلم در دفرشت بر خد و الخد و زود در فرج ایشان و بسیار شده ما را این معنی مانده
گفت که ترک نکردم ایضا در روزگار خود مگر یکبار پس در آن یکبار غرق مرا زود **و** بجهت
حفظ در کافی از جناب سلطان جعفری **و** ما شو داشت که هر که گفت بعد از نماز فریضه
که استودع الله العظیم الجلیل نفسی و اهلی و ولدی و من یعننی الله و استودع الله العظیم
الخوف المظفر العظیمه کل شیء نفسی و اهلی و ولدی و من یعننی الله و استودع الله العظیم
شده ببالی از الهای چنانچه احاطه کرد و محفوظ کرد بدو در نفس خود و اهل خود و مال
خود یعنی دعا ایکن از خدای عظیم بنده کوارانکه حفظ و نگاه داری کند مرا و اهل مرا و فرزند
مرا و هر که را که متفکر بسیار در کار او و طلب میکنم از خدای که هر آنرا و میسرند و فرقی
میکند مرا عظمت او و از چیزی نگاه داری کند مرا و اهل مرا و فرزند آن مرا و هر که را که متفکر
میسازد مرا کار او **و** از دعا های آنکه بر من رحمت کنیز که در اعتراف بکنه و اذیان
و طلب رحمت و مغفرت از درگاه تجا و زود یافته دعا نیست که از آفتاب عالم ناپسند
رشد و چراغ بر نور و لطف و عباد و زهاد و صفت نهادم ما نور و در مال شیخ صدق
طاب ثراه مذکور است بدینگونه که ابو حمزه ثمالی حکایت نمود که داخل مسجد کوفه شدم
مردی دیدم در پیش ستون هفتم ایستاده نماز میکرد و رکوع و سجود از آنکه بجای
می آورد پیش آمدم که ویرا بگویم و بیشتر سجده رفت پرسیدم که در سجود میکنی اللهم
انک انت قد عصیت فقد اطعک فی احب الاشیا الیه و هو الایمان باب متا
منک علی الامتار من علیک و لیس عصیت فی بعض الاشیا الیه و ارجع الیک و لیس و لیس
انک شرکایا منک علی لامنی علیک و عصیت فی اشیا علی غیر مکاره منی و لا مکاره
ولا استکار عن عبادتک و لا سجود لربوبیتک و لکن انت هی الهی و ازل فی الشیطان
بعد الحجة و البیان فان بعد من فیذنی غیر ظالم لی و ان ترجی فیجوزک و رحمتک یا ارحم
الرحمین بعد از آن مرد نماز تا ته از در می گذارن باب کند گویند پس چون رفت پس از

دینال دی رستم پس بسیار گذشت و وی را مر کرد چیزی که از آن فهمدم از آن سبب
که این کسیت گفت که این علی بن الحسین است پس گفت خدای تو که بنامد ترا چنانچه
با نجا آورد یعنی از بند بیکو و بجهت کار آمده فرمود که این کاری که دیدی یعنی برای
نماز و دعا درین مسجد شریف را در آن فصل و ثواب آن و خلاصه مضمون این دعا
بزرگتر مغفرت انما را بیکه الهما اگر تا فرمان تو کردم پس تحقیق که فرمان تو بر دم در دست
چیزها نزد تو و آن ایمان و در این فرمان بر داری ترا منت بر من که توفیق آن
دادی نه بر تو و عصیان تو نکردم در دشمن ترین چیزها بوی تو بخوانم برای تو
فرزندی و نگر فم برای تو شرکی و درین صفت تراست بر من نه بر تو و اذیان تو کردی
در چیزهای دیگر نه از روی مکاره از من و نه از روی استکار و سرکشی از بندیک و نه
از روی انکار خدای تو و تو و لیکن از فی هوا و هوس خود فتم و لغز ایندرا شیطان بعد
از آنکه حجت بر من تمام و فیج آن احوال بر من ظاهر شده بود پس اگر عذاب کنی مرا پس آن بکنا
صفت و ظلم بر من نکرد خواهی بود و اگر رحمت کنی بر من پس آن بچود و رحمت نشای بر من
ترین رحمت کن که آن و نیز در استغاثه و ضعیف ناله بده که لا یزال دعا و مناجات که در
امالی شیخ صدق و حق حمد الله هم از آن امام معلی و برشته آتش خوف و تقوی **و** ما شور و
سالکان راه و هم عبادت و طایبان و سر منزل سعادتگاه و بگاه مواظب و مذکر
آن بودن و بر آنکشت تا قبل در فقرات آن بندهای علاقی و نیویر و بیکت از بای
دل کشودن بغایت ضرورت و آن اینست که طایس بانی روایت نموده که در سجده
حجر ابراهیم گذشت غشوی که رکوع و سجود میکرد نیک نظر کردم علی بن الحسین بود
با خود گفتم که این مرد صالح از اهل بیت نبوت کوش اندازم و دعای وی شودم
پس مرلف وی میبودم تا از نماز فارغ شد و بطرف هر دو گفتم خود را بوی اسان برداش
و میگفت سیدی سیدی هذا یدای مدد تمام بالذنوب ملو و عیای را از تجلی مدد

و حقیر دعاك بالهدم نذر الان نجيبه بالكرم تفصلا سيدى امن اهل الشفا مخلقتى
يكافى امن اهل التعادى خلقتى فابشر بجان سيد العزيم الفاعل خلفت اعصاب ام ليرى
الحكم خلفت معافى سيدى لوان عبد استطاع الحرب من مولا لكنت اول الحار بين ملك
لكنتى اعلم لى لا افونك سيدى لوان عذابي قابز يدى ملكك لسانك لصبر على غيرة اعلم انه
لا يذير فى ملكك طاعة العليمين ولا تقص منه معصية العاصين سيدى ما انا وما خطرى
هبة بعضك وجلالى يتردد لغف عن نوحى بكم وحبك الهى وسيدى ارحمنى مصر وعا على
الغرض يغلبى ابدى احبى وارى حنى مطر وعا على المغسل بعلى صاع جبرى عترى وارى حنى
محو لا قد تناول لافرا واه اطراف حنا زنى دارم فى ذلك البت المظلم وختى وخرى ووجدت
عصل صغى انيك و ملخص مدعا انيك اى سيد من اى سيد من اين دستهاى بنت كه جقيق حلى كذا
بىوى مؤلف كاهان پيروى چنهائى بنت كه از دوى سيد وارى نظر ميكند كه از دست برك
كه خواندن را با پيشماى از كه از دوى تذللا انيك اجابت كنه اول كرم از دوى فضل اى سيد
اما انا اهل شقاوت خلق كرده مرا تا انكه دور و دلا كه كرم كرى خود را يا انا اهل سعادت افزيد
مرا تا منتشر و مضطرب دانه اميد خود را اى سيد من آيا براى زدن كجگاهى اهن افزيد
احضائى مرا براى آتش دادن آب كرم هجم خلق كرده دودهاى مرا اى سيد من اى انيك كند
بتوانست كه بچنا ناهى خود هر آينه بودم من بختين كز يندكان از تو كين من صدام
كه از تو فوت ميشوم يعنى بفرما كزيم هان در نظر علم بود در تحت نصرت نظام اى سيد
اگر عالى من سبب و در انچه مى افزيد در بادشاهى مؤهر آينه سوال ميگردم از تو كه سبب دى
مرا بران ليكن من صدام كه تنى فرامد در بادشاهى مو طاعت طيعان و كم نميكند انا نافر
عاصيان اى سيد من جيت من و جيت قد من بخت من افضل خود و پيشان مرا برود خود
و عفو كين از سر زنى من بيز كوارى خود اى معبود و سيد من رحم كن بر من در حالى كه فاك
باشم بر جام خواب چنانكه دوستان من مرا از مهابو مهابو كز داند و رحم كن بر من در حالى

برخنده مرده شوى نداخته شده صالح فرزندان مرا شود و رحم كن بر من در حالى
كه مرا بر داشته خويشان اطراف جنازه مرا گرفته باشند و رحم كن در ان خانه تا وريك
يعنى در قبر پر وحشت من و غرور من و سخاى من طامس بمانى كه من كه بمانم
تا انيكه او از كرم بماند شد بر انحضرت ملقت من كشته فرمود كه چه چيز ميكنى بماند تراى
بمانى يا نيت انجام كنه كاران كنه اى حبيب من لازم است بر خدا نيك ايكه و نيكند ترا
و حال انكه جد تو عبادت و طاعت و كنه بر من انا شايد نفر انا صاحب انحضرت آمدنم
پس بسوى ايشان التفات فرمود كه معاشر اصحابى وصيكم بالآخرة وليت اوصيكم بالآخرة
الى اخر الحديث ترك ايراد تمام اين حديث شريف براى اخصار كرده بذكر حاصل معصيه برك
آن انكفايى نماند و ان ايت كه اى كرم و اصحاب من وصيت و سفارش ميكنم شما را بآن
و بنيتم انيكه سفارش كنم شما را بماند بى حنى كه شما بآن وصيت كرده شده و بمان حرم صيد
و بدان مستمكيد ايكه و اصحاب من بدرستى كه دنيا بلى گذارست و اخوت سرى تار
پس فراموش بديعى نوشه از بجاي گذار خود براى مقام خود و باره ميكند پردهاى خود را
نزد كسى كه پوشيده بديست برو دانهاى شما و برون كند از زوهاى خود را بيش از
لكه برون رود انا بدنهائى شما آياند بديد و نشيديد انچه استدراج كرده شد انا
بغير فرشته رفته بآن رسانيده شد انكه بود بيش از شما انا متان بيشين و فرناى گذشته
آياند بديد كه حكومت بر سواش پوشيده ايشان و باره شده بمان خوارى بمان ايشان
بتبدل سرو ايشان بعد از انكه راحت عيش و اسایش داشتند بمان عقابها
در ويد شدند و پايال عفو تنها كز بدند ميگويم اين سخن را و طلب كن منش ميكنم انا
خدا نيك ايكه براى خود و براى شما و براى سايى دعاهاى معصيت سوز مغفرت اندوز
كه ماى از برك دلگشترى و روح فزا و هر كدام در نظر مردم ديده دراز كجهاى در و كوه بر
بها تراست در خزان انا اهل بيت الطهار علمى بمانم بسيار مذكور و بجهت عري بودن از نظر

اطلاع اکثر فارسی زبانان مستور است و ترجیح حاصل میسر آید اگر چه در این مقام بقدم
 اهتمام ایستادن و معرکه دکان این معانی از لباس عربیت بجامه ترجمه فارسی در آورده
 در نظر قدر شناس مشتاقان جلوه دادن فوزی عظیم بود ولیکن چون مطالبهای
 بزرگ دیگر در نظر و عدت زندگانی چنانکه میدانی بغایت کوتاه و مختصر است چنان
 بر این دست از این مطلب کشید و سالیان طریق تحقیق که در پیش دارد گردید امید که
 بهر فکری غایت حضرت خالق از خط راه زمان عواید دامان بوده بود و در منزل
 مقصود موفق گردد سوال از درگاه حضرت کریم معال آنکه این مجلس بحث شال اگر نعم
 کونا کن بوی فواید بلطابق و رافضی چیده و افکار از زلال صدق و صفا سرشار شود
 از بجا در خاد کتب معتبره آثار خصوصاً کافی که از سایر کتب امتیاز تمام دارد جدا گردند
 و دشین مومنین سعادت فرین ساخته هم کنان را از مواید فواید آن بهره مند گردانند
 و آن خوان مکرر ایشان باین مذهب را با معصیت نیز حصه مغفرت و بهر رسانند
 و منته و کرمه **مجلس پنجم** در فضیلت لاوت و استماع کلام محمد الهی از روی تدبیر و
 آگاهی که آن نیز از احسن مصارف زندگان و نا اعظم ذخایر عالم جاودانیت فارسی
 مصاحف مغفول و الباب درایت شحون و حافظان کتب سماوی مدارک و اوهان
 هدایت مقرون از آیات حکمت شواهد قطعی که بفایده و دلائل قوت محقق
 و معلوم فرموده اند که سالک هر سالکی و فاصده هر مقصدی را ناچار است و قائم
 راهنمائی که بهر راهی و دلائل و در طی آن طریق انکساری و ضلالت مصون بوده بود
 آن مقصد فایز کرده و اعظم سالک بهر حال که باشد خود را می و خود را بی بدیهه
 و بهر سالک آن نمیتواند بود طریق دین و عبادت حضرت باریت که مقصد افاضای
 منزل سعادت و در سبک است و خداوند عالم جل جلاله بر طبق حدیث شریف نبوی
 ای تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترته و دلیل و شوق در بر طریق حقیق و تعیین

فرموده است که سیدگان بفرموده ایشان در ظلمات شبهاست جاه از راه و باطل حقیق
 شناخته خود را از خطر گمراهی رها کنند و بهشت رضای الهی رسانند و آن دودلیل یک
 کتاب خدایست و دیگری نامه هدی علیه السلام پس کاخ عباد و عالمه طالبان کعبه چرا و از آن آید
 و اجابت که پیروی این هر دو را پیوسته منتهی در مدترم و بجهل المبین اطاعت ایشان
 معصم بوده بهیچوجه دست از دامن ایشان برندارند و از دل و جان بخدمت حاضر
 و بقایان طریق ملائمت ایشان سپارند و با حال کجاست دل حقیق که از بی باکی دست افتاده
 یا از بختری و غفلت نهادی زقران جزای نشیند و متمتع و تفصل و امر و نهی این نامه
 الهی بکری خاطرش هرگز نکند بده است سبحان الله اگر بکلیز ملوک و سلاطین دنیا که هر جا را
 باین اسم موسوم و در جبه غفلت الهی نقطهای موهومند اگر منشوری و فرمانی باهل و
 یاری فرستد خلق آن را بیا صغاری و کار اجتماع مینمایند و در استماع آن فرمان هرگز کوش
 و در اطلاع بر معنوی آن سرا پا هوش گشته طریق فرمان پذیری می بجایند ندانم این قوم
 نادان خداوند عالم و عالمیان را از این یا دشاهان گمراشته اند و فرمان واجبه را
 قرائت از احکام و مناسبت ایشان سهل تر انگاشته اند که هرگز نخواهند شنید آن مایه
 و راعب و جواهر تقاسیر را بفرمان و دل خردار و طالب پیما باشند و دل دایار بوده
 در قواش غفلت غنوده و از دشته اندیشه معانی آن کلاب فیض بچهره نمپا باشند بلکه اگر
 در محفل خوانند و دوزان ماول و منافقت و دشدهای بوج دنیا مشغول میگرددند و اگر
 گاهی متوجه شنیدن آن شوند از راه حسن صوت قاری و نلذذ نفس لای خواهد از راه
 شنیدن کلام الهی و باقیوم جاهل حاصل بر ملا حظه یابد نمود که از بی اعتنائی در پاس
 حرمت قران و کرامت در خواندن و شنیدن لفظ و معنی آن مباد از معصوم کریمه
 تنزیل مررت العالمین غافل و در زمره غافلین و معاتبین اقمید الخدیث انهم مذنون
 داخل باشند و مباد که از عدم انتباه و اشتغال از این فرمان واجبه لا اتباع مانند کافی باشند

که جناب الهی در سوره مکه که چند آیه از این آیت وافی هدایت سر زدن و علامت فرموده است
که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايناه خاشعا مستكفرا من خشية الله وذلک لانه لا یلم
للمنار لعلهم یتفکرون خلاصه یمنون اینکلام صدق مخون انکه اگر میفرشاد بر
این قرآن بر که هر سید سیدی از ایشان و از هم شکافته شده از خوف الهی یعنی آن کوه
با آن سختی و صلابت از هم فرو میخیزد و این دلها از غایت قنات و از آن شاکر میخیزند
و این شایسته میز برای مردمان که شاید ایشان در معانی تفکر و تأمل نمایند و در سوره
شرعیه اعراف فرموده است و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحون حاصل معنی
اینکه چون خوانده شود قرآن بر گوش اندازید برای شنیدن آن و خاموش شوید شاید چنان
الهی شامل حال شما گردد و در کتاب شریف کافی از حضرت سید کایات و پیش خرام در روایات
منقولست که انا اول و امد علی عزیر الجبل یوم القیمه و کتاب اهل بیت هم امتی ثم اسلام ما
صلیهم بکتاب الله و اهل بیت حاصل معنی اینکه من و کتاب خدا و اهل بیت من روایت پیش
از هر خدایق بر حدیث میخوانیم آمد و بعد از آن است من خواهد آمد بعد از آن سوال جویم
که دامت خود را که چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت من یعنی رعایت و محافظت ایشان نموده
فرمان ایشان بر دید یا بخدمت محالت و عدم مبالا در طریق مخالفت سپردید **و حق ما ند کرد**
و محافظت قرآن بر وجهی که عبارت از پنج چیز است **اول** آموختن و حفظ آنرا و وجهی که
و از تحصیل سواد آن نامه ربانی مرات دل را از سیاهی رنگ و نادانی برداشتن **دوم** ملتزم و
مواظب بقرات آن بودن و طولی کشاد را هولم شکر خای حلاوت نداشتن آن فرمود
سیم آداب قرأت را از نزول و تجوید و غیر آن مرعی داشتن و کلام معجز نظام خدای
عز و جل را از بی اعتنائی و عجل از قبیل شعر و غزل نپنداشتن **چهارم** غور در معانی آن نمودن
و بغیر امتیازاتی نگشتن و بصیرت شتاب از آن بگریزید یا بآن موج صفت تند و سرری نگذ
پنجم سر تسلیم بر خط فرمان آن نهادن و از بغیر متن احکام و مواظب بالغیر آن ابواب نگذار

در حجاب بروی خود کشادن بنا بر این خاطر مخفی را این مجلس و کشاد را بر پنج فصل مرتب
و در هر فصل یک مطلبی از این مطالب ترتیب مذکور سپرد و چون ذکر فضایل و
نویاید هر یک از سوره ای که قرآن به خصوصها فیما بین محکمات این فضول و از فقر و عادت این
اصولست خاتمه نیز بدینها میافزاید و اخباریکه مشتمل بر این مطلب باشد بدان ابرار
میباشد **فصل اول** در آموختن و مدارات قرآن لفظا و معنا و بیان فضل و ثواب آن برضا
سواد آن کتاب فهمیدن روشن است که سالک طریق بندگی را بهر قدر علم در کار و آثار تحصیل
آن لطایف راست و اهم علوم دنییه و اشرف آنها علم قرآن و حدیث است که سرمایه خرد و تنافع
نجات و زینت پاینده ایوان علو در جانت و سر منزل تحصیل علم قرآن را در طریق است یکی
راه کشف و شنیدن که استاد اقامه فرماید و شاکر آموزد و ضبط نماید و اینرا بهیچ وجه
نشود و وصول بقصد ازین راه بغایت دودار است چه حافظ که مخفی با آنرا ضبط
قرآن با تمام لفظا و معنا را میبایست خواند کردید بغایت که باب بلکه معدوم است و هم را علم
خواندن کتابت که از آن بیواد تغییر میکند و این راه آسان و کم تب و طلب بقصود از این
راه بهر است کافر و مکلفین با خود سالکان این طریق را نفقه بودن و کودکان خود را با بول آن
امر و جز فرمودن بغایت ضرر و از انا هم امور خواهد بود خواندن و نوشتن بهر جز و اینجا
غنی است و خط و سواد دیده بصیرت را مانند هر ملک سالک طریق این امر را مد نظر
بر مدار در کف شوق بمنزل عصاست و دیدهای قلوب را بصیرت دیدن حال مطلوب و سواد
خط بنابر قوایا بحیات برکات امانت و غلات سواد و تقوی و قامت شایسته انسانیت را از
تشریف و الای تحصیل این کمال شرف بر شرف فردی **الحاصل** تعلم قرآن هر چو که مقدور باشد
لازم و ضروری و در فضل و ثواب آن اخبار و آثار الهیه بسیار اما ثواب است از بجز در کار
از صاحب شیخ شریف و ادب دبستان تکلیف حضرت اشرف بنویس و مرید حدیثی که خلاصه
مضمون آن آیت است که بیا موزید قرآن را چه بدستی که آن میاید و ذقیامت نزد صاحبش یعنی

انکه آنرا آموخته و ضبط نموده در صورتی که صاحب حال بتغیر اللون پس میگوید اول آن
 آن نمرات که تراشیده پنداری میفرمودم و در میان روزها که وقت شدت میامد تراشیدنی
 میدادم و آب دهان تراشیدنی میساختم و آنرا تراوان میکردانیدم و باز میگفت با تو
 هر جا که باز میگشتی بنده هم جا با تو بودم و هر جا جری میشد بنده بخاربت خود است و من را برای ظاهر و
 انچه بخاربت هر تاجرم مرادها نایب که نقد سود و ثواب میباشم که هر تاجران از تجارت خود
 بایستد و زود باشد که آمدن تو که امست خدای عزوجل پس سرود باش این بشارت پس تا جایی
 نورا ورده بر سر و بیکدازند و اما بدست راستش و خلوص جان از بدست چپش میدهد و بیکد
 بود که مراد نالمان و خلوص باشد محصل اینکه امین بودن از پیران و جاوید بودن در جهان
 بوی عطارد برای و مقصر میکرد و در حله در پیش میکند بعد از آن میگوید پیش کفر است کن
 و بالا و پیش هر آینه میخواند در حجه الایمتر میشود و پوشانیده میشود پدر و مادر او و
 حکم را که مومن باشند بعد از آن کفر میشود بایشان که این برای است که خدا او را قرآن تعلیم کرد
 و هم در کفایت از زنده و زنده نام حضرت ابی عبدالله ^{علیه السلام} منقولست که یمنعوا المؤمنان لا یمنعوا
 حتی تعلم القرآن وان یکون فی تعلیم یمنعوا و است مومن را اینکه عزیز نام و قرآن را
 یا اینکه در کار آموختن آن باشد و نیز در آن کتاب را نجا به مطالبه روایت شده که آن که
 بجای القرآن و حفظه بشقعه منده و قل حفظ حفظه اخوان ملخص فیما یکدرستی که آنکه
 مارت بقرآن میباشد و حفظ میکند آنرا به شرف و کمال حافظ یعنی آنکه حافظ اثر کرد و حفظ
 بروی دشواری است میباید تا حفظ میکند و داد و اجرات از حضرت اقدس نوی اینها مومن
 مردیت که چون معلم کودک را گوید که بگویشم ^{اذا التزم الکریم} و گوید که آنرا گوید بنویسد
 خدا بشارتی یعنی زاد نامه برای آن کودک و بر آن حجه پدر و مادر و برای برای معلم را ^{معلم} زان
 آموختن قرآن را فضل عبادت و اجول سعادت است و لیکن متلمان این کتاب معظم و متوقفا
 فضل و ثواب آن بر وجهی است میباید که از آن بآموختن عبادات و الفاظ متفاهل آنکه اگر در وقت

برداشتن معانی آن نیز که وند و چندی هم در طریقه طلبت بخدمت سق تک و پو نموده و بعد از آن
 فرنگدار اند و فوت شوقشان در تحصیل علم تغییر و فنون علوم غربت که از مغلط است
 بوی جهان کوشند و کودک هم نادانان از پستان لب و دهان استادان بجهت اند
 لب سوال شیر فضل و کمال نوشیده اند از هم علوم و سینه که حضرت شاعر ذم و مکلفین یا آن تن
 نموده و بندای صدق انجای و من یفوت الحکمة نقد او فی خبر اکثر که کتاب را بر خوان این نعمت
 دعوت فرموده علم نفس است و حدیث بنده موقوف علیه لها باشد بنفصلی که در مجلس اقل این
 باب گذارش یافت و مراد از علم تغییر تحقیقات صاحب کشف و تاویلات چنانی و اما الیها
 از منبر غافلین که کلام حق را بر طبق مدعای اهل خود تاویل نموده در پستان نزول است
 و در طایب اسلاف خود نشان حبس طرفی پیروی آن صناعات کیشا که اولیک کلا تقام بهم
 اصل در وصف مثال ایشانست بخدمت اعضاء پیوده اند و معنی اسلاف اهل خلاف و
 امامان ایشان بکلام الهی بدینگونه بوده که صاحب کشف در تفسیر کرده و فاکه و اما که در بعضی
 عبارت نقل کرده که با بکر را از معنی اب که در دنیا است رسیدند گفت ای سماء تطفی و ای
 ارض نقلی ذافلت و فی کتاب الله مالا علی به یعنی کدام آسان و من سایه اندازد و کدام
 مرا بر مار و هر که گویم در کتاب خدا چیزی که مرا بآن علم باشد یعنی آنرا میدانم و از هر حکایت
 نموده که این را به خواسته گفت کل هذا قد عرفنا فالاب یعنی هاین را به دانستم آنچه حیرت
 وجه معنی دارد بعد از آن عسالی که در دست داشت انداخته گفت هذا العمر والله الکلف و ما
 علیک یا بنی ام عمران لا ندر می مالات یعنی بخدا قسم که این تکلفات و بر توحی نیست ای سر
 مادر هر آینه ندانی که از عجب است بعد از آن گفت اتبعوا ما تبیین لکم من هذا الكتاب و ما لا تدعوا
 یعنی پیروی کنید آنچه را که دانستید از این کتاب یعنی قرآن و هر چه را که ندانید و گذارید و احسان
 افهم دقیقه و ان از عبارت آنچه حیرت و تالیفات عسالی از بعضی غضب یا از عجب و کد
 خورون که این تکلف است و بخود خطاب کردند که پیروی کنید که ابی ندانی و سفاوت

اینکه هر چه از قرآن ندانید و گذاردید می توانید یافت که معرفت و اعتقاد آن معلوم بکلام خدا
 همچون در چه بر سر نبوده و در وسط علم و امتثال فرمان آن چه قدر پیروی و اهتمام می بوده و
 آن مایه جمل و کرامی باین اطلاع و آگاهی بر کتاب الهی و حق که حضرت اقدس بنویس منوجه بقا
 بود و بجهت نوشتن وصیت نامه و آوردن دیوان و کاغذ فرمود یعنی حبس کتاب الله
 ناطق و آوردن دیوان و نوشتن وصیت نامه را مانع گردید بجهت اینکه مبادی بحدید و صفا
 حضرت امیر و تاکید حکایت و تشعیر باشد و قول حبس کتاب الله یعنی سر است ماری که خدا
 و احتیاج بوصیت نامه نیست بجهت آنکه در جمیع معانی قرآن واقف و بر تمام حقایق و دقائق آن
 عارف باشد و شایسته است که معرفت از راه این طریق هدی در هر حقا بق خدا چنان بوده که در هر
 کسیر و فاکه و با خود آن اعتراف نموده بر معلوم است که قرآن پیتان کل غیبات و کرم آن ماری
 و دانایی بود در چندین قضیه خطا و عی و کلام الله تعالی بر زبان اجواس می نمود و از غایت انفعالی
 است بمقال کل انفس من عمر حبه الخدایت الخمان نمیشود و هرگاه آبا که کس در پیش می خواند و عمر
 فاروقی می دانند بر قرآن ایقدا اطلاع داشته باشد اطلاع و اشیا ایشان معلوم است که در
 مرتبه خواهد بود پس مؤمنان سعادت مصیر و طالبان علم شریف تفسیر را سرزوار است که در
 خلیل بر علم اتقا و اعتماد بر افعال خالفتین بر عبادت کند و استغاده آن در جمیع بنای که خانه ایشان
 جای نزول می و عمل آمد و رفت ملائکه بوده و خداوند چون بگریه فاسوا اهل الذکر آن
 کتب لا تعلمون بند کار با سوال از ایشان امر فرمود و آنجا که اهل بیت بنی اند که آفتاب حقیقی
 بر هر علم تافت و وصیت علم و کمالشان بشرح جهان امکان شناسد و نور و زردی آن افاض
 بیانشان معترفند و دوست و دشمن بر علوم مکانشان معترف و کمال جوان حکشان بر
 هر چند متر و دین و خروش فارم علشان بکوش مجرب هر سیه بوستان ملت بیادان افاضات
 تازه است و کتاب شریف برشته افدشان شیراز زبان بیانشان خواهد ظهور فرمای راهم
 و دیده بصیر ایشان پر و کیان بواطن فرخانی را محروم با رعنا قی مفاخرشان در حجت کتب و ایل

و ادنی نیک نیک بر روی هم ریخته و فواقل مدایح و فضایلشان در شواخ اقلام نسخ و کلام
 از هم نکیند پتان بیان مؤلفین در ذکر اخلافتان از حریر بحر و عطریه و بار کشان اقلام
 سورجین در نقل احوالشان آن حواله کجای عرق ریخته آفتابان بینات از آثار توصیفشان
 بر بار و اینها رفقات با برکات آن زلال بقریبشان سرشار زبان و حی و ساری بر حقیقت
 احکام و فتاوی ایشان ناطق و هواد و امر و نهادهشان با اصل اصیل کتاب الهی مطابق زبان معانی
 بیانشان بسو کلام از لوح محفوظ میباید و حدیث صدق نشانشان در شریف عیض عیض
 آن هواد و حی بر میباید ملخص این فقرات و محفل یکجا آنکه اخذ علوم و دست خصول
 تفسیر قرآن و خصوصاً آیات مشابهات از حی باید نمود که کمال علشان بر قرآن معلوم و زبان
 بیانشان از نقاط و خطا معصوم باشد و این صفات مختص بر سالت و امامت و این عیض
 منحصر در اهل بیت طهارت و کرامت اند و دلایل آن صراطی پس کما غیاذ لیکار ایشان چنانکه
 مذکور شد خود بجهل خود اقرار نموده اند و نیز حضرت خداوند عالمان در سور و مبارکه
 آل عمران فرموده هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْ آيَاتٍ مُحْكَمَاتٍ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ
 مُشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ
 تَأْوِيلِهِ وَيَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ لَا يَبْغِيهِ إِلَّا جُحُودٌ
 اینکه الله تعالی آنکس است که فرود رستاده است بر توفیر آنکه بعضی از آن آیات محکمات که مراد
 از آنها معلوم است و اشتباهی در آنها نیست اینها اصل قرآنند که هر چه در اشتباه باشد بر افعال
 باید نمود و آیات دیگر مشابهتند که محال اختلاف در آنهاست پس تا آنکه که در دلهای
 ایشان عدول از حق و انحراف از طریق صوابت پس بر روی میکند مشابهات را برای
 آنکه میخوانند که جلتی را مستحق سازند و منیع حق و در اندازند و میخوانند که مشابهات را
 بطریق برادر و هوای نفس خود تا و بدلت نمایند و میباید تا و بدلت آنرا مگر خدا و انکس که راجع نمیکند
 در علم و بسیاری از اخبار و آثار دای شهادت میباید بر آنکه در امتحان در علم که طاعت

تاویل مشایخ اینکاف و عباد و متصوف را بشانت حضرت اقدس رسالت و اهل بیت ظاهرین و بید
از انجمله در کتاب شریف کافی از جناب مستطاب جعفری منقولست که بعضی از اخوان فی العلم
و سخن تعلم تاویل میکنند یعنی ما اینم را سخن در علم و ما بید اینم تاویل از او هم در کافی از حضرت امام محمد
با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه انما یضنون مرویست که رسول خدا افضل از
در علم است بجهت آنکه تعلیم فرموده است و از اخذ از هر وجهی که بخواهد فرستاده است و از این
و تاویل و نیست خدای تعالی آنکه فرموده است و چیزی که تاویل از او بی نیامورد و او صیای او
فرموده است و او میداند که آنرا آن کسانیکه میداند تاویل از آن یعنی از مومنان چون کوی علم در
میان ایشان اهل بیت چون امام زمان بیان آن فرماید که اینکدام است هر کس که از قرآن بعضی
خاص و بعضی عام است و بعضی حکم و بعضی مشابیه است و بعضی را شیخ و بعضی منسوخ است و از این
در علم از او میداند و بنابراین حدیث شریفی که در مفسرین ذکر نموده اند که از اخوان مبتدا
و بقولون خبر آن باشند منع خواهد بود **الحاصل** از این آیه که هر کس که طاعت کند و استغفار میکند
که عالم تفسیر و تاویل قرآن آمد و معصومینند نه غیر ایشان و با وجود این پیروی مخالفین که نمودن
و در معانی قرآن مرده نفس جاهل چند بدین خلاف طریقه تقلیدات قل هل یتوبی الذین یعلمون
و الذین یعلمون اتمایند که اولاً باب این است هدایت اثر در پیروی شریفه تعالی یعنی آیا میداند
آنرا که میداند و آنرا که نمیداند جز این نیست که میداند که میگردند باین حلقه با و تمام ناطق صادق
در بیان آن میفرموده اند که بعضی از الذین یعلمون و بعضی از الذین لا یعلمون و شیخنا و اولاد اباب
یعنی ما اینم آنکسانیکه میداند و دشمنان ما ایند آنکسانی که نمیدانند و تبعیان ما ایند خداوندان
آن عقلها را میگردانند و تعلیم ایشان کرده و باکر میدهند و از آنجا خواهد بود که در این اهل بیت
در کتب ما است و اهل الذکر آن کتب را تعلیم که نیست تحریر یافت اهل بیت اند و امر به سوال از ایشان
شده حدیثی است که در کافی مذکور و مخلص مضمون آن اینست که در دیر انکیت بعد از امام و جعفر
حضرت ابی جعفر آمد گفت جعفر ای فدا که هفادم را اختیار کرده بودم که از تو سوال میکنم و گفتی

مجدد از ما بیاد نمی آید آنحضرت فرمودند که بگویم بیاد نمی آید گفت یکی از آنها بیاد
آمد فرمود که چیست آن فواید را بگو تا ما اینها را بدانیم که اگر آن کتب را تعلیم اهل الذکر
نمیکند فرمود ما اینم را وی گوید که بگویم بر ما لازم است که سوال کنیم از شما فرمود آری گفت که بر
شما لازم است که جواب ما گویند فرمود که این با اختیار ماست بجهت اقتضای مصلحت هر چه
خواهیم جواب بگویم و هر چه را نخواهیم ننویسیم و هم در کافی از محمد بن مسلم روایت است که بعد
از آن حضرت عرض نمودم که کسانیکه نزد ما می آیند یعنی مردم شهر ما زعم ایشان نیست که در قول
خداوند عز و جل فاستلوا اهل الذکر انکم لا تعلمون اهل الذکر که بود و رضا را باید یعنی علم
ایشانند چنانکه بعضی از مفسرین نیز گفته اند فرمود که این هنگام دعوت خواهند کرد شما
بدین خود بعد از آن با دست مبارک خود اشاره نموده فرمود که بعضی اهل الذکر و بعضی
المسؤولون ما اینم اهل الذکر و ما اینم کسانیکه سوال از ما باید کرد و بین مضمون احادیث بسیار از
امام اطهار ما میفرمود و در کافی و کتب معتبره مذکور است و نیز حدیث شریف نبوی آنی تا در کتب
التفاسیر تا آخر که در صدر ابن عباس برسد بخیر نیست بر این حدیث اعشاری بغایت ایان و
و از جهت ظاهر است که قرآن و اهل بیت را در میان امت کلاش و این هر دو را بر سر راه
در حق برای دلالت و هدایت خلق و داشتن و امت را بجهت و التزام این هر دو وصیت
نمودن و بیان با هم بودن و از هم جدا نشدن چه معنی میتوان داشت غیر اینکه هر دو بهم
مربوط و متمسک خلق هر کدام بجهت آن دیگر مشروط است و اینک صورت احوال اهل بیت
در این حق بنمای قرآن ظاهر و بسیار و موز و اشارات قرآن از حجب عبارات آن بدستار
بیان اهل بیت واضح و هویداست بهمین قدر از سخن در بتمام اهل هوش را کافی و باین
همین تقریحات و تلویحات اخراج نظر نموده اند که از نقص عقل و کمالی انصاف نیست
التقدیر شیخ ابی جعفر علی بن ابی طالب علیه السلام **مؤلفه** در راه خدا هستی کمال و بهر از دست
مده دامن اولاد بهر **فصل و تیسریم** در خواندن و شنیدن قرآن و بیان مجمل از فضل و تقوا

ان اما خواندن در کتاب شریف کافیه هر چه درین بین حضرت اشراف و خاتم النبیین
 که نور عجبی که ملک و القدران ولا تخت و ما موباکا خدا الیهود والنصارى الیه
 ازل حدیث محصل صغیر یک حدیث شریف تا آخر ایکه منور و روشن سازید خوانمای
 خود را بخواندن قرآن و فراگیرید خوانمای خود را کورهای یعنی دران مثل مردکان میباشد
 چنانکه به بود و نصاری کردند که در معبد های خود نماز گذاشتند یعنی نماز خود را بخص
 با آنها ساختند و خانه های خود را معطل انداختند چه بدین که خانه ها چون تلاوت قرآن در آن
 بسیار شود بخیر و وسعت هم برسد و حال اهل آن و تابان و درخشان شود برای اهل آن
 چنانکه تا نماند ساکنان برای اهل دنیا و هم در کافیه و فرزند چرخ بقیع جناب مقدس
 المؤمنین ما یست کمالیت الذی بقره فیه القرآن ویدکره و جل فی کثیره که
 و تحضر الملائکه و فخر الشیاطین الیه ازل حدیث حاصل معنی یک خانه که خواند شود در آن
 قرآن و ذکر شود خدای عز و جل در آن بسیار شود و برکت آن و حاضر کردند در آن فرشتگان
 و درخشد برای اهل آن چنانکه صدیقه شد ستاره برای اهل زمین و بدینیکه خانه که خواند
 نشود در آن و ذکر کرد نشود خدای عز و جل در آن که کرد برکت آن و در خواندن آن فرشتگان
 و حاضر کردند در آن شیاطین و هم در کافیه از پس بدیه حضرت خالق جناب مستطاب امام جعفر
 صلی الله علیه و آله و سلم که الله خلقه فقد نبی الله المسلم ان یقره عهده و ان یقره منه
 فی کل يوم خمین ابد حاصل معنی یک قرآن عهده نامه خداست و سزاوارد مرد مسلمان اینست
 که بقرآن عهده نامه کند و انیکه خواند آن در هر روزی بخواند آن یکبار از آن انعام
 و نیز در کافیه از بجز آن و همچنان مفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شد که هر که قرآن
 قرآن کند استوار در نماز خود نویسد خدای تم برای او هر چه در صد حسنه و هر که قرآن کند
 در نماز خود نوشت نویسد خدای تم هر چه در عجا حسنه و هر که قرآن کند در غایت شرف
 نویسد خدای تم برای او هر چه در حسنه و در آن کتاب رسد و طالین و مغزادیان

این مضمون منقول است که هر که قرآن کند و تا به در شی نوشته نشود از جمله فائزان و هر که خواند و دو
 آیه نوشته شود از جمله ذاکران و هر که خواند صد آیه نوشته شود از جمله فائزان و هر که خواند پنجاه
 آیه نوشته شود از جمله خاشعان یعنی ترس کاران و هر که خواند صد آیه نوشته شود از جمله
 فائزان یعنی سرکاران و هر که خواند با صد آیه نوشته شود از جمله عجبندان یعنی جبهه کنگر
 در طاعت و هر که خواند هزار آیه نوشته شود برای او قطاری از نیکی و ثواب و قطاری
 هزار مثقال از طلا و مثقالی است و چهار فرط است که حکمت آنها مثل کوه احداث و نیز
 آنها بقره میانه آسمان و زمین است و نیز در کافیه از امام همام سده مقام حضرت ابو عبد
 الله علیه السلام منقول است حدیثی که خلاصه معنی آن اینست که دیوانها یعنی دفاتر اهل بر و ذرات
 سر است یکی دیوانی که در آن حساب نعمات دوم دیوانی که در آن حسانات سیم دیوانی
 که در آن سیئات پس مقابل کرده میشود میانه دیوان نعمات و دیوان حسانات یعنی هر دو را
 بحسب کثرت و قلت با هم ملا حظ می نمایند پس فرزند و سبک و نعمات را و میباید دیوان سیئات
 پس خواند میشود فرزند آدم که مؤمن باشد برای حساب پس تقدیم میکند قرآن پیش روی
 وی در بخت برین صورتی پس میگوید یا رب من فرام این بند مؤمن است ثواب میداد خود را
 بتلاوت من و دراز میکرد و اندک شب خود را بر تیل و تانک میرنجب چشمهای او چون فحید میکرد
 پس راضی گشت و او را چنانکه را می کرد مرا حضرت فرمودند پس میگوید خدای عز و جل جبار که صد
 البسط یمکن فیما له من رضوان الله العزیز الجبار و بیلا شاله من رحمته حاصل معنی
 اینیکه بند بکنشاد دست راست خود را پس بر میبازد او را از رضای خود و بر میبازد دست
 چپش را از رحمت خود بعد از آن گویند که او را این بخت مباحث عزت پس قراوت کن و کلا
 رو و چون فراموش کند آیه بالا رود در جبهه و باید در جامع الاخبار از سید اخبار حضرت شافعی
 نویسد هر کس که سلطان فارسی رضی الله عنه را بشرف خطاب برافزای داد این مضمون
 که ای سلطان بر تو یاد بقرات قرآن چه بدینیکه که قراوت قرآن کفایت کناهانت و پرده است

از آتش و لما یست از غلب و نفوذ می شود برای کسی که قرآن کند هرگز ناله نبرد
و عطا کرده میشود و هر سوره ثواب چندی و نازل میشود بر صاحب و یعنی هر کس که با او باشد
رحمت و استغفار میکند برای او فرشتگان و مشاغل او میگردانند و راضی میشوند از او
معنی یعنی خداوند عالم و بهر کسی که مؤمن چون قرآن خواند نظر کند خدای تعالی او رحمت
و عطا کند او را بهر آیه هر سوره و عطا کند او را به هر حرفی و سوره و چون ختم قرآن کند
او را خدا شفاعت نماید و عید مسخره بگوید که بقیع رسالت خداوند خود کرده باشد و جنات
باشد که خواند باشد هر کتاب که خدا شفاعت فرستاده بر غیر از خود و حرام کرده اند خدا شفاعت
او را بگوش و بر غیر از جای خود تا اینکه از خدا شفاعت او را بپذیرد و او را در این حدیث طوطی
بجست ایماز همین انکشاف و در رساله القلوب از شافع الذریعه منقول است که این حدیث
القلوب لصد مثل ما بعد الحادیث فان جلاها قرآنه القرآن یعنی این دلها هرگز از آن سبزه
آهن و جلاها تا قرآنت قرآنت و اما ثواب شنیدن قرآن در کتاب شریف کافی زیاده خطاب
حضرت منقول است که من استمع حرف من کتاب الله من غیر قرآنت کتاب الله عز وجل بهر حقه
و تعالی است و دفع له و جید حاصل می شود که گوش نگیرد و شود حرفی از کتاب خدا بگوید که خواند
نویسد خدای عز وجل بلی و حسن و عفو گاهی و بلند گرداند برای او در جبر و در جامع الاخبار
از سر و دنیا و در حدیث مسلمین ۳ ما ثواب است که من استمع القرآن شرا الذی با و دفع
عن نال القرآن بلوی الاخره حاصل انیکه دفع کرده میشود از گوش کند قرآن شتر دنیا و دفع کرده
میشود از تلاوت کند قرآن بلا آخرت و هم در جامع الاخبار از بیکه خاص و علم حضرت امیر
المؤمنین منقول است که من استمع ابر من من القرآن خیر من تیر ذهب یعنی هر کس که گوش کند آیه از قرآن
خیر است برای او از تیر طلا و بهر اسم که گفت در هر که یاد برین مراد اینست که شنیدن آیه بر کسی
از است که عید قرآن کوه طلا داشته باشد **بجاء** انا انیکونه اخبار و انما صدق میانی و فضل
قرآنت و استماع کلام مجید ربانی در کتب معتبره بسیار مذکور است و انچه سمت ذکر یافت نموده

اثنان خرمها و کدستند اثنان کاشفات بر خوشا مؤمن صاحب دانی که خواند کتاب این
و فضل و ثواب بسیار و آیه هفت سوره و هفت خواندن و شنیدن کلام حق در سخنان
باطل حاصل دنیا در نماز و کردن هفت بلند بلند با نقل ده الترام این شیوه بلند آید
در دم دیدن غامرا از جوهر بر خطوط قرآنی با دیده باطن دعوی هم چنین فرمایند از گوش
مصحف مجید ابواب رحمت بروی خود باز کند و از انداختن نظر بر آن خود در هفت خط
الحق کند مدام از سر در حلقه هفت ایاث قرآنی علم گرداند و بتبع زبان بر دفع مسند
خندان هر چه در سرجیل بقدم رساند طوطی طاهر را در شکرستان الفاظ آن شکر سازد
و این در لعل جلال جودش از ذلک کد و لایق دنیا پر دازد و از کلمات و الفاظ آن کام و
زبان را کامل کند دهد و از امر او بر خطوط و نفوذ آن عالم منت برد بیکان بنده ناسند
مد آتش بر صافیت بیات بکلم خط کند و بیل الفاظ معصومه اش دیده دل را سر سبز
بخشد از چشمه سار حلقه های جز شکر کند و آری بیاری نماید و بگوید دندان نشند
آتش ابواب فیوضات و دجانی بروی دل کشاید بجز کات جودش کرد کاهان از خود افشا
و از بهکات و فوفش دل را بر دقایق نکات و افش کرد انداز شاخا رفقات با بر کاشن کله
کونا کون فیض چند و از هر در بجایا نهایی سطوحش مقرر کرامت و دجانی مقام گزید
عالم هو شند آب حیات را که بر کل در جهان خطوط قرآنی خواند و طبعش چرا در شوره دار
شناخت حاصل دنیا صایع گرداند و مدد نفسی را که رشتن جواهر کلمات فرقی تواند کرد و
سمت است که بر خرمهای سخنان پروده ملک و مال که از این چه ظاهرات که از سخن دنیا
زبان را جود در آن و نفس با باد بیانی حاصل نیست و از ادوات کلام الهی شبان بخد
بر نور و ساری دین و اخوت معور میگردند و به قدر فرمایند با چه منزلت و پایه ازین
برتر که در مقام شایسته خطی جناب ربه الا بآب و آید کلام سخن نظام حضرت او را
بگوش هو شرا شماع نماید چو قرآن خواندن و شنیدن بمنزله اینست که کسی که کلام خوشد

از انجا که اهل بیت خیار علیهم السلام با انکشاف از کار بر دین طراغ می نمودند که می نمودند و چون خواهد
خداوند خود حرف زدند باید که نماز کند و چون خواهد که خداوند عالم با او تکلم فرماید باید که کلام
نماز و قرآن نماید **حکیم بن ابی حمزه** نقل باری شریف از باری که جناب در میان باری مردمان
حق سخن شود که در اثبات آن که خود **فصل سیم** در بیان آنکه چگونه می توانست قرآن را از
و سنن که دعایت آن نباید بدو و مستحضر است اول آنکه چون مصحف بر گرفته خواهد که شمع
زبان را سوخته است آن روشن سازد و سخن بخواند آن دعیه که در ایستادگی است کرام علیهم السلام
ما نور است بر او و از آنجا دعایت که از حضرت شرف نبوی مرویت بدینگونه که من
اخذ الحصف و اذ قرأه ترفع عليهما الله اعطاء الله بكل حرف فيه خمسين الف حسنة يحصل منها
ایک هر که مصحف بر گرفته از او قرآن نماید پس دعا کند این دعا عطا کند او را خداوند تعالی
هر حرف که در قرآن است چنان هزار حسنه و دعایت که اللهم بالحق انزل و بالحق نزل اللهم عظم
رعنتی و بنی و اهل بیتی و شفاء لصدري اللهم زين بلسانی و خلی بر وجهی و فوق
بهم جسدی و ارفع فی نار من علی طاعتك انا و القلیل و اطرف المهار و احشر مع النبی و اولیائه
حاصل یعنی آنکه الهام حق فرستای قرآن را بحق فرو دهم الهام عظیم که مان در آن رعیت مرا بگردان
آنرا بخوری برای چشم من و شفا برای سینه من الهی زینت ده بان زبان مرا و بگردان بان ده
مرا و نفی ساز بان تن مرا و نفی را خواندن آن بر منجی فرمان بر داری تو در ساعتی شب
و طرهای روز و شکر کن مرا یا پنهان دال و که می کنند **دیگر** از آنجا که مبادرت با ستاده است
یعنی پیش از شروع در قراءت عود با الله من الشیطان الرجیم گوید و از شر شیطان بجهان الهی پناه
جوید چنانکه در سور شریف نقل یکدیگر می نماید فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم
آن امر شده است یعنی چون خواهی که قرآن را بخوانی پناه جوید خدا از شیطان را نداده شده از
درست الهی پوشیده نیست که شیطان بدین جهت دی را دشمنی و دل پر کنی بعضی اکن آن را با انچه
حسد و بغض است و تحت بیوت در یکین وی خسته و تیرند و بر مکان بجهانهای پیوسته

نماز را انکار خود سازد و بدو دعای نذیه های فاسد و فکرها های باطل دل در دهند و از آنجا
فرب و ساخت باطل و در آن نذر و باعدا و ف چنین که گویند که عذو سبیت از آن مختار است
چهره می تواند دید که بنده با خداوند همد و عبادت قرآن کتاب عز و حضرت و مستعد و
مکرم باشد و در بیوقت ناستعداد می بیند که در آن زمان سعادت محرم گرداند و از یاد خدا غافل
ساخته از دوری آن در کار او را نیز برود و خود نشاند پس من هنگام نماز آنست که بنده را از
آن لغو و تخیل و حیات خداوند چون که بخت و بدت اسید واری بدن یاری جناب باری در او
زبان صغف نالی با ستاده کشاید و از شر آن دشمن جلیقه استاده نماید **اولاد** که در بربها
هم زمان عذو که نیست مرد سیدان او ذلیل و بسوی خویش راهم بد **دخلم** نزد شمن پناهم
و بعضی از علماء استعاده را با بر ظاهر امر فاشعل در بیوقت و لجب است و بعضی دیگر بنا بر اصل
براهت فاده از آنرا مستحبات غمیده اند و مشهور در استعاده و عبارت یکی اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم و این بر طبق روایت ابوسعید خدریست که حضرت اقدس نبوی نمود
دویم اعوذ بالله التمع العلیم من الشیطان الرجیم و این بر وفق روایت معویه بن عمار است
که از حضرت صادق کرده و شهید ثانی رحمه الله صورت اول را اتفاق شمرده و لفظ ایمنه کرده
نیز موافق است و نیز مرجع اولست روایت ابن مسعود که گفت من قراءت میکردم بر رسول
گفتم اعوذ بالله التمع العلیم من الشیطان الرجیم فرمود یا بن ام اعلی اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم هكذا اقرأه جبرئیل عن القلم من الموح المحفوظ یعنی که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
این سخن را قرائت آن در موقوف است جبرئیل از قلم الموح محفوظ و ظاهر در این عبارت تقدیم لوح است
بر قلم و بجهل که ناخیر آن از همه وسایخ باشد و الله اعلم و چون ذکر خطیب صبوط و مفصل در
عالم و در این باب گذشت باقی است در بیان مقام همین انکشاف نماید **دیگر** از آنجا که ترتیل است
که کتاب الهی در سور شریفه ترتیل و ترتیل القرآن ترتیل مان فرمان داده است و در بعضی ترتیل
از اجزای مستطاب اسباب المؤمنین من مغفول ترتیل حفظ الوقوف و اداء الحروف یعنی ترتیل

مخافات کردن و فهمانست و دانمودن حرفها از خارج و در بعضی نسخ بجای الحروف بیان
الحروف است یعنی حروف دایمیه و روشن دانمودن و گفته اند که قرابت چنان بتانی نموده
نمود که اگر مستمع خواهد شارب حرفها را خواند نمود و قرأت حضرت رسالت باین کیفیت روایت
نموده اند و در کاف از عبدالله بن سلمان منقولست که پرسیدم حضرت ابی عبدالله علیه السلام را از قول
خدای عز و جل و تبارک و تعالی قرآن را فرمود که امیر المؤمنین فرموده است یعنی در بیان معنی
که بینه تبیان و افلاک و هدهد و لا تفرحوا بقرآن و لا تفرحوا بقرآن و لا تفرحوا بقرآن و لا تفرحوا بقرآن
احد کم آخر سوره خلاصه معنی رسول احتیلا بیکه واضح و روشن سنانا ترا بی حروف و کلمات
قرآن روشن ساختن و شد بخوان که حرفها را هم متباین نشود و بر آنکه مکرر آنرا مثل
دیک یعنی بسیار از هم فاصله شده که نظم حرفها را هم باشد ولیکن آگاه سازید بطاعت
خود را یعنی چنان ادا کن که کسید که دلها در پاید و متاثر گردند و در بعضی تفاسیر
حدیث بجای قرعوا بکم افزع بالقلوب است و این ظاهر تر است و باید که بنا شد بر
احد شما اگر سوره یعنی پیش از این باشد که زود خوانده شود و سوره با تمام
و در همان کتاب از همان عالیشان روایت شده که بگوید ان یقرأ قل هو الله احد بقیس
یعنی مکرر و ناخوش است اینکه خوانده شود سوره قل هو الله احد در این مقام رسول
تمثیل است و مراد اینست که از قرآن بگذرد این سوره شریفه بیک نفس خواندن از غایت تعجیل
ناپسندیده و منافق تمثیل است و نیز در کافی از محمد بن عبدالله گفته اند که قرأت کثرت آنرا در کتب
از ما و هم در کافی بن مضمون مذکور است که ابویعرب عجمت آنحضرت فرمودند که کعبه
و مسجد نبوی و کتب فرمودند و در آن مسجد و کتب و مسجد نبوی و کتب فرمودند و در آن مسجد
قرآن بیکم یعنی از اول تا آخر در یک شب یعنی باینست که آنحضرت فرمودند که کعبه
در دو شب قرأت کنم فرمودند تا رسید به شب پس بدست مبارک اشارت کرده فرمود
مرا دانید که این مجوز است بعد از آن اعمیون ادا فرمودند که یا ابا محمد بدینکه انا که پیش

از شما بودند از اصحاب محمد طریقی ایشان این بود که قرأت می نمودند و از راه
اندکی کمتر بدینکه قرآن خوانده نمیشود سرعت و تعجیل ولیکن خوانده میشود بتانی و
ترتیل یعنی باید که چنین باشد و چون کمتری باید که در آن ذکر است باشد توقف میکنی
نزد آن و بنام میگویی بخدا انا نشاء و در حدیث دیگر که هم در کافیت طاعت گردت
نزد آنکه در آن ذکر کفایت باشد نیز مذکور است در ابویعرب گفت که قرأت میکنم
در ماه رمضان در یک شب یعنی آیا این مجوز و نیکوست آنحضرت فرمودند که در دو
فرمودند که در هر شب فرمودند و بدست اشارت کرد یعنی این میتواند بود
پس فرمود نعم شهر رمضان لایبهم من التهور لا حق و حرمه اکثر من الصلوة ما استطعت
حاصل معنی اینکه آری ماه رمضان هیچ ماهی مثل آن نیست از احق و حرمه عظیم است نماز
بسیار گذاردن چند آنکه توانی ها نامزد اینست که چون در ماه رمضان اکثر عباد
و تلاوت اهم از ماههای دیگر است اینقدر هذمه و شتاب در تلاوت قرآن که در هر
شب ختم شود مجوز است بخلاف ماههای دیگر که قرأت قرآن در آنها باین تعجیل مذموم
و نامستحسن است و ابویعرب گفته که باین عباس گفتیم که مراد در قرأت و سخن کردن عقل و تانی
هست گفت که اگر سوره بقره خوانم و در آن دعایت ترتیل نمایم محبوب تر است نزد من از
اینکه تمام قرآن خوانم **الحاصل** دعایت ترتیل و آخر آنرا از تعجیل انا هم آداب تلاوت قرآنست
و بعضی از فقهای امامیه رحیم الله دعایت ثواب بخوبی دانید و نیز در معنی ترتیل آنحضرت
ما شد آنحضرت طاب ثراه در تفسیر و این مجلس مقام ذکر آنما فضلا نیست **دیکر** آنحضرت
کیفیات قرأت است که با و از خوش جزیر و الحان خوب ادا شود چنانکه در کافی از
امام همام از عبدالله بن مسعود است که ان القرآن نزل بالحنون یعنی بدینکه قرآن فرود
آمده است بجزن یعنی بانده و غم برای اخوت پس قرأت کسید از این جزن و هم در
کتاب تانوا لاجاب محروبت که ان الله عز و جل اوحی الی موسی بن عمران ا اذا

و گفت برین بدی فقف موقوف الذلیل العیفر و الاقرات التورنه فاصعنا بصوت حزین
حاصل مضافی که بدرستیکه بخدا برتر و جل و جلی و موسی بن عمران علی نبیا و علیی علیهم السلام که چون
الستی در پیش من یعنی در مقام عبادت پس باید ایستادن دلیل فقیر یعنی از روی ذلت
و سکت و چون قرائت توره کنی پس بشنویان پس آنرا با و از حزم و بزرگداری از نصیحت
اشرف موسی مرویت که لکل شیء علیه و علیه القرآن الصوت الحسن یعنی هر چیزی را زیور
و زیور قرآن او از خورشید است و هم در کافی منقولست که حضرت علی بن الحسین خوشش است
ترین مردمان بود بقرآن خواندن چنانکه سفایان در کتب بر سرای آن بزرگوار
می یسنادند و قرائت آنحضرت را میشنیدند **ندخف عتاد** که او از خوش بروی خاطر خوا
باشد اگر چه امری خدا داده است و اختیار کنی نیست ولیکن قدری از آن اختیاری در کار
آن مقدور است اقل این که او از خود را برگزیده و بسیار با دین سازد بخوبی که مکرر
طباع نباشد و هان که ترغیب بر عایت حسن صوت در قرائت باعتبار دهن فدا است
و نیز ممکن است که ترغیب بظراحی باشد که از حسن صوت مضیی داشته باشد و اما قرائت
قرآن بفرقه و آهنگ که موسیقی از آن مقام تعبیر میکنند بر دو گونه است یکی آنکه مدافران بلند
و پست کردن آن بروی باشد که مشتمل بر بحر است و ترجیحات مطرب چنانکه اهل غنای
نباشد و اینقد ما نان در شریعت مجوز بلکه مستحسن است چنانکه در کافی از ابو بصیر شیخ
که گفت حضرت ابی جعفر بلکه چون قرآن میخوانم او از خود را بلند میکرد و میخواند و من
آمد میگفتم این بلند خواندن قصد ترغیب را نیست که اهل توفیر و مردمان نشودند و این
فرمودند یا با محمد اقر قراءه ما بین القرائین نسمع اهلک و رجع بالقرآن صوتک فان الله عز وجل
محب الصوت الحسن رجع ترجیحا حاصل مضافی که قرائت میان بلند و پست بخوبی که شنوایان
خود را یعنی در بلندی و پستی حد وسط اختیار کنند که اهل خانه نشوند مردمان بیرون نشوند
و ترجیح کن بخواندن او از خود را که خدای عز وجل دوست میدارد او از خوش را که ترجیح

کرده شود ترجیحی همانا مراد نوع ترجیح است که مشتمل بر غنا مذکور نباشد و هم آنکه بر خیر
و ترجیح مطرب باشد مانند آنچرا یا سلطان اهل موسیقی آنرا و موسیقی باکا دریا علی میخوانند
و این قسم قرائت در شیخ متوجع و مذموم است چنانکه هم در کافی از سید عالم مرویت
که اقرأ القرآن بالحنان العرب واصواتها و ابنا کر و بحون اهل الفسق و اهل الکبائر فانه یحیی
من بعدی اقوام بر رجوع القرآن ترجیع الغناء والنوح والرهبانیه لا یجوز ترافهم و
قلوبهم مغلوبه و قلوب من یحب شامهم محصل مضافی که قرائت کنید قرآن را با آهنگهای عربان
و آوازهای ایشان و حدیث کنید آنرا با آهنگها و نغمات اهل فسق و کسانی که کتاب کناهان کبیر
می نمایند چه بدرستیکه زود باشد که آیند بعد از من توفیق پیدا که ترجیح کنند قرآن را مانند ترجیح
که در غنا و نوح میکنند و چون ترجیحی که در بافت کسان و عباد و نصاری در خواندن آنجیل
میکند بخدا و نمیکند تلاوت ایشان بدینگونه از چیزهای کفر ایشان چون برکنش و سرنگو
و ملای هر که خوش می آید و لا کا و ایشان **دیکر** از جمله آداب و کیفیات آنست که از روی محض
خوانند و چنین را نیز مانند زمان از این جهت بایان مضیی منضمی رسانند در کافی از
احقر بن عامر روایت حدیثی که محصل مضمون آن اینست که حضرت ابی عبد الله گفتند
تو کردم من قرآن را از بر دادم قرائت آن به نام افضل است یا نظره مصحف که فرمودند بلکه
قراءت کن و نظره مصحف کن که این افضل است یا ندانند آنیکه بدستی که نظره مصحف عباد
و هم در این کتاب از آنجا که جواب منقولست که من قرأ القرآن فی المحصف شفع بصره و خفف
من والدیه و ان کا تا کافین حاصل مضافی که هر که قرائت قرآن کند از روی مصحف شفع کرده
بقوه باصره خود یعنی برکت نظر در قرآن چشمش از افات مصون و بعافیت قوت معرفت
باشد و تخفیف داده شود عذاب و بزرگوار و مادرش و اگر چه کافر باشد و نیز در آن کتاب از آن
طریق دلیل ثواب این مضمون روایت شده که چنین کتابت میکنند بخدای عز وجل سجده
خواهد که اهل آن یعنی آن کسانیکه در جوار آنند در آن نماز کنند و عالمی که در میان نماز

دو ساعت مشاغل حاصل د بنای حاصل یاد بی هوسهای نفسانی متفرق گشته اند ساعتی جمع
گردد و زن کوثر را برآمد و رفت سخنانی بود و عجب پند بی التفاتی میدود سازد و
سرای خاطر از جوش و خروش و شریکسان و همسایگان دل آنرا بکس دانی دامن افشانی پرواز
چیز معلوم است که آینه ضمیر بر لبش صد کوه و صحرای مکرر و الو در باشد پذیرای نوا و معانی
فراشته نمیتواند گشت و پای خیالی که هر سودر خیم کند آرزوی ملوک و مال بود حدایی
سفای آن نمیتواند گذشت بچه حواسی که بجای نشانی غمهای نکاد نک دینیه باشد
از کلام عیادت آن کلامهای شاد است چگونه تواند چید و دیده بینش که بسبب صد
هر اهل مبتلا بود و حال خوان معانی را از نقاب الفاظ بچه عنوان میتواند دید **بجای**
این سعادتی و غمهای صافی و حضور قلبی وافی در کاف و از سعی در تحصیل آن بقدر
مقدور ناچار است و این وابسته به توفیق و عنایت حضرت پروردگار است الله العفو
عامفی و التوفیق للمحب و برضی **فصل پنجم** در عمل بقران و با مثال فرمان آن از دل
جان بر دادن و اصل مطاعظ بالقران از قول پذیرفته از بر طوع و بطوق تکالیف از دل
نیاید بخادون بختی غمان که لغو در فصول مذکور گذارش یافت از او موختن قران و خواندن
و شنیدن و قریل و تدبر و تفکر در معانی آن عرض اصلی از آن هر بر بوبیت فرستادن قران
کردن و بجله شرف فرمان بر طری آن بختی کرد بدست و محض دانستن قران بجله
و قرائت آن ترشیل و بجهت ایمان بان و بدین مرتبه فرمان واجبه از آن کافی است
درد و زجر آگهی یاد میکرد و سودمند نیست مصداق این بیان احوال خوارج لغز و
که بسیار از ایشان قاریان و ددان علم زبان زدن و آن بودند و از وجودت قرائت
و صلاح ظاهری خلق یاد سنگ میفرمودند چنانکه از حکایت کبیر بن زیاد که در مجلس
سیم این باب فصل آمدن کوشد مستفاد میکرد و بعد از آن آنکه جناب مستطاب امیر المؤمنین
با کبیر مذکور در کوفه شعی از کوفه عبود میفرمودند مردی آواز خرن تلو و قران

میکرد و این آیه میخواهند که امن هو قانت اناء اللیل الحار الا بر کیل با حزن تلو و نوا
خوش فاد و از احوال او که در آن وقت که قریب ثلث باربعی ز شب رفته بود مشغول
تلاوت عجب که مداما اظلمها و آن نکرده انحضرت فرمودند که اکمل لا یجوز طغیته
الرجل انه من اهل النار و سائیک بقا بعد یغی بعبید و در آن آواز غراء ثابین مردیده
که او از اهل جهنم است و زود باشد که بحقیقت این سخن را بخبرسانم کبیر از اطلاع انحضرت
بر معانی الضمیر و بختی و از اخبار جصنی بودن مردی چنان قاری و عابد متفکر گردید
و مدتی در انتظار گذشت و آنسر میبود تا وقتی که واقعه هجران روی نمود پس در آن
بعد از انقضای قتال و کشته شدن آن اهل ضلال سرهای پلید آنقوم عید را آورد
و یکجا جمع کرده بودند آنسر و مجاهدان نوک شمشیر خون چکان که در دست میبالیدند
هر یکی از آن سرها گذاشت و کبیر بن زیاد و خطاب کرده فرمودند که یا کبیر من هو قانت
اناء اللیل الحار الا بر کیل با حزن تلو و نوا
کدام پیشوای هر را د و بند و دانی اخبار گذشتند و آینه پیش از خروج خوارج هجران
مردمان را از آن خبر داده و فرموده بود که قومی از دین خواهند که بخت چنانکه تملز کلمات
کریمه و اگر چه قران خوانند و قران از خالق ایشان در نگیرد و دل ایشان را اثبات بر احکام
قران نباشد و این خوارج ملائعین چهار هزار قاری بودند که در معرکه صفین و فقی
که انصاریات مالک اشتر شریف و حلات مؤمنان هر برصولت کار بر معویه یکا
و ماده شقلاان سپاه کفر شعارش شنیده بر و باه بازی عمر و خاص مصحفها را
بر سر نیزه داشتند و گفتند بیایید بضمون قران علی کنیم همین چهار هزار قاری از
لباس دین عاری گشته پشت بر دشمن دادند و بروی حضرت ایستادند و گفتند که ما
انجنت باشر کردن اینجا عطا را بقران میخواهند و هر چند انحضرت فرمودند که این عمل درست
که اندیشیده اند و کلام الله ناطق من قبول نکردند تا آنکه آتش حرب افروزه مالک و سایر

مجاهدین دلسر کردند و ناچار دست از جنگ کشیدند و بعد از وقوع امر حکین که هم خود
 بهشت آن بودند آنرا دست چپ کرده بر آنحضرت خروج نمودند و حسن تلاوت اهل شقاوت و
 زهد عبادت ظاهری ایشان بخدی بود که جمیع از صفات القول الحسن ظن آن قوم خلوص
 جمول در محاربه ایشان نمیکاشتند چنانکه علماء سیر که از ملازمان آن سفر حکایت کرده اند
 که گفت مراد یزدان شکو در دل افشا که آنجا که با ایشان حروب باید کرد کهن قناد و نیکو ناسند
 انکاب قبل ایشان امری عظیم است با سدا و از آنکه گاه پروان آمد و در کناری بنز خود میرسد
 زدم و سپهر دبران لبتم و نشتم ناکاه حضرت امیرالمؤمنین آمد پرسید که آری جاری گفتیم
 آری و مطهر که با خود داشت پیش آورد و دم آنحضرت مطهر گرفته رفت چند آنکه از نظر من غایب گشت
 بعد از آن از گشت و وضو ساخت و دو سائیر سپر زشت ناکاه سواری دیدم که آنحضرت را چپ
 گفتم یا امیرالمؤمنین سوار شما را میخواهد فرمود و را بجوان خواندم آمد و گفت یا امیرالمؤمنین
 مخالفان از هر طرفان گذشتند فرمود که کلاه که ایشان گذشتند باشد سوار گشت و الله که گذشت
 آنحضرت فرمود کلاه گذشتند و در این سخن بودند که دیگری آمد و گفت نیامدم بنا
 ندیدم که مخالفان از آناب گذشتند امیرالمؤمنین فرمود که والله نگذشتند و چون گذشتند
 که محل اشاد و در بخت شد و خوفهای ایشان اجاست پس آنحضرت برخواست و من نیز
 بر خواستم و با خود گفتم الحمد لله منراے بدست من افشا یعنی از رهین سخن حال وی معلوم
 و صدق و کذب را مشخص میتوانم کرد گفتم یا با خدا یا با عهد کردم که اگر بنیم که مخالفان
 از نظر من گذشتند اولی کسی که باین مرز جنگ کند من باشم و اگر نگذشتند باشد همان
 بر قاتل اهل خلاف شات و منم چون از صفوف گذشتم دیدم که راست ایشان هم چنان
 برخواست و لب کس از آب نگذشتند ناکاه آنحضرت از فضای من آمد دست من گرفت
 و حرکت داد و فرمود که حقیقت کار بر تو روشن شد گفتم آری یا امیرالمؤمنین فرمود که بکار
 خود مشغول باش **الحاصل** بنده را بعضی داشتن و خواندن قرآن مجید نافع و معین نیست

نابره حقیقت مضامین آن دل مناد و اوام و نواهی آرا مطیع و منفاد نباشد و لا محال و مسائ
 حال علمای بود خواهد بود که جناب الهی در سوره شریفه جبر اینها از بخیران نشیبه عنود
 و در یازده ایشان فرمود است که مثل الذین یخجلوا الثوریه ثم یخجلوها کمثل الحمار یجمل
 اشفارا حامل بغضایکه مثل انکسا یکم حامل بقوت کشتند و بعد از آن مجنون آن عمل
 نکرده اند مثل خراست که با آن کتابها باشد یعنی چنانکه جزا از بر کردن کتاب بودی نیست
 ایشانرا از اجل بوتره و دانتن آن فایده نخواهد داشت ابر قل انکم علی جرح الا الموت
 فالقریه را بشد مد خواندن و دامن دل را بقبول و دستن رسول افشاندن شاید که از
 وسیله رستگاری تواند کردید و کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
 خوش و خیرین ملاوت نمودن و با مخالفین ائم و صادقین موافق و فرین بودن کلاه که احدی را
 انعدا بایدی تواند رسانید حافظ خطاب حافظوا علی الصلوة و الصلوة الوسیلی بودن
 و در ادای فرایض یومیه بیگانی و سهل انگاری نمودن کی دست کسی که از قراءت کلام
 کتب علیکم الصبام فی تجرع و جوق امثال آن آمد بدینا که لغت نجات کی صورت پذیرد
 و برین قیاس هر بلایا یا مت قرآن را با قلم زبان بر صحنه نطق و بیان نگاشتن و از دل و جان
 سر بدم بر خط فرمان آن نگذاشتن و مع هذا خوصرا انا اهل قرآن انکاشتن و در روز جزا
 یاری و امید رستگاری آنان داشتن بغایت بی صورت و در واز کابات و صاحب و صاحب
 دعوی محافظت قرآن خلاف و غیر صادق بلکه از عدم مبالات بدان کریمه و اتخذه قدا
 ابائی و در سلی و با محال وی مطابق خواهد بود و در کتاب شریف کافی از هادی امت
 حافظ رشید شریف بنویس مرودیت یا معاشر قراء القرآن اتقوا الله عز وجل فیما حکمکم من کتابه
 فان من سؤل وانکم سؤلون اتقوا الله و اتقوا الزناک و اما انتم فتسلون عما حکمکم
 من کتاب الله و سئنی بغضایکه قرآن قرآن بر سیدان خدای عز وجل را بخیر حامل
 آن گردانید است شما را از کتاب خود جدا بترستی که من سؤل کرده خواهم شد از میانیدن

بفری و اما سوال کرده خواهید شد ناخن چهل کرده شده اید از کتاب جدا و شریف من و
در کتاب شریف کافی نام امام حضرت ابی جعفر علی الخلفاء النسخ حدیثی منقولست که حاصل
مضمون آن بر سبیل احتیاط است که قاریان قرآن سه گونه اند یکی مردی که قرآن خواند پس
بصاحتی در سوره ای برای خود قرار داد و طلب نفع کرد آن از پادشاهان و سر بلندی چنان
بر مردمان دوم مردی که قرآن خواند پس حفظ کرد حروف و الفاظ آنرا و ضایع گذاشت حدیث
و احکام آنرا و اقامت کرد آنرا مانند اقامت قدح که چهارست از آنکاره تیر که هنوز سبکان
بر آن نصب نشده باشد و همانا مردان است که چنانکه بر تریچه پرو سبکان فایده مرتب می شود
بر محض الفاظ قرآن نیز که بمضمون آن عمل نشود فایده مرتب نمیکرد پس بسیار نکردند
خدا بیجا این جماعت را از حاملان قرآن ستودم بر مردی که قرآن خواند پس گذاشت و دای
قرآن را بر مرد دل خود یعنی حد و احکام آنرا مرعی داشت و با استعمال این دوا می زدند
هت بر ازاله امراض غلبه خود کاشت پس بیداری کشید بآن شب یعنی بعبادت و تشنگی
کشید بآن روز یعنی بر وفاء و قیام نمود بآن در مساجد و بهلوی خلی کرد بآن از جامه
خواب خود پس با جماعت نفع میکند خدای عز و جل بار بلا را و بایشان انتقام میکشد
خدای عز و جل از دشمنان و بایشان فرو میزند خدای تبارک و تعالی باران از آسمان
پس بخدا قسم که این جماعت در میان قاریان قرآن عزیزتر و کلیات تر اند از کبریا
و در ارشاد القلوب از شفیع ذنوب و عزیز یحیی و جابا قدس نبوی مرویست
حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که قرآن بر پنج وجه است حلال و حرام و محکم و
منشابه و امثال پس عمل کنید بحلال و اجتناب نماید از حرام و تابع گردید محکم و ایمان
آورید بمنشابه و عبرت گیرید بمنشابه و ایمان بیاورده است بقرآن هر که حلال شمرده
حرامهای آنرا و بدین مردمان کیست که قرآن بخواند و بلازمی است از جبر
بآن یعنی احکام آنرا در نفس پذیرد و دست از اعمال نا شایسته برنی دارد و هم در کتاب

از علم شرایع و سنن جناب مستطاب امام حسن منقولست که آن احتی الناس بالقرآن
من علم علیه وان لم یحفظه و بعد هم منه من لم یعلم به وان کان بقرا حاصل معنی اینکه
اولی و نزدیکترین مردمان بقرآن کیست که عمل کنند بآن و اگر حفظ عبادات آن
نکرده باشند و دورترین مردمان از قرآن کیست که عمل بآن نکرده باشد و اگر چه آنرا
تقریبات مینوده باشند و هم در آن کتاب از آن رفیع جناب بهمانشود است که آن هذا
القرآن یا فی یوم القیمه فاند او سائق بقیود قوم الاله الجنه الحلاله و حر مولود
و امنوا بمنشابه و بیوف شو مالک التا و ضیفوا حدوده و احکامه و استعملوا محاربه
ملخص معنی اینکه بدین سبب که این قرآن میاید روز قیامت بر عالی که از دنیا بکشد
و میبرد بوی هفت قوی را که حلال از حلال و حرام از حرام دانستد ایمان بمنشابه
آن آورده باشند و از پیش میراند بجانب آتش قوی را که حد و احکام آنرا ضایع گذاشت
و حرامهای آنرا حلال نکاشت باشند و نیز در ارشاد القلوب از امام شعبان بنار حضرت
ابی عبد الله در معنی کرمه الذین اتیناهم الکتاب یلونه حق تلاوته که در سوره بقره
منقولست که فرمودند که تلاوت یا نه و بیفقه بودن فيه و یعلون با حکامه و رجوع
و غله و یخافون و عبده و یعتبرون بقصصه و یا مترون باوامر و تنهاهون بآوامر
حاصل معنی اینکه آنکس که تلاوت افشان اینست که میخواهد آیات آنرا و منفعه
میشوند یعنی عارف بمسائل دینی میگرددند در آن و عمل میکنند با حکام آن و امیدوار
میشوند بوعده و توبه آن و معتبرند از وعده های مذهب آن و عبرت میکنند بقصصها
و حکایات آن و فرمان پذیر میگردند بامرهای آن و ترك مناهی میکنند بیهی های آن
و دیگر فرمودند که ماهو و الله حفظ آیات و در سر حروف و تلاوته و سوره و در سر غنائ
و اخلاصه حفظوا حروفه و احصاوا حدوده و انما هو تدبر الاله با حکامه یعنی جنب
حق تلاوت کتاب بخدا قسم حفظ آیات آن و آموختن حروف آن و خواندن سوره ها

آن و آموختن عشرها و عشرتها آن حفظ کردند یعنی قاریان امیدین روزگار حروف و آوازه و اصناف
حد و احکام آنرا و اینست و جز این نیست که حق تلاوت کتاب تدبیر و تنبیه است آیت
و عمل با حکام آن و این حدیث طویل الذیل است و بجهت رعایت اختصار اکفا با این فقرات هدایت
انوار شد و از جمله فقرات فایضه الیه کات حضرت سرکشیات که در بعضی از کتب ^{خطبه} حدیث است
دین و دل پرود خود بان تکلم فرموده و بر شحات کلمات انما دیده های بصیرت هم کسان را از
خواب کران مغفلان بیدار کند اینست فاذا التبت علیکم الامور کفطع اللیل المظلم ضایعکم القلوع
فانشر شافع مشفع و شاهد مصدق من جعله امامه فاده الی الجنة و من جعل خلفه ساقه الی
النار خلد منضمون اینک چون متلبس و مشقه شود بر شما امورا زینک و بد و محال و حرام
چنانکه قطعات اوقات شب تا که در آن ماه و ستاره نباشد بهم مشبه میشود پس بر شما
باد بالترام قران و اتباع آن چه بدیدید که قران شفاعت کننده است که شفاعت ادب و بد رفتن
میکرد و و کواهی است که قصد بوق کرده میشود هر که او را پیشتر و خود سازد میکند و را بسوی
بهشت و هر که او پیشتر است اندازد میراند و را بجا نباشد **بجاء** ازا نیکو را بخار صدق افتاد
که از آن ظاهرین در این باب و دود یافته در کتب معتبره تا محصور و ابراد جمیع آنها در کتب کلمات این
مجلس که مختصری در این باب طبع است خبر بقدر و است پس خوشاموس صاحب توقیفی که کلام الهی
همواره قاید طریق سعادت و دستور العمل ادب بندگی و عبادت سازد و این است یعنی
ذکر از دل زدا و از دوزخ شب در پیش نظر داشته باشد طایف صورت احوال خود بر داند و از آن
ایات محکمات آن قدم اعتقادش در منهج انقیاد بپویا شود و از تلاوت متشابهات آن
زبان ضد نفس بکشد و امثابه کل من عندنا کما کرد و از اطلاق او امرش را مانعی
در گذارش آن بر میان جان استوار گرداند و از استماع میا پیشتر دامن خیر را از غبار اندازد
از کتاب بنیات افشاند تا در حلقه حافظان کلام الهی از روی احتیاط مقام و در سلک فرمایند
که بکرمیه سفره بر سر سرفرازند انظام داشته باشد این کار و ولت کون تا که رسید

خاتمه در بیان ثواب و عقوبات و ایات قرآنی و ذکر اخبار و کلام و ایات
شوق انکیزی از انتم صادر است و این باب و دود یافته و بر تو ظهور آنها از شکوه
بر غیر آن عارفان خفایق امور بر ساحت اعصار و دهور یافته است اگر چه احکام این مطلب
با این مجلس فی الجمله باعث تطویل میشود ولیکن چون نفع این بغایت عظیم و سبب شوق
تلاوت کتاب کرم است این مجلس را آن قاریان و بزرگواران حاصل بعضی احادیث اکتفا و در
انامه مطلب بقدر مقدور رعایت ایجاز بنمایند **مختصر بنمایند** که درین مطلب روایات از
طرفی خاص و عام بسیار و چنانکه در کتب فریقین از این افعال ملامات و اگر چه بسیار است
مشهور و معروفی که حاصل آن آیت که هر که شود چیز از ثواب بر عمل پس از آنکه باشد و از
اجران و اگر چه چنان نباشد که با و رسیده و احادیث دیگر که هم اینصورت نقص قسم
و صحت و تنوع ضعف و قوه اخبار در امثال این مقامات چندان در کار نیست ولیکن چون
نظمی با اهل ایمان را بر و ایات طرق شجر آرام و اطمینان حاصل و آتش شوقشان بدامن
اخبار اغیار در کانون خاطر اخلاص شعل شعله نمیکرد و بنابرین با خبری که در کتب معتبره
چون کافی و امثال آن اکتفا بنمایند و طبع اخلاص پیشه که هفت در دوزخ و فیض از دکان
عالم بنایه خاندان پیروزان کرده جز بخوشحینی خرمن کلام ایشان و ضایع ذریع ناچیز
سرفراز فرد نیامده دامن استفاده و کف سوال در پیش خالعهین بد کمال خذلان
مال ایشان نمیکشاید و روایات وارده درین مطلب بر دو قسم است **قسم اول** در فضیلت
سور قرآنی و فوائد آنها در کتاب بیغ کافی از کتب و غیر این خفایق حضرت امام جعفر صادق ع
منقول است که اگر خواند شود بان جوانی سوره حمد را بر مرد و هفتاد بار بعد از آن بر کرد و آن
شود و در آن مردان روح یعنی زند شود و بیاید و نیز در آن کتاب بعد از هر نوح مذکور است
که خواند شود سوره حمد بر مردی هفتاد بار مکرر آنکه ساکن گردد و هم در کافی از حضرت جعفر
ماثور است که هر که صحت ندهد و او سوره حمد از هر صحت بنده مدد و راهی جز چون

در فضل این سوره مبارکه که سابقا فیض مشیخ گذارش یافته آنجا بهین گفتا شد **در فقه**
 سوره بقره و آل عمران در ثواب لا محاله از ابی عبد الله روایت نموده که هر که قرائت کند سوره
 بقره و آل عمران از آید روز قیامت و این دو سوره بر او سایه انداخته باشند مثل دوازده خیمه
 در سوره نسا از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده که هر که قرائت کند سوره نسا را
 در هر جمعه این ثواب باشد که در هر روز چنانچه بپوشیده شود ایمان او بظلی و شکی نیست
 خدا هر که سوره انعام در کافی از حضرت ابی عبد الله مر ویت که بدر سوره انعام
 نزول یافت یکجا مشایخ کرده اند و هفتاد هزار فرشته تا نازل شد محمد بن تقییم
 کنند آنرا چه بدستی که اسم خدای عزوجل در آن در هفتاد جا مذکور است و اگر دانستند
 مردمان آنچه در قرائت آنست یعنی از فضل و ثواب و فوائد تر آن نکرند
 سوره انفال در ثواب لا محاله از حضرت مقدس جعفری روایت کرده که هر که قرائت کند سوره
 انفال در هر ماهی روز قیامت از آن کسای باشد که بیت خوبی برایشان و محزون و غمش
 پس اگر قرائت کند آنرا هر چه باشد از کسای که حساب را دشوار نمیکند روز قیامت
 آگاه باشد بدستی که در این سوره آیه حکمی است پس و امکنید قرائت آنرا بدستی که آن گوا
 سید دهد روز قیامت برای کسی که قرائت کرده باشد سوره انفال و توبه از آنها
 حضرت روایت نموده که هر که قرائت کند سوره انفال و توبه را در هر ماه داخل شود
 در ایمنی هرگز و باشد از شیخ امیر المومنین **سوره یوسف هم از آنجا است**
 روایت نموده که هر که قرائت کند سوره یوسف را در هر ماه یا سه ماه خوف نیست بر او
 اینکه از جاهلان باشد و روز قیامت از مقربان **سوره هود از حضرت**
 باقر آورده که هر که سوره هود بخواند هر چه معیشت کرد اندک و اخیاری عزوجل روز قیامت
 از دوزخ بفرمان و معرفت رساند برای و خطای غلش را روز قیامت

سوره یوسف از حضرت صادق روایت نموده که هر که قرائت کند سوره یوسف را
 هر روز یا هر شب معیشت کند او را خدا بیجا روز قیامت و حال او مثل حال یوسف باشد
 و نرسد او از غری روز قیامت و باشد از یکان و یکان صالح خدا **سوره**
 رعد نیز از آنجا است روایت کرده که هر که بسیار قرائت کند سوره رعد را هر سالند
 خدا بیجا صاعقه نکند **سوره ابرهیم و سوره حجر هم از آنحضرت آورده که هر که قرائت**
 کند سوره ابرهیم و حجر هر روز و در هر وقت در هر جمعه نرسد با و فقری هرگز و ندو
 و در بارش **سوره غل هم در ثواب لا محاله از حضرت ابی جعفر روایت کرده که هر که قرائت**
 کند سوره غل را در هر ماهی کفایت کرده شود هفتاد و پنج سال از آنجا چون حرام
 و برص باشد و بود باشد مکن او در جنت عدن و آن وسط جنات **سوره**
 نجا سیر ایل از حضرت ابی جعفر روایت کرده که هر که قرائت کند سوره نجا سیر ایل را در
 هر شب جمعه نمیزد تا آنکه در باب حضرت قائم را و او را از احباب او باشد **سوره کاف**
 از همین کزین و کف نمین آورد که هر که قرائت کند سوره کاف را هر شب جمعه نرسد مگر
 شهادت و معیشت کند او را خدا بیجا از جمله شهدا و است روز قیامت باشد
سوره مریم هم از آن خود دیده عالم روایت نموده که هر که مداومت کند بر قرائت آن نمیزد
 با نجات او باشد در فضل و مال و فرزندان و در اجرت از احباب عیون مریم باشد و داده شود
 در آخرت مثل ملک سلیمان در دنیا **سوره طه هم از آنجا است روایت کرده که هر که قرائت کند**
 قرائت سوره طه را چه بدستی که خدا بیجا دوست صدارد از او دوست میدارد قاری را
 و هر که مؤدیت کند بر قرائت آن عطا کند خدا بیجا روز قیامت نام عاشق را بدست راست
 وی و محاسب نکند او را با نجات در جنت اسلام کرده و عطا کند از جزو ثواب چند آنکه را
 کرد **سوره انبیاء هم از آن قدوس اولیاء آورده که هر که قرائت کند از روحی**
 و خواست آن از جمله رفقای هم بفرمان خواهد بود در جنات نعیم و از نده است و نظر ها

باصبیت و شوکت باشد سوره حج هم از آن مبین بر اهلین و حج و روایت نموده
که هر که قرائت کند سوره حج را در هر روز بیرون زود اسالشی تا آنکه بیرون رود و بعد
بیست الله احرام و اگر در آن سفر میرد داخل بهشت گردد سوره مؤمنون هم
از آن پسندیده حضرت عیون و روایت کرده که هر که قرائت کند هر چه ختم شود کار او
سعادتی و منزلت در فردا و بالا بیاورد و بدین سوره نور از همان حضرت
روایت کرده که حصار کند ملها و فرجهای خود را یعنی محافظت نماید آنها را از تلف و
خود و قرائت سوره نور و حصار کند بآن زمان خود را بدین که هر که مواظب نماید
بقرائت آن هر روز و هر شب یکبار تا نشود احدی از اهل بیت او تا وفات نماید و در
میرت تنج او کند تا قبرش همواره ملک هر که دعا و استغفار کند از خداوند بر او
تا داخل قبر گردد سوره فرقان هم از آن بزرگان با حشر کاظم و روایت کرده
که او را مکنز اید قرائت تبارک تا که بدین که هر که قرائت کند آنرا هر شب عذاب نکند خدا
تبارک و تعالی و حساب نماید او را و منزل او در فردا و سر اعلای باشد سوره
طوسین که عبارت است از سوره شعرا و نمل و قصص هم از جناب خطیب جعفر علیه السلام
نقل نموده که هر که قرائت کند سوره طوسین سه کار را هر شب بعد از ایلای خدا
باشد و در جوار کف او باشد و زود او را در دنیا بدی هرگز و عطا کرد شود در
آخرت و بهشت تا او را بخواهد و بلا ترا از رضا و جفا و کرد خدا بخواهد و جز از او العین
سوره منکبوت دوم هم از آن بزرگان علوم آورده که هر که قرائت کند
این دو سوره را در هر شب بیست و سه ماه رمضان بخواند که او را اهل بهشت باشد که
آخر احادیث سوره لقمان از فرزند اجماع اهل ایمان حضرت امام محمد باقر
روایت نموده که هر که قرائت کند این سوره را در هر شب موکل کند ایضا با و در آن شب
فرشته چند که حفظ کنند او را از ابلیس و جنود تا صبح کند پس اگر قرائت کند در روز

پوشه آن فرشتگان حفظ کنند او را از ابلیس و جنود او را نشکند سوره مالم سجده
از امام همام حضرت امام جعفر صادق روایت نموده که هر که قرائت کند آنرا در شب جمعه عطا
کند خدا ایضا تا به عایش و بدست استغفار و محاسبه کند او را از آنجا تا و صابر شده و برون
باشد از قفای محمد و اهل بیت و عابدین سوره احزاب هم از آن و الا جناب نقل نموده
که هر که از ابیابا قرائت کند روزی باشد در جوار محمد باشد سوره صافات
هم از آن امام باطن و ظاهر روایت کرده که هر که قرائت کند آنرا در شبی بیست و پنج
در حفظ خدا باشد و اگر قرائت نکند در روز نرسد بوی در آن روز مگر در
سوره بقره از همان امام کریم روایت نموده که هر چه بر ادبیت و دل قرآن تکیه هر که
قرائت کند آنرا پیش از آنکه شب بیدار باشد در آن روز از محفوظین و در زوین تا آنکه
شب بیدار و هر که قرائت آن کند در شب پیش از آنکه خوابد موکل کند خدا ایضا با و در آن شب
که حفظ کند او را از هر شیطان و جیم و از هر افتی و اگر در روز داخل کند و داخل ایضا
بهشت و حاضر شوند در رشتن او و هر چه از فرشته که هر که استغفار کند برای او و تنج او
کند تا فرشته استغفار کنند پس چون او داخل شد سازند در درون قبر وی باشند
و خدا او عبادت میکرد باشند و ثواب عبادت ایشان را برای او باشد و فرج گردد و ثواب
چند آنکه نظر افکار کند و این کرده شود از فشار قبر و پیوسته در قبر او نوری شایع باشد
که بکشتارهای آسمان رسد تا آنکه بیرون آید او را خدا ایضا از قبرش پس در آنوقت
پیوسته فرشتگان او بوده مشایخ او میگردد باشند و هر خبری او را بشارت میدادند
باشند و با وی سخن میگویند باشند تا آنکه او را از مطاوعینان گذرانند و او را درین
او را در موفقی که هیچ خلقی از او جدا نیست نزد بیکتر باشد مگر فرشتگان مقرر و انبیا
مرسل او و با پیغمبران نزد خدا ایضا باشد و از جمله محزونین و اهل جزع باشد
بعد از آن خداوند تبارک و تعالی و بر او گوید که شفاعت کن این بند من تا قبول کنم او را در حق

هر که شفاعت کند و سوال کن از من ای بند هر چه خواهی تا عطا کنم پس سوال میکنند و عطا کرده میشود و شفاعت مینماید پذیرفت میگردد الا آخر الحدیث **سوره** صافات هم از آن منع برکات آورده که هر که قرائت کند آنرا هر روز هجده پیوسته محفوظ باشد از هر لغت و دروغ کردن و دانا و هر بلای در زندگانی دنیا و روزی داده شود در دنیا بویست ترین رزق و نرساند خدا بیا بوی در مال و فرزندان بدش بدی از شیطان نجیم و نازنجار عیند و اگر در آن روز و دعا نیت برانگیزد و او خدا بیا بویست میلند او را و داخل گرداند او را بهشت باشد در دنیا و آخرت **سوره** صافات از هفت طریق رسد حضرت امام محمد باقر روایت نموده که هر که قرائت کند آنرا در شجره عطا کرده شود از خیر دنیا و آخرت آنچه عطا کرده شود احدی را مردمان مکر سیر می رسد با فرشته مغرب و داخل کند خدا بیا او را بهشت و هر که لاله دوست دارد او حق خادم وی گردد وی میگرد و باشد و اگر چه از عیال او اهل شفاعت نباشد **سوره** صافات از هفت شیوه هدایت ثمر حضرت امام جعفر صادق نقل نموده که هر که قرائت کند آنرا عطا کند او را خدا از شرف دنیا و آخرت و عزت بزرگداند او را بهمال و عشرت تا آنکه هر که او را بدید هیبت وی در دلش نشیند و حرام سازد جسد او را برانش و بنا کند برای او در بهشت هزار شهر و در هر شهری هزار قصر و در هر قصری صد حوری باشد و این جمله باشد او را در چشم روان ککشد اندام او تنیم و سلسیل است و دو چشمه جوشان که از قوت جوشیدن دیکها و سنگ بزرگ که در آفت بهلا اندازد و در بهشت که از نیت نبوی رنگ آن بیاید فند و حوران مقصود است در خیمه الا آخر الحدیث و این در سوره رحمن مذکور است قرائت حواصیم عوایم یعنی سوره های شریفه که اول آن حم است هر از آن حضرت رسد نموده که حواصیم را بهین قرائت پس چون قرائت کند حمد نماید خدا بیا را بسیار عطا حفظ و تلاوت آنها چه بدستی که نیکه تلاوت کند آنها قیام مینماید پس نبوی از من

دی بر میاید خوشتر از شکر از فر مغرب و بدستی که خدای عز و جل هر آینه رحمت میکند آنرا گشته آنها را و هم سایگان و دوستان و آشنایان و خویشان و نزدیکان او را در حق استغفار میکند برای او و عرش و کرسی و فرشتگان مقر بچند و در فضل قرائت هر یک از این عطا و نفع حدیثی روایت نموده که بجهت اختصار همین گفته شد **سوره** قرائت محمد از همان امام محمد آورده که هر که سوره الذکر و قرائت کند هرگز در دین خود شائبه نگیرد و هر که خدا بیا او را بفقیری و خوفی از سلطان مبتلا نکند و پیوسته از شکر و کفر محفوظ باشد تا که میرد و چون میرد موکل کند خدا بیا او را در بهشت هر سال که نماز میکند در دنیا باشد در قیوم و مغایب نماز ایشان برای او باشد و منافعت وی میگرد و باشند یعنی در جسد او امان و در موفقت امن نزد خدای عز و جل و بوده باشد در امان خدا و امان محمد **سوره** قرائت سوره آنا مفتاح از آن جناب مغلق آورده که چهار امان در آورده بد ملهای خود و زنان خود را و آنچه را که مالک آید از تلف بقولت آنا فتخا چه بدستی که چون بوده باشد از کسای که معاظبت بقولت آن مینماید نکند منادی روز قیامت تا خلاقی شوند که مؤثر بندگان مخلصی ملحق سازید او را بهمالک از بندگان من و داخل کنید او را در جنات نعیم و بیایا مایند او را از حق محوم که بکافران بختند باشد قرائت سوره حجرات هم از آن منع برکات روایت کرده که هر که قرائت آنرا هر شب یا هر روز بوده باشد از دایران محمد **سوره** قرائت سوره قاف از آن جناب بخود حضرت ابی جعفر نقل نموده که هر که در فراغی و نوافل خود بر قرائت آن مداومت نماید خدا بیا روزی او را وسیع گرداند و نامه غنی بر بدست راستش دهد و حساب او را بسیار گذراند و در قرائت سوره زاریات از جناب مقدس جعفری روایت کرده که هر که قرائت کند او را در روز قیامت یا در شب بصباح آورده خدا بیا معیشت او را رزق واج و نوری در قبرش بچراغی که تا امان باشد تا روز قیامت **سوره** قرائت سوره

و الطوبى له و اما هم حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که هر که قرات کند
آنرا هیچ کند خدا بیجا برای او خیر دنیا و آخرت قرات سوره و الحمد از حضرت صادق
آورده که مداومت نماید بر قرات شان هر روز با هر شب زندگانی کند پسندیده و نیکو در دنیا
مردمان و بوده باشد آمرزیده و محبوب میان مردمان قرات سوره قرات زهان
امام دجیر روایت کرده که هر که قرات سوره اقرن من الله کند خدا بیجا او را از قبرش بر
آورده برافا از انچه ای هفت سوار کرداند سوره رحمن زهان باغبان کلشن
ایمان روایت کرده که و اما مکن از قرات سوره رحمن و قیام با نماز بدینکه آن قرار نیکو در
دلهای منافقان و آید این سوره روز قیامت در صورت انسانی هر چه در صورت و خوش
بویی تا اینکه استند در موقف که هیچ کس بمقام قرب الهی از نزدیکتر نباشد پس خدا
گوید او را که بود که قیام ننمودند بنور در حیات دنیا بدینگونه که مواظبت بر قرات تو
میکرد گوید یا رب فلان و فلان پس رویمای ایشان سفید میشود پس گوید خدا بیجا
ایشان را که شفاعت کنند در حق هر کس که دوست دارد پس گوید خدا بیجا ایشان را که شفاعت
میخواهند شفاعت کنند با هیچکس ننمایند پس گوید خدا بیجا ایشان را که داخل جنت شوند
و در اینجا که خواهید ساکن گردید سوره واقعه زهان این کلام دارد
که هر که قرات کند هر شب سوره واقعه را دوست دارد و داخل جنت و دوستی وی
بر دل هر مردمان اندازد و نه بیند در دنیا هرگز بدی و فقی و فاقد و افنی از اوقات
دنیا و بوده باشد از رفقای امیر المؤمنین و از حضرت ابی جعفر روایت نموده که هر که
قرات کند واقعه با هر شب بنظر آنکه خواهد ملاقات کند با خدا بیجا و دوستی و چون
ماه شب چهارم باشد سوره حدید و سجده از آن و الا حجاب روایت نموده
که هر که قرات آنها کند در نماز فریضه عذاب نکند او را خدا بیجا هرگز تا آنکه میرد و نه
در نفس خود بدی و نه خصاصه و خللی در بدن خود سوره حشر از شفیع

و در قرات حضرت اقدس پیغمبر مردی که هر که قرات کند سوره حشر را مانند هیچ خیر از جنت
و نار و عرش و کرسی و جاهها و هفت آسمان و هفت زمین و هوا و باد و مرغان و درختان
و کوهها و اقاب و ماء و فرشتگان مگر اینکه صلوات فرستد بر او و استغفار کند
بازی او اگر میرد در آن روز یا در آن شب شهید مرده باشد سوره نوحه این
نمود و غیر زها حضرت سجده نقل نموده که هر که قرات کند در فرایض و نوافل خود
استخوان کند خدا بیجا او را برای ایمان و روشن سازد چشم او را و زهد با هر که فقری
و نه جوفی در خود و نه در فرزندانش سوره صف زهد و انام حضرت ابی جعفر
روایت نموده که هر که مداومت بر قرات آن در فرایض و نوافل خود نماید خدا بیجا او را
در صف فرشتگان و انبیاء مرسل خود آورد قرات سوره جمعه و منافقین
سخ اسم ربنا لا اله الا انت حضرت مقدس جعفری آورده که از جمل احیاء بنی علوانم بر هر روز
چون شجره ما باشد این قرات کند در شب جمعه بیون جمعه و پنج اسم ربنا لا اله الا انت
خدا بیجا سوره جمعه و منافقین پس چون این کند چنان باشد که عمل کرده باشد بعلی بن ابی
خدا و بوده باشد مرد و نواب و بر خدای تعالی قرات سوره ناعن هم از
انحضرت نقل نموده که هر که قرات کند آنرا در فریضه بوده باشد این سوره شفاعت کنند
برای او روز قیامت و شاهد عدلی نزد کسی که اجازت شهادت او کند بعد از آن
بدان شود از او تا داخل کند او را در جنت قرات سجات عموما که بقول شود
عبارت از پنج سوره است سوره حدید و سوره حشر و سوره صف و سوره جمعه
و سوره ناعن و بعضی بآیت و ایل انما انزلنا من قبل و استند اند از مقتضای خاص و عام
حضرت ابی جعفر روایت کرده که هر که قرات کند سجات را هلی بشیران که خوانند
نیز تا آنکه در باید تا به یعنی حضرت صاحب را و اگر میرد یعنی در آن آن سعادت
نموده بوده باشد در جوار پیغمبر و این حدیث نیز در کافی مذکور است قرات

سوره طلاق و تحريم از جناب مستطاب جعفري ۴ آورده كه هر كه قراءت كند اهل ادره
بناه دهد اول خدا يعنى روز قيامت از خوف و اندوه و عافيت يابد آتش و داخل
اول خدا يعنى در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره
از حضرت پيغمبر ۳ قراءت سوره بلاك از دهان حضرت روايت نموده كه هر كه
قراءت كند از نماز واجب پيش از آنكه خوابد پيوسته در امان خدا باشد تا صبح كند
در امان خدا باشد روز قيامت تا داخل هشت شود و در كافى از حضرت ابى جعفر
رويت اينچه حاصل اينست كه سوره ملك مانع است كه اين ميشود از نماز قبر و آن
در دفتر بصورت ملك و هر كه قراءت كند از نماز بخيرش بسيار و حالش خوش گردد و
نوشته نشود از جمله غافلان و بدستى كه من ركنى ميكنم بآن بعد از نماز خفتن نوشته ها را
مراد نماز و قناست و بدستى كه پدم ۴ بود كه قراءت ميكرد از نماز و بخود و شب خود كه
هر كه قراءت نمايد از چون ناك و نكيد داخل شوند بر وقت نماز از جناب پايان كويد با
هاى وى بايشان كه شما را بلخبر در جانب صنت راهى نيست تحقيق كه بود اين بنده كه قيام
ميكرد برين سوره قراءت ميكرد سوره ملك ظهر و زو شب و چون از طرف خوش آيند
كويد شما را بلخبر در جانب صنت راهى نيست تحقيق كه بود اين بنده كه قيام
ظرف سوره ملك ساخته بود و چون از جناب زبانش آيند كويد شما را بلخبر در جانب
صنت راهى نيست تحقيق كه بود اين بنده كه قراءت ميكرد برين سوره ملك يا
سوره نون در ثواب اعمال از حضرت مقدس جعفري روايت كرده كه هر كه قراءت
كند از نماز بر بستر نماز امان كند اول خدا يعنى در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره
و بنا دهد اول خدا يعنى روز قيامت از خوف و اندوه و عافيت يابد آتش و داخل
اول خدا يعنى در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره
از حضرت پيغمبر ۳ قراءت سوره بلاك از دهان حضرت روايت نموده كه هر كه
قراءت كند از نماز واجب پيش از آنكه خوابد پيوسته در امان خدا باشد تا صبح كند
در امان خدا باشد روز قيامت تا داخل هشت شود و در كافى از حضرت ابى جعفر
رويت اينچه حاصل اينست كه سوره ملك مانع است كه اين ميشود از نماز قبر و آن
در دفتر بصورت ملك و هر كه قراءت كند از نماز بخيرش بسيار و حالش خوش گردد و
نوشته نشود از جمله غافلان و بدستى كه من ركنى ميكنم بآن بعد از نماز خفتن نوشته ها را
مراد نماز و قناست و بدستى كه پدم ۴ بود كه قراءت ميكرد از نماز و بخود و شب خود كه
هر كه قراءت نمايد از چون ناك و نكيد داخل شوند بر وقت نماز از جناب پايان كويد با
هاى وى بايشان كه شما را بلخبر در جانب صنت راهى نيست تحقيق كه بود اين بنده كه قيام
ميكرد برين سوره قراءت ميكرد سوره ملك ظهر و زو شب و چون از طرف خوش آيند
كويد شما را بلخبر در جانب صنت راهى نيست تحقيق كه بود اين بنده كه قيام
ظرف سوره ملك ساخته بود و چون از جناب زبانش آيند كويد شما را بلخبر در جانب
صنت راهى نيست تحقيق كه بود اين بنده كه قراءت ميكرد برين سوره ملك يا
سوره نون در ثواب اعمال از حضرت مقدس جعفري روايت كرده كه هر كه قراءت
كند از نماز بر بستر نماز امان كند اول خدا يعنى در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره

سوره و سلب كرده نشود از امان و بيش ناملاقات كند با خدا يعنى در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره
سوره معارج هم از ان على مدارج ۴ روايت نموده كه قراءت كند تا سال بساير كند
سوال كنند اول خدا از كناه غلش و ساكن كند و اول در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره
سوره نوح از همان مدارج ۴ روايت نموده كه هر كه ايمان بخدا آورده و كتاب
اول خوانده باشد و اينكه در قراءت سوره نوح را پيغمبر ۳ قراءت كند و اول بخدا
صابر در نماز فرضيه و نافه ساكن كند و اول خدا يعنى در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره
سوره جن هم از ان امام انس و جن نقل نموده كه هر كه قراءت قل اوحى بساير كند
اول در زندگى دنيا چيزي بغير مكر و هي انچه هاى خبيثان نماز سدين و نه سحر و تكيده ايشان
و بود باشد با چهره بغير در اخيرت كه اخيرت است سوره منزل هم از ان نقل
روايت نموده كه هر كه قراءت نمايد از نماز عشاء الخ يا در شب بعه باشد بلى و آتش و
دفعه دو كواه با سوره منزل مرادها را بابت كه آتش و روز و اين سوره هر سه براى او كواه
دهند بقرات آن و زنده دارا و اول خدا يعنى در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره
قراءت سوره مدثر از حضرت امام محمد باقر آورده كه هر كه قراءت كند در نماز
فرضيه از نماز بخدا يعنى در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره
در زندگى دنيا شقاوتى هرگز نشاء الله تعالى سوره قيامت هم از ان نقل
كرامه روايت كرده كه هر كه مداومت بر قراءت آن كند و بآن عمل ميكرد باشد را كنيز
اول خدا يعنى در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره
و در روى او بخندد بده باشد تا كند بر صراط و ميزان سوره اسان هم از
آن محيط جود و احسان ۴ نقل نموده كه هر كه قراءت كند از نماز بر بستر نماز امان كند اول خدا يعنى در هشت بلاك و موت اين دو سوره و محافظت بر نماز براى اينكه اين دو سوره
كودا خدا يعنى از خود العين مستصديك و چهار هزار پيشه بوده باشد بلخبر
مهرلات و نمازات از جناب مستطاب جعفري ۴ روايت نموده كه هر كه قراءت كند

والمسلمون والذميمة او صياحه من شاساني دهد معنی ویرد از حضرت روشناس کند و هر که
قرأت کند و التازعات را نیز مکرر بر آب و میخورد نکند و او را خدا ایضا مکرر بر آب و داخل
بخت نکند اند مکرر بر آب ^{سوره عبس} و اذا الشمس كورت از همان حضرت نقل شد
آورده که هر که قرأت کند آنرا در کف حفظ و حمایت الهی باشد از کناه الاخر ^{سوره اذا}
السماء انظرت و اذا التما انشقت از همان امام همام نقل نموده که هر که این دو سوره را بخواند
و آنها را نصب لعین خود کند در نماز فریضه و نافه محبوب و ممنوع نکند و او را خدا تعالی
انچه حاجتی مانع نشود او را از خدا تعالی زود کار او هیچ مانعی و بیوت نظریست میگردد باشد
خدا ایضا بسوی او تا از حساب مردمان برهانند ^{سوره مطفقین} هم از آن عجب
باز از شریع و درین روایت کرده که هر که در قرأت او در نماز فریضه و قبل للمطففین باشد
عطا کند او را خدا ایضا روز قیامت ایمنی آتش و نمیداد او را آتش را و مرد نکند بر
حجم و محاسب نکند روز قیامت ^{قرات سوره بروج} هم از آن رخشند و کوب
برج و لایست آورده که هر که خواند آنرا در فریضه خود چون آن سوره بقرات بوده باشد
حشر او و موقوف او را انبیا و مریدین ^{قرات سوره طارق} هم از آن پسندیده
حضرت خالیه نقل نموده که هر که بود باشد قرأت او در فریضه باین سوره باشد او را روز
قیامت نزد خدا ایضا قدر و منزلت عظیم باشد از رفای پهلان و اصحاب ایشان در بهشت
^{سوره اعلی} هم از آن عجب معلی روایت کرده که هر که قرأت نماید آنرا در فریضه یا نافه
کشف شود با و در روز قیامت که داخل ثواب بهشت از هر مرد آن خواهی و در ثواب و در ثواب
هم از آن حضرت ذکر نموده که هر که مداومت نماید در فریضه یا نافه بوشانند او را خدا ایضا حاجت
خود در دنیا و آخرت دهد او را ایمنی روز قیامت از عذاب آتش ^{سوره}
فجر هم از آن مشرق صبح هدایت و منزلت عظیم آورده که قرأت کند آنرا در نماز ^{سوره}
و نوافل خود بدین سوره از حسین بن علی هر که قرأت کند آنرا بود باشد از حسین بن

علیه السلام روز قیامت مرد دجه او از بهشت ^{سوره بلد} هم از آن عجب و خرد
روایت نموده که هر که بود باشد قرأت او در نماز فریضه یا نافه باشد او را خدا ایضا
معروف که انصا کانت و باشد در آخرت معروف که او را از خدا ایضا منزه است
و باشد روز قیامت از رفای انبیا و شهدا و صلحا ^{قرات و الشمس و الليل و النجی}
و الم شرح از همان غلبر و مند بن ابی اناسیج روایت کرده که هر که بسبب قرأت کند این سوره
در روزی یا در شب نماید هیچ چیز که نزد او حاضر باشد مگر آنکه گواهی دهد برای وی روز قیامت
ختمی موی او و پوست او و گوشت و خون و رگها و پی و استخوانهای او و جمیع آنچه زمین
بر گرفته است از او و گوید خداوند تبارک و تعالی که قبول کردم گواهی شما را برای سید من
اجازه نمودم از این بیدار و بیخات من تا اختیار کند از آنها هر چه را که دوست دارد پس عطا کند
بوی آنرا به منی و لیکن از روی رحمت و فضل من بر وی پس گواهی را با او آن بدهد
^{سوره و النین} از همان شجره من سعادت دنیا و دین نقل فرموده که هر که قرأت کند در فریضه
و نوافل خود عطا کرده شود از بهشت حاجتی که را خواست شود ^{سوره علق} از همان بزرگوار
خود ذکر نموده که هر که قرأت کند آنرا بعد از آن میرد در آن روز در آن شهر که باشد شهید
و هر یک که با و خدا ایضا شهید و بوده باشد مانند کسی که شمشیر زده باشد در راه خدا یا رسول
^{سوره قدر} از همان بزرگواران شرف و قدرم نقل نموده که هر که قرأت کند آنرا از آن
لیلة القدر یا وار بلند بود باشد مانند کسی که شمشیر کشیده باشد در راه خدا عز و جل و هر که
قرأت کند آنرا زمانی بوده باشد مثل کسی که غلطی در خون خود در راه خدا عز و جل و هر که
قرأت کند آنرا در بار خود کند خدا ایضا آنرا و هر که آنرا از کناهان و این حدیث شریف در کانه
بزرگوارانک تغییر مذکور است و در کافی از حضرت ابی عبد الله منقولست که در بعضی بعضی
چهار روز از بلاها فرمودند که میگرد قله نوی و آن چهار روز است از خرم یا سب و این بدان میکند
بعد از آن میخواند در آن آنرا از لیل القدر می باشد بعد از آن میآید و در آن میآید

اذان وضو بسیار دوز یا میکند در آن آیه اگر خواهد مراد اینست که هرگاه آن که میشود
آب ناده بر آن میریزد تا مایه آن باقی باشد چند آنکه خواهد سون لیکن در ثواب
الاعمال از پیروی حضرت و کثرت حضرت ابی جعفر آورده که هر که قرائت کند بری باشد از زلزله
و داخل کرده شود در بن محمد و بیا یزد او را خدای عز وجل مؤمن و محاسب کند او را لحاظ
آمان قرائت اذان زلزله در کافی از جناب مستطاب ابی عبد الله محمد بن یحیی بن عیسی
که بعضی معنی آن اینست که ملول شود یا قرائت اذان زلزله چه بدستی که هر که بوده باشد نماز
او باین سوره و نمازهای نافله چند اشیا او را بصیبت نازل که گرفتار بشاز در هرگز نمیرد آن و نه
مبصاحقه و نه باقی از اقامت دنیا تا میرد یعنی باجل مقرر صرفت مردن فرود آید بر او ملک
کریم از نزد خداوندش بر در این وی نشیند و از جناب الهی ملک الموت گوید که رضی و ملائکه
کن با و دست خدا بدستی که وی ذکر من بسیار کند و قرائت این سوره بسیار میشود و این سوره
بیشتر ملک الموت چنین گوید که ملک الموت تحقیق که خداوند من مرا فرمود که هر کس که
و اطاعت تمام و اخراج روح او کنم تا او را بآن فرما بد بر چون فرما بد اخراج روح و غایب
و سپوت ملک الموت نزد او باشد تا ویرا بعض روح خود فرمان دهد و آن وقتی است که
از پیش نظر وی کشود کشته منازل خود را در بهشت سپند پس اخراج روح او نم و زوهار
فعلی الاضال علاجی میباشد بعد از آن هفتاد هزار ملک مشایخ روح او کرده و ثواب
بهشت میدهد سوره و العادیات در ثواب و اعمال آنها حضرت آورده که هر که قرائت
و مداومت بر این سوره نماید مبعوث کند او را خدای عز وجل با الیومین و از رفقا
او باشد سوره قارعه از حضرت ابی جعفر روایت نموده که هر که قرائت آن بسیار کند
خدا باین سازد او را از زلزله و حال آنکه یاد ایمان آورد و از میدان بوی جهنم روز قیامت
انشاء الله سوره نکاح از حضرت مقدس جعفری روایت نموده که هر که قرائت کند
آنرا در نمازهای فرضیه نویسد خدا تعالی برای او ثواب صد شصت و هر که قرائت آن کند نماز

سقی نویسد خدا تعالی برای او ثواب صد شصت و نماز کند با و در فرضیه اش چهل و صد
فرشگان و از جناب اشرف بنویس آورده که هر که قرائت آن کند نگاه داشته شود و وقت
خواب از رفتن غیر سوره و العصر هم از جناب مستطاب جعفری روایت نموده که
هر که قرائت کند آنرا در نماز خود مبعوث گرداند خدا تعالی روز قیامت ثوابه رو بخند
و شادمان تا داخل بهشت گردد سوره هز از همان حضرت نقل نموده که هر
نماز کند آنرا در نماز پیش دو روز سازد خدا تعالی او را فقر را و راند بسوی وی رزق را
و دفع کند از مردن بدرا سوره فیل و لا یلفی که هر که در نماز بخواند
از همان و از جناب روایت نموده که هر که قرائت کند در نماز خود از تکبیر تا کوفه
برای او روز قیامت هر هزاری و کوهی و فر بر بایست که او را نماز کند از آن بود و ندانند بر
او روز قیامت منادی که دست گفتد بر سینه من قبول کردم شهادت شما را برای او
بروید و داخل کند او را در بهشت و محاسب میکند او را که هر که قرائت کند از کسانیت که من
او را دوست میدادم حال او را و هم از آن امام همام نقل نموده که هر که قرائت کلابی فریش
سیصد و یکصد مبعوث سازد او را خدا تعالی و زقیامت بر سر کبی از مرکب بهشت تا آنکه نشیند
بر سر خواهرهای نور و زقیامت سوره ادابت از حضرت ابی جعفر آورده که هر
قرائت کند آنرا در نماز پیش و قوافل خود بوده باشد در زمزه کسانیکه قبول کرده خدای عز وجل
نماز و زوره او را و محاسبه نفرماید او را با آنچه صد و یکصد از و در زندگانی دنیا
سوره کوثر از امام رهبر حضرت ابی عبد الله روایت کرده که هر که بوده باشد قرائت او تا
احتیال اکثر در نماز پیش و موافقش شام او را خدا تعالی از کوثر و زقیامت و بوده باشد
جای سخن گفتن او نزد رسول در پای درخت طوی سوره محمد و اخلاص هر از آن
پیشوای عالم و خواص روایت کرده که هر که قرائت نماید در فرضیه از نماز پیش از دخول
او و ولدین او را و اگر شقی باشد از دیوان اشیا عمو و در مولک سعادت ثبت گردود

کند او را خدا بیجا سعید و میراند او را شهید و معوث سازد او را شهید
سوره نصر از همان رفیع جناب آید و ده که هر که قرائت کند آن را در نماز یا در ضیعه حضرت
او را خدا بیجا بر جیب و شمشیر و آید در روز قیامت و با او کتابی ناطق باشد که بپوشد او
باشد از خدا بیجا از درون قبرش و بوده باشد در آن امان از هر چیزی پس بر دست کند
بر چیزی روز قیامت که هر که میباید و خیر دهد او را هر چیزی تا داخل بهشت گردد و
کشوده شود برای او مرد نیامد و دهد از اسباب خیر آنچه او را در فکر و در خاطرش
خطور نموده باشد سوره تین هم از حضرت ۳ روایت کرده که چون قرائت کند
آن را نفرین کند بر او هر چه بدست که بود از نکذ یکصدگان بر بجز و با نچه دی آورده
بود از نزد خدا عزوجل قرائت سوره توحید هم از آن سرور اید نقل شود
که هر که بکشد و بکند و در آن قرائت قل هو الله احد نماید و با بعضی از عالم بالا که
ایستند و خدا را نماز کند از اینست و نیز از آن والا جناب روایت نموده که هر که ایمان بخدا
و روز آخر دارد قرائت قل هو الله احد را در عقبه یا نمیکند یا در پیشه بدرستی که هر که قرائت
آن نماید جمیع کند خدای عزوجل بر او و بخرد دنیا و آخرت را و از والدین او را و اولاد
والدین او را و هم از حضرت روایت نموده که هر که نماز کند بر سجد بن معاد پس فرمود
تحقیق که آمدند از مال که هفتاد هزار ملک و در میان ایشان بود جبرئیل نماز میکند
بر او پس گفت و یا یاسیر یا یاسیر سجد شایسته او گردید که شما را و نماز کند یا بکشد
قرائت قل هو الله احد ایستاد و نشسته و سوار و پیاده در یمن و آمدن و آمدن
شریف در کافی نیز مذکور است و در کافی از جناب مقدس ایضاً منقولست که هر که
قرائت کند قل هو الله احد را یکبار و فرستاده شود برکت بر او و هر که قرائت کند آن را
ده بار فرستاده شود بر او و بر اهتش و هر که قرائت کند آن را سه بار فرستاده شود برکت
و بر اهتش و بر هابکانش و هر که قرائت کند آن را دوازده بار بکشد خدا بیجا برای او

دوازده قصه در بهشت پس گویند حفظ اعمال که بر می ما را بسوی قصرهای برادرها
دارند که نقل کنیم باها و هر که قرائت کند آن را صد بار آمرزیده شود برای او کاهان
بهشت و پنج ساله سوای خون و مالها و هر که قرائت کند او را چهار صد بار بوده باشد و او را هر
چهار صد شریک که اسبان نیکو نشان زخمی گشته و خونهایشان ریخته شده باشد و هر که قرائت
کند آن را در بار در روزی یاد ریشی بخورد تا به پنداشتن خود را در بهشت بماند و شود بوی
مکن است که نزد پادشاه راوی باشد که اغضت چنان فرمود ما چنین و هم در آن کتاب از
مقدم جعفریه ما ثورات که بدرست که قل هو الله احد ثلث و قل یا ایها الکافرون بی
قرائت و نیز در کافی از امام سرور العارف حضرت ابی الحسن مرویست که هر که مقدم دارد بر قرائت
احد را میان خود و میان جباری یعنی پیش از آنکه آن جبار رسد آن قرائت نماید منع کند
و باز دارد آن جبار خدا را و او بدینگونه که میخواهد آن را از پیش و پس و از راست و چپ خود چون
این کند روزی کند او را خدای و باز دارد شرا و در فضل و ولایت این سوره اخبار بسیار است
و بعضی از آن سابقا گذارش را داشت و در قرائت معوذتین و قل هو الله احد در خواب که حال
از امام همام ایضاً منقولست که هر که ترک کند این معوذتین و قل هو الله احد یعنی هر سه گفته
که بعد از بهشت رحمت گذارده میشود و دو رکعت قل آرا شفعه یک رکعت و گفت و بگوید او تر
میگوید این سه سوره را قرائت نماید گفته شود او را که ای یحیی خدا سرود باش خنق که خدا قبول
کرد و تر بنور اسم دوم در فضایل بعضی از آیات بابرکات قرائت و فواید و همان آن را در کتاب
توحید سرانید گویند این معوذتین منقولست که هر که بخواند سوره او را کاردی پس گویند یا الله
الرحمن الرحیم او غلص باشد مرخص اید او را قائل کند بدل بسوی و مشفق شود از یکبار و دو بار
یا سه حاجت خود در دنیا و یا همیا و مذکور کرد آن برای و نزد خدا شد و آنچه نزد خداست
جزو پایند ثواب برای مومن و هر در آن کتاب از والا جناب جعفریه ایضاً منقولست که هر
هست که ترک میکند بعضی شیعه را تا کار خود بسم الله الرحمن الرحیم را قبل از آن میکند

او را خدا عزوجل مکر و هی ناثب نماید او را بر شک خدا یقیناً و ثنای برود و نایل از انوار
نور شکر او گفتن بسم الله الرحمن الرحیم را و در مقابل سجد و قنای سجد اجاز و انالبار
ورود یافته و بعضی از آن سابقا مذکور گردیده و در کافی از جناب جعفری مرویست حدیثی
که وقتی که امر کرد خدای عزوجل این ایات را یعنی ایاتی که مذکور خواهد شد که فرموده است
زمین در آن بختند بر سر و گفتند ای خداوند ما تا کی فرست میزیتی ما را بسوی اهل خطا با و
پس وی نمود خدای عزوجل بایشان که فرمودید که قسم بجزرت و بهزرت و جلال من که تا ابد
نکنند شما را اسدی ناله بعد و شعبان ایشان در عقب آنچه فرست کردیم بر او یعنی و نمازها
مکراتی که نظر کنیم بسوی و بچشم نهانی خود که عبارت از لطف فضیلت در هر روزی هشتاد
نظر که نضا کنیم برای او در هر نظری هشتاد حاجت و قبول کنیم او را با وجود آنچه در دست از
معاصی و این ایات نام الکتاب که بجهت ظاهر عبارت از سور فاتح است و آیه شریفه که در
سور شریفه آل عمران و آیه الکرمه و آیه ملک که نیز در همین سور است و در آن کتاب از انوار
هدایت فرغ مصر بهر جلالت حضرت انور رسالت منقول حدیثی که مضمون آن است
که هر کس قرأت کند چهار بار از اول بقره و آیه الکرمه و در آیه بعد از آن و سه بار از آخر بقره
نریند در خود و در مال خود چیزی که کار آن باشد و نزد دلی او نزو و شیطان و فراموش نکند
قرآن را و هم در کافی از شیوای اصافره اعظم حضرت امام موسی کاظم انبختون مرویست
که هر که قرأت کند آیه الکرمه در وقت خواب نرسد از فاجع یعنی از آن ایمن است و هر که قرأت
نماید آنرا عقبه تناری ضرر نرساند و راهی زهر داری و در مالی هیچ صدق از حرام
شبهان خاطر حضرت امام محمد باقر انبختون منقولست که هر که قرأت کند آیه الکرمه یکبار
برگرداند شود از هزار مکر و از مکر دنیا و هزار مکر و از مکر آخرت که سهل ترین
مکار و دنیا فقر باشد و سهل ترین مکار و آخرت عذاب خرد کافی بر او است اصبح بن نباته
منبع لکال و دنیا و دین جناب و لا تیار امیر المؤمنین ما نوار است حدیثی طویل که حاصل معنی

آن نیست که فرمودند که قسم آنکه که دعوت گردانید محمد را به پیغمبری و اگر ام فرمود اهل بیت او را
که نبیست هیچ ضرری که طلب آن میکنند یعنی نگار دارند و از سوختن یا غرق شدن یا در دین شدن
یا شوخی یا سرکشی نمودن چاره ای از صاحبش گرفته یا اگر عینه مکر آنکه در قرأت است بر هر که خواهد
سوال کند مرا از آنها پرسیدی برخواست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از آنچه ایمن کند از سوختن
و غرق شدن انحضرت فرمود که بخوان این ایات که الله الذی نزل الکتاب وهو تولى الصالحین
و لا یغفل عنکم حق قدره تا قول خدا ایها که تا پیش کون هر کسی که قرأت کرد این ایات را هیچ غرضی
که ایمن شد از سوختن و غرق شدن را وی گفت که مردی بنی یا نرا خواند پس در خانه ای ایستاد
و حیاتی افاد و خانه آنرا در وسط آنها بود پس بان ضری نرسید غنی نماید که آیه ای در سور
اعرافت و بدینگونه است که ان الله الذی نزل الکتاب وهو تولى الصالحین و لا یغفل
اولیای ممکن است که از هیچ و سناخ باشد یا آنکه قرأت آن در عین حال ضرر رساند و آنچه مذکور
کافی باشد و باقی در سور نعر است چنین است که و ما قدره الله حق قدره و لا یغفل
جمعا فیضنه يوم القيمة و السموات مطويات بيمينه سبحانه و تعالی غایب کون بعد از آن
دیگری برخواست و گفت یا امیر المؤمنین بدین سخن که چارطی سرکش شده است بر من و من
از آن خایفم انحضرت فرمودند که بخوان در گوش راست آن که و لا یغفل من فی السموات
و لا فی الارض طوعا و کرها و البیتر جعون پس خواند آنرا و این آیه را و چارطی و دلیل و دام
و این در سور آل عمران و مردی برخواست و گفت یا امیر المؤمنین بدین سخن که زمین من
یعنی مردی و بوی که مسکن من انجات زمین است که در آن درندگان میباشند و بمنزل این
می آیند و در نمیکند نند ناظم خود را میکشند پس انحضرت فرمود بخوان فدا جاء کرم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما نعتم مرضی علیکم بالمؤمنین و وفی جمیع فان تولوا فقل حسبی
لا اله الا هو علیه توکلنا و هو رب العرش العظیم پس آنرا و این دو آیه را خواند پس سماع
اجتناب کردند از دهی دیگر بمنزل و نیامدند و این دو آیه در سور نوبه است بعد

ان از مرد دیگر بخواست و گفت یا امیرالمؤمنین بدرستی که من زود باش یا هیچ شافی
فرمود آری بی آنکه در هم دویناری صوفیانی و لیکن بنویسی بر شکم خود این را که من و شیو
آزادی آشی و دیگر دانی آنرا از خبر در شکم خود ها نامزد این باشد که بعد از این باز بنویس
آنرا و فقی که چون نشسته شوی باز آنرا شوی و آشی پس شافی بابی باز از خدای عزوجل
پس آنرا چنین کرد و سخت یافت باذن خدا بعد از آن دیگری بخواست پس گفت یا امیرالمؤمنین
خبر مرا از کشته یعنی ای که سبب پیداشدن آن شود مرا تعلیم کن پس آنحضرت فرمود که
قرآن کن پس یاد در در رکعت باین معنی که دو رکعت نماز گذارد در هر رکعت بعد از فاتحه سوره
پس با تمام بخوان یا یغفر که سوره بر دو رکعت توبه کن و در هر یک یکم صغری یا انا انزلنا قلمنا و کون
یعنی در غیبت یا بعد از فراغ از نماز یا هادی الضال ره علی ضالقی ای دانه ای بگفته باز کرد
بر من که شده و پس آنرا میگوید باز کرد یا بعد از آنکه او را کرده و بعد از آن مردی بخواست
و گفت یا امیرالمؤمنین مزد مرا از کعبه که با آنکه آنحضرت فرمودند که بخوان او کلماتی بجز
بغشته موج من توبه موج الهی پس آنرا این گفت و کریمه او را آمد و این مذکر هر روز و قد
بعد از آن بخواست مردی دیگر و گفت یا امیرالمؤمنین خبر مرا از آنکه دیده شدن یعنی یا آیه
که دفع آن کند چه بدستی که پیوسته در دیده میشود از من چیزی در شب پس فرمود بخوان و فقه
که ماوی کنی و جامه خوب خود قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن یا ما تدعوا فلک لاساء الخ لا اله الا الله
دعا به در سوره بقره سوره بقره بعد از آن فرمود امیرالمؤمنین که هر که خواهد در زمین که با دانی نماز
باشد پس قرآن کند این آیه که ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فیه انما تم استوی
علی العرش الیه ای با سبانی کند او را فرشتگان و دوری نمایند تا و شباطین این آیه در سوره بقره
و انما یرید یخرب بنی اسرائیل و هم در کافی انا ما من دین برود ای حقیقت منقولست که محقق در دیافنا
پس آنرا یافت و آنچه در آن بود بخوشت بود مگر این آیه که لا اله الا الله صلی الله علیه و آله و سلم و این آیه در سوره
شوری است فصل ششم در اشتغال بکارهای که این نیز از احسن مصارف نعمت حیات و از افضل

اشرف باقیات صالحات است قلیدانان فیه خیر کی و در بافتن کانت لذت بندگی و اشرف
بندگشت و در لبستان کند وحدت ممکنان مسد و امان و نظایران در پیچ کریان
خاصان مراقبت پیشه و غواصان بنار اندیش که گوشه کاران خود ساخته و عاری غیران
انهم بر داخه پروانه های غم و لذت خود کاهی و و برانه های کج یا دالمی از عیض و مضمون
مرتبه غریب کریمه از کز و بی از کر که نواد و مینه روشن و خوانند که بجزین و سبکه که
بنام تمام بی وجود در ده که قرب حضرت معبود بآن روشناس و آتش و منقول و نظر لطف
و غایت خداوند از هر و سبامیتواند کرد بدکاره مکنزه کرد مراقب فکر حضرت او بودن
و هواری دل و جان در رهشت با و و تنم لذات و معانی و کارهای فرسودست خوشوقت بنده
کسری خاطر را از غرض خاطر اندیشه های باطل و عیاری و فراموشی رفتن بنشین یا بعضی ساخته
و سیکو وقت دل مزین که کام و و از نماز از غرض خالی سخن این و آن خاموشی محض فرموده
بیش و تفلسیل خداوند جلیل پر جاز در خم کفش خاطری که آب حیات از خدای منقطع در
گذرد و روشن دیده بصیرتی که بر دایع انار قلم تجویب رقم صنع خداوند عالم در هر خطی نظر
امعان نکرد ایندی که تجلی افراحت را قابل باشد بصورتی که در زندگانی و در دنیا
بجای باطل ماند و در شش جانی که کلام ستم بستی فیضهای کوناگون را شایسته بود تفریع
که در هر ارض پنبه کاری به نامداختن اسباب گردانند بنهم و بعدانی که از نافع خود بچیدند
فکر دوست بوی تواند بر جگر بکنده دماغی مزبله و نیازن در دهد و آبدانی که در
مز و مراقبت ششم اسدی بهر تواند نمود بجهت سبب در شومر نذر تحصیل بحاصل اینجا
قدم دهند و دماغی که آشنای های هوای دوست دارد خود است حیفاست که ما دای ناغان
سودای غیر خود و برده های بی که طریقت انکبین جلالت ذکر در شان او باغ ستم که جوانه
جوش و خروش زمخزان جا کنای اندیشه های باطل کرد چه معلوم است که از فکر دنیا جرتش
و تفرقه خاطر بفرایط از ذکر خلا غیر ابواب فرج و شادمانی بر روی دل نکشاید که در خشت

و آنچه محدثان تمام شتر شوالست و این بکسر و در و دان سر با بکی و این سر بر
دار که آنای خطاست و این باین عزت آن جاء نکوناریت و این راه رسکار حق آن
هر ادم است و این چکی ادم الا بک الله تعالی القلوب پس بد و عاقل آن که تواند جان عزیز
عجز و غویب ذکر الهی ذکر و مان اندیشه های باطل دنیا رها کند و قفل دل بستن این را و از سر بخیزد
قوت ایمان نماند با بآشنای حق را بر روی خود مفتوح گرداند **نظم** جز موقوف گفتنی و کوش
کرد نیست جز یاد دوست جلد فراموش کرد نیست جناب جان عزیز و شانه زمره مومنان را که
در قیام و تقوید یاد حضرت او بکنند و عمر دوازده چون رشته سحر پیچ و تحلیل و لطیف
میرسانند در کتاب کیم خود ستوده و در سوره العن باین نوازش و لب مکتر و سر بلند
فرموده است که و الذین یذکرون الله قیاما مفعودا و علی حیوهم و یحکمون فی خلق الله
قائما من ربنا ما خلقت هذا بطلا سحانات فضا عذابا لئلا نکسبیکم ذکریا ما یستقیم
ایشان و نشسته و بر پا و خوابید و بقی در هر حالی زیاده حضرت و غافل نباشد و تفکر
می نمایند در افرینش آسمانها و زمین که سقی باین عظمت و رفعت چه خطاب و ستون بر پا
ایشان و فرشی بدین بطلت و وسعت باین احتمال گشکی و اندلس در زیر پا افاده دان
بک مصباح کواکب عالم افریند مزین داین ملک با بوان کل دلاله بجهت اند و زملون حرکات
کواکب کن هر یک بر منتهی خاص مضبوط و سرشته جلال و انما داین هر کدام بمصلحتی و بک
مربوط اند و در دوا فلک و انجم کار چنان پر کار و برنجیر نوال لیل و نهار ضابط حرکت و
سکون خلق حکم و استوار دید هر قطر و بحال هر سیزه ناظر در جنبش هر ذره در حکمتی ظاهر
از چرخ هر زکس کلاه رعایت تدبیری روشن و معلوم و در هر یک و کیهانی نغمه فایده
خاصه ثبت و در قیوم عجل هر یک از دقایق مصالح که در شری و بیانی و در هر کدام از این اربع
ضایع که در قلی و زبانت بدین تفکر دید و از شاخ هر یک کاه بیت و کل انتخابی جدید و
حال یا قال باین مقال کویا میزند که خداوند مایا در این را باطل و صحت متوجه می دانم

از آنیکه فعل عشارش نوصار کرده و متوجه داشتی بین کار دار مار از عذاب و بعد از عجب قهر و
که هم تنه و بگر جا ذکر آن و حکایت از طلب مغفرت ایشان فرمود که فاجتنب هم رتبه هم ملخصه است
بهر خداوند ایشان دعای ایشان از امجاب غوره و کنا هان ایشان از آرزیده از عذاب و عذاب
فرمود و نیز حضرت در تبکلا و باب در سون شریفه احزاب زمره مومنان سعادت مابدا بکنار
ذکر خود مامور ساخته و باین آیه وافی هدا بر سر افتاد و بند و اعتبار را با وج کرامت شایسته باید
خود بر این اختیارات یا ایها الذین آمنوا ذکر و الله ذکر اکبر و تسبیح و بکبر و قاصدا علی
ایمومنان ذکر کنند خدا را ذکر می بسیار و تسبیح نمایند و با خدا و شاکاه و دیگر در سوره بقره و
که فا ذکر و فی الذکر ذکر کنند تا ذکر کنیم خدا را ذکر الله نموده و اهان بجا نیست از آنیکه وی بنظر
نظم حجت و عنایت خود سازد و هوار بکفایت مویده و چنان او بر طرز در کافی از سالار دین
و سوره ذکرین امام انام ای عبدالله منقول است که قال الله عز وجل یا ایها الذین آمنوا
ذکر فی ملک من الملائکه خدای عز وجل فرموده است که ای فرزندان آدم هر که ذکر کند مرا در این کتاب
ذکر کنیم من او را در اینجی از ملائکه و هم در کافی از جناب مقدس مطهر این جعفر محدثی مرتبت که مکتوب
در تورات که موسی بنی خداوند خود سوال کرده گفت یا رب نزدیک تو من تا با تو مشاجرت کنم و ادو
که با او بلند تر از خوانم پس و فرشتا خدای عز وجل با و که انا جبرئیل من ذکر من من هم شئین انکم
که ذکر من کنند موسی گفت کیت آنکه در هرشت یعنی پرده بر روی کارش پوشانی و در بر حوائج
گردانی در روزی که پرده نیست خبر پرده نوا الله تعالی فرمود که انکسایک ذکر میکنند مرا پس من
میکند ایشان را و دوستی نمایند با هم در راه من پس من هم دوست میدارم ایشان را اجماعند
انکسایک چون اراده میکنند که رسام باهل زمین مدی یعنی باران ایشان فر فرستد با و پس
اجتاحت میکنند و با بروی ایشان آن بدی و باران را از اهل زمین دفع می نام و هر فصل و گرم که بکیم
و لغد که شما آیدم بند ناپوده و از رضوی الوده با آن پابر و مرتبه داده و نایح و هاج این کرامت
بکار اعتبار اهداء است که ما القاب و در تبکلا و باب بمقام قرب وی در آید و بک حضرت و

قیام نماید باینده و بجان داده رو که آغوش و آکرده برآید او عطا کرده باز کج انعام خویش مل
یاد خویش و بلبیام خویش نفس در میان شد چنان بی سکون که یکبار در وقت و یکبار بر وقت
زهر غایت بی غایت و رحمت بی نهایت که چون بنده از در آشنائی در آمده ذکر حضرت او کند
او نیز ذکر وی نموده نظرات لغات بر حال وی افکند و بر ظاهر است که بنده مذکور ذکر الهی
بودن و ادراک شایستگی نظر الثقات و نمودن ز امری خود و مرتبه سہل است بلکه دولتی
انسان عالم افزونی و سعادت و وسعت چنان بر وقت و حصول این سعادت عظمی و وصول
با نیت و میا بند راهم از برکت یاد حضرت اوست هم زیاد نوشتم که لا بقیادت و در نه
کیت من که کدم جو توئی یا در انا اخبار فیض انا ری که بنده با با جمیع شریعت هادی و خوا
این لغت بی بدلتانادیش و حان بر و حضرت خیر البشر است در کافی که با من قوم اجتماع
و مجلس فلم یذکر اسم عز وجل و لم یصلوا علی بنیام الاکان ذلك المجلس حسره و ما لا عظیم نیست
جمع قوی که در مجلسی اجتماع کنند پس ذکر خدای عز وجل نمایند و در بر پیغمبر نرسند مگر
بوده باشد این مجلس سبب و بال برایشان و این مضمون هم در کافی از حضرت مقدس جعفر
بر نیکنونه ما شواست که ما اجتماع فی مجلس قوم لم یذکر و الله عز وجل ولم یذکر و الاکان ذلك
المجلس حسره علیهم یوم القيمة ثم قال قال ابو جعفر اما ذکرنا من ذکر الله عز وجل و ذکر عددنا
من ذکر الشیطان اجتماع نکردند و در مجلس قوی بی آنکه ذکر خدای عز وجل و ذکر ما بین اهل بیت
نمایند مگر او یک باشد آن مجلس حیرت برایشان روز قیامت بعد از آن کلام گفت ابو جعفر که او
ایحدیث است که با حضرت گفت ابو جعفر که ذکر ما ذکر خدای عز وجل است و ذکر دشمن ما از جمله
ذکر شیطان یعنی هر که ذکر ما بعنوان مدح و شاکند چنانست که ذکر خدا کرده باشد و همان فضل و
ثواب بر آن مترتب میشود که هر که ذکر دشمنان ما هم بدینگونه نماید چنانست که ذکر شیطان نموده
باشد و چون ذکر اهل بیت ذکر خدا باشد که بنده مؤمن برای خدا شنای ایشان سکون بدین حکم
او طریق محبت و اطاعت ایشان میبودی پس در حقیقه شنای ایشان شنای خدا و دوستی ایشان

دوست خدا و فرمان برداری ایشان فرمان برداری خدا خواهد بود و هم در آن کتاب استطاب
اذان شیعیان شایع مرویست که وحی فرستاد خدای عز وجل موسی که یا موسی کجای فرج میکنی المال
و لا تخرج ذکر علی کل حال فان ذکر المال من الذنوب وان ترک ذکر علی فقلی القلوب شاد
شوید بسیاری مال و او کم زاد ذکر را بر هر حال چه بدستی که بسیاری مال کناها را فراموش
میسازند یعنی بشویش اشتغال بان یاد کناها را خود نموده بتدارک آنها نمی پردازد بدینیکه
ترک یاد من دلهارا سخت میکرد اند یعنی از بدین احوال فقر و ضعف و از شنیدن سخنان جفا
عذلیت انما ما تر نکشته مواظبه بالعز عالج وی سودی نمیرساند و انا یحالی که بدین
نیز تعبیر میشود چنانکه هم انا حضرت در کافی روایت شده که خدا در مناجات موسی فرمود
که یا موسی کجای علی کل حال فان ذیل بیت الفایض فراموش میکنی بر هر حال بدستی که فراموش
کردن من میبیراند دل را و نیز در کافی از مختر کرام ابو جعفر منقولست حدیثی که نوشته است
در توحید که تغییر نیافته که موسی از خداوند خود سوال نمود گفت الهی بدستی که میاید بر من
مجلس چند بعضی کا هر در مکانی میباشم چون بیت الخلاء و امثال آن که تراستی و بر لب عبد
اذا یک ذکر کنم تراهم آنها یعنی راه او بدینها دم الله تم گفت یا موسی بدستی که ذکر میکنی بر
هر حال و در ارشاد القلوب مذکور است که جبریل عجلت اشرف شکیلا نام ما نازل کنند گفت
یا محمد ربت نور اسلام میرساند و میفرماید که کل ساعة تذکر فیها فی الله عز وجل و ذکره
و کل ساعة لا تذکر فیها فی منک ضائع و هر ساعتی که ذکر من میکنی در آن پسران برای توست
من ذخیر است و هر ساعتی که ذکر من میکنی در آن از مفضایع و ثبات است و در عده الداعیان
حضرت مقدس جعفر تیر روایت نمود که ان الله عز وجل من شغل بدستی که من سلفی اعطیته
افضل ما اعطی من سلفی یعنی بدستی که خدا شایع فرماید که من مشغول گشتن از سلف من
یعنی از طلب حاجت خود از من باز ماند عطا کنم او را چیزی از آنچه عطا میکنم کسی که سوال از من
کرده باشد و نزدیک با حق است آنچه در آن کتاب از آن عالمی با فضل نموده که آن العبد

لیکن در حاجت به الله عز وجل فید بالثناء والصلوة علی محمد و آل محمد حتی ینزل حاجته ففعل بها
الله من غیر ان یسأله بعد شیء که هرگاه بند حاجتی بخواهد از او سئال نماید
پس شروع بنشاند و درود بر محمد و آل محمد کرده مشغول آن سجد کند تا اینکه حاجت خود را فرمود
میباشد پس روا میکنند خدا بخواهد آن حاجت را برای او بجا کند آنرا سوال نماید و نیز در عده الذانی
آورده که احادیث قدس است که ایما عبد اطلعت علی قلبه فکرت له العالی علی انک بکرتی
سیاسته و کت جلیسه و عبادته و انیس حاصل می باشد هر چند که نظر بر دل آورده دیدم که غالب
اشتغال بکبر است متولی و مباشر شوق و سامان کار او شدم و هم نشین و هم بان و انیس وی که یک
و از جمله روایات و حکایاتی که در سبب طلب هم در آن کتاب از آن مقتضای شیخ و شایب ماثور و سالک
طریق عبادت را برای طلب این سعادت تامل آن در کف دل چراغی بر نور است و رغبانی است
که حاصل آن بهاصل این عبارات مطابقت است که نورانی و خجسته وادی قرب و احترام حضرت موسی
برای اینکه میخواست نظر در اعمال عباد آن زمان نماید کیست و کتب عبادت هر یک را معلوم فرمایند
چون نورنگا از مواضع و احوال خود برآمد سالک طریق سباحت کرد بدین پس بدی رسید که از
عبد ناس بود یعنی در عبادت از مردمان پیش و در آن سبب سعادت مقصد از هم کان نشین
پس از نور و زودی گذرانید چون شب شد مرد عابد در خفا که در هیلوی وی بود حرکت داد و
اندا دادان بهار آمد عابد گفت ای بند خدا چنین معلوم شد که بند صالح هستی چه هر روز
از این درخت جز اینان را نمیافتم و اگر تو بند صالح نبودی و دانا نمیشد یعنی این یکی دیگر
برای نیست چه کسی تو حضرت کلم فرمود من مردم که در زمین موسی بن عمران ساکن میباشیم
پس چون صبح شد حضرت پرسید که کسی یا میدانی که پیش از تو عبادت کند گفت آری که
فلان یعنی مردی را بنام و مقام نشان داد حضرت موسی را آنجا روان و شوهر آن مکان کردید
او دالت ملاقات وی نمود و او را در عبادت بیشتر از آن عابد مشاهده فرمود پس آنرا نزد خود
نورفت کرد چون شبگاه در آمد و در کربان و آبی آمد یعنی از عالم غیب حاضر شد عابد گفت ای

بند خدا کیست نوید رسید که بند صالح هستی نو که هر روز غیر یک کرده نمی آمد و اگر تو بند
صالح نبودی و در کرده نمی آمد یعنی یکی حصه داشت پس کیستی تو فرمود من مردم که در زمین
موسی بن عمران ساکن دارم بعد از آن حضرت موسی گفت یا میدانی کسی را که عابد تر از
تو باشد گفت آری فلان مرد آنکه در فلان شهر الفصد کلم الله نزد وی رفت مردی
دید که او را عبادت نبود یعنی قیام و رکوع و سجود می نمینمود بلکه همین ذکر خدا میکرد چون
وقت نماز شد برخواست نماز بجای آورد پس چون شب شد مرد خدا نظر بدخل در آمد خود کرد
دید و چندان شدات او بنزد سوره گفت ای بند خدا کیست نوید رفتی کسبند صالحی
هستی چه هر شب دخل من نزد یکم میبود یعنی تا نفا و قیاس بر بند داشت و امشب و
چندان شد یعنی این فاحش از برکت است پس کیستی تو فرمود من مردم که در زمین موسی
بن عمران ساکن دارم پس گفت دخل بر گرفته شد و نمود و ثلثی دیگر را همولا که دریا
بودند فرمود و ثلث دیگر طعانی خریده او حضرت موسی اکل نمودند پس حضرت موسی
تسبیح کرده آمد و سبب تسبیح پرسید فرمود بنی اسرائیل با بغیری از بنی اسرائیل علی اختلاف
مرا بفلان عابد دلالت کرد و او را از عابد خلق یافت پس او را مرا بفلان رهبری نمود و
عابد تر از او دیدم پس او را بر دلالت کرد و زعم وی این بود که تو عابد تر از وی و توان
مثل ایشان می بینم گفت مرد ملاحظه کن شخصی ام ایامی هستی مرا که خدا را زاکر می آید یعنی
مرا که نماز را بوقت بگذارم اگر بهانه بدارم حذر بدخل مولا خود و بکار مردمان
رسانم با ادا داری که سبب و خود مردی فرمود آری پس قطع آری گذشت خطاب
بان کرده گفت یا صاحب تقا ای بر سیا ابراج است کرده نزدیک وی آمد گفت ای زاکر که
ابو گفت فلان نر من گفت منغی شو یعنی باز کرد و بر او خود و پس بری دیگر گذشت آنرا
نیز بدستور پیش خواند پرسید که لاله که داری گفت لاله زمین موسی بن عمران گفت اینرا
بر گیر گرفتن برقی و هواری و در زمین موسی بن عمران بگذار گذاشتی برقی و آهستی کلیم

و ثواب این اخبار و دلایل و شوق ایزد بسیار و حسن مرغبات برین و جز این کتب معتقدین
و متأخرین هر دو نشان است تا بخدا در کافران و مشرکان و منافقان و منافقین و منافقین
مرویت که من اعلیٰ لسانا ذکر افتد اعلیٰ کرده شد از جانب خدا بیجا زبانی ذکر جفتی که عطا کرد
شد و فرخ خوب دنیا و آخرت و نیز در کافران و مشرکان و منافقان و منافقین و منافقین که
هیچ چیز نیست از عبادات مکرر آنکه از احدی و شتایی هست غیر ذکر خدا که از احدی و شتایی
نیست و نیز کرده است خدای عز و جل فرایض را همانا مراد نمازهای فرضیه است پس هر که آنها را عباد
آورد آن حد است و ماه رمضان و هر که از روز و روزه داشت آن حد است و حج و هر که گذارد آن حد
است خبری که در بیکر یک خدای عز و جل راضی نیست از آن باندک و بر آید حدی فرایض را
که آن آنها را بعد از آن لغت این آیه را تلاوت نمودند که یا ایها الذین امنوا ذکر الله ذکر کثیرا
و سجود کثیرا و صیلا و ذکر فرمودند که باید که کثیرا ذکر بود یعنی بسیار ذکر نمود هر آنچه را او بر او
میفرستد و او ذکر خدا میکرد و با وی طعام میخورد و او ذکر خدا میکرد و با وی میان محدث میکرد و او
و بر او ذکر خدا باز نمیداشت و میدیدم که که زبانش بخند چسبید لا اله الا الله صیغت و معانی
یعنی فرزندان و اهل خانه را جمع نموده امر میکرد که تا قیام طلوع کند و هر که از اهل آن میوان
قرآن خواند امر بقرآن میخواند و هر که نمیتوانست شایسته بود و آن خانه که در آن قرآن و ذکر
خدای عز و جل شود برکت آن بسیار میگردد و فرشتگان در آن حاضر و شیاطین از آن دور میشوند
و موفقی میشود برای اهل آن چنانکه موفقی میشود شاره و نشان برای اهل زمین و آسمان
که قدرت قرآن و ذکر آن در آن نشود برکت که میشود و ملائکه از آن دور و شیاطین در آن حاضر
میکردند و هم در آن کتاب از آن حال غایب است سقوط است که تسبیح فاطمه از جمله ذکر کثیریت خدا
فرموده است که از کراهت ذکر کثیرا و در آن شاه و القلوب از شافع و ثواب حدی روایت شده
که فرشتگان هر روز میکنند بر مجلس ذکر پس میایستند بر بالای سرهای ایشان و میگردد یکبار
ایشان و این میگویند بر عالی ایشان و چون با آن صعود میکند خدا بیجا میفرماید که ای

کجا بودید و حال آنکه او را نازات میگویند و ثواب آن را میگویند که کجا بودید حاضر شدیم در مجلسی
مجالس ذکر کردیم اهل آن مجلس را که تسبیح و تقدیس میگردند و طلب مغفرت از تو میخوانند
و آنانش میگویند و بیواب و بیواب میگویند پس خدا بیجا میفرماید که گواه
میگردم شما را بیک حق که من تحقیق میزدیم ایشان را و این کردیم از آن خود و واجب است
برای ایشان بخت خود را بر فرشتگان میگویند و ثواب میگویند در میان ایشان بود که ذکر
تو میکرد خدای سبحان و میفرماید که تحقیق کرد و این امر ندیدم برکت هم نشنیدم و اهل ذکر
و هم در آن راه از چشم و چراغ بنابر حضرت خجاده سقوط است که المؤمن نطقه ذکر و صفت ذکر و نظر
اعتبار مؤمن کفارا و ذکر و خاموشش فکر و نکاهش برکت گرفتن است و در عهد الذی
از حضرت رسالت که ما جسد قوم بد کردن الله و لا نادیم بنیاد من النعماء قوم اقلید
سیانکم حسنات و عقرت لکم جمعا و ما تعد عد من اهل الارض بد کردن الله الا تعد من
عد من اللذکر نشنید قوم که ذکر خدا میکرد باشند مگر آنکه نذا کرد ایشان را مادی از
که بر خیزد که تحقیق که تبدیل کردم بدیای شما را بیکوینجا و آمر ندیدم شما را هکی و نشنید
از اهل زمین که ذکر میکرد باشند خدا بر او مگر آنکه نشنید با ایشان حدی از فرشتگان
و هم در آن کتاب از آن اقبال عالم تاب و روایت شده که از بیت الشرف منزل هر روز برآمد بر
سعادت حضور بر صاحب اذاعت و فرمود از عوایق بر این الحبه بجزید و شمع کنید در روضات
بخت گفتند چیست و فضایی بخت فرمود و مجالس ذکر این مضمون ادا فرمود که با مباد
شما نگاه ذکر کنید و هر که در دست مباد که منزل خود را نزد خدا بیعالی داند پس باید که نظر کند که
منزل خدا بیجا از روی چه بدیستی که خدا بیجا فرود می آید و در جایی که مرتبه که فرود آید
بند او را از نفس خود حاصل آنکه چند آنکه بند جالبی با عظیم و مرتبه او را بر میگرداند و نیز فرشته
بند را بلند تقدیر و بر او چند میگرداند و بداند که بهترین اعمال شما نزد خداوند شما و این قرین
آنها و رفعت دهند و در درجات شما و غرض این اقبال است بر آن ناهست ذکر خدا سبحان و ثواب

چهارم سیکه وی از خود خبر داد و فرموده است اما جلس من ذکر من من هفتین کتکم ذکر من کد و
هوشیار گردید و دلش باسل عمل عاقل و مذاق و بعد از آن در ارجاق و حاضری دنیا باطل ساخت و ماند
اگر کیفیت حال چنین بلکه طعام شریفش فوت جان و کشتنش ذکر خداوند عالم و عالمیان چنانکه
باید داشت نماید و از سعادت که کمال الدنیا که قائم مقام محالست حضرت است سرفراز و امان شرف
و از جندی سالی که دیگر بحال شرفش آید این اهل دنیا نیست تواند کرد و هم نشینی مردان شریف
تواند فرمود **نظم** چون نوشی بنیاد تو دگر می رانند ایشان مزد تو یارین و از شرف و فضل
اذا که بگردان طریقتان بودن و علم زبان و احوال کفشان در جبهه و در کلی کتابت
فیوضات و در حقایق فرمودن از احوال و اتم سعادت کلمات است **نظم** جان الله
و الحمد لله فلا اله الا الله و الله اکبر که خاتم عبودیت تا ذکران چهار گونه و باقیانی حق را که چهار
در کافیه حضرت شریف نبوی مروت که هر روز و در هر روز که نهال یکا شرافت حضرت توقف نمود و
این مضمون فرمود که یا کمال است که من ترا نمایی برلی کاشتن که پنج آن ثابت بود بسیار آمدن سر بر سر
خوشت و باینده تر باشد از هر کشت برلی که لا شرف ما را بران یا رسول الله فرمود چون صیاح
کنی بگو جان الله و الحمد لله فلا اله الا الله و الله اکبر اگر چه بدین که هر توانست اگر کوئی این را
نسیج بعضی خبر که از این چهار کلمه درخت درخت از انواع میوه و این از باقیات صلوات
یعنی از جمله حسنات که چنانچه از این باقیات و صلوات تعب نموده و در سوره کاف بکرم
و از باقیات الصالحات عند ربان ثواب و خیر مایان فضل آن فرمود است از کشتن رسول
گواه میگردم باین که این حصار باغ من صدقه است بر فقرا و مسکین و اهل آن باشد یعنی از آن وقت
فرا کردم پس خالی از هر چیزی و فرستاد که ما من اعطی و صدق با حق قیاسه و تفسیر
هم در کافیه حضرت مقدسه جعفریه حدیثی منقولست که فقر بخند مت حضرت رسول اکرم
یا رسول الله اغنیارا مال هست که آن بنده آنرا دست کند و حج میکند ازین صدقه میدهند و حجاج
و مانیست بجهت بی چیز از سعادت آن محروم و فقریت فرمودند که هر که بگوید حدیثی از

صد بار یعنی الله اکبر گوید افضل است از آن کردن صد بار و هر که تسبیح نماید خدای عز و جل با صد
افضل است از آن کردن صد شتر یعنی برلی باقی حج و هر که گوید خدا را با صد بار افضل است از
بار کردن صد بار و در آن خدا را ازین و کجاها و کجاها ای آنها را و اینکه صد اسب یا برلی بجا
دهد که سوار شوند و بجا دروند و هر که لا اله الا الله گوید صد بار بوده باشد از روزی افضل
جسب عمل مکر کسی که در آن گوید پس این سخن اغنیای رسیده از اهل آوردند و بار دیگر فقر
بخدمت حضرت آمد و گفتند آنچه فرمودی باغنیای رسیده آنرا کردند فرمود **نظم** فضل الله توفی
من بشارت این فضل خداست بدهد آنرا هر که بخواهد و در حدیثی از انشور و حدیثی مروت
که در شجر ارجح از خلق است گردید و زمینهای هوار بدم از ملک و در آن مرتضی کان شاهد کردم
که بنا سبب و خشتی از طلا و خشتی از نقره و کاه و دانه از کار با سبب شد گفت چیت شما را
کاه با سبب و کاه و دانه از کار با سبب شد گفت چیت شما را
آن حاضر کرد گفت چیت نفقه شما گفتند قول مؤمن جان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله
اکبر پس چون گوید این کلمات را باینکه یعنی درین بنا کار کنیم و چون ساکن شود و خود را از کار
آن باز دارد و ما نیز در کار باز داریم و در ثواب که اهل آنان و از جناب عالمیان ما به
مروت که منتف اصحاب کشته فرمودند که ان شاء الله و اجتهد یعنی فرایید پس هاکند یا رسول الله
آیا دشمنی بر ما آمد فرمودند نه و لیکن از آن مراد اینکه بر ما بر دارد که شما را از آن چشم
نگاه دارد بگویند جان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر این کلمات بنزه سپهرات که آن
آتش نگاه میدارد و فضل و ثواب هر یک از اینها مبارکات علیهم و باینکه ما فرمود که معتبر
مذکور است از آنکه در مال بیخ صدوق در حدیث طوکان از کتب و در آن حضرت اشرف
منقولست که اذا قال العبد جان الله حج معه ما دون العرش فیعطی ثلثاها عشر ائصالها چون
بدن جهان الله گوید تسبیح کند با او بخندد بر سر شرفات پس خطا کرده شود گویند آن در برابر
ثواب بیک که هر کس باشد در کتاب بوجه بیخ صدوق مذکور است که مردی از ذلک را

و حال اینکه گویند لا اله الا الله را بنام برده الله تبارک و تعالی گوید که او باشد ای ساکنان
من بدست من گویند لا اله الا الله را بنحیثی که از بیم و در بسیاری از کتب معتبره است ذکر یافته
که چون انساب پس از انساب احترام حضرت علی بن موسی الرضا را بر موعودت بر ساختند
انداختند و در آنکه از خط بر موی نیشابور روانه میشد عاری بر آتش بسته و انحضرت بر آن
نشسته چون بچار سوق نیشابور رسید جمعی از اصحاب حدیث و علمای آنجا ملازمت نگاه
فیض انباشت متعدد بودند از آن خازن کتوز علوم در یوز فاداه حدیثی نمودند آن
منظور حضرت باری چون نور نگاه از چشم خانه غازی سر بر آورده فرمودند که شنیدم از پدرم
موسی بن جعفر که میگفت شنیدم از پدرم علی بن الحسین که میگفت شنیدم از پدرم حسین بن علی بن
ابطالب که میگفت شنیدم از پدرم علی بن ابطالب که میگفت شنیدم از رسول خدا که میگفت
شنیدم از جبریل که میگفت شنیدم از خدای جل جلاله که میگفت لا اله الا الله حصی من دخل
امن من عذاب الله الا الله حصار من است پس کسی که در آمد در حصار من این شد از عذاب
من راوی گفت چون داخل انحضرت گذشت ندانود یعنی با او از بلند فرمود که شرطها و شرطها
و نامش شرطها را و اینکه این کلمه طیبه وقتی بنده را از عذاب این میانه زد که بر عایت شرطها
آن بردارد و از جهل شرطها آفرید با ملت من داشتن و کردن قیلم بآن گذاشتن است و این کلمه
بر نویسد تمام اسید در کتاب توحید بطریق متعدده مذکور است و کلامی اندک اختلافی در الفا
هست اما محصل مضمون در هر یک است و در کشف الخصال حکایت از تاریخ نیشابور بدین کیفیت
مذکور است که چون داخل انحضرت بیا از نیشابور رسید ابو ذر و محمد بن مسلم طوی که آن
حدیث بوده بر سر راهش شافند از شرف ملازمت هر یک با او نشو و در بافته و بان سخن گفتند
و انحضرت را باینکه اگر من قسم دادند که روی ما را بخود را بایشان نماید معدنی باخارید بدان
حدیث که خود برای ایشان روایت فرمایند آن نور دیده مردمی ملتقم بدین کشته فرمود تا داخل
اولا و داشتند نگاه برده بود و در کتب بخارا را نور خود را چون خورشید ها تابان از عذاب

آن عذاب ظاهر ساخته دیده مسلمین را بدیده سعادت قرین خود روشن گردانیده بر نوشادی
سرور بر غم خاندنهای همگیان انداخت احسان و خلاصی بجایا البتاه بعضی میگفتند که شنیدم
نور خود را با او کرد و بر خاک میخاستند و قومی ثلثه و کثیر را بلباس خلاص میپوشیدند و قومی بدین
عاری تر پیش کردن اشتیاق میکشیدند و این شود و غوغا نمیکویند بر پا بود تا اینکه غمی از روی
گذشت پس علمای و فضلاء فریاد بر آوردند که یا معاشر الناس گوش کنید و در خاطر نگاه دارید
رسول خدا را باز در آن عرقش میا زارید نگاه انحضرت انجیدت شریف با سادگی مذکور شد ملا
فرمودند و بیت و دهجا و هزار و دوات و قلم نیشابور در آمد که آنرا نوشته ثبت نمودند و مترجمان
در کتاب مذکور و بدینگونه مزبور است که کلام لا اله الا الله حصی من قالا دخل حصی و من دخل
حصی من من عذاب الله و حاصل جعفر و بیکیست و بعد از آن حکایت نموده که این حدیث با انصاف
بعینی از امر سامانیه رسیده آنرا بکتاب ملا نوشت صحبت کرد که بعد از رسیدن وفات و اختتام
روز نامه حیات آنرا با وی مدفون سازند و چنین کردند شخصی و در خواب بدید برسد
که خدای تعالی با او حکایت کرد که از آمدن با او که لا اله الا الله محمد رسول الله از روی خلاصه ناله کشته
و انجیدت با تعظیم نموده باب زبانش بود و بر طبق این خبر جان بر داشت حدیثی که در کافی از
سید هر حضرت امام جعفر روایت شده که با این بن تغلب خطاب کرد و انصاف او نمودند که با این
چون وارد کوفه بشوی انجیدت را روایت کن من شنیدم لا اله الا الله خلاصا و حله الحشر هر که
گواهی دهد که نیست عبودیت حق و شایسته پرستی غیر الله تعالی از روی خلاصه واجب کرد برای او
جنت این کلمه که گفت که هر صنفی معان یعنی انبیاء و مخالفین نزد من می آیند برای هر که باشد این
حدیث را روایت کند فرمودند که ای روایت کن بدین کلمه که چون روز قیامت شود خدای تعالی خلق این
و آخرین را جمع کند پس سلب کرده شود این کلام را ایشان یعنی فایده این بایشان نبرد مگر آنکه بدو
باشد باین امر یعنی قاتل اهل بیت و مسلم داشته و غلط محبت و کلامی ایشان را بر لوح خاطر نگاه داشته باشد
عصل اینکه ایمان را اهل بیت از شرط این کلمات و فای آن از در اعتبار ساختن میگردد و در کتاب

نوحید مقدس و از جناب رسالت منقولست که خدای عزوجل موسی گفت یا موسی لوان
السماوات و الارضین و لا یصلین السبع فی کفه و لا اله الا الله فی کفه مالت بین لا اله
الا الله اگر اسمها و ساکنان آنها و زمینهای هفتگانه در یک کفه قرار و لا اله الا الله
در کفه دیگر باشد لا اله الا الله بر آنها راجع آید و هم در کتاب نوحید از فایده طریق در جناب
مقدس امیر المؤمنین انجمنون روایت شد که بیش هیچ بند مسلمان که لا اله الا الله گوید
مگر آنکه اینکله بکار بالا صعود نمود هر سقی یعنی طبقات سموات را شکافد و در یکدیگر
از سیئات آن بند مگر آنرا محو گرداند تا ستمی کرد بمثل خود از حسنات پس نوبت نماید
و نیز در کتاب حضرت مقدس جعفر علیه السلام منقولست که قول لا اله الا الله من الجنة کف
طیبه فیه ثبث است و هم در کتاب از آن رفیع جناب عروبت حدیثی که هر که گوید لا اله الا الله
از روی اخلاص داخل جنت میشود و اخلاص آن است که منع کند و باز در بار لا اله الا الله
از آنچه خدا حرام کرده است و نیز در کتاب از آن مقدس ای شیخ و شاب بر منعمون ما نوسا
که هر که گوید صد بار بوده باشد غیر بر زمین در آن روز و شب عمل مگر کسی که زیاده کند
در آن کتاب از آن مؤمنان ماب منقولست انجمنون که هر که گوید در روزی انبیا
لا اله الا الله و عدل لا شریک له اما واحد احد احد لا یخضع صاحبی و لا راد انوبد خدای
عزوجل برای و جمل و پنجه از حسن و محو کند جمل و پنجه از شر و بلند گرداند برای و در جنت
جمل و پنجه از درجه و بوده باشد مثل کسی که قرأت قرآن کرده باشد و از بار و دنیا نماید
خدای عزوجل برای و خانه در جنت و در کافی چنین است که هر که گوید هر روز ده بار یا محمد یا الله
الا الله تا آخر چنانکه مذکور شد نوحید خدای عزوجل را برای و جمل و پنجه از حسن و محو کند از جمل
پنجه از شر و بلند سازد برای و جمل و پنجه از درجه و کافی گفته که در روایت دیگر این نیز
تمیز بر حدیث است که نوحید بگویند آن در آن روز و نوزدی از شیطان و از سلطان و وزیر و
او را کبیر از کاهان و در کافی از آفتاب انور حضرت ابی جعفر انجمنون بشارت منعمون

که هر که

که هر که گوید انبیا لا اله الا الله و عدل لا شریک له و انبیا ان محمد عبده و رسول نوحید
خدای عزوجل را و هر از حسن و در کتاب نوحید از حضرت مقدس باقریه در کافی از جناب نوحید
جعفریه منقولست که جبریل بر رسول خدا آمد گفت یا محمد طوبی لمن قال من انشأ لا اله الا الله
و عدل و عدل و خونا حال کسی را منت که گفت لا اله الا الله و عدل و عدل و در روایت
انجمنون جعفریه انجمنون منقولست که هر که لا اله الا الله گوید در پنج خلق کند خدا انبیا
مرغمانان که مال بر مال نند بر بالای صاحبش تا انک قیامت قائم شود و نکر کند برای گویند
خود و هم در روایت که حال از آن مصر پس کمال انجمنون روایت شد که هر که گوید صد بار لا اله
الا الله الملک الحق المبین پناه دهد و از خدای عزوجل زعفران گرداند و جنت قرار و گویند
آن طالع غنا و کفر من در جنت باشد یعنی کفن اینک با برکت و سلب حصول ثروت و فضل
و نیز در کتاب از آن جناب انجمنون عروبت که هر روز سی بار یا محمد را گوید و بشارت
و جنت بفرستد و در جنت آید و هم در روایت که حال از آن پندیده از فایده لا اله الا الله
انجمنون روایت شد که هر که هر روز گوید یا تو یا لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله یا یا یا
و تصد یا لا اله الا الله عبودیت و رقا الله تم و با او کند و روزی نکر کند تا داخل جنت
گردد و آوردن الله تم بکی عبارت از شفقت و عبادت است که شامل حال وی گرداند
و در کافی بدینگونه است که هر که گوید هر روز لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله عبودیت و رقا
لا اله الا الله یا یا یا و صدق قادی آورده الله تم و در روزی نکر کند تا داخل جنت شود و
در بار و فایده این طالع را در جنت مذكور است که معنی از موالی غریبی ذکر باری و در روایت
و از برای حضرت امام زین العابدین حکایت کرد که روزی انحضرت بجانب صحرا میروند و فرشته
بود و من نیز از دنبال فرشته و بر ایافتم که بچند افشاده و پیشانی افور بر سکو درشت نماده
پس متوقف گردیدم چنانکه از فرشته و ناله او را میشنیدم و شنیدم هزار بار گفت لا اله الا الله حقا
حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله یا یا یا و صدق عبد از آن سرز عبده برداشت و فاس

شبه و در خمار طبعش سر بر آب بد کان تر شده بود کفم با سیدی وقت نشد که اندو تو باها
رسد و گریه نو کرد شود فرمود و محک بدی که یعقوب بن اعفی زنا زیمیم بغیر و پیغمبر بود
و در و زده پس داشت خدا بیگانه را میثاق را بیکر و اسیدا زانده موی شمشید شد
و از غم پیشش چیده و از کرب چشمش نابینا کردید و حال نکد پیشش زنده بود در د اردنیا
و من دیدم بدر و برادر و هفت نفر اهل بیت خود را کشته افتاده بودند پس چگونه اندو
من مطلقه گریه من کرد خود و اما فضل که شریعتا کبر در مالی شیخ صدوق در حدیثی طویل
از دوا بخش طهای علیه حضرت رسول الله ایضون منقولست که کلام الله کبر بالا ترین کلام است
و محبوب ترین اوست بسوی الله نعم یعنی نبیست هیچ چیز بزرگتر از من افتتاح نمازها نمیشود
مگر با یکبار آنجهت که است و نیز کوی آن نزد خدای عز و جل و این اسمیت که شریعتا کبر
بزرگترین اسم است علی خلاف النسخ و در کافی از جناب مقدس جعفری م ماثولست که گفتیم
لا اله الا الله و الله اکبر و الله اعلم و الله ارحم و الله اکره و الله اکره و الله اکره و الله اکره
با ایضون مرویت که قلیل و تکبیر بسیار کند چه بدی که نیست عجب و نیز بسوی خدا بیگانه
و قلیل و اندک و مغفرتا ثر جان و دل بر و در حار و اهل بیت عصمت و جلال و در کتب
معبره مبطوطه که در مطلب تالیف یافته مضبوط و مختصر است و ایضون مختصری درین باب است
و ایراد پیش از این ندار و لهذا همین قدر از ان کفایت نمود و مخفی نمائیم که ذکر کافی نیز بود و کذا
خفی و جل و افضل آنها حقیقت چه بقول هر طاعتی چنانکه سابقا نیز گذارش یافت موقوف بر
اختلاص است و از ان اذیت رایا و سمع محافظت و نگهداری امری در غایت صحت و تناسل
مشاوریت خصوصاً وقتی که گذارش از آن تالانیه و در معرض اطلاع خانی باشند و لهذا حضرت
شاه اخفاء ذکر مریدان را ستوده و بان وصیت فرموده است مگر فرایض چه اکثر کتب
در ان شریکند و در با عجب را در ان چندان مدخل نیست و نیز متضمن اظهار شعار اسلام
و دفع هفت ترک عمل و با اعتباری در دین است گذارش از آن علانیه بخش بلکه احسن شریعت

فازر صحبت گذاردن نازهای فریضه در مساجد و جماعات و فاضل در خانها و خلوت و قنات است
و بعضی از عباد و بدکان خاص از غایت اهتمام در اخفا عمل و حفظ اخلاص و فدی که کردند
میداشند اندکهای خود را چرب میبختند که میباید از خشک لب و دهان کمی بر لب آگاه و بنفش
از ان شویب رایا و سمع مخلوط و بنیاد کرد و از دوا غنی و دعای نهانی کلام معجز نظام
حیات بجهانی است در سوزنا غری و از ذکر بیکل نفس تقرقا و خبیته و در ان کجاست
من الخول بالغد و الاصال و لا تکبر من الغافلین ذکر کن بر و در کما رخصه در دل خود بزرگ
و ترکاری و یکبار یکبار است و آهست باشد با مدد و بشاکه و میباش از فافان و غیرات
از ذکر خدا اقبال و هم در ان سوره فرمود که اذ غار کیم مقترا و خبیته بخوانند خداوند خود را
بزاری و بنمای و در مصایب اشرف بلیا که در انها انوار و بشرف خطابه سراسر از سر ساختند
که با با ندر مایه بلجید الی الله یعنی افضل من النجوم الخفی نزد یک عجب بدیده بسوی خدا انبیا
بخیر عیض از عجب و بنمای یا اما در ذکر الله ذکر خدا لا ذکر کن الله تعالی ذکر خالص بود که کفیم
یا رسول الله حجت کامل فرمود ذکر خفی و در کافی از حضرت مقدس جعفری م ماثولست که قال الله عز و جل
من ذکر ی سر انکرت علامته خدای عز و جل فرمود است بعضی حدیث قاری که ذکر کند و انها
ذکر کنیم من او را انکار او هم در ان کتاب مذکور است که خدا یقین جعل بعضی من مرم و فرمود که با مقت
ان فی قلبک و اکثر ذکر ی فی الخواتم نرم سازیدی من دل خود را و بسیار کن ذکر مرا در خلوت و در
امر شاد و بی از حضرت نبوی م مرویت که خیر الذکر الخفی بهتر من ذکرها ذکر خفی است و هم در ان کتاب
مذکور است که هر سپهر سعادت و معلم ادب عبادت م قوی را دیگر آوازهای خود را بلند میبختند
فرمود علیکم انما تدعون سمعا بصیرا حاضرا لکم هموا و آهست باشد بر این نیست که بختان کسی را
که بی شتو او بینا در عاز است با شتاب طبع اشار و فهم دانا و وجدان نکر دان بران و مرانشا
روشن است که آنیکه حرف کل طیب لا اله الا الله هیچکدام شفوی غیب و ذکر و تحریک لبها ان کویا
میتواند کرد و بد اشارت بر لطیف میتواند بود بر آنیکه این لطف است جل برای ما افضل ذکر خفی

تادان در مجلس محافل توفیق خلوت در بهر حال کفایت آن در بیان تواند بود و شرب
این عبادت چون حق بخون حشمت الای شریعت ربا و معبر بکینه داشته و شریعت را به نوش فانی
نمود بجهل این مفصلات و موخر این مصولات اینکه در جناب الهی بچند قسم و هر یکی از اقسام
از افضل و ثواب بسیار است ولیکن چنانکه بیان شد بعضی در افرای از بقی طاعت بود
و یا داخل است پس با اختیار بند که بهر یافت این سعادت موفق گشته پوسته خود را با نوش
وقت و شاد و کشتن خاطر با زلال این فیض پیا پیان هوار و حرم و آباد دارد و در حرم خیر را بیا پیش
دوست مختص داشته در بان مراقبتش محبوب منع تر است لایق بیکان اندیشهای باطل و بیاد
این خلوت برای خاص نکند و در حق را مانی چون فکر و ذکر دنیای باطل و این بوستان
سعادت شریک آفتی مصوری مانند هوا و هوای همی با حاصل نیست بوییدگان لطیف و نیکو
و چون بندگان این سرزمین را بخت بدست دهد و در دفع آن از خود کردن و لا شریعت
کا هر لطیف و شوق کامل از کل عجز و در مشاغل آن بر آوردن بسیار دیگر و از آن
ناچار است قال الله تبارک و تعالی سورۃ النافقین یا ایها الذین لا تؤمنوا کم و لا اولادکم
عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون ای و منان باید که مشغول سازد شما را
مالهای شما و در فرزندان شما از ذکر خدا یعنی از غرض تعلق به مال و اولاد و انزاعیت عشق باین دو نقش
برآید و گره برآید و در خدا زیاد جناب الهی غافل و از گذشتن مرا هم بندگی و ظاهر که باید چه مقتضا
ایمان آنست که دوستی خدا بر دوستی هر چیز غالب آید و هیچ امری بان معارضه ننماید و هر که این
کار کند یعنی اشتغال این دو امر سریع الزوال از یاد خداوند متعال بازماند پس نشان کند زبان
کادان که باقی را باغی فریخته و سرهای سعادت و دجانی را باقی سودای این دو دشمن چنانچه
سوخته اند انما أموالکم و اولادکم کدشته و الله عنده اجر عظیم از اصرافان که بعقل و کار خود
از این خسارت عظمی باز برهنه و بقوت ایمانی جبار و علاقی این سرمای فانی را از هم گستره
فکر دنیا ایشان را از ذکر خدا باز نمیخواند داشت و فوادی اند که جناب جهانی بوی آسمانی

بایدان نشان نموده در سوره نور در بنای ایشان فرمود است رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة الای مردانی اند که مشغول نیسازد و
باز نمیدارد ایشان را خرید و فروش و زیاده و پیا داشتن نماز و دادن زکوة و ریت که
اینهاست که سببند که چون وقت نماز رسد تجارت گذارند و مشغول سازد کردند اجر ایشان
نزد خدا بیجا عظیم تر از اجزایات و نقطه مقابل این از اصرافان دیدار قوی است
اعتقاد چهل شاعر بودند که برای سود دنیوی دست از ثواب آخری و فیض خدایت
بنویسند و داشتند و از بی استماع لهو و اشتغال تجارت شناخته آن و الا جناب را در مسجد گذا
تفصیل این اجمال اینکه بدلولک و شرافت بخش منبر به بایر افلاک و روز جمعه تارک
منبر را انسر سعادت صعود فلک ساو بافتاب نور وجود در شک فرمای بهر خضر ساخته
خطبه میخواند و بدست زبان کوهر روحی که شاد رخسار مواظط بالغه بر کلامی فرموده
حاضران می افشانند که در بیوقت کاروان دخیل کلیم از شام رسیده اجناس طعام بجهت فریختن
آورد و در مردم به تنگی بکشد بود و رسم ایشان بود که چون کاروانی ببلات رسیدی
بجهت اعلام با از شادی طبل کوختندی و دست بردست زدندی چون او از طبل دست
زدن ایشان بکوش خواران مجلس غیث نشان رسید بران اطلاع یافتند دست از مواظط
فرواید این مجلس کشید بسرعت تمام بخردن طعام باشند لهو و پرورن شناختند چنانکه در
خدمت حضرت بغیر زده کس و بقول بازده کس و بقول هشت کس مانند پس حضرت انحضرت
از افرمودند که اگر میفریشتد و هیچکس از شما نمیداند از این وادی آفتی بسوی شما آید
و هر دایمی سوخت بهر حضرت دینا لعیا دینا بهر که در سوز مبارک جویست فر فرستاد
که اذرا و تجارة اقلوا انفسوا الیها و ترکوا کافرا فاما قل ما عند الله خیر من اللک و من
التجارة و الله خیر الزا و من چون بپند خرید و فریختنی با لهو و لعبی متفرق گشته رو
قبوی آن خرید و فریخت آوردند و ترا ایستاده گذارند بگوی محمد که آنچه نزد خدا بیانی است

یعنی انقباض نماز و استماع خطبه و فضل ازوم مجلس غیر از استماع و تحقیر و خداوند تعالی
روزی دهند کانت پروردی شمارا می خواهد رسانند و بیب التزم مسجد و اشغال
بندگی شمارا از آن محروم نخواهد کرد و باید که در هر بار رسد خود را تکیه و برپا و برپا
هیچ قوی که ذکر خدا نکند مگر اینکه شیطان و دنیا از ایشان کار بگیرد پس شیطان بداند که
الآن من مایضعون آیا می بینی که این جماعت چه میکنند یعنی سر از فرمان کشید و بد کرد خدا شغول
کرد بداند دنیا گوید بگذار ایشان را که مشغول شوند به کارهای ایشان کریم یعنی بنای
ذلیل و اسیر خود سازیم و از یاد خدا غافل گردانیم اما حاصل سالك طریق بندگی و ذکر خدا را می
عظمت از فکر دنیا و پای طلب غلبه بندگی محکم تر از دلبستگی اینست محمد موفایانیت
و دفع آن نگرانی و آسان و نه کار هر پند است و پای ضعیف که ایمانست خداوند احد صمد
بخشند و رای و جزو کاذب سالکان این طریق سعادت مقصد را در دفع این سنگ راه باری و در
شکستن این بند کزان مدد کاری نموده بمنزل مقصود رسانند و جملہ دها از فکر دنیا آشفته
در بیک تعلق و در فخر را بدستگیری عنایت پنهانیت خود را بپند و دیگر بیان بابت خود گفتارند
در بعضی کرامت برسد منزلت اما جلیس من ذکر نه نشانید بفضل و کرم **مجلس هفتم** در
ذکر و ثواب روزه که گذارید و عمر بن زیدان فوزی عظیم و سبب وصول مقام کریم است
برقشتر لبان و حق توفیق جناب سبحان و کرمه چشمان الوان نعم ثنویان جاودانی که زهرش
نمای لذات عاجل کام دلش از تلخ ساختن و مرض جان گذار ترزه و از مذاق جانها از آن لذت
مزه نعمتهای اجل نینداخته باشد معلوم است که نعمت بندگی جناب الهی نعمتی است که بنده صاحب
ذوق هرگز از آن سیری داند و سعادت عبادت آنند که سعادت که عارف صاحب شوق حظ از آن
خود طریقی تواند لذت شناسی که مذاق جانفشانی این نعمت روح فزاینده را فزاید که بنا را و نعم
دنیا بکوشه چشم التفات نکرد و پاکیزه نهادی که دست طلبش پیوسته این مرغ جان پرور
از شاخ بلند همت و لاجرم یکی با ثمار پیش و افاده بخاک صد گونه کدورت الود ما بر خاک کردن

سرچشمه و در آوردن آن در دانی که انعم دنیا و دین ساخته و از هوای تکلفات آن بادی
تکلیفات برداشته اند و نمی دانستند که باطنی چه است و کلام و نشان از جان شیرین خوشتر است و از آن
گذارش کالیف بر حق نیز از ایشان از راحت تر آسانی دلکش تر دیدن شوقشان بخوانی شبها
قیام و از سر و سبکها کمتر بخوانند و بخت و نشان از کرمی و نشاندن ایام صیام هرگز بر نهند
و حیوان گذارش و لطایف طاعات زار و نرند و از آن کرمی و نشاندن دوزخ و هوار و ناله کنند
میباشند قوی اند که اوقات غریبشان سراسر صرف بر و از لاشه زرع کشتن است و عمر ایشان
تمامی ببلور دادن سنگ نفیس اما در حکم خدا گذشت بعد و جهدشان در تحصیل ثنویات همیشه
بنده فرمان نفس بوده و قوی و حواسشان در حلقه ده من خالی پیوسته رعین سلطان طبع
نموده مگر هوس و شایب ایشان از خواب دنیا جز جلوی و نشانی لذت خویش و خوابند بد
و مذاق و حیدان فاحرشان از سفره توفیق محمد صفای لذت ترک لذت بخشید و در بند
که پیوسته چون در یک دکان در میانها دیدند آرزویش غیر آب تلخ و شور چاهساران ندیدند
از عذوبت و جلا فزاین چه خبر میدارد و برین قیاس تن بروریکه عمری در میان بی پایان
اعمال و اسامی بوده و آب و علف کل و شرب شکم چربی و تن آسای نموده لذت ترک آنرا که لذت
میشمارد ادوی زدیاست مدتی لذت سر حافی چرون ملک را لذت لذات شمرده و مقامی بی
و وصول بان زهره کس را دست رس در حالی است بلکه آن موقوف بشوق و شایسته های کامل است
و تحصیل این اشتها محتاج است بهیچون و ترکیبی بود منند که باطن یقیم آنان با صلاح ابد و در
مزاج و کار فلاسف و فیلسوف و غایب و آن عبارت از اطلاع بر آیات کرمیه و مظاهر اخبار
غریبه که از جهان گردان هر در و علت و طبیبان دار الشفا می بین و ملت هر کوزه عارفی و درود
یافته است و ناخجل آیات و اخبار است که در فضل و ثواب روزه و فواید آن وارد گردید و بنا
برین مجلس از ذکر مستغنی از آن مزین سبک داند و از آن معجون سودمند قدری شایسته بای
خاصه بیای از حصتهای کتب احادیث و کلام جا نیا برساند و چون آیات و اخبار بعضی

در مثل مطلق صیام در بعضی خصوص هر یک از اقسام آن و از این مجلس باید و مطلب
مربط میباشد و در هر کدام انشاء الله تعالی ذکر میکنم و اینها را در هر روز در مثل و مطلق
روزه برین معنی قانون تجارت پوشیده نیست که روزه عبادت است متضمن بسی فواید و منافع
و بسیاری از امراض نفسانی را سودمند و دافع و آن برای نفس تبرکات بنوعی اسباب و بهر حال
برای پنهان کردن ملامت سودهای فاسد و خیالات حاکم که از آدمیان و اکثر مستلذات در ملامت
نموده نموده است از آن بخیل و خیر انوار علمهای ماضی و شهودهای نفسانی تخفیف می یابد و در
هذه بیل زغمان من مطعون منقول است که گفت خدایت مقدس منوی معروض داشتم که از ادب و ادب
که خود را خدای خود نامیده یعنی اختر که نام مرا در این یک میخوانم که بدین طریق خود را از چنان قوت نیاشد و
دستگیر و فاسد که بر آن خدایت میشود در همان اخترت فرمودند که لا تفعل باغبان فان اخصاء
امتی الصیام ای کار هر یک چه بدی که خدایت است من خود را در روز داشتن یعنی روز این مرض
ذلیل و این مرض حاصل میگردد و نیز در اکثر عرفان از آنست که در غیرت که من لم یطلع الباه
قلیسم فان الصلوة و جاء کسی که موت نکاح نداشته باشد باید که روزه دارد چه بدی که در روزه
داشتن برای او و جاد است که قسمی از اختر کردنت دیگر آنکه چنانکه روزه بسی علانی و باطنی
منفید و نافع است بسیار از اقسام و از این جمیع با این مزیل و دافع است چنانکه در هفتاد
از حضرت علیه السلام هر یک است که ثلث بذهبن بالملغم و یزدن فی الحفظه المسوال و الصلوة
قرأت القرآن سه چیزند که میرند باغم با و می افزایند در قوت حافظه مسوال کردن و روز
و قرآن خواندن دیگر آنکه مرد صاحب هوش از ادب که در سکی و فتنی روزه مذکور احوال قرار است
که بچاشت و شای راه نمیرند با و ان نعمتهای دنیا پیوسته بچشم حسرت بیند که در دنیا بنگردند
آن یافتند و بدستاری توفیق و پای دمی همت بقصد و صلح در و نشان طوار که بطلانی بکنند
ایشان فا بر کشنده جامع این دو سعادت عظمی میگردد دیگر آنکه عاقل پیشین و مؤمن صاحب
از کربکی و فتنی ان المجرک که در طاعت پر طار کربکی و فتنی و قیامت با طاعت میتواند

نمایند و تدارک آنرا هر چه هست ساختن بجهت غایت تقوی و استغفار خود از ان مختص
میتواند نمایند بگویند که نفس کیش مغرور از ان ضعیفی و شکستی بهم رسد و آن از احسن شیخ
حمید و در درگاه جلال الهی پسندیده است خوشا ضعیف کردن و ایمان از ان قوت گیرد و ضعیفی شکستی
کسی شکستها بآن درستی پذیرد چنان خشنک لوی که موجب نزد ما فی از حق کرامت شود و در جا
زرد و رنگی که نور و سرخ روق روز قیامت گردد و فواید مذکور مستفاد از اخبار شریف است که
در فقیه است ذکر یافته و بجهت ایجاد از ادب عبادت آنها بجهت درین مقام شدیدا بخواهد خداوند
عالم عز و شانه بجهت چنین فواید عظیمه نعمه امل را بشیرت بکلیه صیام اجندی و تاج و هلال سعادت
این عبادت سر بلند داده و بهر دست و پایی از اکل و شرب ابواب فیوضات و روحانی و مشروبات
جا و دلی بر روی بندگان کفوفه است و چه فیض از این بشیرت میتواند بود که بنده بخیل این اندک
بیاورد در هر صابران داخل و شرف و کرامت **فلا تلهو بالصیام** که در هر روز از اعران است
و بهر حاصل میگردد و لهذا در کلام خدا **فانما اثم الله هدی** از روزه بصیرت بر شاد است **فلا تلهو بالصیام**
و تعالی صورته الهی و استعینوا بالصبر و الصلوة استعانت و طلب یاری کنید در بنداید و حوائج
خود بصبر و نماز و در فقه از عالم تلق و خائف کوفه قرآن حضرت با فی عبدالله بهر تفسیر بکلام هدی
نظام منقول است که مراد از صبر روزه است و فرمودند که چون نازل شود بمو نالند و سختی پس باید که در
طرحه بدین معنی که الله عزوجل میفرماید **فلا تستعینوا بالصبر و الصلوة** و بطریق این خیرات ای که ماه
رمضان را شریعت بصبر و صبر کنید و استعانت هر روز و نماز در شاداید و حوائج چنانکه در مجلس دعا گذارش
یافتن از ادب فخره دعا و از من شریعت مطهره عز است و لهذا در دعا استسقاء بهر روز روزه
میدارند و در نیم بصیرت رفته نماز میگذارند و طلب باران نمایند و نیز از این جهت در وقت که سید
این و جان به باضادای بخیران ادا دهد مبادی نمودن با را چنانکه روزه داشتن احوال چنانکه با بقا
حمت ذکر اوقات و انجا را و تار دل پذیر که سر را قلام که با تاش طایر و طایر با بد از نجس فضل
نواب روزه هر یک بخیل و صیاتی فقرات عبادت عزیمت کاهل ادر سلو و طریق

که در آن هر کلام عصا کشی و دستگیریت در کتب معتبره حدیث زیاد است که این مجلس گنجایش
 ابرار و نایان داشته باشد لهذا اذان بقدریکه شاید و برودش خاطر مستمعان گران ثواب کفایت
 میشود از آنجمله در فقیه و فقهیه ترا حضرت سید الانام و مودب ادب قیام و صیام جناب
 بنویس معقولست که الصوم جنة من النار و روزه سیرت که نگاه میدارد از آتش و هم در آنجا
 شرفی از آن صاحب بن خفیه ما ثورات که الاخره که شیء انتم فلقوه تباعد الشیطان
 منکم كما تباعد المشرق من المغرب و در فقهیه که تباعدت ایاجندم شما را بجزی که اگر آنرا کنید
 در دگر در شیطان از شما چون دور بود در شرق از مغرب بگوید یا رسول الله فرمود الصوم یقوی
 وجهه و الصدقة تكثر ثمره و الحسنة الله فاللوازة علی العمل الصالح لقطع دابر و الاستغفار و تلبس
 بکلی شیء ذکوة و ذکوة الابدان الصیام روزه سیاه میکند روی شیطان را و صدقه صد میکند پشت او را
 و دوستی بر آید خدا و سعادت و عمل صالح قطع میکند نسل او را و استغفار قطع مینماید رت
 دلش را و هر چیز برل زکوة تنب و زکوة بر نماز و روزه داشتن است و نیز در آن چند کتابان شایع در
 حساب میباشد که الصیام فی عباده و ان کان علی فراشه ما یقرب سما و یقرب قاعا علی فراشه است
 روزه دارد چهار رشت و اگر چه خفته باشد بر سترها دام که غیبت نکند مسلماً و یقرب از حضرت ائمه
 مرویت که قال الله تعالی الصوم بها و الناجی به و الصایم فرحان حبیب یطهر و حبیب بلقی رتبه رسالت
 و الذی یفسر محمد ص و الخاوی فم الصایم عند الله الطیب من الزنج المسک و مضمون فقرات مذکور
 در کافی نیز چند حدیث جلیلا که مذکور است حاصل بعضی آنکه الله نعم فرمود است که روزه بر آن
 منت و من جزا و ثواب میدهم بان و روزه دارد زیاد و خوشحالیست یکی وقتی که روزه میکند شاید
 و دیگر وقتی که با خداوند خود را رفاقت مینماید و قسم بآنکه یک جان محمد پیدا است که هر آنکه بوی
 دهان ناخوش و روزه دارد نزد خدا یا خوشتر است از بوی مشک و ماغ شعور از بهارت با باشد
 الصوم بی و نا اجری به استقامت مینماید که روزه را از سایر عبادات فضیلت خاص و بجز آن معبود
 عالمیان جز این اختصاصی هست و در کافی و فقیه هر دو از حضرت مقدس جعفریه این مضمون روایت

شده که الله نعم میبوی و می نمود که چه چیز منع میکند از این مناجات گفت یا رب اذا جلد من المناسبات
 مخلوف غم الصیام بزرگوارتر میدانم و از مناسبات با تو با بوی ناخوشی که دهان روزه دار می
 دارد یعنی بروزه ام و آن بوی ناخوش است پس و می کرد الله نعم بوی که یا موسی الخاوی فم الصیام
 الطیب عندی من بهج المسک هر آنکه بوی ناخوش دهان روزه دارد خوشتر است نزد من از بوی
 مشک و هم در آن دو کتاب از آن دفع جناب این مضمون معقولست که هر که روزه دارد برای خدا
 روزه می دهد شدت گرمای پس بدو و آتش می رسد و کل کند خدا بوی هزار رشت که هیچ سکرده باشد
 دعوی او را و بشارت داده باشد و بر آید تا چون افطار نماید خدا ی غر جعل کند ما الطیب عیال
 و روح ملک آنکه کنی اشهد وانی قد غفرت له چه خوش است بوی تو و نسیم بوی تو ای فرشتگان
 من گواه باشید که بدرستی که من بخشش آمیزیدم او را و نیز در آن هر دو کتاب از سر و شیخ و شاب
 جناب رسالت ما به مرویت که ان الله عز وجل فکل ملک منکم بالادلة للصایمین و در فقهیه
 ملائکه است بدرستی که خدا ی غر جعل کائنات فرشتگان خود را با جمیع فرشتگان را بدو کردن
 برای روزه داران و فرمودند که خیراد مرا بچیز دل از خداوند خود نماند ذکر که که بدرستی که اذ فرمود
 که امر نکردم فرشتگان خود را بدو برای عدی از خلق من مگر آنکه منجناب کردم برای ایشان که
 حق او و در فقهیه از حضرت مقدس جعفر تیره مرویت که یوم الصایم عبادة و صیحة و شیخ و علمه
 مستقبل و دعاؤه منجناب خواب روزه دار عبادت و خاموشی و شیخ و علمه مستقبل و دعاؤه
 مستجاب است و در کافی از آن امام همام معقولست که انما ای الصایم قوما یا کونوا و جلا با کمال
 له کل غرض مندر بعضی نفع عبادت چون پسندد روزه دارد حبی یا که معجز بود یا مردی یا
 که چیزی میخورد و تسبیح میکند برای او هر مؤمنی که در آن است و ممکن است که نزدیک او و رجلا
 از شک را وی باشد یعنی حضرت قوما یا کونوا کثرا رجلا یا کلا و در فقهیه از دهان حضرت
 روایت شده که من که در صوم قال الله عز وجل ملائکه عبدی منجناب من عذاب فی آخرین الحدیث
 هر کس بسیار روزه بگیرد خدا ی غر جعل فرشتگان را که او بدید که بنده من پناه جست از عذاب من پناه

بعد از آنکه بگوید یا ایضا فیض شوق آنکه هر یک از کسان نعمت مغفرت را بخواند
آن صلاهی و کارگران غزیه های است کاهل با در تعبیر برای اجل کار فرمایت در کتب معتبره
بسیار هوشمندان را از آن پیش ازین در کار است خوشاموس صاحب توفیقی که بسیار
مضامین اخبار هوا و باغ نظر اعیان و تفکر سازد و دامان سحر کف چیدن کاهای کونا
این همه فضل و بقاءهای از خدا فرزند پرورند که سگی در ده را از سفر معاد خود داند و آب
آن کشتن در میان خود را سیراب گرداند و آتش حرارت جگر بر دوش خورشیدهای معاصی خود را
سوزد و از نفوس سیاهی شکسته رنگش چراغ سرو در شبستان کوی فرزند زبوت دماغ آن
هوا و هشت رضای الهی کند و از خشک لب و دهان بنگار مراد سعادتی چنان حطب اللسان
گردد و ضعف حواسش را محض ثبوت مجاهد طند و بهوشی نغاش بر این آگاهی و بیداری
خواند با جمله سعادت توفیق این عبادت را اعظم مواهب و اشرف ارباب است بنده قدر نعمت
هوا را با در آن شکر گذارد و در یافت فضل و ثوابهای مذکور امید دارد باید بود در فضل
اقدام روزه از ضرر و مضرت و در بیکار زانها را اقسام بسیار و تفصیل آنها متعلق بکتاب فقه
و درین کتاب در ذکر است و از جمله آنچه در این وراق ذکر نمودنی و عارض زبانی است
بمشاکل خاصه بیان بر بوی فواید اخبار و آثار و در این نسیب و نهیت فرموده اول روزه ماه
مبارک رمضان است که از سایر اقسام صیام نیز به فضل و ثواب خرم و در محفل گرامت و شرف
بر حله و اشغال اقران خود صدمه نشین است و هر چه مبارک ماه جم کاهی که سی بار روزه های
شریف تمام است و سعادت شمای عزیزش هر یک سیاه بار خاندای فیض و نعمت و
ساعات متوالیه اش زنجیر پیکران فیوضات و دو جهانی موجبات و از آن متواتر و اش
جنود شوم و غایبانی فوجها و حیدر شرافت از عرشدیدی و در شبانگاه صبح نور و زکی
و عید بران چه صا و قش هر یک طبع جاذبی متمایز اند از اضر مودن اساک چاره کرد ساء
قامان اوقات شام هر کدام میزبان رحمت عام با غلام شادان نای سفره آو مقربان جنت

بخندان ما کنش تکلیف اطاعتش و شرف حد بیت کلبان موقوف مان غاشر سالکان مسلک این
بشر وصول بر منزل سعادت ابدی سیمان آیتش در نظر حسن شناس هر یک معنوی و کشف
و بر هر کان لبالبش در بدنه حق بر هر کدام نازنین لایه و شی طیب خوش میایست از در جفا
علاقه شانش سبز و فرخنده و در میان شریعت بر دانه هلالش بر سر نیکو هلالش انگشتی است که چو
کشاد صورت پدرش مراقی نور چهره مقصود نمای زهی خجسته هلالی که برده فقل باب صبر
و بدند که کلبه ابواب جنان نشان تو بجهت عبادت و عنوان آزاد نام جبار و مقرب این
خبر سی روز متوالیت و غنچه شصت و یک این ایام و لیالی طلق اخلاق فرمان پزی است و
اسای صاحب تحبیر این چشم آرد هلاکت است و در زن آفتاب غایت زبان کو یا بکست عذر
خواه جبارم بر دوزن و شیخ فروزانی چراغ عالمی از آن روشن بالیدش نشان ضلعه حنائ
و کاهیدش نموده محوسیات چه در نکاحی غفلت که باین صفت از اینک دلمایستوان زدود
و چه حاصل اطاعت که باین داس انزعوج زندگانی میتوان درود و طاعت حیرت ایمان مکرر
نشان دین را بکست و جستن هلال این شهر معظم بر اعشائمه هلال طبعی بکارتی خوان
اعمال صالحه تلبس لباس شبانه روز فیض این لیالی و ایام خود را شایسته نظر قبول میتوان کرد
و طایبان مقام محمود و صعود نزد بان سی پیکار ایمان مبارک و سعادت خود را با یوان اخلاص
بنیان قرب حضرت معبود میتوانند رسانید **نظم** مه مبارک رمضان است مقدم
سعادت اخلاص مغفرت انجام چه ماه جبین بلند بالائی چه ماه هوش باد ببری بخت
زعام چه ماه آنکه بر و محسن عزت افزایش ذکر ادرت و دلخلاق روزگار تمام بنویز و بخور
زیر که اینا راست هفت زین سبب و دلنک است خرام بر و بش از شب قدر است عزیز خالی
که باشد از دل و جانش هزار ماه غلام ازین جفت قدریت نام او که بود چه روز روشن ازو
قدر اهل بیت کرام از اینک کشت شب قدر از زمان پیداست که قدر او شناسد کل زخو و عوام
چنان عزیز تر از خلق از دعایت لبش کنند و چو کل بصد این ایام زهی مبارک ماهی کاتب

بختگاه کند پیشکان زخاص و زعام / زدر رفتن ایام او بهارش مامول / شاد و ماکر شاند بر
خلق تمام / کسی زبختش اگر چنین بجهت بپند / بعد خواهشش بد شکفته روی شام / زحق چه
خزیده رساند این / مبارک و / که شد بخلق از واکل غریب جمل حرام / شود سیاه از آن رفته
دید و بدر / گشت کشته در آن نامها زجرم تمام / بود بشرب لب تشنگان چشم فیض اچر طول
عمر خوش آید طول این ایام / جلال ماه مبارک ماهی عظیم الشان جلیل القدر و فضل و ثواب طاعت
و عبادات در سایر شهرها و در این ماه بدر است در منزلت این شهر باری و بقیه شهرین پس
که جناب شما کتاب کردیم خود را در این فرستاده و داد / در این صیام را از اختصاص داده است قال الله
تبارک و تعالی سوره البقره یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم
تتقون اما ما معدود و ان لا یحصر مضمون هدایت مقرون با این خطاب بطلب اینکه ایمان
مفروض شده است بر شما و در این داشتن چنانکه مقرر شد بود بر پیشانی نا شاید شایسته بود
بالحاظ این فرمان و محافظت بر آن با اجتناب محرمات که مقتضای شایسته و چهره روز نشود
انسانی را و فراموشی انداختن چنانکه سابقا مذکور شد و در هر روزی چند که در آن معین
و معلوم شد یا روزی چند که در آن اندک و در روز آن آسانست و درین لایحه از حضرت
حیات مخفی موقوف است که گفت شدیم از آن عبد الله که مقرر بود که آن شهر رمضان لم یقرض احدی
علی احد من الامم قبلنا حاصل معنی اینکه فرض نکرده اند است خلاصه ماه مبارک رمضان را بر
همچنانکه نامان پیشین گفتیم پس بفرموده خداوند جل و جلاله یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم
الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم فرموده ایمانما فرض الله صیامه شهر رمضان علی الانبیاء و
الامم ففضل بر علی هذه الامه و جعل صیامه فرضا علی رسول الله و علی امتی از این جهت که درین
کرده بود خدا و در ماه رمضان و پیغمبران و شرکتستان بر فضل و برت داده است باین ما
این است که اگر چنانچه است و در آن فرض بر رسول خدا و بر امتش و مدبر نور و ظلم و مقدر
شهر و ایام عرشانه بعد از فقر چند دیگر از آن مذکور بنا بر قول و بخواه مقربان بیان این ایام

معدود

معدود داشت نموده فرموده است که شهر رمضان الذی انزل فیما القرآن یعنی ایام معدوداتی که در
داشتن در آن بر شما فرض شده است و در ماه رمضان است باینکه شهر بیک ماه عطف بر آن صیام باشد
یا اینکه ماه رمضان امتحان ماهی است که در فرستاده شده است در آن قرآن که شهر رمضان باشد
بند و انزل خیر آن باشد و نزول قرآن در این ماه با خیر است که ابتدا و نزد اعراب بوده است یا اینکه
جمع قرآن در آن با سمان دنیا فرود آمده بعد از آن از آنجا متفرقا بر زمین نزول نموده است یا اینکه
که ماه رمضان ماهی است که در فرستاده شده است در شان آن قرآن که هر یک کتب علیکم الصیام باشد
و در هفتم اینها بیشتر رمضان چند وجه گفته اند از آنجمله اینکه رمضان مایه و نذر و فصل است معنی
سوزانیدن دانیاه و از آنجمله این موسوم شده که گناهان را میسوزاند و غالی میگرداند و اینو چه
در کتاب اقبال از حضرت نبوی روایت شده و وجه دیگر اینکه رمضان از اسماء الهی است و شهر رمضان
یعنی ماه خدا و یا اینکه همه مایهها و سالها از آن خدا بیجا و تدبیر او و قطعات و مایهها و مایهها یکی بر
خامه تقدیر است و است ایما را بنصوص وجهی برید شرف بخود نسبت داده و شهر رمضان نام
فراوه است بلکه در اخبار و آثار انا ما عزم بر ذکر او بیشتر از الله تعالی شده چنانکه در صدر خطبه
شریفه منسوب به حضرت ذکریا علیه السلام و مؤید این مقام است در کافی و فقیه از سعد بن خفاف
روایت که ماهی است که در خدمت حضرت ابی جعفر بودیم پس ذکر رمضان نمودیم آنحضرت فرمودند
که مگویند این رمضان و مگویند شهر رمضان آمد رمضان که بدین معنی که رمضان احب است از
اسماء الله و خدا تعالی بی آید و نیرو و جز این نیست می آید و میر و چیزی که ذایل و فانی گردد و بعضی
مخصوص خلوقات است و لیکن مگویند ماه رمضان در اخبار و آثار دیگر زبان بیان بر فضل و ثواب
اینها و در آن کو با و جلال شال این عزیز کرده و در کمال در کتب و صفای دلالت واضحه
آینا ظاهر و هویدا است از آنجمله حدیثی است که از آنکندای و طاه و عقده کنایه شکله حضرت نبوی
در جواب سوال و وقوع اشکال یکی از علایم بود و ما نور و در کتاب بنویسید فقیه مذکور است فصل
عجل اینکه جمعی از ما بود و بنده من آن عبط علم و جود آمده اعلم ایشان چند سطر بر سر این ناخنده این بود

دو نیاست امیر مان هر که افطار فرماید از غبار و زده دارم و منی در اینجا بوده باشد و با بن
خدا بیجا آید کردن بند و آمرزش بر کینه ها نگذشته و با بعضی از جنات که شد یا رسول الله نیست چنین
که ماه قمری بر این داشته باشد یا شمع یا حضرت فرمودند که هر چه بپزد یا آتش و اگر چه نصف خرما
باشد و هر چه بپزد یا آتش و اگر چه بشیرتی باشد یعنی در بیخ خود سعی نماید و اگر چه نصف خرما
باشد یا آتش یا صابون منی را بآن افطار فرماید امیر مان هر که از شما میگوید باید در اینجا خلق خود
الوده باشد و از گذشته بر صراط و درونیکه میگذرد در آن قدمها و هر که تخفیف دهد در اینجا ملای
بند خود یعنی با خدمت ایشان سبک سازد سبک کند خدای تعالی بر او حساب و او را هر که باز دارد در اینجا
شر خود را باز در خدای تعالی از او غنیمت خود را در روزی که ملاقات نماید با او و هر که اگر کم کند در اینجا
یعنی اگر کم کند و داخل اینجا در روزی که ملاقات نماید با او و هر که صبر جمیع خود کند در اینجا صاب
کند خدای تعالی بر حمت خود در روزی که ملاقات میکند با او و هر که قطع کند در اینجا بر حمت خود را قطع
کند خدای تعالی از او رحمت خود را در روزی که ملاقات میکند با او و هر که گذرد در اینجا بکینه استی
نزد خدای تعالی برای او آتش و هر که ادا کند در اینجا فرضی بوده باشد برای او ثواب کسی که ادا
کرده باشد همشما در فرضیه در غیر اینجا و هر که بسیار در روزی که ملاقات نماید در اینجا برین گران سازد خدای
تعالی او را در روزی که سبک نماید از اوها و هر که تلاوت نماید از قرآن بوده باشد و او را
مثل هر کسی که ختم کرده باشد قرآن را در غیر اینجا اینها الناس بدستی که درهای جهنت در اینجا
کشاوه است پس سوال کنید از خدای تعالی که نزدیکانها را در روی شما و درهای دوزخ در این
دست است پس درخواست نمایند از خداوند خود که نکشاید آنها را بر روی شما و نیاطین
مغلولند یعنی در تید و بندند پس سوال کنید از خداوند خود که بساط نکشاید آنها را
بر شما امیر المؤمنین فرمودند پس بر خواستم و گفتم یا رسول الله چیست افضل حال در اینجا
فرمود که یا ابا الحسن افضل حال در اینجا و بیع و پریشانی از آنچه خدا تعالی حرام کرده است
بعد از آن حضرت که هست پس گفتم چه چیز صبر کند یا رسول الله یعنی باعث که بر چیست

فرمود صبر بر این آنچه حلال نموده خواهد شد از نمودن نیاه یعنی بختن خون تو که آنرا بر حوض حلال
خواهند نمود و گویند یا نظر میکنم بنویسم تا نمیکند امیری برای خداوند خود و بختی که بر این بختند
شد با شقاوت شقی ترین او این و آخر من را و قرین با کند و نافه نمود پس در نزد با صریح
بر یکجا نیست بر تو پس نکین ساخت از آن بجهت یعنی محاسن تو را پس گفتم یا رسول الله ایضا تو را
سلامت دین من خواهد بود یعنی در آنوقت دین من سلامت خواهد بود فرمود سلامت
خواهد بود بعد از آن فرمود یا علی هر که تو را بکشد پس تحقیق که کشته است مرا و هر که دشمن
شود ترا پس تحقیق که دشمن شده است مرا و هر که دشنام دهد ترا پس تحقیق که دشنام داده است مرا
برای اینکه تو از من همچو نفس منی روح تو از روح من است کل تو از کل من است بدینکه الله تعالی
مرا و تو را از یک نور برگزید مرا و تو را پس اختیار کرد مرا برای نبوت و اختیار کرد تو را برای امامت
پس هر که انکار کند امامت تو را پس تحقیق که انکار کرده است نبوت مرا یا علی تو وصی منی بودی
فرزند منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی بر امت در حیات من و بعد از من و من امر تو
امر من است و حق تو منی منست قدم بخورم با آنچنان کسی که صیوشت ساختن نبوت و کردار نبوت را
نیز بر خلق بدستی که تو را نبی حجت خدای بر خلقش و امین اوئی بر سرش و خلیفه اوئی
بر بندگانش و نیز در کتاب امانی بر او است مهر سپهر معالی حضرت ابوالحسن علی بن موسی
الرضا علیه السلام بر بزرگواری و امانت با کرام الطهاره از حضرت نبوی در ایت خدا فرمودند که انشیر
رمضان شهر عظیم میثاق الله فی الحکات الخد بدینتی که ماه رمضان ماه است شهر کرامت
بسیار از خدای تعالی در آن حسنا و محو میناید در آن سیئات را و بلند میکند در آن درجا
هر که معتدق کند در اینجا صید قرمز خدای تعالی برای وی و کناهانش را و هر که نیکو کند با او
یعنی سدا خود آرزو خدای تعالی برای او و کناهانش را و هر که نیکو سازد خلق خود را آرزو خدای تعالی
برای او و کناهانش را و هر که فرو خورد خشم خود را آرزو خدای تعالی برای او و کناهانش را و هر که
صبر جمیع خود کند آرزو خدای تعالی برای او و کناهانش را بعد از آن فرمود آنحضرت یعنی علی بن

موسی الزمان انقضی می نماید یکبار ایما نماید مثل ماههای دیگر بدین معنی که ایما چون روی آورد
سوی شما رو آورد بایک و در حین چون پشت کرد و در روز شنبه است که باید بامروز پیشگاه
ایما نیست که حشرات در آن مضاعف یعنی چند برابر است و عبادی خیر در آن مقبولست هر
نماز گذارها از نماز غیاه برای خدا بخواهد در رکعت سنی آخر از داخل سجده او را بعد از آن فرمودند
بدینکه شفیق حق تعالی یعنی در تفاوت تمام کسالت که بیرون رود از نماز و آمرزیده نشد باشد
کناهان او پس این هنگام خاسر و زیانکار خواهد بود در وقتی که فایز خواهند شد نیکوکاران
بجایزهای خداوند گردید و در روایت فقیه بر روایت جابر از حضرت ابی جعفر یعنی حضرت امام محمد
این مضمون منقولست که بود رسول خدا ص که چون نظر هلال ماه رمضان می نمود و بجانب
قبله کرد میفرمود که اللهم اهدنا لایس و الايمان تا آخر چنانکه میزد و گویا می شود بعد از آن روی
بر دامن کرده میفرمود که ای که در دامن چون طلوع کند هلال ماه رمضان غلظت شود
سرکشان شیاطین و کشود و گردد درهای آسمان و درهای جهان و درهای رحمت و پیر شود
درهای آتش و مستجاب گردد دعا بوده باشد خدای تبارک و تعالی را نزد هر قطری یعنی وقت
هر روز کشودن آنرا دشواری که آنرا نمیکند ایشانرا از آتش و نه امیکند نماند هر شب که
آیا سائلیست یا استغفار کند دست الها عطا کن هر نفق کند از اخلاقی یعنی عوض دین را با
نماید و تلفی تا چون طلوع کند هلال شوال نکند و شوند مؤمنان اینکه فردا بیا مید
سوی جایزهای خود که فردا روز جایز است بعد از آن انحضرت فرمودند که بدین قسم
با کسی که جان من در دست است که این جایزه جایزه دینارها و درهمها نیست و در حدیث
دیگر هم زان امام رهبر در فقیه در تعلیم مرویت بدینگونه است که یا جابر جابرهای خدای
عز و جل مثل جایزهای این پادشاهان نیست مراد آنکه جایزه در هم و دینار عطای ملوک و فکا
ضایت عمل و کرمها و در روز پادشاهان ذوال و قنات و جوار اهل حق نه چنین بلکه عظیم و ان
خدا فرزون و از دست انداز قنات و ذوال مصوبست و در مالی شیخ صدوق از آنها اجتناب

شیبان پناه سعد بنی روایت شده که محصل مضمون آن اینست که بدین معنی که ایما چون روی آورد
مستند که موی کند پرونده داران استغفار میکنند برای ایشان در هر روزی زناه و رمضان
تا آخر آن و ندیمها بیند روزه داران از هر شب وقت افطار ایشان که مرزده نماز ای بدکار خدا
که جنتی که گریست کشید بداند که و زود باشد که سیر گردید زلفی بسیار تا چون شنبه از ماه رمضان
شوند که کنند ایشانرا که مرزده شما را ای بدکار خدا که جنتی که آمرزید خدا بر شما کناهان شما
و قبول کرد نویز شما را پس نقل کنید و اندیشه نمایند که چگونه خواهید بود در این محله و خواهد
گردان اعمال یا از زندگانی دیگر از این حدیثی است که از حضرت اشرف خاتم الانبیاء دان سرچشمه
ذلال مقال و معانی مطلق عن الهوی ما نور و در کتاب ثواب الاعمال و مالی شیخ صدوق مذکورست
فان اثبات علم از روز در حدیث بیان فضل و ثواب روزه هر روز از ایما سعادت اندوز
بمقبضیل میورد و بحالوت گفتار شکرش را عالمی را نشاند ادانک سعادت این صابیت فضل آثار
نموده اند ملخص معنی محصل مضمون این خبر صدق شیخون اینست که بعد از این جبرک که از این
عباس سوال کرد که چه ثواب کسی را که روزه دارد ماه رمضان را و شانس حق آنرا گفت عبادت و ثواب
جبر تاحدیست که نمونای چیزی که کوشش و توکشت و بو خاطر تو نکند باشد و قافه کرد آن نفس خود را
برای آنچه جرمی را از آن چه از آن داد نمودی آن عالم و این و ازین است بعد از این پس چون
رفت از نزد او و معنی آن که دیده او طلوع صبح عیدت وی فتم فتم که از آن حدیث
و تقاضای آن کردم پس وی بسوی من تافه گفت بشمار من که میگویم شدم از رسول خدا صلی
علیه و آله که میفرمود که اگر بخواهی شادمانی در ماه رمضان یعنی از فضل و ثواب عالم بودید این شکر
نم بیشتر می شود بدین چون شوال شود امر از خدا بخواهد برای امت من هر کناها را بخواهد که هفتاد و چهار
کنا باشد که او بلند کرد بدین برای شما دو هزار درجه و با کند ای شما بخواه شهر یعنی در پیش و نوب
خدای عز و جل برای شما روز دهم هر کجای که بیایند در این روز عبادت یکساله و ثواب چیزی و نوب
برای شما روز یکساله و عطا کند ثواب خدای تم روز دهم هر موی که در بدنهای شماست قبل از روز و

از هر یک سفید کرد و بالای آن دو لایه هزار خانه باشد از نور و در زیر آن دو لایه هزار خانه باشد
و در هر خانه هشت باشد و هر غنچه حوری باشد داخل شوند بر شالینی چون در انعام باشد
هر روز هزار فرشته با هر فرشته هدیه باشد و عطا کند شما را خدا ایضا و در چهارم در جهنت باشد
که یکی از هشت جهنت است هفتاد هزار قصر و در هر قصری هفتاد هزار خانه و در هر خانه چاه هزار
تخت بر مرغی حوری و در پیش هر حوری هزار کین که مقعر یکی از ایشان خنجر باشد از دنیا و
دانست و عطا کند شما را خدا ایضا و در پنجم در جهنت الماوی دکان بزرگ است و دیگر است از هشت جهنت
هزار هزار نفر در هر قصری هفتاد هزار خانه باشد و در هر خانه هفتاد هزار خون طعام باشد
و بر هر خوانی هفتاد هزار کاسه باشد و در هر کاسه شصت هزار رنگ طعام باشد که شصت هزار نام باشد
و عطا کند شما را خدا ایضا و در ششم در دالالام که آن نیز یکی از هشت جهنت است صد هزار نفر
و در هر قصری صد هزار سر و در هر سرای صد هزار خانه و در هر خانه صد هزار تخت از سر
درازی مرغی هزار ذراع بر مرغی زوجه باشد از حور العین که بر هر سرای شصت کیو باشد
که بافته شده باشد بدو با قوت بر کبر و هر شاخ کیوی را صد کبوتر و عطا کند خدا ایضا و در
هفتم در جهنت النعیم که آن نیز هفت دکان است ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدق
یعنی آنچه هر ایشان داده میشود بپاداده شود عطا کند شما را خدا ایضا و در هشتم مثل عمل
شصت هزار زاهد و شصت هزار عابد و عطا کند شما را خدا ایضا و در نهم عطا میکند هزار نفر
که از آن و هزار عتقان نمایند و هزار مرابطه یعنی کسانی که اسباب است بهای جهاد باشند
و عطا کند شما را خدا ایضا و در دهم بر او چون هفتاد هزار حاجت و استغفار کند برای شما افاضه
و ماه و شایگان و چار باوان و مرغان و درندگان و هر مرغی و کبک و مرغی و خشک و
ماهیان در باها و برکها و درختان بنویسد خدای تم برای شما روزی از دهم ثواب چهار حج و
که هر حجی با غیر آن بهتر از دهم و هر حجی با صد نفی یا شصتی که دارد شده باشد و کرد خدا ایضا
برای شما روز دوازدهم آنکه تدبیل نماید سیات شما بجهنت و کرد اندک سیات شما را صلا

انجمن و بنویسد برای شما هفت هزار از احسنه و بنویسد خدا ایضا و بنویسد خدا
برای شما روز سیزدهم مثل عبادت اهل مکه مدینه و عطا کند شما را خدا ایضا و در چندی
و کاشی که در میان مکه و مدینه است شفاعتی و در روز چهاردهم بر چنانست که ملائکه
کرده باشد با آدم و نوح و بعد از ایشان با ابرهیم و موسی و بعد از او با داود و سلیمان و عیسی
که عبادت کرده باشند خدا ایضا و با هر چه می و عطا کند برای شما خدا ایضا و در پانزدهم هفتاد
حاجت از جهانهای دنیا و آخرت و عطا کند شما را خدا ایضا و در شانزدهم ثواب لا و استجاب
کرد خدا به تعالی دله شما را و استغفار کند برای شما حاملان عرش و عطا کند شما را خدا ایضا
و در هجدهم در رقیات چهل نفر که در از جانب است شما باشد و در از جانب چپ و در از جانب
و در در قفا و عطا کند خدا ایضا و در شانزدهم شصت که که چون از قبر برون آیند در بر
کنید آنها را و تا آنکه که سوار شوند آفرینند خدا ایضا و بنویسد برای شما که سوار شوند و در
آن روز و روز هفتم که خدا ایضا که بدین منی که من تحقیق آفریدم که کاهان ایشان میدان
ایشان را و بدین منی که ایشان بختیهای روز قیامت را و چون روز هفتم شود امر کند خدا
جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و معاذان عرش و کبر و بین سادات و اشراف فرشتگان را اینکه
استغفار نمایند برای امت محمد و تا سال آیند و عطا کند شما را خدا ایضا و در قیامت ثواب بدین
یعنی مجاهدان یا شهیدان غزای بدر و در ثواب لایزال بجای بپایانست و چون
روز نوزدهم شود هر روز هفت فرشته در آسمانها و زمینها مانند مکرانیکه دستوی خواهند از
خداوند خود که بیک زیارت قبول نماید با هر ملکی هدیه و اسامی می باشند و چون سپهر روز
تمام شود فرشته خدا ایضا بنویسد شما هفتاد هزار فرشته که حفظ کنند شما را از هر سلطان و جم و بنویسد
خدا ایضا برای شما هر روزی که روزه داشتید روزه صد ساله و کردانی میان شما و آن فرشته
و عطا کند شما را ثواب کی که قرارت کرده باشد و نور و انجیل و نبود و فرقا را و بنویسد خدا ایضا
برای شما بعد هر پری که بر ال جبرئیل است عبادت سال و عطا کند شما را ثواب پنج عرش و در

و فرج کند با نهار آید که در قرآن هزار حوری و روزیست و یکم فراخ کرد اند بر شاگردان
فرج و برادران خاناری و تخت با و کرد و نورش را مثل خورشید و کرد و در میان
مانند وی یوسف و در روزیست و دوم فرستاد یثا بسوی شاهان الموت و لجانا که
بسوی بختان و دفع کنند از شاهان و بکیر او دفع نماید از شاهان و دنیا و عذابا برت با
و در روزیست و سیم گذرید بر اربابان و صدیقان و شهدا و جهان باشد که هر کس در
هر تنی با اوست من و در روزیست و چهارم بیرون فرستاد از میان آنکه هر یک در میان
جای خود در وقت و عطا نماید هر یک از شاهان و ثواب هزار بار و هزار غریب که هر روز
باشد از وطن و طاعت خدا و عطا کند شاه را خدا و عز و ثواب انا در کردن هر بار باشد از
فرزندان اعیان و در روزیست و پنجم بکند خدا تعالی برای شاهان و بر عرش هر یک که
و بر هر کس می خیم باشد از نور و گوید خدا ای امت محمد من خداوند شام و شاهان و کسرا
سید در آید بسایه عرش من درین قیام و بخورید و بیایید که او را که خوف نیست و کسین
غواهد شد ای امت محمد بجزت و جلال من که هر یک بفرستیم البته شاهان بسوی بخت چنانکه
خجسته اند از شاهان و اولون و هر یک از شاهان که در دایم هر یک از شاهان از نور و صلابت
کردیم هر یک از شاهان بر نافرین باشند از نور که تمام آن از نور باشد و در آن زمان هر یک از
از نور و در هر حلقه فرشته باشد قائم بکن از فرشتگان بدست هر فرشته هر یک از نور داخل شد
بمحاسب و چون روزیست و ششم شود نظر کند خدا یثا بسوی بخت بر امر خدا یثا برای شاهان
هر کس از آنکه خونا و عطاها و یا که نماید شاهان و اهل عبادت و از بختان و در
بخت و هفتم چنان باشد که نصرت و یاری کرده باشد هر یوم و مومن را و پوشانیده باشد
هفتاد هزار برهنه و خدمت کرده باشد مرا بطور با یمنی که گذشت و چنان باشد که خوانده باشد
کتاب را که فرستاده است خدا یثا بر بخت و روزیست و هشتم کرد خدا یثا برای شاهان
جنت الخلد صد هزار شهر از نور و عطا کند شاهان و ثواب عتبت الماوی صد هزار فصل از نور و عطا

کند

کند شاهان را خدا یثا در عتبت الماوی صد هزار شهر و در هر شهر هزار حجره باشد و عطا کند شاهان را
صد هزار از شاهان در جوار هر شهری هزار خانه از عتبت الماوی و در هر خانه هزار تخت باشد از نور و یثا
بر هر تختی نشیند باشد از حوالین و چون روزیست و نهم شود عطا نماید شاهان و ثواب هزار بار
حاجه یعنی محل بختی در دون هر حلقه که سیدی باشد و در هر کس می خیم باشد از نور و یثا
عش هزار بار ثواب باشد از نرسن و هر بار یک حوی باشد که در اوقات و در هر بار باشد
و بر روی هشتاد هزار شایخ باشد و هر شایخ کیسوی آمان باشد و در اوقات بر چون تمام شود
روز نویسد خدا یثا برای شاهان و هر یک که بکند ثواب هزار غریب و نویسد خدا یثا برای
شاهان و بیست سال و نویسد خدا یثا برای شاهان و روزیست و دوازده هزار روز و دوازده سال و دوازده
بعد از آنکه رو یا بید است بکند و در هر صراط و در جلات و نویسد خدا یثا برای شاهان و ثواب
بر صراط و اما از عذاب و بخت و در بخت که از آن بایان میگویند کند و نمیشود آن دنیا و روز قیامت
بعد از آن کند و بخت و آن در برای مومن و داران مردان و زنان از امت محمد و بعد از آن بکند
رضوان خازن بخت کای امت محمد بسوی بان پس داخل میشود امت من در آن بسوی بخت
هر کس که از زبده نشد برای او کلاهانش در ماه رمضان پس در کدام ماه از نور خواهد شد یعنی نماید
که این فضل و ثوابهای کون از خدا فرزند که هر روز در آن ایام بیاید مومن و عده شده و
بر آن مرتبه بکند که با داب و حدود صیام چنانکه در شرع انور مقررات تمام نموده و حرمت انجام
شریف عالیهام و این لیلای متبرکه که لازم الا حرام را که بیغی بانی دارند و چنانکه انا کل و شرب
و سایر امور یک از شروط صوم و براءت و ذم از امت کف نفس میباشد هر یک از اعضا
و جوارح را نیز از آن کتاب قیام با داشته بختی نفس من برت از سلوک طریق هر گونه
ناشایست عقاب مع بردست و بکند از نرسن چشمم را که کشتن حسن اعتقاد باب نگاه اعتبار
ختمی و طراوت بکند و بکند که در وقت فرای نظرها ی حرام منطس و کسرا نرسن
کوش را که شبستان خلعت اکبر خاطر از نور شوقی آن روشنائی داشت می پذیرد و در اوقات

شاهان

و سر و امثال آن از نور و ضیاء پیدا زند سر آنست که نفس را که چه کرد آن نسج و غلبه خداوند جلیل
میثاق بود و لغز با اکل بیت و عقیبت بر آمدن دینی نکند و بنان مقال را که طوطی مثال نکند خای
نلاوت قرآن و مواظبت عقیقه توان نمود مانند سن دیوانه پوشیدن هر آتش و بکار نه نیفتد
دستی را که برای وافرش میباید و دستگیری بی دست و پادان فوت کوفی داد باید با در کوتاه
دستان نادر و تزلزل نماند و باقی را که چه طریقی بندگی بکران توانی در زیر پلان کشید
هر زه کردی که چهای هوسهای نفسانی نغمه بایند محمل آنکه شکم را شامیدن و خوردن
روزه است هر بایل را اعضا نیز میباید که از فعلی که نه بر وفق نصای خدات بروزه ماند و اذیت
شایستگی فضل و ثوابهای مذکوره را از حقیقت احوال بکزی که حرکت خارجی را شایسته آنکه
طریق جاهلان لاهی و پورشان خلل را تکالیف الهیست که برای آنیکه شغل بهم رسانند و پدماقی
روزه را با آن از خود گذرانند کاهی بجز این مضروب هیچ اما چون نعمه خارج از پرده فانون
شریعت پروردگار میسر بجز با مانند کاسه طنبو و بر خطا و دوا را زها میبازند و زمانه
عباده ازی نفس و غل و شعب لیل و نهار مانند صراط قار با مال آلات نکر و غش و شکر گردانند از
شغل و اشتغال و سختی حریفان بدنها و نقد تقوی و ورع را شغل قادر در میان زند جهان الله چه شکم
آدمی جاهل که در آشنای فرمان پروردگاری و طلب سر منزل رسکاری فرس هوس در طریق
نا فرمای او میزند و در حین چشم رحمت نادداشتن و کردن موقع برآمدن کاهان خود افراشتن
خود را مستوجب غضب و عتاب حضرت او بیکر دانند در میان خرم طاعت میخواهند آن خطیان سوختن
و در پیش صهر کناه میخواهد که چراغ رسکارتی فرزند در عقیقه از جناب جعفری و موقوف است که انا
رحمت فلیجسم سمک و بهر لکن الحکم و الفیج و دج المروانی الحاد و لیکن علیک و قانا الصابیم
ولا تجعل یوم فیومک کیوم خطی چون روزه داشتی پس باید که روزه دار و کوش تو و چشم تو
از حرام و قبیح و ترک جدل کردن و از هر خدسکار آن نمودن را و باید که باشد بر تو و قادر و روزه
دار و مکر و آن روزه روزه خود را شل و زامط از خود یعنی باید که فریضه میان این دو روزه

کذبه

کذاری و در وقت روزه با سر خود از آن کتاب تحریرات و قیام بیشتر باری و هم در وقت
آن حضرت نبوی ص حدیثی است که نیست هیچ بنده روزه داری که کمی اول و شام ده کس
گویند من بروزه ام سلام بر تو باد دشنام میدهم تو را چنانکه خود شام میدهم مرا مگر آنکه
خداوند تبارک و تعالی گوید ای عابدی با الصوم من شریعتی فدا جرت من انذار پناجبت
بنده من بروزه از شر بنده من تحقیق پیدا دادم و ادا آنش و نیزه عقیقه مذکور است
که آنست نام و آن خواجده عالمیان روزی داشتند که کثیر خود را دشنام میداد و بروزه بود
آنحضرت طعامی طلبید فرمود که بخور گفت من روزه ام فرمود چگونه روزه بحال آنکه تو بیشتر
دشنام دادی بدینکه روزی نه هفت روز طعام از شراب بیت طبع الحقیقه سوقا نیکلام بنده
در می باید که بکنداری زبان در روزه چگونه اصلی اصل و در ترتیب ثواب بر آن چه مقدار
غفل است و هم در فقیه از جامع علوم اوایل و اواخر حضرت امام محمد باقر موقوف است که خطا
بجای نموده فرمودند که با جابر من دخل علیه ثمر رمضان تصام صام و قیام و روزه من لیل
و حفظ فربه و لسانه و نفس بصره و کفایتی خرج من الذنوب کیوم قلده الله هر که داخل
بر او ماه رمضان پس روزه دار تو روزه از او غیر و عبادت پاره از شبان و تکامل در فوج
و زبان خود را و فرموده خود را و باز دار و ازیت خود را یعنی ازاری بکسی
نرساند بیرون آید از کاهان چون روزهی که ناسیده باشد و علماء درش جابر گفت که گفتیم
جعلت فداک ما احسن هذا حدیث فدا کی فرمودم چه نیکو حدیثی است فرمود ما شد
من هذا شرطه چیست و دشوار شرط است این فای نیکلام هدایت نظام صریح است در اینکه
ترتیب این ثواب بروزه باین شرط شرط و آمرزش گناه در این ماه بر عایشان ادا ب
مطو است حضرت خداوند مهربان باید که آن سر با نصیبه و در ماندگان بجز هوسها
اسیر از طریقی طاعت خود باری و در اقامت مراسم عبادت خود مددکاری نماید
چراغ علم و عمل کافرا بدار از شد با د هوسهای نفسانی و در میدان فنون و سوره

حادث می بود در پی یاد و دهنده بی زحمان حضرت روایت کرده که افطار بر آب بشوید و بگویند
دلوا وهم در فدی ب مذکورات که آن علیا کان یحب ان یطرح علی اللبیب امیر المؤمنین و دوست
بداشت و بنکویشر و دیگر افطار کند یا افطار کرده شود بر شیر دیگر یا زنجیره در وقت افطار که عسل
اختیار است عسلت باد عید ما مؤثره گویا و مطالب خود را که از آن بجهل قبول عبادت از نه که الهی
کرده و از زنجیره دعا نیست که در فقیه و کافی و قدس بی نیز مذکورات که سید البراس چون افطار
میتواند اندکان تنطق میفرموده اند که **اَللّٰهُمَّ لَكَ حَمْدًا و عَلٰی رَحْمَتِكَ اُنْقَضَ مَسَامِعُنَا**
ذهب الغله داشتت العرف و بقی الاجرام البراسی فرموده داشتیم و بر بنی و افطار کردیم و قبول
کن انرا از ما رفت شکلی و زشتی دیگرها و ماند ثواب و در فدی سید بر ذیل حدیثی مذکورات که
کالا جناب امیر المؤمنین در وقت افطار سونق در دخی کرده چون میخواست که آن آمد میگفت
بِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ لَكَ حَمْدًا و عَلٰی رَحْمَتِكَ اُنْقَضَ مَسَامِعُنَا انک است التبع العلم ینا خدا
روزه می کشام الهی برای نور روز و کفر و بر بنی نور روز و کفر و بر بنی نور روز و کفر و بر بنی
که نویسی شود بسی دانی و دیگر از اینجا افطار فرمودند روزه و سران و طعام برادران و احلیم و زدن
و باران که هر یک کاهان گذشت و سبب غفران و در میزان نظر قبول با لا کردن بندگی
چنانکه در خطبه بلوغ بنویسند که در اوایل این مطلب بحث بخیر یافت مذکور شد و نیز در آن خطبه
گذشت که چون اغرضت اغضمون و اضر نمودند بعضی از خوار و بوقف عرض رسانیدند که ماه
برین قاهر نیست فرمودند که **انقوا النار و اهلوشقوة** انقوا النار و اهلوشقوة ع ما بهیج بلایا
و سعی کنید در صیبات و اگر چه بنصف حرمانی و شربت آبی باشد که برونه داری و خورایند و خود را
بهیبت آن اراقت دهانید و بر وانی جگر که از فیه مذکور است که آن برگزین و از اجلال و جواب
این سوال که در دهان مجلس با جلی دیگر کرده بودند چنین فرمودند که **اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی کَرِیْمٌ یُعْطِی هَذَا النّوْءَ**
مستکم من و یقدر الاعلی مذق من لبن یفطر بها طائفا و شربة من ماء عذاب و عمرات لا یفقد علی کس
من ذلک حاصل معنی آنکه بدرستی خدا تعالی کریم است و عطا میکند این ثواب را از شما که بخواهید

نداشته باشد بر قدر علم شمس که باب آن مجتهد باشد افطار فرماید بآن روزه در برابر این از آن
یا خرمانی چند اندک برحالی که قدرت بر پیش از این نداشته باشد و نیز در فقه امامان امام ابی حمزه
مرویت کفر بودند که من فطر صائفا را چون مندر که افطار فرماید روزه داد بر آب سرد و است
نوفه مانند ثواب آن روزه دار و در همان کتابها ازها پنج باب بمنقول است که در داخل
مجلس پدرم در ماه رمضان هر کس او را یا سدر یا یاسدانه چه شیمات این شیمات گفت
آری فدای تو کردم این شیمای ماه رمضان عرض از این سخن چیست پس آنحضرت فرمود
که یا قدرت داری اینکه از گردانی هر شبی از این شیماده بده از فرزندان اسمعیل که در
گفت پدر و مادرم فدای تو گردانید نمیرسد و وفا نمیکند مال من باین پس آنحضرت ابن علقما
که میکرد نارسید یک بند و هر مرتبه که که میکرد سدر بر میکش که قدرت برین نداشت پس گفت
که یا میتوانی اینکه افطار رنغانی در هر شب مرد مسلمان را کف بلی و مکر را هم میتوانی بکشت
پدرم که این بود مردی یاسد بر بدینیکه روزه کشودن ثواب در مسلمات را برابر
میکند باز اگر درین پند از فرزندان اسمعیل و نیز در کافی و فقهاء از محیط معارف و معالم
حضرت ابی الحسن کاظم هم روایت شده که تقوی علی خلاف الصائم افضل من صیامک
افطار فرمودن ثواب در روزه دارت و در فضل و ثواب زیاد تر است از روزه نمودن
در آن کتاب شریف مذکور است که فرمودید عباد حضرت بخدا ۴ روزی که روزه بیدار
میفرمود که کوفسندی را پنج سیبوند و قطعه قطعه ساخته طبخ میکرد و چون شب
میشد خود بر سر دیگها رفته سر روی مبلک پشم میذاشت که بوی آن شود و بالادریا
بعد از آن میفرمود که کاسها بیاورید و جدا کنید برای آل فلان برای آل فلان یعنی
آنرا خدمت میفرمود و برای کسان میفرستاد بعد از آن نان و خرما می آوردند و خود بآن
تغی میفرمود و این شیوه از آن امام همام و اشرف کرام بر طبق گفتار چند بزرگواران از ائمه
بود که لذت الکرام علی الاطعام لذت اللبام فی الطعام لذت کریمان در خوردن است

و لذت لیسان در خوردن هوشندان دانند که خوردن غذای تن است و خود است
غذای جان و از آن جسم قوت میگیرد و از این ایمان از خوردن فضل میزاید و از خوردن
فضیلت و از آن ریخ و علت نفوذ می نماید و ازین عاقبت دنیا و آخرت مجلا شود و
مکمل و میرانی و اطعام دوستان و برادران و رفیق و ایمانی از افضل فضایل و احسان
حال ثروت و مال و خوشترین زمینهاست و سفره و سعت احوال و لذت و تنعمها
خوشاگر کسی که مغز اشخاوش چون فی شکر هفت مجلا و لذت کام بخشی لشکامان
برورده باشد و در هر صاحب همتی که سفره نغش مانند گل هوای در پیش بر یکان پریش
احوال گسترده بود و سرفرازان داده که مانند غزال گریازی داشته باشد در سائیدن
لبیب و دهنها اندل و جان قدیم سحر فشارد و خندان کرم رونی که لاله صفا که بویخته
نلق دست دست روی داشته باشد از تر دل در پیش این فان بر طبق اخلاص گذارد
الحاصل تلاش در این لذت و اهتمام در ابرای آن سنت هر کس بگذرد وقت ضرورت
و از اهام امور است خصوصاً توان کردن و خصوصاً در ماه مبارک رمضان هر که فدا بایند
تلاش انجمن نمایند و چنانکه مذکور شد اگر چه بنصف خرمانی بادم آبی باشد و روزه دار
اخطار فرمایند اغیار در آن تقصیر محض که بحق و در تلاش چنین فضل و ثواب بی غایت
جان مغنی است اهل ثروت چرا سنت ندارند که جمعی بر سفره ایشان روزی خود خوردند
و ادب مکنست چرا مضایقه نمایند که خلق بدست ایشان از خوان و رزاقیت الهی قیمت
خوبتر نیست **نظم** ز اهل جود چه منت دهند بزدانت نه نور خاند ز روزی زهر تابا
چون در مجلس و از دم بامب و دلفی دسامرین مطلب سمت بخیر یافته بود در مقام
بشر این ایشان می نمود دیگر از انجمله گذاردن نمازهای نافه هر شب که از انجمله
اطهاره مانور در کتب معتبره مذکور است و چون این صحت طولانی و لشکان و حقیق
ادراک توفیق آنها را در حقیقت بکتاب مبسوطه نمودن در کمال آسائیت و در این مقام بذکر آنها

نویز دارد و از انجمله دو رکعت است که شب از انجمله بعد از نماز خفتن گذارد می شود
هر رکعت بعد از فاتحه سه قل هوالله احد و بعد از فراع هفاست غفار و حدیث این
نماز و فضل و ثواب آن در مجلس سیم این باب گذارش یافته تکرار آن ضرورت دیگر
از انجمله اعمال ایمان خواندن دعا های ایام و لیالی و محرکات و این نیز در اکثر کتب اعمال
مزبور و خامه سخن طراز که مرعی شود انجمله است در عدم ابراد آنها در مقام معذور
دیگر از انجمله احیاء شهرهای عزیزی انجمله است خصوصاً شب قدر که در فضل و شرف سار لیالی
هلالند و آن مهر آجیبات دل زندگی بر اهل ایمانی فایده توفیق بندگی از ظلمات تاریکی آن
میتواند یافت و از شایع طول زمانش با چراغ بیداری سپر منزل رستگاری میتوان یافت
تاریکی آن چون سواد مردم چشم نام نور و ضیاء و مانند ساعتی هر یک در آن
امید را بعینه میل توفیای پیدا و بخشان صاحب سعادت بکشا کشت بخت خواب
چشم شب غریب شب فیض الهی باز دست نکند و باغبانان کاش عبادت
برای کاشتن تخمهای هر گونه طاعت این شب را کمتر از شب بیدار بنشینند و قدر
و شرف این شب همین بس که نزول قرآن مجید در آن بوده و جناب سبحان از برکت و صف
نموده در سوره دخان در شان آن فرموده که انا انزلناه فی لیلة مبارکه که نیکو ما
فرستادیم قرآن را در شبی بابرکت که شفق در باشد چنانکه در کرمه انا انزلناه فی لیلة
القدر و تفریح بان شده و نیز چه فضیلت از این پیش که حضرت پروردگار و مقدر لیل و
نماز این شب را در کتاب کریم خود مکرر نام برده و در سوره مبارکه که قدر از ان هزار
ماه بهتر شمرده است و در تفسیر مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که شب قدر
حکونه بهتر است از هزار ماه فرمود که عمل صالح در آن هزار ساله عمل در هر ماه که شفق در
در آن باشد دیگر از فضل فضایل این شب بزرگوار است که بر عاقل و منزهت و معق
مرتبت اهل بیت عصمت و دلیلی واضح و بان و رفعت شان ایشان از این فیض انوار

باشم فرمود نشسته بکلام گفتیم اگر از راهم نتوانم فرمود بر فراش خود خوابیده بکلام گفتیم اگر از راهم نتوانم
فرمود بآنگی بر روییت اگر کشتا غائی اول شب بقدری از خواب یعنی اندک خوابی کنی بدین
دره های آسمان کشوده میشود در ماه رمضان و در قیام و بند کشیده میشوند شبان
و مقبول میکرد دعای مؤمنان خوب ماه است ماه رمضان در عهد رسول خدا ص آن را
مرفوق مینامیدند و شبیه آن باین اسم هانا باعتبار وسعت رزق جلالت در آن
و هم در آن کتاب را نوا کتبا یا میخوانند و میگویند که رسول خدا ص چون ده روز در آن
میشد بنده از رستگاری زان احتساب میشود و شبها را احیا کرده برای عبادت بکار
دیگر اشتغال نمیزد و نیز در فقیه مذکور است که زکریا از محمد باقر با جعفر صادق
روایت نموده که پرسیدم آنحضرت را از شبهایی که مستحب است در آن عمل در ماه رمضان
فرمود شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم فرمود شب بیست و سیم
الجبف است و حدیث آن اینست که حضرت گفت رسول خدا ص که منزل من در است از شب
پس اگر من مرا شیی که داخل شوم در آن یعنی بجهت بعد مسافت مرا مکرر بیدینه
آمدن میسر نیست شیی که بهتر باشد برای من تعیین فرمای نادان بیدینه ایم و در
خدمت تو بهر اسم عبادت قیام تمام پس آنحضرت او را شب بیست و سیم امر فرمود و شیخ
صدوق بعد از ذکر آن حدیث گفته که نام این دو جنیف عبد الله این را نصاری بود الحاصل
این چند شب خصوصا و شب آخر خصوصا شب آخر شب قدر بودن اقرب و در باطن
انها بخواب یا بایست و لعب که بدتر از خواب غفی پس عجلت دیگر از آنجمله و دعای ایا
موجب فرجام مغفرت انجام است و دعاهای مشتمل بر و دعای در کتب معتبره چون صحیفه
کامه و فقیه و فذیب و غیر اینها بسیار است و این مختصر کنایه ذکر آنها ندارد و آنچه
کنایه در دعای مختصر است که حضرت نبوی ص بکار بر عبد الله انصاری تعلیم فرمود
و حدیث آن اینست که باین مذکور روایت کرده که جمعا از رمضان بخند متاخر حضرت

نغم چون مراد بد فرمود ای جابر چه خواست از ماه رمضان و دعای کن آنرا و بگو آنرا که لا یخفد
آخر العید من صیامنا ایاه فان جعلته فاجله من حرمی و لا یخفد من حرمی و ما که هر کجا این را خواند و در
یک از دو چیز است دهند یا رسد یا رمضان دیگر یا امر خدا یا او را الهام کرد آن اینها را
آخرین عهد از روزه ما آنرا و اگر کردی آنرا یعنی ماه روزه آخرین تا کنی پس بگردان مرا شوی
و مگردان مرا محروم از آن بحال ماه مهله رمضان ماه است عیان که ایمان فرا و برای جلال
مراکب ساعی حیدر سیدانی وسیع القیاس حضرت خداوند منان کافه اهل ایمان را در آن
بر بودن کوی فلاح بازی و سمنده است بلند مؤمنان سعادت مند را در سکنای حقیقه
و دشواری ریاضت عبادت و مراعات داب و شرط آن از غرض و سقوط تکمیل برای
نماید قسم دیگر از افام صیام که ناهجران بنده زندگی و شتران کالای بندگی و فخر و قیمت
آن شناختن و قطار بارگشتان ایام عمر از تفاسیر اجناس مضایق آن کرانها ساختن و فرو
نورده سنی و از مؤکدات آنها که در این مجلسی که نمودن دلیل و شان معانی دلکش اجناس
و ابرو در آنها را در نظر بصیرت دوستان بسلک کثک بیان بر طبع عورت از چهره کشود
نخست روزه سه روز است در هر ماه پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه میان و این را هر روزه
در است عقی هر که این سه روز را روزه دارد چنانست که همیشه روزه باشد شهادت این
مدعا کلام علی مرتضی است در فقیه که صیام شهر الصبر و ثلثه ایام من کل شهر بله
بلال الصبر و صیام ثلثه ایام فی کل شهر صیام الدهر ان الله تعالی يقول من جاهد الحت
فله عشر اشلهار و روزه ماه رمضان و سه روز از هر ماهی ببرد و سوسه سینه را و روزه
سه روزه در هر ماهی روزه در است بدستی که خدا تعالی میگوید که هر که حسن کند پس او را
ده مثل آن یعنی یکم این مذکور روزه این سه روز قایم مقام روزه سی روز خواهد بود
و چون هر ماه باین مواجبت نماید چنانست که تمام سال و تمام عمر برونه باشد و هم در فقیه
از جناب مقدس شیخ جعفری ع میفرمود که رسول خدا ص روزه داشت تا اینکه

نوع و شرح و دین با آن در پیغم را سلی داده و غفور رحمت شامله در روزی و بیست
 بیست چنین رسول شفاعت خواست از نزدی عالم است بر عالمیان نهاده و نیز در
 سیزدهم ایما غزین که کوه وجود الهی و جناب صراط امیر المومنین و انصاف و خیر و عدل
 نموده و بیست و شش فقره و محضر خدا بقا بلی و وجود کرامی و تقدا لغو و اشتیاق گشوده و هم
 غزایما و خججه منافع و منافع و فقره العین و ایل و اخ و حضرت امام محمد باقر و متولد
 و خضیض نسیم را بخیر شیدا و وجود فیض که خود رتبه آسمانی بخشد و بقول بعضی هم ایما
 نیز به امانت و کلام تا بدین طریق باشد حضرت امام محمد تقی چارم و زبان مبارک ایشان
 حقه بر امثال و اقران خود در دست و بقول بعضی دهم یا پنجم ایما نیز مولد حضرت هادی علیه السلام
 و بدین شرح فرمایم بدین اعلی مرتبه عزت و احترام است و بقول اکثر در باز دهم ایما شرف و ترویج
 خیر الشاکه در عالم بالا نام حضرت امیر و عروس داده سعادت قربان در حلقه خیر میر و
 عالمیان برده نشین بود با شایسته با شایسته جناب الهی جلوه ظهور نمود و آن بخل و مصلحت
 حدیقه امامت ازین چون خداوند پسند سر از شرف تمام کرامت مقدس آن عالم بالا و شایسته
 ملا و اعلایا و بسیار شریفی خود مباحات فرمود تا حاصل صورت احوال ایما و نکو شایسته و خدا
 ایما ضایع را سلی و در خوش صاحب و فیض که ایما فیض قرین و ایام و لیلی چنین را که کند
 و ضایع طاعات کونا کون از روفه و نماز و صدقات و زیارات و دعوات مانور ایما
 مقرون گذاینده و امان و رخصتی چنین را با یکان از دست نکند از چه اعمال مذکور مقرر شده
 در نظر قبول خدا و بدلیل بسیار جلیل و فضیل و ثواب هر یک از آنها روز جزا در کف جنان
 ترازوی اعمال بغایت تشبیه است در تقیه از حضرت مقدس موسویه اینمضمون منقول است
 که هر چه در بیت در هشت سفید ترازو و غیرین ترازو عمل هر که روزه دارد روزی از رجب
 آسمان اندازد و خدا ایشان هر روز همان کتاب انعام رفیع جناب اینمضمون مرصع است که رجب
 ماه نیز کرامت مضاعف صیانت از خدا شایسته در آن حسنت را معصوم بگرداند در آن شایسته را

هر که روزه

هر که روزه دارد روزی از رجب و در شوال و آن یک ساله راه و هر که روزه دارد سه روز و هر که روزه
 برامی و هفت و هم در تقیه از حضرت امیر علیه السلام اینمضمون مانور است که نوح و در اول رجب
 سوار گشتی شد پس هر که روزه را که او بود یا یک روزه دارد یا نیز و یا و فرمود که هر که روزه
 دارد این روز را در شوال و آن یک ساله راه و هر که روزه دارد هفت و زیست شود از هفت
 دوازده و هر که روزه دارد هشت روز کند شود برای او هشت و هشت و هر که روزه دارد یک
 روز عطا کرد شود پنجاه رسول است از ده که الهی و هر که برای خدا شایسته نیز در اجر و ثواب
 افزاید و در امالی شیخ صدوق از امام همام حضرت ابی جعفر روایت شده که هر که روزه دارد
 از رجب یک روز تا اول یا میان یا آخر آن واجب است خدا شایسته برای او هشت و یک و در ایام
 در چهار روز قیامت و هر که روزه دارد در روز زان کوبیند و آنکه عمل از سر گیرد که تحقیق امر را
 شد برای او آنچه گذشت یعنی کاهان گذشت و هر که روزه دارد سه روز از رجب کوبیند و او
 تحقیق که امر را بدید شد برای او آنچه گذشت و آنچه با حقیقت کاهان گذشت و آنچه نویس
 شفاعت کن برای هر که خواهی از کاهان برادران و اشنا یا آن و هر که روزه دارد هفت و
 از رجب است شود از او هشت و دوازده و هر که روزه دارد هشت روز از آن گذارد شود برای او
 او هشت و هشت پس داخل شود از هر کدام خواهد و نیز در امالی از بکر بن عبدی بن جابر
 مرویست حدیثی که حاصل آن اینست که هر که روزه دارد روزی از رجب از روی ایمان احتساب
 کرد انداخته ایما بیاورد او را شرفها و خدائی که پنهانی هر خدائی بقدر مایه این آسمان و زمین
 باشد و هم در امالی از جناب جنوی حدیثی منقول است که هر که روزه دارد نخستین روز از رجب
 از روی رغبه و در ثواب خدای عز و جل واجب شود برای او هشت و هر که روزه دارد روزی در
 وسط آن ازین شفاعت دهد او را در باره انفراد از عاصیان که در بسیاری مانند و غیره
 باشند که آن و قید از عرب بکثرت مشهور و مثل اند و هر که روزه دارد روزی از آخرات
 گرداند او را خدای عز و جل از پادشاهان رحمت و این شفاعت دهد او را در باره پدر و مادر

و پیوسته در روز و چهار وعده و خال و خال و آشیان و همایکنش و اگر چه بوده باشد
در میان ایشان کسی که مستوجب آتش باشد و در آن کتاب زعل بن سالم منقول است که او از
روایت کرد که گفت در ماه حرج مجلس حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام داخل شدم و چند روز
از آن ماند بود چون مرا دید فرمود ای سالار کایه روزه داشته در اینجا چیزی گفتی و الله این
رسول الله فرمود که هر آینه تحقیق که فوت شده است از تو از ثواب آنچه ضایع است و خدا ترا
نداشت جز خدای عزوجل و بدیستی که این ماله است تحقیق که ضایع شده است آن خدای تعالی
و عظیم کرد این است حجت ترا واجب کرده است برای روزه داران که امت خود را بگویند
رسول الله پس اگر روزه دارم از آنچه ماند است چیزی یا مبرم و فایز میگردم بعضی ثواب
روزه داران این فرمود یا سالم هر که روزه دارد و روزی از آن ایام بوده باشد این از برآ
او اسافی از شدت سگرات ملک و امالی از برای از مطلع و عذاب قبر و هوله طبع عبادت از
خوف و وحشتی که اولاد و وقت دفع حجاب ز پیش نظر و اطلاع و احوال نشاء دیگر نبوده دارد
سیدهد و هر که روزه دارد و روزی از آن ایام بوده باشد و این گذشتن بطراط و هر که
روز چهارده روزه از آن ایام را این شود در روز فتنه که اگر قیامت از هوله و تنگی
آن و عطا کرده شود برای آن آتش جهنم و هم در آن کتاب از پیشوای شیخ و شاب حضرت امیر
صدیقی مذکور است که هر که روزه دارد و روزی از آن ایام یا در میان یا در آخر آن
شود برای او آنچه بیشتر صادر شده از کناهاتش و هر که روزه کرده روزه از رجب در
اول آن و سه روزه همان آن و سه روزه از آن آخر روزه شود برای او آنچه بیشتر
شده از کناهاتش و آنچه بعد از آن صادر شود و هر که احیا کند شی از نشیهای جیب را
سازد خدای تعالی زانتش و قبول کند شفاعت او و در ماه هفتاد و هشت روز از کناهات
و هر که نقص نماید بعد قدر رجب برای طلب رضای خدا اگر کم کند او را خدا بیچاره
قیامت در پیش از ثواب آنچه نه هیچ چیزی دیده و نه هیچ کوشی شنیده و نه بر دل هیچ بشری

مطهر کردن

خطو کرده باشند تا اتمام و لیل شریف ایام که در صیام و سایر عبادات در دنیا اخبار
و آثار علی و ما ثور و سالکان مسلک بدی که اتمام دنیا پیشتر و دست از طبع شریف
که یکی از لیلای اربعه سال و احیای آن از اشرف اعمال است و رجب که محیی اسم شرع و
جناب امیر المؤمنین عجب با شنی از کسی که چهار شب از سال عبادت اشغال نماید شب
اول رجب و شب نیمه شعبان و شب بعد از شب بدی از آن اعمال است و شب نمازی چند و دعا
چند است که از آن ایام الهی و ما ثور است اعمال مذکور است دیگر و وفای رجب است که در
حضرت امام محمد باقر بوده چنانکه گذشت و در فضل و روزه آن مذکور شد که فرج و آن روز یکشنبه
نشد اهل کشته را بر روزها آن روزها مود ساخت و فرمود که هر که روزی از روزه دار آتش
از وی بکشد او را دو کرد و در آن حال این روز را بر حضرت امام حسین علیه السلام است
از حضرت مقدس جعفر ^{منقول} است که هر که زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام روزه اول رجب
آمر خدا باشد او را الله دیگر شب جمعه اول ایام است که آنرا شب غایب میگویند و آنچه
که برای عیبه عطا یای بیار است و در این شب کرم امر نکار عطا و بخش بسیار به بندگان
میفرماید که می در حوائی مصباح خود حدیثی از جناب نبوی ص ذکر نموده که غافل شود یا آنرا
جمعه اول رجب بدی است که آنرا ما آنکه شب غایب میماند برای اینکه چون نلتی از آن رجب
گذرد و در آن ایام از زمین در کعبه و کرد آن اجتماع نماید پس الله نعم گوید ای فرشتگان من
مسئله که بنده من آنچه خواهد پس گوید بخداوند صاحب تعالیت که آمرزی روزه داران
رجب را بعد از آن تخفیه فرمودند نیست هیچ احدی که بخت اول رجب را روزه دارد و شب
شام و خفتن و روزه رکت نماز گذارد بیکفته که مذکور میشود مگر آنکه آمرز خدا را برای
کناهاش را از مرد و زن و اگر چه باشد کناها را و مثل کت دریا و بعد از آن و بوزن کوهها
و بعد از آن در غنای و بدی رفته شود شفاعت او و روز قیامت در بار هفتصد کس از هفتصد
از کسانی که مستوجب آتش باشند و کفایت این نماز اینست که در هر رکت بعد از حمد انا انزلناه

سه بار و قل هو الله احد و از روزه بار خواند و بعد از فراغ نماز هفتاد بار صلوات بخواند و
الشرع بستند بعد از آن سجده رفته هفتاد بار گوید سبحان قدوس رب الملك والروح
بعد از آن سر برداشته هفتاد بار گوید ربنا اغفر لنا ذنوبنا و تجاوز عنا اثمنا انك انت العليم العليم
بعد از آن بار دیگر سجده رفته آنچه در سجده اولی گفته باز بگوید بعد از آن حاجت خود را
چنان در سجده از دعا ماضی میگوید که دعا میشود انشاء الله دیگر شب باز هم اینهاست
که آن نیز بفضل و شفقت است این مقام دارد مروت که چون شب نیمه رجب در آن سجده است
کنند کرام الکاتبین مرا که نظر کنید در نامه بندگان من و هر کجا که در آن باشد بخوبی و عوض
آن خستات نویسد و از آن عالین شب طریقه نکست نماز است در هر رکعت بعد از طریقه هر سوره
که خواهد خواند و بعد از فراغ طریقه و معوذتین و خلاص و ایت الکرسی و اقیان الصالحات
که عبارت از کلمات اربع است این جمله را هر یک بار بخواند و بعد از آن گوید الله الله رب
لا شریک له و انشاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم مروت که هر که در این شب این نماز
کند بعد از آن هر دعا کند مستجاب گردد دیگر روز باز هم و این نیز بفضل و شفقت
یعنی عجب در در فضل و بزرگوار از روزهای مستجاب است مروت که حضرت آدم با حاجات کرد و گفت
ایزد من از چیزین اوقات نزد تو و می آمد که ای ادم خیزین و نماز نما و روز نصف شب است
تقریبی یار من و نصف صدقه و روزه و استغفار و قول لا اله الا الله که هر که این کند باشد
او الا کفایت و از آن عالین روز غسل کردن و زیارت امام حسین است مروت که حضرت مقدس
صفویه پیر رسیدند که در کدام ماه زیارت کنیم امام حسین را فرمود کردیم رجب و در نیمه
شعبان و نیز از آن عالین خواندن دعای ام داود است و ام داود زنی بود که از جهنم عالین
انوار صلاح و تقوی جل و صورت احوائش زیور بی عاصد مصلی و قبول بعضی غریب علویه و قتل
بعضی از ولد بوده و هر تقدیر در سلاک هفتاد حرم حسن متقی انظام داشته و او را تا و تولد
و نیز شبی که حضرت امام جعفر صادق را فایز کردید و شبی که بعد از آن جناب است که بر سر روزه

منه و در آن می معون گرفته مجبور ساخته بود از آن بخت حضرت آمده و در آن است
استغاثه نمود و ماه رجب نزد یک آن صبح بخوم و شد بدین دعای غریب تمام خواند و با
تعلیم فرموده بدینگونه که تا یک سال رجب که سی و نهم و چهاردهم و پانزدهم باشد روزه
روز آخر نزدیک روزه غسل کند و بعد از آن بکشد شالی که کیفیت آن عالین آن در کتاب عالین
مذکور است بر او خسته بعد از آن باید دعای مذکور بطالب اللسان کرد و امام داود فرمود بدین رکن
در همان نزدیکی پیش از روزه از جنس خلایع بافت و یا بپناه هر از در هم بمقام و سکن خوشت
و حکایت کرد که شب نیمه رجب در خواب دیدم که مرا گفت که دعای مادر رجب بخوان چون بیدار
شدم ملازمان ابوالد و ابی هان شب آمد بتعلیم تمام مرا نزد و من بعد از خوابی بیدار نمود
پناه هر از در هم بین عطا و عرض فرمود دیگر روزه است و بخت است و در این روز سر و پا فایز
حضرت امام موسی کاظم و فاطمه با فدی روح مطهرشان از بند و زندان جهان فانی بعام باقی
شناخته مروت که در روز این روز کفاره و ویت سا که کناه است دیگر شب است
و هشتم است که شب است و این نیز از شبهای بارکات و بسات در آن از مقامات
در صیاح صغیر از شبهای عباد حضرت جواد موقوف است که فرموده که در پنج شب است که
خبر است آن از هر چه آفتاب بران تا بد آن شب است و هفتم رجب است و بدانند آن شب
فرستادن چنانی رسول و عاقل و خیر از شعبه ما و دان شب نزد کردن شش است که باید بدین
که اصل ملک الله جعل باید کرد در آن شب فرمودند چون نماز ختم کردی و بجا آمد خطیب روی
و بخوابی بعد از آن هر که بیدار گشت پیش از نصف شب و از روزه رکعت نماز کن و بخوان در
هر رکعت الحمد و سبک و چون سلام دهی از هر دو رکعت پیش و بخوان الحمد هشت بار و بخوان
و قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون هر یک هفت بار و انما اتينا اية الکرسی هر یک هفت بار و بگوید
روز نیت و هشتم است و این نیز چنانکه گذشت روزه است حضرت سید الانام و در فضل و شفقت
بر کسیده امام است و در ثواب روزه این و در ملایم شریف و ان حضرت مقدس جعفر پیر

چون فطرات باران و بولند در بخان و کف در پاوند کند و دامادی روز فطر که عید
 رمضان باشد که ای باده من نفوذ و ست منی حقا و بر بؤ راست نزد من بجز در بیخ
 در آنچه خواندی شفاعتی داده بر آمدن بعد از آن انحضرت فرمود قسم با کسی که جان
 من بدست اوست که هر که این کند در این سه ماه و شش ماهی آن و اگر چه یکبار باشد
 و در عمر خود عطا کند و از خدا بتعالی بجز در حق هفتاد هزار حسن که هر چند گرانتر باشد
 از که واحد و روا کند برای او هفتصد حاجت نزد جان کند نش و هفتصد در قیامت
 و مثل آن در وقت پریدن نامها و مثل آن در میزان و مثل آن نزد صراط و جای
 دهد و در سایه عرش و حساب که بر حساب آسان و تحقیق میباشد برای او آنچه
 از هیچ چشم دیده و نه هیچ کوشی شنیده و نه بر دل هیچ بشری خطور کرده باشد یعنی نماید که
 صواب و محض هر شب و غیر محض هر شب و سایر اعمال از دعوات و از کار در این ماه بسیار
 مانور و در رکعت معتبره اعمال مذکور است هر که را شوق پیشتر غالب و سعادت فضل و ثواب
 انظار یافت در صفت خریدار و طالب باشد رجوع باینها میتواند نمود و دیگر از آنچه در روز ماه
 شعبان است و آن نیز ماه عزیز و تقدیر و جلیل الشان و در فضل و شرف ده ماه مبارک و رمضان
 و از فضایل اینها آنکه در سیم آن قره العین سید کونین از عبد الله صاحب منقول کرده اند
 و دیده از صهار با قاب وجود عالم از نور مصباحی شده و در شب پانزدهم که شب برکت
 چشم و چراغ عالم و عالمیان حضرت محمد بن الحسن صاحب الزمان ^{علیه السلام} تولد یافته و بشر نور ساطع
 وجود گرای آن برهان قاطع چشم روشنی ساکنان عالم بالا نشافته و در دویم اینها فرض صیام
 ماه رمضان شرف نزول از ذاتی داشته و مقام فرمان حضرت رب العالمین رقم تکلیف این
 عباد منسل بر فرمود زمره مکلفین نگاشته و وجه تسمیه اینها شعبان بنابر تفسیر روایت
 که طوائف عرب که بجهت پاس حرمت دجیب چنانکه گذشت از عرب و غارت دست بر خاطر
 میداشتند از چون شعبان داخل میشد شعبه شعبه و فرقه فرقه برای تاخت و تاراج شغری

رو با طراف میکند داشته اند و اما روی نیست که اینها برای بر صبی شعبان شده که مشتب و متفرق
 میشوند و در آن از نایق با یغی که هر روزی بجای صاحب خود میرود چنانکه مذکور میشود و اینها
 عالی مرتبت را همین شرف و منزلت بی و سیدانش و جان و شرافت بخش زمین و زمان است
 از آنچه در منسوب ساخته و علم هدایت بر چرخ این کفشار بر نایک اعتبار اینها فیض آثار بر
 افزاینده است که شعبان شهری و شهر رمضان شهر الله عز و جل غن صیام یوممان شهر محنت
 شفیعه یوم القیمه و من صیام یومین من شهری غفر ما تقدم من ذنبه و من صیام نلتنه
 ایام من شهری قبله استاقف العمل و من صیام شهر رمضان الحديث حديث در احوالی شریف
 مذکور و حاصل یغی اینست که شعبان ماه مست و ماه رمضان ماه خدای عز و جل پسر هر که
 روزه داری از ماه من باشم شفیع او در روز قیامت و هر که روزه دارد و در روز ماه من است
 شود برای او آنچه گذشت از نگاه او و هر که روزه دارد و در روز ماه من کشته شود یعنی او را از
 جانب الهی که از سر کبر عمل با و در صبح شنبه طوسی از صفوان بن مهران بحال انجمیون مانوا
 که گفت حضرت از عبد الله ^{علیه السلام} فرمود که هر کس در شعبان اهل تاج خود را برون داشت شعبان
 گفته که خدای یو کردم در آن نوا می بینی فرمود ای سواد خدای چون هلال شعبان دیدی منادی را
 فرمودی که در مدینه نزل فرمودی که ای اهل یثرب من فرستاده رسول خدا را بنامید و گاه پاشید
 که شعبان ماه مست رحمت خدا بر کسی بود که یاری کند بر روزی داشتن در این ماه انگاه حضرت امیر
 المؤمنین ^{علیه السلام} گفت روزه ماه شعبان از من نفوذ نشد هر که تا ندای رسول خدا را شنیدم و نفوذ نشد
 از من نازیده باشم روزه ماه شعبان انشاء الله نعم و در تفسیر روایتی از حضرت علی ^{علیه السلام} از امام همام
 حضرت ابی جعفر ^{علیه السلام} مرویست که من صیام شعبان را نه نلت و صد و یازده یعنی هر که روزه دارد شعبان را
 بوده باشد برای او این روزه پاک و پاکیزه کی از هر خطائی و وصفی و ادره ابو جعفر ^{علیه السلام} گفت که گفت با جعفر
 چیست فرمود که سو کند خود را در وقت غصب و طوبی از آن شبمان برانست و در احوالی این بابویه
 از حضرت عقیقه جعفر ^{علیه السلام} حدیثی نقل است که روزه داشتن شعبان ذخیر است برای بنده روز قیامت

و نیست هیچ یک در میان روزه دارد در شعبان مگر آنکه اصلاح کند خدای برای او و معیشت او را و
 کفایت نماید و شرف و عزت او را بدینکه از این روزه بسیار است برای کسی که روزی صیله در روز شعبان
 است که در مجلس خلد این فیض کین حضرت رسالت که واجب شود برای او نیست و هم در ماهی
 و بخواهد که آن نیز منقول است اینچنین حاصل مضمون آن است که در مجلس خلد این حضرت رسالت صلی
 علیه و آله و جواد اصحاب مذاکره فضایل شعبان مینمودند آن صاحب پروردگار بخت یک این گفتار بدین
 گفتند و بپیشانی بیان بیکان و آن خاطر ایشان را بپیشانی مضامین این سخنان ترجیح میداد
 که شعبان ماهی است و آن ماه سنت و حاملان عرش عظیم میگذاشتند و میباشند حق را و آن مامور
 کرد یا میشود در آن رزاق مؤمنان چون ماه رمضان یا برای ماه رمضان علی اختلاف و التبع و
 آراسته میشوند در آن بهشتها و برای همین نامیده شد است این شعبان که منتهی میشوند در آن
 از رزاق مؤمنان یعنی مغنی میشوند و هر روزی جانب صاحب خود میرود و آن مامور است که عمل
 در آن هفتاد و بر آن میشود و متبعا از رزاق اعتبار ساقط است و گناه آمرزش است و حسن قبول است
 و جبار جل جلاله مباحات میکند در آن عبادت کند گناهان و نظر رحمت میکند بر روزه داران
 و شنجبران و مباحات نماید ایشان بر عالمین عرش هر حضرت علی بن ابیطالب برخواست کوفت
 پدر و مامور فلانی میباید یا رسول الله وصف کن از برای ما چیزی از فضایل این ماه چیرای ناز یا شود
 بعیت مادر روزه داشتن آن تا اجتهاد و کوشش کنیم در عبادت برای خداوند جلیل در آن پس نصرت
 فرمود که هر که روزه دارد در روزه اقل شعبان نوبت خدای عز و جل برای او هفتاد و حسن که هر
 برای کند عبادت سالی و هر که روزه دارد در روزه شعبان ساقط شود از او بیایان بقیه
 یعنی هلال کفنه و هر که روزه دارد در روزه شعبان بلند شود برای او هفتاد و چه در جهان از
 دو و یا قوت و هر که روزه دارد چهار روزه از شعبان وسیع گرداند خدا یتیم را و در روزه و هر که روزه
 دارد پنج روزه از شعبان محبوب بندگان شود و هر که روزه دارد شش روزه از شعبان بکر دایند شود
 اندوه هفتاد و یک روز و هر که روزه دارد هفت روزه از شعبان نگاه داشته شود از ابله و احمق و افساد

بیشتر

اومر و بیشتر و هر که روزه دارد هشت روزه از شعبان بیرون نرود از دنیا تا آسمان نرسد و نشود
 از خوشبختی و قوس و هر که روزه دارد نود روزه از شعبان علی اختلاف و التبع عطا شود که کند بر او
 منکر و تکبر در وقت سؤال و هر که روزه دارد ده روزه از شعبان وسیع گرداند خدا یتیم را و
 تیرش را هفتاد و پنج و هر که روزه دارد یازده روزه از شعبان زده شود بر قبر او یازده حج نماید
 از موی و هر که روزه دارد دوازده روزه از شعبان زیارت کند او را در قبرش هر روز و موی و هر که
 فرشته یا هفتاد و پنج و هر که روزه دارد سی و هفت روزه از شعبان تا وقت رسیدن در جود و هر که روزه دارد سی و هفت روزه
 از شعبان استغفار کند برای فرشتگان هفتاد و هفت روزه دارد چهار روزه از شعبان
 ملامت شوند چهار یا بان و در بندگان حتی ماهیان در باها آنکه استغفار کند برای او و هر که روزه
 دارد یازده روزه از شعبان نلکند او را در رزق العز که قسم بعزت خود که منسوب نام تواند داشت و
 هر که روزه دارد شانزده روزه از شعبان منطوق گرداند و هفتاد و یک روزه از شعبان یعنی آسمانهای جهم
 و هر که روزه دارد هفتاد و پنج روزه از شعبان بسته شود او را در رزقهای نیران هکی و هر که روزه دارد هفتاد
 روزه از شعبان کشود شود برای او در رزقهای جهان هکی و هر که روزه دارد نود روزه از شعبان
 عطا گردید شود هفتاد و پنج روزه در جهان از رزق العین و هر که روزه دارد بیست و یک روزه از شعبان
 ترویج کرده شود هفتاد و پنج روزه در جهان از رزق العین و هر که روزه دارد بیست و یک روزه از شعبان
 مرجع گویند او را فرشتگان وسیع کنند او را با اهای خود هر که روزه دارد بیست و دو روزه از شعبان
 پوشانند شود هفتاد و پنج روزه از رزق العین و هر که روزه دارد بیست و دو روزه از شعبان
 آوردند از برای او چاد وانی از نور وقت بیرون آمدن وی از قبرش پس از آن سوار شد بسوی بهشت
 رود و هر که روزه دارد بیست و چهار روزه از شعبان شفاعت او پذیرفته شود در آن هفتاد و پنج
 کسی از اهل قیود و هر که روزه دارد بیست و پنج روزه از شعبان عطا گردید شود بر او از نفاق
 و هر که روزه دارد بیست و شش روزه از شعبان نوبت خدای تعالی برای او جویزی بر او و هر که روزه
 دارد بیست و هفت روزه از شعبان نوبت خدای تعالی برای او بر او از آتش و هر که روزه دارد بیست و هشت روزه

از شعبان نورانی شود روی و روز قیامت و هر که روزه دارد پست و نر و روزان
شعبان رسد خوشنودی و عذاب بزرگتر از الله تعالی و هر که روزه دارد رسی و ناز شعبان نکند
چنین است اینجانب شش عشر ماه را از سر کربلای نجفی که آمرزیدند برای توان بخش و پیش ازین
واقع شد از کناهان شوخی جلیل عن جبل میگوید که اگر نبوده باشد کناهان توان بعد شاد
آسمان و فضل های بارانها و برك درختان و بعد ديك و خاك و روزهای بسیار نیز آمرزید
آنها برای خود نیست این رخدا شایسته است و دشوار بعد از روزه گرفتن قوما شعبان را تمام فرمید
اینها که در فضل و زه آنها و سایر اعمال در آنها علیهم و اخبار و در آثار انجمله روزهای پنجشنبه
که از حضرت سید عالمیان منقولست که هر هفته پنجشنبه را تمام شعبان آسمانها را ازین کسب
کوبید خداوند بپایم از فضل و کرم خود روزه داران را این روز را و دعای بسیار از اجابت کند
که هر که در این روزه دو رکعت نماز کند در هر رکعت فاتحه بکند و قل هو الله احد صد بار بخواند
چون فاتحه شود صد بار صلوات فرستد بر محمد و آل محمد و قضا کند حاجتی که داشته باشد
دیگر سه روز آخر این ماه است که در امالی شیخ صدوق اینها بعد از جعفری مرویت که هر که
روزه دارد سه روز از آخر شعبان و متصل سازد آنرا ماه رمضان نویسد خدا بشارت برای او
روزه و وفای پی در پی و از لیلی معتبر که اینها شب پانزدهم که شب برات و از سعادت و لذت
حضرت صاحب کرامت مرسله فیض و برکات است در فضل آنهم در امالی از حسن بن فضال منقولست که گفت
پرسیدم حضرت علی بن موسی الرضا را از شصت شعبان فرمود که آن شب است که از او میکند خدا بشارت
دوران کوهها را از آتش و می آید در این کناهها بزرگ را کفتم آیا در این نازی هست زیاد بر سایر شبها فرمود
که نیست و در آن چیزی موقوف یعنی نازی مخصوص و لیکن اگر دوست داری اینکه تقوی نمای بجبرئیل
یعنی نماز سستی در آن گذاری پس برو قیامت و جاز جعفر بن محمد طالب و بسیار کن در این شب از ذکر خدا
عز و جل و از استغفار و دعا چه بدستی که بدم میکند که دعا در آن مستجاب و از سایر اعمال
اینها نزد کوا بر مویست بر استغفار و طلب مغفرت از کرم آمرزگار است چنانکه در امالی از زبان

صلوات روایت شد که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا شنیدم که سفید و دیگر که
گوید هر روز از شعبان هفتاد بار استغفار الله و استغفر الله و استغفر الله نویسد خدا بشارت برای او براتی از آتش
و جوار برای از صراط و داخل کرد و او در دنیا الف را که هست باشد دیگر از انجمله صد و دوازده
درهم بطائی از که پیش برود و بیفتان ریش در رویش فادست چنانکه در امالی از پیشوای
خلایق حضرت امام جعفر صادق مرویت که هر که قصدی کند صدقه در شعبان تربیت کند
او را خدا بشارت برای او چنانکه تربیت کند احد شایسته نافر خود را تا آنکه اید روز قیامت و
تجسس که کردیده باشد برای او مثل کوه احد و در فضل مجبوع آنکه مذکور شد از روزه و
استغفار و صدقه در همین جوار از تمام از آن منبع وجود و سخاوت است که هر که روزه دارد
از شعبان یک روز برای طلب ثواب خدا بشارت است خود و هر که استغفار کند ناله تقاد در
هر روزی از شعبان هفتاد بار بخواند و در آخر روزه و قیامت در روز رسول خدا یعنی
در میان کسانیکه از حضرت باشد از انجمله از همین اخبار و واجب شود برای او از شایسته
اندر نعم کرامت و هر که قصد کند در شعبان صدقه و اگر چه بنصف خرمانی باشد حرام که
خدا بشارت دهد او را بر آتش و هر که روزه دارد سه روز از شعبان و وصل کند آنرا بپیام ماه رمضان
نویسد خدا بشارت برای او روزی داشتن و مایه در پی و باقی اعمال اینها از نماز و دعا و زکات
مرجوع بکتاب اعمال است و بعد عدم ذکر آنها در این مختصر سابقا خواسته شده است دیگر از
روزهای سخته روزه شش روز بعد از عید فطر است چنانکه در کفای و فقیه و غنیه در آن
وجوه صوم در حدیث طویلی که ظهر از حضرت مقدس است بخدا تبارک روایت نموده در عدد
روزهای سخته شمرده شده است دیگر از روزهای سخته روزه است و پنج روزی فقه است که
آنرا روز حوازم میگویند از این جهت که زمین او را بقدر خانه کعبه بود و ماست درین روز
بقدریت کامل الهی را بخامس بر کردید و با طرف عالم رسید است و آن روزی فضل و شرف و عفو
و در حدیث نقل کرد آن اخبار و روایت از انجمله در غنیه از محمد بن اسماعیل صغری منقولست که گفت

بر من آمد بر ما یعنی از خانه با حرم برای خود ابوالحسن یعنی علی بن موسی الرضا در روز
 پست و منجم ذوالقعدة و میفرمود صوموا فلان اصبح صائما روزه دارید که من امر روز
 داشته ام گفتیم فدای تو کردیم چه روز است امر و فرمود روزیست که منتشر گردیده است
 در آن رحمت و عین شده است در آن زمین و بنام شده است در آن کعبه و فرمود آمده است
 در آن جبرئیل و هم در آن کتاب از انجانب بهیست در حدیث دیگر که هر روز در این روز
 نوید خدا بشمارای و روزه شصت ماه و در فضل ثلثین روزین از حسن بن علی و شای
 روایت شده که گفت من با پدرم در وقتی که چری بودم نقشه کردم نزد حضرت امام خا
 در شب پست و منجم ذوالقعدة پس آنحضرت گفت بیدرم که شب پست و منجم ذوالقعدة
 منقول شده است در آن انبیه و منقول شده است در آن عینی و در آن پست و منجم
 زمین از آن کعبه پس هر که روزه دارد در این روز یا بوده باشد مثل کسی که روزه داشته
 باشد شصت ماه دیگر از روزه های سنتی روزه نه روز اول ذی حجه است که بکمال فضل و شرف
 و صوف و از معظم روزه های مشهور و معروفند میقات حرمت و روزه جواز آن
 و ستاق حجاج کعبه حصول میثوبات جاودانی خوشا صاحب توفیق که در میقات این اوقات
 لباس کوتاه هفتی از بکند باغستان عرفان فعال خود را از دست هر مفسد و مجامع طری
 نیست خالص و عزم پاک ملبس گرداند و باغین شست پا بر لذات فلفلی زدن طریقت
 پویان و داعیان اخبار و آثار وارد و او میطلبد لب لباب حاجت کوای بیدار فکری تا لب لباب
 باری خود را به پست الحرام دستکاری رساند و از شرافت این ایام و لبالی همین بر که حضرت
 کریم نشان جل شانده بندگان خود را در آن بخانه خود تکلیف نموده و بزبان رحمت تعاضل
 از غایت همان توانی و اگر ام چهر احوال دارد شوند بکان آن مقام با بر مزم غفران از عباد
 هر گونه عصیان شسته و بدامن رسائی فضیلتی منتهای خانه پست الحرام پاک فرموده است
 آنحضرت مقدس جعفر مرصبت که ایام معلومات یعنی در گریه و تذکر و لاسم فی ایام

در فضیلت دهه
 ذی حجه الحرام

معلومات که در سوره حج است ده روز اول ذی الحجه است و بقول الله عز و جل و لیا الحشر
 که در سوره حج و الفجر عشر اول ایام است که از غایت فضل و شرف جناب الهی بان قدم یاد فرموده است
 و نیز بقول بعضی را از ذوالشعبه و التور که هر روز سوره شریفه است شهای جنت و طاق نیست
 یا را از شعبه و هم از و تر نیم یا را از شعبه و روز توبه و از و توبه نیز عرفات و قول اخیر و پست
 الحاصل این ایام و لبالی بغایت شریف با برکات و صیام و قیام آنها از جمله معتقات است روز اول
 آن بنا بر بعضی و آیات چنانکه مذکور میشود حضرت ابرهیم خلیل الرحمن منول و در همین روز
 بمقام با احترام خلعت سپید و بقول بعضی نزد حضرت خیر النسا یعنی رضوان مطلق همچون در
 هم در نیز و نیز بوده و بقول مصور نقد بصورت و وقوع این امر در کوه عذرا در صحنه
 روز ششم ایام چهره کشائی نموده و بقول دیگر در ماه حجب چنانکه گذشت و در روز اول ایام
 بود که حضرت اقدس رسالت سوره برات را با یو یک برین داد که بیکر شفا آرزو احوالی اجنا
 خواند پس وحی آمد که باید از آنرا دانید و با هر یک که رساند مگر بویا کسی که از آن باشد پیران
 سید دنیا و دین جناب مطهر امیر المومنین که بالشر و دوازده اصل و حکم و حکم انشا و
 انفسکم و برادر با جان برابر بود طلبیده مامور ساخت که از دنبال خود را با یو یک رساند
 این سوره را از او ستاند و خود را بیک رسانیده این خدمت خدا را از او تقدیم رساند پس
 آنحضرت خاتم المرسلین روانه گشته روز چهارم و با یو یک رسید این سوره را از او گرفت خود در
 روز عرفه و روز نحر با جماع خلافت رسانید و در روز بیام ایام توبه آدم بدخیر قبول رسید
 و حقیقه که طریق شوق خاتمه علیه آله هو التواب التوبه من برین گردیده است و در هفتم آن
 یوم التوبه است که حضرت کلیم الله بر حوض فرعون ظاهر نمود و بقال اعجاز رقم عصا خط بطلان
 بدستور عصی و جبال ایشان کشید صحابف دل و فاشان را با لاهام از عان و اقر بمو شخ
 فرمود و هفتم آنروز توبه است و چون در عرفات آب نبوده درین روز غنیمت آب برای
 انجا سبک در ماند و از همی رسید اندک ترویم ترویم یعنی سیراب شدند و بقدر احتیاج آب

برداشتند و ازین محبت روز نوبه موسوم گردید و تمام آن روز عزت است که چنانچه حضرت خلیف
کذا عزت بدینک و اعتراف شما که بعضی از آن کنینا خود و عارف با فعال حج خود و برای
همین روز را عرفه گفتند که ما خوف باشد با آنتر فان و بعضی گفته اند که چون در آن روز حضرت آدم
و حوا بهم رسیدند و یکدیگر را شناختند نام او عرفه شد و در همین روز عرفه بحکم حضرت را
بفرموده جناب الهی صدر یافت که هسایکان مسجد مدینه طیبه درهای خانه های خود را
که مسجد باشد همگی صد و دسانند غیر حضرت شام اولیا فان عروج نامدینه العلم و علی بابها
که در آن حکم عارفان خلاق ممتاز و یکلید این امتیاز و اختصاص با معرفت بایه قدیر و
منزلت وی بر روی عوام و خلوص باز گردید و بقول بعضی در شیخ حضرت سید لکون و آن
نور دیده انجم و افلاک معراج کرده بهالریلا فرشته و منبر نبویه استخوانی برفت قدم سعادت
لوزم انزال بر که نه است و بقول هم روز حضرت عیسی تولد نمود و غنچه وجودش
انکسب عصمت حضرت مریم بدمیدن نسیم روح بخش فریان کن گشود است و شب هم کتب
عبدالست فضل و شرف آن در مرتبه کمال و از جمله لیالی الهیه سال است که جناب مستطاب علیه السلام
بقیام آن سفر شریف میفرمود و از احباب آن آن تصویر موده اند چنانکه سابقا مذکور شد و
اما افضل و ثواب روزه این روز فرزند سعادت اند و در کتاب شریف فقه و ثواب الاعمال
نیز از حضرت مقدس کاظمیه انصاف من و منبکه هر که روزه در این روز بخشد این روز از ده روز حج
نویسند خدای تعالی برای او روز هشتاد و سه روز و این روز و روز نوبه سید خدا تعالی
برای او روز ده روز چنانست که همیشه روزی باشد و هم در فقه گفته اند که روزه که روز
اولی از حج منولد شده است از هم خلیل الرحمن پس هر که روزه در آن روز داده باشد کفاره
نمود سال و در ثواب که از آن کمال است و از آن که محض آن این است که در عهد حضرت رسالت
جوانی چون هلال ذی حجه دید میشد صاحبش روزه میداشت این را بعد از آن حضرت رسالت
فرستاده آنجا و از اطلبید و بر رسید چنانچه در این باب داشته است گفته اند و عا در فدا یق

یا یا رسول الله یا ام مشاء و یا ام حج است یعنی در این ایام حاج در مکانهای گوناگون چنانچه و حج میکنند
شاید خدا بشارت بکند که داند مراد دعا ای ایشان حضرت انصاف من و منبکه هر که روزه در این روز
تراست هر روزی که روزه داری را در کردن صدند و قرآن کردن صد شتر و حج کردن صد
در یا خدا مرادها نا انبست که صاحب بجهت روزی که میسر شود با حال و انتقال خود را بر آن
کنند و بجهت روزی که چون روز نوبه شود که روز هشتم است پس تراست ثوابی برابر نظر
که آنرا کنی و هزار شتر که قرآن سازی و هزار باب که حج کنی بر اینها در راه خدا یعنی که مذکور شد
پس چون روزه عرفه شود پس تراست ثوابی برابر ده هزار شتر که آنرا کنی و در هزار شتر که فریاد
ثوابی و در هزار باب که بر اینها عمل کنی در راه خدا و کفایت شصت سال بعد از آن تحقیق نماید که
روز عرفه از مظان اجابت دعا و از افضل اوقات گذارش است که اشغال بوظایف دعوات
و از کار در این روز فرزند فیض آثار بعدی تمام و فرود است و اگر کسی بمرور ضعیف و سبب مانع
سازد چنانکه نتواند بر این دعوات و از کار بفرموده پرواز و اول است که خود را از روزه و از
معاف دارد و وقت اهل باقی است مریم دعا و ذکر کار چنانکه طریقی حضرت مجاهدان سر مشق
کلیه عباد بوده و در مجلس فضل و عالیان آن شد دیگر از افضل مند و بات صیام روزه
روز هجدهم همین ماه است که عبد خلد و بحکم اجازت فرموده که برین عیدهای خداوند عید است
و چون چنین نباشد که در این روز بحکم کریمه الیوم اکملت لکم دینکم مشاطه حکمت الله جل جلاله و
دین را بر تو بر کمال رسانید و بفرمان واجب الاطاعت یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیه من امر ربی و انزل
خلاف کبری در بار الملک دین بر کسی تحقیق و تعیین نشسته صحیح صادق گفتار هر کس که روزه در این روز
مولاده از مشرق خلق و ما یخلق عن الهوی در این روز دسیه و بطایع اقبال عالم تاب ظهور
امامت حضرت پورتا بظلمت شاه و از تاب از ساعت خلط افلاک لایاب در این روز نایل
گردید کاتبی الهی بقلم صدق رف زبان بیان حضرت رسالت جهانی منشور اما مشاهیر دین را
بطرف الهی الهی علی باقره المؤمنین در این روز نوبه ساخته و سلطان مملکت شرع بلیغ زبان دعا

اللهم قال من لا اله الا الله وعاذ من عاداه افراد با دغان بخت آنکه یانه لب طالع اصبح مولای و مولای
کل مؤمن و مؤمنة براحق الله اهل کفر و تقاطع در این روز و ذوقایع این روز مبارک و فیض
آنرا عقد مواخاة بود میان صحابه زهرا و انصار و محمل این حکایت جان پر و مهدایت اثر
اینکه شافع روز نشود و صاحب حل و عقد بود جناب شرف نبوی بنفوان حضرت بیگانه یا
هر دو کس و کس را از احباب که بشرف حضور مجلس بر نور آنولا جناب غایز بود ند فرمود که با هم
عقد برادر می بندد مردیست که در آنوقت حضرت جبرئیل امین در برابر او نشو و دنیا و دجراستاد
هر یک را که برخواست بعضی بر سرانید و مؤمن و منافق را با حضرت میثا ساسند تا با نسبت
مؤمن یا با مؤمن و منافق یا با منافق برادر سازند و بر همین دستور هر کس را با هم برادر میکرد
و جناب استطاب بر المؤمنین در طرفی نشسته منتظر که او یاقین با کسی برادر سازد تا آنکه دیگر کسی
نماند پس حضرت سید کا بیان بجان حضرت المقات عموده و بر انگیز و کربان و ذلها می شن
بر طبرک رحمت کش روان دید فرمودم که این یا علی ابی الله علی بنی سبک بر تو حیت گویا
چشمهای تو پاکش لایس سوا الله بر خود میکنم فرمود چرا یا ابی الحسن تو میان اصحاب خود مواخاة
فرمودی پس هر که که مرد بر از مؤمنان بر میخیزد ای من نظر آن میکردم که مرا بر میخیزان و میان
من و او برادر می میفرمائی پس از من عدول می نمودی و دیگری را بقیام می نمودی پس با خود گفتیم
که شاید من شادیم برادر می مردی از مؤمنان ما ششم آن منبع اشفاق و مهری زبان شیرین
بیان بشکوفشانی باز و با سیر دست توانش سرشان غم از چو خاطر افراستد بر پاک گوشت
افرازد نمود که هر چند بنقته جان سفت که محصل و ملخص میفون آن اینست که والله من از تو عدول
نکردم و تو افراموش نمودم و لیکن خدا بیغالی مرا از تو عدول میفرمود هرگاه که بر خیزانید
مردی را از مؤمنان و دادا که کردم که تو را بر خیزانم یعنی برای مواخاة با وی جبرئیل مرا منع میکرد و امر
بتاخیر می نمود پس من نیز مثل تو کان کردم آن مرا انگیز و مضطر به حال ساخت پس جبرئیل آمد
که که باید علی را بر خیزون و دیگر نباشد چرا اینست و غیر از این نیست که او را برای مواخاة دادیم

و بجهت خودی و نزدیکی که با او دارد و بحقیقت که مواخاه فرموده است خدا تعالی بآن تو می
او در میان پس رخصت مواخاه کن یعنی عقد برادری بند با علی در میان پس آن خطیب بر آن
آن مبلغ فرمان چنان بر خواسته فضل چندا نفضایل و مناقب علی بن ابیطالب پرداخت و طویلاً
گفتار و بیانی را در آنجا بخت و شکر بود و بجلال اخوت خود بآن جهان فزونی و
بکلام خدا تعالی اخبر علی بن ابی طالب و من موسی بن جعفر است و اگر چه خطیب مذکور در مقام جنس
ذکر نمود و دیدن بجهت مؤمنان بالاسرار و کائنات و کائنات ایمان فرمایند و فرمود
بود لیکن چون این مجلس پیش از این بگذاشتن طولی نداشت تا چهارم سنه آنان بداشتند و ابرار
آنرا بحال و مقامی دیگر که مناسب افتد گذاشت دیگر آنکه در این روز و رکت شصت و هفتاد و
ملعون بمهرش شانه و با پیش روی بنویسند خلافت از لوث وجود آنست عقوبت
طهارت یافته است اما فضل و ثواب روزی این روز با شرف و کرامت که در شرف افتاد است
و فقیه و ثواب که اعمال این از حسن بن راشد روایت شده گفت بحضرت ابی عبد الله که گفتند
تو کردم مسلمانان از صدی غیر از این دو عهدت فرمودی یا حسن عیدی که اعظم و شرف
عیدهاست گفت آن چه روز است فرمود که روزی است که امیر المؤمنین منصوب و علم شد
برای مردمان گفتند فدای تو کردم کدام روز است فرمود که بدی که روزها میگردند یعنی
میروند و آن روز هجدهم است از ذوالحجه گفتند فدای تو کردم چه عملی است و از ما را
که در آن روز کنیم فرمود و در سیداری آنرا با حسن و صلوات بسیار میفرستی بر محمد و اهل
بیت او و نیز یعنی اظهار بیاری بکنی پس خودی عزوجل از کافی که برای آنست
کرده و حال ایشان را برده اند چه بدی که بچهره آنرا میگردند و بسیار میفرستی که در آن
افاقت و می باشد که آنرا عید کنند گفتند چه ثواب است که در آن روز دار و آنرا ما یعنی
از شیعیان فرموده ثواب روز شصت ماه اتحاد دهم در آن کتاب روایت فضل
بن عمر از آن امام دهم ما مؤثر است که در مومند خدایت که در سنه شصت یعنی روزی

خود را تعالی بپاکت رب هبکم من الذنوب ذریعۃ طیبۃ انک یجمع الدعاء خداوند بپاکت
از نزد خود ذریعۃ طیبۃ بپاکت بدینکه نوشتنای دعای پس مستجاب گردانید خدا تعالی و
وامر کرد و فرشتگان را پس ندا کردند زکریا را در حال که او ایستاده بود نماز میکرد در محراب
که ان الله یبشركم بحیو بنی منکم ان الله تعالی بپاکت سبدها تریحی یعنی پسری که نام او یحیی
باشد پس هر که روزه دارد این روز را بعد از آن دعا کند خدا تعالی را مستجاب گرداند چنانچه
مستجاب گردانید برای زکریا بعد از آن انحضرت فرمود باین شبیه بدینکه محرم ماه است
که اهل جاهلیت در زمان گذشته حرام میگردانند در آن ظلم و قتال با یحیی حرم است در آن شب
این است حرم ماه خود را و در حرمت غیر خود کلام هر آنکه تحقیق که کشد در ایامه در آن شب
او را اسیر گردند زناش را و قاتل گردند متاع و اساس خلاش را پس بنام خدا استغفار
این را برای ایشان هرگز و این حدیث طولی است و تمام آن در مقام خود انشاء الله تعالی است
خواهد شد و پنج طوسی در مصباح کبیر گفته که روز اول ایامه دعای حضرت زکریا یا مستجاب
رسید و در بیستم حضرت یوسف را خلاص گردید و در پنجم حضرت موسی را دریا عبور
نموده و در هفتم خدا تعالی را وی در کوه طور تکلم نمود و در هفتم حضرت یونس از شکم ماهی
برآمده و در دهم مقتول علیه عبد الله الحسین روی داده و سنات روزه این ده روز پس
چون روزه هم شود اساک کنند از خوردن و آشامیدن تا بعد از عصر بعد از آن قدری
قریب امام حسین را تناول نماید و در این روز اندوه و ماتم الی محمد و شیعه ایشان را نازده
سازد و از سئل ذات اجتناب نموده تا بعد از عصر با قیامت مراسم مصیبت و ماتم پر دارند
و معنی نمائند که در روزه مرد عاشر اخبار و خلفات از بعضی فضل آن مستفاد میشود و آن
بعضی هم آن پنج طوسی در هفتم بکفر آن اخبار نموده و جمع میآورند آنها بدینگونه است که در
این روز از روی حزن و اندوه سبک و صواب و بقصد تبرک و اعتقاد بعبادت از روزگاری
و عظمت و ازین من موکده این روز غم اندوز و زیارت امام حسین است و فضل و ثواب

خود را کفاره کناه شست و دست و در کنار خندید هم از جناب جمعی اینها من
که روز روزه در خم و با بری میکند با روزه و مرد بنام یعنی چنانست که بقدر بقای دنیا
عمر یافته باشد و روزه داشته باشد و روزه این روز را بری میکند نزد خدا عزوجل
در هر سال با صد حج و صد عمره که هر سبک و پسندیده باشد و این روز بعد از آنکه خداست
و معجوت نکردانیده است خدا عزوجل هیچ پسر را که آنکه بعبادت اشتغال نموده است
در این روز و شناخته است حرم آنرا حدیث و چون در مجلس بیستم این باب بتقریب کر
نماز آن روز و تصور کلان خوش تر صورت مجلس روز غدیر را بر وجهی دلپذیر و
کثافی و طولی بکن بال اندیشه ببقا خامه عظمت پیش از شکر شان این گفتگو
دل شکر خالی نموده است در ایامه عجمه اعجاز کتاب و احترام از اطاعت از آن سخن
بهین قدر خود را خورند بسیار و موشان سعادت بال و نشان کلال اجتناب
اگر خواهند که دل و جان را بپنداراجتناب ناز و کاری و گلشن ایمان را در دل و لای نظار
انقضای رخساری نمایند رجوع بانجامی نمایند نمودن نماز روزیت و چهار امان
که روز روزه غایم و بقول بعضی روز با هله نیز هست و در زیارت و پنج نیز که در روزه
هل لای در شان ال عیسی زول یافته و بقول روز مباح است هر دو روزهای شریف
بزرگوارند و روز آنها را پنج گفته در مظلومه که در مصباح خود ذکر نموده در عدد در
سنتی شریف است و لیکن مستند آن در کتاب معتبر مشهور چون کتب یو حدیث و
مصباح کبیر و صغیر و ثواب الاعمال بنظر میرسد و الله اعلم دیگر از استعجاب بام روز
روز اول حرم است که از ماههای حرام است و در زمان جاهلیت نیز حرمت آن پیدا
و قدم حرات بیدان از کتاب قتل و قتال میگذرانند در مالی شیخ صدوق از بیان
شبیه منقول است که روز اول محرم مجلس حضرت ابوالحسن رضاء داخل شد فرمود باین شبیه
ایا صابی گفته فرمود که بدین شب این روز روزه است که دعا کرد که آن روز زکریا را خداوند

کفایت آن در مجلس بارگاه ائمه است ذکر یافت که کجاست داشت که تمام بکین رقم
انحصار ششم در مقام بعد طاعت استادی نموده بلکه واقعه جانکدا ذکر را و شرح آن مصیبت
طاعت پر طراز بر بحث و بلا پرواز و بزبان بیان نوحه کرمی و مرثیه خونی و اسب چاک انگار
و خوفناکی کرده و مجلس را مؤنه داشت که بلا ساز و دلکین چون واقعه با مبصر است
ایجاد ستان بر داشت و با مقام گذاشت و بالله التوفیق دیگر از اینجمله روز هفدهم ماه رجب
که شیخ طوسی از اسبید عالم و کلا در شهادت ۲۰ داشته و از فضل و فقه آن در مصالح از جمله طهارت
نموده کس صیام یوم السابع عشرین شهر رجب الاوّل کتب الله لصیام شهر کرام این روز و روزه
نوبت خداست برای او روزه داشتن سالی و فرمود که مستحب است و آن روزه صدقه و زیارت مشایخ
و در کتاب غریب از اسحق بن محمد الله علوی عرفی حدیثی است نموده که گفت در مجلس من یکت
که آیا ایامی که روزه باید داشت کدام است پس بخدمت ولای ما ابو الحسن علی بن محمد که حضرت
امام علی نقی باشد روانه شدم و این را بهیچ احدی از خلق خدا اظهار نکردم بودم پس بحضرت
داخل شدم چون وارد بفرمود که یا احقر آمده که سوال کنی مرا از ایامی که روزه داشته میشود در
اینها و آن چهار روز است که اولی آنها روز بیت و هفتم است از رجب روزی که سبعون کرد و آن
الله تعالی را بسوی خلفش جنتی برای عالمیان و روز مولد حضرت و آن هفدهم است از ماه
رجب الاوّل و روز بیست و پنجم است از ذوالقعد در آن روز چنین شده است که در روز قدر است
در آن اقامت فرموده رسول خدا برادر خود علی را بر مردمان و امام که در آن است بعد از خود گفتیم
است گفتی خدای تو کردم برای همین آمده بودم که او میسر شد که تو بختی خدای و خلفش و قبول
شیخ کلینی مولد حضرت و روز دهم ایام است و الله اعلم و سایر وقایع عظیمه از آن که شیخ طوسی در
مصحح ذکر نموده است که در شب اول بیداری بخش دیدن و لها و مسافر جهان از ذی ساری و الا
امیرالمؤمنین را بر فراش خود خوابانید از آنکه معطر بمسکین مشرف فرمود نموده و در شب
چهارم از غار برآمد و بصورت صمدینه توجیه فرمود و روز اول ایام آخر تارک سرور حضرت

امام حسن عسکری از چهار خلیف طریقی رحلت پیروزه و ولا سر بر امامت انجمن قائم سروده و
روز دهم حضرت رسالت و کدخدای سرای دین و ملت جند بکبری از سوچ نموده و بدو
انجمن بیت و چنان بود و هم در این روز سال هشتم از مولد حضرت حیدر و کواش عبدالمطلب
وفات یافت و در روز دهم آن وقت ذوالنضرت داخل مدینه طیبه کرد و به مقدم سعادت
نیزوم خاک پاک نیز بر سر آسمانی بخشد است دیگر با نیز و هم جلدی و الا است که مولد حضرت
عجاده و چشم و چراغ عباد است شیخ طوسی در مصباح روزنامه از حضرت شریعه است بحال صیام
ایامی که بنویسید نماید در این اوقات استام و فواید هر یک در شرحه باین سطور انعام یافت و ستا
سعادت قرین دهر یک نوشته را بهیچ و برای عرض و سیله عظمی است بخیرا بنده پاک نهاد در ست
اعتقادی که چنین داند و مزاد حیات را بدست حق و اتمام انذار کربکی و تشکی صیام این ایام بر
ساخته برای سفر ناکر نیکو کرد و اند حضرت خداوند هر یک و جهان جوی از نشاندگان عز
شان چهار روز و نیکان ایام و غایت استکان این کوح کاهل در فیه این نوشته فرمودی بفضل
و کرم خود باری و در امدان سعادت هر گونه عبادتی بتوفیق و عنایت خود مدد کاری فرمای
نوبت محمد و آل محمد **عجلت** در روز فضایل عمر و حج که آن نیز از خوشترین مصالح جهان سعادت
دنای و دن و از بهترین ذلایر یوم لا ینفع مال ولا بنون است اگر چه سیاق بحال این باب که هر
در باب عبادت است بحضرت و مقتضی آن بود که در ذکر آن از جمله عبادات مجلس کار و فضیله
در فضیلت آن گذاریم باید و لیکن چون مقصود در این باب بیان مصارف عمر است و ذکر آن از مصارف
مال است ذکر آن در این باب چندان مناسب است و مع هذا در باب اول در مجلس رقم بخل و
مدح جود در عداد مصارف مال نمرده و مسلک بیان آن پرده شده است لهذا در امام نافر
عزیم دانان وادی ناخن در منبع ذکر فضایل عمر و حج میراند و بخند و کوهان علم با نیزه بار
تکلیف دای حق ایستقام کشید و انشاء الله تعالی در این پنج عقیقه جلدی و خولای توفیق کرم رشار و خوی
فشان کفایت میکند و اند بر واقفان عرفان شناسان و کاهن و طائفان کبر معرفت خدای

که بودی مرا به علوم دینیه را مقدم شوق وادی بودی طی کرده و به علم انا را به پهلوار
از باب السلام تسلیم و اقرار به سجده الحرام دین مبین در آمده و امان به پست المعین تحقیق
بدست آورده اند و انشا الله تعالی در این راه است که امان عز و جلال خداوند تعالی از خدا
افتقار بندگان که از خصایص عالم امکانست مقدس و مهرا و قامت بقای فی مبادی و فیهما
حضرت او از جامه قاصد و دود و دور که از لوازم اسیران سلسله زمان است مجرد و معر
ذات پاکش از عین بد عقل و ادراک بر کز است و نسبت شش جهت و چهار رکن عالم بجای
مقدس و یکسان **سنة** بامکان افزین مکان چه کند اسان کو خود و اسان چه کند و لیکن
در عالم خاک و مکان با کمال معقل را از سایر بکینه نیز بد شرف اختصاص داده و ان بقوه قد
خانه خود نام نهاده و برای فاضله فیوضات مشروبات جاودانی و طهارت بخش و عشاء فی
اقاصی و ادانی میزبان امتناش خوان احسان در آن همان خانه شرافت و بنیان کسرت
و داعی لطف تحقیقش حکم و اذن فی الناس باج یا توک جالا و علی کل ضامر یا قین من کل فج
عمیق کر و تن وعده مهانی یا ایها الناس ارجعوا الی ربکم در وایای اخلاص و احرام با سع خاص
و عام رسانیده و همین گفتا کرده در بار تکلیف برای وفای بن وعده و توفیق این طاعت
خست فیه اسباب سفر و عبادت را استطاعتشان نموده و بهر مان واجب الاذعان و لله
علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بعد آن تشریف و تاکید آن تکلیفات
فرموده است پس خوشا مؤمن موفقی بودی که کعبه وصول این مقصد را در راه و قبله
هم ساخته قبله غاصفت خود را در آن بکشد و بکعبه گرداند و محل عزم این سفر تمام شود
بی زیان و آفات را به بندگی نوزد قوت ایمان بسته بعدی خوان اسید کاهی و شوق
بساخوردن بر سر سفره این سعادت عظمی رساند که گرفت و گیر خفته جزای هر کس که بگری
قفر و لا اله الا الله توحید کند و ازیم مکافات جنایات خود را بدلا از امان و سن دخل گات
انشاء الله کند و از خا بهر آزار این راه کل چو چند و در این جریان جفای جال بچند روی

و درین بند برین شهر عرفی نایب و خفیه و روشنا و برکت هر کس بنابر معصیتی بخود
افشاند بگزیند هر بختی از نعم عسی از نام اعمال سازد و به عقل هر موج در یک روا
انینه دل را از نیک کرد و درین پوزد از هر آله الهی بنام اسیدی بر جلالی باز کند و به
برداشتن هر قدمی با کسای از دور و نال فکند و بهر اذن و خیرش خود را از خاک بردارد
و از هر کرد و بهر بارش منت بر بدیدگان گذارد و بر کفر فتن هر کس که می شناید و از
آبروی هر موجی بر لبه اشادنی بشارتی در راه بدختی عری که درین سفر فقرت اثر
چنانکه باید برین شود و مبارک دل که درین بند بر نفع بی ضرر متاع و سعادتی کوین
بان مزیده کرد قوی تحت نهاد است اعتقاد که با وجود ممکن و استطاعت در طریق
گذشتن این طاعت از کون بجای سرفهم نیست ازین و در بعد علائق و عوایق نالایق دنیا
و بند سلاسل مشاعل بچاصل این دزدان کدورت دنیا مانده از اعشاء بشان این
شغلای باطل و اعتماد برین حیات برق رفتار مستعجل ادای این فرض را از غایب باقی
از سلاسل بیانی و اندازند همانا نمیدانند که این جلدت چگونه عبادت و این هم سعادت
چه هم سعادت است نا نش عسیا سوز سرگرمی شوی و یزاه دور چه چرخهای جان فرو
سرد و وجود برای خلقت سرای کور میتوان افزین و از فیه اسباب این راه جرم کاه
غفران ماب چه ذخیره های فضل و ثواب حجت را در سفر مرک و در حساب میتوان انداخت
پس این قوم در بدترین بدوری خفته و کل وای علائق فریخته را بصیرت سالار این
خواب گران بیدار ساختن و از نیکو کارایات و اجناس داده و در بطلب همکار از انکار ادای
این فرض و ادای این قرض انداختن بقایت ضرورت و از اهم امورات **روی** این خواجه
در و ده دستی بزن دستی بزن این خواب غفلت برده و دستی بزن دستی بزن
وایات و اجناس داده و در بطلب و ملائمت آن بر چند نوعت بنا بر این مجلس به تفصیل
بچند فصل میسرند و در هر یک باب و ادوئی از آن می پردازد **فصل اول** در ذکر آیات

و احبنا که عالمها را بپایان بلند مرغبات دلشین بر خوان لغت به پایان بخواند و
 عقل و تمیز را بجای و ت مضامین شوق انگیز کند زلال این سعادت عظمی بیکرداند
 اما ایات با برکات قرآنی که در تکلیف باور این سعادت و دجانی شرف نزول الهی
 داشت و تاج و تاج این شرف و عزت بر تارک خداوندان ثروت و مکتب گذاشته است از
 جمله کرمه و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین
 که در سوره شریفه العزرات و حاصل معنی آن است که در خدا راست بر قدر مردمان
 حج خانه کعبه کمی که استطاعت و توانائی رفتن بسوی آن داشته باشند کسی که کفر و نسیه
 از ادای این فرض قرآنی را اشتغال این فرمان استکبار نماید پس بدینکه الله غنی و بی نیاز
 از غلبیان که حج کانیات کافر کنند بی دامن کبر یا نشینند که از فقر و شرف و من
 کفر گران ترک حج تغییر بکنند و از سیاق فان الله غنی عن العالمین که در جوابان مذکور
 گشته استفاد و معلوم میگردد که ادا نمودن فرض حج چگونه گناه عظیم و موجب چه قسم
 عقیبه و عتق شدیدا است ارباب ذکا و فطنت و صاحبان مال و مکتب که از نشیندن آید
 فرمان واجب که از عیان گوش خواهند و گذارش این حق الهی با پایمال مشاغل باطل گردانند
 اگر خطه دیده بهیچ کشاید و رفیق در ذائقه ابر و عید تمام همد مد نظر نامل نمایند
 هرگاه قیوت ایمان نشان فقیری و فقر اعتقادشان و فسوری نداشته باشند حاشا که انهم انما
 غنبد شدید بر خود نزنند و در برابر ذمه خود ازین واجب دیگر تعافیل و رند چری پروا
 و سهل نگاری در امثال این تکلیف با اطلاع و از عیان حقیقت این کلام شریف شکل که حج
 تواند کرد و دل و لهذا حضرت سید کولان در حق این کرمه جانی بی باک فرموده اند که من محب
 عبدالحج فلم یحج فلیت بود با او نظر آید هر کس که طبعش را و حج و حج نکرده باشد پس
 بیرون بودی یا قریب و از حضرت مقدس کاظمیه در بیان کرمه هل یبکم بالآخرین اعمالا
 که در سوره کحل است و لیست که انهم الذی یتارون بحج الاسلام و بیوقوفی کسائی که حج

سبحانی درین کلام اسمانی ایشان را بحال ذی ان کارترین خلق خواند است می اندک
 و تاخیر میکند از او از جناب مقدس حضرت م در توجیه کرمه و بخشش بوم البیت را می که در
 طاعات منقولست که مراد از آن کسی که استقامت درین کلام فرموده که حشر میکنم او را و زقیامت
 کور کسی است که حج برو واجب شد و حج نکرده است دیگر از جمله ایات هدایت سمات قرآنی که
 درین مطلب ورود یافته است که و اذن فی الناس الحج یا نول حالا و علی کل ضامر یا بین
 فی کل فج عیو لیسند و مانع لهم و بد که فاسم الله فی ایام معلومان علی ما یزعم من
 طبعه الا انعام الایه که در سوره حج و محصل مضمون آن برین مخرج است که در میان مردمان
 یکدزدی حج تا آیند بسوی تو بر حلال باشند یا دکان و سواران بر هر شتر لا غری که می آمده
 باشند از راهی دور تا حاضر شوند و دریا بند منفعتهای که در ایشان است یعنی منافع اخروی
 از فضل و ثواب و رفع درجات با منافع دنیه از ارباب تجارت یا هر دویا بکنند اسم خلافت
 در دینهای معام هم بود و بقول اکثر واقوی و معتقد و سر و زو بعد از آن باشد بر آنچه
 روزی کرد ما ستایشنا از چهار پایان زبان بسته از شتر و کاه و کوسفتد یعنی در وقت
 ذبح آنها ذکر نام الهی کنند و در وقت که مراد از ذکر تکبیر است بعد از آن نزد نماز که اول آنها ظاهر
 روز عید باشد یعنی کشته اند مخاطب این خطاب و ما مورد این ندا حیدر خدا و دلیل طریق
 هدایت حضرت اشرف محمد است چنانکه مر و لیست که چون این آیه نازل شد آن حضرت صادق
 خود را از فرموده کند نموده مردمان را حج خواند پس خلقی کثیر از اعراب و اکثر مقولین اهل
 مدینه اجتماع نموده چهار روز از ذی القعدة ماندند از مدینه هجرت نمودند و در مسجد
 شجر الحرام حج قرآن سینه و انانجام که توجیه فرمود و بقولی دیگر مخاطب در این فرمان حضرت
 ابرهیم جلیل الرحمن بوده که چون خانه کعبه را ساخت و از شغل آن پرداخت ما مورد شد
 که ندا نماید مردمان را بطواف آن دعوت فرماید آورده اند که ابرهیم گفت که آواز من بجا
 رسد خطاب میکند که بشت نذا کردن و بر سست و سبیدن پس حضرت خلیل بر معانی که

مقام ابرهیم باشد یا رکو به قیاس برآمده و در آنکشت خود دارد و گوش خود نهان ندان
در داد که یا ایها الناس احبواکم ای مردمان احب کنید خداوند خود را چنانچه بخواهید
کامل خود را و آنان بنی مکرم بشری و عرب عالم رسانند چنانکه هر که در اصلاح رجال و احاط
مناسب بود جلای شیندند و انا که بعبادت حق فایز خواشد شد تبلیه گو یا کردید که گفت که هر
بعد و حج که خواهد گذارد در آن روز نیک گفته و مقولست که بعد از آن حضرت خلیل الله زبان
بد عا کشود و در جوانی بزم با این کفار اجابت نادر منطبق فرمود که اللهم من حج من شيوخ
امته من فیه الهامه که کند از پیران است محمد بن عثمان و ابن حضرت اسماعیل و والده ما
جده اش هاجر ابن گفتند بعد از آن حضرت اسماعیل دعا کرد که اللهم من حج من شباب امته
محمد بن فیه الهامه که گذارد از جوانان است محمد بن عثمان و ابن حضرت ابرهیم و هاجر
ابن گفتند بعد از آن هاجر دست بدعا برداشته گفت اللهم من حج من نساء امته محمد بن
الهامه که نماید از زنان است محمد بن عثمان و ابن حضرت اسماعیل امین گفتند و شک
نیت که جناب الهی بفضل و کرم نامشاهی دعا و طلب چنان نیکوکاران مقرب دارد نخواهد بود
و جوامع حجاج را از مرد و زن بدعا و ابروی آن سرتق عفو خواهد فرمود و مقام ابرهیم که
مذکور شد عبادت از سنکلی است که آنحضرت در وقت ساختن خانه کعبه بجهت دوست
با در وقت شانه کردن سر حضرت اسماعیل بزرگ با یکداشته آنکس نقش قدمهای مبارک
آنحضرت برداشته چنانکه انشاء الله تفصیل فرمود دیگر از آیات کثیره البرکات قرانی
که بندگان را با عصیان از عجز از اسرار و امان میخواند و ناقص از عزمهای کون جزئیات را در
منج سعادت حج سکر و وجهت میگرداند که میفرمود الله است که در سوره و انذار است
و حاصل معنی آن اینست که بگویند بسوی خدا تعالی و پناه برید بخیر و در کافای حضرت
مقدس باقر بیدم و وصیت که در بیان این آیه فرمودند که حج کنید بسوی خدای عز و جل
و ازین مستفاد میگردد که گذاردن حج زمره عاصیان از اجزای سیلت پناهی و از غلبه نکا

روز قیامت که بیکاهیت که چون ملحق شوند کاهانسان معفو و کشته از خط و غضب چنان
امان می یابند چنانکه بسیاری از آیات درین مدعا وارد و برابر ادعای هدايت و امان
و آثار دلاویز شوق آنکیز که هر یک برای خنکان در بدیدری و کمالی خلق دعائی سودمند و
بر غنای دکان بستر نرم راحت و تر آسانی صبحه بلند است در کتب معتبره حدیث از حدیث
زیاده و فوائد این نواید از محیط دانش ائمه صادقین بر سواحل صحیف و سبیل مصنفین
و محدثین چنانکه نظر تامل کند بر روی هم افتاده است متخیر از آن که در اطلاق این اوراق
تواند کجید و بیان قلم رشته رقم خواند کشف مذکور میگرد و موقع از مردم خود پیش آنکه
در هر مقام پای بندیده فترت بنظر خیر بدی دله نماند و چشم داشت از صاحب هوشان
اینکه از این بارز اسبهر فرشان چاره رمد بدید بصیرت حجت کور کو بانه و سرور میگذارد
اللهم وفقنا لما تحب و رضی و از جمله آن اخبار هدايت انا و خبر شوق آورد روح بر حضرت
سید الخیر است که در هر یک از اخبار برادران مخاطب باخته و بابر خواهش وی فضلی درضا
عز و جج پرداخته است فصل این مجلد در کتاب فیه مذکور و محصل مضمون آن اینست
که حضرت سیدانام و قبله خاص و عالم با اصحاب خود نماز صحیح گذارد بعد از آن با ایشان نشسته
حدیث میکرد تا آنکه افاض طلع کرد پس بایک برخواستند تا آنکه با آنحضرت نماز فرمود و در
یک ایضادی و دیگری تفقح حضرت رسول با ایشان گفت که محقق دانستم که شما را حاجتی هست
میخواهید سوال کنید گفتند تو خبر ده ما را رسول الله چه بدیستی که این کوری و لرا از آنکس
و از آن و سبب دور و و اما از آن است و حکم سازنده تر است پس سید الخیر فرمودند که اما
با افاض انصاف بدیستی که توفیق از قوی که ایشان میکنند بر غنای خود یعنی دیگر از آن فرمود
و منافع بر خود اختیار نمایند و تقدیم میفرمایند و توفیری بفرمان اهل شهری و این تفقح
بدی و داد و نشستن است شاید بجهت دوری راه مجال توقف نداشته باشند یا ایشان سبب و ایا
عبد یعنی چنانکه می که اول جواب مسئله او گویم که کثرتی بجهان الله ابر چه رحمت و انفا

و این چیز می و حسن اخلاقی که حاجت گذاری در حوائی را مقدم داشت ثنوت کرد و بر اینجه
انتظار و در آنک ساعی و مشورت و دلالت پند و زبان عطوفت و عکاسی معذرت و در جواب
آنکه انصاری کشتو دم روان داشت که انا که رها کند عبا را ند و می و خاطر می کشید **نظم** از
آنکه سر در پای چون او سر در می دارد خوشامست که مانند وی است بر روی دارد **الفصل** آن عالم
علوم خفی و جلی موجب جواب و سوال در تحقیق کشته فرمودند که اما تو یا اخا تصد آمد که سوال
ما را از وضو نمود و نماز خود و آنچه تراست در آنها یعنی از اجزای و ثواب و جواب پس در کفنه
بیان فضل و ثواب و وضو نماز فرمود چنانکه در مجلس دوم این باب در ذکر وضو گذارش یافت
و در این مقام بعضی اختصار را بعضی بیان بکران خامه بسیار از مسلک تکرار آن عنان یافت نگاه
موجب انصاری کشته فرمود که تو یا اخا انصاری پس بدستی که تو آمد سوال کنی از چه خود
عمود خود و آنچه تراست آنها از ثواب پس بدین بدستی که چون متوجه راه حج کشته داخل
خود را سوار شوی پس بسم الله کنی و روانه شوی گذار با حله ثوابی و بدین راه پلای
اینکه نویسد خدا بخواهد برای تو حسن و محو کند از تو سیه چون احرام بندی و لبیک گوی نو
الله تعالی لبیک گفتی و حسن و محو کرد از تو ده سیه پس از آن چون هفت بار طواف
خانه کردی بوده باشد مرتب این نزد خدا عهدی و ذکر که شرم کند از تو خداوند تو
که عذاب نماید تو را بعد از آن چون نزد مقام اینهم و در وقت نماز گذاری نویسد خدا بخواهد
برای تو باران و در وقت دو هزار رکعت مقبول و چون سعی کنی میان صفاء و در هفت غوطه بوی
باشد برای تو باران نزد خدای تعالی مثل آب کسی که حج کرده باشد باران از بلاد خود و مثل آب
کسی که آذاد ساخته باشد هفتاد بنده مؤمن پس چون در وفات کنی در عرفات اثاب پس
اگر بوده باشد بر مقام کنایان مانند ملک عالم و کف در بار هر کینه مرز و نا خدا بخواهد
برای تو عالم موضوع است که بکثرت ربان شهور و مثل است پس چون در چهار کنی یعنی
بر آن سه میل چنانکه مقرر است در این هفت تن اقل کنی نویسد خدا بخواهد برای تو هر سنگ

در نه ده حسن و مستقبل عمر نویس چون سر خود را تراشی بوده باشد برای تو بعد
هر روز محبت که نوشته شود برای تو در مستقبل عمر نویس چون ذبح کنی گوشت
قرمان خود را یا خرمانی شتر قرمانی خود را بوده باشد برای تو هر قطره از خون او حسن
که نوشته شود برای تو در مستقبل عمر نویس از آن چون هفت بار طواف خانه کنی برای
زیارت و در هر رکعت نماز گذاری نزد مقام ملک کر بر هر رکعت نوزده مکرر که اما ما شسته
فقد غفر لك فاسنا نفسا لعل فیا جنك و بین عشرين و مائة يوم یعنی با خبر با این آنچه
رفت یعنی کنایان گذشته بر تحقیق آمرزیده شد برای تو پس از سر بر عمل را در آنچه بسیار
است و میان صد و بیست و نه ساله را دایست که ناصد و بیست و روز که چهار ماه باشد
هم حکم ایام گذشته دارد که کنایان در آن مغفور میگردد و بعد از آنچه از سنهای چهار سال
تا هر وقت که درانی از تو صادر کرد از عمل خود حساب کن و این حدیث در حدیث بیست و نه
و لیکن ذکر تقی و جواب پس که او در خط داشته از ثواب و وضو نماز هر سال مذکور است
و اخلاقات دیگر نیز دارد و عبارت که ملک میگوید در آخر حدیث در اینجا بدینگونه است
که قد غفر الله لك ما مضی و فیما یقبل ما بینك و بین مائة و عشرين یوما حاصل یعنی
اینکه تحقیق که آمرزیده خدا بخواهد برای تو کنایان گذشته را و نیز کنایانی که ما بین
ایزمان که تو در این تا چهار ماه از تو صادر کرد و این عبارت ظاهر تراست و این
حدیث در کافی نیز بخود دیگر مذکور است و نیز در فقه از دلیل سبل این و قاید حجاج
کعبه بنعین جابر علیه المؤمنین منقولست حدیثی که همیاس در لبیک گفت احرام او از خود
بلند سازد مگر اینکه لبیک گوید یا و از بلند هر که از جانب است و جانب چپ او است
ناشته های زمین و گویند او را و فرشته یعنی کرام الکاتبین که بشارت ترا می دهند خدا
و بشارت میدهد خدا بخواهد را مکرر بشارت دادن ایشان که از جانب خدا
مکرر بشارت و هر که لبیک گوید در احرام خود هفتاد بار از روی ایمان و احتساب بگوید

خدا شایسته برای هزار فرشته را برافشان و برفق از تعلق و هر کس بجز موفی و زاید و غفلت
و ثلثین خود را بدست خود گیرد بعد از آن داخل هر کرد پاره نه از روی تواضع و تذلل
برای خدای عز و جل بخو کند الله نعم از او صد هزار مرتبه و نویسد برای او صد هزار حسن
و بناماید برای وی صد هزار درجه و واکرداند برای او صد هزار حاجت و هر که دخل
مکد شود با سینه و آرام آمرزیده نشاء برای او کناهانش را و دخول با سینه آنت که بکنیم
تجربا باشد و هر که داخل مسجد کرد پای برهنه بر سینه و وقار و خشوع امرزد خدای تعالی
مرا و او هر که نظر کند بسوی کعبه روحانی که عارف حق آن باشد امرزد خدای تعالی و کناهانش
و کفایت کند معشر را و نیز در عقبه مذکور است که هر بیت که هر که نظر بکند با بیعت و شوق
میشود برای او حسن و محو میگردد از او سینه تا آنکه صغیر عازد با صغر خود از آن دم خط
کتاب از حضرت مقدس جعفر علیه السلام انقضون عقوبات کعبه سیکه الله تم را بر کرد که بعد
پست رحمت است از انچه شصت برای طواف نماید کانت و چهل برای نماز گذارند کانت
و پست برای نظر در کعبه کنند کانت و نیز در آن کتاب گفته که هر بیت که طواف برای غیر
اهل مکه افضل است از نماز تا آنکه طواف و تقی نمایند بوده باشد عظیمترین ایشان در هر
در ثواب و نیز گفته که هر که خواهد مال او بسیار شود باید طواف هدا بشاید در جفا و
و هم در عقبه مروت که داخل شدن در کعبه داخل شدن در رحمت خدای و بیرون آمدن
از آن بیرون آمدن از کناهانش و داخل شوند مع و م است در باقی غرض یعنی توفیق
توکل معامی میباشد امرزد بدست برای او انچه گذشته از کناهانش و هم در آن کتاب
مذکور است حدیثی که حاصل آن اینست که هر که داخل خانه کعبه شود با سینه و آن است
که از کعبه و تجربا نشاء امرزد شود برای او کناهانش و هر که بچاید پس طواف خانه نما
و دو رکعت نماز گذارد نویسد خدا شایسته برای او هشتاد هزار حسن و بخو کند از او هشتاد هزار
سینه و بلند سازد برای او هشتاد هزار درجه و ببرد شفاعت و در خواست و راهش را

حاجت و نویسد برای او آزاد کردن هشتاد هزار سینه که بقت هر بند ده هزار برسم باشد و نیز از امام
جعفر صادق علیه السلام انقضون عقوبات کعبه سیکه الله تم را بر کرد که بعد
که وفوف کند در عرافات از مومنان مکرر بگوید که خدا شایسته کناهان اهل شهر و آن تا
از مومنان و نیست هیچ مردی که وفوف کند در عرافات از خانواده مومنان مکرر بگوید که خدا
خدا شایسته کناهان خانواده را از مومنان و هم در آن کتاب نان دفع جناب و بیست حدیث
که چون آخر و زعفر میگوید بفرشد خدا شایسته و فرشته را که ملاحظه میکنند و بهای
مردمان را پس چون بنامد مردی که عادت داده بود خود را بچ کلاهدون یعنی هر سال بچ
آمد پس گوید یکی از آن دو فرشته همراه خود را که این فلان کس چه شد گوید خدا شایسته از او
تراست گوید یکی از ایشان که اهل اکبر باز داشته است او را از حج فقر و احتیاجی پس خنی گوید
او را و اگر باز داشته است او را بدی پس اگر کن دین او را و اگر باز داشته است او را و مرضی پس
شفاده او را و اگر باز داشته است او را و اگر باز داشته است او را و اگر باز داشته است او را و اگر باز داشته است او را
نظیر انچه بدین مذکور است و نیز در عقبه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله انقضون عقوبات کعبه سیکه
کند قر با نهایی خود را چه بدین شی که آنها مکرر انما خواهند بود بر صراط و هم از انسر و انقضون
روایت نموده که هر چه در خیر و ذی قیامت و نیز از حضرت آورده که چ کلاهدون روی
چهارم کند بیرون آید از کناهانش و از جناب مقدس جعفر علیه السلام روایت کرده که بدین شی که
چون تراشد سر خود را در مینی و بعد از آن دفن کند از آن بد و ذی قیامت و هر که موفی را
زبانی باشد گویند بگوید که باشد بنام صاحبش و هم گفته که هر بیت که تراشد سر
خود را در مینی بوده باشد برای او هر موفی بودی در ذی قیامت و نیز در عقبه آورده که هر
که چ کلاهدون وقتی که بیرون میاید از منزل خود تا باز میگردد و بمنزله کسی است که طواف میکرد
باشد و هم از حضرت مقدس صادق علیه السلام انقضون عقوبات کعبه سیکه الله تم را بر کرد که بعد
که در اسلام بر او واجب است پس تحقیق که کشود عقده از آنش از کردن خود و هر که در حج

گذارد همیشه در خیر و خوبست تا آنکه میفرمود هر که سر سجده کرد روی در پی جدا زان سجده کند
 بکنند او بمنزل کسی است که دائم سجده میکرده باشد و هم اینصفتون از آن پسندید حضرت
 روایت کرده که هر که سالی سجده کند و سالی نکند پس او از آن کسانست که دائم یعنی هر سال سجده
 کرده اند و نیز در فقه مذکور است که ابو بصیر از آن مقدسای صغیر و کبیر پرسید که پیاده و قن
 افضل است یا سوار شدن یعنی در راه سجده فرمودند هرگاه آمدن و موسر و مالدار باشد پس
 پیاده و در برای اینکه خرج کمتر شود پس سوار شدن افضل است و حضرت حسن بن علی علیه السلام
 میرفت و رانده میشد با او حمله و راحله اهل قهلی از چهار است که برای سوار شدن بر شتر
 مانند زین یعنی جیبها با آن حضرت بود و لیکن بجهت ادراک فضل و ثواب و تدارک
 جناب رتبا لاد باب پیاده آنرا می پیچود و این فقره محتمل است که همه کلام حضرت صادق
 باشد و ممکن است کلام شیخ صدوق باشد و نیز در آن کتاب از ائمه اربعه از اینصفتون روایت
 شده که گفتیم حضرت ابی عبدالله را که مردی با من مشورت کرد در باب سجده رفتن و آنرا در ضعیف
 الحال و کربساعت بود پس من چنین رای دادم که سجده نرود اینصفت فرمود و در چه سزاوار بودی
 اینکه پارس شوی و کمال احق گفت پس کمال چهار شدم و هم در فقه مذکور است که حضرت را بر
 از دیگر سجده کند انچه بگری او را از اجر و ثواب چیزی هست حضرت اینصفتون در جواب فرمود
 که او را است لجر و ثواب ده سجده و اگر زیاده میشود کتاهان او و بلبه و عمار و سپر و خنجر و برادر
 و خواهر و هم و غیره و قال و ان الله واسع کریم مراد اینکه خزانه فضل و رحمت الهی وسیع است
 که بدادن کم نمیشود کم وجود و بسیار است پس در آن بخل نمی دردد و نیز در آن کتاب بر تورات
 که مردی بخند حضرت رسالت آمده معروض داشت که من مال بسیاری دارم و در پنهانی میباشم
 که اصاح مال و ضبط و شوق آن غرض من کسی نمیکند یعنی بجهت این آنچه باز میماند بر خرد مرا یا رسول الله
 چیزی که از آن کم بوده باشد برای من مثل آنچه حضرت اینصفتون فرمودند بلکه نظر کن باین کوه یعنی
 کوه بوقیس اگر صد نفر کفی مثل آن کوه طلا در آن مخدادر نیای اجر حاجت او و در کافی بنویسد

نظایر این مذکور است و از جناب مقدس جعفری روایت نموده که هر که خرج کند در هر روز
 بوده باشد پس برای او از صد هزار درهم در بر آن و نیز گفته که هر بیت که در هر روز در سجده افضل
 از دویست هزار درهم در بر آن در راه خدای عز و جل واجبست در فقه سبیل حضرت ابی عبدالله
 صفت است و هم در فقه از حضرت علی بن الحسین اینصفتون صفت است که ای کوه کسانیکه حج کنند
 خوش خلق کنند بآمدن حاجت پس مصافحه کنند با ایشان و تعظیم نمایند ایشان را بلبه من که این لازم است
 بر شما نشان این که باید با ایشان در لجر و نیز از حضرت اینصفتون روایت نموده که مبارک است که
 سلام سجده و عرق گذاردن در مصافحه ایشان پیش از آنکه آلوده کتاهان شوند و آیند و عرق
 در کافی نیز مذکور است و هم در فقه اینصفتون آمده که هر که حج میبرد دعوت شود روزی
 تسلیم حج گمان و آمرزیده و هر که در راه مکه در رفتن یا آمدن این کرد از فخر اکبر در روز قیامت
 و هر که میرد در یکی از دو حرم یعنی حرم مکه یا مدینه دعوت سازد او و بعد از آن آمین و هر که میرد
 در ما بین حرمین کشته نشود برای او دیوانی و هر که مدفن کرد در حرم این شود از فخر اکبر
 خیار از نیکان باشد و خواهر از بدان و در کتاب کافی و تهذیب نیز هر یک احکام شرعی و لایحق
 مبین و کعبه بن را بر کنی کن است از ابی جعفر حدیثی صفت است که کسی که حج میرد و چون شروع
 در ملیق گیری و تهنیت اسباب خود کای نزدیک و در تهنیت چیزی از اسباب خود مگر آنکه نویسد
 خدا اقبل برای او ده حسن و محو کند او و دوستی و یلند کند او را از برای او ده درجه تا خارج
 شود از تهنیت اسباب خود و چون باز شود داخله او بآن اسباب یا بآنزد با متقی که بر آن سوار
 بر ندر آن داخله بانی و نکند از برای مگر آنکه نویسد خدا اقبل برای او و مثل این تا بجای آورد
 مناسک خود را پس چون بجا آورد مناسک خود را آمد خدا اقبل کتاهان گذشت و او در
 بقیه ذی الحج احرام و محرم و صفر و ربیع الاقل چهار ماه نوشته شود برای او حسنات و نوشته
 نشود برای او سیئات مگر آنکه ایشان کند بوجیه یعنی مرتکب گاهی شود که موجب عذاب
 باشد پس چون چهار ماه شود غلط نشود بر او مان یعنی مثل سایر مردمان هر گاه که کند بر او

نوشته شود و در تقدیر با اشتناست و موجب مذکور شد در بر حدیث نیست و لیکن در حدیث
 از الجبل الله روایت نموده که نوشته نمیشود بر او کناهان چهار ماه و نوشته میشود بر
 او حسانت مگر اینکه ایشان کند بکیر و در همان کتاب از همان جناب بقولست که رسول خدا
 فرمودند که چه چیز نفع میکند و در و میگرداند فقر و کناها را چنانکه نفع میکند و درها در
 معویه بن حمار را و حدیث است گوید هر گاه با حضرت که حج را افضل است یا آنرا کردن باشد
 فرمود که حج افضل است گفت در بند فرمود حج افضل است معویه گوید که من پیوسته زیاده میگویم
 و آنحضرت میفرمود حج افضل است تا رسیدم نبی بند فرمود که حج افضل است و هم در حدیث
 از حضرت مقدس جعفر بن سعد بنی شوق است که حج گذار و عمر گذار و در خدا سید یعنی بد کار او
 آمده و بخیر او و او را بکشد اندک آنرا نکند از و عطا نماید و اگر خوانند او را اجابت فرماید
 اگر شفاعت کند شفاعت ایشان را مضمی سازد و اگر خاموش گردند بطلبه قضا حواله ایشان
 بر داند و در عوض در هر هزار هزار در هر یک از ایشان که مرگفته باشد و هم در کافی از عذرا بن شوق
 که از عبد الله فرمود که چه چیز منع میکند ترا از حج کردن در هر سال گفت ندای تو کردم عیال با
 و نگاهداری ایشان مرا از آن مانع است فرمود که چون میری کیت برای عیال نویسی بعد از تو
 نگاهداری ایشان که میکند که غرض این که خود را در مانکار و ایشان را بچند گذار طعام کن عیالت را
 سیر که دروغن از سیر و چون با ایشان هر سال با نفعی که در هر چهار قانع می باید بود و زیاده
 مال را در هیچ و او را آن سعادت کان با ایشان باید نمود و هم در کافی از ابراهیم بن محبوب حدیثی
 مستقولست که محصل آن اینست که گفتیم حضرت ابی عبد الله را که یکسال من حج میکنم و یکسال از ایشان
 فرمود که چه چیز مانع میشود ترا از حج کردن یعنی در هر سال یا ابراهیم گفت که کار غنی میشوم برای
 حج فدای تو کردم یعنی از آن ثروت ثغالی فرصت آن ندارم که هر سال حج کنم قصد فر میکنم هزار و
 یا صد درم بجای آن فرمود حج افضل است که من هر هزار درم قصد کنم فرمود حج افضل است
 گفتیم هزار درم یا صد فرمود حج افضل است که من دو هزار فرمود که یا در دو هزار تو طوطا و خانه هست

گفتم نه فرمود که یا در دو هزار بر تو سعی در بیان صفا و مروءت گفتیم نه فرمود که یا در دو هزار بر تو
 و موقوف به عرفات هست گفتیم نه فرمود که یا در دو هزار بر تو سعی چهار هست گفتیم نه فرمود که یا در
 دو هزار بر تو سایر مناسک هست گفتیم نه فرمود حج افضل است از سیاق این کلام بعد از این نظام
 مستفاد میگردد که صدقه هر چند از دو هزار درم بیشتر باشد افضل و ثواب حج بخواند تا
 و نیزه کتاب استطاب کافی از عمر بن زید روایت شده است که گفت شنیدم از امام همام حضرت
 ابابعد الله که میفرمود که یک حج افضل است از هشتاد و نوبه یعنی آنرا کردن هشتاد و نوبه
 یک حج برای تو میکند با حج چیز فرمود برای تو میکند بان حج چیز آید بکند هم که خرج شود
 در حج افضل است از دو هزار هزار در هم که صرف شود در غیر حج در راه خدا **فصل دوم**
 در بیان فضل و شرف خانه کعبه و مسجد الحرام و ذکر بعضی از مواقع و مواضع و اقدار و احوال
 خاص و عام و آنچه در کلام و متعلق با این امر باشد انظار ایشان اینست که شرف نشان هر یک
 خداوند عالمان و منزه از احتیاج زمان و مکان عزت شان آنرا از جمیع امکنه هر از و وافر بد
 اوست بخود رسانده نموده و در اوقات و بركات قرائت مکرر از آن بخانه خود تغییر فرموده است
 از آنجمله در سوره حج بابرهم خطاب فرموده است وَطَهَّرَ بَيْتَیْکَ لِلطَّائِفِینَ وَالرَّکْعِ الْجُودِ
 بِالْکَرِّ دَانَ خَانَمِ لِرَهْلِ الْاِیْشِ بِرَای طَوَافِ کُنْدِ کَانَ و نماز گذارندگان و نیز از کلام
 فضائل آن اینست که جناب جحانی آنرا بیکت و هدایت و صف نموده و در سوره آل عمران فرموده
 که اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَکُوهً وَاَلْغَا لَیْکَ فِیْهِ اٰیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مِّمَّا
 اَوْحَیْهِمْ وَ مِنْ ذِکْرِ اَشْهُدِ اَنْشَاء دَرِیْشَانِ نَزَلَ اِنْ اِیْه کُفُلَا نَدَ کَ چُونِ تَحْوِیْلِ قَبْلِ اَنْ یَسْتَلْقِدَ سِرَ کَعْبَه
 معطر شد قوم یهودا زبیر تعرض میگفتند که بیت المقدس بخیر از کعبه است پس جناب جحانی این را به
 فرستاده و قول ایشان نمود و وجود در حجاز و نزیت کعبه را بیت المقدس جای فرمود
 و معتبرین در تفسیر این امر چند احتمال ذکر کرده اند و بنا بر یک احتمال حاصل مضمون آن اینست
 که بعد از آنکه اول خانه که موضوع شد برای عبادت مردمان هر آینه آن خانه ایت که در مکه است

یعنی خانه کعبه هر گاه که مبارک و هدایت کنند است و عالمیان را در آن خانه است علامات و
و دلالات واضح و روشن که مقام ابرهیم است و هر که داخل آن شود این باشد از هدایت
مخفی نماید که ملائکه از اولت کعبه اولت ملائک است و بعضی اخبار مؤید اینست و گفته اند که
اگر اهل اولت در شرف باشند پس حاصل معنی این خواهد بود که شریفترین خانه که برای عبادت
موضع شده خانه کعبه است و بکه بر قول بعضی شهریه است و بقول محمد الحرام است و بقول
مکان خانه کعبه است و لفظ بکه در اصل لغت بمعنی از حرام و بمعنی کوفتن نیز آمده است و نمیه
مکه با مسجد الحرام یا مکان خانه کعبه با ابرهیم بقول بعضی از معنی اولت چه خلافتی در آن از رجا
بناشد و بقول بعضی از معنی ثابیت چه آن میگوید کردن جبار و بلکه قصد تخریب و انوار
آنها نمایند چنانکه ابراهیم خلیل و غیر ایشان واقع شد و مرقوم میگردد این خانه مبارک است یعنی
مستلزم خیر است و مستحق برکاتست چه طاعتان و دعا کنندگان آنرا ملائکه اخبار شریفه از میان
آن در دنیا مال و ثروت و دوی داده دیگر دوی پریشان و عیبت نمی بینند و در بعضی از اهل ابرهیم
جمع ثبات یافته در پدید چنان بر سنده گراست جا و دانی نمی بینند و گریه ایات بیانات
استیناف بیانیت کو ای کسی سوال نموده که این خانه چگونه سجد است در جواب فرموده
که در آن دلالات واضح و روشن است و چون عاقل بنظر تأمل در آنها نگردد بدین حق و کمال
قدرت خداوند متعالی را در پرورد آن ایات بیانات مقام ابرهیم است عبارت از سرکشی است که نفس
قدیم خلیل گرفته و پای این حضرت تا کعبین در آن فرود نموده و درین مدت
مقادیری با وجود کثرت اعادی محفوظ مانده و بعضی گفته اند که مقام ابرهیم باید بر پهن است
ولیکن از باب مبالغه در تعظیم بمنزله چند است چنانکه گفته اند ابرهیم که آنرا گفته اند
و قول دیگر اینست که از ایات بیانات مقام ابرهیم مذکور شده و باقی مطولیت و هر ابراهیم
معنی بر اینست که مقام ابرهیم بدل عطف بیان ایات بیانات باشد و گفته اند محتمل است که
مقام ابرهیم عطف بیان یا بدل از آن سبکه باشد و ملا را از آن مسجد الحرام باشد پس معنی این خواهد

بود که مسجد الحرام مقام مسکن ابرهیم بوده و این نیز از اشرف و مزین است و بکلیت بر
المقدس و بنا بر این ایات بیانات بجهت شهرت و ظهور و دان مفصلا مذکور دیگر دید
و از تلمیحها نا حکایت ابراهیم خلیل و امثال آنست چنانکه در فضل آمده انشا الله تعالی مذکور
میگردد و دیگر از فضل و شرف ابرهیم مقام لازم الاحترام اینست که جناب جبرئیل علیه السلام
آنرا خلیل عالم ساخته و فلاذیه تکلیف نوحه بآن مکان شریف را بر اعناق خلق افاف انداخته
در سوره بقره فرمود است که قَدْ فَرَضْنَا لَكَ تَقَابَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَسْوَ لَكَ قِيْلَ تَرْضَاهَا قَوْلَ
وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَيْثُ قَوْلُوا وَجْهَهُمْ شَطْرَهُ در فقیه آورده که در
خلاص بعد از شوق میزد سال در مکه و نوزده ماه در مدینه و در بیست المقدس میزد گذشت
پس قوم برپا نمودند از سر زنی نموده گفتند که توانای قدمانی آری که گریه از این خوف
بسیار نمکین و حزین گردید پس در بعضی اوقات شب برون آمد و روی خود را در طرف امان
میگرداند و اینها را بجهت اشتیاق و جبرئیل بوده که شاید نزول نماید در آن باب حکلی آورده که چنانچه
شریفش آنرا بر سرش نهاده و گفته اند که خاطر انوار آنش در متعلق بود و اینکه قبل کعبه را
از آنجهت که قبله جدوی ابرهیم در محل افکار عرب و عطف ایشان بوده و با اینکه جناب الهی
و بعد از قبول قبله فرموده در انظار ایشان انوار و نزول وحی در آن باب توجیه بجهت امان
مستفاده بر هر تقدیر خداوند همچون با نزال این آیه غایت شوق ماسول رسول خود را
موصول گردانیده و جبرئیل قبل از نزول المقدس بیت الحرام حاضر و حاضر را از آن تقدیر انعم
علا و فرخام بهاید حاصل انفعول اینها بر قول بعضی مفسرین اینست که گاه می بینیم که در آن
روی نواد در حجه آسمان یا سوی آسمان یعنی در انظار وحی در هر حال میگردانیم البته توجیه
که مریضی و گناه نباشد پس بگردان ای محمد روی خود را بجهت مسجد الحرام و هر جا باشد ای
سیدگان بر گردانید روی خود را بجهت آن اولا بجهت دلالت بر تعظیم بجهت و شایسته بر رضا
جونی خاطر اندر خطاب بآن جناب نموده و بعد از آن به برای تشریح بجهت حکم و شکیست

عام مکلفین بدان خطاب بلفظ جمع امر فرموده است و این حکم در ماه رجب بدو ماه پیش از غزوه بدر
نازل شد و بنا بر قول شیخ صدوق و قتی زویل یافت که سید ابرار و پیشوای صغار و کبکلم در وقت
از نماز ظهر گذارد. بود که جبرئیل نازل گشت این ابر رسانید و دست وی گرفته روی مبارک را بپای
کعبه کرد این که هر که در فضای بخزند بود یعنی کسی که بآن مقتدای عالمیان افتد اگر چه بود نزد حاکمی
در جهان کعبه نافتند تا آنکه مردان بجای زنان و زنان بجای مردان شافتند پس اولان نماز و
بیت المقدس و آخر آن در کعبه گذارد. شد و این سفر مجددی از مساجد مدینه در وقتیکه اهل
آن در وقت نماز عصر گذارد. بودند رسید ایشان نیز طریق تاسی پیوندید و دستور گوشت
آخر را در کعبه عطا نمودند و آن سجده از پنج سجده قبلتر موسوم گردید و شیخ طوسی در
مصبح کبر فرمود که در روز پانزدهم رجب بخوبی قبل از بیت المقدس بکعبه شد و مردمان در آن
بودند پس از بیت المقدس در حجاب بیت الحرام گردانید پس بعضی از آن نماز و ربه بیت المقدس بود
و بعضی در بیت الحرام دیگر از مضامیل مقیاس این خانه فضیلت اساس یک چنان الهی بندگاران این افعال
نموده و مطیع و عاصی را از هم جدا فرموده است مخفی نماید که کمال آن کرمه الهی است که انسان از این کوا
ان بقولوا انما اوههم بقسوتون الا بجهاد وند عالم جل شانه کافر مکلفین را از غرور و زن بانیه و تخلف
مخفی ساخته حاجت برهان نام گشت هر کس قوت ضعف اعتقاد فرمان برداری خود را نداند و بگوید
کاذب دارد و وقت جزای اعمال پناه حرفی نماید و از انچه حج بیت الحرام است که هر که استطاعت و توانا
داشته مکلف است که بر ریاضت سفر و بذل سیم و زین در بر داند و بعلی شیب و فراز و قطع مسافتها
دور رود و از گردن ندارد خود را معفو و عفو حال را از همان عالم حسنات ملو ساخته خود را در ملک
مؤمنان صادق و مخلصان دل باز یان موافق منظم گرداند و خداوند قدیم حکیم عز اسماء که هر
قوات شهور و سنوات در چهار ای هفتی بمقداری حکمت کامله و افعال وجود هر موجودی در
حدیقه امکان سر کرده باغبان قدرت شامله اوست قادر است که راه کعبه را از هر جانب بر سر آب
و بادانی کند که این بر فاهیت و اسان روند و خانه کعبه مبارکه را از ایا قوت و زهر و امثال

آنها آفریده و اطراف آن را باغها و بوستانهای نزهت فرا و جو یا و چشمه سارهای زنان از نزل زدن
تا هکسان بشوق و رغبت تمام متوجه آن مجسمه مقام شوند و لیکن چنین نکرد بلکه راههای
از آن هر سو اکثر سیاهانهای حش و حش او را با راههای نزهت پر خوف و خطر ساخته و حد
ران آن خانه سعادت بنیان را از زند و کل به تکلف زب و زینت پر داخته و آنرا در میان
کو هستان درشت و رودخانه خنک که گرمی بود ذی ذریع در سوره ابرهیم و صفات بنا
فرموده و انچه برای اینکه امتحان صعب بود شوار تر باشد و از آن خلوص ضرها و صفای طویرها
طهر صورت ظهور یابد و دامنه از مطیع و عاصی از هم بهتر بوضوح پیوند و اصل این سخن
منین صدق قرین مقتبس از خطبه بلغیه بالغه جناب معتمد امیر المؤمنین و پیشوای ارجحین
دلشود بیان پیشوای دنیا و دین که در کتاب حج کافی تفصیل و بیان وافی صحت ذکر یافته است
و بجهت ایجاد این اوراق با یاد آن مرتین نگاشته و هم در آن کتاب فیه و کتاب توحید از پیش
مستوفی که این ابوالعوجا از شاگردان حسن بصری بود پس از توحید متصرف به بعضی از منبر
اسلام پیروان رفته سیاهان مرگ بودی زند و قهر و اتحاد گردید که صاحب صحبت بعضی حسن
بصری را گذاشتی و در چیزی که احمه و حقیقی ندارد دلال کردیدی که صاحب من خطا بود و بجهت
عقاب از این خطا میباید و در هیچ قولی و اعتقادی ثابت قدم نبود و کاه میزدیم که او اعتقاد را
و مذهبی باشد که بران قائم گردید و ثبات قدم و تدبیر باشد و این ابوالعوجا که آمد برای انکار
بر کسان که حج میکنند و از مدینه بلای و فساد خیر و اعتقاد یکد داشت علمای حالت و جواب داد که
بودند و از وفات میباید و در پی نیت میباید عبدالله آمده در میان جمعی از ائمه و اقران خود
پرسید با اباعبدالله ان الجاهل ما انت یعنی آنچه در هر مجلس گذرد بمنزله امانت است نزد اهل آن
مجلس و امانت با حقان است که برده بران پوشید و در افشای آن نکوشند و کسی که سر فر
دارد لابد است که سر فر کند یعنی خلج خا مخفی در دل داریم و از گفتن آن ناچاریم آیا ازین سید
مرا که سخن گفته فرمود سخن کن گفت تا چند این خوس را گویند یعنی بگوید این خانه گردید چنانکه بگوید

خون برای کوفتن آن میکردید و ناپدید پناه باین شک یعنی حجر الاسود آوردید و این
 خانه را بخر و کل را بخرشته شده را عبادت کنید چنانکه شتر در وقت رسیدن هروله
 میکند یعنی صد و دویست و بیست و یک بار آن کلمه را بخوانید هر که در این فکر تا مل نماید میداند
 که این فعلی است که بنیاد نهاده و قرار داده است آنرا کسی که حکیم و صاحب نظر نیست یعنی
 حکمی در آن رعایت نشده و فایده بر آن مترتب نمیکرد پس بگو جواب چرا چه بدینکه
 نفس را بیکار و بندگی انی و بدین یعنی پیغمبره اساس و نظام آن بود پس آن عظیم علم
 و کمال و مکتب اهل کفر و ضلال تیغ زبان و بی بیان اختر و دشته بخندانی آن کشته
 موسی بن بند کرامی را بدینگونه منقطع و شبهه مرید افد فریب آن بدینست از سعادت
 ایمان بی نصیب تا بدین مضامین دلنشین منقطع گردانید که بدینیکه کسی که الله تعالی او
 گمراه و چشم دلش را گم کرد یعنی نظر عنایت و توفیق خود را از او باز گرفته بخند و لذت
 حق را ثقیل و ناگوار بشمارد و آن بکام جانش و شیرین نمیدارد و شیطان منقلب و صاحب
 اخبار او گشته او را بان جورهای هلاکت طرد میکند و بعد از آن از آن نمیکرد اند
 و این خانه را نیست که طلب نمیکرد که ده است خدا بعلی بوسله آن از خلقش را آرماید فرمان
 بر داری ایشان را در آمدن بان یعنی برای حج و طواف پس بخریص نموده است ایشان را بر تعظیم
 و زیارت آن کریمه است آنرا محل جای پیغمبران خود و قبله برای نماز گذاردن برای او
 پس آن شعب ایت از رضای او راهبیت که میرساند با او مرزش را و خلق کرده است آنرا الله تعالی
 پیش ازین کردن زمین بد و هزار سال پس سزاوارتر کسی که اطاعت او کند در اینجا نموده
 و بانایستند از آنچه نموده و بران وعید فرموده الله تعالی است که بدیع کننده جانها و
 صورهاست و این روایت طولانیست و از آن بهمین قدر که مناسب این مقام بود اکتفا شد
 دیگر از جمله دلائل و شواهد فضل این خانه شرافت قواعد آنکه جانشین خداست امیر المؤمنین
 در آن تولد یافته و بر توشه سعادت آنحضرت بسیار است از بستانش این خانه فیض بنیان

سید و پناه

بر شرف و غریب عالم امکان تا فدا شد و کفایت آن بر دایت بر بدین تعجب کرد و لامعلی شیخ
 صدوق و بسیاری از کتب معتبره مذکور است بدینگونه است که بدین تعجب مذکور کشف انچه
 حاصل آن نیست که من با عباس بن عبد المطلب و کوهی از بنی عبد العزی در برابر بیت اعلم
 نشسته بودیم که ناگاه فاطمه بنت اسد و الله ما حله امیر المؤمنین آمد و با حضرت نه ماهه
 حامله بود در ایوقت او را در دوازدهمین گرفت مناجات کرد که یا رب بدرستی که من ایمان
 آورده ام به تو ایچ آمده است از تو دوازده پیغمبران و کتابها و بدینیکه من تصدیق کرده ام بکمال
 جد خود ابرهم که بنامش بوده است این بیت عتیق را پس عتیق آن کسی که بنا کرده است این خانه را
 بحق فرزندی که در شکم منست که اسان کنی بر من زانیدن مرا بر بدین تعجب که بدین بدیم
 خانه که با که شکفته شد از پشت و فاطمه در آن داخل شد و از نظر ما غایب گردید و دیوار تمام
 خواستیم که قفله را بشود برای تعیش حال او و انشد پس دانستیم که این نام خدا تعالی است
 بعد از آن بیرون آمد و روز چهارم یا بعد از روز چهارم علی اختلاف المتخج و امیر المؤمنین بر
 دستش بود بعد از آن فرمود که من فضل داده شده ام بر زانی که پیش ازین بود ندیده بودیم که
 بدین مزاج یعنی زن فرعون جاد را که خدا بختی در موضوع که دوست نمیداشت الله نعم کرد
 اینجا عبادت کرده شود مکر از روی اضطراب و بدینیکه مریم بنت عمران حرکت داد درخت
 خرما شده را بدین خود آنکه خورده از آن رطب نازه و من داخل بیت الله الحرام گشتم از روی
 بدین دار زانی آن اهل نمودم پس چون خواستم بیرون آیم هانقی ندا کرد که یا فاطمه این کودک را بده
 نام کن چرا و علی یعنی بلند تیرت و الله نام میفرمود بدینیکه من اشتقاق کرده ام یعنی بیرون
 آورده ام اسم او را از اسم خود و منسوب گردانیده ام او را با دار خود و واقف ساختم او را
 به مقام علم خود و او آنکه است که میکشد بنماز در خانه من و از آن میگوید برام خانه من
 و نفقه من و تنجید میکند مرا بر خوشا کسی که دوست دارد او را و دایم بکسی که دشمن دارد او را
 و نافرمانی او کند و در بحر النافه بعد از فکر این حکایت از حضرت علیا و صدق قول لولای

از مشرکین با وجود غلو در کفر و کین انکار آن ننموده و ملخص آن حکایت بادایت مراد است
ایست که ابوبرهه بن سیاح حیر که در کفر مضلل ثانی و از قبل نجاشی پادشاه حبشه
در ولایت یمن والی بود جمعی از اهالی انجارا دید که بزیارت کعبه معطل میشافتند عصبیت
جاهلیتش برین داشت که خانه مانند خانه کعبه ساخته مردمان از زیارت آن خوانند و
کرامت خدا دادان شرافت بنیان در باین وسیله بر طرف ساخته زیارت از امر ترک
گرداند و ندانست که عزیز کرد حق باین فکرهای باطل ذلیل و حقیر و بنیان شرف الهی به
تیشه های چنین اندیشه های داهی خلل پذیر نمیکرد و پس صنعاً که قصبایت از زمین کلیسا
به کلفت ساخت و بجهت فریب ظاهر بنیان در و دیوار آن خانه ضلالت بنیان ازین رو
جواهر شریع نموده بفریغ آن و ترغیب طوائف خلافت بطوائف آن برداخت و نجاشی
نوشت که من کینه بنام تو ساخته ام که عنقریب چنان شهرت خواهد یافت که کافر
خلایق از کعبه روگردان گشته بزیارت آن خواهند شتافت نجاشی را برین خوشحال گردید
و بخت برین اراده نموده و بر اشمول عوطف گردانید تا آنکه در می از زمین کنانه که بهمانند
خریت انجانه رتبه مجاورت یافته بود بشی انجارا نجاست الوده ساخته فرار نمود بوی
کند در اطراف منتشر و طایع خلیف شد از آن منفک گشته بر دماغ ابروه زاپاک خورد
و بقصد انتقام که عزیمت تخریب بیت الحرام گشته در هدم بنیان سیات خود قدم ابرام افرو
و بعضی سبب این حرکت زشت آن بد سرشت را بدین گونه ذکر نموده اند که بضاری در
ساحل دریا با کلبه سائی داشتند جمعی از قریب در سفری با انجا رسیده در حوالی آن نزول نمودند
بعضی از ایشان بجهت طبع افسی فروخته و بعد از انحال با دربار چند دران کلیسا انداختند
بار و از آن سوخت نجاشی با آنان توافق آتش در خانه افکند و با انتقام آن ابروه را بخریدیم
مغز فرستاد بر هر تقدیر ابروه با سپاهی بنوه و فیلی محمود نام در عظمت مانند تخت کوه روان
شد و بعضی گفته اند که هشت فیله داشت و بعضی دوازده نیز گفته اند و بعضی هشتاد

و بعضی هزار نیز گفته اند و گفته اند که فیلان مجموع نایع محمود بودند که چون او رفتی
هر رفتی و چون انبادهای را انبادهای و هر مرد و بومی را از ابروه که میرسد
هر که بمقتله او بیرون می آمد جنگ کرده غالب میکرد و چون بمکه نزدیک شد آن بد
بخت لعین فوجی عظیم از لشکر شفاوت قرین خود جدا کرده پیش فرستاد که مکه را تاراج
و بهیبت و غارت آن نواحی بردارند و از جمله انچه بغارت برند شتران عبدالمطلب بود
چون این خبر عبدالمطلب رسید نزد ابروه رفت آمدن عبدالمطلب را بعضی ابروه رسانیدند
و تکه از حلقه شان و سهو مکلان انید عرب و شرافت و کرامت وی در حسب و نسب مذکور
ساختند و وزیرا و شناسانیدند فرمود داد دهند چون عبدالمطلب داخل مجلس شد
ابروه عظیم و کی در هرامم عزاز و کرام بجای آورد انگاه ترجمان گفت که از وی سوال کنید که چه کار
آمده است و چه بطلب از عبدالمطلب فرمود که ملازمان ملک شتران را برده اند و منوهم که گفتند
که بمن داد دهند ابروه متوجه اصحاب و اهل مجلس خود کردید و گفت این درین فوجی و بزرگ
ایستادست و من آمده ام که خانه لک و عبادت میکند خراب کنم و از آن سخن نمیکند و در خوا
بیماید که شتران و برادر هاکیم بدانند که اگر ازین سوال میکرد که دست از خراب کردن این خانه بردارم
هر آینه قبول میکنم شتران را باز دهید عبدالمطلب از ترجمان پرسید ملک چه گفت ترجمان و
از آن اخبار نمود عبدالمطلب گفت من صاحب شترانم و این خانه را خداوند است که حفظ آن خواهد
نمود و منع متعرضان آن خواهد فرمود و مرا بآن کاری نیست پس شتران را باز دادند و عبدالمطلب
بازگشت و در راه گذشت بر فیلی محمود نام که مذکور شد افشاده شد گفت ای محمود آیا میدانی بری
چه تو را آورده اند فیلی شربت کرد که عبدالمطلب گفت ترا آورده اند که خانه خداوند بخور
نمودم کردی که اهل مکه با تمام ذاری و در کوهها متواری شد بودند و غیر عبدالمطلب شفا
حاج باو متعلق و شش بن عثمان که حایت بیت مینوگشتی و یک نماد بود چون حساب
شد سپاه کمره جیشیان دو سپاه متوجه بیت الله گشته خواستند که قبل از داخل حرم سازند

و بلجه پیش نهاد خاطرها دشان بود بر طرند خیل فرمان نبرد و هر چند کج و مطهر
 میزدند خیر طریقی سر کشی و مخالفی نمی بود پس درین وقت عبدالمطلب بعضی از موالی
 خود را فرمود که بر فراز کوه رو و بین چیزی می نمایند و این از قوت ایمان و حسن اعتقاد آن
 سید پاک نهاد و الا نژاد بود که بر سبکعب و در آن شدت حج چشم انتظار برافروخت و در حقیقت
 بطریق لطیفه حقیقه و سخاوت و رسیدن اعانت عنایتی از آن درگاه عاجزان پناه کردن بوقوعی
 اوقات پس آن شخص رفت کوهی رفت و نظر کرده گفت سیاهی از جانب درهای بین عبدالمطلب
 برسد که با حشرات و فامی کند که تفتیش آن نمائی گفت نه ولیکن نزد یک که توانم بر آن سیاهی
 نزدیک شد گفت مرغان بسیارند و نیش نامه کم مرغند و هر کدام شک در نزد درختان و مثل
 شک در نزد که بسیار گشت می نماند و نزد یک بان عبدالمطلب گفت برت عبدالمطلب که این
 مرغان قصد خیل می نمودند و این نیز برای خداوند و حشر و طیر برای اهلان حبشیان ماعاقبت
 بجزر آید و بعضی گفتند که مرغی سه شک در نزد درختان و دو در چنگاها و شک
 در نزد بقدر عدس بود و بعضی گفتند که مرغی سه شک در نزد درختان و دو در چنگاها و شک
 مرغان می آمدند تا هکی بر بالای سر ایشان جمع شدند انکاد شک در نزد درختان و دو در چنگاها و شک
 و هر شک در نزد یکی از ایشان آمد و از درش بیرون رفت و گفتند اندک بر نزد و آه شوریدی
 خود و سوراخ کرده از آن جسی و اگر بر سخنان آمدی درم شکنی تا هکی بدینگونه هلاک گشته
 جزای خود یافت و از دهان پیراهی و بیادنی نصرت گشته بمقر شتافتند الا یکین که برای خبر بیرون
 جلا و غضب قهاری چند روزی و دام ملت داد و از آن و در طر کریزان و تازان رویدار
 خود نهاد مرغی که از مرغان باسکی که نازد او بود و جابر بالای سر او می پرید و بر رفت نازد
 نفاشی رسید و بعضی گفتند که آنرا بر مرده و چون بیارگاه نفاشی رسید و آمد و صورت و آه
 بر مرز ساند نفاشی از روی غیب گشت چگونه مرغان بودند که شک در نزد درختان و دو در چنگاها و شک
 در این وقت آن مرغی نظر وی در آمد و گفت ایها الملک این مرغان از این است که نازد برای او

میثا داشت بروی انداخت و در نظر نفاشی جان پلید و بیزر و اندر کشت جیم ساخت خداوند
 جلیل عزامه در سوره شریفه خیل علی زاینوا و در جرت فرای عزت فرما کوش هوش الملبان و نفاشی
 و دلهای فطنت کین را با این کلام هدایت این شد که قدرت کردی و سلطوت قهاری خود کرد
 که نیتیم انما الرحمن الرحیم الزکیف فعل زک باصحاب القیل الایه یا ندیدی چون کرد خداوند تو
 بصاحبان قیل که ابرهر و لشکر او باشند یا نکر دانید و مکر ایشان را در بطلان و تباهی یعنی این
 اندیشیده بودند که کعبه را خراب کنند و کعبه خود را رواج دهند خداوند تقا را اهل ساخت
 و فرشتاد بر ایشان مرغان که جوق جوق فوج بودند می سکر دند ایشان را بسکی از سجیل که عبا
 از کل شک ستر و آن مرغی چند کل است یعنی چنین شکها با ایشان می انداخته پس کرد اسید
 خداوند نوایش را مانند کاه با سغال غلبه کرد و اسیر را بخوندند باشند و این کتابه از افشا داد امار
 و در هم شکستن اعضا و اندام ایشان حاصل آن قوم بیدین شقاوت قرین از ادا ده به
 ادب با خانه خدا شایسته سکادی چنین کرد بدند و از غم بیستی که در کل بد جنتی کاشته
 بودند بهاران انکاد بان عاقبت حاصل فجعا هم کعصف ماکول در و بدند و اینها
 عجیب که کعبه و عطفه لا انا جل فضایل و کمال قدرت آن اول دلایست دیگر از عجب و قیاسی که
 بر مرغیان خانه کعبه واقع و آن نیز بر فضل و شرف حرم المحی حقیقی قاطع کرد بدمانست که وقتی
 تبع پادشاه من نیز تجریک و اغوای مقصدان کفر کیش شرارت اندیش را در نموده که بر سر که
 آید و اهل آنها را قتل و فرزندان ایشان را اسیر نماید و بعد از آن خانه کعبه و عطفه را و بران سازد
 چون این عزم را با خود تصمیم داد و در پیش از چشم خانه برآمد و بر و کونراش افشا پس
 از عطفه و هوشند آن زمان تقبش نمود که با سبیل تازی من باین بلاچه باشد گشتند
 سبیل نمیدانیم عز از ادا که کردی چه که حرم خدا و کعبه خانه خداست و ساکنان مکه در تبت
 ابرهیم خلیل خدا بند گشت راست گفتند اکنون چاره این و بیرون شد از انچه در افشا هم
 چیست گفتند چاره اینکه باطن خود را از این ادا در داری و مخالف آنرا پیش نهاد خاطر سازی

تبع نیت خود را تغییر داده روی دل از آن داده ناصواب بخلاص ماب نافت و بقدرت
کامد خداوند قدر پوزش پذیر حدقه های وی که از چشم خانه برآمده و بر روی وی آویخته
بود بجای خود بازگشته از جهان بالای صحت یافت پس تبع از این امر غریب محبت که بچشم
خود دید دیده دلش روشن و شرافت و مکاتبت است الهام می رسد کشته جمعی که او را
بران داشته و اینها پیش او گذاشته بودند هکلی باقتل رسانید و بعد از آن هم که در خانه
کعبه را جامه از منج پوشانید و سی روز هر روز صد شتر کشته خلافت اطعام نمود یعنی آنکه
کاهها از آن طعام برده بر سر کوهها گذاشتند که سباع خورند و علفها را بخشد که چنان
چرند و بجای آیند و حکایت سراپا هدایت در کافی و فقیه هر دو مذکور است و شیخ صدوق
بعد از ذکر این دو واقعه فرموده است اینچه محصل آن اینست که حجاج خانه کعبه را خراب کرد و
بر غضبی و بلائی نازل شد چنانکه بر تریع و اصحاب قبل نازل شد برای این بود که غرض او
او خراب کردن کعبه نبود بلکه گرفتن این زیور بود که پناه بکعبه برده بود و چون این زیور
صند صاحب خزینه خالف امام زمان بود خدا بخواست که بر مردم مان ظاهر سازد که او را
پناه نداده و حمایت نکرده است پس ملت داد که خانه را بران خراب کرده ها را مراد شیخ بر کوه
از این سخن اینست که بر حجاج خود شریا بر لشکرش بالای چنانکه ایشان از آن حرکت باز داشت
واقع نشد و الا در کافی حدیثی طویل مذکور است که اهل شام آمده بودند ابو قیس مخنیف ضبط
کردند یعنی برای خراب کردن کعبه بر اسماعیل ابری مانند بال مرغ بریشان فرستادند آن
صاعقه برایشان فرود آمد و هشتاد مرد که بر طایفه مخنیف و حوالی آن بودند سوخت
و ملو از اهل شام ظاهر اینست که لشکر حجاج باشد چه اهل ناریج نیز در آن نمرده اند
دیگر از غراب سوانج که آن نیز بر شرف خانه کعبه دلیلی روشن و واضح است آنست که کشتی نوح
در وقتی که طوفان غضب و عذاب جاری عالم گیر گشت و طغیان آب نقش منی عامه کافران نهاد
ماب از صخره روزگار گشت از قلعه جبال در گذشت و راضی قدرت کامله بر تانی مکتب

کرم جولان کشتی با نوازانه امواج هر لحظه بستی میناخت و معلم حکمت بالغه سبحانه و تعالی
صوب بویاب هر ساعت از اینجانبی می انداخت در خلال این احوال کشتی مکان کعبه معظمه رسید
هفت نوبت بر گردان طواف کرده در میان صفا و مروه هفت بار سعی بجای آورد بعد از آن
بر کوه جودی قرار گرفت و وقوع این امر عجیب از آن صدوقین ما توفیر در کتاب کافی و فقیه
هر دو مذکور است و در کافی حدیثی دیگر نیز از حضرت مقدس موسویه روایت شده که حاصل
آن اینست که کشتی نوح بفرمان الهی طواف خانه نمود در وقتی زمین در آب فرو رفته بود بعد از آن
آمد بقی دنیا تا او کشتی می آیند و بعد از آن بفرمان الهی بر کشته بر گرد خانه طواف نشا کرد و ممکن
گشتی بر نجات و شعر نیز گفته باشد و ذکر آن در حدیث بیجهت ظهور آن شده باشد حضرت
نوح باجمعی از مؤمنان که با او در کشتی بوده اند بدینگونه ادراک سعادت می نمود با شد دیگران
خوارق عادات این فخره بنای با سعادت بجهت کردن آنست در شبی که حضرت سید
کاینک مفصل این محل آنکه در شبی که آفتاب وجودش بر تختی از شرقی و کلاکت با سعادت
مینافت و شبستان نمان فطرش بان چراغ خدا افزون از ظلمت غوایت بود و صفایان
عبد المطلب خانه بود و معرفت بعضی از آنخانه فیض نیان می نمود ناکه مدیکه چهار چرخ خانه در
چرخ در مقام ابرهیم بسجده افتاد و باز بجای خود راست ایستاد و در آن حال با و از بلند این
مقال گوید که اندک ابریه تمام المصطفی اکنون بالک در پائیند و خداوند من از پلید بهایش گشت
بعد از آن بتان که در خانه کعبه بودند فرو گشتند آسید عرب از بدین امر عجیب متحیر ماند
چشم خود میباید که بباد در خواب باشد و ندانند از غیر شنید که آن آمده پسری بوجود آمد و او
خلق با انظمت غوایت به ششانی هدایت خواهد خواند عبد المطلب با کمال وحشت و هراس بر آن
تحقیق و لادیت آن شرقی اس برده بر آینه شتافت و در حوالی آنجا آثار و علامت آن غیب که این
مقام تفصیل آن نیست مشاهده نموده در کوفت و چون آسید در کوفت عبد المطلب گشت نظاره
روی دیکه که بود بعد از آن که در آن حال از آن رخسار بهائی مینافتند و احوال پسند آمد وی را

از وضع محل اخبار نمود و این حکایت در روضه الواعظین و بعضی از کتب سیر و فصل مذکور است
و این مقام بر آن نیست دیگر از عجایب این خانه معظم محدث شدن دیوار است برای داخل شدن
فالمیت است و وضع محل وی چنانکه مفصلاست تحریر یافت دیگر از عجایب بخش کفش حجر الاسود است
با حضرت سجاده در وقتی که محدث حضرت در ایام امامت با وی نزاع داشت و خود را ز راه و راست
پدید و کبر سن در کار حق و اولی می بیند و بعد از آنکه میان او و محدث در آن باب بخان زند
کردید با هم قرار دادند که نزد حجر الاسود آیند و در این باب از وی طلب نمایند تا پس از حجر
رفته تخت محمد بن حنفیه دعا و تضرع نمود و حجر را خواند جواب وی نداد آنگاه سید مجاهد آن
مصدق هر بنات و چهار بعد از توجیه و دعا بدین گاه خداوند حمد و ثواب حجر الاسود کشته فرمود
که سوال میکنم خداوند آنیکه گردانید در بومهد متناق انبیا و اوصیا و هر مرد مائز که خبر و موارا
که بعد از حسین بن علی و امامت پس حجر حرکت در آمد چنانکه نزدیک بود که از مکان خود
لایزال گردد پس حجر بعد از آن متکلم بظن افرین بر زبان عربی مبین گوید که گفت بدینیکه وصایت و
امامت بعد از حسین بن علی پس فاطمه بنت رسول الله مرتبه است پس غایب شد از خاطر آن
حنفیه زایل و امامت و ولایت آن هادی ضعیف هدایت قایل گشته باز گردید و چون مفصل این
حکایت و گفتاری ایمان فزای در مجلس دعا گذارش یافته بود در این مقام باین محل گفتا نمود و با
اینکایت صدق مقدون تحقق منطبق است و ویت بلاغت متعین فرمود که در مدح آن
پسندیده حق انشا فرمود عارض حسن اعتقاد نموده است هذا الذی تعرف البطحاء وطا
والهیت يعرفه و الحلال و الحرم یکاد بسکرة طالت راحته رکن الحظیم اقامه ایستیم و تقریر با انشاء
این دو بیت و بعضی ابیات دیگر که بجهت انحصار مرقوم نشد این بود که در حق مایه نبی و مدد طن
هشام بن عبدالملک مروان لعنه الله علیهم گفته خواست که اسلام حجر الاسود نماید از آنز و حاکم
خلاقی میسر نکردید و هر چند سعی کرد دست پلیدش بر طمن اهل این سعادت نرسید بعد از
آن امام همام علی بن الحسین رسید مردمان چون ویرا دیدند از غایت احترام سایه بر سفالتان

آفتاب عالم افزو و از هر جانب خود را بر کنار کشیدند تا حضرت اسلام نمود و آنست
سعادت مقدون را بلا سمد دست مبارک هابون شرف بر شرف افز و دجی که با هشام
لعین بودند چون این دیدند از هشام پرسیدند که این کیست گفت بمنشاسم فرزدق
که از شعری زمان و بختا کوئی معدحت سرانی اهل بیت رسالت موفقی و مطلب لسان
بود و حجاب بدین کشف شد در بخت انما اهلها رهوار و کهر باری می نمود حاضر بود چون
این بختا از هشام دید و این سخن از وی شنید گفت اگر تو منشاسی من بمنشاسم این سخن
علی بن الحسین زین العابدین است پس دست زبان مدح سر کشاد و فلان این
ابیات دلپذیر را از دج خیر بر آورده و در آن مجمع بر طبق اخلاص فدا معنی این دو بیت
اینست که این شخص که میگوید اسم او را بمنشاسم آن کسی است که بمنشاسد وادی که
موضع قدم او را و خانه کعبه و بیرون حرم و درون حرم هکی او را بنشاند نزد مایه
که یکدم و نکار دارد و از ان غایت اشتیاقی رکن حلیم که رکن حجر الاسود است از آنیکه بمنشاسد
باطن کف و را چون اید که اسلام حجر بنیاید این دو بیت از جمله قصیده است که فرزدق قبل
از آن در میان والد ماجد آن مقتدر شهید گرامی کشید بود در بیعت چند بیت دیگر
افزوده بنسب خطای حق مقام او نموده است چنانکه در کشف الغم تصریح بآن شده و بعضی
ابیات آن قصیده اسم مبارک امام حسین صریحا بر مذکور است القصه انملعون متعین
از این سخنان حق بر فرزدق متعین بر عیس و فرمان داد و مدد در عصاف که موضوعات
میان مکرمه و مدینه مجوس بود بعد از آنکه بخت یافت آن امام ام و آن منبع زلال احسان
و کرم ده هزار درهم بر سر مبارزه برای و فرستاده پیغام فرمود که بعد و دار ما را یا ابا
فراس اگر درین وقت پیش ازین می داشتیم بصله تو میدادیم فرزدق آن عطا را باز کرد و این
معروض داشت که آنچه در شان تو گفتیم جز برای خدا نبود و بران مری نمیگیم آنحضرت دیگر
باره از فرستاده انیمون ادا فرمود که خدا ابعالی مکان و مرتبه تو را در خلاص دید و آنرا قبول

کرد و پسندید و لیکن ما اهل بیت چنانیم که آنچه داریم باز ستاییم پس فرمود و حق دیگری ادبی
نمود و آن جائز و با قبول فرمود و دیگر از غریب آنکان محرم جوشیدن چشم زخم است
دروقی که بنی جلیل حضرت ابرهیم خلیل هاجر و اسمعیل را سبب مری که سابقا در مجلس دعا
گذارش یافت بنوعین مکه که در آن وقت آب کا با دانی نداشت آورده اند کذا داشت و قدر
از نوشه و آب که با او بود با ایشان داد و باز کردید هاجر گفت یا ابرهیم ما را بیکه میگذاری
گفت شما را بخدا و ندانم بنامیکه دارم و اشاره بینای که نموده که خراب گشته و نلی کردید
بود پس چون آب با حق و تشکی بر حضرت اسماعیل غالب شد هاجر بر صفا فرامده و نذا کرد که آیا
درین وادی اینی نیست جوابی نشد پس هر و آمد و همین نذا کرد و کسی جواب نگفت و
همچنین تا هفت بار بصفا و مروی آمد و میرفت و این ندا می نمود یا ایجنه جناب چنانی سعی مانه
و مرده و لعنت نوبت از افعال حج گردانید و عرض هاجر از آن آمده رفت و آن نذا این بود
که شاید بواسطه احدی تحصیل کنی نماید پس جبریل نزو وی آمد پرسید کی می مادی فرزند
ابرهیم گفت برهیم شما را بیکه گذاشت گفت در وقتی که ابرهیم میرفت گفت ما را بیکه گذاشتی گفت
بخدای عز و جل جبریل فرمود کذا شد است کار شمارا بیکه که گفتا بت کنند امور است آورده
که حضرت هاجر از درگاه الهی استغاثه میکرد و میرفت و مینالید و حضرت اسمعیل از شدت
تشنگی پاشنه های خود بر زمین میمالید که ناگاه بقدرت کامله الهی و انلاطم بحر رحمت شامتا
از موضعی که حضرت اسمعیل پای مالیده و از اثر پاشنه های مبارکش کا و بد شده بود آب چشید
گرفت و چون هاجر از مرویه بازگشته حال بد آن منوال دید کشت جانفش از آن سیراب و نیا
و از دل و جان بشکر خداوند منان و طب اللسان کردید و آن چند همین زمر است که اکنون
فرودفته چاهی که دید است و دیگر از آن حمد فرمودن قدم مبارک خلیل است درین که در وقت
بنای کعبه پنجه سه پیرس بنوعین پانده و بران ایستاده است و از امام ابرهیم میگویند و اکنون
پیش مکه موضوع است و دو و لکت طواف مل نزول آن میکند از آن و بعضی گفته اند در زمان

هاجر و اسمعیل بفرمان خداوند جلیل بر وفق خواهر سار و و نادی غرضی نفع
مکه مقیم بودند و در آن مقام و حشت فرا غریب و نهمازند کافی می نمودند که ابرهیم
ابرهیم بدیدن و تفقد حال آن دار ایشان آمد و وقتی با نجا آمده موی بر عمر را
چون حال ایشان آشفته و در هم دبل عطف پدری و بر این داشت که سر و داید
خود شانه کند و چون ساره از وی عهد گرفته بود که از شتر فرو دنیا بد و با ایشان
جملت ننماید بنا بر این همچنان بر شتر سوار یکپای مبارک از رکاب برآورده و بر کلا
این سنل نهاد و یکجا بن سر اسمعیل را شانه کرد انگاه پای دیگر از رکاب برآورده و همچنان
بر آن سنل گذاشت و جانب دیگر را نیز شانه نمود و آنسان نفس قد میله ای حضرت
و پاهای مبارک وی ناکمین در آن فرود رفته است **فصل چهارم** در ذکر آفرینش آنیکان
و این خانه برکت مبانی و کیفیت بنای آن مقصد اقصای وادانی و آنچه مناسب این گفتار
و در بنیام سر را با شدا را از اجا و انا د شریفه که کتب معتبر و حدیث بد کرایم نامزد است
بوضوح پیوسته است که چون کارکنان قضا و قدر بهای کامل در کشور امکا
سرای مصلحت بجای این چهار ترا میباشند و فرشتان در حرکات و منون با اشاره
الاده خداوند چون دست بهم داده بسط این بساط غریب پر داختند نخست
با دها دفرمان شد که بر آب و درید آنرا متوجه گردانیدند بعد از آن کفی از آن بر
روی آب بهر سبب و آن گفتا بهم پیوست در موضعی که اکنون خانه کعبه در است
مجمع شدند تا آنکه کوهی شد بعد از آن حضرت قادر تعال جل شانه بقدرت شامده
خود زمین را از زیر آن کوه کشید و بر روی آب پهن گردانید و آنرا بخوبی که اندیشه
از قطع مساوات آن عاجز مرشته خیال از بخندید مساوت آن قمار است با طراف عالم را
و اول خانه که بر روی زمین بدید آمد خانه کعبه بود و الله مقار آنرا از انسان فرود فرستاد و
چهار در داشت در هر دری قندیل از طلا و یخته بود در کافی و فقیه هر دو از حضرت مقید

جعفر بن موسی که موضع خانه کعبه در فوق کربلا بود در پی سفید بود در فقه
هم از ان امام همام روایت که خدا تعالی فرمود فرستاد از ابا آدم و در پی سفید بود و الله تعالی
آنها را اسنان برد و اساس آن ماند و آن در اسنان محاذی این خانه است هر دو هفتاد هزار
ملک داخل آن میشوند که با آن باز نمیکردند یعنی دیگر نوبت دخول بایشان نمیرسد
پس هر که در خانه ایجا ابرهیم و اسمعیل بلکه این خانه را بر همان قواعد و اساس بنا نهادند
در آنجا آمد که چون حضرت آدم و حوا از بهشت بیرون آمدند از هم جدا شدند آدم بسیر
انگیخت و حوا بجد افشاد سالها نالان و گریان و در آنش جانکاه از خجالت کباب و بریان
میبودند تا آنکه بر کشتهای خشک چنانکه ساقایا بقیان شدند توبه ایشان مقبول و بار و
آن چرخ گرامی غبار آن فکرت زخم و دستان مفسول گردید بعد از آن حضرت امام آدم
مامور شد که زمین مکه آمد خانه کعبه را سازد و بطواف آن و گذارش مناسک حج بر داند
چون بعرفات رسید حواله دید که او نیز متوجه آن صوب شد بود و او را بجهت بعد
و طول ایام و زواید موی و تغییر صورت و اندام هم نشناختند بعد از زمانیکه
شناختند آغاز کری کردند چنانکه فرشتگان را بنالیدند و رفتند و بقول آن مقام از آنجهت
موسوم گردیده است انگاه با اتفاق بمکه آمد و آنچه مامور بودند فیض نمودند و کافی
در حدیثی طویل از حضرت جعفری روایت شد که چون آدم و حوا از تنگبار خطبه کرده
انقبضت زمین هبوط نمودند آدم بصفا فرود آمد و حوا هم رفته آدم با خود گفت که جدا
کردن من از حوا برای همین است که او بر من حلال نیست و الا بابتی که او نیز با من بصفا
فرود آید پس روزی در حوا آمد با او حدیث میکرد و شب زیم بیکه هوای نفس غالب گشته
خود را زود نتوانست نگاه داشت با بصفا عود مینمود و شب آنجا میگذشت تا اینکه بعد از آن
خدا تعالی نعت خود را بتوبه شامل حال وی ساخت و کلمه چند با الهام فرمود پس چون آنیکه
گفت الله تعالی توبه او را پذیرفت و جبرئیل با او فرستاد جبرئیل آمد گفت سلام بر تو ای آدم

که از خطبه

که از خطبه خود نایب و بر لای خود صابر گشت بدستی که خدای عز و جل فرستاد و ایسی توانا
تر از انسانی که بیکبار شرف آنها پانزده کردی پس سلام گرفتند بیکان خانه کعبه بود و خدا تعالی ابری
فرستاد که هر یکان خانه سایه انداخت و آن ابر در بر بر پست لهور بود و جبرئیل گفت ای آدم خط
بکش بپای خود مکنی را که این ابر سایه انداخته است که زود باشد که بیرون آورد و برای تو
خانه از مهات که آن در است با او که بوده باشد قبله تو و قبله فرزند آن تو بعد از تو پس
آدم چنان کرد الله تعالی بیرون آورد و در زیر ابر خانه از مهات و فرزند او حوا را آورد و آن سفید
تر از غیر و روشن تر از آفتاب بود و برای آن سیاه شد که مشرکین از او میگریختند پس از شوی ایشان
سیاه شد و جبرئیل او را فرمود که استغفار بطلب زین کند از خدا تعالی در هر مکانی که افعال سجده
میشود و جبرئیل او را خدا تعالی امر بیدار و او را و او را که سنگریها که بان دی چار میشود از شعر
بردار پس چون حضرت آدم به موضع میله رسید ابلیس روی بر خیزد و گفت ای آدم را در سجده از سجده
با ادم گفت که با او حرفه زن و هفت سال با او بینداز و هر سنگی که می اندازی بکوبه بگویم پس حضرت آدم
چنین کرد تا از دی چار فراق گردید و او را کرد و او را قربانی کند و آن هدایت پس از وی چار و فرقی
که سر خود را نشاند برای مواضع و فرقی مر خدا را عز و جل و آدم این کرد بعد از آن او را بر پست
خانه امر نمود و اینکه هفت بار بر گرد آن طواف نماید و در میان صفا و مروه هفت مرتبه سعی کند
بدینگونه که از صفا ابتدا کند و در مروه ختم نماید بعد از آن هفت بار دیگر بر گرد خانه طواف کند
و این طواف شش است که حلال نیست محرم را اینکه بفار بکند با زنان تا اینکه طواف شش
بجا آورد آدم این را نیز کرد و جبرئیل گفت که بدستی که خدای عز و جل بختی که امر بیدار ترا قبول
کرد بتوبه ترا و حلال ساخت برای تو و بعد از آنجا خانه کعبه و معظه بدینگونه از برای حضرت آدم
دید بیکامه و ابواب و در آن رسید و بر کشتن از و صحنه آن ذلت بالکلیه بان کرد و
در بنجید مسجد الحرام و حرم در کافی در حدیثی طویل مذکور است که آدم و حوا از بهشت خود
بدرگاه حضرت عزت شکایت نمود و رحمت الهی شامل ایشان گشته جبرئیل با فرمان شد که خیمه

مجمع گردان پس جبریل علیها السلام را به درگاه مقام انعام نصب کرد و آدم را از صفا و حوالا از رشت
 بان خیمه در آورد و ستون خیمه را با قوت سرخ بود و نور بر بقیان از هر جانب بگوهای مکه
 حوالی آن تافت تا هر جا که آن نور رسید بود خدا بیجا آنرا احرام گردانید و ناهر جا که ظاهر
 آن کشیده شده بود مسجد الحرام گردید و جبریل همواره فرشته بفرمان الهی از آسمان فرو
 آورد که آن خیمه را از گروه شیاطین پاس دارند و آدم را از رشت دهند و برگردانند خانه کعبه و آن
 خیمه هر روز هر شب طوفان نمایند چنانکه در آیهان برگردست المور طوفان می نمودند بعد
 از آن جبریل با سر سجده از دل نموده آدم را صفا و حوالا بر رفته نقل نموده و آن خیمه را از آنجا
 کنده خانه کعبه ساخت و قواعد آنرا بنیاد کرد و آنرا یک هفته در دل رخت و مصلحت آنرا
 و چون از آن فارغ شدند فرشتگان برگردان طواف کردند و چون آدم و حوا طواف میکنند
 دیدند ایشان نیز رفته هفت شوط طوفان نمودند و این حدیث مبسوطه مطولت و از
 آنچه در مقام در کار بود بالظنون بر وجه اجمال و اختصار بحث ذکر یافت و بعد از آن
 جانب چپای آن بنا بر سعادت مبانی را در وقت طوفان یا خیر آن با همان بود ولیکن از آنجا
 آن باقی بود تا آنکه حضرت خلیل به امر آن مامور شد و این بعد از آن بود که خیمه بر زمین
 برای حضرت اسمعیل و هاجر چنانکه سابقا بتفصیل گذاریم یافت در حوالی مقام لازم که
 هم رسیده و آن نواحی سکن و مقام جمعی از حواریان گردیده بود تفصیل این احوال آنکه کار
 بر آنجا گذشت چون آن خیمه و آب در میان موضع خشک که گذاریم موج سراب میزد و آن
 دو را نیکار بود دیدند اسمعیل و هاجر را از آنجا مشاهده نمودند و دانستند که آن از برکات
 ایشانست هدا با و عصای بسیار از حبه ایشان آوردند چنانکه مقدف ایشانرا کفایت بود
 و این خبر بر اطراف شهر کوش میزدند و این دو رفته خلق متوجه آنجا گردیدند و در
 حدود و نواحی منزل گزیدند و در آنک زمان که در راه رسیدند و ابرهیم هر دو را یکبار
 سرکشی نمودی ولیکن بنا بر حمدی که سایر را نا و گفته بودی آنکه فرمودید با ایشان حالت نماید

خبر گیری کرده و با جهت فرمودی و تا هفت سال بدین سوال پیر میرد و در مفارقت فرزند و پلید
 دندان صبور بر جگر میفشرد و تا آنکه ساره را از آن تشنگی حاصل و غبار کند ویت هاجر از خانه
 زایل گشت حضرت خلیل را مرض ساخت که نزد ایشان رود و چنانکه خواهد با ایشان بسر برد
 و بعد از آن حضرت خلیل الله چون بدیدن ایشان توجه نمود چنانکه که خواستی نزد ایشان
 در ملک فرمودی تا از جانب خداوند عالم فرمان رسید که خانه کعبه را بر آن جهان خانه که با همان
 بود بنا کنند و قبل از آن نیز عیب موضع خانه کعبه را بایشان خشنود و از اطراف حج و طواف آن
 ی پرداختند و حضرت خلیل و اسمعیل آن زمین شرافت فرین را از رفته تخته سنگ سرخ پیدا
 و فرمان رسید که بنای خانه را بر سنگ گذارند و چهار ملک نا نال گشت سنگ جمع می نمودند
 و بدست ایشان میدادند ایشان و دان مقدس بنا کار می نمودند تا آنکه دوازده ذراع بلند شد
 و بوضع حجر رسیدند که بوقیم نذا کرد که با ابرهیم پدری که ترا نزد من امانت است پس حجر
 بوی طاده انحضرت آنرا در موضع نصب نمود و در دره آن گذاشت یکی از برای دخول و
 دیگری برای خروج و بعد از اتمام حضرت خلیل الله از مکرم اجفت نمود و حضرت اسمعیل آنجا
 اقامت کرد و زن حمزه بجای از رفته در آورد و آنرا عاقله بود پس نامل در آن دو کعبه
 نموده با اسمعیل گفت برین دو مرد و پرده می و نیز هم حضرت اسمعیل را پسندید و آن زن دور
 ساخت و حضرت اسمعیل آنها را بر آن دو در آن و بخت و ایشانرا خوش آمدن از آن گفت که آیا
 نیافتم برای کعبه چنانچه که آنرا بوشاند چه پدری که این سنگ را خوش و بد نام است اسمعیل
 گفت بل بر آن نزدی بنیم بسیار نزدن آن قوم خود فرستاد که برنشیند و اندوی شتاب
 بدستاری جمعی شروع در بافتن آن کرده هر شقه که تمام میشد بر کعبه می او بخت که ناموسیم
 جانب آنرا جامه بپوشید یکجا بماند بود پوششی از یک خز ساخته آن جانب را بنویان
 پوشانیدند و چون موسم شد و طواف عریب بدستور می نمودند آن آمدند از او دیدند
 ایشانرا خوش آمدن افشا و هر طایفه قدری از زرد سفید و غیر آن بر سر هدیه برای ایشان

نامالی خطیر نزد ایشان جمع شد پس آن پوشش بر تن خود را برداشت جامه کعبه را تمام
کردند و بر آن آویختند و خانه کعبه سقف نداشت حضرت اسمعیل سوزنها در آن
نصب کرده سقف آنرا خوب پوش کردانید و بام آنرا بکل راست کرد و در موسم دیگر
که عرب آمدند و داخل خانه شده آن عمارت دیدند گفتند که سزاوار است که برای سائر
این خانه دیگر هم بدین سالی دیگر ستران برای ایشان آورده باشند و حضرت اسمعیل
نداشت که آن ستران بچند از جناب الهی و می آمد که آنها را قربان کن و حاجیان را طعام
نمای و حضرت اسمعیل بوالد بزرگوار خود از آن آب شکایت کرد و می حضرت ابرهیم آمد و بگفت
چهار زمزم ما مورد گردید بی جلیل با اتفاق اسمعیل و جبریل و جبرئیل فرزند من نمودند و بر منی جبرئیل
حقرا آن نمود و بعد از آن ابرهیم بفرمان جبرئیل بدین رفتن بر لیل چهار روز و چهار
کلیک زد و در هر روز بنیم اسبک پس چهار چینه از چهار کنج خانه جویدید جبرئیل گفت با شام
یا ابرهیم و دعا کن برای فرزندان در آن برکت و بریز بر خود از آن آب و بر کعبه طوف
کن و در کافی از معبودین عمارت که گفت برسیدم حضرت اباعبدالله را از آن حجر و
آن عمارت ز مکانی که متصل بخانه کعبه است و بر طرف دیگر آن دیوار مبنی گردانیده
و آن حجر اسماعیل می نامند که آیا این مکان از جمله خانه کعبه است یا در آن چیزی از خانه ها نامیده
مذکور از آنکه حجر را در طواف داخل می سازند و توفهم نموده بود که کل یا بعض آن داخل کعبه باشد
آنحضرت ایستاد و در جواب فرمود که حجر داخل کعبه نیست و بقدر آنچه از ناظر گرفته میشود
بجز از کعبه در آن داخل نیست لیکن اسمعیل مادر خود را در آنجا دفن کرده و تلخو شراست که بایا که
پس گردان سنگ چینه ساخت و در آنست قبور انبیا و مریدان که قبل اسمعیل نزد ایشان است اما
گفتند ظهور حجر الاسود که در دارالعباد امتحان نفوذ داخل صند کاز است آن مکان است و در نظر
بصورت چشم خانه کعبه معظمه تلعبه مردم ملک از اخبار و احوال است بوضوح سیو است که تخت
ملک از نمای ملک بوده و در روز میثاق که خداوند علی الاطلاق از این مکان برای خود برینیت

و برای حضرت اشرف محمدی بنیوت برای علی بن ابطال بوسیت محمد میگفت مالانکه
بندار سید لرزید و هانا خوف ایشان برای این بود که بدانند این عهد بنمایند و بمقتضا
آن که هو حق غل نمایند و اول گیکه با قرار مساحت نمود این ملک بود و در میان ملک
در مد و سنی عهد و ال عهد از شد بدتر بود و خداوند عالم این فرشته معظم را از میان فرشتگان
اختیار کرده بامانت تاری خلق اختصاص داد و عهد نامهای ملک را در جوف آن بود بعت خاد
و بعد از آن فرمود که نزد وی آیند و عهد بدید عهد خود نمایند و این ملک در وقت با حضرت آدم
میبود و عهدا و لایا آورد حضرت ابوالشهر هر سال نزد وی بقدید اقرار مینمود و بعد از آن
از کتاب عصیان و خروج از روضه جهان که مالتها در بان بجزیت سر کشیدند و عهد و میثاق
که خدای عز و جل از دوزخندان او برانگیز و وصی او گرفته در خاطرش با ایمان نسیان کرد بدین
بود چون توبه را و در جبرئیل یافت حضرت افریت بدین چون و بختند و لباس احجام و
کواکون آن ملک را بصورت در می سفید تصویر گردانید و بیو که دم انداخت و در بعضی که در
هند بود چون آدم آزادید و بر امان انصاف برسد و از این شاخت خدای عز و جل از کوا
گردانید گفت ای آدم مرا میثاقی که در پس بصورت تختین خود باز کرد بدین گفت که عهد
و میثاقی که کردی بودی آدم بر جسته نزد او رفت و منذ که عهد و میثاقی کشته گردید و
و نازل نموده او را بوسید و عهد بدین میثاق کرد بعد از آن خدای تعالی با آن نزد در می سفید
صافی درخشان گردانید و آدم آنرا از روی تعظیم برد و در خود برداشته روانه شد و هرگاه
میشد جبرئیل از دگر بفرستاد تا بیک رسانید و انجا پیوسته او را رسید است و هر روز
و شب بخت بد اقرار مینمود و چون الله تعالی بنای کعبه مینمود حجر را در مکانی که هست و وضع
فرمود از اینجه که اخذ میثاق از بندگان از میانان شده و آن ملک اکنون حجر الاسود است
هم در میان عهد نامها نافر برده و حجر الاسود روز قیامت خواهد آمد و اولش بلان کوا
و چنین بنا خواهد بود و کوا خواهد داد برای هر کسی که در آن حاضر شده و حفظ میثاق

نموده باشد و آنچه سنکس یافت از حدیثی استخراج شده که کافی مذکور است و عفو نماید که
 خانکعبه بعد از بنای حضرت ابرهیم ۳ چند بار دیگر بنهاده شد و باز کسوت بخشد و پوشیده
 از جمله در زمان جاهلیت که مشهور رسالت حضرت سید لویاک هنوز بطغرای دلا رای
 انا و سنانک نرسیده و ظلمت کفر و ضلالت که چنانچه از او گرفته بود نبود هدایت آن هر چه بحال
 منجلی نگردیده بود فرشتگان مبارک بنا را کنند از نو ساختند و باعث این بود که از هر کس در
 سیلابها خانکعبه شکست یافته بود و نیز تمثال غزال در اینجا بود یعنی صوت مجسم اهوره
 که از طلا و پاهای آنرا از جواهر قیمتی ساخته بودند از پستی دیوار آنرا در دیدن پیر فرشت
 اراده کرد که آنرا از نو بنهاند و قدری بر عرصه آن افزایند ولیکن میرسد شد
 که اگر کلنگ بر آن گذارند عفویتی برایشان نازل شود و لیدین میفرماید که هر کس از آن کسوف
 در بندگان آنما که از آنرا راضی است مگر و می بخواند رسد و الا دست از آن باز دارد
 پس بر بالای کعبه برآمده سنگی را از آن حرکت داده مادی بیرون آمد و فصد کردین او
 و آفتاب نیز گرفت چون فرشت این دو امر عجیب که از آنرا غضب بود دیدند بگریه و تضرع
 دو آمده باین گفتار که یا کورد بیدار اللهم انا لا نریک الا الصلاح ان نیت بر آن مارتنا بید
 شد و ایشان خانه را میشکافتند و سنک آنرا از اینجا برکنار کرد و بر اطراف آن بنیشت تا رسید
 بقواعد و اساسی که ابرهیم گذاشته بوده پس خواست که عرصه آنرا از نو بکشد و آغاز کردند
 آن نمودند زلزله شدیدی شد و هوا بتره و تارهای کردید دست زان کشیدند و بینات
 سی فراع بود در عرض و بیست و دو ذراع و در بلندی نیز ذراع و آنچه در کافی در حدیث
 دیگر مذکور است که ابرهیم و اسمعیل کعبه را دوازده ذراع بلند ساختند چنانکه سابقا گذشت
 یافت میتوان یافت بود که دوازده ذراع از اصل بنا که سنک سرخ است تا سر دیوار باشد
 و سه ذراع آن در زیر زمین مانده باشد و نه ذراع که درین حدیث مذکور است از روی زمین
 تا سر دیوار باشد و الله اعلم پس بنای آن کرد و میساختند تا بموضع حجر الاسود رسید پس در

کوشی

گذشتن حجر الاسود در موضعش میان فرشتگان نزع افشا در پیشه می گفتند که ما باین امر
 اولی و شایسته شیم بعد از منازعه بسیار رضا دادند باینکه اول کسی که از باب بنی
 شبیه درآید او را حکم سازند در بنو قحط و سلسله اسیر کعبه غریه و دین جناب خانم
 البینین داخل کردید چون آنحضرت را دیدند گفتند هذا لایمین فاجاء این صاحب
 و دانستی که آمد پس آن منازعه را بخدمت آنحضرت معروض داشتند و آن محاکمه را بر دهن
 رای عقده کشای آنرا گذاشتند و آنحضرت رفع انجبال و دفع آن اشکال بدینگونه
 کرد که در رای شریف خود اکتفا و حجر الاسود را در میان آن گذاشت و فرمود که تا از هر قبله
 آمده اطراف آنرا گرفتند و با اتفاق هم برداشتند انگاه آنحضرت خود آنرا بر گرفته در موضعش
 گذاشت و درین اوقات پادشاه روم کشتی باران چوب و خنجره و الا که در سقف خانه
 بکار رود با جوی از غله انکار بجهت میفرستاد که در اینجا برای او کلبهائی سازند با دان
 کشتی با کلبه را بلنداخته شکست و قرقرش و لطف کشته بکنار دریا رفتند و آن از آنرا خبر دید
 بمکه آوردند و چون بجا در فرج و بلند از کعبه موافق آمده دین بکار بردند و این حکایت
 در حدیثی مرفوعه در کافی مذکور است و تمثال غزاله که سمت ذکر یافت همانا از جمله دو صورت
 اهوره در زمین بوده که ملول عجم بر سیم هدیه بکعبه فرستاده بوده و برای ذبیت در اینجا
 گذاشته بودند چنانکه در تواریخ مذکور است الله یعلم اعلم و بار دیگر کعبه معطره را بعد از
 بن زهره را بنام ولایت خود کند و بخندید نمود چنانکه در تواریخ مذکور است و سابقا گذشت
 یافت و بعضی از موزخین باعث شرب عبداللہ بن زهره و حجاج و تجدید ایشان خانکعبه را
 بدینگونه ذکر نموده اند بنابر این حضرت نبوی ۳ خطاب بعلیت کرده فرمودند که لولا ان
 قوتک حدیث محمد با کفر لا نقضت الکعبه و دودتها علی قواعد ابرهیم و جعلت لها باشرقی
 و باغربی اگر نه این میبود که قوم نونازده از کفر برآمده و هنوز اسلام ایشان قوی نگرفت
 هر یک کعبه را میشکافتند و بر قواعد ابرهیم باز بنهاند و دانیدم و در درکن قرار میدادم

یکی شرقی و یکی غربی و بنا بر استماع اینجند بن عبد الله بن زبیر در ایام حکومت خود کعبه را
 کند بر قواعد ابرهیم ساخت و چون حجاج بر مکه تسلط یافت عبد الله بن زبیر بقتل رسید
 آنرا منهدم ساخت بر قواعد فرشتگان نمود و چون توبت غضب خلافت هرون
 رسید خواست که بنای حجاج را کند آنرا بر قاعه ابن زبیر سازد یکی از علما آنرا منع کرد
 گفت خانه کعبه را ملوک سازد هرون ترکان آن کرده بوشیده نیست که انبیا قول منافق احادیث
 کافی و فقهه است که مضمون آنهاست ذکر یافت و شک نیست که اعتماد بر روایت شیخ
 کلینی و شیخ صدوق پیش از نقل توفیقین است و در کافی زابان بن تغلبه کاتبی ذکر شده
 که محصل آن اینست که چون حجاج کعبه را منهدم کرد باید مردمان خاک آنرا بپراکند ساختند
 یعنی تیرک بردند و چون عازم غارت آن گشته خواستند که بنا کنند ماری بقصد ایشان
 در آمده ایشانرا از آن باز داشت تا آنکه کربخشند و نزد حجاج آمده و بر آزاران اخبار نمودند
 حجاج ترسید که مبادا از آن ممنوع شده باشد یعنی از جانب خدا تعالی غضب و خذلان باشد
 که دیگر کعبه را آباد و تدارک کرده خود نتواند نمود و هانا خوف غلبه چون از اندیش شورش
 خلق بوده از سلمان و کافور هر یکی حرف کعبه میداشتند و الا دیادری آن کافر بطایفه
 ظاهر است پس بنبر پرامد گفت ختم میدهم کسی را که علم داشته بجزی از نخله بآن مبتلا شده اگر
 سکرا نیکی اخبار کنند ما را بآن پس بری بر خواسته سید دنیا و دین حضرت امام زین العابدین
 نشان داد که اگر کسی بر سر این امر انا و بر جاده آن توانا باشد او است حجاج گفت هدامدن
 ذلک یعنی باست گفتی این متعدد این علم است انگاه کوفری شده آنحضرت قدم مبارک بخرجه
 کرد ایند حجاج را در خود و تماغت مالا بوقفه عرض رسانید آنحضرت اینمضمون فرمودند
 که ای حجاج قصد بنای ابرهیم و اسمعیل کردی و آنرا بر هر کس که خلافت انداخته بغارت دادی
 کوای بی بداری که آن میراثیست برای تو بر منبر و مردم ما ترا قسم ده که هر کس از آن چیزی فرا
 گرفته است هکلی را باز دارند حجاج چنان کرد و مردم مان هر چه از آن برده بودند باز آوریدند

عنه

انگاه آنحضرت آمده فرمود که آنرا خفر نمایند یعنی بقیه آنچه را که گنده شده بود بوز بکنند پس آن
 مار را بدیدند و آنرا کتند تا بموضع قواعد ابرهیم رسیدند پس آنحضرت فرمود بر کنار رود
 و خود پیش آمده آنرا بجای خود بوشانید و بعد از آن کرست و بعد از آن بدست مبارک خود
 آنرا بخاک پنهان ساخت ممکن است که مراد از خاک اینجا کل باشد یعنی کل بران ریخت بعد از آن
 کارکنانرا خوانده فرمود که بنا گذارید چون بنا گذاشتید و چون دیوارها مرتفع شد فرمود
 تا آن خاکها را که مردمان برده باز آورده بودند در میان آن ریختند و از بخت زمین خانه
 کعبه بلند شد که بنیبر با اباها بالا میروند و در رفیع رویست که چون حجاج از بنای کعبه
 فارغ شد از هیله عباد حضرت سجاده شک نموده که حجر یا در موضعش گذارد پس آنحضرت
 آنرا بر کف در جایش گذاشت **فصل پنجم** در وجه تسمیه کعبه و مسجد الحرام و سایر اماکن
 شریفه متعلقه با مقام با احترام و بعضی از ایام متبرکه که در هر یک علی از اعمال حج و غیره از قرض
 و مندر و بگذارد میشود اما کعبه معظمه در خرامه که برای آن یکب موسوم است که مربع
 برای آن مربع شد که محاذی بیت المعمور است و آن مربع است و در بیت المعمور بجهت آن
 مربع کردید که محاذی عرش است و آن مربع است و عرش برای آن مربع کردید گفته که کلمات
 که بنای عرش بر آن گذاشته شد چهار است و آن کلمات سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
 و الله اکبر است و آن خانه مقدسه برای این بیت الحرام نامیده شده که حرام گردیده است بر سر
 که داخل آن شوند و آن بجهت آن بیت الحرام موسوم گردیده که آنرا شده است از مردمان واحدی
 مالک آن نگردید و مکان خانه مبارکه را برای بن مکه میگویند که ما خود از آن است بمغنی تمام
 و خلافت بران و در حوالی آن از دعام و یا ما خود از آن بمعنی گرفتن و آن میگوید اضاف
 جبار که قصد هدم و اضرا آن می نمایند چنانکه مذکور شد و نیز گفته اند که ما خود از آن بجا
 بمعنی که بر و خلافت بر آن و در حوالی آن بسیار میگردانند و بعضی گفته اند که بیکه آن مکه است
 و خطیم که ما بین در و مکه است برای این موسوم باین اسم گردید که خطیم بمعنی شکستن و خلافت

۱۶

دران مقام شریف چون از مکان اجابت عوانت نازد حرام و هجوم هم را می افشاند چنانکه
 اعضای ایشان میکنند یا در معرض شکست است و اما متجاهر که مقابل درخانات از
 جانب مغرب نزدیک برکن میانی برای این موسوم باین اسم گشت است که طائفان در
 طواف هفتم دران مقام شریف قرار بکنان خود کرده اند تا ششم بکنف رحمت الهی بخجاره
 بنمایند و بنه میجویند و این امکان مقدس را ملایم نیز میگویند تا بجهت که التزام بمعنی
 چسبند پیچزی و مردمان در وقت استجار و طلب آمرزش در بخار و دشنام خود را بدیوار
 کعبه میچسباند و اما حجر اسمعیل را نیز جهت باین اسم موسوم است که حضرت اسمعیل و الذی
 خود را دران مکان منبرک مدفون ساخته دیواری برود و آن کشید تا قبر منور و پایال
 و لکه کوب طواف کنندگان نشود و مرویت که جمعی از انبیا نیز دران مدفون شد و در
 حدیث دیگر مذکور است که حجر خانه اسمعیل بوده و قبر منور هاجر و اسمعیل در آنست و اما
 صفایا بجهت آن صفا میگویند که حضرت آدم که بحکم که همه از الله خلقی آدم صغی الله یعنی بر
 کزید خدا بود در ان مقام شریف نزول نموده بود چنانکه گذشت یافت از انجهت صفا که از
 صغی و مصطفی ماخوذ است اسم انجا شده آن گردید و اما مرده و برای آن مروج میباشد که
 حوادیران مکان نزول نموده بود و ظاهر مرده که از مرده یعنی زن ماخوذ است اسم انجا شده و منی
 بجهت آن منی میخوانند که حضرت ابراهیم بنا بر و ابرو منی یعنی آرزو کرد که کاثر خدا بنگاه میفرمود
 که کوفندی بجای اسمعیل قریان میکردم و مسجد حنیف را برای آن حنیف میگویند که در مکان
 بلند و مرتفع از وادی واقعست و چنین مکان را حنیف میگویند و شعر الحرام را که در میان
 منی و عرفات واقع است برای آن شعر میگویند که و فوق در شمس جید که از شعاع و اعمال
 حج است دران واقع میشود و آن مکان شریف را نیز منی و الله میخوانند از انجهت که جمیع در انجا
 بنمایان الهی تقرب میجویند یا اینکه چون از عرفات باجمعی آیند بمنی نزدیک و امکان را
 جمع نیز میباشد برای اینکه نماز شام و خفتن را در انجا با هم جمع نموده بیک

اذان

اذان و وقافه میگذارند
 ثمن کتاب بعون الملک لسان حب
 الفرموده عالیجش رفیع عزت شوده اطواری صلاحیت شعرا خوانند
 ملا حسین
 بتاسیج مشتمل شهر رحمت
 مشتمل بر ۳۲ بیتا بید الفیض الجلیل الی غنی
 علی محمد بن علی سپجانی
 در مدینه ملا عبداللہ
 قلمی شد
 ۴۲

الحمد لله
 علی

۶۹۰
 اسرار و اسرار
 از دست خط کورانی
 مصنف کتاب بافقان و کوفه
 چنانچه مشتمل بر ۳۲ بیت
 نسخ را به دست خط کورانی
 در دست خط آن مکتوب است
 بعد از این کتب

